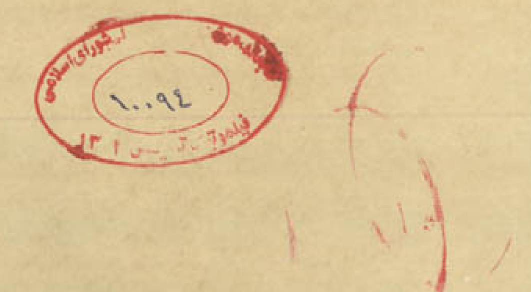
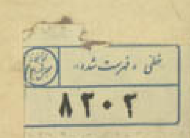






شده بوده ماند و بود [illegible] او بسیار عالی همت بود و مدتی او نیز بهدایت

[illegible] مشغول بود و حق تعالی سلطان خواجه علی را بآن سیر و شفقت فرمود

احوال سلطان علی سیاه پوش و ملاقات او با امیر کبیر صاحب قران

امیر تیمور گورکان بعد از [illegible] شاه [illegible]

[illegible] و سلطان علی [illegible] که در زهد و صلاح و کشف [illegible] علوم

[illegible] آمد آفاق [illegible] و مریدان بسیار در زمان او [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] کشف کرامات از و [illegible] شد

[illegible] سلطان علی سیاه پوش [illegible] خود سیاه می پوشید و از برکت [illegible]

[illegible] در زمان سلطان خواجه علی سیاه پوش

[illegible] امیر تیمور گورکان چون از [illegible]

[illegible] بخارا [illegible] چون [illegible]

[illegible] لب [illegible]

[illegible] امیر [illegible] لازم [illegible]

[illegible] دولت [illegible] از [illegible] رفت [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ریپا تند یقین که من جهان کشایی ام کرد و درین سخن بودند که از سمت قبله مرد درو[illegible]
پوش نمایان شد و قدم در روی آب نهاده می آمد چون نزدیک رسید گفت [illegible]
امیر تیمور سبب ایستادن چیست گفت ای پسر آنجا که عیان است چه حاجت [illegible]
تازیانه من این آب افتاده بخواهم این تازیانه را بمن بیابند آن پیر درویش
مبارک در میان آب فرو برده تازیانه را بیرون آورد و بدو [illegible]
داد امیر تیمور تازیانه را گرفته بوسید و بر چشم نهاد و گفت ای شهریار چه کسی [illegible]
تو چیست مرا از حال خود مخبر ساز آن پیر گفت نام [illegible]
مرتبه دیگر خواهی دید مرتبه در قندوز مرتبه دیگر در [illegible] از
شد پس جمعی که با صاحبقران بودند گفتند ای شهریار این مرد چه کس
که تازیانه از آب بیرون آورد و بدست امیر داد [illegible] شما آن [illegible]
گفتند بلی اما ندانستیم چه کس بود امیر گفت من نیز ندانستم [illegible] بود که
[illegible] غرائب رسید و صاحبقران از این [illegible] غریب [illegible] در شد
[illegible]ت و متوجه حشر اپایان کردید

رسیدن امیر تیمور گورکان بقند[illegible] خود و ملاقات او با بابا پلنگ کوی

چون جهر[illegible]
احوال [illegible]
صاحبقران [illegible] می گشت [illegible]
[illegible]
[illegible]

خواجه علی در کنار آب جیحون با وگفته بود که در قندوز اخواهی دید اما درویش
را چون چشم بر صاحبقران افتاد از جا برخواست و خشتی پخته بر زمین زد
و چهار پاره نمود و پاره از آن داشت و نهیب او صاحبقران سینه خود
را پیش داد و آن پاره خشت بر سینه اش آمد که در دو بر دوش پیچید پاره
دیگر را حواله نمود پس امیر شانه را پیش او داد پاره خشتی دیگر بجانب امیر انداخت
امیر شانه دیگر پیش او داد چون پاره چهارم را بر داشت و حواله نمود امیر گفت
ای درویش تا بجا بشوکند میدهم که دیگر بس است سه پاره خشت
بر من زدی حدیث درست شد سلطان المحققین پاره خشت چهارم را از
دست انداخت و گفت از این فیض تو غافل شدی سه اقلیم پیش در تصرف
نگنجد اگر تسلیم مینمادی این پاره خشت چهارم را میزدم علامت تسخیر اقلیم
چهارم بود چون چهار دانگ عالم در طالع تو بود که شهریار باشی یکدانگ
را خود رد کردی سه حصه را قبول نمودی بر که از چهار بخش عالم الغیب
تو شد صاحبقران چون این سخن را شنید آه از نهادش برآمد گفت فدایت
شوم بینداز آن پاره خشت دیگر را که انیر به چشم خود را نشان آن
خشت میکنم گفت نه تیر از شانه خطا خورد دیگر حرف مزن که گذشت
از طالع تو این بگفت و متوجه زیر پل شد امیر تیمور بی ادبی نکرد که اعقب
او برود دیگر هر چند تفحص کرد کسی را ندید گفت بخدا
آن جا که
نشسته بود من در ا[illegible]

اورا دید و در دل نیت کرد که اگر خراسانرا خواهم گرفت بابا پلنگ کوی
اشعار وی آن باب خواهم نمود چون پیش بابا آمد مردی دید از کثرت ریاضت
ضعیف شده سلام کرد و در برابر او ایستاد چون بابا را چشم بصاحبقران
افتاد سینه خود را باز نمود امیر تیمور صاحبقران از اشاره او دریافته
نموده بحسن بابا کرد و خوشحال شده وجه چند مقرر داشت که هر سال حاصل
آنها را به بابا پلنگ کوی میدهند و بعد از آن وقف اولاد بابا نموده و حال
آن موقوفات باهتمام و تا این زمان بایشان میدهند و اولاد بابا بسیار
شده اند و در ترکستان چندین هزار مرید دارند آن سلسله و فرزندان
بابا را اغزیان میگویند و در اندخود می باشند صاحبقران چون دید
که بابا سینه خود را باز نموده گفت سینه خود را بتو دادیم صاحبقران
دانست که خراسان سینه زمین است و منظور از اشاره بابا ملک
خراسانست صاحبقران وداع بابا کرده آمد و خراسانرا مسخر کرد و از آنجا
متوجه عراق شده چون عراق را مسخر کرد عازم فارس شد چون بنزدیک پل
رسید بعرض امیر رسانیدند که چارپایان و شتران از پل در قول رم میکنند
شده و کارا میرفتند از پل عبور نمیکنند امیر تیمور خود برخاسته پیش
شد چون بسر پل آمد چشمش بدرویشی افتاد و سلام
... پیش سلطان علی سیاه پوش بود چون حرف
... را نشناخت بابا وجوه ...

او شنیده بود که دو مرتبه دیگر مرا خواهی دید دلش اندک تسلی یافته از در قول کرد
و متوجه بغداد شد و از آنجا بجانب روم رفت و با ایلدرم بایزید قیصر
جنگ کرده بر و ظفر یافته ایلدرم بایزید را گرفته بخدمت صاحبقران آوردند
صاحبقران گفت ای قیصر ترا بخدا سپردن کنم میدهم راست بگو که در خاطر
چه میگذشت گفت ای شهریار در خاطرم آن بود که ترا بگیرم و سنگ بر شکمت
بسته بدریا اندازم صاحبقران گفت چون مرا در دل نیت آن بود که خدای
عالم مرا اگر نصرت دهد و در جنگ ترا بسته بخدمت من بیاورند خود برخاسته
دست ترا گشوده بیاورم و در پهلوی خود بنشانم و سه روز ترا ضیافت کنم روز چهارم
همان ملک را بتو بخشیده باج و خراج بتو قرار دهم و بجانب ترکستان
مراجعت نمایم چون خدای عالم ترا در جنگ من گرفتار گردانید من هم بر آن نیت خود وفا کنم بنا
بشرط خود وفا کردم و ترا بخشیدم و سلطان ایلدرم بایزید را بخشید و باج و خراج نکردن
او گذاشته مراجعت نموده بجانب ایران و آنگ دید **ذکر مراجعت امیر صاحبقران بجانب**
ایران و ملاقات او با سلطان خواجه علی سیاه پوش چون امیر تیمور گورکان
از روم مراجعت نموده بحوالی دار الارشاد اردبیل رسید با فرزند
سعادتمند خود میرانشاه گفت که شنیده ام که در اردبیل از نسل شیخ
... درویشی هست و مریدان بسیار دارد اگر چنانچه اورا کمالی
... اورا غوث نموده مرید او خواهم شد

در دل خود سه نیت کرد اول آنکه چون بدو داخل بقعه او شود استقبال
او کنند و در جای خوش نشسته باشد دوم آنکه از مأکول خیری بیاورد که در مدت
عمر خود نخورده باشد سیوم آنکه دو مثقال زهر بخورد او را و ضرر آن
زهر را بقوت حال از خود دفع کند اگر این سه عقده را حل کنند یقین که درویش
صاحب حال و از دوستان خاص خدا بود پس صاحبقران چون بحوالی اردبیل
رسید از برای سلطان خواجه علی سیاه پوش خبر آوردند که صاحبقران
بحوالی شهر رسید گفت رسیده باشد بعد از آن چندی از بزرگان اردبیل
آمده استغاثه نمودند که امیر تیمور پادشاهی مغرور است مبادا که از استقبال
نکردن شما برنجد بدش آید شما اگر تا کنار شهر استقبال او کنید بهتر خواهد بود سلطان
خواجه علی فرمودند که مرا با او رجوعی نیست خوش باشد بیاید زیرا که مرا
با او کاری نیست دیگر باره ارباب و اهالی اردبیل آمدند که اینک بدر بقعه
شما رسید سلطان خواجه از ادب آنکه از برابر پیدا شد صاحبقران پیش
آمده سلام کرد سلطان خواجه جواب سلام گفت و اشاره کرد که خوش باشد و امیر را
در پهلوی خود جای داده احوال سلامتی پرسید چون ساعتی بگذشت فرمود
تا مریدان خواجه آنی آوردند ظرفی شیر برنج و یک قرص نان جو در آن خوان بود
سلطان خواجه علی با امیر گفت لقمه فقرا است تناول کن صاحبقران چون شیر برنج را ...
... در دل خود گفت که من شیر برنج بسیار خورده ام ...
علم ... است یافته گفت ای شهریار این ...

هرگز

هرگز نخورده زیرا که شیر این شیر آهوست برنج او از ملک مصر است
که در باغچه خانقاه کشته ام و این قرص نان از ریست و شما در مدت عمر خود شیر آهو
و نان از زن ... تناول نکرده اید چون امیر تیمور این سخن را از سلطان شنید سر در
پیش انداخته اعتقاد او یکی در صد شد چون دست از خوان کشیدند سلطان خواجه علی
فرمود که شربت ما کو بفرما شربتی که از برای ما مهیا کرده اند بیاورند صاحب
قران سر در پیش انداخت میخواست که پای آن شهریار را بوسد سلطان خواجه
علی فراهم شده نگذاشت و او را در بر گرفت صاحبقران گفت حاشا که این بی ادبی کنم
مرا تحمل شما بر من ظاهر شد سلطان خواجه علی او را قسم داده آن کاسه را آورده
سلطان کاسه را گرفته سر کشید امیر تیمور را آه از نهاد برآمده بسیار
دلتنگ شد اما دید که سلطان خواجه علی بذکر مشغول شد و بوجد در آمد و آن
وا آن زهر را از جسد مبارک خود بزور ریاضت از عروق خود عرق کرده
بیرون کرد صاحبقران دید که هر قطره عرق که از آن بیرون میچکید زمین را بجوش
می آورد انگشت حیرت بدندان گزید و گفت با خود این دو مثقال زهر را اگر
یک قطره اش را در دریای عظیم بریزند ماهیان از پوست برون می آیند ...
... بقوت حال از خود دور کرد امید و چون از آن وجد فارغ شد
... جای خود نشست امیر تیمور برخاسته سر در قدم او نهاد و گفت ...
... جرم من نگذری خدای عالم مرا نخواهد بخشید ...
... نمیدانم که از گناه من گذشته و مرا ...

سلطان خواجه علی گفت ترا بخشیدم و خدای عالم ترا توفیق دهاد تا عالم را مسخر کنی
چون سخن به اینجا رسید امیر تیمور آن پیر را شناخت و دیگر باره سر در قدمش
نهاد و گفت ای شهریار شما بودید که تازیانه مرا اندر رود جیحون بیرون آورده بمن
شفقت فرمودید گفت بلی من بودم و در پیری فرق نیز یک پاره خشت را من
بتو زدم صاحبقران چون علو شان سلطان خواجه علی را بدین مرتبه تماشا
نمود دست ارادت بآن پیر و رداد و یکی از صوفیان و فدویان آن بزرگوار گردید
و از آن جناب استدعای خواهش نمود که از او نماید چون ضمیر منیر حضرت سلطان
از اغراض دنیوی خالی بود اظهار حاجتی نفرمود الحاصل بعد از مبالغه بسیار اقتضا
لوجه الله آزادی اسیران در خواهش نمود امیر تیمور التماس قبول بر دیده نهاده
و باطلاق مجموع اسیران حکم کرد و ایشان را به بندگی این سلسله علیه مامور گردانید
و همچنین رقمی مقرر داشت که بسلاطین روم و حکام آن مرز و بوم نوشته
شد باین مضمون که جماعتی که آزاد کرده و صوفی سلسله صفویه اند در هر جا بوده باشند
هیچیک را از حکام و گماشتگان ایشان بهیچ وجه دست اذا بایشان ننموده
مضایقه در آمد و شد بخدمت مرشد خود ننمایند و از وجوهات رعیتی تحمیلات
چون آزاد کرده این سلسله علیه اند مستثنی و مسلم دانند و فرا...
مرغوب حوالی دار الارشاد اردبیل را از ما...
نموده وقف مزار کثیر الانوار حضرت ...
مکان شریف ابست ملتجا ک...

بعضی

بعضی از آزاد کرده ها که اراده مراجعت روم نمودند حسب الالتماس عا...
...مت مراجعت فرمود و جناب سلطانی خلیفه و پیره بهر یک از او یماقات
...وده نصب که بار فرمودند که آمد و شد را الکم نکند که خروج رواج دهنده
بجا اثنی عشر نزدیک شده و شما را جان فشانی باید نمود و امیر صاحبقران جناب سلطانی را
...ده بجانب ترکستان مراجعت فرمود **ذکر تولد سلطان شیخ ابراهیم مشهور بشیخ**
...دار رحلت جناب سلطان علی در مسجد اقصی بسرای جاودانی
...رین ساعتی از ساعات و اسب العطایا یکلخه گوهری بجناب سلطانی از زوانی فرزند نامدار
...آفتاب برج سعادت را سلطان شیخ ابراهیم گردانید و چون آن در یکتا بسر حد رشد
و تمیز رسید والد بزرگوارش آنحضرت را بر مسند ارشاد جای او و خدمت و منـ...
...منود احد عالی مقدار خود را بعهده اهتمام آن غصن دوحه سیادت و ولایت
...فرمود و خود با جمعی از اصحاب ارادت متوجه زیارت بیت الله الحرام
...روضه مطهره حضرت خیر الانام گردید و فرزند سعادتمندش تا بمعارف والد
بزرگوار است و... روانه خدمت در حریم حرم بشرف ملازمت پدر بزرگوار مشرف
...بعد از فراغ از زیارت حرمین و ملازمت پدر پرداخته متوجه مسجد اقصی گردید
...زیارت انبیاء عظام مستسعد گردیدند و در آنمکان شریف سلطان خواجه علی را بیماری عارض
شد و داعی حق را اجابت نموده نقد حیات را بخازنان ارواح عالم قدس سپرد و حضرت
شیخ ابراهیم بعد از تجهیز و تکفین والد ماجد با زمره مریدان متوجه دار الارشاد اردبیل
گردیده و در آنجا بر مسند ارشاد تکیه زده در بخشش و اطعام فقرا از آباد اجداد

عالیمقام برتر بود بعد از مدتی ذات همایونش همراه
پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت چون اینست که مسافر عرصهٔ عقبی
اخلاص اجمع نموده ایشان را از این واقعهٔ ناگزیر آگاه
فرزند ارجمندش حضرت سلطان جنید ترغیب فرموده
مقام خود کرده امید بعد از ادای وصیت روح شریفش به اماکن
کرده و حضرت سلطان جنید آن گوهر یگانه را در صدف روضهٔ
خود مدفون ساخت ذکر بعضی از احوال سلطان جنید علیه الر
یگانه گوهری بود از دریای ابیت و شاه باز بلند
سعادت بعد از پدر عالیمقدار بر مسند ارشاد و مسند اجداد
تکیه زده مریدان سبیل ارادت بدامنش زدند مدتی مدید و
سلطان جنید صوفیان را ارشاد
میرزا جهان شاه ترکمان قراقوینلو بود و شهر تبریز را پای
خود ساخته چون آوازهٔ جمعیت صوفیان شیخ صفی در اردبیل بگوش
جهان شاه رسید منجمان و متبحران را طلب داشته درباره او
صفی مشورت نموده گفت میشنوم که مردم بسیار از خواص و
تردد در خانهٔ سلطان جنید میکنند و می ترسم که مبادا از آن
یکی خروج کند و دولت از سلسلهٔ من منتقل بدودمان شیخ صفی
برسند که از آن سلسله بسلسلهٔ من اگر نقصانی خواهد رسید در

آن جماعت در آن ایام منجمان که مهارت تمام داشتند گفتند ای شهریار آنچه
از سیر اختر و قران نجوم و ضوابط آن بما ظاهر است اگر رخصت
فرمائید عرض کنیم گفت بگویید گفتند نزدیک شده که بعد از اندک وقتی صاحب خروجی بهم رسد
و تمام ولایت ایران و ملک روم و ممالک هندوستان و ولایت ترکستان را مسخر گرداند
و مذهب را تغییر دهد و از ضرب تیغ آبدار آتش بار اولاد آن صاحب قران مجموع ملک ایران را
بتصرف خود در آورند و آن مذهب را رواج دهند و روز بروز در ترقی خواهند بود و در کدام
در ملک موروث بر تخت سلطنت تکیه خواهند زد و حشمت و شکوه و خزینه زیاده از زیاده بهم
خواهند رسانید و دولت ایشان زوال نمی یابد تا هنگام خروج حضرت صاحب الامر و در رکاب
آنحضرت شمشیر خواهند زد و پادشاهی بلا زوال آنحضرت خواهند سپرد چون میرزا
جهان شاه از منجمان این سخن شنید کینه و عداوت اولاد شیخ صفی که در دل او بود زیاده
گردید و فرمود که نامه بسلطان جنید باین مضمون نوشتند که زینهار چون نامهٔ ما بتو برسد
میباید خلق را از خود و از صحبت خود دور نمائی و مریدان را که اجتماع کرده اند و خدمت
تو می باشند پراکنده سازی و در کنج عافیت بسلامت بسر بری که مرا خاطر از جانب
تو و صوفیان تو جمع نیست مبادا باغوای جاهلان شورش طلب دم از خروج زنی و هوای
سلطنت و دولت جای گیرد و کار در میانهٔ ما و شما بدور رود و از کشید و از طرفین
چندین هزار خون ناحق ریخته شود زینهار که این نصیحت را بسمع رضا بشنود و مریدان خود را
دور کن که نزدیک درجهٔ اعتبار تو بمدارج بلند و مرتبهٔ رفیع خواهد رسید و اگر
ذکر این فضولی نکنی یقین که دفع تو لازم مریدان خود را طلبیده و گفته در جواب اینها

مریدان گفتند آنچه بخاطر شریف مرشد میرسد در جواب بنویسند سلطان
جنید در جواب نامهٔ میرزا جهان شاه قلمی فرمودند که معلوم پادشاه ایران
بوده باشد که اگر خاطر تو از طرف اولاد شیخ صفی دغدغه دارد آن وسوسهٔ
شیطان رجیم است که میخواهد ترا اغوا کند و من ازین عالم گوشهٔ خلوتی گزیده ام
و در آستانهٔ جدم بعبادت حضرت باری تعالی مشغول شده صوفیان خود را
بعبادت ملک متعال باز داشته ام و هرگز مرا داعیهٔ خروج و کشورگشائی نیست
و اگر ترا منجمان خوش آمدگو ترسانیده اند که از اولاد شیخ صفی صاحب خروجی
پیدا خواهد شد آن شخص من نیستم شاید از فرزندان و فرزندزادهای من
باشند چه افتاده است که تو با ما عداوت و خصومت کنی و اگر آنکه حق سبحانه
و تعالی چنین تقدیر فرموده و قلم بر آن جاری شده باشد که صاحب خروجی
از ما بهم رسد تمام عالم اگر خواهند که آن قضای آسمانی را برگردانند میسر نخواهد شد پس
آسوده باش و ما را بحال خود بگذار که مرا با تو هیچ دشمنی نیست و خاطر از جانب من جمع
دار و از غضب و سخط الهی [اندیشه] کن بر من همین بود که نوشتم دیگر تو میدانی چون
جواب نامه بمیرزا جهان شاه رسید دیگر باره با بزرگان خود مشورت کرد گفتند سلطان
جنید را پست میگوید او را پیر جهانگیری نیست شاید در زمان دیگری این حرکت
روی دهد و از قوه بفعل آید چون مدتی برین بگذشت دیگر باره غمازان بدگویی
سلطان جنید را بمیرزا جهان شاه کردند و گفتند که روز بروز صوفیان سلطان
جنید زیاده میشوند و اگر خواهد خروج کند ده هزار سوار امروز در اردبیل بهم میرسد

که تمام

که با خانه کوچ خود آمده اند و از اقصی مغرب تا حد بلخ و بخارا مریدان و صوفیان دارد
میرزا جهان شاه واهمه ناک شده دیگر باره نامه نوشت که هرچند ترا منع کردم ممنوع نشدی
گویا لذت سرکشی در کام جان تو کرده بهمه حال برخیز و از قلمرو من بیرون رو و الا آماده باش
که اردبیل را خراب خواهم کرد و قتل عام خواهم نمود چون سلطان جنید نامه را مطالعه
کرد متفکر گردیده بیاران خود فرمود که قبل ازین اشاره از جانب حضرت شیخ صفی شده
که آنحضرت گفت که برخیز [...] زن و بجانب دیار بکر سفر کن که اگر [...] این پادشاه
بخرابی اردبیل بیاید و آسیب بسیار بدان جهت بمردم رساند مرا میباید که سفری
اختیار کرد اگر با من همراهی میکنید خوش باشد و هرکس اراده آمدن از دل اختیار کند
ایشان گفتند که سر ما و پیر ما و خاک قدم تو هر جا که میروی خدمتیم و جملگی کارسازی
کردند و کوچ خود را برداشته بجانب دیار بکر راهی شدند و در ملک دیار بکر حسن بیگ
آق قوینلو ترکمان حاکم و بر ترکمانان امیر بود و او نیز یکی از مریدان سلطان خواجه علی سیاه
پوش بود چون شنید که فرزندان آن پیر و رازداران میرزا جهان شاه پادشاه ایران
جلای وطن کرده اند و تفصیل حسن کیفیت واقعیت در باب [...] عرض از [...] اردبیل آمده پیش
سفیدان ایل ترکمان امر فرمود که همگی سوار شده به منزل استقبال نمایند
خود نیز یک منزل با منسوبان و خویشان باستقبال آنجناب بیرون رفت چون
حسن بیگ را چشم بر سلطان جنید افتاد پیاده شد و مرشد خود را دریافت نمود
اعزاز و احترام درباره سلطان جنید و صوفیان که برفاقت ایشان و [...] منسوب [...]
بجا آورد و همشیره خود را که یکی از عفایف مخدرات دوران موسوم به خدیجه بیگم بود بعقد

ازدواج سلطان آورد و آنجناب چند سال در آنجا درنگ نموده بعد از آن اراده مراجعت
بصوب اردبیل فرمود چون دار الارشاد اردبیل از یمن جود آن امیر مسعود رشک فردوس
جنان گردید دیگر باره آن خبر بمیرزا جهانشاه رسیده نایره حقد و حسد در کانون سینه اش
شعله کشیده از وصلت و ربط امیر حسن بیگ خوفش زیاده گردید و در باره سلطان جنید
فکرهای باطل می نمود تا آنکه آنجناب از مکر و کید او مطلع گردیده قاصدان بطلب ارباب ارادت
و اخلاص فرستاده و بداعیه سلطنت لوای دولت افراخته و ثواب غزا و جهاد منظور داشته
با ده هزار کس از غزات و ارباب اخلاص بداعیه غزای چرکس بجانب شیروان روان گردید

ذکر رفتن سلطان جنید بجانب شیروان و شهادت یافتن در حوالی طبرسران در دست طاغیان سپاه ایمان

چون خبر نهضت سلطان جنید
بسلطان خلیل والی ولایت شیروان رسید با تسلط با طاغیان طبرسران که پس مخالفت
سلطان جنید را بلند آوازه کرداند و مانع رفتن آنجناب بجانب چرکس گردید و استمداد
از ابو المعصوم خان والی طبرسران نمود و او با موازی پنج هزار کس از جماعت طبرسران
بمدد سلطان خلیل آمد و میرزا [illegible]شاه نیز پنج هزار کس از امدادایشان فرستاده و مجموع
بیست هزار کس بودند که بمحاربه سلطان جنید متفق گشتند و در کنار آب کر ملاقی فریقین روی
داده نیران حرب و قتال اشتعال یافت بعد از کشش و کوشش بسیار غازیان جانباز
بقدر طاقت و توان ثابت قدم ورزیده در جنگ مشغول بودند و سلطان جنید خود بنفس نفیس
مباشر قتال گشته چون شهادت آن حضرت بر لوح قضا ثبت شده بود لشکریان شیروان
آنجناب را مرکزوار در میان گرفته مرکبش را از پا در آوردند و آنحضرت در عین کارزار و پیکار

جام ارجعی که از دست ساقی اجل شربت شهادت نوشیده بریاض روضه جنان خرامید و جمعی
از صوفیان طبرسران نعش مبارک آنحضرت را از معرکه بیرون برده در مکانی مناسب در طبرسران مدفون
ساختند و تا حال آن مکان شریف مهبط انوار رحمت و مطاف مردم آن ولایت است بعد از واقعه سلطان جنید
فرزند سعادتمندش سلطان حیدر در دار الارشاد اردبیل بمسند ارشاد متمکن گردید و طالبان و صوفیان از
[illegible]

ذکر مجملی از احوال سلطان حیدر تغمده الله بالرحمه

نیری که از برج ولایت بر آمد و کوکبی از صدف
هدایت طالع گشت [illegible] آبا و اجداد بزرگوار خود نموده در اطعام فقرا و بذل اموال بمساکین گوی سبقت
از آبا و اجداد در ربود و بعد از آنکه خبر قضیه سلطان جنید بامیر کبیر امیر حسن بیگ ترکمان رسید
از جانب دیار بکر با لشکری از ترکمانان متوجه آذربایجان گردیده میرزا جهانشاه را از پای
در آورده بر مسند فرمانروایی ممالک ایران متمکن گردید و با جناب سلطان حیدر در مقام
اخلاص آمده خواست که پیوند خود را با این دودمان ولایت نشان تازه گرداند صبیه خود
حلیمه بیگم مشهوره بعالمشاه بیگم را بحباله نکاح آن قرة العین اخیار در آورد و آن حضرت از آن مخدره
در آن سه پسر والا گهر در وجود آمد سلطان علی پادشاه و سید ابراهیم میرزا و حضرت
خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل بهادر خان و آنحضرت بدین سبب بر معارج سروری صعود
نموده پیوسته عتبه علیه اش مجمع خاص و عام بود و سلطان حیدر شبی بخواب دید که شهریار سریر
هدایت و ولایت یعنی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه ظاهر گشته فرمودند که ای فرزند وقت
آن شد که از عقب تو فرزند ما خروج کند و کافران را از روی عالم بر اندازد اما میباید
که از برای مریدان و صوفیان خود تاجی بسازی از سقرلات سرخ و آن حضرت [illegible]
[illegible] تاج را بدید دوازده ترک [illegible] اراده چون سلطان حیدر بسیار

کردید آن روش را در خاطر داشت همان روش تاجی پدید و صوفیان را مقرر
کرد که هر کدام تاجی از آن چه ساخته بر سر گذارند و آن را تاج حیدری نام نهاد
چون بلغت ترکی سرخ را قزل میگویند بدین سبب این طبقهٔ علیه بقزلباش
اشتهار یافتند چون این خبر بمجلس پادشاه رسید او کس بخدمت سلطان
حیدر فرستاده اظهار نمود که ای فرزند تاجی که ساختهٔ بفرست تا منهم
سلطان حیدر تاجی بخدمت حسن پادشاه فرستاد چون چشم حسن پادشاه بآن
تاج افتاد او را خوش آمده برداشت و بوسید و بر سر نهاد و با دولتخواهان
گفت تا آن را بر سر نهادند و سلطان یعقوب پسرش نیز نهاد هر چند
پدرش مبالغه نمود او قبول نکرد و کمر عداوت سلطان حیدر را بر میان
جان بست چون حسن پادشاه تخت سلطنت را وداع نموده سلطان خلیل
پسرش بعد از آن سلطان یعقوب پادشاه شد بسبب کینه که سابقا
از سلطان حیدر در دل داشت مردم را منع کرد و گفت ای جاهلان کسی که تاج
سلطان حیدر را بر سر نهد و با اولاد شیخ صفی دشمن شد و قدغن کرد که دیگر
مریدان شیخ صفی تاج بر سر نگذارند چون سلطان یعقوب اعمال چند خود
با افعال ناشایسته تبدیل نمود دولت بایندریان و ولایت ایشان تغییر سلوک
کردند بسبب اساس دولت سلاطین آق قوینلو روی بانهدام
آورد چنانچه از سیاق کلام آینده حقیقت آن معلوم خواهد شد
ان شاء الله تعالی شرح لشکر کشیدن سلطان حیدر بجانب شیروان

توجه آنحضرت بایمن حلول روضه رضوان چون سلطان حیدر از سلوک ناهموار
و اطوار ناهنجار سلطان یعقوب که پسر خال آنحضرت بود آگاه شد با امرای صوفیه
و هواخواهان سلسله صفویه مشورت نمود و رای جهان آرایش بر آن قرار گرفت که بجانب دربند
شیروان و غزای چرکس و داغستان قرار گرفته قاصدان جهار رفتار از عقب
صوفیان جانثار بهر طرف فرستاده با جمعیت تمام متوجه ولایت شیروان گردید چون شیروانشاه
شاه سلطان فرخ یسار بن سلطان خلیل که در آن ایام بر جای پدر والی شیروان شده بود
از عزیمت آنحضرت آگاه شد تزلزل در بنیان ثبات و قرارش بهم رسید متفکر گشت که
مبادا سلطان حیدر طالب خون پدر و قاصد ولایت شیروان باشد با آنحضرت در مقام
غدر و نفاق درآمد اما چون تاب مقاومت آنحضرت را در خود ندید بمسرعی نزد سلطان یعقوب
که داماد شیروانشاه بود فرستاده پیغام داد که سلطان حیدر با سپاه غازیان قزلباش
بعزم رزم متوجه شیروان است و هیچ شک نیست که هر گاه او را تسخیر این ولایت میسر گردد
هوس فتح دیگر ممالک نماید و بدین واسطه اختلال بارکان دولت راه یابد پس انسب آنست
که لشکری از ترکمان بمدد فرستند تا بنده با ایشان مستظهر شده قزلباش را نگذارم که قدم
باین ولایت گذارند سلطان یعقوب بنابر آنکه باستماع این سخنان از جاده صواب
منحرف گشته قطع صله رحم جایز داشته تخم بدنامی دنیا و آخرت در ضمیر خصومت تاثیرش
کاشته سلیمان بیجن علی را با چهار هزار سوار از جنود شقاوت ورود ترکمان بمدد شیروان
شاه فرستاد و ایشان را در قتل آورده او را اجازت مقاتله سلطان حیدر نموده و بیک
لذا انکه سلیمان بیک بشیروانشاه ملحق گردد سلطان حیدر از راه تنگی که در جانب شمالی شیروان است

بآن مملکت آمده عبور لشکر ظفر اثر بپای قلعهٔ دربند که به تیمور قاپی و باب الابواب
مشهور است افتاد چون قلعه اش مانند سد سکندر بمتانت و استحکام معروفست بنابرین
اهل آن حصار شیوهٔ عناد پیش گرفته آن قلعهٔ سپهر اساس را بمردم کار و آلات کارزار
استحکام داده بودند و در قلعه را بسته قرار جنگ و جدال دادند بنا بر آن تنبیه و گوشمال
آن فرقهٔ ضلال ذمت همت آن صاحب اقبال لازم گشته غازیان را برای تسخیر آن شهر
و قلعه مامور ساخت ارباب جلادت و ذوی همت بتسخیر آن حصار اقدام نموده در اندک
فرصتی تزلزل در ارکان آن حصن حصین انداختند و نزدیک بآن شد که فتح آن
قلعه تیسر پذیرد که یکی از هواخواهان دودمان حیدری قراپری قاجار که بر ساقهٔ
لشکر بود از عقب رسیده خبر آورد که فوجی از لشکر ترکمان بسرداری سلیمان
از آب کر گذشته اند و شیروانشاه با عساکر شیروان بایشان ملحق گشته داعیهٔ
محاربه با لشکر منصور دارند سلطان دین پرور از خبر ورود آن گروه شقاوت
اثر بالضروره از پای قلعه برخاسته آمادهٔ پیکار آن فرقهٔ نابکار گردیده و در حدود
طبرسران آن دو لشکر بیکدیگر رسیده از جانبین صف قتال آراسته شد و چون چشم سلطان حق
بر سپاه ترکمانان افتاد گفت ازین گروه اندوهی در دل من پدید آمد گویا من امروز
درین جنگ کشته شوم پس صوفیان از جای آمدند و سلطان حیدر در قلب لشکر
جای گرفت و دست راست را بقراپری قاجار داده و دست چپ را بحسین بیگ
شاملو سپرد شیروانشاه نیز خود در قلب لشکر جای گرفت و ابوالمعصوم خان و اهل
طبرسران را در دست راست و سلیمان بیجن اغلی را در دست چپ تعیین کرد و بعد از آراسته شدن

صفوف سپاه آتش حرب شعله ور گردیده آن دو لشکر بهم ریختند و جنگی در نهایت صعوبت دست
داد در اثنای گیرودار سلیمان بیجن اغلی با فوجی از دلیران بمقابلهٔ آن سلطان سرافراز میدان
در آمده قصد آن دین پرور کرد و سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر حرب آمده آخر گشته بنوک سنان
آتش فشان آن تیره گوهر را از پشت تکاور بر زمین انداخت بعد از آن او را شناخته کرم جبلی
آنحضرت اقتضا نمود که از خون او درگذرد لاجرم بهمان اکتفا فرموده از قتل او درگذشت
و او بار دیگر سوار شده بترکمانان پیوست ملازمان رکاب اقدس گفتند ای شهریار سبب
نکشتن آن نامرد چه بود سلطان گفت اجل او هنوز نرسیده است و آفتاب عمر من
بسرحد زوال رسیده و من درین معرکه شربت شهادت خواهم نوشید ترکمانان با او گفتند
که سلطان حیدر بتو رحم کرد اگر میخواستی تلافی کنی آن نامرد بی شرم بار دیگر از عقب
سپاه سلطان حیدر در آمده خود را بر سپاه سلطان زد ابوالمعصوم خان نیز از یکطرف
حمله آور گردید و آن دو دریای لشکر بیکدیگر ریختند و جنگ مغلوبه شد چون سلطان
حیدر حال بدین منوال مشاهده نمود کرت دیگر بر صف اعدای دین و دولت تاخته بنوک نیزهٔ جانستان
بسیاری را از روزگار آن گروه نابکار برآورد و آن دو لشکر خونخوار در روی آن مدار
کردند و آن مملکت سپرور قریب بصد کس را بجهنم فرستاد و نزدیک بآن بود که دیگر
از معرکهٔ میدان روی گردانند که تیری از شست قضا گشاد یافت و بر مقتل آن سلطان
مرتضوی نسب خورده کارگر شد و جماعت طبرسران آنحضرت را در میان گرفته و آن
دین پرور را از مرکب انداختند چون خبر بصوفیان رسید بر سر نعش آن پیر جمعیت نموده
سیصد نفر شهید شدند تا نعش مطهر او را از میدان بیرون آوردند و جسد مبارک آنحضرت را

۱۳۴۱
۲۷ حوت

وسطر پسران تو بیان ساختند و این واقعه غم فزا در سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه روی داد صوفیان را
از وقوع این حادثه دست از کار ماند و متفرق شدند و بسیاری از صوفیان جان نثار
این دودمان در آن معرکه شربت شهادت چشیدند و برخی دیگر راه اردبیل در پیش گرفته راهی شدند
چون سلطان حیدر بجنگ میآمد فرزند بزرگ خود سلطان علی میرزا را وصی کرده و مرید کوشش او نهاده
تعلیم طریقه ارشاد بآنحضرت داده و او را نایب و قایم مقام خود ساخته بود چون خبر پدر عالیمقدار بآن شهزاده
رسید تعزیت او را گرفته بعد از آن بمسند ارشاد تکیه زده و مردم را بطریق آبا و اجداد نماشد ذکر احوال حضرت
آل شاه زادگان صفوت نشان بعد از انتقال سلطان حیدر بروضه رضوان چون خبر شهادت سلطان
حیدر بسلطان یعقوب رسید بسیار خوشحال شده و توهمی که از سلطان حیدر داشت زایل کرد
چون صوفیان این خاندان ولایت نشان حیات و بقای اولاد عالی تبار آن سلطان با دین و داد
راشنیدند طریق ارادت اقدام اخلاص نموده روز بروز در خطه اردبیل جمع شدند و بیعت
و با سلطان علی پادشاه که بحسب سن شایسته سریر سلطنت و ارشاد بود اظهار عقیدت
کرده تجدید بیعت نمودند ارباب حسد و حقد سلطان یعقوب را اخبار نمودند که فرزند ارجمند سلطان
حیدر بر مسند پدر قایم مقام گردیده و طایفه صوفیه اکثر نزد او میآیند عنقریب لوای جهان
گیری افراخت سلطان یعقوب از آزرم قرابت و رعایت همشیره معظمه اش حلیمه بیگم
مشهور بعلم شاه بیگم حجاب نموده مرتکب قتل ایشان نگشت و یکی از امرای خود را با جمعی سپاهی بدر
فرستاد که شاهزادگان را بدست آورده بقلعه اصطخر فارس برده بمنصور بیگ پرناک
حاکم آنجا سپارد که در آن قلعه روزگار گذرانند و من بعد دست ارباب اخلاص و طبقه
علیه صوفیه بدامن ولایت ایشان نرسد و از این مضمون غافل بود که العبد یدبر والله یقدر و کونات

عالم

عالم غیب عنقریب بظهور خواهد رسید و الحق این عمل از سلطان یعقوب بسیار
بعید بود چون طایفه ترکمان باردبیل رسیدند سلطان علی پادشاه صلاح کار خود در آن
دید که چند گاه پای در دامن سلامت پیچیده مانع سپاهی نکنند بنا بر آن متوکلا علی
الله با آن جماعت همراهی والده معظمه و برادران ارجمند خود بجانب اصطخر روان گردیدند
چون بعشیره اوجان رسیدند سلطان محمود میرزا برادرش داعی حق را لبیک
اجابت گفته این دار فانی را وداع نموده در آن مکان مدفون گردید و این
واقعه در شهور سنه ست و تسعین و ثمانمایه روی داد القصه منصور بیگ
پرناک پذیرای فرمان گشته آن نتایج دودمان خلافت را حسب الحکم در قلعه جا داد
و از روی عقیدت پیش آمده خدمت آن مخدوم زادگان عالیمقدار را بر ذمت
خود لازم دانست و در جمیع مواد رضاجوئی ایشان مینمود و چون چندی بر این گذشت
سلطان یعقوب از شامت این بی حرمتی حیات مستعار را بدرود نموده
در مجلس خاک غنود و بعد از آن امرای ترکمان و گروه عشم جمعی بسلطنت مسیح میرزا
برادرش و زمره بپادشاهی بایسنقر فرزندش اتفاق نمودند عاقبت صوفی
خلیل موصلو و ترکمانان بایک غالب گشته مسیح میرزا را با جمعی از ترکمانان بایندری بمعرض
قتل مقتول ساختند و رستم میرزا ولد مقصود میرزا ولد خلف پادشاه مرحوم امیر حسن
بیگ السبب آنکه موافقت عم اختیار نموده بعد از قتل مسیح میرزا در کس
گرفتار شده بود بقلعه النجق فرستاده بفرق بیندی علی کوتوال قلعه سپردند
بعد از این فتح نمایان بایسنقر میرزا بر تخت سلطنت متمکن گشته زمام بر انجام

۸۹۶ سنه

ملک و مال ابقبضه اقتدار و اختیار صوفی خلیل موصلو درآورد و صوفی
خلیل از زیادتی اقتدار مغرور گشته با امرای ترکمان بسلوکی آغاز نهاده قصد قتل
ایشان و اخذ اموال طایفه ترکمان نمود بدین جهت اختلال در احوال بایسنغر میرزا بهم رسید
و اکثر امرای ترکمان ازو برگردیده نزد سلیمان بیگ الی دیاربکر رفتند و اورا در دفع
صوفی خلیل خود متفق ساختند سلیمان بیگ نیز از دیاربکر لشکری فراهم آورده با گروهی
انبوه روی توجه بسمت تبریز آورد چون خبر آمدن او و اتفاق امرا بصوفی خلیل رسید
در رکاب بایسنغر میرزا باستقبال آن لشکر از شهر بیرون آمده در برابر هم صف قتال
آراستند و از بیوفائی امرای آذربایجان مع صوفی خلیل در جنگ سلیمان بیگ گرفتار شده
مقتول گردید و سلیمان بیگ بنوعی که معهود ایشان بود سلطنت را بر بایسنغر میرزا اطلاق
نموده در خدمتش داخل تبریز شد اما چون سلاطین ترکمان که در سلک امرا منتظم بوده همواره
بقلم اندیشه نقش وصول بمرتبه امیر الامرائی بر لوح خاطر می نگاشت بعد از قتل صوفی خلیل
و تسلط سلیمان بیگ بحدی بود که قلعه النجق رفته قرق سیدی علی کوتوال قلعه را فریفته با خود
متفق گردانید و رستم میرزا را از قلعه بیرون آورده بپادشاهی اختیار نموده بعد
از جمعیت لشکر رفتن تبریز و محاربه بایسنغر میرزا را وجهه همت ساختند چون بایسنغر
میرزا از پادشاهی او و جمعیت ترکمان آگاه گردید با سلیمان بیگ و سپاه گران بجهة
دفع فتنه رستم میرزا از تبریز بیرون آمده چون به مرند رسید مرکس را بقراولی فرستاد
راه بیوفائی پیموده بمیرزا رستم پیوست و فوج فوج تفرقه بعموم سپاه او راه
یافته اردوی بایسنغر میرزا بنوعی بهم برآمد که از عهده ضبط آن نتوانست برآمد

بانفر

بانفروزه احمال و اثقال و اسباب پیشکش و شاهی را بجا گذاشته با معدودی از خدمتکاران راه
فرار پیموده از راه اهر و قراچه داغ بشیروان شتافت که خال او بود و بپیوستن میرزا رستم کامیاب
دولت گشته مظفر و منصور به تبریز آمده بر تخت سلطنت نشست ذکر استخلاص شاهزادگان
عالیتبار از قلعه اصطخر فارس و تتمه احوال سلاطین ترکمان چون سلطان فرخ یسار شروان شاه
از قضیه بایسنغر میرزا که خواهرزاده و داماد او بود متضجر شد امداد او در پیش نهاد خاطر ساخت
و اسباب سلطنت بایسنغر میرزا را سرانجام میداد و رستم میرزا نیز از بیم امداد شیروانشاه
لشکر کار بایسنغر میرزا افتاده در دفع و رفع او بارکان دولت و امرای تدبیر مشورت نمود
رای همگی بر آن قرار یافت که متوجه استخلاص سلطان علی پادشاه و شاهزادگان فلک
مکان شده [illegible] که بیمن همت آن برو
بوستان ولایت و کرامت دفع و رفع معاندان بسهل وجهی تیسیر پذیرد و دیگر که صوفیان
سلسله صفویه و مریدان آن سلاله در تقدیم اطراف عالم انتساب دارند چون از استخلاص
ایشان خبر یابند در اندک زمانی از صوفیان فدوی جمعیت تمام خواهد شد و سلطان علی میرزا
چون جمعیت [illegible] بجنگ بایسنغر میرزا باید فرستاد
تا با صوفیان جمع نموده با طایفه ترکمان بنیاد او را از بیخ براندازد و چون خاطر از جانب
مدعی جمع گردید بعد از آن علاج سلطان علی میرزا آنچه پسند رستم پادشاه قبول نموده
کس فرستاده اولاد سلطان حیدر را از قلعه اصطخر فارس طلب نمود سلطان علی پادشاه در کمال
شوکت و اقتدار آمده داخل تبریز شد و رستم میرزا آن جناب را در آغوش مهربانی کشیده
و عزت بسیار کرده گفت ای جان من آنچه با تو کردند گذشت انشاء الله تعالی میخواهم که تلافی آن

و تو مرا بمنزله برادری بعد از من پادشاهی ایران بتو تعلق دارد و فرمود تا اسباب
سلطنت از تاج و جیغه و کمر مرصع و شمشیر و کمر خنجر مرصع با اسبان تازی با زین
زر و بسیار اسباب تجمل بسلطانعلی میرزا دادند و گفت ترا پادشاه لقب دادم
دیگر ترا میرزا نگویند چون این خبر بصوفیان یکجهان این دودمان ولایت نشان که زاویه
خمول و ناکامی خزیده بود رسید روی با آستان اقبال توامان آن قدوه خاندان سیادت
و خلافت آوردند و روز بروز جمعیت آن گروه فدوی نشان از دیاد و انتظام
می یافت و درین اثنا خبر ورود بایسنقر میرزا با لشکر شیروان بجانب آذربایجان
بسمع امیرزاده رستم رسید بسلطانعلی پادشاه التماس نمود که با صوفیان خود
باتفاق ایبه سلطان و سپاه ترکمان بدفع شر بایسنقر میرزا و اهل شیروان پرداخته
خاطر او را از کید ایشان مطمئن سازد سلطانعلی پادشاه ملتمس امیرزاده را قبول
نموده باتفاق ایبه سلطان با جمعیت و استقلال تمام بمدافعه بایسنقر و سپاه
شیروان روانه گردید چون بمعبر آب کر رسیده خیمه اقامت نصب نمودند و از آنجانب
نیز بایسنقر میرزا با سپاه فراوان کنار آب کر را لشکرگاه ساخته در برابر قرار گرفت
و از جانبین اطراف لشکر خود را بنحو استحکام داده راه آمد شد را مسدود ساختند
و از هیچ طرف صورت فتحی چهره نمی گشود و از طول اقامت آن هر دو گروه بستوه آمدند
بی آنکه جنگ جدالی روی نماید بایسنقر میرزا بشیروان معاودت نمود و سلطان
علی پادشاه با ایبه سلطان بتبریز مراجعت فرمودند در خلال این احوال گوپه
حاجی بایندری حاکم اصفهان با امیرزاده رستم در مقام خلاف و سرکشی در آمده

خطبه بنام بایسنقر میرزا خوانده متوجه جمعیت لشکر و سامان سپاه گردید و این باعث
آن شد که دیگر باره بایسنقر میرزا با سپاه فراوان عازم آذربایجان گردید
امیرزاده رستم چون از دو طرف خود را هدف سهام مخالفان دید بار دیگر
دست بدامان آن گوهر سپهر سروری سلطانعلی پادشاه زده التماس دفع و رفع
آن واقعه عظیم نمود و سلطان علی بحسب التماس امیرزاده دیگر باره باتفاق
ایبه سلطان و جمعی از هواخواهان و سپاه ترکمان بمقابله اهل طغیان شتافت
و قراجه بیگ قاجار را با جمعی کثیر از صوفیان ظفر شعار بجنگ گوپه حاجی بایندر
مقرر نموده خود بنفس نفیس باستقبال بایسنقر میرزا روانه شد و در حدود
[illegible] آن دو لشکر پرخشم و کین بیکدیگر رسیده از جانبین بتسویه صفوف قتال
و آراستن معرکه جدال پرداختند و شاهزاده نامدار دست راست لشکر ظفر شعار
را بحسین بیگ شاملو و پدر رستم بیک قرامانلو مقرر فرمودند و دست چپ را بده ده بیگ
طالش مشهور بابدال علی بیگ و خادم بیگ خلیفه و چرچیکری را بعهده ایبه سلطان
ترکمان و سپاه ترکمانان نمودند و خود بنفس نفیس با جمعی از فدویان در سایه علم
ظفر پیکر آرام گرفتند و بایسنقر میرزا نیز دست راست لشکر خود را بشیخ شاه ولد سلطان
فرخ شیروانشاه و دست چپ را بملک سلیم که از ملکان معتبر ولایت شیروان بود
رجوع نموده خود در برابر علم نصرت اثر شاهزاده والا گهر در قلب لشکر پای استوار
نموده بعد از توزک سپاه جوانان جلادت شعار قدم بمیدان گذاشته بتحریص و ترغیب
دلیران بسوی جنگ پرداختند و چون هنگامه رزم روی بگرمی آورد از دو طرف چرخچیان

لشکر با سیف و سنان از روی غضب جلو ریز بمیدان آمده بهم در آمیختند و بزخم شمشیر
و نیزه خون یکدیگر را میریختند و از کثرت پرواز تیران و گرد و غبار روی هوا مانند
دل سفیهان تیره و تار گردید و ابه سلطان حمله نمایان آورده آن لشکر را پراکنده ساخت
بایسنقر میرزا از مشاهده این حال ملک سلیم را بکومک مقرر داشته از میمنه و میسره
سپاه شیروان هیجاوی بمیدان آوردند ابه سلطان خم نیزه برداشت و تاب حملات آن
گروه انبوه نیاورده پای بعقب گذاشت شاهزاده نامدار از مشاهده عجز
ابه سلطان و متفرق شدن لشکریان اشاره بمیمنه و میسره صوفیان [illegible]
نموده بمدد او ارسال فرمودند و حسین بیک لله و ابدال علی بیک دده بموجب
از دو جانب بر قلب سپاه شیروان تاخته بیک حمله دلیرانه آن لشکر را تار و مار
ساختند و بایسنقر میرزا از حملات مردانه غازیان اندیشه پیاده کان جنگ نزار و سواران
نیزه دار را که در قلب ایستاده بودند بمعرکه کارزار فرستاد و بیک دفعه شوبه
تیر بغازیان حواله نمودند دلیران ظفرقرین از کثرت بارندگی ناوک دلدوز بهم آمیخته
از این دو کذر غضب آن فارس مضمار که تازی مشغولی کشته خود تنها بمیدان
حرب کرده و بطعن نیزه زهره شکاف میدان جنگ را از لوث مخالفان پاک کرد
و بایسنقر میرزا را بنوک سنان از خانه زین جان ربوده بر خاک هلاک انداختند
و یکی از صوفیان سر پر غرورش را بخنجر الماس فعل از تن جدا ساخته بر قدم
مرکب شاهزاده انداخت و همین مقدم آن سلطان پر ... ایت شیروانیان مغلوب
گشته در آن معرکه بایسنقر میرزا را بقتل رسانیده و فراری قوراجی نیز در نواحی ... کرزن

با کوچه حاجی بابندری مقاتله نموده بیمن اقبال آنحضرت آن طایفه باغی غالب آمده
کوچه حاجی نیز بقتل رسیده و این دو خبر بهجت اثر در یکشب به تبریز رسیده و امیرزاده
رستم از این فتح نمایان مسرور و شادمان گردید ذکر شهادت یافتن شاهزاده والاجاه

سلطان علی پادشاه چون سلطان علی پادشاه با فتح و فیروزی گردیده بجانب تبریز آمد
رستم پادشاه فرمود تا استقبال او کردند و خود نیز سوار شده به فرسنگ پیشواز کرده
چون آن جناب را دید بکمال تعظیم و تبجیل نموده همعنان داخل تبریز شدند و بعد از چندی
آنحضرت را با کمال اعزاز و احترام با شاهزادگان والا به اردبیل گردانیدند که بتور
سابق در آن بلده طیبه بر مسند ارشاد تکیه زده بارشاد صوفیان و مریدان قیام
نمایند آن جناب بعد از مدتی اوقات داخل دار الارشاد گردیدند و آن بلده
طیبه بسبب ورود آن مهر سپهر سروری رشک فزای ارم ذات العماد گردید ارباب
عقیدت و سالکان طریقت در خطه طیبه اردبیل روی جمعیت آوردند و دست اخلاص
بر دامن متابعت آن بدر آسمان یکی پرورده ملازم عتبه علیه اش شدند و در اندک
زمانی از صوفیان صافی نهاد ازدحامی تمام واقع شد چون خبر اتفاق جمعیت
خواص و عوام در درگاه شاهزاده گردون غلام سلطان علی پادشاه بگوش
رستم میرزا رسید آتش حقد و حسد در کانون درونش افروخته شد و از خوف آن
آنحضرت اندیشه مند گردیده و کس از عقب شاهزادگان عالی تبار فرستاده آنحضرت
با برادران گرامی به تبریز آوردند اگرچه رعایت ظاهری مینمود اما تا عار ساختگی گماشته
که از ایشان خبردار بوده باشند و نگذارند که احدی از صوفیان در خدمتشان آمد و شد

نماید معتقدان و مریدان صاحب صفی عقیدت و معتقدان لاهیجان از در خفیه از نقود و اجناس
برسم نذر و نیاز بملازمت آن برگزیدگان کریم کارساز آورده نقد اخلاص خود را
در آن آستان بمحک امتحان میزدند رستم میرزا از آن معنی آگاه شده از بیم
و هراس بفکر کار اولاد سلطان حیدر افتاده و در آن زمستان در خوی قشلاق نمود
و چون از قشلاق مذکور به ییلاق رفت ارباب شقاوت و سعایت سخنان غرض
آمیز از آن شاهزاده عالیمقدار و برادرانش برستم میرزا گفتند و او را بر آن
داشتند که آن کوکب برج شهریاری را از پای آورد و با سرداران خود مشورت نمود که فردا اجلاس
عظیم نماید و پادشاهزادگان را با بزرگان صوفیان و مریدان شیخ صفی بقتل آورند
و آنچه در تبریز مقیم بوده باشند کشتند بعضی از جماعتی که کمال محبت اولاد شیخ صفی را در دل
داشتند خود را بخانه سلطان علی پادشاه رسانیدند و از تهدید رستم پادشاه آن شاهزاده
را آگاه گردانیدند چون آن شهریار آن خبر موحش را شنید بزرگان خود را در آن شب
آگاه نمود و گفت رستم اراده کشتن من و شما دارند صلاح چیست حسین بیک لله و دده بیک
طالش و قراپیری بیک قاجار و الیاس بیک گفتند قربانت شویم برخیز تا بجانب اردبیل رویم
که مریدان شما در آنجا و در آن حوالی بسیار هستند و اگر رستم پادشاه این اراده داشته
باشد و ما را تعاقب نماید با او جنگ میکنیم و اگر تغافل کرد ما نیز بحال خود خواهیم بود شاهزاده
گفت بسیار خوبست پس همان شب سوار شده بجانب اردبیل روان شدند چون روز
دیگر آفتاب عالمتاب جهان را بنور خود مزین گردانید خبر از برای رستم پادشاه آوردند که سلطان
علی پادشاه فرار نموده بجانب اردبیل رفته است بسیار مضطرب شده فرمود تا ایبه سلطان را خوانده اش گفت

با حسین بیک علیخانی بود با ایبه سلطان ترکمان را بر سر ایشان فرستاد و بتعجیل باو رسانید که اگر نعوذ بالله سلطان علی
شود ده هزار ترکمان اگر کشته شود سودی نخواهد داشت پس ایبه سلطان تخمینا ده هزار ترکمان را برداشته بایلغار از عقب روانه شد
چون شاهزاده را تعریف که واقع است حوالی اردبیل رسید معلوم است که ایبه سلطان علی پادشاه بقوت لاحق [illegible]
زود بشما خواهم رسید ... برادر بجان برابرش اسمعیل میرزا را طلبیده گفت ای برادر چنین شده من امروز کشته میشوم
و جسد مرا مریدان می برند و در روضه جدم در پهلوی پدرم دفن خواهند کرد میخواهم که خون من و پدرت را از اولاد حسن پادشاه
بخواهی که این قرعه مراد از جانب الله بنام تو افتاده زود باشد که از جانب گیلان چون آفتاب تابان خروج کنی و بضرب
تیغ زنگ کفر از روی زمین برطرف نمائی پس تاج سلطان حیدر را از سر خود برداشته بر سر او گذاشت
و کمر خود را بر کمرش بست و پیر بکوشش نهاد و آن چندی که از اجداد بزرگوار خود میراث داشت کوشش گفت
و هفت نفر صوفی اجداگردش حسین بیک لله و قراپیری بیک و ابدال بیک دده و بیک طالش و غیره مقرر فرمود
که با اسمعیل میرزا و ابراهیم میرزا را بجانب اردبیل روند در اثنای این حال علامت ایبه سلطان و حسین بیک
علیخانی با سپاه مخالف پیدا شد چون چشمش بر آن مخاذیل افتاد با صوفیان جان نثار قدم بر معرکه کارزار گذاشته
یک حمله دیگری سلک جمعیت آن گروه انبوه را از هم پاشید و آنحضرت در آن روز کارزاری نمود که رستم زمان
رستم و اسفندیار را اهل روزگار فراموش کردند ایبه سلطان از مشاهده آن حملات دلیرانه و صدمات
پردلانه شاهزاده و پراکندگی سپاه خود تاب نیاورده از بیم چنان آتش فشان آن فارس میدان جلادت
و تیغ بران خونریزان با جرات روی گردان شده باتفاق حسین بیک علیخانی روی بوادی فرار آورد
و آنحضرت از عقب آن دونا بکار مرکب تاخت در این اثنا غازیان خود را با سپاه باد دیگر ترکمان بیاید
بجمع کردن لشکر پرداختند و از این جهت پادشاهزاده در آن حین یکه و از سعید کس همراه نبود در نقابت
نمودن آن محی ذیل مبالغه نمود جمع کثیر را بنوک سنان جان ستان و برخی را از دم شمشیر بران شربت ممات

چشانید در اثنای که با تشنه نهری در سر راه بود بآن رسید و با اسپ بنهر افتاده در هم غلطیدند
و از آن افتادن مقصوری کردن آن سرور بهم رسید صوفیان از وقوع این واقعه جان
سوز متفرق گشتند و جمعی که بجمع کردن اسپ مشغول بودند مقتول شدند بعد از آن بفرموده
علم شاه بیگم نعش مطهر آن سرور را بدار الارشاد اردبیل آورده در جنب مرقد
مطهر جد بزرگوارش آن عالی مقدار را مدفون ساختند رحمة الله علیه و علی آبائه
و این واقعه عظیمی در سنه تسع مائة روی داد ذکر بقیه احوال شاهزادگان و رفتن بجانب
گیلان قبل از آنکه شاهزاده در آن معرکه شهید شود حسین بیگ و دده بیگ با بقیه صوفیان
و امرا ان سه علی بیگ له در رکاب شاهزادگان عالی و برادران گرامی یعنی خاقان صاحبقران
گیتی ستان اسمعیل میرزا و سلطان ابراهیم میرزا متوجه خطه مقتد اردبیل گردیدند و چون
بآن مقام فرشته احترام رسیدند متعاقب خبر شهادت آن شاهزاده مرحوم مغفور
رسید علم شاه بیگم از استماع این خبر محنت اثر شهادت آن فرزند والا گهر
بتعزیه و سوگواری پرداخته با وجود آن مصیبت عظیمی این دغدغه در خاطر داشت
که مبادا خاقان صاحبقران و برادر گرامی او سید ابراهیم میرزا بدست ظلمه گرفتار شوند
هر دو را بجانب روضه رضوان نشان جد بزرگوارشان فرستاد که در آن مکان
شریف مخفی بوده آن ملک منشان باشند و بعد از روانه نمودن ایشان بتعزیه
فرزند ارجمند مشغول گردید روز دیگر ایبه سلطان و ترکمانان ستمکار از عقب
شاهزادگان بشهر درآمده دست ظلم و تعدی بر اهل اردبیل دراز کرده
بقتل و غارت و تفحص شاهزادگان بسعادت پرداختند و حضرت خاقان صاحبقران را از هم

اهل بغی و عدوان از آن آستان با احترام بیرون آمده در خانه قاضی احمد کاکلی
که در حوالی آستانه واقع و او یکی از نگهبانان این دودمان بود پنهان گردید
و قاضی احمد از روی دولتخواهی آنحضرت سرور گذشته سر در قدمش نهاد و آن در یکتای درج
شهریاری را یک روز در خانه خود پوشیده و پنهان نگاه داشت چون از تفحص و تجسس
ترکمانان و تاکید ایبه سلطان در پیدا نمودن آنحضرت قاضی مطلع گردید
از بیم اهل غرض و تهمت صوفی گری و یکجهتی این دودمان ولایت نشان توهم نمود که مبادا
ایبه سلطان از بودن شاهزاده در آن خانه آگاه شود آنحضرت را بخانه خوری که بجانی
موسوم بود سپرده و مدت یکماه در منزل او چون چشمه آب حیوان از نظرها مخفی بود
و بعبیر پاشا خاتون که از مخدرات بنات سلطان جنید و عمه محترمه مرشد کامل و در عقد ازدواج
محمد بیگ ترکمان بود و دیگری از حال آن شهریار اطلاعی نداشت بعد از یکماه آن عفیفه دوران
از اهل جور ترسیده مصلحت در آن دید که آنحضرت را از خانه خانجان بیرون آورد
بعورتی که ابه جراحه نام داشت و از قبیله ذو القدر بود سپارد چون ابه به مشورت نمود
آن عفیفه صالحه پاک اعتقاد آن اختر برج سعادت را در محله و میان نخانه خود آورده مخفی داشت
چون ترکمانان بفرموده ایبه سلطان روز بروز تفحص و تجسس بیشتر از پیشتر میکردند
و محله بمحله و خانه بخانه میگردیدند و از جانب رستم میرزا تاکید بسیار در پیدا کردن
شاهزادگان گرامی او می شد که بهر طریق باشد مرشد کامل را بدست در آورده ذکور
و اناث آن سلسله را بعد از بدست در آوردن آنحضرت از سرچشمه تیغ ستم شربت شهادت
چشانند و آن ظالم نهاد از خبث طینتی که داشت میخواست که علم شاه بیگم والده آنحضرت را

شکنجه نموده حضرت شاه علی پادشاه را از وی گرفته آنچه مکنون خاطرش باشد بعمل آورد
علمشاه بیگم مطلقا از احوال آنحضرت اطلاعی نداشت و روز بروز در مفارقت
فرزندان ارجمند بمرتبه در دریای غم و الم فرورفته بود که آن همه آزار و اضرار اشرار مطلق
با وی پیش نمود القصه ابه سلطان را از این اندیشه باطل باز داشته‌اند و آن دو مطرود
جماعت ... امر نمود که غافل تنها جامع اردبیل رسانید که شاید که در خانه یکی از محبان خاصان
آن بر ... و ریاض خلافت را بدست ... آورند چون ابه جراح از اهتمام ... باکار
کرده از بیم جزا آنحضرت را بمسجد جامع اردبیل در گنبدی که مقبره الله ورش
آقا ... ده محافظت نموده در وقت فرصت از احوال گرامی آنحضرت علمشاه بیگم
را خبر داده و علمشاه بیگم از وصول این خبر بهجت اثر و سلامتی ذات مقدس آنحضرت
سجدات شکر نموده سلامتی وجود مسعود آن سلاله دودمان ... را از درگاه
الهی سوال نمود بعد از چند روز ابه از بودن آنحضرت در آن مکان اندیشه قرار داد
که او را بمحل دیگر نقل نماید در آن حین شخصی از صوفیان غازیان که در رکاب سلطان
علی پادشاه در حرب ابه سلطان زخم دار گردیده فرار نموده بود در مسجد جامع اردبیل
مخفی گشته بود از برای علاج زخم خود نزد ابه جراح آمد ابه او را از حال مرشد
کامل خبر داده شاهزاده را بدو نمود آن صوفی پاک اعتقاد سر در قدم آنحضرت
نهاده از احوال صوفیان که در کوه ... و ... حوالی دار الارشاد اردبیل تحقیق وجوه
ایشان داد و ادراک خدمت آنحضرت نمودند خبر داده و از آنجا بیرون آمده بمصلحت ابه جراح
نزد رستم بیگ ... که با هشتاد نفر صوفی که از جنگ فرار نموده در آن کوه جمعیت داشتند

نیم شبی خود را بحوالی مسجد جامع اردبیل رسانیده شاهزاده را ملاقات نمود و آنحضرت را
برداشته بجانب کوه ... برده در قریه ... بخانه خطیب فرخ زاد گرگانی فرود آوردند
و خطیب فرخ زاد بلوازم خدمات لایقه اقدام نمود و منصور بیگ قبچاچی و حسین بیگ لله و ...
سیدی علی و چلپان بیگ و خادم بیگ خلیفه و دده بیگ و کوک علی بیگ و بیار صوفیان با
... و محافظت آن گوهر یکتای بحر سلطنت و شهریاری مشغول و بمشورت میان انداخته رای همه
بر آن قرار گرفت که مرشد کامل را بجانب گیلان برده روزی چند در آنجا رحل اقامت انداخته
بانجام و تفصیل امور ضروریه پردازند و چون میانه محمدی بیگ و پاشا خاتون که عمه محترمه
آنحضرت بود و احمدی بیگ ادر او امیره اسحق رشتی رابطه قدیم بود و پیوسته ابواب مصادقت
با ... گیلان و اتحاف تحف مفتوح بود بنابر این صواب اتفاق نموده رستم بیگ و احمدی بیگ
و محمدی بیگ مرشد کامل را با هشتاد نفر از صوفیان عقیدت نشان برداشته بقصبه تول
... امیره مظفر والی تول ... آوردند و امیره مظفر کمر ... خدمتکاری بمیان جان بست
دقیقه از دقایق بندگی فرو گذاشت ننمود و چون در اردبیل خبر به ابه سلطان رسید که
آنحضرت در خانه امیره مظفر است کس پیش امیره فرستاد که ولد سلطان حیدر پناه بتو آورده
شرط طاعت و انقیاد آنست که او را با رفیقان و اعوانش در پیش پادشاه با تحف
و هدایا روانه نمایی تا ... از شفقت و لطف پادشاهی بهره مند گردی و اگر از این امر تخلف
نمایی و سرکشی کنی یقین که بغضب و سخط پادشاهی گرفتار شوی جاگیر بیگ ... که حاکم خلخال و تول بود
آن نیز کس فرستاده برین مضمون اعلام نمود امیره مظفر از غایت اخلاص و اعتقادی که بدین دودمان
ولایت نشان داشت اصلاً ... توقف مرشد کامل در تول ... نمود و خاطر از جانب جاگیر بیگ جمع داشت

بدین سبب آنحضرت از رفتن گیلان تکلیف نمود صوفیان باشارهٔ امیره مظفر در رکاب
حضرت شاهی امیره نوشش ملازم امیره سیاوش وی توجه بدان صوب آوردند بیک و محمدی
و احمدی بیک پیش از تحول کتابات و سفارشات در باب جانفشانی در راه مرشد کامل بامیره اسحق
رشتی نوشته برشت فرستادند و خود بجانب اردبیل مراجعت نمودند و چون خبر قدوم
مسرت لزوم آنحضرت در گیلان بامیره سیاوش حاکم آن ولایت رسید مراسم تعظیم و تکریم
پرداخته استقبال آنحضرت نمود و از روی اعزاز و احترام شاهزاده را در خانهٔ خود فرود آورد
و تا سه روز بلوازم خدمتکاری قیام نموده روز چهارم در موکب عالی آن شهریار بجانب رشت
روان گردید و تا حوالی رشت بدستور مهمان دار و خدمتکار بود و چون اهل رشت شنیدند
امیره سیاوش آنحضرت را وداع کرده مراجعت نمود مرشد کامل با صوفیان بمسجدی که در اطراف
در رشت موسوم بمسجد سفید است رفته در آن منزل گزیدند چون طرح و وضع آن مسجد آنحضرت
را بسیار خوش آمد لهذا از آنجا بخانهٔ امیره اسحق و جای دیگر نیز نقل نفرمودند هر چند
امیره اسحق دران باب مبالغه نمود مفید نیفتاد و در حوالی آن مسجد میر نجم نامی دکان
زرگری داشت بنابر قرب جوار پیوسته در خدمت آن حضرت می‌بود و بوسیلهٔ خدمات
مرغوبه روز بروز مرتبهٔ خود را می‌افزود اما در توقف آنحضرت در بلدهٔ رشت اختلاف نموده
اند جمعی هفت ماه گفته اند و بعضی مدت زیاده گردی یکماه چون کارکیا میرزا علی والی
لاهیجان از بسیار سلاطین گیلان باعتلاء مکان و قدم دودمان مستثنی بود از ورود آنحضرت
برشت واقف گردیده دانست که از حوادث دوران از اردبیل بدان صوب توجه
فرموده اند و امیره اسحق را توانائی محافظت آنحضرت و صوفیان نیست بنابر آن

التماس نمود که آنحضرت بجانب لاهیجان تشریف برند چون مرشد کامل رایحهٔ اخلاص و مواخات از جانب
کارکیا میرزا علی استشمام نمود لهذا اراده خاطر مبارک چنان تعلق گرفت که بلاهیجان رفته در آنجا باشند بعد
توقف روانه لاهیجان گردیدند و کارکیا میرزا علی از این بهجت و شادمانی سر رفعت بسپهر اعلی رسانید
و آنچه لازم خدمتکاری و اخلاص و تقدیم رسانیده دقیقه فرو گذاشت نکرد و جهت آنحضرت
و متعلقان در برابر مدرسه کیا فریدون منازل مرغوب تعیین و ما یحتاج ایشان را سرانجام
نمود و بعد از چند گاه ایبه سلطان از رفتن آنحضرت بصوب لاهیجان اطلاع یافته متوجه تبریز گردید
و آن حضرت متماه بابه را بدست آورده با خود برد و احوالات آن سفر را و توقف خود در اردبیل
و کیفیت شاهزاده را نزد کارکیا میرزا علی مشروحاً بعرض رستم میرزا رسانید تا رستم میرزا غضبناک
میرزا شعله ور گردیده آن ضعیفهٔ صالحه را در میدان تبریز از کلو کشید و احمدی بیک و محمدی بیک را مغضوب
گردانیده ما یعرف ایشان را ضبط نمود آخر الامر بنابر التماس قرا ده ده جرم ایشان را از تکلیف جریمه بخشید
ذکر توقف نمودن خاقان سلیمان شأن صاحبقران لاهیجان بعد از آنکه لاهیجان از قدوم میمنت لزوم آنحضرت
رشک خلد برین گردید رحل اقامت و توقف در آن خطهٔ دلپذیر انداخت و روز بروز اخلاص و یکدلی و جان
فشانی کارکیا میرزا علی در تضاعف و تزاید بود و بهر نوع خدمت و مراعات خود را منظور نظر تربیت
خاقان سلیمان شأن صاحبقران میساخت و مولانا شمس الدین لاهیجی که از فضلای آن دیار بود بتعلیم
تلاوت و قرائت قرآن مجید مقرر داشت آنحضرت از روی رغبت نزد مولانا مذکور درس قرآن
و کتب فارسی و عربی میخواندند در خلال این حال ارباب ارادت و صوفیان بجهت از اطراف و جوانب
خصوصاً دیار روم و قراجه داغ و امثال و غیر ذلک با نذر و نیاز در لاهیجان بخدمت مرشد کامل رسیده
نذورات خود را بنظر کیمیا اثر در آوردند چون مصلحت در توقف نمود در همان خطه

مراجعت نمودند و امیر نجم زرگر که در رشت بخدمت آنحضرت رسیده بود با کیا سلطان حسین کیا
امیر هاشم برادران کارکیا میرزا علی پیوسته بملازمت مرشد کامل آمده شد می‌نمودند
و آنحضرت از مخالطت و مجالست ایشان شگفتگی تمام و طبع همایون بهم میرسید
بعد از چندگاه شاهزاده‌گان عظام سلطان ابراهیم میرزا و سلیمان میرزا اراده مراجعت
بجانب دار الارشاد اردبیل فرمودند و تاج مبارک دوازده ترکی سلطان حیدر را
که شعار صوفیان این دودمان خلافت و امامت است از سر برگرفته بدستور زمانکه
آلاق قونیلو طاقیه بر بالای سر مبارک نهاده بصوب خطه فردوس نشان روضه
ملایک آشیان جد بزرگوار خود روانه گردیدند بعد از روانه شدن سلطان
ابراهیم میرزا مزاج وهاج حضرت خاقان سلیمان شان صاحبقران از جاده اعتدال روی
بوادی انحراف آورده تا مدتی آنحضرت مریض و صاحب فراش بودند مولانا نعمت
در علاج و دفع آن مرض سعی بلیغ نمود تا آنکه حکیم علی الاطلاق از شفاخانه و ننزل من القران
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفای عاجل کرامت فرمود [illegible] اعلام روی
به بهبودی آورد و چون آنحضرت را انبان یزه میل تمام بود و از عمه مکرمه خود پاشا خاتون
طلب نموده بود آن مخدره پیرا دقایق عصمت و عفت تبرکات با نان یزه از اردبیل بخدمت
آنحضرت ارسال داشت و احوال سلامتی ذات مقدس را پرسش نمود و چون فرستادگان
برشت رسیدند و خبر آمدن ایشان بسمع اشرف همایون رسید کوک علی را
باستقبال ایشان فرستاد و فرستادگان پاشا خاتون باتفاق میر نجم زرگر و میر حسین ولد
میر موسی و امیر جهانگیر و کلاهرا امیره اسحق رشتی با کوک علی روانه ملازمت گردیدند و بعد از دو روز

شرف پای‌بوس همایون را با مکتوبات والده و برادران و همشیره‌گان و عمه آنحضرت بنظر انور
رسانیده بسجدات شکر الهی بسبب سلامتی ذات اشرف بجای آوردند و آنحضرت مهمانداری
بجهة ایشان تعیین فرمود و از هدایائی که آورده بودند بخشی از برای کارکیا میرزا علی
و برادران او ارسال فرمودند بعد از سه روز آنجماعت را مرخص ساخته تنسوقات لایقه
از اقمشه و امتعه و مرغ سیمین و ماهی و ترنج و نارنج و سایر ارمغان گیلان بجانب
اردبیل روانه گردانیدند چون آنجماعت بقریه کوریم از قرای اردبیل رسیدند
خبر وصول ایشان با پاشا خاتون و محمد بیک رسید از اردبیل متوجه قریه
مذکور شده آن تبرکات را برداشته بجانب دار السلطنه تبریز روانه شدند
که شاید باین وسیله استرداد املاک و جهات که بطریق صونک بتصرف رستم میرزا
در آمده بود نمایند دیگر باره بقراده ده توپ جبه [illegible] و تحف و هدایا
خود را بنظر رستم میرزا در آوردند و رستم میرزا آن هدایا را قبول کرده املاک و جهات
ایشانرا بایشان مسلم داشت و حکمی نوشته بایشان داد که من بعد احدی متعرض احوال ایشان نشود و محمد
بیک را بخلعت خاص اختصاص نموده رخصت مراجعت داد ذکر فرستادن
رستم میرزا نزد کارکیا میرزا علی بلاهیجان بطلب خاقان صاحبقران
پیشتر مرقوم گردید که ایبه سلطان ترکمان و حسین بیک علیخانی بعد از رفتن حضرت خاقان
صاحبقران بجانب گیلان بتبریز رفته کیفیت احوال را انچه که مرقوم قلم وقایع نگار شد
بعرض رستم میرزا رسانیدند بنابر آن رستم میرزا کس بطلب شاهزاده کامکار صفوت مکان
نزد کارکیا میرزا علی والی لاهیجان فرستاد و چون فرستاده او بلاهیجان رسید کارکیا میرزا علی

شاهزادگان از قریه لشته نشا که از دهکهای لاهیجان است فرستاده آن در بحر ولایت
را مانند آب حیوان از نظرها مخفی ساخت لازم رستم میرزا را کارکیا میرزا علی
معاذیر دلپذیر گفته روانه تبریز گردانید و شاهزادگان را از قریه مذکوره بمنزل
خود باز آورده بدستور در آن منزل بهشت آیین بقرائت قرآن مجید و تعلیم خواندن و نوشتن
مشغول گشتند چون آن ترکمانان در پیش رستم میرزا رسید غدرهای علانیه کارکیا میرزا علی را
را معروض داشت و آن کهنه مکر را مجالس کنکاش ترتیب داده جهت بدست آوردن آن
شاهزادگان عالی تبار گفتگو نمودند تا آنکه قرار بآن دادند که جمعی از ترکمانان را [illegible]
در لباس کسوت صوفیان سلسله صفویه باطراف فرستند که احوال ایشان را تحقیق
نموده اعلام نمایند که شاید تدبیری جهت بدست آوردن آنحضرت توانند نمود بنابران
رستم میرزا حسین بیگ علیخانی چند نفر جاسوس تعیین کرده باطراف فرستادند و آن جاسوسان
در اطراف ایران می‌گشتند تا جاسوسی بلاهیجان افتاد و بهر کیسلکی که میرسید احوال شاهزادگان
را می‌پرسید و اظهار مریدی اولاد شیخ صفی میکرد تا روزی کیسلکی گفت اگر راست میگویی
و از اخلاص داران شیخ صفی خود را میشماری بخدمت کارکیا میرزا علی که پادشاه لاهیجانست
برو و اظهار دوستی ایشان کن شاید او ترا رخصت دهد تا بشرف دیدار آن شاهزادگان
مشرف شوی چون آن کیسلک صادق ساده لوح از بی عقلی نشان شاهزادگان را داد آن ترکمان
بدگمان دیگر در گیلان توقف نکرده خود را باردبیل رسانید و علیخان سلطان را از آن مقدمه
اعلام نمود و او همانزمان کس همراه آن جنس بتفحص کرده بخدمت رستم پادشاه روانه گردانید
چون رستم پادشاه دانست که ایشان در لاهیجان می‌باشند با امرا مشورت و صلاح دید که مرا چه باید کرد

تا دشمنان

صاحبقران

تا دشمنان خود را بدست آوردم و خاطر خود را از خروج ایشان جمع کردم مرکب سخن
گفته شد به سلطان گفت ای شیر یار مرا فکری بخاطر رسیده که اگر پادشاه لاهیجان را بشما دوستی
و یکرنگی هست شاهزادگان را بمجرد شنیدن این خبر با چند نفر صوفی که با ایشان رفته اند بخدمت
فرستاده یا شما را اعلام نموده شما کس فرستاده ایشان را می آورید اگر او نیز لاف مریدی
ایشان میزند مرد و را پنهان کرده است می‌باید نامه باو نوشته در نامه قید کرد
که چون بعضی از بیدولتان مرا اغوا نموده فریب دادند که آنچنان حرکتی را که
از رحم و شجاعت و سپهسالار لشکر من بود از پا در آوردم و الحال پشیمانم که اعتبار
باو توانم کرد تا او را بزرگ سازم که باستظهار آن احدی گوش بحال [illegible] مرا نگوید
چون کار سلطان علی پادشاه از قضا اینچنین شده میخواهم برادران او را که هر دو
بمنزله فرزندند از برای من بمنزله فرزندی خود بر داشته تربیت پدرانه نمایم
که پشت و پناه من بوده باشند تلافی خون او در پدر آن ایشان شده باشد شنیده ام
که تو ایشان را عزت نموده و بنسبت بایشان کمال مردمی بعمل آورده بسیار خوش
کرده زیرا که ایشان از خانواده عزت و کرامت اند و آنچه بنسبت بلازمان ایشان کرده
ثواب آن در عقبی بتو عاید خواهد شد و جایزه تلافی آنچه لازمه مهربانی بوده باشد خواهیم
نمود و اگر جمعی از صوفیان و هواخواهان مضایقه درین باب داشته باشند ایشان را نیز
بموعظه و پند راستی نموده برفاقت ایشان تکلیف آمدن باین صوب
نمایند که انشاء الله تعالی تدارک همگی چنین وجهی خواهد شد نامه
فرستادن رستم پادشاه بکارکیا میرزا علی بگیلان و طلب نمودن

شاهزادگان اما چون نامهٔ رستم پادشاه بگیلان رسید کارکیا میرزا علی اظهار
شادمانی نموده بجهت ظاهر بسیار مشعوف و بدیاتوجی نامه را آورده بودند گفت
که من از ایشان خبر ندارم شاید که در گیلان باشند من تفحص نمایم تو چند روزی
از رنج راه آسوده شو من آنچه لازمهٔ تفحص باشد خواهم کرد خاطر جمع دار و او را
بیکی از ملازمان سپرد که مهماندار او باشد و خود بخدمت آنحضرت شتافت
و صوفیان مواخاهان را طلب کرد و نامه را با ایشان نمود چنین یک لله و خادم
یک خلیفه ده ده یک گفتند ای خداوند شما را چه بخاطر میرسد کارکیا میرزا علی
گفت من خوشحال شدم که رستم میرزا این قسم نامه نوشته شاید که راست نوشته باشد
ایشان گفتند هیهات تو صادقی رستم پادشاه از روی مکر این نامه را نوشته
زنهار مغرور مشو و در جواب بنویس که مرا آن طالع نبود که آن دو مشتری اوج اقبال از برج
الکای من چون نیر اعظم طالع شوند بسر عزیز پادشاه قسم که فرزندان سلطان حیدر
نزد من نیستند و من شنیده ام گفت که در گیلان هم نباشند زیرا که اگر بگیلان آمده باشند
نمیشود که مرا اعلام نکنند و پادشاه خاطر از من جمع دارد که دشمنان آن شهریار را
نزد خود راه نمیدهم زنهار که این راز را پوشیده دار و اظهار این امر مکن عاقبت
پشیمانی خواهی کشید چون صوفیان این سخن گفتند کارکیا میرزا علی قبول نموده جواب
نامه نوشته قورچی را روانه گردانید چون جواب نامه برستم پادشاه رسید گفت البته
کارکیا میرزا علی راست میگوید از شاهزادگان خبر ندارد و آنچه گفته بودند هم دروغ
بود دیگر باره معاندان رستم پادشاه را خبر دادند که فرزندان سلطان حیدر در گیلانند

بیقین

بیقین که کارکیا میرزا علی خبر دارد پس بار دیگر نامه نوشت و تهدید بسیار در نامه یاد کرد
که چرا حق مرا منظور نداشته و دشمنان مرا نگاه داشته اگر ایشان را فرستادی
در میان ما و تو دوستی خواهد بود والا لشکر بفرستم یا با سپاه بیایم تا بیایند و گیلان لاهیجان
را بسوزانند و قتل عام نمایند البته البته چون نامه بتو میرسد میباید هر دو را بجنگی
واگر خواهی که در خون ایشان شریک نباشی هر دو را زنده بخدمت ما روانه کنی که دیده
انتظار در راه است چون نامه بکارکیا میرزا علی رسید بسیار ترسید و با جماعت خود صلاح دید که جواب رستم
پادشاه قسم یاد نموده که اگر ایشان را نفرستی گیلان را قتل عام میکنم ایشان گفتند
صلاح در آنست که شاهزاده‌ها را بدهیم تا ببرند ایشان حق دوانند خویش بگیرند پس کارکیا میرزا
گفت هر چند فکر میکنم بیقین میدانم که بلا توقف ایشان را بقتل می آورد و من چگونه در خون
آن بزرگواران معین و شریک باشم پس فکر کنان بحرم خود رفت و درین اندیشه بود که شاهزاده
را چگونه بفرستادگان رستم میرزا دهد چون بخواب رفت دید که حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام پیدا شده گفت ای کارکیا در چه فکری زنهار که با فرزندم [illegible] بکنی
که فردای قیامت نزد من شرمنده خواهی بود و از آن هیبت بخود بلرزید و از آن لرزه
از خواب بیدار شد برخواسته بخدمت اسمعیل میرزا آمد که دست و پای او را ببوسد
شاید که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از تقصیرش بگذرد چون بحوالی مکان آن شاهزاده
رسید و آن موضعی بود در عقب حرمش که آنحضرت را جای داده بود و در جنب آن جایی از
برای صوفیان معین کرده بود و کنیزی خود در خدمت آن شهریار تعیین نموده بود چون در
در آمد دید که شاهزاده با شخصی سخن میگوید گوش انداخت شنید که شاهزاده میگوید ای شوم

ای شهریار کنیزی بمن گفت که بابانامه از رستم پادشاه رسیده و مبالغه بسیار در خواستن من
نموده و کارکیا میرزا علی میخواهد مرا فردا بدست ملازمان رستم پادشاه بسپارد چون این
بگفت لحظه دیگر شد گفت فدایت شوم و خشم خروج شده چون کارکیا میرزا علی این سخن بشنید آواز
داد و گفت ای فرزند در آنجا شاهزاده در خواب بود بیدار شد و فریاد زد که چه کسی
گفتم فلان شاهزاده فرمود چه عجب درین نصف شب تصدیع کشیده کجا بوده آیا آمده
که مرا گرفته بدست ملازمان رستم پادشاه بسپاری گفت قربانت شوم آن روز مبادا که این کار بکنم تما
بگوئید که با که سخن میگفتید که هرچند نظر کردم در این خانه کسی نبود شاهزاده گفت
با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سخن بودم و آنچه شنیده بود گفت کارکیا میرزا علی
گفت قربانت شوم حضرت امیرالمؤمنین الحال نزد من بوده در عالم رویا
بشارت شما را بمن کرده الحال آمده ام که پای شما را ببوسم تا مرا بحل کنید
شاهزاده او را حلال نموده روز دیگر کارکیا میرزا علی ببارگاه خود آمده نشست
و در آن روز ایلچی رستم پادشاه را طلبیده گفت برو و دعای مرا برستم پادشاه برسان
و بگو دروغ بسمع شما رسانیده اند از بیله چین پادشاه چه مدعا برسیده که دشمنان
ایشان را جای داده محافظت نمایم اگر تا صد سال دیگر ظاهر شود که ما خبری از اولاد سلطان
حیدر داشته باشیم مجرم و گناهکاریم و مبلغی با ایلچی تکلف نموده او را روانه نمود آن شخص
چون بخدمت رستم پادشاه رسید و آنچه شنیده بود عرض کرد کارکیا میرزا علی پیغامها
نمود که از اولاد سلطان حیدر اطلاع ندارد و بعلت نوازشی که در لاهیجان نسبت
باو بعمل آمده بود رستم پادشاه را ازین اراده باز آورد و دیگر باره یکی از اقوام کارکیا میرزا علی

آمده

آمده خود برستم پادشاه عرض نمود که اولاد سلطان حیدر نزد کارکیا میرزا علی است
و او خبر دارد و آتش در نهاد رستم پادشاه افتاده سیصد قورچی ترکمان را
مقرر نمود که بروند و اسمعیل میرزا و ابراهیم میرزا را از کارکیا میرزا علی گرفته
بیاورید و اگر ایشان را ندهند و ولی اقدامی کنند در آنجا توقف نموده مرا اعلام
کنید و قاسم بیک ترکمان که از جماعت قراقوینلو بود ~~و او را از بیشانه~~ و باین
خدمت مامور گردانید چون او بلاهیجان رسید و داخل بارگاه
کارکیا میرزا علی شد و نامه رستم پادشاه را داد چون مطالعه نمود نوشته
بود که چرا مرا از خود میرنجانی پسران سلطان حیدر را بسپار بقاسم خان
و اگر نه خود می آیم و گل گیلان از قتل عام میکنم کارکیا میرزا علی از خواندن نامه
بسیار دلگیر شد گفت شاید که در زمین گیلان باشند من تفحص کنم و فرمود قاسم
بیک را فرود آوردند و کارکیا میرزا علی بسیار دلگیر شده بود و جابجا میگرد
که شاهزاده این واقعه را اعلام نماید اما چون آن سخن بحسین بیک لله و خلیفه الخلفا
و ابدال بیک ده ده رسید که رستم پادشاه قاسم بیک را بگرفتن شاهزاده ها
فرستاده و اینها پیش ایشان گفتند امر از خدای عالم است چون شب شده دیگر باره
کارکیا میرزا علی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بخواب دید
که آنحضرت فرموده اند که بعد از چند روز دیگر بیا بده قاسم بیک را با بارگاه
خود طلب کن و بگو که چند نفر را یقین نمودم که خانه بخانه ده بده گردیده
اولاد سلطان حیدر درین ملک نیست شاید اگر باور نداری من قسم یاد نمایم که ایشان

در زمین گیلان نشسته می باید که قبل از رستم پادشاه نمودن درختی ریسمانی به بندید
و زنبیلی در آن ریسمان بسته از درخت درآویزید و شاه زاده را در آن زنبیل
نشانیده در حضور فرستاده های رستم پادشاه قسم یاد کنید که ایشان در زمین گیلان
نیستند تا قسم تو دروغ نباشد چون حضرت امیر المومنین او را چنین ارشاد فرموده بعد
از چند روز دیگر کارکیا میرزا علی بارگاه خود آمده قاسم بیک را طلبیده آنچه
حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرموده بود آنچنان کرده ایشان را بخدمت رستم
میرزا روانه نمود چون رستم میرزا دید که آمد و رفت رسولان امرای ترکمان بجانب لاهیجان
کارکیا میرزا علی پی در پی از دایره اخلاص و جان فشانی بیرون نگذاشته بهیچ وجه بودن
شاهزادگان صوفیه را در ملک گیلان اقرار نمیکنند رای ناقص او بدین قرار یافت
که سپاه عظیم بدان صوب روانه نماید که بقهر و غلبه ایشان را بدست آورند درین اندیشه باطل
بود که حق سبحانه و تعالی بنی اعمام را بفکر استیصال یکدیگر انداخت و چندان فتور باحوال
سلاطین ترکمان راه یافت که مؤدای اللهم اشغل الظالمین بالظالمین بهم دیگر در افتادند و [illegible] صحبت
غیری نتوانستند پرداخت بدین سبب صوفیان و مریدان بخاطر جمع بخدمت آنحضرت تردد
می نمودند بعضی بعد از دریافت پابوس مراجعت و برخی توقف در گیلان نمودند و باستصواب
کارکیا میرزا علی حضرت خاقان سلیمان شان صاحبقران بدستور ملوک آبای عظام و اجداد
کرام بر سریر هدایت و ارشاد متمکن ساختند با وجود صغر سن که در آن وقت هفت سال
بیش از عمر شریفش نگذشته بود اما در فطانت و فراست آیتی و در فهم و کیاست علامتی بود
فروغ گیتی ستانی از ناصیه همایونش هویدا و فره ایزدی از جبین مبینش پیدا بود و ملازمان اخلاص

کیش

کیش از فرط اعتقاد آنحضرت را مرشد کامل و پادشاه میخواندند و در آن بلده مینو مثال
نشو و نما می یافت و گاهی بشغل شکار و سیر منتزهات آن دیار مشغول بوده پیوسته نقش جهانگیری و خیال
کشورگشایی در لوح خاطر مبارک می نگاشت تا هنگام وزیدن نسیم ظهور و خروج آنحضرت و بیرون آمدن از آن
ولایت بامور شاهانه اشتغال بوده و کیفیت خروج آنحضرت بعد از انقراض سلاطین ترکمان
آق قوینلو ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی شرح کشته شدن رستم پادشاه ترکمان و جلوس احمد بیک
بر سریر سلطنت ایران قبل از این تحریر پیوست که بعد از فوت سلطان یعقوب ابن حسن
حسن پادشاه بسبب کردی امرای ترکمان در باب سلطنت بایسنغر میرزا که پسر سلطان یعقوب بود
قرار واقع شده و بایسنغر میرزا بایان میرزا بایان غالب آمده رستم میرزا ابن مقصود
بیک ابن اغورلو محمد بن مرحوم حسن پادشاه از آن معرکه گریخته بروم رفت و سلطان ایلدرم بایزید قیصر
یکی از بنات خود را با او داده بیک از دواج در آورده در استنبول می بود درین سال حسن علی
ترخانی از سلوک ناهموار رستم میرزا رنجیده بروم رفت و از خدمت قیصر استدعا نمود
که احمد بیک را با او سپارند و خاطر نشان نمود که کسی در ایران نیست که خواهش سلطنت احمد بیک
نداشته باشد اگر لشکری با او همراه کنید احتمال دارد که ملک موروث بدست تصرف در آید بنا برآن
حسن علی بیک ترخانی احمد بیک را با فوجی از رومیان روانه دیار بکر و آذربایجان گردانید چون خبر آمدن
ایشان در بلاد آذربایجان انتشار یافت امرای ترکمان طریق بیوفایی پیش گرفته روی باحمد بیک
گذاشتند و حسین بیک علیخانی در سلطانیه عبد الکریم بیک لله را که از امرای رستم میرزا
بود بقتل رسانیده خطبه بنام احمد بیک خواند رستم میرزا را استماع این خبر سراسیمه گشته
با لشکری انبوه بعزم رزم و دفع احمد بیک از تبریز بیرون آمده در کنار آب ارس آن

و لشکر صف قتال آراسته بجنگ و جدال پرداختند در اثنای ستیز و آویز ایبه سلطان ترکمان
با جمعی از بی حقیقتان آشوب طلب صف سپاه را بر هم زده با احمد بیک پیوستند
بنابر آن رستم میرزا اسیر سرپنجه تقدیر گردیده بفرمان احمد بیک او را بنیزه کمان از میان
برداشته خاطر خود را از شریک ملک جمع نموده داخل تبریز شد و بر تخت سلطنت
متمکن گردید و حسین بیک علیخانی را نوازش فرموده او را در میان امرا بمزید شوکت
و قرب منزلت ممتاز ساخت و حسین بیک بنابر کینه دیرینه که از مظفر بیک پرناک در دل داشت
او را بمعرض مواخذه و مصادره در آورده اوراق حیات او را از صرصر تیغ بباد فنا داد
چون این خبر در شیراز بقاسم بیک پرناک برادر او رسید که حاکم آن دیار بود بیان
خواست خون او برداخته منتظر فرصت میبود تا آنکه احمد بیک حکومت کرمان را بایبه سلطان
ترکمان داد و ایبه سلطان از کرمان رسولی با نامه نزد قاسم بیک ارسال نموده او را بطلب
خون او در تحریض نمود و در میان این دو امیر عهد و پیمان تاکید یافته قرار دادند که هر دو باتفاق
علامت مخالفت از آن صوب افرازند بدین جهة ایبه سلطان متوجه مشهد مادر سلیمان علیه السلم
گردید و قاسم بیک باستقبال او پرداخته در حوالی مشهد مذکور بایبه سلطان پیوست
و ملازم احمد بیک که نزد قاسم بیک می بود گرفته بقتل آوردند و خطبه بنام ایبه سلطان
خواندند و بدان قرار دادند که سلطان مراد بن سلطان یعقوب بن مرحوم حسن پادشاه
که در شیروان نزد خال خود سلطان فرخ یسار میبود طلب نموده او را پادشاه کنند
و هر دو باتفاق وکیل باشند و عهد نامه از برای سلطان مراد بشیروان فرستادند بعد
از این حکایت دست تطاول بر اموال متمولین اندیار دراز کرده مبلغهای خطیر از مردم

رفتند

گرفته شده و آن دو بد اختر باتفاق یکدیگر لشکری عظیم علم عزیمت بجانب اصفهان افراختند
چون این خبر در تبریز باحمد بیک رسید با لشکر بسیار از تبریز بدفع آن دو نابکار بایلغار
متوجه اصفهان گردید و در الکاء کمیز خواجه حسین باشی بشیان رسید از ترکمانان
جمعی که در شیراز ایبه سلطان و بی گردان شده بودند باحمد بیک پیوستند ایبه سلطان از مشاهده
اینحال پای قرارش سست شده روی بوادی فرار گذاشت ملازمان احمد بیک
از ضعف و ناتوانی آن گروه آگاه گشته ترک رفاقت احمد بیک نموده از عقب ایشان
شتافتند و بغارت اسباب ایبه سلطان و قاسم بیک پرداختند ایبه سلطان فرصت
را غنیمت دانسته خود را باحمد بیک رسانیده او را از خانه زین عزت بخاک مذلت
انداخت و سرش را از بدن جدا ساخته بر سر نیزه کرد و نقاره بشارت نواخت
لشکریان احمد بیک از وقوع این قضیه واقف شده قرار بر فرار دادند و ایبه سلطان
مظفر و منصور روی بصوب بلده قم آورده و در آنجا سکه و خطبه بنام
سلطان مراد مزین ساخته قاصدی سریع السیر جهت طلب سلطان مراد بجانب
شیروان فرستاد و خود در بلده قم بر مسند کامرانی تکیه زده امرای
ترکمان بدستور سلاطین او را ملازمت مینمودند و هر روزه بتفصیل مهمات
تا آمدن سلطان مراد بدین نوع می پرداخت ذکر کشته شدن ایبه سلطان و جلوس
محمدی پادشاه و مقتول گردیدن او و جلوس سلطان مراد در عراق و امیر الوند در آذربایجان
احمد بیک مشهور بگوده احمد چون بقصیر القامه و دست و پایش کوتاه بود بنابر آن
ایلدرم بایزید قیصر روم او را گوده احمد خطاب میکرد بعد از کشته شدن ایبه سلطان

یوسف بیگ ابن مرحوم حسن پادشاه محمدی بیگ و الوند بیگ که در این جنگ
با کدوجه احمد همراه بودند بعد از واقعه او هر کدام بطرفی بدر رفتند
محمدی بیگ بیزد آمد و مراد بیگ بایندر حاکم یزد آمدن او را غنیمت شمرده
باتفاق اشرف بیگ او را بر سریر سلطنت متمکن ساختند و الوند بیگ
بجانب دیاربکر نزد ایبه قاسم ترکمان که خال رستم میرزا و حاکم دیاربکر بود رفت و ایبه
قاسم بیگ نیز او را بتخت پادشاهی برداشته از دو جانب جمعیت لشکر
و سامان سفر پرداختند مراد بیگ بایندری و اشرف بیگ بعد از اجتماع
لشکر در رکاب محمدی بیگ پادشاه روی بشیراز آوردند و قاسم بیگ پرناک
حاکم شیراز با سپاه آراسته بعزم جنگ محمدی پادشاه از شیراز
بیرون آمده بعد از ستیز و آویز قاسم بیگ روی بگریز آورده بمشقت تمام خود را بالبیان
قلعه انداخت و محمدی پادشاه ولایت فارس را متصرف در آورده حکومت
شیراز را بمنصور بیگ افشار داد و از فارس با لشکری بسیار بجانب عراق
بحرکت در آمده عراق را متصرف گشت و در ملک ری حل اقامت انداخت اما
ایبه سلطان ترکمان که در بلده قم طرح قشلاق انداخته بود در اول بهار
بجانب دار السلطنه تبریز روانه گردید در اثنای راه خبر دادند که سلطان
مراد بن سلطان یعقوب بن مرحوم حسن پادشاه با جمعی کثیر از شیروان بیرون
آمده و در حدود قراجه داغ اکثر از امرای ترکمان با او پیوسته اند و او را بحکومت
ترغیب نموده اند و سلطان مراد اراده قتل تو دارد ایبه سلطان از استماع

این خبر باستقبال او شتافته با هم جنگ کردند و بر سلطان مراد غالب
آمده او را دستگیر نموده در قلعه [illegible] محبوس ساخت و والده سلطان مراد
را که دختر سلطان خلیل شیروانشاه بود بعقد خود در آورده و کس
بدیاربکر فرستاده و الوند میرزا را ولد یوسف بیگ را از ایبه قاسم طلب
نموده به تبریز آورده بر تخت سلطنت متمکن ساخت و با گروهی انبوه
در رکاب الوند میرزا باتفاق ایبه قاسم بجانب ری بجهت دست آوردن
محمدی پادشاه روانه گردیدند و محمدی پادشاه از بیم جمعیت و اتفاق
ترکمانان فرار نموده بجانب فیروزکوه نزد امیر حسین کیای چلاوی رفت و
ایبه سلطان گوزل احمد برادر خود را با اکثر از امرای ترکمان و لشکر بدامغان
بجهت قشلاق نمودن فرستاد و قاسم بیگ پرناک را که بعد از مراجعت محمدی پادشاه
از صاین قلعه نزد ایبه سلطان آمده بود با قشون شیراز فرستاد
و خود با الوند میرزا ببلده قم آمده طرح قشلاق انداخت در این اثنا محمدی پادشاه
باتفاق امیر حسین کیای چلاوی علی الغفله بر سر گوزل احمد بدامغان شبیخون
آوردند و تمامت اسباب او را غارت کردند و گوزل احمد پریشان
و عریان برادر خود در قم پیوست ایبه سلطان از استماع این خبر محنت
اثر و پراکندگی لشکر مصلحت در اقامت بلده قم ندیده در شدت زمستان
در رکاب الوند میرزا روی بتبریز آورد و محمدی پادشاه در عراق
قوت تمام یافته از عقب ایشان بیغار شتافت و در حوالی خور کندی

بر یکدیگر رسیده جنگی عظیم فیمابین وقوع یافت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم
علم محمدی پادشاه وزیده بر الوند میرزا غالب شده و ایبه سلطان مقتول گردید
گردیده خلایق از سر آن ها بکار فارغ گشتند و الوند میرزا با معدودی
چند راه فرار پیموده خود را بدیار بکر انداخت و والی قاسم حاکم آنجا او را
استقبال نموده بدستور تخت پادشاهی دیار بکر نشانیده و محمدی پادشاه
تمام ایران را متصرف در آورده در دار السلطنه تبریز به تخت سلطنت نشست
و الوند میرزا با سپاه آراسته از دیار بکر بجانب تبریز گریزان شده بجانب
سلطانیه رفت و الوند میرزا داخل دار السلطنه تبریز شده بر تخت سلطنت نشست
و منصب وکالت را بلطیف بیک ترکمان رجوع نمود و در فکر برادر بود که خبر
بیرون آوردن سلطان مراد بن سلطان یعقوب از قلعه رویندز رسید چون
کوزل احمد برادر ایبه سلطان بعد از کشته شدن برادر از آنجا که فرار نمود
باتفاق فتح شاه بیک بایندری بقلعه رویندز رفت و سلطان مراد را
از حبس بیرون آورده باتفاق هم روانه شیراز شدند و قاسم بیک پرناک
که قبل از کشته شدن ایبه سلطان با قشون روانه شیراز شده بود و در
شولستان فارس با منصور بیک افشار که حاکم آن دیار بود جنگ کرده مغلوب
و دستگیر شده در اثنای راه در حوالی قلعه اصطخر فرار نموده خود را بآن قلعه
افکنده بود چون خبر آمدن سلطان مراد و کوزل احمد را شنید از قلعه بیرون
آمده بایشان پیوست و از کرمیرات شیراز اموال و اسباب بسیار از مردم

گرفته

گرفته با ایشان و ادا عازم شیراز شدند منصور بیک افشار تاب توقف
در آن دیار نیاورده روی بوادی فرار آورد و سلطان مراد
در شیراز بپایان ساق اسباب سفر پرداخته جمعیت تمام در شیراز
بر سپاه او واقع شده و حکومت شیراز را بقاسم بیک پرناک تفویض نمود
با سپاه فراوان از آنجا بجانب اصفهان حرکت آمد و چون محمدی پادشاه
در سلطانیه این خبر شنید باتفاق امرای سرحد عراق بطرف اصفهان نهضت
نمود و در اصفهان خبر آمدن سلطان مراد را از فارس استماع
نموده باستقبال او شتافت و در ییلاق خواجه حسن ماضی تقارب
فریقین بیلاق انجامید بعد از تسویه صفوف پیری بیک افشار با فوجی
از دلیران عقب شکار بر قاسم بیک پرناک حمله نموده او را از پیش برداشت
و قاسم بیک فرار نموده از این سبب بهم خوردگی در میان سپاه سلطان
مراد پیدا آمد و علم سلطان مراد بر زمین افتاد پهلوان شاهی از غایت
بیدلی علم را برداشته گرد بکر بر افراشت و سپاه سلطان که متفرق گشته
بودند در ظل آن رایت جمع شدند و این حالت مشاهده نمودند که محمدی پادشاه
را با علم بی سپاه تنها ایستاده سلطان مراد از کمین بیرون آمده بر وی حمله
نمود و امرای او تاب آن حمله نیاورده روی بگریز آوردند و محمدی پادشاه
با پیری بیک افشار و اشرف بیک بقتل رسیدند و امرای او در نهایت
پریشانی هر کدام بطرفی بدر رفتند پیر علی بیک و پیر محمد بطرف یاوه و قم رفته

پیر محمد بیگ در قم اقامت نمود و قفاق بیگ در ساوه رایات خلاف و نفاق
برافراشتند اما سلطان مراد بعد از فتح و نصرت داخل اصفهان گردید و چون
از طغیان و فتنه انگیزی امرای کمان آگاه گردید با پنجاه هزار پیاده
و سوار با نجد و روانه شد و بعد از گفتگوی بسیار سپاهیانه بطریق مصالحه
آنچند نفر را بدست آورده بصوب سلطانیه روان گردید امیر الوند میرزا از
توجه سلطان مراد بدان حدود آگاه گشته با امرای آذربایجان و سپاه فراوان
از دار السلطنه تبریز باستقبال او بیرون آمده در حوالی آبهران و دریای شکر
فرود آمدند درین اثنا درویشی صاحب حال که موسوم به بابا خیر الله بود در ابهر
سکنی داشت با آن دو پادشاه ملاقات نمود و چون آن مرد خدا از عالم مکاشفه
دریافته بود که صاحب خروجی از گیلان ظهور نموده رونق و نظام در دین محمدی
خواهد افزاید و مذهب حقه ائمه اثنا عشر را رواج داده و ضبط و نسق در مملکت ایران
از ظهور آن نیر عالم افروز بهم رسید بنا بر آن آن دو پادشاه واسطه باشند آذربایجان
و مغان ایران دیگر مخصوص امیر الوند بوده ممالک عراق و فارس و کرمان
متعلق بسلطان مراد باشد بعد از وقوع صلح آن دو پادشاه عنان عزیمت بصوب
مراجعت معطوف ساختند امیر الوند بدار السلطنه تبریز و سلطان مراد بقزوین
مراجعت نمودند و اکثر امرای افشار و ترکمان که سرکشی نمودند بخدمت سلطان مراد
رسیده عذر تقصیرات خواستند سلطان مراد بعضی را بپایه یسا رسانیده و برخی
را باز بحکومت و امارت سرافراز گردانید ذکر ظفر یافتن

قرار داد که آب قزل اوزن میانه

خاقان صاحبقران شاه اسمعیل بهادرخان و رخصت خروج یافتن از حضرت صاحب الزمان
علیه صلوات الله الملک المنان چون خبر انقلاب ممالک ایران و طغیان امرای کمان
بسمع خاقان سلیمان شأن صاحبقران رسید اراده نمودند که از لاهیجان توجه بدار
الارشاد اردبیل نمایند و از ارواح مقدسه آبا کرام و اجداد عظام
استمداد نموده گلزار دین و دولت را از خس و خاشاک ارباب طغیان و عناد پاک
سازند این اراده را با زمره از مریدان صوفیان اظهار نمودند ملازمان جاه و جلال
ملتمس شدند که خروج آنحضرت نزدیک شده کمر اطاعت و جان فشانی را بر میان
جان بسته امیدوار شدند آن وقت ده دو دمان ولایت و امامت یکی از اهل اخلاص
را جهت رخصت گیلان نزد کارکیا میرزا علی فرستاده ملتمس ازغم نهضت میمون
کارکیا میرزا علی را خبردار ساختند مشار الیه از صغر سن و قلت اعوان و انصار آنحضرت
اندیشید زیرا که در آن وقت از عمر شریفش دوازده سال بیش نگذشته بود و کثرت
و عظمت مخالفان و اهل طغیان زیاده از حد و حصر بود بنا بر آن آنحضرت را رخصت بیرون
آمدن از آن ولایت نمیداد و میگفت وقت خروج نیست و انسب آنست که یک چندی
دیگر توقف نمایند که بصواب اقرب است آن صوفی فدوی بازگشته التماس کارکیا میرزا علی
را بعرض خاقان سلیمان شأن صاحبقران رسانید آنحضرت بنا بر التماس مشار الیه
قدری توقف نموده بعد از روزی چند بنفس نفیس کارکیا میرزا علی ملاقات نموده
و بزبان الهام بیان در باب عزیمت اردبیل و بیرون آمدن از لاهیجان اظهار نمودند کارکیا
دیگر باره التماس فسخ آن عزیمت نمود آنحضرت راضی نشدند لاعلاج کارکیا میرزا علی نظر

از انبساط وری داخت و آن حضرت و دیگر با جمعی از ارباب عقیدت
بعزم شکار سوار شده در حوالی نشه شیخ نشاتکین بیار بیشه پر درختی رسیدند و از نهرابی
که در آن حوالی بود عبور نموده بصوفیان رفیق خود فرمودند که اصحاب این نهر آب
متعاقب من عبور نمایند و در کنار این نهر منتظر مراجعت من بوده باشند و آنحضرت
داخل آن بیشه گردید دیگر کسی از ارباب عقیدت خبری از آنحضرت نبود تا از آن
بیشه بیرون آمدند و آنچه در باب کمر بسته شدن و از بیشه بیرون آمدن آنحضرت با بشری
که حاصل نموده و علامتی چند از تقریر ده ده محمد سرو طوله از صوفیان و درویشان
صاحب حال اروم ایلی بود و در سنه سبع و تسعمایه در میدان صاحب آباد تبریز بشرف
پابوس مشرف شده و دیدن آنحضرت را در بیابان مکه در مجلس حضرت صاحب الزمان
علیه السلام که مرقوم میکرده ظاهر خواهد شد شرح حالات ده ده محمد و آنچه در سفر
مکه معظمه مشاهده نموده ده ده محمد یکی از درویشان پاک اعتقاد و از مریدان
چین خلیفه تکلو که در میان تکه ایلی و اروم ایلی بسکنی داشت بود و چین خلیفه یکی
از مخلصان و مریدان پاک اعتقاد این دودمان ولایت و کرامت بود و یک نوبت بخدمت
حضرت سلطان جنید رسیده و دو نوبت بخدمت سلطان حیدر مشرف شده بود آنحضرت
او را بچله خانه با چهل نفر از صوفیان فرستاده و هر یکی از ایشان را یک کوزه آب و قرص
نان همراه کرده تا در مدت چله بآن قدر غذا قناعت کنند بعد از انقضای مدت از چله
خانه بیرون آمدند رفقای چین خلیفه هم توشه خود را بکار برده بودند الا او که آنچه برده
بود بخدمت آنحضرت آورد مرشد کامل او را رخصت داده روانه ولایت تکه ایلی کردانیدند

که صوفیان شاه بوده‌اند

وارد داد که آب قزل اوزن

وآنحضرت

وآنحضرت او را وعدهٔ باطنی ظهور و خروج حضرت خاقان سلیمان شان صاحبقران فرموده بودند و چون همان
این امر بظهور رسید از روی کشف و کرامات بیاران بشارت میداد و مکرر اصحاب طریقت را از وعدهٔ خروج آنحضرت
آگاه مینمود و در هنگام ارتحال پسر خود بابا شاه قلی را که او نیز صاحب کشف و کرامات بود در بند طریقت
جانشین ابا عن جد بابا و پسر خود گفت که در سنه سبع و تسعمایه مرشد ما در تبریز بر تخت سلطنت ایران جلوس خواهد
نمود و این امانت آن شهریار است با سلام من باو برسان و بابا شاه قلی منتظر وقت می بود
تا در سنه خمس و تسعمایه ده ده محمد که مرید چین خلیفه بود ارادهٔ زیارت مکه معظمه نموده از
بابا شاه قلی رخصت یافت این توفیق طلبیده ده شاه قلی گفت رخصت است بشرط آنکه چون
از زیارت مکه فارغ میشوی ارادهٔ زیارت عتبات خواهی کرد و از آنجا بدار السلطنه
تبریز خواهی رفت و روز اول که داخل تبریز خواهی شد در آن روز از اولاد طیبین و طاهرین
صاحب خروجی بهم رسیده خواهد بود و پادشاه شده و سکه و خطبه بنام خود زده و خوانده
و در میدان تبریز آن شهریار را در چوگان بازی خواهی دید میروی و سلام من باو برسان
میرسانی و این ابلق را میدهی که بر سر تاج خود بند کند پس ده ده محمد قبول
نموده آن امانت را گرفته و بجانب مکه معظمه روان شد بعد از طواف مکه معظمه
و زیارت مدینه مشرفه متوجه بغداد شد و ما بین مدینه با سکینه و دار السلام
بغداد از قافله جدا افتاده خوابش در ربود وقتی دیده گشود که از قافله اثری نمانده
بود و مدت سه روز بقوت حال و درویشی در آن صحرا راه میرفت تا کار بر او تنگ گردید
افتاد و زبان از کام او بیرون آمد و از تشنگی دل بر مرگ نهاد و چون آفتاب بالای سرش
ایستاد دید که از برابرش جوانی بی‌سواره در رسید و گفت ای درویش برخیز که بابای

نزدیک رسیده آن درویش اشاره کرد که قوت رفتن بمن نمانده است پس آن جوان دست
او را گرفته چون دست درویش بدست آن جوان رسید قوت تمام در خود مشاهده کرد چون
وی در رکاب او متوجه گشته شد چون بفراز تپه بر آمد نظر کرد دید که در آن طرف
تا چشم کار میکند سبزه و گل و لاله در آن صحرا است و خیمه های زربفت و سایبانهای اطلس
بر سر پای کرده اند گفت ای جوان عرب اینقدر جائی در صحرای مکه و نجف اشرف
هرگز کسی نشان نداده گفتگو این چه مکان است و صاحب این خرگاه و بارگاه کیست
آن جوان عرب گفت خواهی دانست درویش در جلو او میرفت تا ببارگاهی رسید
که قبه اش با آفتاب و ماه برابری میکرد چون داخل شد طرفه جائی بنظر در آورد
که هرگز چنان جائی ندیده بود کرسیهای زرین در پهلوی یکدیگر چیده و شخصی بر بالای
کرسی نشسته بود و نقابی بر روی خود انداخته ده ده محمد دست بر سینه نهاد
سلام داد و دعا کرد پس صدای جواب سلام از آن نقاب دار شنید و گفت
ای درویش بنشین پس فرمود تا طعام جهت او آوردند که در جمیع عمر خود
مثل آن اطعمه ندیده بود و شربتی نیز آوردند که ده ده محمد نوشید که هرگز آبی
با آن گوارائی نخورده بود چون از خوردن فارغ شد دید که جمعی آمدند و پیری
آوردند تخمینا در سن چهارده سالگی برنج موی سفید روی مشکین چشم تاج
ترکی بر سر داشت چون داخل شد سلام داده ایستاد آن جوان نقاب
دار گفت ای پیر عجل الحال وقت شده که خروج کنی گفت امر از حضرت آن شهریار
است فرمود که پیش بیا او پیش رفت آنحضرت کمرش گرفته سه مرتبه او را از جا برداشت

وباز

و باز بر زمین گذاشته و بدست مبارک خود کمرش را بست و تاج را از سرش
برداشت و باز بر سرش نهاد و کمر خنجر گردی که در آن پسر بود آنحضرت برداشت
و در پیش درویش انداخت و گفت این الکاه داد که بکار تو خواهد آمد آنحضرت شمشیری
از غلاف زمان خود طلبیده بدست مبارک بر کمرش بست و فرمود برو که رخصت است
فاتحه خواندند و او را با آن درویش بنفری که او را آورده بودند سپردند چون آن جوانرا
بردند همان عرب را اشاره کرد که درویش را بقافله برسان او درویش را
آورد و گفت آن قافله ایست که از و جدا مانده بودی چون ده ده محمد قافله را دید
گفت ای جوان بعزت خدا ترا قسم میدهم که آن سرور که بود و آن جوان چه کس بود
گفت ای درویش هنوز ندانستی که آن شهریار که دیدی حضرت صاحب الزمان بود
چون ده ده محمد نام صاحب الامر علیه السلام را شنید ایستاد و گفت بعزت
خدا که مرا بر گردان تا یکبار دیگر بپای بوس آن حضرت برسم و خبری از آنحضرت
طلب کنم بلکه نوعی شود که در خدمت آن شهریار بوده باشم آن جوان گفت دیگر
نمیشود مرا نیست مرتبه اول حاجت خود را بطلبی دیگر برگردیدن ممکن نیست
هر جا که خواهی حاجت بخواه که حضرت صاحب الامر در همه جا حاضر است حاجت ترا روا
میکند درویش رفت که برگردد آن سوار را ندید بر فراز تپه بر آمد هر چند نگاه
کرد علامت آن گلشن و سراپرده و غیره را ندید و آه از نهاد وی بر آمد
دید که قافله دور شد لا علاج خود را بقافله رسانید و تتمه حکایت ده ده محمد رو
و رسیدن او بخدمت خاقان سلیمان شأن صاحبقران در تبریز و وقایع سنه سبع و تسع

قلمی خواهد شد بیرون آمدن خاقان سلیمان شان صاحبقران شاه اسمعیل بهادرخان از آن
بیشه و روانه شدن با هفت نفر از صوفیان جان نثار صوفیان بموجب فرمان واجب الاذعان
خاقان سلیمان شان صاحبقران کنار نهر آب حوالی بیشه توقف نموده منتظر قدوم
میمنت لزوم آنحضرت بودند قریب دو ساعت شد که اثری از آنحضرت ظاهر نگردید
صوفیان را از این واقعه اضطرابی دست داده متفکر احوال آن خجسته مآل آن شهریار
بودند و هیچ یک بنابر فرمان آنحضرت از نهر آب عبور نموده بجانب بیشه
نمی‌توانستند رفت که مبادا تخلف در امر مرشد واقع شود در آن اثنا چشم
صوفیان بر جمال مبارک آنحضرت افتاد که از میان بیشه شمشیری بکمر بسته بلی کمر خنجر
با صلابت تمام بیرون آمدند صوفیان از مشاهده آن حال سر در قدم آن شهریار
گذاشتند و از بیم سطوت و هیبت احدی از ایشان جرات تفتیش آن علامات
از آنحضرت نتوانستند نمود و همگی باتفاق مرشد کامل آمده مجلس کنکاش
برآراستند با صوفیان اخلاص کیش گفتگو کردند که از کدام راه متوجه مقصد
شوند قرار یافت که از راه طارم بخطه دلپذیر اردبیل شتابند در آن حین
کارکیا میرزا علی با بعضی از اسباب ضروری سفر بخدمت آنحضرت رسیده
بار دیگر زبان التماس بر آورده در باب توقف آنحضرت مبالغه نمود بدرجه قبول
نرسید لاجرم مشار الیه بمشایعت آنحضرت عازم شد و در ساعت سعید
آنحضرت پای دولت در رکاب سعادت آوردند و از لاهیجان روی توجه
بصوب ارجوان نهادند و کارکیا میرزا علی با جمعی از ارباب اخلاص تا دو فرسخ

علی ۵۸

در موکب

در موکب عالی مشایعت آنحضرت نموده مرشد کامل را در ضمان امان ملک منان روانه
مقصد گردانید و خود مراجعت بقلعه لاهیجان نمود خاقان سلیمان شان صاحبقران از آن
مکان با هفت نفر از صوفیان مثل حسین بیگ لله و ابدال علی بیگ ده ده و خادم بیگ
خلیفه و رستم بیگ قرامانلو و بیرام بیگ قرامانلو و الیاس بیگ ایغوت اغلی و قرابری بیگ
قاجار عنان عزیمت بصوب دیلمان انعطاف داده در دیلمان نزول اجلال فرموده و
از دیلمان بجانب طارم بحرکت آمده در عرض راه ارباب جلادت صوفیان پاک طینت از روی
عقیدت در هر منزلی از منازل از طوایف روم و شام بموکب عالی می پیوستند چون طارم محل
نزول موکب آنحضرت گردید تمامی عساکر ظفر مآثر جمع شدند موازی یکهزار و پانصد نفر
از صوفیان صحیح دین نظر انور در آمده که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند چون خاطر مبارک
از جانب امیر حسام الدین جمع نبود و همیشه مذکور می شد که او اراده خلاف و عناد با این دودمان
ولایت نشان می نماید از آنجهت آنحضرت از طارم عازم خلخال شدند و در قریه برزق
نزول فرمودند روز دیگر بمزرعه که بنام قزل اوزن اشتهار دارد شتافتند
چون موقف عرض رسانیدند که در مزرعه مذکوره خربزه بسیار شیرین لذیذ بهم میرسید آنحضرت
را میل تمام بخربزه بود بنابر آن در آن مزرعه چند روز توقف نمودند شیخ قاسم در آن منزل
بلوازم خدمت و ضیافت پرداخته ضیافتی نمود که ما فوق قوت و قدرت بشر باشد و آنمقدار
تکلف کرده بود که با آن امر نشده چهل گوسفند بغیر طعام بریان کرده بمیان آورد و بعد
از چند روز خاقان سلیمان شان صاحبقران از آن مزرعه کوچ فرموده در قریه نیاز
خلخال نزول فرمودند و از قریه نیاز بقریه کوجی خلخال آمده در خانه ملک مظفر توقاچی

سلطان شهید سعید سلطان علی پادشاه که بخلفا مشهور بود نزول اجلال واقع شد
و تا مدت یکماه در خانه خلفا توقف نموده بعد از مدت اقامت روی توجه بقریه حفظ
آباد اردبیل آوردند و آنجا بقریه ابلاذوق شتافته از قریه مذکوره با جان جهان آرزو
و عالم عالم اشتیاق متوجه خطه فردوس نشان و روضه جنت نشان حضرت بزرگوار خود
سلطان الاولیا و برهان الاصفیا سلطان الحقیقة و الطریقه شیخ صفی الدین اسحق
قدس سره گردیدند و بطواف مرقد منور مشایخ عظام و اولیاء کرام مستسعد شده
در آن مقام فرشته احترام که محل اجابت دعای انام است پشت عبادت بر درگاه قاضی
الحاجات آوردند از برای فتح و نصرت اعدای دین و دولت جبین عجز و نیاز بر زمین
حاجت سوده از بخشنده بی منت و کریم بی علت مطلبی که داشتند مسئلت میفرمودند چون
انوار قبول بر ضمیر منیر فیض تاثیر پرتو انداخت روی نیاز از زمین مراد برداشته بمنزل
همایون رجعت فرمودند و در آن زمان سلطان علی بیک چاکرلوی ترکمان که از جانب
امیر الوند میرزا حاکم اردبیل و مغانات بود کس نزد آنحضرت فرستاد که در اردبیل
توقف نمودن شما مناسب نیست میباید از این ولایت بجای دیگر تشریف ارزانی
دارید یا اینکه آماده قتال و جدال بوده باشید چون آنحضرت بواسطه قلت ملازمان موکب
عالی و کثرت اعدا مصلحت در منازعه و مناقشه نمیدیدند لهذا از خطه طیبه اردبیل کوچ کرده بقریه
میرمی توجه نمودند قشلاق نمودن خاقان سلیمان شان صاحبقران در ارجوان محمدی بیک که
زوج پاشا خاتون که بشرف پابوس مشرف گشته بود بمعرض عرض رسانید که اگر مصلحت بوده
همایون از برای قشلاق و جمعیت اعوان و انصار بصوب طوالش واقع شود بصواب اقرب

آنحضرت

آنحضرت قبول فرمودند و محمدی بیک چون با میرزا محمد سلطان والی طالش قدیم داشت نزد او فرستادند
و محمدی بیک بعد از رسیدن با تمام نزد میرزا محمد سلطان رفته او را بدلایل نصیحت
آمیز بجاده اخلاص و جان نثاری باز آورد و چون میرزا محمد سلطان بخت
بلند و دولت ارجمند داشت از استماع این خبر بهجت اثر و ورود موکب
ظفر پیکر را نجد و بلا توقف باتفاق محمدی بیک و صنادید طوالش اقبال مثال
باستقبال موکب همایون فال شتافتند چون بشرف پابوس مرشد کامل مشرف شد بذروه
عرض رسانیدند که آنچه بار تعلق بملازمان عالی دارد چنانچه در خاطر خطیر شهریار کشورگیر قشلاق
نمودن بدین دیار خطور نموده باشد بسیار بجا و موافق مطلب این بنده دولتخواه است
چند روزی که بندگی و خدمتکاری بمیان جان بسته بلوازم جان سپاری پرداخت حضرت
خاقان سلیمان شان صاحبقران بنا بر التماس او در قریه ارجوان من اعمال اسپستار نزول اجلال
فرمودند و میرزا محمد سلطان بنوعی در رضاجوئی خاطر مبارک آنحضرت اعلی و بندگی اولیای دولت
ابد پیوند کوشید که زبانهای تحسین و آفرین گویا شد و اکثر اوقات مرشد کامل بشکار ماهی
میل نموده بآن امر اشتغال داشتند و میرزا محمد سلطان با والده خود گردیده همیشه آرزوی وقت
ملازمت مینمود چون خبر توجه مرشد کامل بجانب طوالش بسلطان علی بیک چاکرلو رسید
شرح احوال آثار او عریضه درج نموده نزد امیر الوند میرزا به تبریز فرستاد امیر الوند میرزا از
استماع این خبر سراسیمه گشته مقرر نمود که چون میانه تو و میرزا محمد رابطه و اتحاد قدیمیست
بهر نوعی که توانی او را از مخالفت و مقصد آنحضرت ترغیب نما و آن پاک مرد و بعد از فکر و اندیشه
بسیار کس نزد والده میرزا محمد سلطان فرستاده او را بوعده های جمیله فریفت که در باره آنحضرت کمکی

اندیشه و آن ناکس ناقص عقل فریب عدهٔ امیر الوند میرزا را خورده سلطان علی بیک
چاکرلو را اعلام نمود که چون حضرت خاقان سلیمان شان صاحبقران مرزوز بشکار ماهی
مشغولند آنحضرت را بدریا انداز ند و با امیر حمزه طالش که راتق و فاتق مهمات دیوانی
میرزا محمد سلطان طالش بود اتفاق نموده منتظر فرصت می بودند و میرزا محمد سلطان
را از این معنی اطلاع نبود و نهایت از حرکات آن دو مفسد ناپاک برین معنی اطلاع
یافته والدهٔ خود را منع و زجر نمود و امیر حمزهٔ طالش را اهانت و آزار بسیار نمود
و پیوسته در اخفای این امر می کوشید و العبد افابی کیلانی از این مقدمه واقف شده
خود را نزد لله بیک و خادم بیک رسانیده از عذر آن دو بدکار و ملاحظهٔ میرزا محمد سلطان
منعای این از بایشان خبر داد لله بیک و خادم بیک بی اختیار شده این مقدمه را بعرض
عرض مرشد کامل رسانیدند میرزا محمد سلطان از اطلاع حضرت خاقان سلیمان شان صاحبقران
برین مقدمه آگاه شده پراسیمه بدرگاه معلی شتافته و در حضور مرشد کامل قسم یاد نمود
که مرا مطلقا از این اراده خبری نبود و چون مطلع شدم والدهٔ خود را زجر و منع
کردم چون مضمون قسم میرزا محمد سلطان بصدق مقرون بود صورت قبول آن در آینهٔ
جهان نمای مرشد کامل و صوفیان صافی ضمیر جهره نمود بیت مرآن سخن که بود مقترن بصدق و صواب
مانا بود حقیقت آن در مرکسی ظاهر مانا و بعضی این حکایت را بدین نوع نقل کرده اند که محمدی
بیک با دراحمدی بیک در آن تاریخ نزد میرزا محمد سلطان می بود و امیر الوند میرزا کس
نزد میرزا محمد سلطان فرستاده ایشان را بایالت اردبیل و خفیه وعده داد بشرط
آنکه حضرت خاقان سلیمان شان را گرفته نزد او فرستند میرزا محمد درین باب متفکر بوده که دست

از کدام

از کدام یک ازین دو دولت دار دم محمدی بیک از فکر و تأمل او اندیشیده با او گفتگو نمود که بوعدهٔ
فریب آمیز امیر الوند دست از دولت دنیا و آخرت نتوان داشت و خاک ادبار و خیانت
بتکلیف ارباب جهت و چند بر فرق روزگار خود نباید انداخت که تا انقراض عالم آن
بدنامی میان طایفهٔ طالش خواهد بود و آنچه تقدیر شده غیر آن نخواهد شد و دیگر غیرت طالش
کی روا باشد که از برای حکومت دنیای دون مرتکب این امر شنیع گردی بیت مرکه در کار
همه اندیشه نمارو زی نکی کر کجا بینه ما مرکه شاخ متفرقی کار دو ما میوه منفعت که جا چیند
مانا و میرزا محمد سلطان از شنیدن این سخنان شنود دو ... بفکر عاقبت خود افتاده
آن اراده را بالکلیه از خاطر بیرون کرد و در ... سلطان فرخ یسار که شیروان
شاه بود کس نزد میرزا محمد سلطان فرستاد که ده هزار تومان نقد از برای تو میفرستم که خاقان
سلیمان شان صاحبقران را گرفته نزد من فرستی میرزا محمد سلطان چون چند روز بود که
بملازمت آنحضرت رسیده بود مکتوب شیروان شاه را برداشته با جمعی کثیر از مردم طالش
روی بدرگاه فلک اشتباه آورد و پیش از رسیدن او خبر به مرشد کامل از حقیقت مکتوب
فرستادن شیروان شاه و آمدن میرزا محمد سلطان با جمعیت و ازدحام تمام رسید امرای
دولت و صوفیان صافی طینت مثل حسین بیک لله و خادم بیک خلیفه و بیرام بیک قرامانلو
و ابدال علی بیک دده و الیاس بیک از استماع این خبر متفطن شدند که مبادا از میرزا
محمد سلطان نسبت بذات اقدس ضرری رسد از روی احتیاط مقرر شد که ملازمان
موکب عالی زره در زیر قباها بپوشند و مکمل و مسلح گشته حاضر و یراق باشند اگر میرزا محمد و مردم
او در مقام خلاف باشند صوفیان نیز از چپ و راست آنجماعت در آمده بضرب شمشیر خون

ریز و مار از روزگار از باعث عنا در آورد و اگر مرا دریافت سعادت پابوس میسر شد کامیاب شد
این اجتماع قصوری نخواهد داشت پس بموجب اشاره امرا ارباب طریقت مکمل و متسلح گشته زبان
مثال آنحضرت را در میان گرفتند درین اثنا میرزا محمد سلطان با مردم خود نزدیک بمعسکر
همیون رسید خاقان سلیمان شان صاحبقران خادم یک دو ده یک را باستقبال او فرستاد
که بنظر احتیاط ملاحظه احوال مشار الیه نماید و نقود اندیشه او را بمحک امتحان زده آنچه
بروی حقیقت من ایشان در آید بموقف عرض رسانند چون میرزا محمد سلطان
ارکان دولت قاهره را از دور دید از سمند جلادت بزیر آمده با ایشان مصافحه
و معانقه بجای آورد و اظهار اخلاص و دولتخواهی خود را با امرای کلاه
تاجی دعوی یکرنگی جانسپاری نموده گفت که چون میسر نشد که سعادت پابوس
مرشد کامل را در یافته بودم بنا بر خواهش دریافت این سعادت احرام ملازمت
بعتبه علیه شاهانه آمدم امرای فدوی باز گشته حقیقت حال را بدرگاه عرض رسانیدند
مرشد کامل او را طلب فرموده میرزا محمد بوساطت امرای عظام بپابوس شاه
فلک اعتصام مشرف گردید بعد از دریافت این سعادت مکتوب شیروان شاه
را بنظر انور رسانیده احوال بد اندیشی آن بدمال را معروض داشت و در مجلس
بهشت آیین حضور امرا و حضرت شاه دست بر کلام الله رسانیده مجدداً قسم
یاد نمود که بخاطر این بنده دولتخواه غیر از بندگی و جانسپاری چیزی دیگر
نمیرسد و بسبب حکومت مال دنیا از برای دو روزه حیات پای از دایره اخلاص
و جانفشانی بیرون نگذاشته فریفته معاندان این دودمان دولت نشان نخواهم

شد و این بنده یک جهت دانستم که اینمعنی بعرض مرشد کامل رسید و آنحضرت گمان عذر
و بیوفایی در باب این غلام فدوی برده اند از برای دفع آن سر قدم ساخته خود را
بخدمت رسانیدم امید دارم که چون مکرر نور اخلاص و جانسپاری بنده
بر رای عالم آرا پرتو افکند امثال این حکایات را در ماده بنده
خود مقبول نفرمایند بیت گمان اندر حق یکرنگ خواهان روا نیست بگذار این
بدگمانی پادشاه گیتی پناه میرزا محمد را بخلع فاخره مخلع ساخته و مردم او را
یکان یکان بخلعتهای خاص اختصاص بخشیدند و بمواعید الطاف بیدریغ
شهریاری و اعطای بلانهایات شاهی امیدوار گردانیدند در آن روز رفیق
مجلس بهشت آیین و همبزم خاقان سلیمان شان بود و روز دیگر رخصت مراجعت
بمحل سکنی نموده بجانب حکومتگاه خود روانه گردید و حضرت خاقان سلیمان
شان صاحبقران صوفیان را که در موکب معلی نگاه داشته بودند رخصت وطن
دادند که بمقام مألوف خود رفته در نوروز سلطانی بموکب عالی پیوندند
ذکر خاقان سلیمان شان صاحبقران از یورت قشلاق بجانب اردبیل بعون
عنایت ملک جلیل چون ایام زمستان بپایان رسید و دیگرباره نسیم بهاری باز
آمده ورود نوروزی را در اطراف عالم بلند آوازه گردانید اهل روزگار از رایحه
شمیم عنبرآگین گلهای بهجت افزا معطر گشت و سبزه چمنها که از بیم لشکر سرما سر بزیر گریبان
اختفا فرو برده بود از برای استقبال آن و زمین و زیر از خاک بر آورده
باغ و بوستان از گلهای الوان مانند نوعروسان زیب و آرایش یافته گوناگون

سبز و خرم و از لاله های گوناگون رشک گلستان ارم گردید خاقان سلیمان شان
بعد از جشن نوروزی اندیشه بیرون آمدن از آن مکان بصوب اردبیل نمودند
که برفهای صعب شده و برفهای سنگین بزمین افتاد که کسی ما دید نداشت یا چنین
عبیرآمیز و سبزه های نشاط انگیز و گلهای عطر بیز از بیم سطوت سلطان دی و غارت
وزیدن بادهای سرد در زیر برف مختفی گشته و فرمان فرمای دی بهمن بسط غبرا
کلاه سنجابی از ابر و پوستین قاقم از برف عنایت فرموده قلل جبال از کثرت برف
چون دشت و هامون در نظر یکسان مینمود چمن را که چندین اطفال ریاحین مهد زمین
بود بجز نرگس قرة العینی از و نمانده و سمنی چون عارض گل تر پژمرده و چون شمع لاله دل مرده
شدند هیچ بیخبر مردن آتش تمنا نداشت که در زندگی تاب سرما نداشت از برف انده
آن ادی جال کبیل ما زمین و فلک بهم متصل و از شدت سرما طیور هوا و وحوش
صحرا بر روی برف افتاده مجال گریختن و پرواز کردن نداشتند و مردم از آنجا
گرفته بنظر حضرت خاقان سلیمان شان می آوردند و آنحضرت از مشاهده آن حال
تعجب دست داده بود و مردم معمر بزبان عرض رسانیده که در هیچ زمانی شدت سرما
و کثرت برف بدین نوع کسی یاد ندارد و بعد از آن آنحضرت قرار فرمودند که چهار
طغرا تا از برف قلعه در نهایت استحکام بسازند فرمان از موجب فرمان قلعه
ساختند و برج عالی آب پاس و خندق و شیر حاجی سه دروازه بان قرار داده
و آن حصن حصین در رفعت با قلعه فلک دم برابری میزد خاقان سلیمان شان بعد از
اتمام آن قلعه بلند ارکان امر فرمودند که جمعی از صوفیان داخل قلعه شده قلعه را

بپردازند

بپردازند و جمعی دیگر از صوفیان بیرون بر سر قلعه مذکور مامور گردیدند و از دو جانب قلعه
طرح جنگ انداختند و آن حضرت از جانب دروازه دیگر متوجه گردیده قدم مردی و مردانگی
از روی جلادت پیش گذاشته بقهر و غلبه قلعه را مسخر گردانیدند و چون آنحضرت بنور
ولایت که میراث از اجداد عالی مقام داشت دریافت نموده بود که جمعی از منافقان
باشاره سپه علی بیک چاکرلو در تغییر لباس بصورت صوفیان اخلاص منش آمده اند و منتظر
فرصت اند که نسبت بذات اقدس عذری نمایند بنا بر آن آنحضرت طرح آن جنگ را انداخته
و از باطن حضرات ائمه طیبین و طاهرین که حافظان این دین و دولت اند در آن یورش آن
جماعت نفاق پیشه معدوم و ناچیز گشته صوفیان از مشاهده این حال اعتقادی
که با آنحضرت داشتند از یاد و نیز رفت و غلغله نشاط ارباب طربیت از ایوان کیوان
در گذشت بعد از آنکه چهره ثوابت و سیار نور را المنزل ساخت آنحضرت از [illegible]
قشلاق اعلام نصرت فرجام بصوب کوکچه دکز برافراختند و روی توجه به آنجانب
آورده در لشکر کمان منزل استاده سوار بیک نزول اجلال فرمودند و یک شب
در آن منزل توقف نموده روز دیگر کوچ فرموده در قریه ماتیان در خانه
[illegible] عالم مغانات فرود آمدند و از آنجا متوجه زیارت خطیره
مقدسه منوره جد بزرگوار خود گردیدند بعد از طی مراحل در ضمان امان ملک
منان بدار الارشاد اردبیل داخل شده در خانهای جد بزرگوار خود سلطان
حیدر انار الله برهانه نزول اجلال فرمودند علم شاه بیگم والده ماجده آنحضرت
و همشیره گان گرامی بعد از مدت ایام قشلاق با جان جهان آرزو دیدار [illegible]

بیاد رخنده آثار آن شهریار فایز گشته و آنحضرت از بیم اهل ظلم و عدوان مصلحت
در توقف اردبیل ندیده مشورت با ارباب آیین نمودند که کدام جانب را وجهه همت
امرا همگی متفق بعرض رسانیدند که چون از یورت قشلاق قبل ازین ارقام مطاعه
با قاصدان تیز سیر باطراف ولایات روم و شام از عقب صوفیان اخلاص کیش
ارسال سر نموده اند اگر بسرحد ارزنجان از راه کوکچه دنگیز تشریف برند که در آنجا موافقان
این دودمان ولایت نشان ... جمعیت ایشان از خبر ورود موکب معلی زودتر خواهد شد بصواب اقرب است
بعد از اجتماع عساکر ظفرمآثر بهر جانب که رای عالی قرار گیرد متوجه آنصوب حرکت آمده توکل بعون
عنایات الهی و امداد حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نموده متوجه مقصد گردیدند بصلاح و صواب
ذکر توجه خاقان سلیمان شان صاحبقران از اردبیل بصوب ارزنجان و ملاقات نمودن
با سلطان حسین بارانی ترکمان بعد از نگارش مشورت بنوعی که گذارش ای صوفیان صافی
ضمیران قرار یافته بود والده و برادران گرامی را وداع نموده علم عزیمت بصوب
ارزنجان بر افراشتند در اثنای راه معلوم آنحضرت شد که بیاره سپاه شده
یکی از نبایر میرزا جهانشاه ترکمان موسوم بسلطان حسین بارانی بود با جمعی کثیر
از مردم [illegible] اکثر شورش طلب در حدود کوکچه دنگیز اقامت دارد و بخار نخوت و غرور
بکاخ دماغ خود راه داده اطراف و جوانب آنجا را تاخته اراده خروج دارد
حضرت خاقان سلیمان شان صاحبقران در باب دفع شر آن بیهمتا با ارکان دولت
ابد توامان مشورت فرمودند در آن اثنا یکی از ملازمان آن گروه با نامه بدرگاه معلی
رسید مضمون نامه آنکه اگر همای همایون فال دولت شاهی ظل الهی سایه سعادت و اقبال بر فرق

مخلصان این دیار اندازد غاشیه الطاعت و خدمتکاری بدوش کشیده حلقه بندگی
و جان سپاری گوش کشیم و بهر جانب که رایات جلال نهضت نماید سپر در قدم
آنحضرت گذاشته بلوازم جان سپاری و یکجهتی پردازیم و از کمال
اخلاص در مراسم عبودیت و چاکری دقیقه نامرعی نخواهیم داشت و چون همیشه از
نشاء باده اخلاص و اعتقاد بندگان مخلص حضرت شاهی اوفی تمام حاصل میشد
و تملقات [illegible] فروغ و تکلفات آمیخته بدروغ آن کذاب کیفیتی از آن نشاء داشت
بر نجهت این ادعای آن مرد [illegible] و از شرف قبول مهجور مانده چنان مقرر شد
که در همان منزل حوالی کوکچه دنگیز چند روزی محل توقف شهریار مظفر و منصور
بوده باشد سلطان حسین بارانی از توقف خاقان سلیمان شان صاحبقران خبر
با بزرگان ایل [illegible] نشسته با ایشان در باب بیرون آمدن آن [illegible]
شهریاری مشورت نمود بزرگان گفتند ای شهریار میباید که استقبال کرده
و او را فریب داده بضیافت طلبید و زهر در کار سازش کرده [illegible]
نکند میباید گشت در بین اثنا فرستاده او مراجعت نموده خبر داد که خاقان سلیمان شان
با هزار نفر از صوفیان [illegible] جانب ایل نزول فرمودند سلطان حسین با جمعی از امرا
ترکمان و ملازمان [illegible] بدرگاه معلی شتافت و از گرد راه ببارگاه فلک اشتباه
شاهی آمده بعد از پابوس [illegible] ثنای دوام دولت گشوده گفت ای شهریار [illegible]
مدتی بود که دیده انتظار در راه داشتم الحمدلله که شفقت فرموده بدین صوب
تشریف شریف ارزانی داشتند دوازده هزار [illegible] همه را برسید [illegible]

همیون خواهم بود و هر گونه خدمتی که مقرر شود منت بجان داشته بتقدیم خواهم
رسانید بعد از آن بملک تبریز رفته الوند پادشاه را علاج کرده ترا پادشاه میکنم
و خود دیگر خدمت میان جان بسته شمشیر خواهم زد خاقان سلیمان شان او را
در بر گرفته توجهات بی نهایت نسبت بسلطان حسین بارانی فرمودند و خاقان
سلیمان شان صاحبقران سه روز در آن منزل مکث فرمودند سلطان حسین آن
سه روز دیگر خدمت میان جان بسته آنچه لازمهٔ میزبانی و مراسم بندگی بود بعمل
آورده دقیقهٔ فرو گذاشت ننمود و آنحضرت بنور ولایت دریافت نمود که نقد
اخلاص او مغشوش است و غدری نسبت بملازمان خاقان سلیمان شان و صوفیان
صدوق نشان در خاطر دارد بنابر آن اراده نمودند که از آنجا کوچ فرمایند سلطان
حسین ازین اراده مطلع گردیده با امرا و ارکان دولت خود مصلحت دیده طرح ضیافت
انداخت که شاید بآن وسیله مکنون خاطر خود را در مادهٔ آنحضرت و صوفیان بعمل آورد
روز دیگر امرای شاه را طلبیده گفت من طبیعت مبارک پادشاه را نمیدانم بهر قسم
که شما میگوئید تهیهٔ مهمانی بکنیم روز دیگر شاه با امرا گفت که شما بروید و با او صحبت بدارید
و قلب او را بمحک امتحان بزنید و مرا مخبر سازید که من هیچ گونه رائحهٔ اخلاص از اطوار او استشمام
نمی نمایم امرا گفتند منت داریم آن هفت نفر امرا آمده بخدمت سلطان حسین نشستند و از
کیفیت حالات آنحضرت و از پدران آن پسر و آنچه ایشان را مشاهده شده بود می گفتند
یافتند که او را هیچ خوش نمی آید سلطان حسین بارانی کس فرستاده استدعا نمود
که آنحضرت نیز تشریف بآنجا برند چون فرستادهٔ سلطان حسین آمد در آن وقت

مرشد کامل در خواب بود او را گفتند باش تا شاه بیدار شود اتفاقا در آن اثنا خاقان
سلیمان شان در خواب حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام را دیدند
که آنحضرت با او خطاب فرمودند نهار بضیافت سلطان حسین مرو که زهر در کاسه کرده میخواهد
ترا با مواداران قوم از پای در آورد بر خیز و امشب از اینجا کوچ کن شاه چون از خواب
بیدار شد امرا گفتند که سلطان حسین بارانی کس فرستاده مستدعیست که مرشد
نیز بآنجا تشریف برند آنحضرت با سپاه او گفت که برو دعای ما را بسلطان حسین برسان
و بگو که امروز ما را اندک بکسری هست انشاء الله فردا خواهیم آمد فرستادهٔ او بر گردید
و پیغام آنحضرت را باز گفت سلطان حسین با خود گفت فردا کار ایشان ساخته ام امرای
عظام در آخر آن روز رخصت انصراف یافته بملازمت خاقان سلیمان شان صاحبقران
شتافته و آنچه در آن روز گذشته بود بموقف عرض رسانیدند آنحضرت مصلحت چنان
دیدند که بی خبر سلطان حسین از آن مکان کوچ کرده حوالی اردوی آن طایفه بر لشکر
بد اختر او دیجاب چو رسید توجه نمایند چون تیغ آفتاب باز کشیدند آن وقت شب تنگ
فام پنهان خانهٔ مغرب نقل نموده و سراپردهٔ نیلگون فلک از شمع و چراغ قرص
ماه و کواکب سیار فضای جهان بوقلمون را مزین گردانید مرشد کامل امر فرمودند
که هر کس از صوفیان غازیان لشکر فرجام در خیمه های خود شمع و مشعل بسیار
روشن گردانند و دیگها بار کرده آتش در زیر آنها برافروزند تا از دور در نظر
جماعت ترکمان چنانکه در معسکر نصرت قرین طعام طبخ مینمایند تا کسی از کوچ لشکر ظفر اثر
مخبر نشود بعد از نیم شب شتران کوه پیکر و استران قوی اثر در زیر بار کشیدند و ان

تا زپی نژاد بادپیما را بر زیر زین آورده متوجه جور سعد شدند و مردم
سلطان حسین روشنی شمع و مشعل بسیار چون اردوی آنحضرت مشاهده
مینمودند در آن شب از نهضت همیون غافل و از اهمال غنوده‌اند روز دیگر که از توجه
آن پادشاه ستوده سیر سلطان حسین باخبر و واقف شده آتش حقد و حسد
در کانون درون آن بدگهر اشتعال یافته از عقب آنحضرت ایلغار کرد چون نزدیک
بعسکر ظفر پیکر رسیده صف قتال آراسته خاقان سلیمان شان از رسیدن
آن بیگمان و کثرت مخالفان اندیشه ناکرده از روی جلادت و جرات پای ثبات در میدان
قتال استوار نمودند سلطان حسین از جرات و ثبات قدم آنحضرت و کثرت ایلغار
خود اندیشه خوف و هراس بی قیاس بر وی مستولی گشت و هرفه در جنگ ندیده عنان
عزیمت بصوب مراجعت اهل بغی و عدوان بجور سعد رسیدند و از آنجا کوچ فرموده
در دو توز الام نزول فرمودند ذکر رسیدن قراجه الیاس بدرگاه فلک اساس
خاقان صاحبقران چون پرتو اشعهٔ انوار رایات نصرت آیات شاهی بعون عنایت الهی
در اطراف و اکناف عالم شان پرتو افکن شد هر کس نسبت بخاندان امامت و خلافت
دم از اخلاص و جان سپاری میزد از پی قدم ساخته روی ارادت بآن آستان
نهاده بموکب معلی میشتافتند بیت رسیدند از هر طرف سروران ** بدرگاه
شاه بلند اختران ** از آن جمله قراجه الیاس که بلباس عبودیت خدام آستان
سپهر اساس ملبس بود با فوجی از صوفیان دم احرام عتبهٔ کعبه احترام بسته از مسکن
مالوف قدم در راه گذاشته طی منازل و قطع مراحل نموده در حوالی قلعهٔ شوره گل

فرود

فرود آمدند و در آن قلعه سپهر مثال بهادری دمو چوم منتش حرامی بود پیرکی
از ورود قراجه الیاس و جماعت صوفیه خبردار گردیده بقدم استقبال ایشان
شتافته چون با قراجه الیاس ملاقات نمود حسن اعتقاد و اخلاص خود را بثبت
بدودمان صفوت مکان ظاهر ساخت و طرح ضیافت افکنده چند نفر از صوفیان
در منزل فرود آورد بعد از آن ملازمان خود را به تاراج و غارت اموال ایشان
مقرر نمود غازیان از مشاهده نایرهٔ بیداد آن جماعت که شعله کشیده بود
بقدر امکان خود در محافظت نمودند دفع ایشان کوشیده بسعی بسیار خود را از آن
ورطهٔ خونخوار بیرون آوردند و عنان عزیمت بطرف اردوی حضرت شاهی
انعطاف دادند قراجه الیاس در دو توز الام بپایه رکاب فلک مقام رسیده بشرف
پابوس مرشد کامل مشرف شد و کیفیت احوال منتش حرامی را بعرض
رسانید از استماع سوء ادب آن بی ادب آتش غضب شهریار سپهر
حسب ملتهب گشته با غازیان ایلغار روی توجه بجانب قلعهٔ شوره گل آورد
چون منتش حرامی از رسیدن آن پادشاه فلک بارگاه مطلع گردید دانست
که پشه ضعیف نهاد در برابر باد تند نتواند ایستاد و میدان داری آن شهسوار
دلیر عالم بازی گنجشک و باز است بیت چو گنجشک با باز بازی کند ** بخون ریز
خود ترکتازی کند ** کبوتر که پهلو زند با عقاب ** بقصد سر خویش
دارد شتاب ** بنابر آن تاب توقف در قلعه نیاورده روی بوادی فرار
نهاد و معتمدان او درواب قلعه را محکم ساخته بقلعه داری پرداختند خاقان

دویست نوازده تمن گنج از نظام قلعه رسیدند و چاکر ظفر مآثر بموجب اشارهٔ
عالی اطراف و جوانب آن قلعه را بجاروب نهب و تاراج روبیده لحظهٔ از قتل
و غارات آرام گرفتند درین اثنا جمعی از متوطنان قلعه بعزم رزم بیرون
آمده پشت بحصار داده از غایت جرأت پای جسارت در میدان مبارزت
استوار نمودند قهرمان قهر پادشاه دین پناه بقتل آن گمراهان فرمان
داده تیغ یمانی غازیان آغاز سرافشانی نهاد و پیستان اثر در تمثال
فرمان داده شرایط جان ستانی را بجای آورده در یک لحظه جمعی کثیر
از ترکمانان بخاک هلاک افتاده بخون خود غلطیده و برخی از ایشان زخم دار
و ناتوان بطرف بیابان گریخته بمشقت تمام جان دادند و بعضی بعبد تقدیع
خود را بقلعه انداختند مجاهدان موافقان دین و دولت غنایم نامحصور در
رکاب ظفر انتساب آنحضرت عنان عزیمت از راه قاغوان بصوب ترخان
منعطف گردانیدند و از آنجا به ییلاق بیاره و قایه رفته قبهٔ بارگاه سپهر اشتباه
باوج مهر و ماه رسانیدند بیت در آن مرغزاری چو باغ بهشت شه کامران
کرامت سرشت باقبال طرح اقامت فکند بر شکل از سپر برش سپهر بلند
و در آن منزل بعرض همایون رسید که درین کوه مغاره ایست و خرسی
قوی جثه آن غار را وطن اختیار کرده پاینده و رونده از او آزار بسیار
میرسانید حضرت خاقان سلیمان شان صاحبقران از برای دفع آن با جمعی خاصان
بجانب آن کوه روانه گردیدند و باشارهٔ عالی صوفیان نهادن آن مغاره را

درمیان

درمیان گرفتند آن خرس از آواز سپاهیان و خروش اسپان سر از آن
مغاره بدر آورده چون چشمش بر اسبان و سواران افتاد خود را
از آن سوراخ بیرون انداخته روی بجانب آنحضرت نهاد
خاقان سلیمان شان با وجود آنکه بیست و دو سال از عمر مبارکش بیش
نگذشته بود قدم جرأت پیش نهاده کمان کیانی بر سر دست
مبارک در آورده یک چوبه خدنگ قضا آهنگ که از شست گشاد داده
آن بیچاره را از پای در آورده و از آنجا مراجعت بخیمهٔ دولت فرمودند
قریب بو ماه آن سرزمین لشکرگاه خسرو گردون غلام بود و بعد از
آن متوجه ارزنجان شدند بعد از وصول بارزنجان سرخیلان درویش
سفیدان صوفیان و مریدان خاندان امامت و خلافت از شام و روم و قرا
مان و حدود ارزنجان بدرگاه ملک سپاه فوج فوج متعاقب میرسیدند و روز
بروز جمعیت غازیان زیاده میشد ذکر وقایع سنه ست و تسع مایه شرح توجه
خاقان سلیمان شان صاحبقران بجانب شیروان بعد از رسیدن صوفیان از
اطراف ممالک از طوایف مختلفه از طبقهٔ جلیلهٔ شاملو و استاجلو و روملو و تکلو
و ذوالقدر و افشار و قاجار و ورساق و صوفیه قراجه داغ که
از آن جمله محمد بیگ استاجلو بود با دویست نفر از اولاد و اتباع و عبدی
بیگ شاملو با سیصد نفر و شرف پابوس دریافتند خاقان صاحبقران از ایشان
هفت هزار جوان صوفی یک دل و یک جهت انتخاب نموده بقیه را باغرق

فرمودند که از عقب اردوی معلی بیایند بعد از دیدن سان
عساکر ظفر نشان بعضی از ریش سفیدان المجلس بهشت آیین الطلب و فرمودند
مطارحه نمودند که توجه رایت نصرت آیت بکدام ولایت مناسب دولت
خواهد بود بعضی از امرای این دودمان عرض نمودند که چون دشمنان
دین و دولت بفور خنس این لشکر آراسته اند و چهار جانب ایران را ضبط
نموده اند و از بندگان صوفیان دودمان ولایت نشان نمقدار حقیقت
که خاطرخواه باشد واقع نشده است اگر درین زمستان در زنجان
قشلاق واقع شود بصواب اقرب است و بسیار ارباب عقیدت تا هنگام
بهار شرف ملازمت خواهند یافت و در اول بهار با جمعیت تمام متوجه
آذربایجان باید شد و امیر الوند میرزا را بتوفیق الله تعالی و بامداد
ارواح ائمه معصومین صلواة الله علیهم اجمعین اول از پیش باید برداشت
بعد از آن بسایر پادشاهان و مخالفان باید پرداخت و بعضی از امرا معروض
داشتند انسب آنست که علم عزیمت بصوب گرجستان افرازیم و در الکای
ملک قرقره تیغ جهاد از نیام برآورده در اول زمین آن دیار
را از خون کفار گلگون سازیم و برخی از ریش سفیدان بروه
عرض رسانیدند که اولی آنست که توسن همت را بجانب الکای چخور
سعد تازیم و در آنجا قشلاق کنیم چون سخنان امرا و ریش سفیدان
هیچیک موافق مطلب خود آنحضرت مشاهده ننمودند بزبان الهام بیان فرمودند

که آ

که آنچه گفتند هیچ کدام ازینها بصواب موافق نیست پس اینست
مشورت را با صاحبان این دولت خواهم نمود و بموجب اشارتی
که از جانب حضرات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین خواهد
شد عمل خواهیم آورد روز دیگر خاقان سلیمان شان سالکان طریق اخلاص
و جان سپاری را طلب فرمودند گفتند که دوش ارواح طیبه حضرات دوازده
امام علیهم الف التحیة و السلام مأمور چنان شدیم که رایات ظفر آیات بجهت
بصوب شروان افرازیم و تیغ خون آشام از نیام انتقام برآورده کام
شروانشاه را بموجب دلخواه بسازیم پس بامداد و توفیق پروردگار کامها
برآریم از شروانشاه و نامها امرا از استماع این نوید غلغله نشاط بر ایوان کیوان
رسانیدند و مجموع سپاه متفق اللفظ از صدق و صفا بانگ برآوردند بیت
ز شه رایت جنگ افراختن ٭ ز یاران صف دشمنان تاختن ٭ پس آنحضرت با ارباب
طریقت عازم و جازم ولایت شروان گردیدند صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر
شعشعه انوار فیض آثار مهر انور درخشیدن گرفت و لوامع آفتاب عالمتاب عرصه
آفاق را اضاءت بخشید بیت برافروخت از نور اقبال چهر ٭ برافراخت رایت
بصوب سپهر ٭ در آن روز فیروز خاقان سلیمان شان رخ بسپید کرد و نوروز برآمد چو خاقان
ثریا مثال ور آنحضرت از میان گرفته از زنجان روی توجه بصوب شروان
آوردند بیت شه کامران ملک احتشام ٭ برآمد بشبدیز گردون خرام ٭ بسوی
ملک اعدا عنان تافت ٭ زمین از تزلزل چو سیماب شد ٭ چون آنحضرت بمنزل یسین

رسیدند و آن منزل را بآن جابهایت آیین چنان اتفاق کرد که خادم بیک خلفا را
با فوجی از دلیران بجانب کرجستان پیر کفار بدین تمور سپاز زند که آنها را
را قتل و غارت کنند خلفا بیک بموجب فرمان واجب الاذعان با غازیان
فدوی نشان بآن ولایت ایلغار نموده جمعی کثیر را از کفار و فجار بضرب
شمشیر آتش بار بخاک بوار انداخته با غنایم موفور باردوی شهریاری مظفر و منصور مراجعت
نمود بعد از دریافت پابوس پایه سریر فلک اعتلا با غنایم فراوان بنظر انور رسانیدند و آنحضرت
او را تحسین نموده اسباب غنیمت را بر غازیان قسمت فرمودند و هم در آن روز الیاس
بیک ایغوت اغلی را با فوجی از صوفیان بفتح قلعه منتش بیک اریپال فرمودند امیر الیاس
با غازیان روی بتحصار کردن آن پاس آورده منتش از رسیدن آن امیر دلیر خوف
و هراس بی قیاس در دل راه یافته کرت ثانی آن حصار را بیکی از معتمدان سپرده خود در وی
بوادی سست کم شد بعد از رسیدن عساکر ظفر قرین در آن حصن حصین امر کز دار در میان
گرفتند و بهمت بلند و قوت بازوی ارجمند پاکان قلعه را متزلزل ساختند متعلقان و معتمدان
منتش با خاطر مشوش فریاد الامان بر آوردند و با تیغ و کفن باردوی آن امیر کبیر شتافتند
بیت کفنها بگردن در آویخته تا بر شکنه امت فرو ریخته تا چون آن گروه لطف الیاس بیک
را شفیع جرایم خود ساخته بودند آن امیر با مروت امر نمود تا احدی از غازیان متعرض متوطنان
آن قلعه نشوند و داخل قلعه شده اهل قلعه را مستمال ساختند و دختران ایشان را بدرگاه فلک
اشتباه شاهی اریپال نمود حضرت خاقان سلیمان شان بنظر مرحمت و عاطفت در آن جماعت
نگریسته ایشان را بشفقتهای شاهانه امیدوار و قامت قابلیت ایشان را بخلعت خاص اختصاص

فرموده

فرمودند و باز بدستور ضبط قلعه منتش را به ایشان رجوع نموده ایشان را رخصت انصراف ارزانی
داشتند و از آنجا روی توجه بمنزل اخسته ماباد آوردند و در منزل منتش که از عمال الطاف خاقان
سلیمان شان صاحبقران خبر یافته از کرده نادم گشته بود بطهر قدم پساخته بندگی این دودمان پرسعادت
و وجهانی داشته بدرگاه معلی شتافت بعد از ادراک شرف زمین بوس بشکستگی لایق کشیده زبان
باعتذار و استغفار گشاد و شهریار جرم بخش و پسته از عطوفت و مرحمت او را نوازش فرمودند
و از غایت کرم و عاطفت او را بخلع فاخره و انعام وافر از تاج زرنگار و کمر مرصع و اسبان تازی ادبار رقبا
مفتخر و مباهی گردانیدند عبور نمودن خاقان سلیمان شان صاحبقران از آب کر بی مدد
زورق و کشتی بعون عنایت الهی فیاض علی الاطلاق بر ذوی الاقتدار یرا
که مستغرق بحر عاطفت نامتناهی ساز دو در وقت عبور از دریای مشکلات نور عنایت ازلی
دو زورق سپیده و تدبیر او را بساحل نجات رساند و خلاق انفس و آفاق مر صاحب اعتبار را
که پایه قدر و منزلت باوج سپهر دوار برافرازد و بهنگام طوفان حوادث ایام و شهور بهادی توفیق
رفیق گشته او را در سفینه امن و سلامت نشاند نظر این تقریر کیفیت عبور فرمودن آن
تایید یافته امن حضرت خالق الظلمات و النور پادشاه مظفر منصور المؤید من عند الله الملک المنان
شاه اسمعیل بهادرخان از آب کر و اسپر [illegible] وقتی که از طغیان آب ثانی بحر
عمان را لالا می آمد و سیاحان بادیه فکر و تدبیر از شناوه عبور آنحضرت در مقام تحیر
و تعجب بودند تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنکه چون خاطر دریا مقاطر خاقان سلیمان
شان از منتش قلعه او فراغت یافت فرمان همایون بشرف نفاذ پیوست که پیرام بیگ
قرامانلو با فوجی از غازیان ذوالقدر و تکلو پیش از رسیدن موکب عالی بکنار آب کر

رفت از معبر قوین الو کمی گشته در آنطرف آب بمحافظت پرداختند که مبادا شیروانیان
بآنجا آمده منع عبور عساکر ظفر مآثر اشتغال نمایند پیرام بیک حسب فرمان
واجب الاذعان بجانب آب کر رفته چون بکنار آب رسید هر چند ملاحظه نمود
که از کدام جانب لشکر از آن آب عبور نمایند هیچ یک از آن دو معبر را قابل عبور سپاه
ندانست بعد از اندیشه بسیار غازیان را دو قسمت کرده هر قسمتی را در یکی از دو جانب
آب ارس و آب کر که در آن موضع اتصال می یابند فرستاد که خیمه اقامت بر افرازند
و بسر انجام اسباب عبور از آن دریای بیکران پردازند و عساکر ظفر مآثر نصرت قرین
پیرام بیک بر دو طرف آب فرود آمدند بعضی بخیال زورق و فلک و برخی بفکر کشتی و معبر سازی
افتادند درین فکر و اندیشه بودند که آن قدوه خاندان امامت اعنی خاقان سلیمان شان صاحبقران
بکنار آب رسیدند از اندیشه پیرام بیک اطلاع یافته آن اندیشه و خیال موافق طبع مبارک
آنحضرت نیفتاد بی تایید تدبیر سمند خوش خرام هامی اندام را قدمی چند بجانب بالای
آب انداخته عنان توسن توکل را بر گردن آن سمند دریا نورد انداخته راکب
و مرکب خود را نهنگ صفت در آن دریای بی پایان انداختند صوفیان جلادت شعار روان زبان
جان سپار از مشاهده آن حال بی تامل متعاقب آن سوار پیکر با اسب در آب
انداختند و مجموع در ضمان حفظ سبحانی بصحت و سلامت از آن آب عبور کردند
و مضمون حدیث باعث منجوب مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح بابلغ وجهی وضوح پیوست و بجهت
وقوع این امر غریب و واقعه عجیب اعتقاد ارباب عقیدت نسبت بآن زبده
خاندان کرامت افزون شد درین اثنا مردم شکی آغاز تمرد و عصیان نموده غازیان

باشاره

باشاره خاقان سلیمان شان تیغ بیدریغ آتش مثال خرمن حیات ایشان را سوختند
بعد از وقوع این حال آنحضرت در همان منزل توقف فرمودند روز دیگر سواری
از نزد سلطان فرخ یسار در رسید خاقان سلیمان شان احوال سلطان فرخ را
از وی پرسیدند و گفت که در مجلس سلطان فرخ یسار مذکور شد که خاقان سلیمان
شان صاحبقران متوجه شیروان است شیروان شاه بر کثرت اعوان و انصار مغرور
گشته از روی غرور میگوید که اگر آنحضرت بدینجا آید آنچه به پدر او رسیده بدو نیز خواهد
رسید خاقان سلیمان شان صاحبقران از استماع این سخن بر افروخته گردیده فرمودند
که شراره شیران بغران دم شمشیر بران بجز یکدیگر رفع میشود و شعله آتش طغیان سلطان
فرخ جز بآب دم تیغ بران و نوک سنان جان ستان خاک زبان فرو نمی نشیند بنا بر آن روز دیگر خاقان
سلیمان شان صاحبقران از آن مکان کوچ فرمودند و روی توجه بموضع گیلکان آوردند
در آن منزل شخصی از سکنه آن مکان بعرض خدام آستان ملایک پاسبان رسانید
که شیروانشاه از نهضت پادشاه دین پناه مطلع شده از قلعه گستاخی با خیل و سپاه
که عدد ایشان بیست هزار سوار و شش هزار پیاده میرسید بیرون آمده در پای
قلعه قبله رحل اقامت افکنده منتظر جنگ و پیکار است بنا بر آن خاقان سلیمان شان صاحبقران
روی توجه بصوب قصبه شابران آوردند و از آنجا یکی از خدام پدیده سپرده مقام را
که موسوم بعلی بیک و ملقب بخشش میرزا بود فرمود که پیشتر از وصول موکب همایون بقصبه
شابران رفته خبر توجه آنحضرت را با مژده امن و امان بساکنان آن مکان رساند بخشش میرزا
در آن شب بشابران رفته متوطنان آن قصبه را از سطوت و سخط پادشاهی ایمن

و مطمئن ساخت و دیگر شهرها دین‌دار شریعت‌پرور از آن منزل روان
شده در اثنای طی مسافت بجاده که منتهی بشماخی می شد رسیدند رای عالم
آرای آنحضرت بفتح شماخی که اما ... دولت آشیانه عنان توجه ... نور را
از راه شابران گردانیده روی بدان صوب آوردند چون پرتو رایات جاه
و جلال بنواحی شماخی افتاد بسمع شریعت پرور رسید که متوطنان آن قلعه از خاص و عام
پیر و جوان فرار نموده قدم بر کوهسار گذاشته در قلل جبال اختیار نمودند خاقان
سلیمان شان صاحبقران در آن بلده نزول فرمودند دو روز بلده شماخی محل ضرب
خیام ظفر فرجام عساکر بهرام انتقام بود در آن حین خبر رسید که سلطان فرخ یسار
با سپاه بسیار در کنار بیشه که مابین قلعه گلستان و حصار واقعست لشکرگاه ساخته
و دور اردوی خود را بچپر و شاخهای درختان استحکام داده آنحضرت بعد از
استماع این خبر بجنگ آن قوم بد اختر عازم و جازم شدند و از بلده شماخی بدان جانب
نهضت فرمودند و بمجرد توجه آنحضرت قدم ثبات و قرار شیروانشاه متزلزل شده
از آن مکان بصوب قلعه گلستان رفت و محاربه نمودن خاقان سلیمان شان صاحبقران
با سلطان فرخ یسار پادشاه شیروان و کشته شدن آن شقی بی ایمان
سبحان قادری که هرگاه لوامع انوار مواهبش از مطالع فمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی
نور من ربه طلوع نموده بر صحایف احوال فرخنده فال سعادت منشی بدر انب
ضمیر خورشید تاثیرش پرتو جمیل اضاآت نپذیرد که جز صورت صدق و صواب روی چهره
نگشاید و برعکس این قضیه بر وقت هر ضعف الوصیت ... انا انذرناکم عذابا قریبا

دراثنا

در اثنای آن که باصیه اقبال صاحب شقاوتی ... و زد دین بصیرتش را شب تیره
و مکدر گردانید که حقیقت آیت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم
غشاوة از گفتار و کردارش ظاهر نماید مصداق این سیاق آنکه چون بعلم
تقدیر ملک بیچون صفحه احوال خجسته مآل شهریار دین‌دار ثبت شده
بود که آفتاب خلافت آن پادشاه شریعت‌پرور از افق ممالک شیروان
طالع شده از آنجا بر عرصه ربع مسکون تابد و کوکب بخت شیروانشاه در پس
پرده زوال و مغرب فنا مختفی گردد خاقان سلیمان شان صاحبقران
چنانکه مذکور شد بالهام هاتف غیبی و تلقین ملقن لاریبی عازم ولایت
شیروان شدند سلطان فرخ یسار از خبر وصول پادشاه ستاره سپاه
سراسیمه انجام کار خود را از دست داده و راه صواب را گم کرده با جمعیت
وافر ... تمام که عدد ایشان بیست هزار سوار جرار و شش هزار پیاده کار آزما
میرسید بقدم ممانعت باستقبال آنحضرت بیرون آمده در اول قرار داده
بود که در بیشه که مابین قلعه گلستان ... واقعست جایی محکم است
دور اردوی خود را بشاخهای درخت چپر ساخته استحکام دهد بعد از آن بتجویز برای
خود قرار داد که من با این کثرت و جمعیت از پیش صفت هر ... یکی از صوفیان سلسله
صفویه آن قدوه خاندان مرتضوی که طفل سیزده ساله است پناه به بیشه و جنگل
برده از جنگ و بردی آن فوج قلیل چرا متوهم باشم بنا بر آن از عقب چپر و کنار
بیشه برخواسته بدامن کوه قلعه گلستان رفت و در موضع جبانی منتظر ورود حضرت

خاقان سلیمان شان صاحبقران ظل سبحان می‌بود چون این خبر در بلدهٔ شماخی
بسمع اشرف همیون لشکر رسید آن تایید یافتهٔ حضرت واهب العطایا با دل قوی
از شماخی با هفت هزار سوار فدوی شعار بزم و پیکار سلطان فرخ یسار بطرف دامن
کوه آن حصار استوار توجه فرمودند چون طلیعهٔ سپاه ظفر اثر و پرتو الویهٔ اژدها
پیکر آن شهریار والاگهر بنظر شیروانیان و شیروان شاه بداختر در آمده با آن
دریای لشکر بر زیر پشته صعود نموده بتسویهٔ صفوف سپاه پرداخت میمنه و میسره
سپره را بوالیان آن دیار و جمعی از نامداران شیروان سپرد و از آنجانب نیز خاقان سلیمان شان صاحبقران
اشاره بامرای عظام نموده که در برابر مخالفان صف قتال آراستند میمنهٔ لشکر ظفر اثر
از غازیان شاملو و میسرهٔ سپاه نصرت پیکر از جمعی غازیان استاجلو
آرایش یافت و چرخچیان آن رزمگاه پرشور و شر از مخلصان
طایفهٔ تکلو و روملو و ذو القدر بودند و قلب میدان جنگ بفر قدوم
میمنت لزوم آنحضرت رشک افزای خلد برین گردید بعد از آراستگی
صفوف قتال و جدال صدای نفیر و کرنا و غریو کوس و کورکه و صهیل تازی
نژادان در طارم نیلگون فلک پیچیده گوش کرّ و بیان کر ساخت بیت
صف آراستند آنکه سپاه گران ؛ گرفته جهان نیزه داران گران ؛ همه آهنین
درع و خاراشکاف ؛ همه همچو روئین تن اندر مصاف ؛ از جانبین دلیران
جنگی با سیف و سنان و تیر و کمان روی بطرف میدان آورده آن دو لشکر چون
بحر اخضر بتموج و تلاطم در آمده مانند نور و ظلمت و حق و باطل برهم ریختند بیت

غضنفر

غضنفر شکاران رزم مصاف ؛ کشیدند شمشیرها از غلاف ؛ بهر جا که خود و سپر یافتند ؛
بشمشیر برنده بشکافتند ؛ نازک تر ناچیده را گل رخسار از نسیم وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة
شکفته و خندان ؛ و طایفهٔ طاغیه را صفحهٔ چهره در غبار ادبار وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها
قترة مخفی و پنهان گشته پیادگان شیروان پیش صف آمده از بلندی آن دامن کوه غازیان را
بشبه تیرباران گرفتند عقابهای ناوک دلدوز بیدان شکاف بقصد صید طایران ارواح
والاشان به پرواز در آمده چنانکه گفته اند بیت ظلمهای پیکان پرندگی ؛ شده آفت
مزرع زندگی ؛ بهادران غازیان شیردل بباد حملهٔ صرصر اثر آتش جنگ را اشتعال و حشتناک
بضرب تیغ الماس گون و نوک سنان جان ستان مار از روزگار آن قوم برمی آوردند و از روی
یکجهتی و جان سپاری ثبات قدم ورزیده تیر شیروانیان را از خود گذرانیده حملات متواتر
مینمودند در این اثنا از هجوم آن گروه بی وفا چرخچیان سپاه ظفر دستگاه متفرق شده
سلطان فرخ سیر از مشاهدهٔ برهم خوردگی لشکر چیره شده با جوانغار و برانغار بیکبار
حمله نمودند پیادگان کماندار شیروان از جلوریز سواران بهم برآمدند و بسیاری
از ایشان در زیر دست و پای اسبان مانده متفرق گشته دیگر فرصت تیرانداختن
نیافتند غازیان ظفر فرجام از تیرباران آن پیادگان ایمن گشته کرت دیگر از چپ و راست
روی جلادت بجانب مخالفان نهادند بیت برانگیختند اسپ و آمیخت گرد ؛ بگردون
برآمد غبار نبرد ؛ شیروانیان نیز قدم استوار نموده بقدر مقدور و توان
با غازیان تلاش مینمودند در خلال این احوال از خیرگی دشمنان بدمآل خاقان
سلیمان شان بی تاب شده دست بقبضهٔ شمشیر ذو الفقار تاثیر رسانیده سمند جان

سمند را بجولان آوردند و با فواج دلاوران که در قلب ایستاده بودند متوکلا علی الله
رهوار خود را بر آن آتش کارزار زده و بیک حمله دلیری صف اعدا را ویران ساختند
تزلزل در عرصه میدان میان شیروانیان انداخته مانند شیر ژیان در آن معرکه
مخالفان را از سرچشمه تیغ شربت ناگوار مرگ چشانیده و از شعله آتش سنان خرمن
عمر مخالفان را می سوختند و زبان دوست و دشمن در آن معرکه مولانا کاتبی بمقال
مترنم بود بیت زبس که روز جنگ ادهم تو جولان کرد ** هوای گنبد فیروزه گون
غبار گرفت ** نهال تیغ تو از بس که لاله بار آورده ** بنفشه زار فلک رنگ لاله زار گرفت
** صوفیان بی الاشان و متفرق شدگان آن معرکه از رسیدن آن فارس
میدان دلاوری امیدوار شده از جیب رایت صدای غم زدای الله
و علی آل الله که شیوه طائفه قزلباش است بر آورده متعاقب بر لشکر شیروان حمله نمودند
شیروانیان از حملات متهورانه غازیان شیردل متفرق شده و از هم پاشیدند
جمعی را دست از کار و کار از دست رفته پشت بمعرکه پیش نهاده بمصداق کریمه
کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پای بوادی گریز گذاشته روی فرار ببادیه آورده و بار کردند
مبشران قضا و قدر صدای غزا ای وان جندنا لهم الغالبون در طاق نیلگون فلک انداخته
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم شاه والاجاه وزیده و بسیاری از سران سپاه
و امرای آن گمراه در آن معرکه کشته شده بر خاک مذلت افتادند و بقیة السیف
از بیم حسام خون آشام مجاهدان تمامی احمال و اثقال را با شتران کوه مثال در عرصه
قتال گذاشته روی بوادی فرار نهادند بیت سواران شروان

در آن پستی نیز ** گرفتند در پیش راه گریز ** سلطان فرخ یسار به روزگار بطرف قلعه
بغیرد فرار نمود جمعی از عیار ظفر ماثر او را تعاقب نموده نمی دانستند که او شیروان
شاه است ترک دیگر بقبضه او را از اسب انداخته شاه گلدی نامی که جلودار حسین بیک
لله بود سر پرغرور سلطان فرخ را از بدن جدا ساخت و اسب و یراق او را متصرف
شد بنظر قهرمان زمان آورد جمعی از شیروانیان که دستگیر غازیان شده بودند آن سر را
شناخته متحقق شد که در آن سر سر شیروان شاه است صوفیان جسد پلید او را سوختند
و عیار ظفر ماثر گریختگان آن قوم مقهور را تعاقب نموده جمعی کثیر از جوانان و پیر
طعمه شمشیر گشته و بقیة السیف که از آن معرکه جسته و ناتوان بدر رفته راه
گریز پیمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در صحرا و بیابان پهلو بر خاک هلاک گذاشته
جان بتلخی تمام بمالک عذاب سپردند چون خاطر خطیر کشورگیر از مهم اعدا جمع گردید
متوجه آرامگاه گشته در همان منزل قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانیده بمیمنت جلال
و اورنگ سلطنت در آن بارگاه فلک رتبت تکیه زدند امرا نامور و لشکریان
ظفر پیکر بپایه سریر والا نظر کیمیا اثر رسیده زبان دعا و ثنا و تهنیت و مبارکباد
این فتح مبین گشودند و همگی جبین نیاز بر خاک آستان نهادند و لوازم عبودیت
و اخلاص بجای آوردند پادشاه دوست نواز دشمن گداز هر یک از ایشان را
بلطفی خاص اختصاص فرمودند بشفقت و انعام سرافراز گردانیدند و پایه قدر
و منزلت جمعی را که در آن معرکه غایت جلادت و جانسپاری از ایشان بظهور آمده بود
بمزید اکرام و احسان از ایوان کیوان گذرانیده و صوفیان بی الاشان بموجب فرمان

واجب الاذعان از سرهای مقتولان منارها ساختند و اجساد قتیلان را در خاک
و خون کفن انباشته طعمهٔ کلاب و ذیاب گردیدند بیت شاه چون تیغ برکشد ز نیام
بهر خونریز اهل ظلم و ظلام ** آنقدر کشته کرده از اعدا ** که مناره شود ز سر پیدا **
گرد از کشتگان افتاده ** روزی وحش و طیر آماده ** یارب این پادشاه کشورگیر **
خسرو تاج بخش چرخ سریر ** تا ابد باد در جهان منصور ** چشم بد از جمال جانش دور **
نقل کرده اند که در روز جنگ چون اکثر صوفیان بسیار گرسنه بودند هر کدام را خوردنی
بود که بعضی از اسباب و رخت او را آنجا نهاده با سبب ارمغی و بارگرده بودند جمع آن
خورجینها را در پای درختی بر سر هم ریخته متوجه قتال گشتند امانت و دیانت اعتقاد شان
بمرتبهٔ بود که بعد از انهزام اعدا هر کدام متاع خود را آمده صاحبی کردند که از هیچ چیز
نشده بود ذکر فرستادن شهریار دوران خدیو زمان خلفا بیک را به دفع
شیخ شاه بسبب شهر نو خاقان سلیمان شأن صاحبقران بعد از خاطر جمع نمودن از شروان
شاه سه روز در آن منزل اوقات خجسته ساعات را بخوشدلی گذرانیده روز چهارم
از آن منزل رخت توجه بقلعهٔ شماخی آوردند و آن بلده از فر قدم حضرت شاهی
غیرت افزای بهشت برین گردید در آن خطهٔ دلپذیر به اسمع عز و جلال رسید که شیخ
ابراهیم ولد سلطان فرخ که ملقب بشیخ شاه بود در روز جنگ از آن ورطهٔ خون را
بیرون آمده خود را بساحل نجات رسانیده الحال در شهر نو که در کنار دریا واقعست
رحل اقامت افکنده بخیال جنگ و جدال حشری انبوه و لشکری کوه شکوه از پیاده
و سوار جمع نموده ارادهٔ دست برد دارد خاقان سلیمان شأن صاحبقران

مقرر

مقرر فرمودند که خادم بیک خلفا با جمعی از صوفیان اخلاص پیشه بسبب شهر نو رفته بتیغ
شمشیر دمار از روزگار آن قوم تبه روزگار برآورد خلفا بیک بموجب فرمان
واجب الاذعان بآن صوب روان گردیده و موکب معلی نیز متعاقب بحرکت درآمده چون
خبر وصول لشکر قیامت اثر بشیخ شاه رسید چارهٔ کار خود را منحصر در فرار دیده
با اتباع خود بکشتی سوار شده و از راه دریا بگیلان رفت و خلفا بیک از فرار او خبردار
گشته بحوالی شهر نو شتافت اهالی آنجا باستقبال بیرون آمده شرایط الطاعت
و انقیاد بجای آوردند و اکابر و اعیان با تحفه و پیشکش فراوان بخدمت خلفا بیک
رسیدند امیر غازی نیاز العطوفت و جان بخشی نوازش فرموده از غضب و سخط
پادشاهی مطمئن خاطر گردانید و آن شب را در کمال خوشدلی گذرانیده روز دیگر خاقان
سلیمان نشان سایهٔ وصول بدان مکان انداختند و در منزل شیخ شاه بدولت و اقبال
نزول اجلال فرمودند خلفا بیک بقدم استعجال باستقبال موکب معلی شتافت بعد از
پای بوس زبان بدعا و ثنای برآورده احوال الطاعت و انقیاد متوطنان شهر نو
را بعرض اشرف رسانید این معنی موافق مزاج همایون افتاده کلانتران آن بلده را بانعام
و خلع فاخره سرافراز و ممتاز گردانیدند و حکومت شهر نو را بخلفا بیک مفوض
و مرجوع نمودند بعد از چند روز شهریار کشورگیر عنان عزیمت بصوب چمن محمود
آباد بجهت قشلاق نمودن انعطاف دادند و در ضمن امان ملک منان بدان سرزمین
رسیده طرح قشلاق انداختند در خلال این حال بعضی از منهیان معروض داشتند
که ساکنان قلعهٔ باکو بحصانت و متانت آن قلعه مغرور گشته در رب الطاعت

و باج گذار ایران پیوسته بوده اند و عصابه تمرد و طغیان بر سر بسته در مقام قلعه
داری اند از استماع این خبر شعلهٔ آتش غضب قیامت لهب شهریاری التهاب
یافته حکم جهان مطاع نفاذ پیوست که از امرای استاجلو محمد بیگ و الیاس بیگ
الیغوث اغلی با فوجی از غازیان دین و دولت بجانب بادکوبه رفته بفتح آن قلعه
سعی بلیغ نمایند و متمردان آن مکان را از شرر تیغ آتش بار خرمن حیات بسوزانند
فرمان بموجب فرمان بجانب بادکوبه روانه گردیدند چون بآن منزل
رسیده قلعهٔ دیدند که در استحکام گویا والسماء ذات البروج درباره او آیتی و ابنینا
فوقکم سبعا شدادا از حصانت و متانت او کنایتی گذشته سرش ز آسمان بیکران
زمینی گرو برده بر آسمان * سر کنگرش از فلک بهره مند * ز ده نیزه بر طاق عرش بلند * درش
بر صبا بسته راه عروج * قوی پایه مانند ذات البروج * چو ارباب همت سرش بر فلک *
چو دون همتان خندقش بر سمک * سه جانب او را آب یا فرو گرفته و یک جانب دیگرش بصحرا
اتصال داشت خندقی عمیق و عریض بریده که فی الحقیقة او نیز در نظرها مانند دریا بود و بنا بر آن
پاسبانان آن مکان بپندار کان بود فور جلادت و دلاوری و بسیاری ذخیره و اسباب قلعه
داری مغرور گشته فارغ البال بقلعه داری پرداختند القصه غازیان بعد از ملاحظه
اطراف قلعه را در میان گرفته شروع در محاصره و مجادله کردند محصوران نیز در مقام
منع و پرخاش در آمده پای ثبات افشردند و دست بانداختن تیر و تفنگ بر آوردند
ایام زمستان فیما بین آتش قتال اشتعال داشت و سفیر تیر از صباح تا رواح و از شب
تا صباح پرواز بود ذکر فتح قلعه بادکوبه سپهر اساس بتایید خالق

ناس

ناس چون خاقان سلیمان شان صاحبقران فرخنده فرجام زمستان را در چمن نشیمن مجموع
آباد شیروان با خاطری خرم و دلی شاد گذرانیده نسیم روح افزای فصل ربیع
بر اطراف دشت و بساتین وزیده قلعه را مفتوح گردانید پیکان خار و خنجر سوسن بقصد
دل و دیدهٔ اعدای دین و دولت سر تیز و زهردار گردید شاخ شکوفه و نسرین جهت
نثار قدم شهریار بار داده و دامن پر سیم و زر شد حضرت عازم باغ چهره گلها
در غایت حشمت و تجملها افراخت علم زیب و آرا ده‌ها عالم از ظهور دولتش شاد و پادشاها
قلعه کشای کشورگیر از محل قشلاق متوجه فتح حصن حصین بادکوبه گردیدند چون خبر
وصول موکب همایون بامرا و سپاه کینه خواه رسید باستقبال پرداخته بعد از پابوس
زبان بدعا و ثنای آورده و شرح وقایع ایام محاصره و استحکام آن مکان
را چنانچه بود بذروهٔ عرض رسانیدند و آنحضرت باتفاق امرا بکنار خندق آمده
بدیده حقیقت بین ملاحظه اطراف و جوانب آن حصن متین و فصیل و دروازه و برج
حصار که مملو از ابطال رجال قلعه دار بود نمودند بعد از مدتی ماهی بجانب خیمهٔ دولت
مراجعت فرموده کس نزد غازی بیگ و زوجهٔ او که حاکم قلعه بودند فرستادند چون
بسمع اشرف رسیده بود که زوجهٔ غازی بیگ دختر شیروانشاه است و آن زن کمال
اقتدار و اختیار در امور حکومت آن دیار داشت و غازی بیگ را بجز نامی از حکومت
نبود و از بیم او دخل بهیچ امری نمی‌نمود و پاسبانان آن قلعه باشارهٔ او در
بخت و دولت را بر روی خود بسته و در مقام قلعه داری آمده بودند که
او و زوجهٔ او را بنصایح و مواعظ بجادهٔ اطاعت و سپردن قلعه در آورد

چون فرستادهٔ حضرت خاقان سلیمان شان بقلعه در آمده پیغام پادشاهی را رسانید
که از بی ادبی و سرکشی بسخط و غضب قهرمانی مان گرفتار و از اطاعت و انقیاد بلطف
و شفقت شهریاری امیدوار خواهید شد آن اغنا حکم بر قتل آن نیکو داد و الفتح نقیب
نیک اروغه با دکویه خود را رسانیده و برا از قهر قهرمان و ران سازید
که لایق منیت فرستادهٔ حضرت شاهی را قتل آوردن عاقبت خیر بی نتیجه ندارد آن نابکار
بدکار او را نیز بقتل رسانیده چون خبر جسارت بی ادبی آن طایفهٔ پرکش بموقف
عرض رسید نایرهٔ غضب پادشاهی ازین حرکت زبانه بر فلک اثیر کشید فرمان لازم
الاذعان شرف نفاذ یافت که قورچیان بهرام صولت و صوفیان مریخ صلابت آن حصار
را مرکزوار در میان گرفته بشعلهٔ پیکان دیده دوز آتش قتال برافروزند و خرمن حیات
مخالفان دولت ابد پیوند را که در بالای بروج و دیوار قلعه پای عناد و سرکشی پیش آورده
دارند بسوزانند نقابان چیره دست که بضرب تیشه رخنه در سد اسکندر نموده‌اند
آن حصار را چون خیبر از بنیاد براندازند و کوه بران قوی بازو بنوک تیشهٔ خارا
شکاف برج و باره را مانند خانهٔ زنبور مشبک سازند بیت گروهی چابک چالاک بتیشه
که چون موم سازند خارا به تیشه ** نقبچیان زیر آن سد سدید زنند که از برای یورش راه
نهانی بجبههٔ غازیان بگشایند و اهل اردو باتفاق سنگ و خاک و خاشاک بخندق اندازند
و خندق را پر کنند که غازیان بسهولت از آن خندق توانند گذشت و دست بر دامن حال
زیر مقصود رسانند فرمان آن امیر جان سپار را برابر کرده اخلاص بند کرده بجد و جهد تمام
بدان امر شریف پرداخته و آن طایفهٔ گمراه راه صواب گم کرده آغاز جنگ از بالا و پایین نمودند

تیر و تفنگ بیکدیگر میریختند خروش سپاه بحر جوش زلزله در آن حصن حصین انداخت و صدای
نفیرهای زرین شور و ولوله بپاکنان آن قلعهٔ سپهر مثال را زیاده گردانید خدنگ عقاب
آهنگ موفقان فیروز جنگ مانند دولت ایشان روی بفتح آورده جان بتاب و توان
قلعه داران از نقبی که پیکان در چشم ایشان میزد در روی بحبت الثری گذاشت بیت
ز شست غازیان ناوک انداز ** عقاب جان پر بر آمد به پرواز ** ز مغز فرق
اعدا المعمه جسته ** ز خون چشمشان منقار شسته ** چو پیکان رخنه در تن میگشودی
بجان راه برون شد مینمودی ** باندک زمانی خندق را از سنگ و خاک پر کرده
برابر بلند شده بود که هر کس آن پشتهٔ کوه مثال می‌آمد بر بپاکنان قلعه مشرف بود
و نقب چیان چیره دست که در زیر برج نقب میزدند در اثنای بریدن نقب
بسنگی عظیم رسیدند که نوک تیشه از کار آن عاجز بود و سپر که کنه بدست آورده
بر آن سنگ میریختند و بضرب تیشه اجزای آن را از هم میپاشیدند در اندک وقتی
آن برج را فرود آوردند و مخالفان ازین ممر گشته متلاشی شدند و بمعبد و ملاس
آن رخنه را مسدود ساختند و تا سه روز دیگر آنها را بقوت بازوی جسارت
نگاه داشتند غازیان بعد از اتمام آن کار و سرانجام اسباب قلعه گیری قرار بر یورش
داده از رخسار وی حجاب تعلل بر آوردند بیت دلیران جنگی چو سیلان مست ** بقلعه گشادن گشادند
دست ** نکردند اندیشه از تیر و سنگ ** گرفتند آن قلعه را بی درنگ ** چون اهل قلعه
از ستیزه و آویزه عاجز گشتند جمعی از ریش سفیدان و اعیان دکویه مصاحف مجید بر دست
گرفته فریاد الامان بر آن کیوان رسانیدند خاقان سلیمان شان صاحبقران بکرم

جنگی که میراث از اجداد کرام داشتند با وجود اینهمه بی ادبی آن طایفه از جرایم و تقصیرات
ایشان گذشته امر فرمودند که غازیان دست از یورش و قتل و غارت بردارند
حسب الفرمان مراجعت و کلانتران و قضات و مشایخ آن قلعه شمشیرها در دست و کفنها در گردن
دروب قلعه را بروی اولیای دولت قاهره گشوده روی نیاز به بارگاه پادشاه
بنده نواز آوردند چون به اجلال بحوالی بارگاه فلک پیشگاه رسیدند بزبان تضرع
عذر تقصیرات خود و اهل قلعه را خواسته میگفتند بیت که شاها بجای بجان
** نظر کن بحال پریشان ما ** بلطف تو هستیم امیدوار ** امان بخش ما را بجان زینهار **
عفو پادشاهی و لطف شهریاری شامل حال اختلال ایشان گشته اکثر آن جماعت را بتاج و خلعت
عنایت فرمودند و حکم شد که خلفا بیک بجهة ضبط و حکومت آن ولایت و نقل خزاین شیروانات بجهة
داخل قلعه گردد و از زر و جواهر و نفایس اجناس دیگر آنچه بدست در آید بخزانه عامره
فرستد خلفا بیک با غازیان باتفاق کلانتران بقلعه در آمده خزاین و دفاین سلاطین
شیروان را بدست در آورده پیشکشی لایق برسم جان امانی از متوطنان قلعه
گرفته مجموع را بدرگاه معلی ارسال گردانید بعد از آن قبر سلطان خلیل که قبل از این
شیروانشاه بود و نسبت بحضرت ولایت منقبت سلطان جنید قدس الله سره
عداوت ورزیده بقدم جسارت مرتکب قتال آنحضرت پیش آمده بود در هم شکافته
استخوانهای آن ملعون را بیرون آورده باتش انتقال سوخت و عمارات عالیه و مقبره
طبقه ملوک شیروان را منهدم کرده بخاک تیره یکسان ساخت بعد از اتمام آن کار روی
ببارگاه عالم پناه آورد و بمزید شوکت و عنایت خسروانه سرافراز شد و پایه قدر و منزلتش

از پیار

از پیار امراء گذشت خاقان سلیمان شان صاحبقران از دین سال میمون فال بعون عنایت
کریم ذوالجلال و توجه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در اول یورش فتوحات زیاده
روی نمود و هر یک از ارباب فضل و کمال تاریخهای خوب در خروج آن تأیید
حضرت اله و انتقام کشیدن خون پدر و جد بزرگوار خود و فتح ولایت
و انتشار مذهب حق امامیه یافته اند و از تولد آنحضرت که صبح روز سه شنبه
بیست و پنجم شهر رجب المرجب سنه اثنین و تسعین و ثمانمائه بود بطالع حضرت
امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام از اتفاقات حسنه آنکه لفظ
قزلباش و دولت در عدد یکسان است و ابتدای دولت علیه طبقه قزلباش میلاد
کثیر الامجاد حضرت شاه والانژاد است و از بدایع آنکه بدو دولت
قزلباش بحسب عدد منطبق بتاریخ زمان ولادت آنحضرت است و دیگران
این فقره را یافته اند طلوع نیر شاه اسمعیل و در فتح ممالک شیروان فتحنا ابوابها
گفته اند با وجود صغر سن از علامات کرامات که ارباب ارادت را مشاهده
می شد آنست که آنچه بزبان الهام بیان آنحضرت میگذشت چون محض صدق
بود شایبه تخلف در آن راه نمیدادند و همانا که در باب علامات ظهور حضرت
صاحب الزمان علیه السلام از کلام اعجاز انجام شاه اولیا حضرت امیرالمؤمنین
و امام المتقین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و علی اولاده که بر سبیل اخبار از مغیبات
آنحضرت منقولست در دیوان شریف منسوب بآنحضرت مسطور و این ابیات از
آنجاست که فرموده اند بیت صَبیٌّ مِنَ الصِّبیانِ لا رأیَ عِندَهُ ** وَلا عِندَهُ جِدٌّ وَلا هُوَ یَعقِلُ **

از بدایع اسرار غیبی آنکه کلمات معجز آیات مطابق موافق کلام صدق انجام ۹۰۶ مامورالآ
شاه اسمعیل بن حیدر بن الجنید الموسوی است ۹۰۶ و ظاهر از ظهر اسرار تا انتهای حضرت شاه ولایت
پناهی بود و شیخی که در خور او زیرکو شعار شاهنشاهی بوده باشد بساحل شهود
رسیده و این تامینت بالغ و دلیلی قاطع که میانه این دولت ابد انجام و ظهور حضرت
صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه واسطه نخواهد بود

ذکر توجه خاقان سلیمان شان صاحبقران بجانب قلعه گلستان و از آنجا عزیمت نمودن بصوب آذربایجان

چون خاطر خطیر شهریار کشورگیر از جانب قلعه بادکوبه جمع گردید عنان سمند جهان پیمای
را بطرف قلعه گلستان معطوف گردانیدند بواسطه آنکه جمعی از طبقه طاغیه شیروان
در قلعه کرده ان آن بایین وفور ذخیره و متانت مکان مغرور گشته اطاعت و فرمان برداری نمی نمودند
و دامن کوه قلعه گلستان مضرب خیام ظفر فرجام گردید غازیان عظام باشاره شاه گردون غلام
بمحاصره آن حصار بلند ارکان پرداختند و سیبها در اطراف و جوانب آن مکان امرای عالی
شان میان خود تقسیم نموده بترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شدند و همچنان قلعه بیغرد
نیز در تصرف ولد غازی بیک بوده و او نیز باستحکام آن قلعه کوشیده در وب فرمانبردار
میبود و ساحت بهیچ وجه سر بجیب اطاعت در نمی آورد خاقان سلیمان شان صاحبقران
رقمی از برای پسر غازی بیک فرستادند و او را به سپردن قلعها و یی بروانه
بندگی نهادن این آستان سدره نشان امر نمایی فرمودند و یکی از قورچیان عرایض
صورت حال آن فرزانه گشته در قلعه بیغرد نزد ولد غازی بیک برد و او در جواب
آن عرضیه ضراعت آمیز قلمی نموده روانه گردانید [illegible] که چون شهریار کشور

گیر بمحاصره قلعه گلستان اشتغال ارزند انقدر مهلت داده شود تا آن قلعه متصرف
اولیای دولت قاهره درآید تا ما نیز از روی رغبت درهای قلعها را مانند بخت
و دولت بروی آنحضرت گشوده کلید آنها را تسلیم نمایم قورچی مذکور
باعرضه داشت پسر غازی بیک بملازمت رسیده استدعای او را معروض
گردانید خاقان سلیمان شان صاحبقران عذر او را پذیرفتند چون آن روز بآتش
انجامید در عالم رویا یکی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بآنحضرت فرمودند که از پای قلعه گلستان خواسته متوجه آذربایجان
شو و تختگاه آذربایجان را متصرف آور چون روز دیگر خسرو سیارات
و بسیار براو زنگ فلک مینا رنگ آمده جنود کواکب را بضرب تیغ آتش بار
متفرق و معدوم گردانید خاقان سلیمان شان ارکان دولت قاهره را
مثل حسین بیک لله و محمد بیک استاجلو و عبدی بیک شاملو و خادم بیک
خلفا و قراپری بیک قاجار را طلب فرموده بدیشان گفتند که تختگاه
آذربایجان امیخواهید یا قلعه گلستان ایشان گفتند آذربایجان را آنحضرت
فرمودند که اگر آذربایجان امیخواهید پست از محاصره قلعه گلستان
برآید پس درینصورت متوجه تختگاه آذربایجان باید شد امرا از وفور
صدق و اخلاص که نسبت بآنحضرت داشتند آنچه بر زبان صدق بیان مرشد
کامل میگذشت او را محض صدق دانسته شایبه تخلف راه نمیدادند
بواسطه آنکه مکرر آنچه آنحضرت مخبر مینمودند که چنین میشود چنان می شد

تخت آذربایجان غلغله نشاط صوفیان سلسله صفویه از ایوان کیوان گذشت
و باعث دیگر بر ترک محاصره قلعه گلستان و سبب توجه پادشاه والاجاه بطرف
آذربایجان آنکه روزی آن شهریار بی همال در پای درختی که نزدیک آن قلعه
واقعست نشسته بودند و در باب تسخیر آن حصار اندیشه میفرمودند که ناگاه
شخصی سر از حصار بیرون آورده دست عجز و نیاز بر گلو نهاده بزبان حال التماس
نمود که امیدوار از لطف و کرم جبلی بندگان عالی دارم که بتصدق فرق مبارک
اسد الله الغالب و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین از جرایم اهل قلعه گذشته رایات
اقبال بجانب دیگر برافرازند و ترک محاصره نموده بطرف آذربایجان نهضت فرمایند
دیگری آنکه آن شخص از اهل طاعت و عبادت که بصدق کلام موصوف بود شبی عالم
رؤیا مشاهده نمود که عزیزی از مردم گلستان گریه و زاری پیش او می نموده میگفت
که التماس من با آنست که از زبان من این حدیث را بعرض خاقان سلیمان نشان صاحبقران
شاه اسمعیل بهادرخان بسانی بیت کای شه کامران عدل سپهر قدره آل پیغمبر
حامی دین حضرت نبوی جانشین جناب مرتضوی بر مرآت جهان نمای خاطر همایون
صورت اینمعنی عکس پذیر گشته بود که در حینی که از آذربیجان متوجه بجانب
شیروان بودند وقتی که از آب کر عبور فرموده بودند با خود چنان قرار داده
که چون بلاد شیروان مسخر گردد سپاهیان قلعه گلستان را مشمول الطاف و انعام
گردانیده حلقه امن و امان پوشانیده آن مرد صالح صادق البیان علی الصباح
در درگاه سپهر اشتباه شتافته شرح آن خواب را مذکور ساخته عرض آن شهریار رسانیده

آنحضرت

آنحضرت بزبان الهام بیان فرمودند که این واقعه از رؤیای صادقه است بدرستی
که من بعد از عبور از آب کر اعانت و رعایت نمودن نسبت باهل
گلستان با خود نذر کرده بودم و تا حال آن راز سربسته را در پیش هیچکس
نگشوده ام الحال نذر خود وفا نموده از اینجا کوچ میکنیم دیگر آنکه در همان روز
قاصدی از نزد شیخ محمد حنیفه که جهت تحقیق ارباب ظلم و عدوان بجانب
قراجه داغ رفته بود در رسیده بموقف عرض رسانیده که امیر الوند
میرزا والی آذربایجان از فتوحاتی که حضرت شاه را در ممالک شیروان
روی داده اندیشه مند شده با سی هزار سوار جرار از تبریز بیرون
آمده به نخجوان رفته است و در آنجا بوده لوای سلطنت برافراشته
و محمود بیک قراجه را با فوجی از جنود ترکمان بطرف گنجه و قراباغ
فرستاده تا از معبر قوین الومی گذشته ببلاد شیروان در آیند و حسین بیک
شکراغلی را بگرمارود و قراجه داغ با جمعی از اهل جور مقرر داشته
که در آن ولایت شعله آتش بیداد را اشتعال دهند و قرا قرچقای
محمد ترکمان را با فوجی دیگر از آن قوم لی عاقبت بجد و اردبیل
مامور ساخته که از سه جانب راه تاراج سپرده دست یازند و بتردد دیگر
صوفیان ضرر رسانیده نگذارند که شهریار زمان از جانب شیروان
با آن صوب روند از استماع این خبر پادشاه دین دار شریعت
پرور یکبارگی از جرایم محصوران قلعه گلستان گذشته دفع شر امیر الوند

و ترکمانان که بوند را از تسخیر آن حصار اولی و اهم دانسته بفکر کار آن
نابکار افتادند شرح مخالفت امیر الوند نادان با شهریار کامکار کامران خاقان
سلیمان شان صاحبقران بعد از آراستن مجلس کنگاش با امرای عظام
و ارکان دولت قاهره عزم رزم امیر الوند را جزم کرده مقرر شد
که علی بیک چپش میرزا با جمعی از غازیان بکنار آب کر رفته در جواد
که محل اتصال رود ارس و آب کر است کشتیها را جمع نموده جسر بر معبر
جواد بندد و چپش میرزا حسب الفرمان بآنجانب شتافته بانجام آن کار
پرداخت و هم در آن ایام خسرو سپهر احتشام عنان سمند خوش خرام
را بکنار آب کر تافته و ملازمان موکب عالی بتائید الهی از جسری
که ترتیب یافته بود عبور نموده در آن حوالی نزول اجلال فرمودند
در آن اثنا از قراولان لشکر نصرت اثر چند نفر بخدمت شاه
والا گهر رسیده و بموجب عرض رسانیدند که امرای ترکمان
با سپاه فراوان که بجانب نقل و غارت صوفیان
نامزد نموده امیر الوند تعیین شده اند نزدیک رسیده
اند خاقان سلیمان شان صاحبقران امیر قرا پیری
بیک قاجار را که از وفور جلادت و برهم زدن صف
اعدای دین و دولت از آنحضرت ملقب بلقب توزقوپاران
بیک شده بود با جمعی از غازیان بدفع جین بیک شکراغلی روانه گردانیدند

وام

و امیر قراپیری بیک بایلغار بجانب کرمارود قراجه داغ رفت جین بیک از توجه
آن امیر ظفر شعار خبردار شده از بیم تاب توقف و قرار مقابله در خود ندیده
روی بوادی فرار آورده تا اردوی امیر الوند هیچ مکان توقف ننمود
و امیر قراپیری بیک مانند شعلهٔ آتش سوزان خود را بباز ماندگان آن ایل
ایمان رسانیده جمع کثیر را طعمهٔ شمشیر ساخته و اسباب و یراق بسیار از
ایشان غنیمت گرفته باردوی معلی مراجعت نمود و سرهای مقتولان را
با غنیمت بنظر خجسته اثر خاقان زمان رسانیده مورد تحسین و آفرین
گشت و آنحضرت این معنی را مقدمهٔ فتح دانسته خوشدل و مسرور عازم
قراباغ شدند و قرا قرچغای محمد که بجانب اردبیل تعیین شده بود
از بیم سپاه ظفر دستگاه عبور فرمودن شاه گیتی پناه از جسر جواد
از راه اردبیل عنان تاب شده نزد محمود بیک قراجه رفته باتفاق
بجانب قراباغ شتافتند از رسیدن موکب شاهی بحدود قراباغ آگاه
شده چون بنات النعش متفرق گشتند و از روی اضطرار در نخجوان
با امیر الوند پیوستند و رایات نصرت آیات شاهی بعد از شیوع خبر فرار
ایشان بصوب نخجوان در حرکت آمده امیر قراپیری بیک ملقب
بتوزقوپاران بیک و امیر الیاس بیک حلواچی اغلی قاجار را امیر شکار
را با غازیان جان سپار منقلای لشکر نصرت شعار گردانیدند امیر الوند
نیز عثمان بیک موصلو ترکمان را با چندی از سرخیلان و سپاه فراوان

از برای

از برای دستبرد و ممانعت لشکر ظفر پیکر مقدمهٔ لشکر خود ساخت آن ناپاک
شنید که امرای نامدار از موکب نصرت اثر دو سه فرسنگ جدا شده اند از روی
غرور با سپاه موفور بقدم استعجال باستقبال صوفیان ظفر مآل آمد امیر قرای
توزتو باران امیر الیاس بیگ حواجی اغلی امیر شکار از استماع این خبر تکیه
باقبال بی زوال شاهی کرده با دلی قوی باستقبال مخالفان قدم جرأت
و جان سپاری پیش گذاشتند چون طلیعهٔ لشکر مخالفان نمایان گردید
آن امیر شیردل از دو طرف بسوی میدان تاختند و از دو طرف زخم شمشیر
خونریز و نوک نیزهٔ شور انگیز جمعی کثیر از ترکمانان را بخاک هلاک انداختند
و از برق پیکان آتش افروز شعلهٔ فنا در خرمن استقامت مخالفان زدند
و حروف امن و سلامت از اوراق روزگار دشمنان محو نمودند بیت
دلیران جنگی در آن دار و گیر ٭ چو شیران نهان در نیستان تیر ٭ ز خون
دلیران در آن دشت کین ٭ شده سرخ چون لاله دامان زین ٭ جنگی در غایت
صعوبت دست داد و غازیان ثبات قدم ورزیده همت بر انهزام
اعدا گماشتند امیر قرا پیری بیگ بقوت بازوی مردی و دلا
وری صف لشکر اعدا را دریده خود را بپای علم عثمان
بیگ موصلو رسانیده او را بیک طعن نیزه از خانهٔ زین بوده بر خاک
انداخت و دست و گردن آن ستم پیشه بدپیوند را بر بست و نسیم فتح
و نصرت بر پرچم رایت سالکان مسالک طریقت بر وزیده مخالفان

از میدان ستیز رو بوادی گریز شتافتند غازیان بهرام صولت شیر پنجهٔ
قدرت جمعی کثیر از آن قوم بی سعادت را از مرکب عزت بخاک
مذلت انداختند و امرای نامدار با فتح و فیروزی با بسی اسیر و غنیمت
وافر باردوی معلی رسیده عثمان بیگ موصلو و رفقای او را دست
بسته بدرگاه عالم پناه آوردند قهرمان غضب پادشاهی امر بقتل ایشان
نموده فی الفور آن جماعت را بیاسا رسانیدند ذکر نامه نوشتن امیر الوند بجانب خاقان
سلیمان شان صاحبقران چون خبر شوکت و عظمت و سطوت خاقان
سلیمان شان صاحبقران و اقتدار صوفیان بجرأت امیر الوند
بی دولت رسید مجلس کنگاش بر آراسته قرار داد خاطر
ترکمانان چنان شد که نامهٔ نصیحت آمیز از روی یگانگی و نسبتی
که فیمابین هست جهة شهریار زمان بقلم در آورده ارسال
نماییم که تا آمد و رفت رسولان نیز اسباب جنگ را رسانیده و سرانجام
داده بنخجوان بگرانیم و دماغ حضرت شاه گیتی پناه فریب خورده مراجعت
بشروان نماید با سی هزار جنود ترکمان از عقب ایلغار میکنیم و اگر عار
انجانب است در جایی مناسب باشد صف جنگ آراسته باقبال
تو علاج آن هفت هزار صوفی را خواهیم نمود امیر الوند چنانچه
تمهید کرده بود فرمود نامه نوشتند و در نامه درج کردند که معلوم
پادشاه والاجاه دین پناه شاه اسمعیل بوده باشد که خاصیت خداجیان اند

که قدم در معرکه خروج بگذارد و هرگاه تو از فرزندزادهای
چین پادشاهی چرا ما در متابعت تو نکوشیم و روش آشنایی
و خویشی این نیست که ما سپر بیگانگی در پیش روی آشنایی بکشیم
و ما را با تو جنگ و جدایی نیست چون بخون برادران و جد خود رفتی
و فرخ پادشاه را بقتل آوردی و شیروان را گرفتی ما نیز همه
آن الکا را بتو بخشیدیم برگرد و بشیروان رو و بحکومت آن ولایت
مشغول باش و بهر طرف که میخواهی رو و الکاء بیگانه ترا فزونتر شود
و مدد خواهی بفرستیم چون تو بیگانه نیستی بخروج تو راضی شدیم زینهار
این معنی را حمل بر ضعف من نکنی چون صلح بهتر از جنگست لهذا
این همه مبالغه نمودم و الا فردا نگذاریم که پای صلح پیش گذاری
ما نیز با سی هزار کس در برابر ایستاده ایم و آنچه از قضای خدا پدید
آید شاکریم چون نامه بخان سلیمان شان صاحبقران شاه اسمعیل بهادرخان
رسید مطالعه نموده گفت در جواب نامه نوشتند ملخص مضمون اینکه معلوم
الوند پادشاه بوده باشد که از اولاد چین پادشاه با اولاد شیخ صفی الدین
بی اندامی و بی مروتی بسیار رسیده با وجود اینهمه آزار من از سر خون پدر
و برادر گذشتم و مرا داعیه سلطنت و جهانداری نیست میخواهم که دین آبا و اجداد
خود حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را رواج دهم و تا جان
داشته باشم در راه دین مبین شمشیر زنم که حق بر مرکز خود قرار گیرد

و میباید

و میباید که روی صدق و عقیده در پیش گرفته دامن حضرات دوازده [illegible] را
بگیر و کلمه طیبه علی ولی الله جاری گردانی تا بسعادت پادشاهی استقلال یابی
و هر یکی از الکا که بگیرم سکه و خطبه بنام تو زنم و بخوانم و ترا برادر بزرگ خود
دانسته در راه تو شمشیر زنم و الا گر این سعادت نیابی خوش باشد که از تو خون
برادر بی گناه خود را میخواهم تو همیدانی بهر روش که خوشتر دانی اعلام کن
وقایع سنه سبع و تسعمایه ذکر محاربه امیر الوند با خاقان سلیمان شان صاحبقران
سعادت مند و مآل احوال آن بی پیوند چون امیر الوند بر مضمون جواب
نامه خاقان سلیمان شان صاحبقران الملاح یافت دانست که آنحضرت باین سخنان هیچ وجه
دست از مطلب بنمیدارد و از روی یقین باهمه تمام قدم استقلال و جرأت
پیش گذاشته روی توجه بآن صوب دارد از سطوت و سخط فرمانهای
زمان و صولت و هیبت غازیان اختلال و تزلزل تمام بر احوال خسران
مآل او در کمانان بی فرجام راه یافته از آن مقام کوچ کرده بطرف چخور سعد
بحرکت در آمده در موضع شرور و نخجوان لشکر [illegible] با سی هزار کس قرار
گرفت و کمر محاربه شاه تاجدار عیار گردون شکار بمیان جان بسته
اسباب کارزار مهیا ساخت و غافل از آنکه کوه الوند در پیش سپهر بلند
پست نماید و کرم شب تاب در برابر آفتاب فروغ ندارد بیت کو مرا در دیده
گرچه رفعتیست ** نیست در پیش فلک بسیار پست ** نور اختر گرچه باشد
بیحساب ** کی نماید پیش نور آفتاب ** القصه چون پادشاه ظفر لوا هوای فضای

نخواز از غبار موکب جلال غبرافشان ساخت احوال فرار امیر الوند
بوضوح پیوست بلا توقف بدان صوب نهضت فرمودند در آخر روز
هنگام غروب آفتاب نزدیک لشکر دشمن نزول اجلال نموده و قبهٔ
بارگاه برابر مهر و ماه ساخته غازیان را بجا است اردوی فیروزی انجام
مامور و مقرر کردند و از سپاه امیر الوند بدیشان پیوند نیز فوجی طلایه بیرون
آمده بود وقتی که نظارگیان آسمان بسبب ارتفاع علم نورافشان آفتاب
تابان دیده برهم نهادند از جانبین لوازم پاس مرعی داشته در خیال
جنگ و پیکار و فکر حرب و کارزار آن شب را بسر بردند روز دیگر که سلطان
ثوابت و سیار از روی عظمت و استقبال علم زرین در فلک چهارم بعزم رزم
سپاه زنگبار ظلمت شب برافراشت و کائنات را بجوشن ذرات نور زره
پوشش ساخت و تمام عالم را الفبای فتح و ظفر روشن گردانید بیت صبح که شد
چتر و سپهش علم ∴ عازم رزم شب ظلمت حشم ∴ توسن تند فلکش گشت رام
∴ کرد بسوی خیل مخالف خرام ∴ بهر کوب سر آن اهل خلاف ∴ تیغ زر اندود
کشید از غلاف ∴ خاقان سلیمان شان صاحبقران جوشن توکل در بر و تاج عنایت
الهی بر سر و شمشیر حضرت صاحب الامر در کمر و نیزهٔ امداد ارواح حضرات
ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در دست گرفته پای همت والا نهمت در رکاب
ثمرانتساب آورده بر پشت سمند گردون نورد برآمده از سر اعتقاد
و اعتماد بر قوت دولت حضرات طیبین و طاهرین و وثوق بعون عنایت

رب

رب العالمین عنان اقبال نشان تقاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده
غازیان نصرت قرین و مجاهدان میدان دین ابر سواری نمودند بیت
چو بر پشت آمد شه کامران ∴ چو خورشید بر بارهٔ آسمان ∴ ز مریخ فر گردان میدان
کین ∴ یلان جهانگیر نصرت قرین ∴ فکنده بر جوشن زرنگار ∴ گرفته بکف تیغ مردم
شکار ∴ نشسته بر اسبان صرصر اثر ∴ بخدمت رسیدند همچون ظفر ∴
و صوفیان خاندان صفت پس نشان زبان بدعا و ثنای آن تائید یافته حضرت
آلوده صدای قربان اولدقم و صدقه اولدقم پیرم مرشدم که شیوهٔ شجاع
فرقهٔ ناجیهٔ قزلباش است میمنه و میسره کارزار انداختند صهیل قوایم
مراکب تازی و صهیل اسبان شامی زمین را متحرک کرده صدای کرنای زرین
سپاهیان مین امتزلزل ساخت و آنحضرت همگنان را بمزید مرحمت و عنایات
مستمال و بفتح و ظفر امیدوار گردانیده بتهیهٔ ترتیب لشکر و توزک سپاه
نصرت اثر پرداخته دست راست و جیب ابا امرای مدار مثل حسین بیک لله
و ابدال علی بیک دده و خادم بیک خلفا و محمد بیک استاجلو و بیرام بیک
قرامانلو و عبدی بیک شاملو و قراجه الیاس بایبردلو و قرابیری بیک
قاجار و الیاس بیک حلواچی اغلی امیر شکاره و الیاس بیک ایغوت اغلی
و سیار و علی بیک تکلو مهردار و علی بیک روملو ملقب بدیو سلطان
و غیره سپردند و از آن مکان با آن استکام متوجه معرکهٔ مخالفان
گردیدند و از آنجانب امیر الوند نیز بتسویهٔ صفوف جنود ترکمانان مشغول شده

اول از بخت برگشتگی امر نمود که شتران اردوی خود را تمامی جمع نمود بزنجیر
بیکدیگر بسته و در پس لشکر باز داشته بخیال آنکه هر کس که از معرکهٔ ستیز
بوادی گریز شتابد راه بیرون شد نداشته باشد و این علامتی بود ناشایسته
زیرا که را بخت پندار منیت اندیشه و تدبیرش موافق تقدیر نباشد و هرچه
را موافق عقل و تدبیر داند چون خرد دشمن کامل و دولتش یار نباشد نابود
باشد بیت چو تیره شود مرد را روزگار ۞ همه آن کند کش نیاید بکار ۞
مصداق این مقال اندیشهٔ امیر الوند ترکمان است زیرا که هر یک از سپه
داران روز جنگ که از روی عجز و ناتوانی خود تکیه بر الطاف الهی نموده
بدیدهٔ احتیاط ملاحظهٔ عاقبت جنگ نموده بمطلب رسیده اند و هر کس بقدم
غرور از بسیاری سپاه و عظمت جاه مغرور گشته بسوی مطلب شتافته
بر عکس آن نتیجه یافتند امیر الوند از قلت سپاه قزلباش که اکثری بی
جبه و زره بودند حساب نگرفته و بوفور جنود ترکمان و آراستگی ایشان
و زیادتی اسباب تجمل و بسیاری خزاین مغرور گشته دیدهٔ بصیرتش از احتیاط
وخامت عاقبت این کار بسته شد میمنه و میسرهٔ سپاه خود را با امرای
ترکمان و سرخیلان پاکمان دیار بکر و آذربایجان مثل لطیف بیک
و سید غازی بیک و موسی بیک و قرچقای بیک و خلیل بیک و کلابی بیک و قراجه
محمود بیک وغیره استحکام داد و خود در فراز بلندی آنمکان بیت
لشکر آراسته ایستاد که درین اثنا علامت سپاه ظفر دستگاه نمودار شده

بیت

بیت همه نوجوانان رزم آزمای ۞ همه غرق آهن سراپای ۞ در برابر مخالف صف
آراسته شدند و متعاقب نور علم نصر من الله و فتح قریب سهفر یار زمان حجت
میدان پو افکن گشت بیت ظفر همعنان نصرت اندر رکاب ۞ ز بخت جوان
خوشدل و کامیاب ۞ در سایهٔ علم بغایت الهی و بحمایت حضرات ائمهٔ معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین در برابر آن دو لشکر آرام و قرار گرفتند بیت
چو شد آن دو فوج قیامت شکوه ۞ بهم روبرو همچو دریا و کوه ۞ شد از برق شمشیر
بالتهاب ۞ نفسها جهنده چو تیر شهاب ۞ چون صف هر دو لشکر در آن
صحرا که نمونه بود از دشت محشر از نوک نیزه و شمشیر و خنجر مانند بحر اخضر
مواج شده بود غریو کوس و نفیر و کرنای و سورن سپاهیان چرخ اثیر در رسید
نهنگان پولاد پوش و پلنگان عدو خروش از جانبین پشت بجو زیری گشاده غبار فتنه
از فضای میدان خواسته با آسمان ستاوی برفت و آثار روز رستخیز در عالم
ظاهر شد پیکان جان ستان حروف امن و امان از اوراق وجود زندگانی
محو ساخت و سنان شعله افروز آتش فنا در ابدان فراغت و سلامت
می انداخت و شمشیر برق مانند یکجهتی از شعلهٔ جانسوز خرمن عمر و حیات
را می سوخت و تیر مرگ تاثیر از شست مبارزان گشاد یافته مانند بید
سود مندی بی تعلل و تاخیر در دل جای می کرد و نیزهٔ بلند قامت در دست ابطال
رجال قامت بر افراخته زبان سرزنش جوانان از گرده طعن مشغول گردید
بیت ز بس آتش شور و شر در گرفت ۞ جهان صورت روز محشر گرفت ۞

بهر سو یلان ارش انداختند * چو شاهین بعید افکنی تاختند * درخشنده شمشیرهای
نبرد * عقاب اجل را پراسیمه کرد * بدلها پیکان بس کاوش گرفت * ز چشم زره
خون تراوش گرفت * بزور کمانها در آن همنبرد * خدنگ کمان از سپرها گذشت
فکندند از بس بهم تیر خشم * زمین و زمان بسته آمد بچشم * گریزان آواز توپ
تفنگ بصحرا نهنگ و بدریا پلنگ * و از کثرت پرواز سهام دلدوز و استعمال
سنان جاندوز و ضرب حسام شعله افروز امواج دریای کارزار بتلاطم درآمده
کشتی حیات دشمنان غریق دریای عدم میگشت و خون دلیران چون رود جیحون
در فضای آن دشت و هامون جاری میشد بیت در و دشت از سیل خون تر شده
* در آنجا ستوران شناور شده * و از تک و تاز غازیان ظفرقرین اس
دولت الوندبیگ دین و متهم ترکمانان بر آن تفصیل نمی‌یافت خاقان سلیمان شان صاحبقران
از میمنه و میسره جمعی از مجاهدان دین و دولت را بامداد دلاوران مأمور ساختند
و غازیان باشارهٔ اشرف همیون تیغ انتقام از نیام آخته از دو جانب
بر مخالفان تاختند و بضرب بلارک خاراشکاف کسوت حیات آن گروه بهان
میدان مصاف را چاک زده داد جلادت و پهلوانی دادند و آنمقدار
حملات مردانه که نمودند فایده بر آن مترتب نگشته صورت فتح ظاهر نمیگردید
و مخالفان همچنان پای ثبات فشرده بقدر مقدور چون راه گریز مسدود
بود بدفع لشکر منصور میکوشیدند بیت چو پیکان خدنگ آوران شد دراز
نمی‌شد گرههای آن رشته باز * از ثبات قدم مخالفان نایرهٔ غضب آن قاآن

مضا

مضمار سروری التهاب یافته سمند برق کردار باد رفتار … شد و همچون
سپهر و بارکش همچون زمین راه دان همچون قضا و دوربین همچون
کمان ازجا برانگیخته و صمصام ذوالفقار آثار از نیام برآورده بر صف
دشمنان زدند بقوت بازوی حیدری و قدرت سرپنجهٔ دلاوری
مانند سحاب که قطرهٔ باران غبار بی اعتبار را در ساحت روزگار
فرونشاند یا آفتاب تیغ گذار بمحض طلوع سپاه ظلمت شب را منهدم و معدوم
گرداند مخالفان بی دولت را از سرچشمهٔ ممات بشربت فنا سیراب
ساختند و گاه بنوک نیزهٔ پهلوشکاف بهادران صف مصاف را از پشت
زین بوده بر روی زمین انداختند و بهمت بلند و اقبال فیروزمند
علامت فتح و فیروزی در آن وادی ظاهر شده بعضی شمشیر شاه حیدر مصاف
برافکنده در جان دشمن شکاف * ز جولان شبدیز عالم نورد هوا بر آورد گرد
از زمین سبزه دهها جوش را با اقبال پیوند بود دعا اگر خصم از کوه الوند بود دعا بگریز
گران سنگش از پا فتاده دعا قدم جانب ملک عقبی نهاد دعا و متعاقب خیر و بشاره
سپاه و غازیان ظفر دستگاه بهیئت اجتماع بر مخالفان حمله نمودند و از حملهٔ
ایشان یک جمعیت ترکمانان از هم پاشیده در این اثنا لطیف بیک که از اعاظم
امرای ترکمان و وکیل امیر الوند بود بیکی از صوفیان دچار شده بیک
ضرب او را از صدر زین عزت بخاک مذلت افکنده و سرش را بریده بر سر
نیزه کرد چون خبر کشته شدن او در پیش صف لشکر بقرچقای که او نیز از امرای

قراقوینلو موصوف بشجاعت و ازدیاد شوکت بود رسید درمیان داروگیر
باستقبال چنبر و شیرگیر از صف سپاه اعدا جدا شده آنحضرت از روی
غضب بیک ضرب حیدری او را از مرکب بخاک تیره انداخت و از چپ
و راست قهرمانان ملازمان رکاب ظفر انتساب چند نفر دیگر را مثل
سید غازی بیک و موسی بیک و قراجه محمود بیک بخاک هلاک انداختند
و سرهای ایشان را از تن جدا کرده بر سر نیزه‌ها کردند فوج ترکمان از مشاهده
سرهای سرداران روی بوادی فرار آوردند امیر الوند را از بیم
خوردن صفوف سپاه و رومی گردان شدن لشکریان پای قامت سست
شده علم نکبت و تشویش را نگونسار ساختند و بمضیق یاس و حرمان روی
گردان شده گریزان بصوب آذربایجان شتافت و نسیم عنایت سبحانی
گل مراد ملازمان موکب شاهی را در چمن دولت بتمنای شکفته گردانید
و نکهت روح پرور فتح و ظفر از گلزار و لا تیأسوا من روح الله دمیده بمشام
مستشمان و ما النصر الا من عند الله رسید بیت وزید از غایت فضل
الهی ؞ نسیم فتح بر اعلام شاهی ؞ مشام غازیان شرع پرور ؞ شد از عطر
ظفر چون گل معطر ؞ چون آفتاب عمر و زندگانی آق قوینلو به سرحد
زوال رسیده بود سراسیمه و پراکنده بهر سوی میدان شتافته راه بدر
شدن امید و دمی یافتند و غازیان بتیغ انتقام بر آن قوم بد فرجام کمر گشته
از کشتن آن گمراهان خود را معاف نمیداشتند و آن غریقان بحر

اضطراب از بیم تیغ بمشقت تمام از میان شتران عقب سپاه خود گذشته
بدین وسیله از گرداب بلا خود را بساحل نجات افکنده در اثنای گریز
بسیاه آبی رسیده هر یک از آن گروه مخاذیل که اسب در آن آب انداخت
بهره از زندگانی نیافت و برخی از بقیة السیف که بصد وسیله و تشویش
جان از آن ورطه بدر برده بودند در آن آب سفینه حیات را در گرداب
فنا انداخته مستغرق دریای عدم شدند بیت و آنکه بگریخت مرگ با که گریخت ؞
شیره جان او بزهر آمیخت ؞ بیستش را قضا عدم انگاشت ؞ تیغ تقدیرش
از میان برداشت ؞ و بعضی دیگر که پیاده از میان شتران بدر میرفتند
غازیان ایشان را بصف شتر تشبیه به تیر گرفته تیرباران کردند بیت
زبس تیر شد بر شتر جایگیر ؞ شترمرغ گردید از پر تیر ؞ و از کشته‌ها پشته‌ها بهم
رسیده بود و بعد از گریختن مخالفان حسب الاشاره فرمان فرمای زمان
غازیان بغارت اموال مخالفان پرداختند و چندان اسب و شتر
و استر و امتعه نفیسه و اوانی زر و نقره و غیر ذلک بدست غازیان افتاد
که تفصیل آن موجب تطویل میگردد و خاقان سلیمان شان صاحبقران خاطر
مبارک از جانب امیر الوند و ترکمانان فارغ ساخته در آن منزل از روی
عظمت و استقلال نزول اجلال فرمودند و شکرانه این عطیه عظمی
که از جانب واهب العطایا و امداد باطن حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین چنین فتحی که کم از فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار بود روی نمود

بسجدات شکر الهی و سپاس و ستایش نامتناهی بجای آوردند و غازیانی را
که از راه اخلاص جان سپاری در دفع اعدا مراسم شجاعت و لوازم
بسالت بتقدیم رسانیده بودند بانعام و احسان فراوان سرافراز
و ممتاز ساختند و آن شب را در نهایت سرور و شادمانی گذرانیده روز
دیگر آن خسرو اسکندر حشم دارا خدم علم عزیمت بصوب دار السلطنه
تبریز افراختند شرح توجه خاقان سلیمان شان صاحبقران بجانب تبریز
و بر سریر سلطنت تمکن یافتن و خطبه اثنا عشری جهت اول آن بلده عشرت
انگیز خواندن چون بتقدیر بی تغییر پروردگار خیر الذی بیده الملک و هو علی
کل شی قدیر متعلق بآن بود که اساس دین نبوی از مساعی معمار دولت
پایدار پادشاه دین پناه متانت و استحکام یابد و ریاض شرع مبین
مصطفوی تازگی از رشحات سحاب وارث خلافت مرتضوی
خضرت و نضارت فزاید از اوایل طلوع آفتاب سلطنت و اقبال آن
شهریار بی همال نصرت و ظفر از ظلال رایت همیون فالش تحقق نموده از
مبادی ظهور پیوسته صورت فتح و فیروزی در آینه ضمیر مهر تنویرش با حسن وجهی
چهره گشود جهان گیری که هست از بخت سرمد پیشنهاد بید خداوندی مؤید
مدام ظفر پیوسته باشد در رکابش مه اشرف در موکب نصرت عنانش ملک چون بدر سپهر
معهود آن شهریار مظفر منصور در موضع سر در لوای فتح و فیروزی
برافراختند و غایت ملک ملک بخش خلعت با بهجت والله یؤتی ملکه من یشاء

برقامت

برقامت قابلیتش درست ساخت از آن مقام مبتهج و دوست کام
متوجه دار السلطنه تبریز گشته چون بحوالی آن خطه عشرت انگیز رسیدند
سادات و قضات و اکابر و اهالی آن بلده مانند سعادت و اقبال باستقبال
موکب خجسته مآل شتافته شرف رکاب بوسی دریافته بزبان عجز مراسم
ثنا و نیاز بجا آوردند و همای چتر همیون فال ظلال دولت و اقبال بر فرق
متوطنان آن دیار گسترده بنور طلعت عالم آرا و صیقل معدلت ظلمت
زدای ظلام ظلم و تراکم زنگ جور از ساحت ملک آذربایجان گردید و آینه
ضمیر اهل ایمان انکشاف و انجلا پذیرفت و در ساعت سعادت توامان و زمان
میمنت نشان اورنگ سلطنت و تخت فیروز بخت خلافت از یمن مقدم
آن قدوه دودمان ولایت و امامت پایه برتری از ایوان کیوان گذرانیدند
و افسر خلافت و کشورگشایی ببرکت وصول بر فرق فرقدان سای آن زیب
سریر کیانی از جمیع اسباب سرافرازی سرآمد بیت افسر ز سر تو گشت نامی شاها
∴ تخت از قدم تو شد گرامی شاها ∴ از انصاف تو ملک راست حامی شاها ∴ زان
ملک تو شد جهان تمامی شاها ∴ و آنحضرت در کمال عظمت و اجلال در دار السلطنه
تبریز که مستقر سلطنت و مرکز دایره فرمان روایان پادشاهان عالی نسب
اقبال مثال استقرار نموده بقواعد قوانین سلاطین معدلت آیین بر مسند
پادشاهی جلوس فرمودند و آوازه جلوس میمنت مانوس شاهی اطراف
و اکناف عالم بلند گردید امرای عظام و علمای کرام و صوفیان معتقد این دودمان

قدیس نشان پابوس مبارک یافته و تهنیت جلوس مینمودند و آنحضرت در پی از عدل
و امن دامان بروی اهل روزگار گشوده دست ظالمان از گریبان مظلومان کوتاه کردند
و لمعات آفتاب کرم و احسان بمفارق متوطنان ممالک محروسه تافته از ظلمات ظلم
رهایی یافتند حامی عاطفتش رعایای بیچاره را از آسیب چنگ حوادث که روزگار
در کمان ستم کمانان بی پیر و پایان نهاده بود نجات داد بیت ز انصاف آن عادل دادگر
از کلک عوان پست صحرا وده ** چنان جهان کرد عدلش عمل ** که شد در تموز اعتدال
حمل ** نه حرف طلب بر زبانها روان ** نه چوب محصل نه کلک عوان ** رعیت ز انصاف فرش
آباد شد ** ز بخشش سپاهش همه شاد شد ** چون همگی همت والی نهمت شاه گیتی پناه تقویت
دین مبین اسلام و مذهب حق حضرات دوازده امام علیهم السلام و تمشیت شریعت
پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله مصروف و مقصور بود و شب و روز در این فکر
صایب اندیشه بسر می بردند که در آن ایام خطبه اثنا عشری در مسجد جامع
بر سر منبر خوانده شود و در شبی که فردا جلوس بر اورنگ خلافت و شهریاری
آراده داشتند با امرا و علمای شیعه یک دو نفر که همرکاب شاه والا گهر بودند
مصلحت مشورت فرمودند امرا گفتند قربانت شویم دویست سیصد هزار خلق که در تبریز هست
چهار دانگ آن همه سنی اند و از زمان حضرات تا حال این خطبه را کسی بر ملا
نخوانده و می ترسیم که مردم بگویند که ما پادشاه شیعه نمیخواهیم و نعوذ بالله
اگر رعیت بر گردند چه تدارک در این باب توان کرد شاه فرمودند که مرا بدین
کار باز داشته اند و خدای عالم با حضرات ائمه معصومین همراه هستند و من

از هیچکس

از هیچکس باک ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یک کس را
زنده نمیگذارم روز جمعه خود میروم و خطبه اثنا عشر مقرر میدارم تا بخوانند
اما شاه والاجاه نیز در این فکر بود زیرا که چرا میدانست که قزلباش راست میگویند
چون شب بخواب رفتند دیدند که حضرت امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه
از برابرش نمودار گردیدند و فرمودند که ای فرزند دغدغه بخاطر مرسان
و در روز جمعه بفرما که تمام قزلباش یراق پوشیده در مسجد حاضر شوند و رعیت
را در میان بگیرند و در خطبه خواندن اگر رعیت حرکتی کنند گرد ایشان را که قزلباش
گرفته اند تدارک کنند و بفرما تا خطبه بخوانند چون آن شهریار از خواب بیدار شدند فرمودند
که حسین بیک لله و دده بیک و الیاس بیک حلواچی اغلی با سایر امرای قزلباش حاضر شدند
و آن خواب را بایشان فرمودند ایشان گفتند حقا که بدون چنین تعلیم و تایید این کار میسر نمیشد
در روز جمعه شاه والاجاه بجانب مسجد جمعه تبریز رفته فرمودند تا خطیب آنجا که یکی
از اکابر شیعه بود بر سر منبر رفت و شاه خود بر فراز منبر برآمده شمشیر صاحب الامر علیه السلام
را برهنه نموده چون آفتاب تابان ایستادند چون خطبه خوانده شد غلغله از مردم
برخاست و دو دانگ آن شهر شکر باری تعالی بجای آوردند و چنین قرار دادند که تمامی
خطبای ممالک خطبه ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر بخوانند و مؤذنان
مساجد را مقرر شد که کلمه طیبه اشهد ان علیا ولی الله و حی علی خیر العمل بتجویز علمای
مذهب امامیه برغم سنیان بکلمه داخل اذان نمایند و من بعد مؤذنان خواندن
اذان و شیعیان وقت ادای فریضه باین کلمات متبرکه تلفظ نمایند و بعد از تمام

اذان تبرا و لعن و طعن اعداء دین محمدی تولا بر آل او نمایند و تبرائیان مقرر فرمودند
که در کوچها و بازارها و محلات میگشته لعن و طعن خلفای ثلث و بر سنیان و اعدای
حضرات دوازده امام و بر قاتلان ایشان مینموده باشند و مستمعان به بانگ
بلند کلمه بیش باد و کم مباد گفته هر یک ازین معنی تکاهل و تغافل ورزیده تبرداران و جوانان
بقتل ایشان میپردازند و همچنان مقرر فرمودند که سکه دولت بنام آنحضرت
که از وفور اخلاص خود را بنده شاه ولایت می‌نامیدند بر زر نقش کرده امام را بر دور
و در لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله در یکجانب آن نقش نمایند چون در آن
اوان که دوم از مسایل مذهب حق جعفری و قواعد ملت ائمه اثنا عشری علیهم السلام
نداشتند زیرا که کتب شیعه امامیه خبری در میان نبود و جلد اول از کتاب قواعد الاحکام
که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین مطهر حلیست و بعرض
پناه قاضی نصر الله زیتونی از روی آن تعلیم و تعلم مسایل دینی مینمود و نظر نجیبه
اثر شهریار دین دار شریعت پرور رسانید و آنحضرت را از رسیدن آن کتاب
سرور و شادی خاطر مبارک بهم رسیده قاضی را مشمول عنایت گردانیدند هرچند
انتشار مذهب حق ائمه بعد از تسخیر ممالک شیروان که در سنه ست و تسعمایه بود
واقع شده و مبدا این دولت ابدی الاتصال در آن سال بود بنهایت تاریخ رواج
مذهب که موافقست بکلمه صادقه مذهبنا حق و خطبه خواندن و جلوس نمودن در دار السلطنه
تبریز در سنه سبع و تسعمایه بظهور رسیده درین مقام مناسبتر مینمود لهذا در سنه
مذکوره بذکر آن پرداخت و در جلوس آنحضرت از غرایب اتفاقات کلمه شمشیر زنان

تاریخ است که مطابق نهصد و هفتاد است و خاقان سلیمان شان صاحبقران مبالغه تمام
درین کار بزرگ مینمودند و الحمد لله که آن تایید یافته حضرت آله در صغر سن با آن مایه
شکر چنین امری که جمعی از سلاطین سلف اراده نمودند که این توفیق را یافته خطبه
اثنا عشر بخوانند و مروج این مذهب حق بوده باشند با وجود وفور خزاین و بسیاری لشکر
و اطاعت رعایا در ولایت نتوانستند از پیش برد و این قدوه خانواده امامت از محض
توکل کل و اعتقاد درست آنچه در خاطر حق گزین آن موید من عند الله رسوخ یافته بود موفق
گشته و بتوفیق الله تعالی و امداد حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام زنگ ظلام فتن را
از آئینه دلها زدودند و رواج مذهب ائمه شیعیان که اسم سنیان بد اعتقاد سپرده گریبان
اختفا فرو برده بودند ازین معدلت و توجه آنحضرت بخاطر جمع در اتیان مذهب حق
بطاعات و عبادات و دعای دوام دولت و بقای عمر و سلطنتش مشغول گشتند و گفته
چند که دلیل این کلمات تواند بود محرران فن سیر و اخبار از برای برهان آن بعلم
تقدیر در اوراق روزگار ثبت نموده اند که علمای سلاطین سلف که مدتها قواعد حشمت
ایشان مشید و مبانی شوکتشان مستحکم گشته بود هرچند اراده نمودند کنایه از شتم
ملاعین بر زبان رانند مقدورشان نشد از آن جمله معتضد عباسی که حکم او بر شرق
و غرب عالم جاری بود در سنه اربع و ثمانین و مائتین خواست که بر منابر لعن معاویه
کنند و صحیفه که محتوی بر مناقب اهل بیت علیهم السلام و مطاعن اعدای ایشان بخوانند
میسر نشد و همچنین معز الدوله احمد بن بویه که هر یک از بادشاهان عراق
و فارس بودند و خود فرمان فرمای عراق عرب و در کمال شجاعت و دلاوری بود

در ربیع الثانی سنه اثنین و خمسین و ثلثمایه خواست که کلماتی که بطریق کنایه لعن طاعنین
در آن اثنا باشد در مساجد نقش کنند مقدور نشد و حسب الصلاح بعضی
از امرا بدان قرار یافت که بجای آن این کلمات را اثبات نمایند که لعن الله الظالمین لآل
محمد من الاولین و الآخرین اما انقدر کرد که اسم معاویه ملعون را تصریح کنند و بدستور
سلطان محمد خدابنده که قدمت دودمان و وفور و غلبه لشکر بایش مخفی و مستور نیست
در شهور سنه تسع و سبعمایه از صمیم قلب فرمان داد تا در سکه و خطبه اسامی حضرات
ائمه هدی را ذکر کنند بعضی از بیم غضب سلطانی قبول نموده اهالی اصفهان بعدم
ممانعت پیش آمده قبول نمیکردند تا در سنه عشرین و سبعمایه قریب بیست هزار بلو
معتبر شد که بدانجا روند و متمردان را تادیب کنند بعد از آنکه زحمت بسیار
کشیدند آن مدعا بواسطه حلول اجل آن سلطان عظیم الشان از پیش نرفت و همچنین
سلطان حسین میرزای بایقرا گورکانی در ایام دولت خود در سنه ثلث
و سبعین و ثمانمایه خواست که در خطبه نام حضرات ائمه معصومین علیهم السلام را
ذکر کنند هجوم عام بمرتبه رسید که میر سید علی قاینی واعظ را از منبر کشیده
انواع اهانت باو رسانیدند و هیچ یک از سلاطین صاحب شوکت و بصیرت بر اجرای
چنین مذهب حقی توفیق نیافتند و از محروم بودن این سعادت در این مدت
تمام از این پریشانی بیدار یافتند تا آنکه خاقان سلیمان شان صاحبقران
این طلسم را که عالم بالا نام نامی آنحضرت بسته شده بمحض توفیقات الهی و امداد ارواح
ائمه طیبین و طاهرین گشوده باین امر غریب و مدعای عجیب موفق گشته اول مهم

سلطنت

سلطنت صوری که از عهد حضرت امیر المومنین علی علیه السلام تا غایت هیچ یک
از حضرات علویه ایران آن فایز نگشته اند و دیگر در بدو دولت مذهب حق را که در
نهصد و شش سال در پس پرده حجاب مانده بود با چندین وجهی تقویت و تمشیت
نموده احدی را حد و یارای ممانعت نبود الحمد لله رب العالمین علی کل حال
القصه چون خاطر اشرف همایون از کشورگیری از این امر خطیر فارغ گشت منصب
وکالت نفس نفیس خود را او امیر الامرائی حسین بیک لله تفویض فرمودند
و منصب وزارت دیوان اعلی را با میرزکریا پسرزاده شیخ محمد کججی که معتمد وزیر سلاطین
ترکمان بود و در ایام محاصره قلعه بادکوبه شیروان بشرف پابوس خسرو
ایران رسیده بود و آنحضرت او را کلید آذربایجان خطاب داده شفقت
فرموده بودند و مهم صدارت بقاضی شمس الدین گیلانی که معلم آنحضرت بود
مرحمت شد بعد از دادن مناصب ارجمند علاء زمان سعادت مند اراده خاطر
مبارک بدان قرار گرفت که ایام زمستان را در دار السلطنه تبریز بدولت
و اقبال گذرانند در آن حین سیدی از سادات که در دار السلطنه تبریز
پیکنی داشت و موسوم بمیر عبد الوهاب بود تاجی کل دار موافق خاطر خواه
آنحضرت بنظر کیمیا اثر اشرف شریعت پرور رسانید آنحضرت
تعجب نموده فرمودند که تو این نوع تاج را در کجا دیدی که موافق است
با آنچه من دیده ام آن سید بدرود عرض رسانید که چند گاه قبل از این در عالم
رؤیا حضرت امیر المومنین علیه السلام را دیدم و آنحضرت تاجی بدین صفت

از کاغذ بر غده بین داده فرمودند که یکی از فرزندان ما مروّج مذهب حق خواهد
بود و خطبه اثنا عشری بین شعار خواهد خواند تو این کپو را دوخته بطراز
تا بر سر مبارک گذارد چون از خواب بیدار شدم آن کاغذ در دستم بود و هیچ
دیگر خیالی که گمان تشنیع برود داشتم و همپایه بنده بود طلب کردم و از روی
آن کاغذ تاجی دوخت و از آن روز منتظر این صدای بهجت افزا بودم تا امروز
که صیت رواج مذهب امامیه در عالم پیچیده باین وسیله شرف بساط بوسی دریافتم
آنحضرت را از این علامات اعجاز اثر سرور و بهجت افزوده بیستید را خلعت
خاص رقم اختصاص عنایت فرمودند و آن تاج را از برای شگون
و میمنت بر سر مبارک گذاشتند و دستار سفید بر دور آن تاج پیچیده جیقه
در گوشه آن از برای علامت شهریاری نصب نمودند و مقرر شد که صوفیان
این سلسله علیه نگذاشته تاج دوازده ترک حیدری را در میان کلاه
بگذارند و دستار سفید بر دور تاج پیچیده جیقه و زلف و توماروا نصب
نمایند و پوست پلنگ بر دوش خود و بر کفل اسبان بسته در روز جنگ بدین
علامت خود را در نظر مخالف جلوه دهند و هر روز در میدان صاحباباد
تبریز با ملازمان رکاب عالی بچوگان بازی و جرید اندازی مشغول بودند در آن
حین مُله دده محمد که دو سال قبل از آن از اروم ایلی بزیارت مکه معظمه و مدینه
مشرفه عازم شده بود و آن حضرت را در بیابان مکه معظمه دیده بود در میدان
صاحباباد تبریز بخدمت اشرف اعلی رسیده شرف پابوس دریافت شرح

احوال او را بنحوی که قبل از این در طی وقایع سنه خمس و تسعمایه که خاقان سلیمان
آباده خروج از لاهیجان داشتند مرقوم گردید دده محمد عرض نمود که خنجر
آنحضرت را که در آنمکان شریف باو سپرده شده بود با امانتها چنین
تکیه ایلی بنظر خجسته اثر نواب کامیاب رسانیده بتاج و خلعت و رقم سرافراز
گردید چیب لاپسند عالی دده از سفره خانه خاصه سفره و یکتای کفش
مبارک باو مرحمت فرمودند سواری و مبلغی زر نقد نیز باو داده شد
و رخصت انصراف یافت بعد از آن ملازمان رکاب اقدس از مشاهده علامات
و کرامات و خوارق عادات که روز بروز بلکه ساعت بساعت از آنحضرت
مشاهده مینمودند اعتقاد زیاده از حد بهم رسانیده و همگی از وفور عقیدت
جان باختن را در قدم آنحضرت از جمله لوازم دانسته اینمعنی را حیات
ابدی و درجه عالی می شمردند در آن ایام خبر هرج و مرج ولایت عراق و فارس
و کرمان بعرض همایون رسید که بدستور ایام سابق ملوک طوایف بهم رسیده
و سلطان مراد بن سلطان یعقوب بن مرحوم حسن پادشاه که پادشاه
عراق بود و در دار السلطنه اصفهان بر مسند فرمانروایی متمکن بود
و جهت دفع شر قاسم بیک بشیراز رفته بود بعرض اشرف اعلی رسانیدند
شرح آن بر سبیل اجمال آنکه چون خبر فتح شروان و کشته شدن فرخ
یسار و انهزام الوند به سوند و جلوس خاقان سلیمان شان صاحبقران
در دار السلطنه تبریز تخت فیروز بخت شاهی در اطراف و اکناف عالم

بلند آوازه گردید جمعی از بی دولتان ابرقوه پس تسخیر ممالک و فرزندی در خاطر
جای گرفت از آنجمله رئیس محمد کره است که موضعیست در رستاق رئیس محمد
ملازم شیخ علی بیگ حاکم ابرقوه که برادر امرا و بیگ‌ها بیندری ترکمان حاکم
گشته بود در روزی شیخ علی بیگ از ابرقوه برسم شکار بیرون رفت رئیس محمد
کره که مدتی بود از آنها جمعی از ملازمان شیخ علی بیگ عهد و پیمان کرده منتظر
فرصت می‌بود در آن ایام که او از قلعه بشکار رفت فرصت را غنیمت دانسته
حقوق نعمت شیخ علی بیگ را بر طاق نسیان گذاشته بر سر ملازمان معتمد شیخ
علی بیگ رفت و ایشان را از شهر اخراج نموده آن قلعه را متصرف گردید
چون آن خبر در شکارگاه بشیخ علی بیگ رسید از روی اضطرار بقلعه مراجعت
نموده هر چند بزبان نصیحت و تهدید خواست که او را بجادهٔ الطاعت در آورد
مفید نیفتاد و چون تاب مقاومت او در خیز قوت خود ندید لاعلاج قطع تعلق
از حکومت آن بلده نمود و کس نزد او فرستاده متعلقان خود را طلبید
رئیس محمد زن و فرزندان او را بیرون فرستاد و شیخ علی ناکام روی بجانب
یزد گذاشته رئیس محمد از بیم مرا و بیگ کسان پنجه دان لرستان فرستاده از جماعت
الوار مدد طلب نمود در اندک وقتی سیصد نفر از آن جماعت داخل ابرقوه شده
ملازم وی گشتند و رئیس محمد بوجود ایشان مستظهر گشته کل تابع و نایرا بتصرف در آورد
و همچنین قاسم بیگ پرناک که در دار الملک شیراز بفرموده سلطان مراد حاکم
بود از استماع این خبر بفکر سلطنت افتاده با خود خیال کرد که هرگاه میسرش تواند چنین

مهم

مهم عظیمی از پیش نبرد و چون حاکم بالاستقلال فارس بود و با ترکمانان آن سرحد بجدال
ضبط کل ولایت فارس پس لوای مخالفت سلطان مراد در بر افراشت سلطان مراد از برای
دفع قاسم بیگ با سپاه گروه شکوه از دار السلطنه اصفهان بجانب فارس روانه گردید چون خبر آمدن
سلطان مراد بقاسم بیگ رسید او نیز با ترکمانان ملازم خود باستقبال بیرون آمده بملازمت سلطان رسید
سلطان مراد قاسم بیگ را گرفته امر نمود تا اردوی او را تاراج کردند و امیر محمد سیاقی را بجهة ضبط
اموال او به شیراز فرستاد و قاسم بیگ را بقلعه اصطخر معتبر فرموده حکومت شیراز را به یعقوب
جان بیگ برادر سلطان بایندری تفویض نمود و خود از برای قشلاق نمود بجانب کازرون رفته در آنجا
طرح قشلاق انداخت و قاسم بیگ را بعد از مدتی بقلعه طبرک اصفهان آورده در آنجا با علی بیگ ولد
نور علی بیگ پرناک بقتل آوردند و همچنین مراد بیگ بایندر در یزد در مسند سلطنت و ابو الفتح بیگ بایندری
در دار الامان کرمان متمکن گشته بجمعیت لشکر و سپاه الکاگیری پرداختند و در کاشان قاضی محمد کاشی
باتفاق مولانا مسعود بیدگلی که از قرای مشهوره کاشانست بضبط آن بلده مشغول شدند و امیر حسین بیگ
چلاوی که بامیر حسین کیا چلاوی مشهور بود و چلاو دهیست از دماوند از دران اتفاق نموده بالکای
خار و سمنان و فیروزکوه را بتصرف در آورده خود را صاحب قران گیتی ستان خطاب داده لوای
استقلال را یکبار بر افراشت و باریک بیگ پرناک در عراق عرب مستولی شده بضبط بغداد مشغول گردید
و قاسم بیگ بن جهانگیر بیگ بن علی بیگ برادرزاده حسن پادشاه در دیار بکر لوای سلطنت بر افراشت
و سلطان حسین میرزا بایقرا که در خراسان پادشاه بود در آن ولایت نیز جمعی از طاغیان سرکشان
دو ماه کج رکیابی او لوای مخالفت و عصیان بر افراشته شد و محمد شیبانی دعاوی آنها بر مکتبان
و بدیع الزمان میرزا ولد اکبر سلطان حسین میرزا بایقرا و امیر ذو النون ارغون و فرزندانش آتش ظلم و

فلک

بر افروختند آه و ناله عجزه و مساکین بعیوق رسیده بود که تیر آه مظلومان بهدف
اجابت مقرون گشته آن نتیجه بایسته حضرت اله بحکم کریمهٔ قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء رتبادت و تنبیه سرکشان مرپرداخته هر یک از آن
ظالم صفتان بتیغ بیدریغ سیاست شاهی از اوج عزت بر خاک مذلت افتادند و روی
جهان از خار و خس اهل ظلم و عدوان پاک گردید همچنانکه هر یک از آنها در محل خود گذارش
خواهد یافت ان شاء الله تعالی وقایع سنهٔ ثمان و تسعمایه و محاربه نمودن خاقان
سلیمان شان صاحبقران مرتبهٔ دویم با امیر الوند ترکمان چون جمشید کشورگیر و شاه عرش
سریر ایام فرخنده انجام زمستان را در دار السلطنه تبریز عشرت انگیز بنشاط و خوش
بازی و عیش و طرب گذرانید از برای جشن سال نو مجلس آراستن نوروز فیروز
در عمارات دولتخانهٔ مرحوم حسن پادشاه فرمان او ندید چون از ابر بهار رشد
گهربار … گشت و رخسار گلزار … شکفته از باد صبح لاله … آورد بزم
گل پیاله … افروخت از آب رخ گل … بر خاست فغان جان بلبل … از وزیدن
نسیم عنبر شمیم صحرا و کوهسار مانند روشن دلان اهل ایمان سبز و خرم گردید
خاقان سلیمان شان صاحبقران آن روز بر مسند سلطنت و متکای حشمت قرار
گرفتند علمای عالی شان و سادات ذوالاحترام و امرای عظام و صوفیان ظفر فرجام
بعد از شرف دریافت پایبوس شهریار زمان در مجلس بهشت نشان آرام گرفتند
و در آن روز مجلسی آراسته شد که خورشید گیتی فروز نظیر آن ندیده و دیدهٔ
گردون شبیه آن تماشا ننموده بیت مجلسی چون بهشت جان پرور … اهل آن جمله

صاحب

۹:۸

صاحب افسر … هر یکی پشت لشکر آرا … چاکر پادشاه عدل شعار … از دل و جان مطیع
فرمانش … مفتخر از وفور احسانش … و آنحضرت آن روز در کمال شکوه و اقتدار
با خاصان و مقربان بصحبت مشغول بودند بعد از جشن نوروز چون همت والا نهمت
بر آن مقصور بود که بدفع سلطان مراد بصوب عراق توجه نمایند در آن حین خبر
آمد که امیر الوند از ارزنجان با سپاه فراوان که در آن حدود از ترکمانان
فراهم آورده بنخجوان محال اسباب جنگ و جدال مهیا کرده عازم آذربایجان است
از استماع این خبر فسخ عزیمت عراق نموده دفع شر او را بهتر از جنگ
سلطان مراد اهم دانسته بنابر آن روز شنبه بیست و چهارم شهر شوال شهریار
نیکو خصال با عساکر ظفر مآل بطالع سعد و بخت بلند از دار السلطنه تبریز روی
توجه جهت دفع مخالفان دین و دولت بصوب ارزنجان آوردند و از راه ییلاق
آله داغ شکار کنان قطع منازل و مراحل نموده در چمن لکرای که در حوالی ترجان است
نزول اجلال فرمودند چون خبر رسیدن شاه گردون حشمت سیاره سپاه
بامیر الوند بدخواه رسید اختلال تمام در احوال او راه یافته تزلزل در بنیاد
قدمش بهم رسیده و از بیم جان قلعهٔ ترجان را انداخته بجانب قلعهٔ حصن کیف
شتافتند خاقان سلیمان شان صاحبقران از چمن لکرای کوچ فرمودند نزدیک
بظهر روز دوشنبه بیست و یکم شهر ذی الحجة الحرام بیورت قوچ احمد قرب و رویه
کومی تزو نزول اجلال فرمودند در آن اثنا خبر انهزام مخالفان بسمع اشرف
همایون رسید حسب الاشاره خاقان سلیمان شان صاحبقران غازیان با جرات

از عقب آن گروه بی دولت بخت و راست آن بی‌حد تاخته جمعی را مقتول و برخی را
بقوت پنجهٔ قدرت اسیر و دستگیر ساخته مراجعت نمودند و گرفتاران را بنظر
انور رسانیدند و باشارهٔ عالی اسیران ترکمان بقتل رسیدند از تقریر گرفتاران
معلوم شد که امیر الوند فرار بر قرار داده از زنجان بدر رفته است
متعاقب خبر رسید که الوند با جماعتی از متفرقه که بر سر او جمع شده بودند بحوالی
پاره و قایه رفته در آنجا تحصن اختیار نموده است خاقان سلیمان شأن صاحبقران جهان
شاه باز بلند پرواز همت را از عقب عقاب مخالف به پرواز در آورده با امرای
نامدار و غازیان نصرت شعار پای مبارک بر رکاب در آورده چون نسیم صبا بعجلت
مرحمت تمام تر از عقب ایشان ایلغار کردند و از سر شب تا صباح بیست فرسخ را
طی کرده طلوع آفتاب بصورت مخالفان رسیدند و امیر الوند پایان با کمال
زبونی مراسم تمامی اغروق خود را ریخته بدر رفتند و غازیان اسباب
فراوان غنیمت گرفته از آنجا بجانب قلعهٔ ماکو کوچ واقع شده در بین این خبر رسید که الوند
بدسپوند بجانب تبریز روان شد و دست تعدی بعایا و متوطنین دراز کرده طریقهٔ ظلم و جور و قتل
و غارت در آن ولایت پیش گرفته است بدان سبب اختلال تمام بر احوال عجزه و مساکین راه یافته
از وزیدن صرصر خبر آتش غضب پادشاه ستاره حشم اشتعال یافته و دریای پادشاهی طوفان ستیز تلاطم
و تموج در آمده عنان اشهب صبا سپوند بطرف دار السلطنه تبریز تافتند چون بپای قلعهٔ ماکو رسیدند قرار داد
خاطر دریا مقاطر خاقانی چنان شد که با فوجی از افواج قاهره بر سبیل استعجال ایلغار کرده خود را بر سر ارباب ظلم و ضلال
رسانند شاید که صید مقصود در کمند گرفتار آید و بیکبارگی خاطر خود را از آن مکدر فارغ سازند با جمعی قوم لایق

ورای

در مصاحب پای دولت در رکاب سعادت آورده با عساکر ظفر مآثر جلو ریز بجد و
تبریز شتافتند و الوند بدسپوند از قرب وصول آن شهریار سعادت مند خبر
یافته بار دیگر لگام ابرش خود فرار داده گریزان باوجان شتافت خاقان
سلیمان شأن صاحبقران از عقب آن بدگمان شتافته باوجان رسیدند امیر الوند
بدسپوند از بیم جان احمال و اثقال را ریخته از اوجان بهمدان گریزان شد شهریار
ایران باوجان رسیده حکم بغارت اموال مخالفان نمودند بعد از اخذ غنیمت عنان
عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز معطوف ساخته در ساعت سعید داخل مرکز دولت
و مستقر خلافت گردیدند و کرت دیگر هوای تبریز از غبار موکب شاهی عبیر بیز گردیده و در آن
بلدهٔ عشرت انگیز طرح قشلاق نموده اعلام دین پروری و رایات عدل گستری ابر افراخته
اما امیر الوند چون گریزان بهمدان رسید در آنجا نیز تاب توقف نیاورده بطرف بغداد
و در حدود عراق عرب از بیم آوازهٔ خروج قاسم بیگ که از امرای بایندری بود مجال اقامت
نیافته بجانب دیاربکر از پیش بدر رفت چون خبر آمدن او بقاسم بیگ بن جهانگیر بیگ برادر حسن
پادشاه رسید باستقبال امیر الوند بیرون آمده در ماردین میانه محاربهٔ عظیم دست داد
و الوند بر قاسم بیگ فایق آمده در آن ولایت چند روز بر مسند حکومت متمکن
گشت تا در شهور سنهٔ عشر و تسعمایه در آن ولایت بمرض مهلک اجل گرفتار شده
دست قضا سجل حیاتش را در نوردید آیهٔ یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ذکر توجه
خاقان سلیمان شأن صاحبقران بجانب عراق عجم و زینت یافتن آن ولایت از سریر جهان
آرامی ملک عجم چون خسرو انجم رنگ مینا رنگ سپهر بکسب مزید شرف

شعشعهٔ نهضت بجانب برج حمل در انداخت و نسیم اعتدال آثار بهار
جهت نضارت ریاحین و ازهار در اهتزاز آمده فضای باغ
و گلزار را از خار جنود شتا پاک ساخت بیت شد از فیضان
ابر نیسان ** اطراف چمن چو باغ رضوان ** افروخت چو شمع
عارض گل ** پروانه صفت بسوخت بلبل ** خاقان سلیمان شان
صاحبقران در دار السلطنهٔ تبریز روزگار فرخنده آثار را در کمال عظمت
و شکوه بعیش و عشرت گذرانید سپاه و رعیت در سایهٔ معدلت آن تایید
یافتهٔ حضرت پروردگار آسوده حال بودند و همگی را زبان بدعای دوام دولت
ابد پیوند گویا بود بیت ملک لطف پادشاه بنده پرور ** خدیو دین پناه دادگستر
** در خلق و سخا بر خلق بگشاد ** نمود شش کام غیر از دفع بیداد ** بیمن التفات شهریاری
** مبنای عدل را داد استواری ** ز ابر لطف او اطراف عالم ** چو گلزار ارم گردید
خرم ** در آن ایام خبر سلطان مراد که آنحضرت او را نامراد لقب داده بود رسید
که در هنگامی که شهریار زمان متوجه شد امیر الوند بجانب زرنجان نهضت فرموده
بودند سلطان مراد نامراد از کازرون فارس که محل قشلاق بود با سپاه فراوان
اول ملبجان محلات آمده و در آن زمستان در آن مکان قشلاق کرده و از اطراف
و جوانب بقیة السیف ترکمانان آق قوینلو و حکام سرحد ممالک عراق و فارس
در اردوی او جمع شده اند و موازی هفتاد هزار نفر جوشن پوش نیزه دار فراهم
آورده ارادهٔ قتال دارد و سلطان مراد از قریهٔ مذکور با والدهٔ خود گوهر سلطانم

رانزد

رانزد ایلبس بیک حاکم قم فرستاده که او را کومک و دلالت و راه نمایی کنند
و خود با آن سپاه بجانب همدان عازم شد چون این اراده سلطان مراد نامراد
بقم رسید ایلبس بیک گفت که شاه ظفر پناه با لشکر قزلباش تمام ولایت آذربایجان
و شیروان را بتصرف در آورده درین سال عازم این دیارند و شاید شنیده
باشی که پدرم شیروانشاه سلطان فرخ یسار را با بیست هزار پیاده و سوار
در اول حال چه بر سر آمد و امیر الوند با سی هزار نفر دو مرتبه گریزان گردید و الحال
خاقان سلیمان شان صاحبقران حشم فراوان و شوکت تمام دارد و اگر در امداد و پسرم
اموال و زری محتمل است مغلوب گردد و چون طایفهٔ قزلباش بدین دیار مستولی شوند
اهل و عیال ترکمانان را اسیر نموده اسباب و جهات ایشان را بغارت برند پس ترحم
بر خود باید کرد و یکدل و یکجهت با فرزندم اتفاق باید نمود شاید که باز علم دولت طایفهٔ
آق قوینلو که نگونسار شده است ارتفاع یابد بیت دولت همه از اتفاق خیزد ** بی دولتی
از نفاق خیزد ** ایلبس بیک فریفتهٔ سخنهای او در سلطان مراد نامراد گشته با لشکر بسیار
از بلدهٔ قم بجانب همگی سلطان مراد نامراد بحرکت در آمد چون خبر اجتماع ترکمانان
و خیال محاربهٔ سلطان مراد نامراد بسمع شریف جهانبان رسید مصلحت
در آن دیدند که نخست ایلچی با نصیحت نامه بجهت آن نامراد ارسال نمایند که وی را دعوت
نموده باطاعت و انقیاد راه نمایی کند قنبر آقا را که از جملهٔ غلامان سلطان حیدر انار الله
برهانه بود و بطلاقت بیان و فصاحت و حاضر جوابی از اقران ممتاز و مستثنی بود بیت
هنرور پیشه و زیرک و کاردان ** حکیم و سخنگوی و بسیار دان ** از روی اخلاص و اعتقاد

مبرا بر آنحضرت سر فرود آورد و گفت قسم باربّ سوم ای شهریار چون سلطان
مراد را روزگار پایمال کرده است و غفلت بخت کج رو او را سراسیمه کردانیده
شاید نامه مشفق نباشد که از روی دوستی برای نصیحت نامه بعضی از ملازمان جاهلان او که
شورش طلبند و میل فتنه و جنگ دارند او را بسرکشی ترغیب می نمایند و بجنگ خدمتی
نمایند شاید که با پالتی برسند و ریش سفیدان جهاندیده سپاه او را چند
چیز مانع است یکی انکه میدانند نصیحت تلخ می باشد و میکویند بلکه پادشاه
را بد آید یا انکه آنها را مرید و صوفی اولاد شیخ صفی اند و گویند که پای مذهب
در میانست و از تعصب مذهب میخواهند نزاعی فیمابین واقع شود که با آن
مذهب حق و قایم بمانند اگر مرخص فرمایند بنده بروم و نامه شما را باو
بخوانم و او را از خواب غفلت بیدار سازم و دلش را بصیقل نصیحت از زنگ
باطل پاک سازم شاید توفیق رفیق او شده هم دنیا واسته باشد و هم عقبا
شاه والاجاه گفت ای قنبر آقا تو مرا بجای پدری من می ترسم که باغوای
جاهلان نادان برادرم را بکشند و داغ سلطان حیدر پدرم تازه شود چرا که تو
پدر مرا بدوش بزرگ کرده و برادرم را و مرا تربیت نموده پس گفت ای
از زمان آدم تا حال رسم نیست که ایلچی را بکشند خصوصاً سلطان مراد که دم از
اطاعت شاه زاده میزند و تا حال در امان شاه بوده و هست چون
چون این کلمات گفتند پس شاه والاجاه او را رخصت داده با چهل کس روانه نمودند
بعد از آن که قنبر آقا داخل بارگاه سلطان مراد شد آنچه برسم رعایت پادشاهان

بوده باشد بجای آوردند ایشان او نیز کمال مردمی نمودند و طعام در میان
آوردند چون سفره برخاست قنبر آقا نامه را بدست یکی از محرمان او داد پس
سلطان مراد گفت چه عجب که ترا بایلچیگری فرستاده قنبر آقا گفت چون من محرم
ولی و غلام قدیمی اویم جهت همین مرا بخدمت فرستاد که نصیحتی چند بشما
داده و پیغامی چند گفته که دیگری نتواند گفت یا انکه از راه خوش آمد
با تو نگوید یا واهمه کنند چون نامه خوانده شد گفت شاه میخواهد که فرصت
بدست او آید و مرا هم از میان بردارد و در نمیداند که بجنگ من بنیاد از امیر الوند
برادرم خاطرش جمع نبود و می گفت که تا کار الوند پادشاه را بسازم بجانب
سلطان مراد حرکت نباید کرد حالا که او را از نام مراد لقب داده من نیز بنا بر مصلحت
وقت حرکت نمیکردم الحال که قیصر روم شفقت فرموده چندین هزار
کس از سپاهیان روم با توپهای قلعه کوب که هر یک بمثابه رعد غران اژدهای
آتش فشان پر جوش و خروش اند که اگر شاه اسمعیل مانند پروین شود و با سپاهش
بر ثریا رود که برادرم چون آفتاب تابان او را خواهد سوخت من چرا چنین
فرصت را از دست بگذارم و دولت از دودمان خود دور کرده بدودمان
شیخ صفی منتقل نمایم الحال که پادشاهم چه عیب دارد که آنوقت ملازم دیگری
شوم اگر تو مرد جهاندیده باخردی ترا قسم میدهم باوجاق شیخ صفی که کدام بهتر است
قنبر آقا گفت ای شهریار آنچه گفتی شنیدم الحال گوش کن چون مرا قسم باوجاق
شیخ صفی دادی اولاً آنکه بتو نوشته است که گنج عاقبت هر عی دار ترا کار به برادر

نباشد مصلحت در این دیده و بر مصلحت دولت توقف نموده چرا که شاه
درین مدت مدید توقف اینست که ترا بگیرد و به بند و بکشد اینها را اگر دو ترا نامور گفت
و دیگر این که شاه مراد از کسی نیست و او از جانب خدای عالم تأیید یافته و خروج کرده است
که مذهب حق ائمه اثنی عشر را رواج داده هرگاه از جانب خدای عالم کسی را انگیخته باشد
چه پروا دارد اگر تمام عالم لشکر دشمن باشد چون شفقت درباره تو دارد و نمیخواهد که تو
با آتش برادرت بسوزی و اولاد حسن پادشاه یکبارگی برطرف شوند از این چنین نصیحت
گروه مرشد کامل را هیچ اراده دیگر در خاطر نیست قنبر آقا چون این جواب را بیان کرد
سلطان مراد گفت برو و با آقای خود بگو که من با تو دشمنم و دشمن را هیچکس
در جهان زنده نمیخواهد اینک آمده ایم از این طرف من و از آن طرف برادرم دیگر تاب
در دل قنبر آقا نمانده و گفت ای بی ادب بترس از آن روزی که ترا در برابر مرشد
کامل باز داشته باشند و پیرچاب در پیش انداخته باشی و در جواب عاجز باشی بهر نحو
که خواسته باشند سزای تو در کنار تو گذارند سلطان مراد از سخنان دلیرانه مهیب
آمیز قنبر آقا برافروخته گردید و او را بخفت از اردوی خود بیرون کرده
جوابهای نالایق پیغام نمود و قنبر آقا روی بجانب سپهر خلافت مصیر آورده
آنچه دیده و شنیده بود بعرض اشرف اعلی رسانیده بنابر آن سلطان ممالک
جهان و خاقان عالم و عالمیان بیت فروزنده تاج و تخت کیان ۞ فرازنده اختر کاویان
۞ ورا آورد پا در رکاب سمند ۞ مسیحا برآمد بچرخ بلند ۞ برای صواب و بصدق درست
۞ باهنگ رفتن میان کرد چست ۞ رایات ظفر آیات بجانب عراق برافراشته

بادوازده

با دوازده هزار جوان نهنگ هیبت شیر خوی صوفیان پلنگ خشم جنگجوی
که بخار ریگان چشم مور میدوختند و به شعله سنان آتش فشان چشم کیوان
می سوختند در ساعت سعد از دار السلطنه تبریز که دو ماه از بهار سنه
مذکوره گذشته بود بیرون خرامید روی توجه بصوب همدان آوردند
و مانند قمر در طی منازل و قطع مراحل سرعت فرموده قرین سعادت
و اقبال از قزل اوزن عبور نموده و از آنجا نیز بسرعت برق و باد مدافع
مخالفان شتافتند چون نزدیک باله قولاغی همدان رسیدند از آن مرحله بعزم مقاتله
بر مرکبهای موج خیز برآمده در اثنای راه بواسطه اشتداد حرارت هوا بخاطر
اشرف اعلی رسید که آن روز اشتعال آتش قتال را بتاخیر اندازند و با این عزیمت
در سمت در موضعی که بجهت طائر آب و دانه نایاب بود نزول اجلال فرمودند
ملازمان کامل اقدس از بی آبی مانند ماهی در خشکی آغاز اضطراب کرده بعرض
رسانیدند که این صحرا مانند تیه حضرت موسی از آب بغایت دور است و بغیر چشمه
آفتاب و سحاب سراب این بیابان قطره از آب بهم نمیرسد پس لایق دولت و مصلحت سپاه
گردون صولت آنست که اردوی کیهان پوی از اینجا کوچ کرده مرحله که نزدیک باب
باشد معسکر سپاه ظفر مآب گردد شاه صافی ضمیر بزبان الهام بیان فرمودند که مالک
علی الاطلاق قادر است بر آنکه درین بیابان از فیضان بحر عطای لا انتهای خویش همگنان را
سیراب گرداند و امر بحفر آن سرزمین فرمودند معتقدان خاندان صفوت
نشان فی الفور بحفر زمین پرداختند هرکس از صوفیان مقدار یک گز یا دو گز حفر نموده

از زیر پیشه او چشمه آب روح پرور بسان باطن اهل عرفان فیض گستر جوشیده
آیت عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا در مرکبا از آن عیون عیان گردید لاجرم
بر طبق کریمه قد علم کل اناس مشربهم هر کدام از غازیان مشربی مسرت بخش پی برده
لوازم شکر فیاض حقیقی بجای آوردند و زبان بدعای دوام دولت آن قدوه خاندان
امامت برآورده نقش وعده عذر را از لوح خاطر پاک کردند بیت شاه عالم پناه شیر شکار
با نهنگان لجه پیکار ؛ غرق بحر عطای ربانی ؛ خرم از فیض فضل سبحانی ؛ هم در آن نوبت
شب آسوده شاکر از لطف ایزدی بودند محاربه نمودن خاقان سلیمان شان صاحبقران
در الکه قولاق ... ان با سلطان مراد نامراد ترکمان چون سلطان مراد از قرب وصول
خاقان سلیمان شان صاحبقران خبر یافت با هفتاد هزار پیاده و سوار مکمل یراق باستقبال
خسرو آفاق بعزم رزم شتافته و در برابر اردوی کیهان پوی فرود آمده و از جانبین
آن و لشکر نصرت طعن و حرب و زد و کرد و پاس هم دیگر اشتغال داشتند تا صبح روز دوشنبه
بیست و چهارم شهر ذی حجه سنه مذکوره که لوای آفتاب کشورگشائی از مطلع مراد طالع
گشته انوار ظفر در آسمان منتشر گردانید و بشعاع تیغ عالم افروز جنود انجم را انهزام داد
مژده فتح افزای نصر من الله و فتح قریب بگوش هوش خدم موکب اعلی رسانید بیت
صبح که خورشید علم برکشید ؛ تیغ زر انداز و سپر برکشید ؛ نور ظفر کز هر سو نجوم ؛ گشت گریزان
ز فروغش نجوم ؛ خاقان سلیمان شان صاحبقران بر آمدن آفتاب بان ماننده
مهر درخشان برابرش گردون توان که از غایت سرعت بر ایام مستقبل سبقت
میگرفت در بوقت کشیدن عنان ناصیه را فی الحال در مییافت بیت یکی تیز رو چون شهاب سپهر

فرو

فروزان چو برج شرف کوکبی ؛ بجنبش چو برق و برفتن چو باد ؛ سماکی که ... برق و از باد زاد
سوار شده بتعبیه جنود ظفر اثر مشغول گشتند بیت جهان گیر دین پرور نامدار ؛ سپاه آراست
صفی زمیدان کارزار ؛ ده و دو هزار از یلان دلیر ؛ پلنگ افکن و پنجه در پنجه شیر
همه صاحب تیغ دریا شکاف ؛ همه دشمن جان اهل خلاف ؛ و آنحضرت علم نصرت
و ظفر برافراخته خلفا بیک و منصور بیک قبچاقی را چرچی گردانیده قرابری بیک قاجار
با هزار و پانصد سوار طرح گذاشتند باقی امرا را مثل ابدال بیک دده و حسین بیک
لله و خادم بیک ... تاجلو و پیرام بیک قرامانلو و عبدی بیک شاملو و بیگان بیک تکلو
و سپاره علی بیک مهردار بعضی از میمنه و برخی بر میسره فرستادند و خود بنفس نفیس
در قلب سپاه ظفر دستگاه مقام و آرام گرفتند جنگ جویان کینه کوش و دلیران جوشن
پوش تیغ ها صف کشیدند که کره زمین را با وجود این عرض و طول منطقه از پولاد
سبز گشت و الویه گوناگون و سپرهای نگارنگ خیابان چندان بظهور آمد که فضای
معرکه جنگ در تلون و نضارت از ساحت گلزار ارم درگذشت و از آن جانب نیز سلطان مراد
نامراد بمیدان ستیزه و آویز خرامیده در برابر غازیان بهرام صولت بتعبیه
صفوف ارباب مخالفت پرداخت بموجب کلمه و قذف فی قلوبهم الرعب با وجود ازدحام
و کثرت سپاه خوف و هراس بی قیاس از لشکر قزلباش داشته و از بیم شاه صف
شکن در آن دامن کوه قلب را آراست و پیش صف خود را بزنجیر داده توپ و تفنگ
و گوچک و عقب عراده را بزنجیر و تخته استحکام داد و علی بیک ترکمان را بمیمنه و مراد بیک
و میسره لشکر مقرر گردانید و اسلمس بیک را بر جرخچی با ساخت بیت و زانسو مخالف

ز خوف تلف ❁ الی کینه کوشی برآراست صف ❁ به پیش صف از تخته و از چپر ❁ حصاری
برافراخت آن ابلهی پرهنر ❁ نه آن قلعه را از پی جنگ ساخت ❁ که بر خود فضای جهان
تنگ ساخت ❁ بعد از آن لاوران هر دو لشکر و سپاهیان هر دو کشور بجوش و خروش
در آمده از دو جانب قراولان طرح افکنان سیم ستیز و آویز روی بمیدان جنگ آوردند
و به باد حملات آتش حرب را مشتعل ساختند و متعاقب فوج فوج بیت چو دریای جیحون بشان
بهنگام موج بحرکت در آمده در آمده آن دشت از پیاده و سوار نمونه بحر ذخار گردید
و از شعاع اسلحه ایشان دیده فلک خیره گشته و از صعود گرد و غبار آئینه آفتاب تیره شد
بیت بگردون به پیچید گرد نبرد ❁ سفالین شده چشمه لاجورد ❁ در آن گرد در کوه کهکشان
❁ نمانده ز نقل قدم نوشان ❁ چون لاوران میمنه و میسره شعله آتش جنگ را بلند
مشاهده نمودند که زبانه بر فلک کشیده بود از جیب راست و دست بر سیف
و سنان و تیر و کمان رسانیده روی به رزم آوردند و بزدن و بریدن و شکستن و بستن
پرداختند و مانند دریای اخضر جوانان پرهنر از حملات هر هر اثر در تموج و تلاطم
در آمده عربده و نای و شیپور نفیر با وج فلک الافلاک رسید و از صدای هایهوی
پردلان چکاچک شمشیر بران سمن مانند کوره آهنگران تفیده به تزلزل در آمده
از ثبات قدم مردم طایفه که در هم آمیخته گرد قتا بر یکدیگر بیختند مجملا جنگی صعب بیت داد
کتابهرام شدید الانتقام در میدان سپهر فولادفام مقام داشت در هیچ وقتی از اوقات
بدیده انصاف خواب بزمی چنان ندیده بلکه نشنیده بود پهلوانان از دو جانب در آن ستخیز
❁ کشیدند بر یکدیگر تیغ تیز ❁ ز شمشیر شد سینها چاک چاک ❁ ز خون گشته ر غبار از گرد

❁ دم های که دیدبا دسموم ❁ گداز آن دل دشمنان ارج موم ❁ ز توپ و قوس قزح برق
جستن گرفت ❁ خدنگ از کمانها پریدن گرفت ❁ ز آمد شد کیر کینه کوش ❁
یکی سقف آمد موجوب پوش ❁ اسلمس بیک با فوجی از شجاعان ترکمان حملات
متواتر کرده چرخچیان قزلباش را از جا برداشته بقلب سپاه نید در آن حین
توزقا پاران بیک قاجار با جمعی از غازیان عقب وی شعار برا سلیمس بیک پاپاک تاخت
و بیک طعن نیزه او را از پشت زین بروی زمین انداخت و جمعی کثیر از مردمان اسلمس بیک
که با او از روی جرات قدم پیش گذاشته بودند بدست غازیان گرفتار و مقتول
گشتند در آن اثنا خاقان سلیمان شان صاحبقران چون سحاب لی بیانی بیان از روی
تهور بجوش در آمده از قلب با صوفیان جلادت نشان و مخلصان جان فشان مانند
رعد غران و برق سوزان بر جلیت نامراد و نامرادیان زده بشمشیر نهنگ آهنگ رخنه
در اساس حیات مخالفان انداخته و بگرز گران سنگ چون کوه تپا سر سرکشان دین
و دولت را زمین می ساختند و بطعن سنان ثعبان اثر ابدان تیر کمانان را چشمه چشمه
ساخته از فواره خون بطبور رسانیدند و آنحضرت مانند شیر ژیان در میان
آن روبه صفتان افتاده بقوت بازوی حیدری و دم شمشیر حضرت صاحب الامر ع
دمار از روزگار مخالفان بوصفت را از دور آن عالم مقدار به تیر شهاب
مانند متفرق و پراکنده می ساختند و سلطان زاده نامراد و تیرهای شباتافشرده متعاقب دفت
ترکمانان از میان حصار تو نجانه هر که منفر میشدند و ایشان را بتحریص و ترغیب در افروختن
آتش قتال و پای استوار داشتن منمود و ترکمانان نیز دست تهور از آستین

بیرون آوردند بقدرت قوت و امکان تلاش مینمودند کرت دیگر خیلی دست بر پیوست
که از نهیب آن عنان صبر و شکیبایی از قبضهٔ اقتدار کوتوال حصار فلک پنجم
بیرون رفت لمعان سنان آتش فشان صاعقهٔ کردار خرمن زندگانی
دلیران را چون پیوخت و پیکان سهام خون آشام برق وار شعلهٔ جانسوز
در کانون درون جمع ایشان میافروخت از بسیاری خون آن وادی تند رود جیحون
بنظر درآمده از کثرت کشتگان فضای آن معرکه بر طالبان نام و ننگ تنگ
بیت در آن جنگ از دست بر دلیلان ز شمشیر مردافکن پرپلان ز هر سو
روان گشت جوی ز خون به پنهان و پیدای جیحون فزون آخر الامر نسیم
ظفر از لطف الهی بر پرچم الویهٔ حضرت شاهی از مهب والله یؤتی من یشاء
وزیدن گرفت و روایح مشکین فوایح نصرت از گلزار فرح آثار انا فتحنا لک
فتحا مبینا بمشام خدام موکب ظل سبحانی رسیدن آغاز نهاد و غازیان
عظام بقوت اقبال همایون فال چنین و سپهر احتشام اصحاب ظلم و ظلام را
از پیش برداشتند و زبان حال بمضمون کریمهٔ فهزموهم باذن الله گویا گردید
و آن لشکر بی شمار را در میدان کارزار تار و مار ساختند چون
سلطان مراد نامراد علامت عجز و انکسار از ناصیهٔ احوال سپاه ترکمان
مشاهده نمودند و دانستند که با آن حال در برابر موکب ظفر مآل نتواند نمود
لاعلاج علم نگون سار ساخته باتفاق امرا ترکمان عنان اوبار بصوب
فرار انعطاف داد و جنود ظفر ورود شاهی تا بیدر تابنی رایات فتح و فیروزی

افراخته

افراخته اعدای دین و دولت را تعاقب نمودند و موازی ده هزار کس از سپاه مخالف
بقتل رسیدند علی بیک که از امرای معتبر او بود بزخم سنان جان ستان بخاک هلاک افتاد
و ابلمس بیک که در دست امیر قراپری بیک زخمدار و اسیر شده بود با گوزل احمد
بایندری که امیر الامرا او بود و جمعی دیگر از گرفتاران میدان جنگ باشارهٔ حضرت بهرام
قهر بقتل رسیدند و سلطان مراد نامراد با معدودی چند که در اجلشان تاخیری بود
بتشویش تمام بطرف شیراز گریخته بدر رفتند بیت نصبه حلیه سلطان بگشته حال
برون رفت از آن عرصه گاه ملال چنین است آیین چرخ بلند که زهرت دهد
جای جلاب قند ندارد فلک رسم آیین و داد بپرکینه دارد بهر نامراد خاقان
سلیمان شان صاحبقران بشکرانهٔ این فتح نامدار لوازم سپاس و محامد پروردگار
بجای آورده جمعی را که در معرکه بچوگان جلادت و جان سپاری گوی مسابقت از اقران
ربوده بودند باصناف الطاف بیشمار و انواع نوازش سرفراز نمودند و اسباب و جهات مخالف
بنصیب غازیان گردید بعد از تقسیم یافتن اموال و غنیمت مقرر شد که منشیان بلاغت
نشان و دبیران فصاحت بیان فتحنامهای مناشیر بقلم در آورده مبشران اقبال
مثال بهمراهی صبا و شمال باطراف ممالک و اکناف ممالک ارسال داشته و سالکان
بشکرانهٔ این عطیهٔ عظمی و فتحنامهٔ کبری بعبادت معبود بیزوال و بدعای دوام دولت ابدی
قیام نمودند و تاریخ این فتح نامدار که بمحض توجه حیدر کرار روایهٔ الجبار روی داده این
مشهور است مصرع امیر المؤمنین حیدر علی ابن ابی طالب و دیگری نیز گفته آیهٔ ان للمتقین
لحسن مآب العقصه چون خاطر مبارک آنحضرت از متفرق شدن گروه بی شکوه ترکمان

وفرار نامرابی دولت جمع گردید از آلمه قولاق همدان عنان پسند صبا پیوند بدامن کوه الوند
انعطاف داده در آن ییلاق دلبند نزول اجلال فرمودند و بعیش و عشرت و کامرانی
و نشاط شکار و صید افگنی پرداختند الحمد لله علی تواتر نعمائه و توافر آلائه ذکر تتمهٔ

احوال امرای کرمان و کشته شدن بعضی از ایشان باقبال سعادت شهریار جهانبان

قبل ازین در طی احوالات سنه سبع و تسعمایه تحریر یافت که در ممالک فارس و یزد و کرمان
امرای بایندری ترکمان دستور ملوک طوایف در آن ولایت لوای استقلال
و استکبار بر افراشته چون خبر لشکرکشی سلطان مراد نامراد بالمه قولاق همدان
محاربه او با خاقان سلیمان شان صاحبقران رسید پیشتر از خبر آن کرده و در بیداد
و ظلم و ستم و جمع نمودن لشکر ساعی شدند از آنجمله ابوالفتح بیگ برادر حاجی بیگ
بایندری که در دار الامان کرمان بمسند فرمانروائی متمکن گشته بود با سپاه فراوان
عازم دار الملک شیراز گردید در روز شنبه سوم ماه صفر سنه ثمان و تسعمایه
از کرمان روی بمقصد گذاشت چون خبر آمدن او بیعقوب جان بیگ برادر ابیه سلطان
که نفر مودهٔ سلطان مراد نامراد و حاکم شیراز بود رسید از بیم جان بمغان با یاس
و حرمان گشته بطرف بیضا شتافت ابوالفتح بیگ داخل شیراز شده اموال
و اسباب یعقوب جان بیگ را بتصرف در آورده و از شیراز بطرف کازرون
روانه گردید چند روز در متنزهات آن دیار بهوای شکار اشتغال داشت
و از کازرون بجانب فیروزآباد روانه گردید و در موضعی از مواضع فیروزآباد
که دامن کوهی بود بلطافت هوا و نزهت و خضرت مکان امتیاز داشت خیام

برپا نموده رحل اقامت انداختند در آن اثنا خبر آمدن منصور بیگ افشار که از بیم تیغ
ابوالفتح بیگ از روی اضطرار با خویش و تبار باستقبال بیرون آمده بود بآن
امیر و پسر کرده اشرار رسید ابوالفتح بیگ از فور غرور و استکبار کرده خاطر
خود را از مهم منصور بیگ فارغ ساخت و شخصی از نیکخواهان خود را پوشیده و نهان
بمنصور بیگ رسانیده احوال کید و غدر او را اظهار نمود منصور بیگ توکل بر خدای
عالم کرده تن بقضا داده با دلی پربیم روی بپای رکاب آورد در آن حین آهوی قلهٔ
آن کوه بر آمده در نظر ابوالفتح بیگ مرئی شد ابوالفتح بیگ از زیادتی جرأت حمله
کردن آهو روی بآن کوه آورد و بر بالای آن کوه بجای سنگی آمد و از کوه پریده هلاک
گردید از شنیدن این امر عجیب اردوی او برهم خورده و عمزاده های او شیخ حسن بیگ
و محمود بیگ محافظت لشکر نمودند شیخ حسن بیگ بجای او در ملک فارس قایم مقام
شد و محمود بیگ باشارهٔ شیخ حسن بیگ بطرف کرمان شتافته در دار الامان بحکومت
پرداخت در آن اثنا شیخ علی بیگ برادر اشرف بیگ و مراد بیگ که پیاتقا حاکم
ابرقوه بود چون رئیس محمد کره بآن دیار مستولی شد بود بملازمت ابوالفتح بیگ آمد
درینوقت فرصت یافته با جمعی از سواران مشهور بجانب شیراز بخیال حکومت آنجا
ایلغار نموده در میدان شیراز فرود آمد و محصلان غلاظ و شداد که مرکب بر نفوذ
نمرود و شداد بودند بر عایا گماشت در آن ظالم ستم پیشه از منتقم جبار اندیشه
نکرده آتش بیداد در آن ولایت برافروخت و گماشتگان او سپید و سیادات
و ارباب فضل و کمال و غنی و فقیر را بقید شکنجه در آورده اموال فراوان بعنف

و تعدی از ایشان گرفتند شیخ حسن بیک از انتقام آن بدکار خبردار شد اغور محمد را
با لشکری جرار بدفع شر آن ستمکار نامزد نمود اغور محمد بسرعت برق و باد
بحوالی شیراز آمد و شیخ علی بیک از رسیدن آن لشکر مراسم مقابله [illegible] راه
یافته بکام و ناکام گریزان بطرف ابرقوه رفت و اغور محمد مصلحت در تعاقب
او ندیده در شیراز فرود آمد و ظلم و ستمی که بر ساکنان آن شهر شده بود حواله
بشخص تحقیق نمود تیر آه مظلومان بهدف اجابت رسید بنابر آن ابو الفتح بیک
بهره از عمر و دولت نیافته رسید بر او آنچه رسید القصه چون شیخ علی بیک
بحوالی ابرقوه رسید رئیس محمد کره از بیم آنکه مبادا بازمدا نولایت استیلا یابد
علی الغفله با جمعی از الوار بر سر او تاخته او را بدست در آورده بقتلش پرداخت
و رقم اختصاص اسباب و اموال او و ملازمان ستم پیشه او کشیده با برقوه مراجعت
نمود و از آنهمه ظلم و ستم که کرده بودند جز خسران و وبال نقدی کیسه هیچ یک از آن ملاعین
نماند و این چند بیت چون مناسب مقام بود ثبت شد بیت نظر کن بکار قضا و قدر
ببین تا چه گفتند ازین پیشتر ** مکن بد که از بد نیابی امان ** مکن چاه تا خود نیفتی در آن **
ببین تا چه گوید خداوند نام ** حکیم خرد پرور خوش کلام ** هر آن تخم کشتی همان بدروی **
سخن هر چه گویی همان بشنوی ** القصه شیخ حسن بیک بایندری نیز از فیروزآباد رجعت و از
اغور محمد با استقلال تمام روانه شیراز گردیده در ممالک فارس بضبط و نسق مهمات حکومت
مشغول شد اما یعقوب جان بیک برادر اسپ سلطان که به بیضا گریخته بود از آنجا رو بجانب
اصفهان آورده در دار السلطنه اصفهان جمعیت از طایفه ترکمان نموده

بار دیگر

بار دیگر بجانب شیراز روانه گردید شیخ حسن بیک از آمدن او خبردار شده
با جمعیت تمام باستقبال او از شیراز بیرون آمده در حوالی جوین فیمابین جنگی
عظیم واقع شد یعقوب جان غالب آمده شیخ حسن بیک بقتل رسید مجددا ممالک
فارس متصرف یعقوب جان بیک در آمده در این اثنا خبر انهزام لشکر سلطان مراد
و فرار او از آلمه قولاق همدان بصوب اصفهان رسید یعقوب جان بیک
از شیراز متوجه دشت ارژن شد در آن منزل سلطان مراد که از صدمات
نواب کامیاب خاقان صاحبقران از اصفهان نیز فرار کرده بود بوی ملحق شد
و خاقان سلیمان شان صاحبقران از عقب مراد بصوب دار الملک فارس
بحرکت در آمده از استماع این خبر جماعت آق قوینلو با دل پر خوف و هراس حسرت
حکومت و بزرگی جهان جهان حرمان یاس متفرق شده هر یک از آن
گروه اشرار رو بوادی ادبار گذاشتند سلطان مراد نامراد از متفرق شدن
سپاه آواره رسید حضرت شاه از یعقوب جان بیک جدا شده بجانب
بغداد گریخت و تتمه احوال سلطان مراد در حینی که خاقان سلیمان شان صاحبقران
از عقب او بجانب فارس توجه خواهند نمود ذکر خواهد شد اما یعقوب جان بیک
از بیم صولت سپاه ظفر دستگاه بدرفول و از درفول بجانب شهربان بغداد
رفته بود و میخواست که در آن ولایت با امرای پرناک ملاقات کرده باتفاق ایشان
اعلام فتنه و فساد برافرازد و هیچ یک از امرا اقدام فریب او ننموده دندوا او چون
ازین مطلب مایوس شد روی بجانب موصل گذاشت که خود را بدیاربکر اندازد

درین حین بشارت بیک برادر قاسم بیک پرناک که حاکم سابق فارس بود
و در اصفهان باشارهٔ سلطان مراد کشته شده بود بتلافی خون برادر او را
گرفته بقتل رسانید **ذکر محاربهٔ امیر الیاس بیک ایغوث اغلی با منصور بیک ترکمان**

چون خاقان سلیمان شان صاحبقران از دار السلطنهٔ تبریز عازم عراق شدند
امیر الیاس بیک ایغوث اغلی را در آذربایجان بضبط و نسق آن ممالک مقرر
گردانیدند ایغوث اغلی از روی کاردانی بحکومت آن ولایت متمکن شده بعدل
و مروت با سکنهٔ آن دیار طریقهٔ سلوک مسلوک میداشت درین حین جمعی از فتنه انگیزان
چون آن دیار را از چیره و نامدار خالی یافته روی بجانب منصور ترکمان
والی الکای آذربایجان آوردند و باو خاطرنشان نمودند که چون پادشاه
کشور با لشکر جلادت اثر بدفع سلطان مراد بجانب عراق توجه نموده اند
و درین ولایت کسی نیست که سر راه بر تو تواند گرفت اگر روی بجانب تبریز آوری
تختگاه آذربایجان مستقر تو در آید و بی مانعی بر مسند فرمان دهی متمکن
گردی آن نابکار مغرور خود پسند چون از آن جماعت ابله تر بود این معنی
را غنیمت دانسته بخیال محال با چهار هزار سوار بر سبیل ایلغار روانه
گردید و بیخبر بر سر امیر الیاس بیک ایغوث اغلی رفته غافل باردوی
او ریختند امیر نامدار و غازیان قدوی شعار از کثرت اعدا اندیشه نکرده
تکیه بر اقبال شاه تاجدار نموده فی الفور خود را با ملازمان بر مرکبها
رسانیده سوار شدند و فرمودند تا علم نصرت اثر برافراشته کرنای کشیده بر آن

مخاذیل حمله نمودند فیما بین قتالی صعب دست داد و از دو جانب قدم ثبات
استوار نموده یکدیگر را بباد حملهٔ تیر و شمشیر گرفتند چون دلاوران قزلباش
با امیر نصرت علامت بحملات متواتر آن گروه را متفرق ساختند قریب
بهزار نفر از آن قوم را بهلاکت انداختند و نامر منصور از بیم صولت سپاه
ظفر پناه پای بگشته بآن مخاذیل روی بوادی فرار آوردند و غازیان نصرت
شعار متعاقب ایشان تاخته غنیمت فراوان از حیش ترکمان گرفتند امیر الیاس بیک
با فتح و ظفر مراجعت نموده سرهای مقتولان را با گرفتاران آن معرکه
بدرگاه خاقان سلیمان شان صاحبقران روانه گردانید و خود در آن دیار
بر مسند حکومت متمکن شده صیت جلادت و علالت را در اطراف آذربایجان
بلند آوازه ساخت و کیان امیر الیاس بیک با عریضهٔ مشتمل بر فتح نامه در دامن
کوه الوند بدرگاه سپهر اساس پادشاه رسیدند و سران سرها را بنظر انور رسانیدند

۹۰۹ **ذکر وقایع سنهٔ تسع و تسعمایه و لشکر کشیدن خاقان سلیمان شان صاحبقران بجانب**
اصفهان تابید ملک ستان چون سپهر اساس پادشاه چند روز در دامن کوه
الوند بفراغ بال و دولت و اقبال گذرانیدند خبر رسید که سلطان مراد در پی
سعی اقامت انداخته بضبط ولایت فارس و جمع نمودن ترکمانان پراکنده
اشتغال دارد رای صواب نمای خاقان اقتضا فرمود که قبل از آنکه خصم ضعیف قوی
گردد و از هر طرف لشکری بدو پیوندد عنان عزیمت بآن صوب معطوف سازند
و بصرصر غضب بنیان شوکت و اقبال او را از بنیاد بر اندازند لهذا در ساعت سعد

همان الویه ملک ستانی و علامت کشورگشائی بصوب دار الملک شیراز
برافراشته شد و از راه جرباذقان بطرف اصفهان نهضت فرمودند در
عرض راه خبر طغیان و عصیان امیر حسین کیایی چلاوی که حاکم فیروزکوه
و دماوند و خوار و سمنان بود رسید که جمعیتی عظیم از دیوزادان بر سر او واقع
شده و بغرور موفور قدم جسارت بالکائی گذاشته از راه افراط پا از
آن دیار بیرون نهاده خاقان سلیمان شان صاحبقران فرمان دادند که امیر الیاس
ایغوت اغلی با غازیانی که نزد او جمعیت دارند بدفع آن بدکار و دیوزادان
نابکار بالکائی رفته از آنجا خود را با خبر باشند و موکب همایون فال در ضمان امان
ملک ذو الجلال بحوالی اصفهان رسیده اهالی آن بلده طیبه باستقبال پرداخته
و آنحضرت از روی عظمت و شوکت داخل اصفهان شده در باغ نقش جهان
نزول اجلال فرمودند و اهل اصفهان در مسجد جامع خطبه ائمه اثنا عشر بنام نامی
شاه شریعت پرور خواندند و سکه دولت با سیم سامی آن حضرت را بسعادت
بر زر زدند فرمانده زمان خدیو جهان مرکز آرا بابان و کدخدایان سادات
اصفهان را بخلعت خاص اختصاص داده به نوازشات شاهانه سرافراز ساختند
و ایالت اصفهان را به درویش خان ولد عبدی بیک توقاجی شاملو که ایشیک آقاسی
باشی دیوان اعلی بود مرحمت فرمودند و مشار الیه ایالت پناه میرزا شاه حسین معمار
اصفهانی را وزیر و نایب خود ساخته خود بخدماتی که باو متعلق بود در رکاب
ظفر انتساب قیام مینمودند و چون در کرمان محمود بیک بایندری ترکمان لوای خودسری

برافراشته

برافراشته و به پایه سریر اعلی بازگشت نمینمود بنابر آن حکومت دار الامان
را بخان محمد خان استاجلو شفقت فرمودند خان محمد خان بموجب فرمان
با شش هزار نفر از غازیان استاجلو بجانب کرمان روان گردید چون خبر توجه غازیان
به یزد رسید اشرف بیک بایندری یزد را خالی کرده نزد محمود بیک که با آن فوج از ترکمان
در دار الامان متکفل یراق جمع شده اراده قتال و جدال با خان ظفر مآل
داشتند رسید صرصر غضب قیامت لهب شاهی و توجه موکب پادشاهی نیز متعاقب بدیشان
رسید خوف و هراس بیقیاس در دلهای آن گروه خدانا شناس راه یافته با ایل و حشم
از دار الامان بیرون آمده بطرف خراسان رفتند و خان محمد خان باقبال بی زوال
حضرت و ایران کرمان را با توابع و لواحق بتصرف درآورده در اصل سکه و خطبه
خوانده سکه بر زر زد و بعد از ضبط و نسق آن ولایت عنان بدرگاه عالم پناه
برگردانیده در منزلات فارس بشرف پابوس اشرف اعلی مشرف شد همچنان
رئیس محمد کره که ابرقوه را متصرف شده [illegible] به نام حضرت شاه عالیجاه
خوانده عریضه ضراعت آمیز با پیشکشی لایق بدرگاه فلک اشتباه ارسال داشت خاقان
سلیمان شان صاحبقران از راه اطاعت و اتفاق کردن سلطان مراد را در رقم
عفو بر صفحه احوالش کشیده ابرقوه را همچنان باو مقرر فرمودند ذکر ایلغار خاقان
سلیمان شان بجانب شولستان و فرار نمودن سلطان مراد نام
بصوب دار السلام بغداد چون خدیو جهان و قهرمان زمان از ضبط و نسق اصفهان و یزد و کرمان
فارغ شدند خبر جمعیت ترکمانان در شولستان پیر سلطان مراد نامزد نیز متواتر

میرسید لهذا خاقان سلیمان شان صاحبقران قرار بر ایلغار دادند که بسرعت
خود را بر آن جمع رسانیده سلک جمعیت ایشان را از هم پاشیده و باین عزم
لایق و رای صایب با غازیان از دار السلطنه اصفهان بایلغار متوجه گشتند و
دیب آنها مراد آن نامرد و بسیاری ترکمانان شدند قبل ازین مذکور شد که سلطان
مراد نامراد که از صدمه شاه بادین داد گریز اختیار کرده از بیم تعاقب
آنحضرت در هیچ جا مجال توقف نیافته تا خود را بولایت فارس رسانید و باتفاق
یعقوب جان بیک برادر اپه سلطان در شولستان فارس در پای قلعه سفید بجمعیت
ترکمانان مشغول بود و در این اثنا خبر ایلغار شاه عالم پناه بگوش آن گروه بی وفا
رسید از بیم تیغ آن شهریار و غازیان با وقار متفرق بادیه ادبار گشتند و سلطان
مراد و یعقوب جان بیک گریزان خود را بخانه سید محمد حلاج رسانیده و از راه دزفول
بطرف بغداد از پیش بدر رفتند یعقوب جان بیک چنانچه قبل ازین مذکور شد بقتل رسید
و سلطان مراد چند روزی باتفاق باریک بیک پرناک لوای سلطنت در عراق عرب
برافراخت و در آنجا نیز از بیم قرب جوار اقامت ننموده بجانب مصر شتافت چندگاه
در خدمت سلطان قو بیتا خادم الحرمین بسر برد و آخر از وضع سلوک او دلگیر
شده نزد سلطان علاء الدوله ذو القدر بمرعش رفت علاء الدوله مقدم او را گرامی
انگاشته یکی از بنات خود را بعقد ازدواج او در آورد و سلطان مراد نامراد الحق
ذو القدر پای در دامن اقامت پیچیده آرام گرفت و تتمه احوال او در سنه عشرین
و تسعمایه بعد از معاینه جنگ چالدران ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی القصه و چون

را فرار آن جماعت بسمع اشرف رسید خاقان سلیمان شان صاحبقران قرین
اعزاز و احترام داخل بلده شیراز شده در عمارات دل انشین سلطان ابراهیم
میرزای گورکانی نزول اجلال فرمودند و آنحضرت پایه عدل و انصاف
بر ساحت آن مملکت انداختند و تختگاه سلیمان جم از نور طلعت آن مهر سپهر سلطنت
و خلافت اضارت گرفته ظلام ظلم و اعتساف زایل گردید حکام بسیار بلاد و قلاع
فارس و ولاة لار و بصره چون از وصول موکب معلی خبر یافتند کیان جوق جوق با پیشکشهای
شایسته و تبرکات لایقه بدرگاه عرش اشتباه با مقالید حصون و امصار رسیل
داشته شد و در آن زمان والی لار علاء الملک نام داشت و از اولاد گرگین میلاد بود
و از جانب پادشاهان ایران منصب میر دیوانی سرافراز بودند و شیخ افراسیاب
والی بصره در شیراز بشرف پای بوس دریافته عریضه مشتمل بر اطاعت و تهنیت و مبارک
با فتح ایران با پیشکشهای لایق بنظر انور رسانیدند و آنحضرت هر یک را نوازش
فرمودند و بخلعت فاخر مخلع ساختند و والی لار را بدستور بخطاب میر دیوان
و بحکومت لار سرافراز گردانیدند و ایلچی شیخ افراسیاب را نیز غریق
بحر انعام و احسان ساخته رخصت انصراف دادند و هر یک از حکام که بقدم
الطاعت و انقیاد پیش آمدند نوازشها یافته باز بدستور بدارایی مملکت
خود سرافراز شدند و هر کدام که از بیم جان گریزان شده از ولایت خود
بدر رفتند حاکمی عادل در آن محال تعیین فرمودند و بعضی از بدکاران
و سرکشان که محل اعتماد نبودند بیاسا رسیدند و چون خطبای کازرون که همگی

صاحب مکنت و ثروت بودند و در تسنن شهرت تمام داشتند و از وجود ایشان
احتمال فتنه و فساد بود بنابر آن فرمان قهرمان زمان بقتل ایشان جاری شده
آن چند نفر بی ایمان مقتول گشتند و مشایخ آن دیار که سنیان متعصب بودند
و خلق ولایت فارس از راه مریدی هر سال مبلغهای خطیر بر ایشان نذر و نیاز جهت
ایشان آورده‌اند بزیارت قبور آن ملاعین تردد مینمودند فرمان قضا جریان نافذ بتخریب
بقاع و مزارات آن بی دینان شرف صدور یافت فرمانبران آن مبالغه تمام و اهتمام
و تخریب آن امکنه مینمودند و در اندک وقتی آنهمه عمارات عالی را با خاک یکسان ساختند
و اهل فارس قدوم بهجت لزوم آن حضرت را رحمتی از جانب رب الارباب
دانسته همگی بدعای دوام دولت و بقای عمر و سلطنتش مشغول گشته و از اتفاقات
حسنه تاریخ نزول آن سپهر حضرت را در آن ملک رحمة للعالمین یافته‌اند ذکر مراجعت
خاقان سلیمان شان صاحبقران از فارس بجانب عراق چون خاطر خطیر شهریار
کشورگیر از ضبط و نسق ولایت فارس جمع گردید حکومت شیراز را بالیاس
بیگ ذو القدر مشهور بکچل بیگ عنایت فرمودند شعرای فارس تاریخ حکومت
مشار الیه را اشتاق سیاسی یافته‌اند در آن اثنا خان محمد خان استاجلو از جانب
انجانب دار الامان کرمان رسیده بشرف پابوس مشرف گردید و احمد بیگ
وزیر مراد بیگ که مراد بیگ او را در یزد جانشین کرده و خود بجانب خراسان
رفته بود عریضه ضراعت آمیز فرستاده استدعا نمود که چون قلعه یزد تعلق
بملازمان عالی دارد حاکمی ضابط تعیین نمایند خاقان سلیمان شان صاحبقران بلده یزد را

و سوا

به تیول حسین بیگ لله مقرر فرمودند و لله بیگ شعیب آقا نامی را از ملازمان خود بحکومت
یزد فرستاده سلطان احمد بیگ وزیر بدلالت شاه تقی الدین اصفهانی او را استقبال
کرده مقرون اعزاز و احترام در حکومت به نیابت متمکن شد القصه خاقان سلیمان
شان صاحبقران عنان اشهب گردون خرام را از ولایت فارس بجانب کاشان
انعطاف داده منزل بمنزل کوچ بر کوچ از راه ییلاقات و چمنهای دلنشین بکاشان
طی مسافت مینمودند و چون اهل کاشان از قرب وصول چتر والا خبردار شدند
آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال طلوع کرده فضای آن مملکت را مانند فردوس برین
سپهر نضارت خواهد داد و گل تمنای ایشان در چمن امید شگفته و خندان
گشت و شجره مقصود همگنان ثمره بهبود بار آور شده نوای فرح و سرورشان از نظر
ناهید در گذشت اشراف و اعیان آن بلده مثل فضیلت پناه قاضی محمد و عمدة العلما مولانا
جلال الدین مسعود و غیرهما بلوازم استقبال پرداختند و رعایا و اهل بازار به تنسیق
آذین و آراستن شهر و تزیین آن خطه جنت قرین قیام و اقدام نمودند تمامی اسواق
و دکاکین را به پارچهای زرنگار رنگ و اجناس مصر و روم و فرنگ آرایش دادند در
زیب و زینت غیرت افزای نگارخانه چین ساخته جواهر اخلاص و دولتخواهی بطبق
عرض نهادند و موکب حضرت پادشاهی قرین دولت و الطاف نامتناهی الهی بآن بلده طیبه
درآمده از آن تزیین و آذین بهجت پرور مزاج و تاج میمون بحصول پیوسته در
بزم نشاط و کامرانی جلوس فرموده بسرانجام اسباب طوی بزرگ اشارت
فرمودند ملازمان رکاب اقدس و ملتزم بزم مقدس چنانچه باید و شاید و همت

بجز خاصیت پادشاه را لایق نماید در تمهید مقدمات جشن چنین اهتمام تقدیم رسانید
و فضای بهشت آسا و مرغزار روح افزای چشمه فین را بجهة انعقاد اختیار نمود
قبه خیمه و بارگاه و سراپرده و خرگاه با اوج مهر و ماه رسانیدند خاقان
سلیمان نشان صاحبقران با امرای عالی شان و صوفیان فدوی نشان و ارباب فضل و کمال
در آن مقام فرح انجام بر مسند سرافرازی و اورنگ پادشاهی آمده امراء توابچی
و ایشیک آقاسیان و الی آقاجویان هر یک از حکام و امرا و تابینان و اشراف و اعیان
را در اماکن مناسب حال و مرتبه هر کس جای دادند خواص و مقربان در پایه سریر سپهر نظیر
ایستاده چشم و گوش باشارت و بشارت فرمان واجب الاذعان داشته چی [illegible]
و یساولان بر درگاه جهان پناه کمر خدمتکاری بمیان جان بسته و پایه خدم و حشم در مقام
فرمانبری بوده مجلسی آراسته شد که خورشید جهانتاب که سالها است تا گرد عالم گردیده
مثل آن ندیده و گردون زنگار دین هر چند سیاحت مرکز خاک نموده مانند آن مشاهده
نکرده و بعد از انعقاد آن محفل بهشت نشان بکاولان و خانسالاران آغاز کشیدن اطعمه
الوان نموده از خوانهای نگار رنگ که مشتمل بود بر نعمتهای گوناگون آیه و فاکهة مما یتخیرون
و لحم طیر مما یشتهون آن مقدار بمجلس جنت آسا حاضر ساختند که از شرح کیفیت
آن قلم و زبان عاجز است و از وصف کمیت آن لسان فصاحت بیان قاصر گشت مهیا
خوانهای مرصع و نعمتهای گوناگون ملمع مانند ظرف سیم و زر کرده بر خوان سپهر مهر
و ماه تابان و بهر طرفی طعام از رنگ دیگر از لیمو ترشی و حلوا و شکر [illegible] الطباق برنج آمده از آن
پلوها کواکب سان هزاران قبه [illegible] زبریان و کباب و بره و قاز و مرغ دم کشت بریان [illegible]

آز

آزمنده انام چون گندم وصف مزعفرها طبقها بود پر از ریزه زر و جبین قبه زنگی بود چون [illegible]
و زر و روغن پر سواد دیده حور و چون جمیع اصناف انام از اکل طعام فارغ گشتند
خدام مجلس بهشت آیین سفره و دستارخوان نوشتند امرای توجی خلع
فاخره و اثواب و ازر و از پوستینهای کیش و سنجاب و الطایی و جامهای مخمل و اطلس
و دارایی و چکنهای سقرلاط قرمزی و کلاهای زربفت و زرد و زی حاضر گردانیدند که
از اهل مجلس را بخلعتی لایق سرافراز نمودند و این انعام عموم بهمرسانیده و در آن
روز اکثر ملازمان سلطان اقبال ایشان و اشراف و اعیان و ارباب و اهالی کاشان
بپوشیدن جامه شاهی مفتخر و مباهی گردیده و در آن ایام فرح انجام فروغ آفتاب عنایت
شهریار گردون احتشام بر وجنات احوال قاضی محمد کاشی تافته آن حاوی فضایل و کمالات
مشمول الطاف بی دریغ شاهنشاهی گشته در امر صدارت با قاضی شمس الدین صدر شریک
شد چون از غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور ضروری شرعیه سعی بلیغ می نمود
و روز بروز منظور نظر اکسیر تاثیر خاقان سلیمان شان صاحبقران گردیده و در اندک
زمانی ترقی بسیار کرده صاحب اختیار ملک و مال گشت و مدرجات تقرب و نیابت صعود
نموده پایه قدر و منزلتش از اکثر ارکان دولت و اعیان حضرت درگذشت آخر الامر
از وفور حب جاه و الطاف شهریاری ظرف حوصله اش مالامال گردیده غرور موفور
بهمرسانید و عاقبت رسید بآنچه رسید چنانچه در محل خود گذارش خواهد یافت القصه
بعد از جشن و سرور و نوازش مردم از نزدیک و دور رای عالم آرای پادشاه مؤید
مظفر چنان اقتضا نمود که اعلام گیتی ستانی را بصوب بلده قم برافرازند و آن مدینه طیبه را

محل قشلاق نمایند بعنان دولت و اقبال همرکاب سعادت و اجلال روی
توجه بمقصد آوردند و در ضمان امان ملک منان داخل آن بلده رضوان مثال شده در منازل
مرغوب نزول اجلال فرمودند **شرح شهادت یافتن امیر الیاس بیک ایغوت اغلی
بتیغ غدر امیر حسین کیای چلاوی و توجه خاقان سلیمان شان صاحبقران بجانب
رستمدار و فیروزکوه** قبل ازین سمت گذارش یافت که چون خاقان سلیمان
شان صاحبقران از همدان بجانب فارس حرکت فرمودند در اثنای راه بعرض اشرف
رسید که امیر حسین کیای چلاوی و از ده هزار کس از ترکمانان بایندری و مراد بیک
جهانشاهی که از بیم سطوت شاهی گریزان شده از عراق بجانب رستمدار رفته
بودند جمعیت نموده دست بدامن امیر حسین کیای چلاوی زده اند و امیر حسین کیا بوجود
ایشان مستظهر گشته بحصانت قلاع و متانت جبال رفیعه و کثرت بیشهای درخت مغرور
شده پیاده و سوار بسیار از رستمداریان فراهم آورده روی طغیان و عصیان دست درازی
بحوالی و حواشی مملکت عراق مینماید آنحضرت فرمان دادند که امیر الیاس بیک ایغوت اغلی
که از سرحد آذربایجان خبردار است بدفع شر آن گمراه و آن قوم تیره روزکار بپردازد
امیر الیاس بیک حسب الفرمان واجب الاذعان با فوجی از غازیان از راه رستمدار بر سر آن اشرار رفت
امیر حسین کیا از توجه آن امیر نامدار و غازیان ظفر شعار خبردار شده با دوازده هزار دیو پیادگان رستمدار
بر سر امیر الیاس بیک ایلغار کرد و چون آن امیر کبیر از جمعیت اعدا و ایلغار امیر حسین کیا آگاه شد
مصلحت در مقابله و مقاتله با فوجی قلیل که داشت و عشر عشیر آن لشکر نبودند ندیده عنان انصراف
برتافت و بقلعه ورامین رفته متحصن گردید امیر حسین کیا از عقب او ایلغار نموده بپای قلعه آمد

و بمحاصره آن حصن حصین مشغول گردید تا چند روز فیما بین شعله آتش مقاتله
و محاربه التهاب داشت هر چند امیر حسین کیا و مراد بیک جهانشاهی ترکمان در تسخیر
آن حصار بلند ارکان سعی نمودند فتح الباب نشد و صورت مطلوب از آینه
مقصود چهره ننمود و چون حسین کیا و چلاویان مأیوس شدند که آن حصن متین را بقهر
و غلبه از غازیان قلعه دار جان سپار نتوانند گرفت آغاز مکر و تزویر کرده
حسین کیا رسولان چرب زبان بقلعه نزد امیر الیاس بیک فرستاده و اظهار
نمود که من یکی از مخلصان این دودمان و ولایت نشانم و اینحرکت از راه عصیان
و سرکشی نیست بلکه اراده من آنست که بوسالت شفاعت تو دست بدامن
مرشد کامل زنم و یقین حاصلست که هرگاه آنجناب با این کمترین اخلاص این دودمان
والا شان در اندک خوف و دهشت از قلعه بیرون آید که فیما بین ملاقات و عهد و پیمان
واقع شود که باتفاق روی بدرگاه عالم پناه شهریار دوست نواز دشمن گداز
آوریم و بشرف سعادت پایبوس مشرف شویم یقین که از کرم و مروت آن صوفی صافی
نهاد پاک اعتقاد بعید نخواهد بود و باین وسیله از قهر و غضب پادشاهی در امان
خواهم بود چون امیر الیاس بیک مردی بود ساده لوح بعهد و پیمان آن مکار
نابکار اعتماد نموده فریب سخنان مکرانه او را خورده و از قلعه بیرون
آمده با امیر حسین کیای چلاوی ملاقات نمود و آن غدار بدعهد طریق بیوفایی را
مسلوک داشته امیر الیاس بیک را با جمعی از صوفیان که همراهش بودند بدرجه
شهادت رسانیده و اطراف آن دیار را بجاروب نهب و غارت رفته عنان

عنان مراجعت بجانب فیروزکوه معطوف ساخت چون این بی ادبی و جسارت
امیر حسین کیا در بلده قم که محل قشلاق خسرو جم قدر سکندر حشم بود رسید از روی
ادب نایره غضب قیامت لهب محشر بار عالی سبب التهاب یافته در اوایل بهار که مصور تقدیر
بسطح زمین را رشک نگارخانه چین نموده و مشاطه قدرت رخسار لاله را از قطرات ژاله زیب
و زینت افزوده بیت که چون باد نوروز شد مشکبای * گل و غنچه شد دلکش و دلگشای
* مزین شد از برگ و بارش درخت * حریف گل آمد ببالای تخت * فرمان قضا جریان
شرف نفاذ یافت که غازیان نصرت شعار و عساکر ظفر آثار سامان سفر و اسباب یساق
مازندران نموده از راه ورامین و ری بصوب قلعه گل خندان و فیروزکوه روند و آنحضرت
در روز یکشنبه نهم شهر رمضان المبارک از بلده طیبه قم روی توجه بصوب گل خندان
فیروزکوه بقلع و قمع آن گروه بی شکوه آوردند و چون عرصه ورامین مخیم سرادقات
جاه و جلال گردید تباشیر صبح نوروز سلطانی از مطلع تاییدات سبحانی طالع
شد و آن روز فیروز زبان الهام بیان بشارت فتح قلعه گل خندان
را با امرا و غازیان بمقتضای حدیث ارباب الدول ملهمون فرمودند که در روز عید
مبارک رمضان مفتوح خواهد شد در آن حین خبر رسید که محمد محسن میرزا
ولد سلطان حسین میرزا بایقرا از استرآباد احرام ملازمت خدیو جهان و فغفور
زمان بسته چون به بلده سمنان رسید و آن بلده در تصرف امیر حسین کیای چلاوی بود
بمحاصره و مصادمه پرداخته بیک حمله آن قلعه را بتصرف در آورد و امیر افراسیاب
چلاوی که کوتوال آن قلعه بود پناه بارک برده قاصدی بعنان برق و باد نزد حسین کیا

فرستاد

فرستاد چون حسین کیا از این واقعه خبر یافت باتفاق مراد بیگ جهانشاهی ترکمان
بجانب سمنان ایلغار نموده ناگاه آن قوم گمراه غافل بر سر جماعت جغتای ریخته بیک
حمله ایشان را متفرق گردانیدند و اموال بسیار امیر حسین و مراد بیگ از ایشان غارت کرده
مراجعت نمود و محمد محسن میرزا باسترآباد معاودت کرد و همیشه آرزوی دریافت
ملازمت خاقان سلیمان شان را در خاطر داشت تا آنکه در حوالی رستمدار بشرف بساطبوس
شاه تاجدار مشرف شد چنانچه در محل خود گزارش خواهد یافت انشاءالله تعالی

شرح فتح قلعه گل خندان و فیروزکوه و تخریب آن قلاع پر شکوه

چون خاقان سلیمان شان صاحبقران بعد از گذرانیدن جشن نوروزی با سپاه
فراوان از ورامین روی توجه بجانب قلعه گل خندان آوردند و در روز شنبه
بیست و نهم شهر مبارک رمضان حوالی قلعه گل خندان مضرب خیام ظفر فرجام
شد و آن حصار مانند بروج سپهر دوار از سنگ حوادث مصون و بنیان قلعه
فیروزه کار از کمند نوایب مأمون خندق عمیق چون میدان امل در غایت وسعت
و خاکریز بلندش مثال همت خردمندان در کمال رفعت بیت قلعه هیچو قلعه الوند
کنگره ایمن از کمند گزند ساحت آن سپهر مینافام * گل خندان گلشن بهرام
و کیا اشرف که از قبل امیر حسین کوتوال آن قلعه بود در قلعه را بسته بروج و حصار را
از دیو زادان رجیم دار بر آراسته و ابواب مخالفت و سرکشی را گشوده بانداختن
تیر و [illegible] و گلوله تفنگ جان سوز آغاز نهاده فرمان قضا جریان شرف صدور
یافت که غازیان بیباک و صوفیان چالاک آن [illegible] خاکریز را دایره کردار در میان

کرفته در روز اول اسباب قلعه‌گیری را مهیا ساختند و آنحضرت با وجود قدرت بای
اول از برای حجت یکی از قورچیان را با حجت‌نامه بجانب قلعه نزد کیا اشرف کوتوال فرستاد
و چون چشم کیا اشرف بر او افتاد فرمود تا او را بقتل رسانیدند و چون خبر کشته شدن
قورچی بشاه عالم‌پناه رسید مقرر فرمود که سپاه از جا درآمده یورش بر قلعه نمایند
و آن قلعه را بقهر تمام گرفته زن و مرد آن حصار را قتل عام نمایند و همچنین بالهام
بیان آنحضرت گذشته بود در روز عید فطر مجاهدان قلعه‌گیر و غازیان کشورگشا
بموجب اشاره شاه عالیجاه از روی دلاوری رو بآن قلعه آوردند و اهل قلعه دلیران
قزلباش را به تیر و تفنگ گرفته هرچند سعی نمودند بجایی نرسیدند و وفور سپاه
ظفر دستگاه بقدم جان‌سپاری و جوانمردی کمک‌آسا بر فراز آن کوه برآمده دور
حصار را در میان گرفتند و بکندن برج و خراب کردن دیوار پرداخته رخنها
در آن حصار بهم آوردند و در کمال قدرت داخل شده بموجب فرمان بقتل خواص و عوام
پرداختند که دیاری در آن حصار باقی نماند معنی تقدیر ملک قدیر آیت کل من علیها
فان بگوش ساکنان آن دیار رسانیدند و فرمان عالی بتخریب آن قلعه صدور یافت غازیان
قلعه را بفرموده شهریار ایران خراب کردند بعد از فارغ شدن از قتل و غارت
و تخریب قلعه گل خندان شاهباز بلند پرواز همت را از عقب عقاب ایام مملکت
دار المرز به پرواز در آوردند و کمند قدرت عزم پادشاهی را بر کنگره سپهر قلاع
آن دیار انداخته متوجه قلعه فیروزکوه شدند و چون این خبر بکیا حسین چلاوی
رسید امیرکیا علی ضمانندار را با سپاه قلعه‌دار در قلعه فیروزکوه گذاشته خود

بطرف

بطرف قلعه استا رفته که راه جور عبا کرد امید و دو پانزده و چون یوم الخمیس پانزدهم
شوال شاه ظفرمآل بپای قلعه فیروزکوه نزول نمودند قلعه دیدند که در قلعگی کوه چون
سپهر برین در نظر و در محکمی چون سد سکندر بنیان بوده اش کنگره بر سپهر
گذرانیده پهلو گذر کرده مهر همت والانهمت به تسخیر آن قلعه که در نظر ممکنان فتح آن محال
بنداران کان محال مینمود گماشته نخست فرمودند که یکی برود و امیرکیا علی ضمانندار را نصیحت
کند چون قورچی شاه نزد او رفت و پیغام برد و گفت سه روز مرا مهلت بدهید تا جواب
نوشته را نویسیم امیرکیا علی بزرگان قلعه را طلب نمود و گفت ای یاران اقبال شاه اسمعیل بلند گشت
و کسی با او برابری نمیتواند کرد ما را فکری باید کرد ایشان گفتند که چه فکر خواهیم کرد اگرچه شاه
اسمعیل را از دین و سپاهیان بتصرف در آورده است و امروز جمعیت و استقلال زیاده از همه
پادشاهان دارد نهایت قلعه فیروزکوه قلعه ایست در غایت رفعت و استحکام و مملو از مردان
قلعه‌دار و آلت کارزار و تسخیر آن حصار تا شش ماه دیگر تا سر نیز میسر نیست و مع هذا
هوای ایام بهار است و از حرارت هوا و اشتداد گرمایش از یک ماه درین ملک نمیتواند
قرار کرد و این قلعه را هیچکس بزور نمیتواند گرفت پادشاه خواهد نشست چون تنگ آید بجانب
آذربایجان روانه خواهد شد بنابر آن امیرکیا علی بیک ضمانندار بتکلیف آن اشرار و باستحکام
آن حصار استوار پای از دایره ادب بیرون گذاشته سر مخالفت بر پیر کشیده و آتش
جنگ کارزار ظاهر ساخت چون بلندی قلعه از راه رفعت بگردون اخضر دهیده و جاه رفعت
بلندی آن قلعه داد شکوه غریب ... اندازه دشت سرنگون در نشیب ... کان سپهر بلندی کوه و دشت چرخ
بشکوه و چون خبر طغیان و سرکشی آن گروه بی‌شکوه بر خاطر انور پرتو افکن شد نایره غضب شهریاری

نمونه ایست از سخط الهی در باره مخالفان شعله ور گشته فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که عساکر بهرام قهر مجلبا آسا
دور آن کوه را در میان گیرند و اسباب قلعه گیری را مهیا نموده در کار افروختن آتش جنگ باشند که بعون عنایت
الهی و امداد ارواح ائمه طاهرین قلعه را در زودی فتح کرده متوجه فتح حصین کیا شوند بموجب فرمان واجب
الاذعان اطراف آنرا کالهاله بالبدر در میان گرفته بانداختن ناوک دیده دوز و تفنگ آتش افروز پرداختند و از صدمات
سپاه ظفر دستگاه زلزله در ارکان آن کوه و ولوله در جان آن گروه افتاد و رستمداریان دست بتیر و کمان
برده بمدافعه قیام می نمودند و اکثر ایام از شام تا صباح نایره جنگ و جدال و آتش حرب و قتال التهاب
و اشتعال داشت و حضرت خاقان سلیمان شان صاحبقران بنفس نفیس کوشش بسیار و تردد بی شمار مینمودند
چنانچه هزار چوبه تیر از شست مبارک آن حضرت بر مخالفان ناپایدار گشاد دادند و روز دیگر حضرت شاه
والاجاه قدم جوانمردی و دلاوری پیش گذاشته و غازیان فدوی بموافقت آنحضرت چون ستاره آسمان
بدور ماه تابان از شهاب پیکان آتش افشان بعقد جان مخالفان روان گردانیدند و مردم حصار
و رستمداریان قلعه دار از بیم پرواز عقاب تیر جگر دوز ایرانی و رسیدن اجل پیکان غازیان تاب النعش وار از برج
و حصار متفرق گشتند و حکم عالی شد که خنجرآوران از ممر آبی که از کنار قلعه میگذشت شروع در کندن
و رخنه نمودن برجی نمایند و مدت ده روز حال بدین منوال گذشت تا آنکه روز یازدهم [illegible]
بموجب اشاره عالی از ممر آب قدم جوانمردی پیش گذاشتند نسیم فتح و نصرت از مهب ما یفتح الله
للناس من رحمة فلا ممسک لها بر پرچم علم پادشاه فلک بارگاه و عساکر ظفر دستگاه وزیدن گرفت
و بعضی از شرفات برجی از بروج آن حصن حصین فرو ریخت غازیان جمیل جبال چنان دیدند بر پای جان
سپاری رکاب کشیده دامان دلاوری را بر کمر استوار گردانیده متوجه آن رخنه و حصار شدند
هر چند سپاهیان آن حمله و رخنه بانان آن بروج بلند ارکان سنگ و تیر و تفنگ می انداختند و غازیان

و از صباه

را مجروح میساختند دلاوران سپاه منصوره رضای ولی نعمت حقیقی را منظور داشته
نقد جان بر کف دست گرفته نثار قدم مرشد کامل میکردند و در عالم صوفی گری آتش ایجاد بی
میدان نشده هر یک از غازیان که در آن رخنه از ضرب تیر و تفنگ مخالفان مقتول میشد و از عقب وی
متعلقه دیگری پیش آمده جسد او را میکشید و بر جای او پیش می آمد در آن اثنا شیر بیشه
کارزار محمود بیک قاجار از همه دلاوران جانسپار به تنهایی پیش دویده خود را برباره آن حصار رسانید
و بضرب شمشیر صاعقه کردار رستمداریان نابکار را از آن برج و دیوار متفرق ساخت و غازیان
متعاقب هجوم آورده به نیروی بخت بلند و به قوت بازوی همت طبقه اول حصار را بقبضه
اقتدار درآوردند مخالفان از غایت اضطرار روی بوادی فرار نهادند و از بیم
جان خود را بحصار نارین انداخته خوف و هراس بیقیاس بر ایشان مستولی گشت
امیر کیا علی ضماندار کوتوال حصار از دره بیرون گشته بنید پروانه تخفیف تقصیر و ذرایع
در آمده دست عجز و انکسار در دامن نجم بیگ زد و بشفاعت او خاقان سلیمان شان صاحبقران
از خون او و جمعی که با او بودند در گذشتند و امیر کیا علی ضماندار ترسان و لرزان از قلعه
بیرون آمده بوسیلت نجم بیگ سجده خجالت بجای آورده بشرف عتبه بوسی مشرف شد و قلعه را
تسلیم ملازمان موکب عالی نمود و مروت خسروانه تقصیرات او را بزلال لطف و شفقت
فرو شست اما غازیان بعضی از سپاهرا که تمرد مینمودند و سر بچنبر طاعت در نمی آوردند
سرهای ایشان را به تیغ بیدریغ از بدن جدا ساخته جمعی کثیر از آن
قوم تیره روزگار طعمه شمشیر آبدار گشتند و قلعه فیروزکوه بسرانگشت غازیان
بموجب فرمان فرمانده زمان مانند قلعه گل خندان با خاک

یکسان ساختند الحکم لله الواحد القهار و العزة للنبی المختار و آله الاطهار ذکر

توجه خاقان سلیمان شأن صاحبقران بقلعه اسپا و محاربه نمودن با حسین کیا چلاوی و فتح آن قلعه

فلک فرسا بعون خالق ارض و سما چون خاطر دریا مقاطر شهریار کشورگیر از حصار فیروز

کوه و تسخیر آن کوه باشکوه جمع گردیده در بیست و چهارم شهر شوال علامت

ظفر و اقبال در امان ملک لایزال جهت دفع شر امیر حسین کیای چلاوی بر آن سر افراشته و از

پای قلعه فیروزکوه کوچ فرموده روی توجه بقلعه اسپا که از قلاع مشهوره

آن دیار است آوردند و آن قلعه ایست فلک گون سر فیع واقع و استحکامش در

عالم شایع است بنایش چو دلهای سنگین دلان • درش بسته چون خانه منخلان • فصیلش

گذشته ز سقف آسمان • نجست الثری خندقش توامان • لب خندقش آستان عدم • ازو

تا بملک عدم یک قدم • ز بسیاری عمق او از سپهر • نیفتد درو پرتو ماه و مهر • کیا چون شد

آگه ز اقبال شاه • بدان قلعه برد از نهیبش پناه • امیر حسین کیای چلاوی چون بسیار مغرور

و خودپسند و بصفت شجاعت پهلوانی موصوف بود و از وفور غرور در میدان جنگ

و تلاش نام و ننگ رستم دستان و سام نریمان را غاشیه کش خود می‌پنداشت و آن

دوان ز دیو سیاران مازندران و طبقه ترکمان و از ده هزار پیاده و سوار بر سرش

جمعیت داشت و از بسیاری اسباب و استعداد کارزار و وفور آلات پیکار و رفعت

کوههای سر کشیده و انبوهی بیشه‌های درخت و استحکام قلاع هیچکس را هم‌میدان

خود تصور بلکه تعقل نمی‌نمودند و خود را صاحبقران پادشاهان می‌شمردند و تفاوتی بین

نیز نداده بود که هر یک از سلاطین ایران در میدان جنگ بدست او گرفتار شود او را

در آن

در آن قفس محبوس سازد و ندانست که موافق کلام صدق انجام من حفر بئرا لاخیه وقع

فیه آن قفس محبس او خواهد گشت و آنچه در باره دیگری تصور کرده نصیب خویش

خواهد گردید چنانچه در محل خود ذکر خواهد شد القصه چون از توجه موکب همایون

فال و رسیدن عساکر ظفر مآل خبردار شده با فوجی از مردم اعتمادی باتفاق مراد

جهانشاهی بعقیدت مکر و تزویر از حصار بیرون آمده محل مضبوطی از برای کمینگاه

اختیار نموده و بعقیده دست برد در آنمکان بر رفعت آن کوه پر درخت کمین کرده

منتظر وصول عساکر اقبال مآثر می‌بود خاقان سلیمان شأن صاحبقران جم جاه الی آن

دره رسیدند مقرر فرمودند که عبدی بیگ تواجی شاملو و بیرام بیگ امیر دیوان

قراملو با فوجی از غازیان از دربندی که بقلعه متصل بود در آیند و خود بنفس نفیس

از دربند دیگر خود را بپای قلعه اسپا رسانیدند عساکر ظفر شعار از آن دربند

و دامن کوهسار بطریقی که مامور شده بودند رو بآن جانب آوردند بیت

پلنگینه پوشان جنگ آزمای • بر آن کوه بالا نهادند پای • ریختند ابریان چون از رسیدن

غازیان آن مکان خبر یافتند از کمینجای بهمان نعمت بیرون آمده قدم بمجادله پیش

گذاشتند و دست بانداختن تیر و تفنگ بر آوردند امرای مدار و صوفیان جان سپار

که مرارت و رزم مصاف را بر لذت شب زفاف راجح میدانستند قدم جرأت و جلادت

پیش نهاده غبار میدان هیجا ارتفاع یافت و صفیر تیر و خدنگ به پرواز در آمد

و پیام اجل بگوش دلاوران میرسانید بیت نخستین بسوی خدنگ دست • فراوان

پیر و دست در هم شکست • یلان هم گشادند باز و بتیر • از آن دیو یاران آمد نفیر • پلنگ

استخوانهاشان ریزه ریزه بتن استخوان پاره پیکان تیز عبدی بیک توپچی و پیرام
بیک امیر دیوان و دیگر غازیان عظام تیغ انتقام از نیام آخته و سپرهای فراخ
دامن بر سر افراخته قدم مردی پیش گذاشتند و در اثنای ستیز و آویز عبدی بیک را
زخم تیری رسید و چون دره تنگ و مکان صعب بود هرچند غازیان خواستند که بهیئت
اجتماعی خود را بآن مخاذیل رسانند و ایشانرا بضرب حسام خون آشام از کمینگاه
بیرون کنند از تنگی راه کار از پیش نتوانستند بردن و آن راه را از زمره مخالفان
تخلیه نکرده پای عقب گذاشتند از آنجا که غیرت شاهی و حمیت پادشاهی
از جسارت و بی ادبی آن گروه شعله آتش غضب قهرمانی را التهاب یافته
از دربند دیگر متحفظان را گمان نبود که از آن راه کسی تواند داخل آن دربند شود
روی توجه بپای قلعه آوردند و در آن حین دویست نفر از ملازمان
رکاب ظفر انتساب پیاده همراه نبودند و لشکر مخالف که در دامن کوه در کمین
گاه بودند از سه هزار متجاوز بود چون چشم امیر حسین کیا و آن لشکر بر علم اژدها پیکر
حضرت پادشاه سعادت دستگاه افتاد اراده نمود که بیکبارگی بر موکب عالی
حمله نماید آن آگاهی یافته حضرت اله از گرد راه با دویست نفر از غازیان
بر آن سپاه حمله نمودند و بیک حمله دلاوری سلک جمعیت ایشانرا از هم پاشیدند
چون امیر حسین و مراد سبک حملات آن شهریار را مشاهده نمودند دانستند
که ایستادگی ایشان بی حاصلیت و مجادله نمودن با شیر ژیان بی موقع زیاده بر آن
مصلحت در توقف ندیده راه گریز در پیش گرفتند و بمشقت تمام خود را باندرون

حصا

حصار انداخته در و بند قلعه را مسدود ساختند و آن گروه که در پیش راه اقرار
ثبات قدم ورزیده سد راه ایشان شده بودند از نیمعنی خبردار گردیدند چون
بنات النعش متفرق شدند امرای نامدار خود را بر آیات جاه و جلال رسانیده
همگی از زبان بجا و ثنای آنحضرت گویا گردیدند بعد از آن اردوی کیهان پوی
در کنار جلگه رود که از پای قلعه میگذرد فرود آمده سراپرده نهار برافراشته خیمها
برپا کردند و حسب الفرمان شهریار زمان بمحاصره پرداختند غازیان عظام
و عساکر ظفر فرجام از آن هنگام که نیر عالم افروز بر سپهر مینافام تیغ زر
نگار میکشید تا وقتی که سپر بیضاء قمر درین حصار نیلگون ظاهر و هویدا میگردید
در برابر خندق و حصار قلعه رفته صف سپاه می آراستند و مردم حسین کیا
از سر جان گذشته تیر و تفنگ می انداختند و مردم ناوک دلدوز و گلوله تفنگ
سینه سوز ترک بر تارک سرکشان میدوختند و شعله آتش قتال در آن فضا افروخته
کشته خرمن عمر دلاوران را می سوختند و غرش توپ صیت مرگ بگوش هوش
پردلان میرسانید و صدای ضربزن لرزه در بدن بهادران می انداخت مهره
تفنگ مانند خون در شریان سریان کرده جانها از آمیزش تن میرمانید شد از دود
چون شب قرای فلک در و انجم از مهره های تفنگ. چون چند روز امر محاصره
برین منوال بود و از هیچ طرف صورت فتح روی نمی نمود بر ضمیر منیر همیون لایح
و لایح شد که باهتمام خیل لشکر جرار و استعمال آلات رزم و پیکار فتح آن حصار
میسر نخواهد شد بنابر آن رای عقده گشای آنحضرت بر آن قرار یافت که آن را و

بجلدی روداشتهار دارد از یک طرف قلعه میگذرد و انتعاش محصوران
از آن آب است بجای بگیرانند حسین بیک لله که مردی با تدبیر و صاحب هوش بود
باین خدمت مقرر فرمودند و لله بیک با جمعی کثیر از غازیان دلیر بموجب فرمان
بآن خدمت که در نظر همگنان بسیار عجیب و بعید مینمود پرداخت در اندک زمانی
نهری عریض و عمیق در بالای و پست آن حفر نموده آب را از پای قلعه بریده بآن
نهر انداختند و چون قلیلی از آن آب بدستور از پای قلعه میگذشت خاقان سلیمان
شان صاحبقران امر فرمودند که اهل اردو اتفاق نموده بسنگ و خاشاک و چوب
و خاک در پیش آن سدی بستند که من بعد قطره از آن آب بآن جانب نتواند رفت
بعد از اتمام آن امر بدیع آتش محنت العطش بجان محصوران افتاد و از تشنگی
بغایت مضطرب گشته مانند ماهی بی آب در شبکه اضطراب افتادند امیر حسین کیا و اتباع
او بعد از مشاهده انحلال کشتی حیات خود را غریق بحر ممات دیده از بی آبی آغاز
بیتابی کردند و غازیان ظفرنشان کمر جد اهتمام بر میان جان بسته پیشتر از پیشتر دست
بانداختن تیر و سنگ برآوردند بعد از بستن آب تا نه روز آن گروه بد روز از روی
اضطراب حرکت المذبوحی کرده بقدم خجلت و جدال پیش آمدند چون دیدند که علاج
آن دردی درمان بتلاش تحصیل نمی توانند نمود روی چاره بر آن حصن حصین که محل
تحصن حسین کیا و مراد بیک بود آوردند و غازیان بهرام مهر از روی جلادت
قدم بآن قلعه و شهر گذاشته جمعی کثیر الجمعه شمشیر ساختند و بیک مره قلعه ارک پرداختند
و بیوه در شب چهار خندق در پیش ارتفاع داشت روز شنبه بیست و هفتم ذی قعده

غازیان

غازیان جلادت شعار قدم جرات پیش گذاشته ارک نیز بنیروی اقبال بی زوال شاهی
بحیز تسخیر درآمده بقتل عام اهل ارک اشتغال گشتند امیر حسین کیا و مراد بیک جهان
شاه لو ساتلمیش گرفتار شده اهل و عیال و اقربای ایشان قریب بده هزار کس بودند بعضی
از اهل قلم و جمعی دیگر که بشفاعت مقربان بساط اقدس نجات یافتند بقیه بشومی
آن بدکاران طعمه شمشیر گردیدند مراد بیک و ساتلمش بیک را غازیان بسیخ کشیده کباب
کردند و امیر حسین کیا موافق نیت خود در قفس آهنین که خود ساخته بود و بوم آسا محبوس
گشت و در وقت مراجعت موکب معلی در جیبی که موکلان قفس غافل بودند قصد خود نمود
زخمی بر خود زد و چون کبود گنبدی محل نزول شاه سیاره سپاه شد از اتفاقات
چنده در همان منزل که الیاس بیک ایغوت اغلی به تیغ غدر آن مکار شربت شهادت
چشیده بود بهتر مان سیاست الهی در مقام انتقام درآمده بموجب کریمه و الله عزیز
ذو انتقام از آن زخم که بر خود زده بود رقم فنا و انعدام بر جریده حیات
او کشیده و بعد چند روز ناکامی روح پلیدش از قفس بدن پرواز نموده بدار البوار
رسیده خسر الدنیا و الآخرة گردید بیت قفس او را ز پی سینه چاک چاک
درون قفس شد بخواری هلاک باز بدستور جسد پلیدش در همان قفس بود تا
اصفهان آوردند و در میدان اصفهان نقش محمد کره را با جسد حسین کیا که
در قفس بود بموجب فرمان قضا جریان بباروت کرده بآتش زدند و قفس
بزور باروت بهوا رفته بعد از زمانی قفس خالی بپایین افتاد و اثری از آن دو ملعون
ظاهر نشد القصه چون خاطر سعادت ماثر از فتح آن قلعه جمع گردید امر به تخریب

او فرمودند و بعد از آن جشن عالی بر آراسته شد و هر یک از غازیان را که در روز
وقعه کبری و در هر یک از معارک که در ایام محاصره واقع شده بود به تیغ جهانگیر و آتش
سرافراز ساختند و بعضی از اهل فیروزکوه که به قدم اخلاص پیش آمده آثار جان
سپاری ظاهر ساخته بودند به سیورغالات و انعامات نوازش فرمودند و غنیمت
زیاده از حساب به تصرف غازیان آمده و وسعت تمام در احوال مجاهدان بهم
رسید بعد از آن خاقان سلیمان شان صاحبقران به تنزهات آنجا و لوازم عیش
و نشاط و شکار اشتغال داشتند که خبر آمدن محمد محسن میرزا ولد سلطان حسین
میرزا بایقرا که حاکم جرجان بود به درگاه سلاطین پناه رسید شاه دین پناه امرای
دولتخواه را به استقبال محمد محسن میرزا مأمور ساختند و او را از روی اعزاز و اکرام
باردوی معلی در آورده در جای مناسب فرود آوردند و همچنان کارکیا
سلطان حسین را در ایالت پناه کارکیا میرزا علی والی لاهیجان با پیشکش فراوان
به آستان عرش نشان رسید چون روز دیگر که مجلس بهشت آیین به وجود فایض الجود حضرت
شاهی ظل اللهی آراسته گردید که محمد محسن میرزا و کارکیا سلطان حسین میرزا و ایلچیان
والیان ولایات رستمدار و ملکان نور و کجور و آقا رستم روزافزون و میر عبدالکریم
والیان مازندران جهت دریافت سعادت مجلس ارم تزیین و شرف پابوس شهریار
عدل و دین با تحف و پیشکشهای لایق به بارگاه آن تایید یافته اله رسیدند و یکان
یکان به شرف پابوس مشرف گشتند محمد محسن میرزا را نوازش زیاده فرموده به آغوش
مهربانی کشیدند و در مقام لایق جای مقرر فرمودند و کارکیا سلطان حسین را نیز به الطاف

شهریار

شهریاری سرافراز نموده بکمال اعزاز و احترام فرمودند و ایلچیان را به شفقت
شاهانه امیدوار ساخته درباره هر یک از ولایات هم کو را امید جان بخشی و حکومت
مرحمت عنایت نمودند بعد از گذشتن پیشکشها و خواندن نامها از روز فیروز در اجلال
تبار است و سپهر مکرر نشستند و هر یک از مهمانان و ایلچیان را با نعامات وافره و خلاع
فاخره مفتخر و مباهی ساخته مقضی المرام به ولایات و منازل خود شتافتند و چون
خاطر آن قدوه خاندان امامت و ولایت و دُر بحر کرامت و خلافت از جانب دار المرز
فراغت یافت عنان عزیمت به صوب عراق تافته از راه راس الوادی که به کبود گنبد
مشهور است از آنجا به سیاوخ بلاغ رفته در آنجا نزول اجلال فرمودند
در آن منزل حاکم قلعه آردهند سیاوخ بلاغ که امیر سهراب بیگ چیلاوی بود به درگاه گیتی
پناه آمده منظور نظر کیمیا اثر شهریار دیندار شریعت پرور گردید و او را به خلعت
خاص اختصاص داده رخصت مراجعت فرمودند و از سیاوخ بلاغ علم عزیمت
بجانب ییلاق خرقان برافراشتند و در منزل خرقان مردم قلعه استاقد با کوتوال
آن قلعه به درگاه فلک پیشگاه رسیدند شهریار دیندار ایشان را نیز نوازش
نموده از آنجا عنان اشهب دولت ییلاق سورلق گردانیدند
و در ضمان امان ملک بیچون در ییلاق سورلق نزول اجلال واقع شد
در آن منزل خبر طغیان و عصیان رئیس محمد کره و سلطان احمد ساروی
به سامع عز و جلال رسید وقایع سنه عشر و تسعمایه و کشته شد ٩١٠
سلطان احمد ساروی در دست حاکم ابرقوه و توجه خاقان سلیمان شان

صاحبقران آنجا قبل ازین بتحریر پیوست که مرادبیک بایندری از بیم شمشیر خاقان
مؤید منصور یزد را بسلطان احمد بیک پاروی که وزیرش بود گذاشته بجانب
خراسان رفت و مشار الیه مردم هرجایی را با خود متفق ساخته بضبط آن بلده پرداخت
در حینی که رایات نصرت آیات شاهی بجانب دار الملک فارس بحرکت در آمده
بود سلطان احمد از بیم غضب جهانداران عریضه که مشتمل بر طاعت و انقیاد
بود بدرگاه معلی فرستاده خاقان سلیمان شان صاحبقران یزد را به تیول حسین بیک
لله شفقت فرمودند و مشار الیه داروغگی یزد را بملازمان خود شعیب آقا
داد و مقرر شد که شاه تقی الدین اصفهانی باتفاق شعیب آقا رفته سلطان
احمد را بجاده یقین و راه مستقیم در آورده شعیب آقای مذکور را در حکومت
یزد متمکن سازد بحسب فرمان شاه تقی الدین داخل یزد شده و با سلطان
احمد ملاقات نموده بزبان نصیحت او را از دایره نفاق بمرکز اتفاق
در آورده سلطان احمد عهد و پیمان بمیان آورد که در مدة العمر از جاده
عبودیت این دودمان ولایت نشان بیرون ننهد و هر کس از ملازمان آن کامگار
عالی را که بحکومت یزد معتبر دارند او که وزیر است با او در مقام خلافت
بوده باشد خصوصاً البته بملازم لله بیگ بعد از تاکید عهد و پیمان
باستقبال شعیب آقای داروغه پرداخته او را باعزاز و اکرام داخل یزد کرد
و شعیب آقا بحکومت یزد و رتق و فتق مهمات پرداخت چند روز
که برین منوال گذشت سلطان احمد از شرارت نفس که مقتضی ذاتش بود

بنحواست که بغیر او دیگری در آن ولایت دخیل امور حکومت باشد و همیشه نقش استقلال
در لوح خاطر می نگاشت و منتظر فرصت می بود که با ملازمان درگاه فلک اشتباه شاهی
از روی مکر و تزویر سلوک نماید تا آنکه رایات کشورگشا بصوب دار الملک نهضت نمود
مشار الیه بعد مسافت را محل فرصت دانسته نقض عهد و پیمان کرده علی الغفله خود
در حمام شعیب آقا رسانیده او را مقتول ساخت و جمعی دیگر از ملازمان شاهی
که در یزد بودند بقتل رسانید و از روی استقلال در حکومت آن دیار متمکن شد چون
این خبر به ریس محمد کره که حاکم ابرقوه بود و دم از اطاعت و انقیاد حضرت خاقان
سلیمان شان صاحبقران میزد و آنحضرت از اصفهان چنانکه گذشت رقم
حکومت همه ساله ابرقوه را با خلعت بجهة او فرستاده بودند رسید محمد کره
از بی باکی بوفور اعوان و انصار از جا در آمده باغوای نفس سرکش و دیو
رجیم بمقتضای کریمه ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بکثرت خزانه و اموال
که در آن چند سال بظلم و ستم فراهم آورده بود عصابه عصیان بر بسته با لشکر آن
که موازی چهار هزار سوار بودند بایلغار بجانب یزد رفت نیم شبی به دروازه
یزد رسیده بلطایف الحیل خود را باندرون شهر انداخت و سلطان احمد
بساروی بقتل رسانیده رقم تملک بر اموال و اسباب و وجوهات او کشید
و بضبط قلعه و حکومت آن دیار پرداخت تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی
او را از جاده اخلاص به تیه حیرانی و بادیه سرگردانی آواره ساخت و آن
مغرور عاصی حقوق تربیت و قدر نعمت خاقان سلیمان شان صاحبقران

راند اینچنین در آن بار لوای استقلال افراشت و آتش ظلم و جور بمرتبهٔ
شعله ور گردید که فقیر و غنی در پای یکدیگر می سوختند و هر که گمان چیزی داشت
او را بقید شکنجه در آورده بزجر از و میگرفتند و قاضی میر حسین میبدی
که مرد فاضل عالم و در مذهب سنت رسوخ تمام داشت رئیس محمد او را رعایت
کرده جمیع امور خود کردانید چون این خبر در ییلاق سورلوغ قرع
سمع اشرف همایون گردید همت همت شاهانه بتنبیه و تادیب او لازم
گردید از ییلاق مذکور علم عزیمت بصوب دار السلطنهٔ اصفهان افراشتند
و از اصفهان عین گرما و اشتداد حرارت هوا و تابش آفتاب آتش
در تن دلیران می افروخت و مردم جنگی در میان زره و خفتان میسوختند
و شمشیر در میان تن چو موم میگداخت بیت خیال به که شمشیر چون قطرهٔ آب ما
فرو میچکید از کف مرد ضارب :: با عساکر ظفر مآثر بایلغار متوجه دار العباده
یزد شدند چون رئیس محمد که از وصول موکب معلی خبردار گردید بتکلیف
میر حسین قاضی در درب شهر و قلعه را مانند بخت و دولت بروی خود ببست
و بروج و حصار را از جماعت الوار و سپاه تیم کار بر آراست چون خاقان
مؤید منصور به یزد رسیدند خیام نصرت احتشام بر پای کرده عساکر بهرام انتقام
دایره کردار آن شهر یار فرمود تا قلعه را در میان گرفتند و از دو طرف نیران جنگ
اشتعال یافته تیر و سنگ صاعد و نازل گردید بیت خدنگ دلیران رستم کمان
همی چون تیر دعا رفته بر آسمان :: شد از نوک پیکان در آن عرصه گاه :: ز مردم تهی

چشم

چشم خورشید و ماه :: ز تنگی که افتاد بر یکدیگر :: زمین گذشته ز افلاک سر :: مدت یکماه
ایام محاصره امتداد یافت و هر روزه از وقتی که خورشید پر نور از پس حجاب ظلمانی شب
بعزم تسخیر شهرستان گردون از افق مشرق رخ می نمود تا زمانی که جهان پلاس عباسیان ملبس
گردیده مشاعل نجوم بر زبر بروج قلعهٔ نیلگون فلک ظاهر میگردید مجاهدان دین و دولت تقدیم
سعی سیبها ترده نموده عقاب سهام خون آشام را العقد صید مرغ روح مخالفان پرواز
میدادند و اتباع رئیس محمد که تیر آتش تیز افروخته پشت بنواختن خدنگ مرگ
آهنگ میکشودند آخر الامر برجم توپ و تفنگ غازیان تیز جنگ رخنها در برج و باره نزد خفته
پیدا شده سپاه نصرت شعار یکبار در شهر ریخته رایت فتح و نصرت برافراختند
و بضرب تیغ و سنان بسیاری از الوار را بر خاک بوار انداختند و رئیس محمد
گره و قاضی میر حسین میبدی با جمعی که در اجل ایشان تاخیری بود بنا برین قلعه گریخته متحصن
شدند دیگر باره دست جرات از آستین جسارت بیرون آورده آغاز جنگ
و جدال کردند جنود ظفر ورود حسب الاشاره همایون اعلی بتسخیر آن حصار
استوار پرداختند و در خلال این حال خبر رسید که اکثر از ملازمان رئیس محمد گره
با جمعی الوار قلعهٔ ابرقو را استحکام داده در مقام سرکشی و طغیان اند خاقان سلیمان
شان صاحبقران عبدی بیک شاملو را با فوجی از افواج قاهره به ابرقوه ارسال کرد تا
که آن طایفهٔ گمراه را از مقام خلاف و سرکشی بجادهٔ اطاعت و فرمان بر
در آورند و الا به تیغ کین سرهای آن گروه بی دین را از تن جدا کرده
از خار و خس اهل عدوان مصفا و مبرا گردانند عبدی بیک با غا... غه

گیر شیر شکار ایلغار نموده به آنجانب روانه گردید و فتح قلعهٔ ابرقوه بعد از
مراجعت حضرت والا شکوه از سفر خراسان گزارش خواهد شد انشاء الله
تعالی ذکر فتح قلعهٔ یزد و گرفتار شدن رییس محمد کره و کشته شدن قاضی میر حسین در دست ملازمان
خاقان سلیمان شأن صاحبقران چون مجاهدان دین و دولت و غازیان فتح و نصرت در پای
محاصره و محاربه جد و جهد تمام داشتند مدت یکماه دلاوران اختر جنگ
و جدال کردند تا آنکه به نیروی بخت بلند و یمن توجه حافظان این دولت
ابد پیوند قلعهٔ یزد را جبراً و قهراً القبضه تصرف در آوردند آن حصار محکم
اساس سپهر مماس مفتوح ساختند و رییس محمد کره به برجی بلند
که تا آن زمان از غایت رفعت و متانت از کمند کمند محفوظ بود و مردم
یزد آن برج را نفت خانه میگفتند پناه برده از مضمون آیت اینما تکونوا
یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة غافل بود و غازیان قلعه گشا
آن برج را کالهالة بالبدر در میان گرفتند خاقان سلیمان صاحبقران فرمان
دادند که در پای برجی که مسکن آن بدبخت بود هیمه بسیار جمع نموده بر زبر یکدیگر
چیده و آتش در آن زنند که از تاب دود و حرارت شعلهٔ آتش آن مطرود
بی تاب گشته بیرون آید فرمان آن مطاع حسب فرمان واجب الاذعان شهریار
جهان عمل نموده شعلهٔ آن نیران سر به کرهٔ اثیر کشیده رییس محمد کره از تاب
حرارت در اضطرار افتاده بی طاقت گشت غازیان جلادت پیشه نردبانها
بر دیوار برج بستند و از آنجا عروج نمودند و او را با دو سه مغلوکی که در آنجا بودند

گرفتند

گرفتند و دست و گردن آن ملاعین را بسته بزیر آوردند چون نظر شهریار
شریعت پرور رسانیدند آنحضرت از دور قهر و غضب امر فرمود
تا آن مردود دولت را در قفسی که جهت پلید امیر حسین کیا چلاوی در آنجا
بود محبوس ساختند بیت سپند غضب بر سرش تاختند ** چو مرغش اسیر قفس
ساختند ** تنش را قفس دام ادبار شد ** ز زندان آهن گرفتار شد ** و فرمودند
که عسل آورده بر بدنش مالیدند تا از نیش زنبوران الم فراوان به وی رسید
که عبرت دیگران باشد که من بعد مرتکب قدرت تربیت و شفقت ولی نعمت خود را
ندانند به انواع عذاب معذب گردد القصه ملازمان و اتباع آن باغی بی ایمان را
امر به قتل فرمودند و تمامی آن گروه اشرار طعمهٔ شمشیر آتشبار غازیان گشتند
و قاضی میر حسین که مرد فاضل و دانشمند بود و تصنیفات در بعضی علوم کرده بود
و از جملهٔ تصانیفش حاشیهٔ شمسیه در منطق و شرح حکمة العین و شرح هدایه در حکمت
و حاشیهٔ طوالع در کلام و شرح بر کافیه و رساله در معما از وست چون سنی
متعصب بود بدین علت به غضب شاهنشاهی و قهر شهریاری گرفتار شده به یاسا
رسید و رییس محمد کره به دستور در آن قفس با آن عذاب معذب بود تا زمانی
که خاقان سلیمان شأن صاحبقران از سفر خراسان مراجعت فرمودند و در میدان
دار السلطنهٔ اصفهان به حضور ایلچیان روم رییس محمد کره را با جسد امیر حسین
کیای چلاوی و رییس غیبی عم زاده اش که به نیابت حکومت ابرقوه میکرد و عدی بیک
تواجی که حسب الحکم جهان مطیع از یزد به جانب ابرقوه رفته بعد از جنگ بسیار

آن قلعه را بیمن دولت و اقبال لایزال شاهی مسخر ساخته بود و رئیس عنیسی را
با جمعی از بدکاران و زنان و فرزندان ایشان بدست آورده در دار السلطنه
اصفهان بنظر انور رسانید همه را باتش زده بعقاب الیم و نار جحیم ابدی گرفتار ساختند

ذکر آمدن امیر کمال الدین حسین از جانب سلطان حسین میرزا بایقرا برسالت و ایلغار خاقان سلیمان شان صاحبقران بجانب طبس و قتل عام نمودن و مراجعت کردن بجانب

اصفهان چون خبر محاصره نمودن قلعه یزد و سلطان حسین میرزای بایقرا والی
خراسان رسید امیر کمال الدین صدر را با نامه و پیشکش لایق بتهنیت و مبارک
باد فتوحاتی که از ابتداء خروج آنحضرت تا الی الآن بتوفیق ملک منان روی
داده بود و تا آنوقت از آنجانب کسی بدرگاه سلاطین پناه نیامده بود
ارسال نمود در پای قلعه یزد امیر کمال الدین مذکور بوسیله ارکان دولت
قاهره شرف بساط بوسی یافته مکتوب و پیشکشی که آورده بود از نظر کیمیا اثر
گذرانید چون در آن نامه القاب پادشاه مشرق و مغرب بعبارات مناسب ثبت
تحریر یافته بود و پیشکشهائی که آورده بود قابل خدام پایه سریر خلافت مصیر نبود
بنابرآن امیر کمال الدین صدر منظور نظر نگشت و خیال یورش خراسان بخاطر انور رسید
شهریار مظفر منصور با عساکر موفور از راه بیابان یزد بجانب طبس خراسان
ایلغار فرموده به سرعتی طی آن بیابان می نمودند که اشهب سبک عنان صبا
بگرد توسن تیز سیر نمیرسید و شهسواران کاه آفتاب از همراهی سمند بادپای عالم پیمایش
عاجز میگردید بیت از آن تیز رو خیل آیین شتاب ** در آموخته رفتار تیر آفتاب ** و در آن

زمان

زمان امیر ولی محمد بیک امیراخور سلطان حسین میرزا حاکم طبس بود و ترددی
با از جانب و بمحافظت آن بلده مامور بود از وصول موکب خاقان سلیمان شان
صاحبقران خبردار گردیده خود را باندرون قلعه انداخت شهریار زمان و غازیان عظام
از عقب او باندرون شهر تاختند و بقتل خواص و عوام پرداختند بعد از آنکه سقف [illegible]
پس گشته شد و شهریار و غازیان شهر را غارت نمودند بصورت غضب پادشاه کشورگیر تسکین
پذیرفته بفتح قلعه التفات نمودند و چند روز در منزلات اندیار اوقات خجسته ساعات
را بسیر و شکار میگذرانیدند چون خبر وصول شهریار ایران بخراسان بمرات سلطان
حسین میرزا رسید از بیم سطوت آن شهریار عالی گهر اندیشه مند گشته از غایت اضطراب
عریضه ضراعت آمیز از روی عجز و ناتوانی نوشته بخدمت خاقان سلیمان شان فرستاد و مضمون
آنکه یکسان آرزو از عمر من باقی مانده که بخورم یا نخورم التماس از کرم جبلی آنحضرت
آنست که بتصدق فرق حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین از تقصیرات این پیر عاجز
ناتوان درگذرند و منشی که آن مکتوب سابق را بالقلم در آورده بود و شاید کرد
با پیشکشی رنگین و اسباب مجلس و چند نفر سازنده خنیاگر نواز خوش آواز که در حسن و ملاحت
و خوانندگی و رقاصی بی مثل و مانند بودند بخدمت اشرف اعلی ارسال نمود و منوط از آنحضرت
در آن ولایت بشکار و سیر گلزار اشتغال داشته که فرستادهای مذکور بشرف بساط
بوسی مشرف گردیدند چون عریضه سلطان بنظر انور خاقان سلیمان شان رسید از ضعف
حالی و شکستگی او برا و رحمت فرمودند از کرمی که بمیراث از اجداد کرام جبلی ذات
خجسته صفات آنحضرت بود از تقصیرات او درگذشته ملازمان او را عفو و مرحمت نمود

دو شاخه او را بر داشته و قامت قابلیت او را بخلاع گرانمایه پوشانیدند و چون
احوال مغنیان و رامشگران از ایشان وقت عرض رسانیدند آنحضرت فرمودند
که سلطان حسین میرزا مردی عیاش و فراغت طلب بود چنین سازندهای خوش
آواز و خوش الحان نغمه ساز لیاقت مجلس آن پادشاه عیش طراز دارند و من
مردی هستم غازی و فرصت اینگونه صحبت داشتن ندارم و مرا باید که با اطراف
و جوانب ممالک خود مرکب جولان داده و بدفع شر مخالفان دین اثنا عشری
و دولت ابدی پرداخته و از سازندگان کار اقدس چند نفر از اوزان
خیالی که در روز جنگ در برابر صف سپاه ظفر دستگاه نواختن چوگور را
و خواندن ریباقی ترکی که از خواندن و نواختن ایشان دلیران حریف جنگ
می شوند و رغبت در تلاش با عدای دین و دولت بهم رسانیده بی اختیار خود را
بر بالای خار حرب میزنند در عوض آنها با جواب عریضه سلطان حسین
میرزا روانه گردانیدند و ایلچیان او را قرین اعزاز و لطف رخصت مراجعت
فرمودند و خود بنفس نفیس دولت و اقبال عنان عزیمت بصوب مراجعت معطوف
ساخته بار دیگر قلعه یزد را از غبار سم سمند صبا پیوند رشک خلد برین گردید
و آن بلده را باز بدستور به بیوق حسین بیگ لله مقرر فرمودند و چون شکایت
بسیار و سلوک ناهموار از الیاس بیگ مشهور بکچل بیگ ذو القدر حاکم فارس
برعایای دار الملک شیراز واقع میشد و حقیقت بد سلوکی او بر ضمیر منیر شهریار
رعیت پرور عدل گستر پرتو افکن شده بود حکم بقتل او فرمودند و حکومت

شیراز

شیراز و قشون او را بامت بیک پاره و شیخلو ذو القدر مرحمت نموده بنجانب
سلطان خلیل مخالف پرداختند و از جانب یزد در ساعت سعید با دولت
و اقبال داخل اصفهان شده در عمارات عالی باغ نقش جهان نزول
اجلال فرمودند اما چون ایلچیان سلطان حسین میرزا از خدمت اشرف
اعلی قرین اعزاز و احترام مراجعت نمودند در هرات بخدمت سلطان
رسیده شمه از اوصاف حمیده شهریار ایران و سطوت و عظمت خدیو جهان
و پیغام قهرمان زمان بنحوی که گذشت بیان نمودند سلطان حسین
میرزا وزرا و ایلچیان را طلب فرمود و بخاطرش رسید که البته اینها در چنین
و زیبائی و سازندگی به از آنهائی اند که من فرستادم خواهند بود چون
او وزرا و ایلچیان داخل مجلس سلطان شدند از هیبت و صلابت ایشان نزدیک بر آن
شد که بی خود شود و از رؤیت ایشان دل در بدن سلطان بلرزه در آمد زیرا
که تمامی زنخ را تراشیده و شارب بیش از حد بلند بر رفته تاجها با جقهها
بر سر گذاشته و پوست پلنگ بر کتف بسته شمشیر حمایل کرده بودند و چوگور
بزرگ از گردن آویخته تا رسیدن ایشان بمجلس سلطان بهیئت اجتماع آغاز
چوگور نواختن و ریباقی خواندن کردند چنانچه از هیبت آن صداهای
مهیب موی در اندام سلطان و حضار مجلس راست ایستاد سلطان فرمود
که ای غازیان حقا که شما لیاقت ران و رکاب آن شهریار والا تبار دارید
و گرا قدرتیست که تواند مثل او بود و این توفیق را خدای عالم بآنحضرت

داده که زنگ ظلام تیغ الصیقل شمشیر از آینهٔ دلها زدایند و غبار
تعرض ارباب عدوان را از ممالک فسیح الفضای ایران بر اندازند
و مروج مذهب حق امامیه بوده باشند حقا که تایید یافتهٔ حضرت
پروردگار و مؤید من عند الله اینست اقدرت شنیدن این صدا
و تاب دیدن این بیان تمامت مرکب اسب سواری و جامهٔ پوشیدنی
و مبلغی خرجی عنایت نموده بخدمت شهریار ایران و زینندهٔ اورنگ
کیان فرستاد و از آنجا ایلچیان مذکور در دار السلطنهٔ اصفهان بملازمت
اشرف همایون رسیده آنچه دیده و شنیده بودند بر وی عرض رسانیدند
آنحضرت را این حرکت بسیار خوش آمده در سرور و بهجت افزوده شرح

وقایع ایام توقف دار السلطنهٔ اصفهان و آمدن ایلچیان از جانب فرمان فرمای روم

چون روزی چند شهریار ربع مسکون در دار السلطنهٔ اصفهان
بداد و دهش و عشرت و عدالت اوقات خجسته ساعات گذرانیدند
خبر آمدن ایلچیان سلطان ایلدرم بایزید قیصر روم رسید حسب الفرمان
دورمش خان ولد عبدی بیگ تواجی شاملو که حاکم دار السلطنهٔ اصفهان
بود با عمال و کدخدایان و ارباب باستقبال ایلچیان شتافتند و ایشان را داخل
شهر نموده در منازل لایق فرود آوردند و چون یکدو روز گذشت
و ایشان از کوفت راه و رنج خواب آگاه و بیگاه آسوده در عمارات
عالی نقش جهان و ایوان جهان نما که احداث کردهٔ معمار همت والای آنحضرت

بود

بود که بر بالای نهر آبی که مصدوقهٔ جنات تجری من تحتها الانهار از زیر آن
عمارت عالی میگذرد و در آن ایام باتمام رسیده بود مجلس عالی آراستند
و ملازمان رکاب اقدس و متزین بزم مقدس در آن مجلس بهشت آیین همگی با تاج
و طومار در نهایت عظمت و شوکت قرار گرفته و دورمیش خان ایشیک
آقاسی باشی با عصای مرصع و یساولان با عصاهای زرنگار در برابر آنحضرت
به نسق مشغول بودند قورچیان یراق در حاشیهٔ آن مجلس با یراقهای پادشاهی
در پهلوی هم دیگر ایستاده و غازیان مبارز با صلابت تمام در برابر ایوان
از دو جانب نهر آب صف کشیده تیرداران با تیرهای کران و کمانداران
با کیش و کمان در یکسوی آن صفوف آرام داشتند ارباب فضل و کمال و علما و مدرسین
شمس غازی محمد کاشی و قاضی شمس الدین لاهیجی و سید شریف الدین شیرازی
و شیخ علی جبل عاملی و غیر ذلک در آن بزم ارم تزیین که ایلچیان پادشاه روم
و یک دو نفر از علمای آن مرز و بوم با نامه و تحف لایقه بسعادت تقبیل قوایم سریر
سپهر نظیر فایز گشته بودند و از زبان قیصر روم اظهار اخلاص و اتحاد نمودند
و عبدی بیگ تواجی در آن وقت با رئیس غنی و اهل و عیال رئیس محمد کرهی از
ابرقوه رسیده شرف پابوس دریافته اخراق سید حسین کیا و محمد کره و جماعتی
که از ابرقوه آورده بودند در حضور ایلچیان در آن روز چنانکه قبل از این
گذشت واقع شده و از دیدن قشون قیصر روم و جماعتی که بودند [illegible]
شده از صلابت و شکوه شهریار کامکار و سوختن آن مردودان ایلچیان

قیصر را خوف و هراس بی قیاس بدل راه داده که از بیم سطوت پادشاهی
و بسخط شهریاری بازبان کام کشیده یارای گفتگو نداشتند چون شیلان
کشیده شد و خوان سالاران سفره را برداشتند پادشاه هفت اقلیم
ایلچیان را با انعام تاج زردوز و خلعتهای فاخره و زر سرخ و سفید و اسبهای
تازی با زین و لجام سرافراز کرده رخصت انصراف فرمودند و ایلچیان
در کمال رضامندی راه استنبول در پیش گرفته روانه شدند بعد از وصول
روم شمه از عظمت و استقلال آن تأییدیافته حضرت ذوالجلال را
بعرض ایلدرم بایزید قیصر روم رسانیدند القصه بعد از انقضای
آن مجلس و رخصت مراجعت ایلچیان مذکور شهریار مظفر منصور قرار
دادند که قشلاق را در آن بلده جنت نشان باغ نقش جهان نمایند در خلال
این احوال از وفور عساکر ظفر مآثر قحط و غلا در دار السلطنه اصفهان هم
رسیده شیوع یافت و دود آه گرسنگان و عجزه و مساکین از کره اثیر
درگذشت چون اکثر غله و آذوقه اصفهان تعلق بسادات حسینیه داشت
بنابرآن خاقان سلیمان شان صاحبقران میرغیاث الدین محمد را که مردی
بود متمول طلب فرموده که درین میان عساکر ظفرنشان بدولت
و اقبال مستولایت خواهیم بود سبب چیست که در آذوقه را بر روی ما بسته
اید باید که غله خود را بر عساکر ظفر مآثر بفروشند و محتاجان و فقرا را
از شعله آتش جوع خلاص کنند مشار الیه قسم بسر مبارک نواب اشرف اعلی

بروح

بروح حضرت شاه اولیا یاد نمود که غله در انبار آن مقدار ندارم که متعلقان
مرا کفاف باشد و در همان روز مشخص شد که آن سید قسم دروغ یاد کرده
و چند انبار مملو از غله داشت بنابرآن آتش غضب جهان سوز شهریاری
شعله ور گردیده میرغیاث الدین را بمعرض عتاب و خطاب در آورده
خاطرنشان او نمودند که قسم دروغ بروح اقدس امیرالمؤمنین علیه السلام
و بسر مبارک پادشاه عدالت آیین خوردن جز بغض اهل بیت رسول خدا
جهتی دیگر نمی توانم داشت امر بر قتل او فرمودند قورچیان همان لحظه او را
پاره پاره کردند و هم در آن روز بعضی از مردم اصفهان بذروه عرض رسانیدند
که شاه تقی الدین محمد مراسلات بر بیش محمد کرده و سلطان احمد پا روپی
نموده و آن بدکار را بغوا و تحریک مشار الیه باغی و باعث آنهمه فساد و خونریزی
شده بوده چون اینمعنی محقق گشته و از آنجمله یک دو کتابت آن دور
و سپاه در نزد شاه تقی الدین ظاهر شده بود لهذا فرمان قهرمان دیباجی فرمان
بقتل او رفتند فرمان ابن بموجب فرمان کار او را نیز باتمام رسانیدند شرح
یاغیگری کارکیا حسین علی بار او در خود و کشته شدن کیا فریدون
چون خاقان سلیمان شان صاحبقران جمع و متوجه ضبط و نسق گردیدند از یمن معدلت
آنحضرت وفور در اخبار و ماکولات بهم رسید و رعایا و فقرا از تنگی آذوقه خلاصی
یافتند و بدعای دوام دولت آن شهریار مشغول گشتند در خلال اینحال
خبر رسیدن کارکیا سلطان حسین از برادرش کارکیا میرزا علی والی لاهیجان

باغی شده و کارکیا فریدون که رکن السلطنه کارکیا میرزا علی بود در موضع
شمیه رود حدود دیلمان بقتل رسانید و از اهل گیلان جمعیتی عظیم بر سرش
واقع شده عازم آمدن بلاهیجان و محاربه نمودن با برادر خود گشته چون
این خبر بکارکیا میرزا علی رسید آن جناب از سلامتی نفس و پاک طینتی باز خواست
آن پرداخته در مقام لشکرکشی و خونریزش درنیامد و کس نزد برادر فرستاد
که من پیر شده ام و از برای دو روزه حیات راضی بخونریختن نمیشوم چون
مطلب تو حکومت است بی آنکه محاربه واقع شود میسر میشود مرا معزول
ساخته بگوشه رفته بعبادت معبود مشغول میگردم و ترا برضا و رغبت
بر مسند حکومت متمکن میسازم چون این خبر بکارکیا سلطان حسن رسید از
افعال ناپسند خود خجل و از پیغام برادر منفعل شده بخوف و هراس تنها بلاهیجان
رفته بدیدار فرخنده آثار برادر فایز شد و کارکیا میرزا علی بنابر وعده
که کرده بود آن ولایت را با خزاین برادر واگذاشت و خود بگوشه رفته
پای در دامن قناعت پیچیده بعبادت معبود حقیقی مشغول گردید و درین سال
مولانا حسین واعظ از دار دنیا رحلت نمود و مولانای مذکور در علم نجوم و انشا
سرآمد زمان خود بود و از سایر علوم نیز بهره تمام داشت
و از مصنفاتش جواهر التفسیر و روضة الشهدا و انوار سهیلی و اخلاق
محسنی و مصابیح القلوب و اختیارات و مخزن الانشا ست رحمة الله علیه
وقایع سنه احدی عشر و تسعمایه و طرح شکار جرگه انداختن خاقان سکندر

او

اورنگ و ییلاق کنیز الانک چون شهریار شریعت پرور و شاهنشاه عدالت گستر
ایام زمستان را در دار السلطنه اصفهان بعیش و عشرت بفراغت گذرانیدند
در تحویل حمل در ایوان جهان نما جشن عالی ترتیب داده علما و سادات و امرا و اشراف
و اکابر در آن محفل ارم تزیین بشرف پابوس سال نو و تهنیت و مبارکباد
نوروز فیروز مشرف گشتند و همگی خلق آن دیار غریق بحر انعام و احسان
آن شهریار گشته بخوشدلی و خرمی در سایه معدلت آن تائید یافته
حضرت پروردگار در مهد امن و امان بدعای دوام دولت ابدی الاتصال
اشتغال داشتند و چون ایام شتا و فصل برد و سرما سپری گشت و روزگار
از ورود و قدوم بهجت لزوم بهار فیض آثار آغاز سبزی و خرمی نمود و گلهای
خندان شروع در شکفتگی کردند اشجار لباس سبز ورق در بر و اطفال
شاخ از شکوفها کلاه قاقم بر سر نهادند و نوعروسان شقایق و ریاحین
با زیب و فر از خواب ناز بر داشته جلوه کنان از حجله خاک بیرون خرامیدند
و سلطان گل بعقد نکاح دل بلبل مسکین خار را چون مژگان تابان لاله عذار
پر تیز ساخت و نسیم فروردین روایح مشکین فوایح در اطراف دشت و کوه
بسیار منتشر گردانید مقتضی فصل بهاران که از فیض غمام گلگشت جهان
غیرت دار السلام روی زمین خرمی از سر گرفت صحن چمن زینت
دیگر گرفت بعد از انقضای جشن نوروزی و سیر شکوفه و گلهای بهاری
نشاط شکار از خاطر عاطر شاه جم قدر فلک اقتدار سر برزده حکم همایون

شرف نفاذ یافت که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف
و اعیان از خاص و عام بیرون آمده جرکه کرده جانوران شکاری را
تا کیز الانک که سر زمین دلگشا و ساحت روح افزایش بسیار ییلاقات
اصفهان مزیت تمام دارد برانند و از جنس نخچیر بسیار و وحوش بلکه
طیور آن صحرا را بگذارند که بدر رود و جهة تمشیت این امر تواچیان بهرام
صلابت و یساولان مریخ هیبت بسرعت برق و باد باطراف بلدان
رفته به بیرون کردن رعایا و سپاهی قیام بحکم پادشاهی امر نمودند
آهوان سیاه چشم از تنگنای میتان بساحت سبزه زار و ییلاقات
روح افزا و مرغزارها میل خرامیدن بهم رسانیدند و پلنگان بسیار خشم
در آرزوی وصال و مشاهده جمال انها همه تن چشم گردیدند بیت لی صید
شکار شهریاران ** کمان قوس قزح شد تیرباران ** ز پیکان نشاط
انگیز ژاله ** چو صیدی غرقه در خون گشت لاله ** جانوران صحرایی از بیم آواز
بوق و سنج و نای و موی پیاده و سوار سراسیمه گشته ییلاق را از قشلاق
فرق نکرده و کوه را از صحرا نشناخته زمین پیاده و چمن سبزه زار در نظر
ایشان یکسان مینمود لاجرم از هر جانب روی توجه بدان سمت می آوردند
و چون نزدیک بآن شد که جرکه آراسته گردد خاقان سلیمان شان صاحبقران
با مخصوصان و مقربان و غازیان ظفرنشان از دار السلطنه اصفهان بجانب
جرکه روانه شدند بهر بیابان که عبور فرمودند سیراب خاصیت ابر زلال گرد

وقطرات

وقطرات ابر بی پایانی انتظام عقود لآلی پذیرفت خار دل آزار چون شاخ شکوفه
گل فشانی پیشه کرد و خس و خاشاک مانند اوراق گل بساط کامرانی گسترد کلانتران
و حکام و اربابان و بسیاری رعایا از حوالی قم تا شیراز اطراف صحاری را فرو گرفته
تمامی کوه و دشت را احاطه نمودند و وحوش و شکار بسیار از انرو در الانک کیز جرکه
بهم رسید از آهو و گوزن و جنس گوزن و گرگ و شیر و پلنگ آنقدر جمع آمده که محاسبان
اوهام از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف نمودند پادشاه مؤید منصور بر باره آهو
هامون نورد بر نشسته تنها بمیان جرکه در آمدند و کمان کیانی بر سر چنگ در آورده
بزخم ناوک دلدوز و پیکان آتش افروز خون آهوان دشت کیز الانک را صفت یاقوت
رمانی و عقیق یمانی بخشیدند هرگاه از شیر و پلنگ میگشادند و گاهی گرز گران
سنگ سپر و گردن گور را از رزم می پرداختند و باعتیق شمشیر نهنگ آهنگ شکاف در
و پهلوی نخچیران و گردن گوزنان افکندند چنانکه از کشتها پشته ها بهم رسید بیت
شه سرون بوک نیزه و تیر ** گهی آهو فکنده گاه نخچیر ** گهی شیری بنیزه در ربودی
گهی گور از خدنگش گور بودی ** بعد از آن بموجب فرمان واجب الاذعان امرا و نو
بیان نیز داخل جرکه شده بصید انداختن و مرکب تاختن مشغول گشتند و هر یک بزخم
تیر و ضرب شمشیر پادشاه گردون احتشام صد دریافت که تمامی غازیان و لشکریان آغاز تیر
انداختن و تیغ راندن و شکار افکندن کردند و در طرفة العینی تمام آن جانوران را غرقه بخون
ساخته شرایط جلادت و خونریزی بجای آوردند چنانچه در آن روز پنجاه و شش
هزار و هفتصد جانور کشته شده بود تواچیان آنها را برامرا و اعیان و اشراف و خدام

بیت مسو

آستان سپهر احتشام تقسیم نمودند و مقرر شد که با تمام آستان بنا و معماران
مهندس پس از رسیدن آن جا نوران منارهٔ دار السلطنهٔ اصفهان ساخته شد و بنای گلکار
شهرت یافت بعد از آن شهریار ایران بعضی از ییلاقات اصفهان را معسکر عالی
نصرت نشان نموده به سیر و تماشا مشغول گشتند ذکر نهضت موکب همایون
خاقان سلیمان شان صاحبقران بجانب همدان و بنای عمارات امام
زاده واجب التعظیم امام زاده سهل علی علیه السلام و علی آبائه التحیة و التسلیم
چون شهریار سعادتمند چند روز در ییلاقات دلپسند اصفهان کامیاب
بعیش مشغول بودند از آنجا علم عزیمت بجانب همدان افراشته عنان دولت
و سعادت بطی صحاری و دامن کوههای آن وادی نموده در خطهٔ طیبهٔ همدان نزول
اجلال فرمودند در استحکام بنای عدل و انصاف کوشیده در انهدام آثار جور
و اعتساف اهتمام تمام مینمودند در آن حین بخاطر دریا مقاطر رسید که بقریه که مدفن امام
زاده واجب التعظیم و التکریم امام زاده سهل علی است تشریف برده بطواف مزار فایض
الانوار آنحضرت علیه السلام مشرف شوند و چند روز اوقات خجسته ساعات را در
آنمکان ملائک پاسبان بطواف مرقد منور صرف نمایند بعد از وصول بدان مقام واجب
الاحترام مجاوران آن آستان کرامت نشان را بصلات و تصدقات نوازش فرمودند
مراسم نیاز و اخلاص بجای آوردند و چون عمارات آن مزار فیض آثار روی
بانهدام آورده خرابی در آن راه یافته بود همت والای خسروانه به تعمیر آن قرار
گرفت و فرمان عالی شرف نفاذ یافت که معماران پرهنرکار و مهندسان دانش شعار

بر سر آن مرقد معطر مطهر عمارات عالی طرح نمایند و اساس آنرا مانند گنبد
هرمان شیده و مستحکم نمایند در اندک زمانی آن بنای عالی بر وجهی ساخته
و پرداخته شد که شرفات بلندش کنگرهٔ همت بذروهٔ سقف فیروزه کار سپهر رسانید
و غرفات بی مانندش سر رفعت از برج ماه و مهر گذرانید بیت گنبدش آسمانیست
که ملک و پس ملائک مردم ... از سپیده نماید هوایش پرواز ... جسم لطافتش
همه با سقف فلک کرده جفت ... لب بامش همه در گوش فلک گوید راز ... و در آن
ایام از اثر مقدم شهریار پاک اعتقاد چشمهٔ آبی در آن عتبهٔ کعبه مرتبه ظاهر
گشته و مقرر شد که بر بالای آن چشمه خانه بنا نمایند و نزدیک بآن چشمه حوضی
کوثر مثال احداث فرمودند که از آن آب زلال مالامال شد آنگاه استادان
بنا و باغبانان دانا باغی دلکش و بوستانی روح افزا در آن فضای بهشت آسا
طرح انداختند و ساحتش را از نشانیدن نهالهای پرثمر و گل بن
معطر ساختند و از یمن توجه آنحضرت آن گلشن که نمونه بود از فردوس
برین بکمال معموری و آبادانی رسید و از خضرت نضارت و صفای آب و هوا
رشک جنت المأوی گردید بلبلان بنوا و مرغان خوش صدا با زبان
بی زبانی نغمهٔ روضة من ریاض الجنة را میسرایند بنفشهٔ عنبر بو در حوالی
لالهای سرخ رو چون خال موزون بتان سر بر زده و سنبل مشکبوی در اطراف
نرگس سپید رو مانند زلف عنبرین سروقدان دلربا در کنار خیابانها جلوه کرده
نسیم روح افزایش در همه اوقات معتدل و از هوای فرح افزایش روضهٔ رضوان

منفعل بیت چو خط تبان سبزواش دلکشا ٭ ز سرگشتگانش نسیم صبا ٭ درختان پرورش
همه دل پسند ٭ چو سبزان رعنای بالا بلند ٭ هوا اش نه بس همیشه نه گرم و نه سرد ٭
نه دوری غم گل نه اندوه کرد ٭ و آن باغ ارم نشان بچهار باغ موسوم گشت
و چون خاطر خطیر شهریار کشورگیر از بنا و تعمیر آن آستانه و طواف آن مزار
ملایک مطاف فراغت یافت عنان اشهب گردون خرام را بجانب ییلاق سورلق
معطوف ساختند شرح دفع فتنه بعضی از سرکشان و قتل بعضی از مخالفان
و بیان رسیدن جلیان بیک حاکم طارم خلخال و قشلاق نمودن خسرو جهانگیر
در آن خطهٔ ارم مثال چون خاقان سلیمان شان صاحبقران از جانب همدان دشت
و کوه و ییلاقات آن وادی اشکار کنان و صید افکنان طی نمودند در ییلاق
سورلق خیام ظفر اعتصام را برپای نمودند و تا ظاهر شدن طلیعهٔ شتا و رسیدن
لشکر سرما بغارت صحرا نشینان معنی باد خزان بیغمای گلهای بوستان و اوراق
اشجار باغستان در اطراف عالم تاختند و اوراق اشجار را ریزان ساخت
بیت بنفشه قد خویش در هم کشید ٭ ز سیر مابزغ میل ماتم کشید ٭ خزان سکه بر لاله
پیدا کرد ٭ فکند از سر شاخ افسر و داد کرد ٭ بر افتاد گل از نهال زرد ٭ شد شش
حسن مرندگانی بباد ٭ مسامع غرو جلال رسید که شیر صارم کرد جمعی کثیر از اکراد
تیمی و قطاع الطریق ولایت کردستان را جمع نموده در سیاره و قورغان رحل
اقامت انداخته است و قطع طریق و اخذ اموال هر فقیر را سرمایه وجه معاش
خود ساخته آینده و رونده از آزار و سیاهکنان آذربایجان را از امیر سایند بنابر همت
شاه

شاه گیتی پناه دفع شر آن قوم گمراه لازم بلکه واجب گردید و موکب معلی بجانب
سیاره و قورغان بحرکت در آمده چون شیر صارم از نهضت موکب شاه کواکب سپاه
خبردار شد از خوف بسیار که بدان بیچ کار راه یافت چاره کار خود را در فرار
دیده احمال و اثقال خود را بجا گذاشت و بمضمون من نجا برأسه فقد ربح عمل نموده روی
بوادی ادبار آورده و خود را با اتباع بکوه های سخت و بیشهای پر درخت کشیده و غازیان
ظفرنشان خود را بآن سرزمین رسانیده تمامی احمال و اثقال ایشان را تاراج کردند
و جمعی کثیر از کردان که منظر بدسیرت دلاوران پرهنر گرفتار و مقتول گشتند
چون وقت مقتضی آن نبود که از عقب آن بدکار تعاقب نمایند بهمان قدر اکتفا نموده علم
عزیمت بصوب مراجعت برافراشته کنار قزل اوزن را معسکر ساخته در منزل
فتح سمع اشرف اعلی گردید که امیره حسام الدین حاکم رشت و فومن سر از ربقهٔ اطاعت
و فرمان برداری پیچیده بایستادگان پایه سریر اعلی در مقام سرکشی در آمده باج
و خراج موافق معمول از وجه حصول نمی پیوندد و بنابر آن خسرو ایران تسخیر ملک گیلان
را پیش نهاد همت عالی ساخته عساکر ظفر مآثر را از پیش و خود بنفس نفیس از عقب
از راه طارم بجانب رشت توجه فرمودند و چون غازیان بهرام صولت قبل از وصول
شهریار نامدار قدم بدان ولایت گذاشتند مانند شیر ژیان بجنگل و بیشهای گیلان
در آمده شروع در نهب و غارت نمودند و در تفتیش مخالفان کوشیده ابواب قتل و تاراج
بر روی روزگار ایشان گشودند امیره حسام الدین از مشاهدهٔ آن احوال در شکنجهٔ اضطراب
افتاده مانند ماهی بی آب بی تاب گشته از اعمال ناهموار و اطوار نامنجار نادم گشت و زبان

باغدار و استقبال کشودند و ایلچیان بحیثیت آن با پیشکشهای فراوان نزد امیر نجم
زرگر رشتی که از مقربان بساط اقدس بود فرستاده که بوسیلت و شفاعت او عذر
تقصیرات خود را بخواهد و امیر نجم باز فرستاده های مشار الیه بارگاه عرش اشتباه
در آمده زبان بتشفع و تضرع گشودند و درخواست گناهان او را با اهل گیلان نموده
شرط کرد که بعد الیوم سر از طوق اطاعت و فرمانبرداری این دودمان ولایت
نشان نپیچد و کمر عبودیت این درگاه سلاطین پناه را بر میان جان بسته سال بسال
باج و خراج موافق معمول ارسال دارد عفو کامل شهنشاه بر خطابخش عذر پذیر
گشته بر طبق کلمه خجسته اذا ملکت فاسجح از برای خاطرجوئی امیر نجم الدین مسعود
از جریمه عظیمه امیر حسام الدین درگذشت و ایلچی او را بخلعت خاص
اختصاص فرموده رقم حکومت مملکت گیلان را بدستور بنام او قلمی
فرمودند و او را با نشان حکومت و تاج و خلعت شفقت کرده رخصت
معاودت فرمودند و موکب همایون از حدود گیلان مراجعت
نموده در طارم جهت قشلاق کردن آن زمستان نزول اجلال فرمود
و چون همیشه در خاطر انور خطور می نمود که انتقام خون والد بزرگوار
خود سلطان حیدر را از طاغیان ولایت طبرسران بکشد لهذا در آن
زمستان ابدال علی بیک مشهور بده بیک قورچی باشی را که از جمله
معرکه سلطان حیدر و صوفی پاک اعتقاد بود مامور گردانیدند و قورچی
باشی بموجب فرمان همایون رفته جمعی کثیر از ترکمانان و اهل طبرسران و شروان

راکه

را که با مخالفان در شهادت سلطان حیدر متفق بودند بقتل رسانید
و امیر مشار الیه جهت بدست در آوردن آن ملاعین سعی بلیغ نموده آن خدمت
را خاطرخواه اشرف اعلی باتمام رسانید خاقان سلیمان شان صاحبقران
از یورت قشلاق حرکت کرده بودند که به شرف پای بوس مشرف گردید چون
رعایای طارم از بلوک چلبان بیک حاکم آنجا شاکی و از زیاده طلبی ملازمان
او بر بنیاد آمده بودند بدیوان معدلت شاهی حاضر گشته تقصیرات چلبان بیک
طاز و ظلم و ستم او ثابت گردید بنا بر آن نایره غضب شهنشاهی زبانه
کشید بعد از جواب و سوال حکم بقتل چلبان بیک فرموده قورچیان او را
بیاسا رسانیدند شرح کشته شدن کارکیا میرزا علی و برادرش کارکیا
سلطان حسن بتیغ غدر فتنه انگیزان گیلان در این سال از گردش چرخ جفا
پیشه کج رفتار و شعبده بازی او در لیل و نهار امری غریب و سانحه عجیب رخ
نموده کارکیا میرزا علی والی لاهیجان و کارکیا سلطان حسن برادر او به تیغ غدر
فتنه انگیزان ولایت گیلان کشته شدند تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنکه قبل
از این مذکور شد که کارکیا سلطان حسن باغوا و تحریک بعضی از گیلانیان
از راه رفته با برادر خود در مقام لشکرکشی در آمده کیا فریدون را که رکن الدوله
او بود بقتل رسانید و کارکیا میرزا علی در مقام پرخاش با برادر در نیامده
خود را بگوشه کشیده بعبادت و قناعت مشغول گشت و حکومت لاهیجان را به برادرش
گذاشت و خود اکثر اوقات در آنجا بعبادت و طاعت یزدان و به تلاوت قرآن وقت

میکرد را شنید طایفهٔ باغیه که در قلعه لاهیجان بودند در باب قتل آن پادشاه
سید عابد که شصت و چهار سال از عمرش گذشته بود اتفاق نموده بر سر او
رفتند و در رانکوه بقتلش آوردند و کارکیا سلطان حسن بجانب رانکوه شتافت
که شاید برادر را از شر آن گروه برهاند چون بدان منزل رسید برادر را
کشته دید تا فکر کار سازی برادر مینمود که آن جماعت چون از کمینگاه غدر بیرون
آمده او را نیز در آنجا مقتول ساختند چون این خبر بخاقان سلیمان
شان صاحبقران رسید بسیار آزرده و متاسف گشتند و کارکیا سلطان
احمد ولد کارکیا سلطان حسن را که در ملازمت موکب عالی و همیشه منظور نظر
کیمیا اثر بود حکومت لاهیجان که جای عم و والدش بود بمشار الیه شفقت فرمودند
و فوجی از غازیان بهرام صولت را باتفاق او بگیلان فرستادند کارکیا سلطان
احمد با عساکر منصور ماثر چون بحدود رانکوه رسید امرای ولایت گیلان و قاتلان آن
دو پادشاه دین دار باستقبال او شتافتند کارکیا سلطان احمد چنین تمهیدی
کرده بود که در هنگام رسیدن آن گروه طاغی در وقت پابوس نمودن غازیان
به تیغ انتقام آن گروه نمک بحرام را از میان بردارند و نگذارند که احدی از ایشان
بدر روند چون آن طایفهٔ باغیه نزدیک رسیدند بنا بر تمهیدی که کرده بودند
بالتمام امرای ولایت گیلان را در حالتی که میخواستند که پابوس کنند بقتل رسانیدند
و کارکیا سلطان احمد بیمن توجه شاهنشاهی بر مسند حکومت پدر و عم خود متمکن
گشت وقایع سنه اثنی عشر و تسعمایه و محاربه نمودن امرای عالیشان با شیر

صارم والی کردستان چون فصل شتا بپایان رسید و خسرو سیارگان
از روی تمکین بوای عشرت به بیت الشرف حمل برافراشت فراشان فروردین
فرش زمین را به بساط سبز زمردین مزین گردانیدند و سلطان گل در غایت
عظمت و تجمل پرده زنگاری از چهره گلناری گشوده روی بانجمن آورد بیت
کرد و پیت سیماب مینایی • و رچمن کرد گوهر افشانی • ژاله باریده همچو در خوشاب
• لاله شد با غوری ارغوانی آب • رخ برافروخت غنچه مستور • چشم بگشاد نرگس مخمور
• شهریار کامکار بعد از جشن نوروزی از قشلاق طارم بجانب ییلاق سلطانیه
بحرکت در آمدند و در ضمان امان ملک منان در آن چمن دلنشین روح افزا نزول اجلال فرمودند
و چند روز سمند شهریار مظفر منصور در آن سرزمین نزهت قرین باسب تاختن و جرید انداختن
و چوگان بازی و قبق اندازی اشتغال داشتند بعد از اتمام آن کار رایت نصرت آیت
بصوب ییلاق سورلق برافراشتند و در آن ییلاق قرع سمع اشرف همایون گردید
دیگر شیر صارم مرتبه اخری با جمعی کثیر از کردان کریه منظر بقلعه اردبی آمده بافروختن
آتش فتنه و فساد اشتغال دارد و خاقان سلیمان شان صاحبقران بیرام بیک قرامانلو
امیر دیوان را با خادم بیک خلیفة الخلفا و عبدی بیک شاملو که مصاهرت این دودمان والا
شان سرافرازی داشت و سارو علی بیک مهردار تکلو را با جمعی از غازیان رزم
آزما بدفع شر آن اکراد بدنهاد مقرر فرموده و امرای مدار و عساکر ظفر شعار
بایلغار بر سر مخالفان بدکردار رفتند چون خبر رسیدن امرای ظفر پناه و عساکر نصرت
دستگاه بر شیر صارم و کردان رسید بار دیگر طاقت جنگ نبوده در خود ندیده روی

بقلل جبال آسمان تمثال آوردند و غازیان الکای ایشان را غارت نموده
جمع کثیر را طعمهٔ شمشیر ساختند و در این اثنا خبر رسید که شیر صارم با طبقهٔ
اکراد از کمین بیرون آمده در دامن کوه صف قتال آراسته مستعد
جدال‌اند امرای نامدار صلاح در جنگ دانسته با غازیان تازی سوار
ستیزه دار متوجه آن دامن کوه گشتند علمهای ظفرنشان برافراشته و دست
بآلت کارزار برده روی بمیدان جنگ آوردند مانند پلنگ خشمناک بر فراز
آن کوه دویدند شیر صارم با گردان بی باک بعزم مقابله و مقاتله پیش آمد
و از جانبین آتش قتال و جدال زبانه بفلک کشید و از کثرت گرد و خاک
چشمهٔ خورشید و آئینهٔ جهان نمای روز تیره و تار گشت چنانکه شب از روز
متمیز نمیشد عرصهٔ آن صحرا از خون دلاوران گلگون گشت و از برق تیغ و سنان
که در میان گرد درخشان گشته بود شعلهٔ نار در خرمن عمر جوانان انداخت
و از آواز تفنگ رعد مانند وحوش در صحرا و ماهیان در دریا سراسیمه شدند
صدای کره نا و نایهای رومی سپاه گوش گردون را کر ساخته و امواج انداز از
صفحهٔ روزگار محو گردانید بیت بر آمد ز هر گوشه آواز کوس * ز نای و تفنگ شد
هوا آبنوس * علمها بجولان چو شمشاد و سرو * تکاور بجنبش چو زیبا تذرو * ز شمشیر
بس فوج در فوج بود * زمین همچو دریا پر از موج بود * فلک بود از بسکه جولان تیز
* متزلزل بود چون تگش پر ز تیر * محاربهٔ عظیم دست داده جمعی کثیر از طرفین
مقتول گشتند و از امرای عظام عبدی بیک شاملو توا چی باشی و علی سلطان

مهردار بخلو بقتل رسیدند با وجود این کوششها امرای عالی شان و غازیان ظفر
نشان در مقابل آن گروه ثبات قدم ورزیده جهت تحصیل نام و ننگ در آن میدان
بجنگ مشغول بودند آخر الامر به نیروی اقبال بلند شاهی و یمن دولت ابد پیوند پادشاهی
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم عالیه نصرت شعار وزیدن آغاز کرده پسر و برادر و بعضی
از امرای شیر صارم بد اختر بدست غازیان اسیر و دستگیر گشتند گردان کرد بی منظر
پشتی در ثبات قدم بهم رسیده روی از معرکه بر گردانیدند و شیر صارم نیز
از مشاهدهٔ این حال علم را نگونسار ساخته عنان مرکب بوادی فرار تافت
و غازیان از عقب گردان اسب انداخته جمعی کثیر را بخاک هلاک انداختند
و تمامی الوسات اکراد که متعلق بآن بدنهاد بود نهب و غارت کرده با غنایم
عنان مراجعت بصوب اردوی معلی انعطاف دادند و در خوی بپایهٔ سریر خلافت
مصیر رسیده پرام بیک و خلیفة الخلفا بعد از تقبیل زمین عبودیت پسر و اسیری
که آورده بودند از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و شرح احوالات محاربه را مشروحا
معروض داشتند و بالطاف شهریاری سرافراز گردیدند فرمان واجب
الاذعان نفاذ پیوست که پسر و برادر و امرای شیر صارم را با پاره‌ای گرفتاران
وسند که بهر نوع خواهند در عوض خون عبدی بیک و پاره و علی سلطان
و سایر شهدای آنمکان سیاست نمایند فرمان برداران آن گروه بی ایمان را
باردوی بازار برده بعقوبتی که از آن بدتر نبوده باشد بقتل رسانیدند
و خاقان سلیمان شان صاحبقران در آن زمستان بدولت و اقبال در خوی

قشلاق فرمودند وقایع پیچی ئیل ثلاث عشر و تسعمایه شرح فتوحاتی
که درین سال بامداد ملک ذو الجلال روی داد چون بار دیگر این عالم
پر از بهین معتدم سلطان چرخ سپهر یعنی آفتاب جهانگیر که از منزل حوت
بعقبه انهزام شتافته بود در برج حمل لوای اقامت برافراشت و از وزیدن نسیم
فروردین نباتات مهد زمین از تربیت چشمه و فلک چهارم بیاقته سراسیمه سر از
گریبان خاک برآوردند و فرش زمردین از سبزه در ساحت وسیع الفضای
هفت اقلیم گسترده شاخهای نونهالان بساتین شیشه و پیاله از غنچه و لاله بدست
رقص کنان نسیم استقبال ایام بهار بجا آورده و اشجار از رسیدن موسم
ربیع لباس سبز ورق در بر و المقال شاخ کلاه مکلل بدرر و لآلی شکوفه
بر سر بصد غنج و دلالها نشستند شاهدان بزم وصال از اهتزاز نسایم شمال آغاز
عشوه گری و بنیاد رامشگری نمودند بیت شگفته گلها بفر و شکوه ٭ پر از لاله
شد دامن دشت و کوه ٭ شقایق چو لعل تبان می بیت ٭ بعشرت قدحهای
گلگون بدست ٭ خاقان سلیمان شان صاحبقران از یورت قشلاق حرکت
نمودند و در حوالی قریه خوی مرغزاری که عذوبت آبش خاصیت چشمه تسنیم
ظاهر میگردانید و لطافت هوایش چون نسیم خلد روح تازه بقالب افسرده
میرسانید نزول اجلال فرمودند و در آن چمن فردوس نشان به ترتیب
جشن نوروزی امر فرمودند در آن روز دست دریا نوال و همت
بحر مثال آن تأیید یافته کریم لایزالها فشاندن زر و دادن انعام

وخلعت

وخلعت و نوازشات پادشاهانه امرا و سپاه را بی نیاز گردانیدند
بیت در آن روز شاه سلیمان سریر ٭ خدیو جهانگیر روشن ضمیر ٭ بیاراست
بزمی گران بیشتر ٭ نظیرش نیاورده کس در نظر ٭ در آن جشن حکام روی زمین
٭ کیهانی که بودند دولت قرین ٭ بزرگان ملک و میران سپاه ٭ سپهبد
امیران حشمت پناه ٭ کشیدند هر یک بسی پیشکش ٭ به پیش شهنشاه خورشید
وش ٭ شهنشه زبان تلطف گشود ٭ و زان سروران را نوازش نمود ٭ بانعام اسبان
با زین زر و کمرهای مرصع بدر و گهر ٭ جهان و کسان را سرافراز کرد ٭ بعالم در خرمی
باز کرد ٭ القصه بعد از انقضای جشن نوروز نوازش چاکر فیروز چون
بسمع اشرف همیون رسیده بود که سلطان مراد نامراد که از صدمه سطوت
نامدار پناه برده بود مطرود و امیر علاء الدوله ذو القدر برده و او دختر
خود را باو در سلک ازدواج کشیده بنا بر آن موافقت سلطان مراد
نامراد که داماد او شده بود از در عصیان و مخالفت خدام بارگاه سپهر
احتشام شاهی در آمده لوای استقلال برافراشته است از روی تکبر و تجبر
با لشکر موفور پیش آمده و در دیار بکر نایره قتل و غارت و آتش فتنه و فساد
را شعله ور گردانیده است پسر خیلان و یماق ذو القدر پرده ناموس
پاکان آن دیار را میدرند و ایلات آن بداختر بهرام ایلی از آن ولایت
که میرسند اموال ایشان را بغارت می برند بیت لشکر ظالم ضلالت کیش ٭
پیر سپر بدنهاد و بد اندیش ٭ همه از شیوه مروت دور ٭ یافته از فریب

بنفس عزور کرده بپیوسته عزم جور و فساد مال و منال موسس خلق داده
بباد برذمت والا همت پادشاه هفت کشور دفع شر امیر علاء الدوله
ذو القدر لازم گردید فرمان قضا جریان با حضار غازیان صدور یافت
و یساولان قمر مسیر جهت رسانیدن فرمان سپهر یار گردون وقار باطراف
باطراف ممالک محروسه رفتند و در اندک زمانی لشکری بیشمار که قریب به بیست هزار
سوار عدو شکار از فارس و کرمان و عراق و آذربایجان در پایه سریر خلافت
مصیر جمع آمدند همگی غازی و مجاهد و صوفی معتقد **بیت** مبای بلطف الهی همه
سرافراز از تاج شاهی همه کمر بسته هریک بفرمانبری گشاده زبان در ثنا
گستری بعد از جمعیت عساکر فیروزی مآثر سپهر یار سعادت مند در روز
فرخ بهجت بلند در اوایل تابستان عنان توسن همت را از برای دفع
شر معاندان دین و دولت بصوب قلعة البستان معطوف داشتند **بیت** روان
گشت باقبال شاه جهان سعادت مساعد ظفر همعنان نهان از غبار کواکب
سپهر نهان رایتش تا بماه و مهر جنیبت کشان ملوک عظام بفرمان
بری مفتخر هرکدام و بخت او غلان امت جاو شلو الدیا با سلیمان که یکی
از صوفیان پاک اعتقاد و مردی دلیر بود برسم رسالت نزد علاء الدوله فرستادند
که از توجه رایات فتح آیت بدان صوب او را اعلام نماید مشار الیه بعد از ادای
رسالت پیغام خاقان سلیمان نشان صاحبقران را باو رسانید امیر علاء الدوله
ازین پیغام بی آرام گردید و اشاره بگرفتن او غلان امت نمود او را گرفته

ودر دریاچه گوزگوپه که قلعه درنا در آنجا واقع است محبوس ساخت و مشار الیه
قریب به یکسال در آن مکان محبوس بود شبی حضرت خاقان سلیمان نشان را
در خواب دیده آنحضرت او را بشارت استخلاص از آن بلده دادند و فرمودند
که خود را برین آب زن و شناه کن و خود را بهار بسیار چون از خواب بیدار
شد بلا توقف از وفور اعتقادی که نسبت بآنحضرت داشت خود را
با آن دریای بی پایان انداخته شناه کنان بیرون رفت و بعضی گفته اند
که یکشبانه روز در آن دریا شنا میکرد تا خود را بخشکی رسانید بعد از
مشقت تمام بعتبه بوسی درگاه فلک پیشگاه سرافراز گشته بانعام و احسان
بیکران نوازش یافت و قرینه پزدکان من اعمال خوی الیسور غال او
مقرر فرمودند فی الجمله رایات جاه و جلال از حد و د قیصریه روم که از الکای
سلطان ایلدرم بایزید پادشاه روم بود عبور نموده متوجه معقد شدند و ا صلا
از عساکر نصرت شعار تعرضی بسکان آن دیار نرسید **شرح آمدن یکی**
از امرای ذو القدر برسالت نزد خسرو ایران و مراجعت نمودن او و بناه
بردن علاء الدوله بکوه درنا از بیم سطوت خدیو جهان چون خبر توجه
موکب همایون فال بعلاء الدوله بد مآل رسید مجلس کنکاش برآراست
و در باب جنگ و صلح با خاقان سلیمان شان صاحبقران با ریش سفیدان
مشورت نمود رای همگی بر آن قرار یافت که اولا از روباه
بازی و مکر اندوزی که حیلة آنان بود ایلچی سخندانی نزد خسرو ایران ارسال دارند

واظهار صلح نمايند شايد كه باين بهانه ميان حضرت شاه والاجاه ترك مخاصمت
نمايد علاء الدوله يكى از امراى خود را بدرگاه معلى ارسال كردانيد و با او تمهيد نمود
كه شايد در هنگام وصلت نسبت بآنحضرت غلطى رسمى كه در دل دارد بظهور رسانند
ايلچى علاء الدوله با نامه و جمعى از ذو القدران روى بدرگاه سپهر پايه ايران
آوردند چون خبر آمدن ايلچى علاء الدوله بخاقان سليمان نشان رسيد مقرر فرمودند
كه برخلاف علاء الدوله كه ايلچى حضرت شاه را گرفته محبوس كرده بود استقبال نموده او را
از روى اعزاز ببارگاه فلك اشتباه در آورند زيرا كه رسم پادشاهان عظيم الشان
و آيين سلاطين گيهان بوده كه رسولان كه پيغام آورند ايشان را نكشند و حبس ننمايند و محبوس
نسازند بيت در آيين شاهان و رسم كيان * پيام آوران ايمنند از زيان * ايلچى او را از گرد
راه ببارگاه فلك اشتباه در آوردند و ايلچى را چون نظر بر آن درگاه جميده و سپهر اشتهار
فريدون فر افتاد كه امرا با هيبت و صلابت تمام در خدمت آرام گرفته و از دو جانب بارگاه
غازيان بهرام صولت مريخ صلابت صفها بر آراسته و از سطوت و شوكت فرمانفرماى ملك
گيتى جميع اعضاء او بلرزيدن آمده خود را انجا افكند و زمين را در برابر بوسه داده و در پيش
خان ايشك آقاسى باشى نامه عالى مكتوب او را گرفته بنظر انور رسانيد و چون آنحضرت
آن نوشته را كه از روى نرمى و تدبير از صلح و جنگ در آن درج شده بود ملاحظه نمودند جواب
آن بزبان الهام بيان فرمودند كه بعلاء الدوله بگو كه من مثل آن درويشان نيستم كه ايشان را فريب
داده سه پياله تصدق از ايشان بگيرى و تدبير گرفته وجه معاش خود ساخته و او را ابلاغ نام
كرده بدانكه من بتيت از مطلبى كه دارم بر نخواهم داشت و چون از براى اصلاح كار سلطان را دانا قرار داد كه دادند

توشش فرح

حرف صلح ميزنى مضايقه در آن نخواهد بود مشروط بآنكه سلطان مراد از روى
صدق و يقين بزبان كلمه طيبه على ولى الله جارى سازد و لعن بر اعداى
دين نمايد سر آنيه من او را شريك دولت خود ميگردانم والكاء ديار بكر را با او
وا ميگذارم و اگر تو نيز بدين دولت برسى اين سعادت را دريابى در امان
خدا خواهى بود و همان الكاء موروثى را و آنچه خود گرفته خواهى داشت و مرا
با تو هيچ جنگى و پرخاشى نخواهد بود و ايلچى او را بخلعت و زر نوازش نموده
رخصت انصراف فرمودند و چون آن فرستاده نزد علاء الدوله رسيد آنچه ديده
و شنيده بود گفت شمه از عظمت و شوكت سپهر پاره فريدون شكوه پادشاهى را
بيان نمود علاء الدوله دانست كه از برابر رفتن و تيب جنگ آرا پس از هجوم
سپهسالار ايران بر نخواهد آمد و خوف و هراس بقيا بر وى مستولى گشته
و در قلعه البستان مجال توقف محال دانسته بعضى از متعلقان را بروم و برخى را بتايم
فرستاده و خود البستان را گذاشته از روى اضطرار بكوه درنا فرار نمود
و آن كوهيست در غايت رفعت كه قله آن بر سقف قبه آسمان مى سايد و كره زمين
از فراز او كمتر از ذره مينمايد بيت پلنگش ز خون شفق خورد شام * غزالش زدى
فلك ديده كام * فلك سبزه رسته پيرامنش * شفق دشتى از لاله در دامنش *
كسى را كه افتد در آنجا گذار * نبود پاليس از خار عقرب فكار * شرح محاربه خاقان
صاحبقران با علاء الدوله و منهزم ساختن آن لشكرى با پايان بعون عنايت
ملك منان چون خاقان سليمان شان صاحبقران بكنار رود البستان رامنفرخاتم

ظفر احتشام بپا خاسته در آن حین خبر رسید که از اردوی مخالف صدای کرنای
و نقاره جنگ برخاسته در دامن کوه و زنار اراده صف آرایی و قتال دارند
چون روز باخر رسیده وقت جنگ تنگ شده بود بنا بر آن اکثری از امرا از
بطلایه سپاه ظفر دستگاه مقرر فرمودند و از اردوی معلی صدای کرنا
و میابانگ دلیران در آن شب بچور در ایوان کیوان پیچیده چون دو پاس
از شب گذشت شهریار عالیمقدار را بخاطر مبارک خطور کرد که به سیر اردو
رفته ملاحظه نمایند که سپاه ظفر مآثر چگونه در فکر کار سپاهی روز دیگرند
و بچه امر اشتغال دارند با حسین بیگ لله گفت که ای لله بیگ بیا به سیر اردو
برویم و به بینیم که قزلباش در چه کارند شاه عالم پناه با حسین بیگ لله
قدم در میان خیمه گذاشتند و بهر خیمه که میرسیدند تماشا میکردند و چند
جا رسیده گوش انداختند که شاید کسی را احتیاج بوده باشد بتوفیق حضرات
ائمه معصومین تمام سپاه آنجا معمور بودند که هیچ یک را احتیاج نبود
شاه فرمود که الحمد لله والمنه که بیمن توجه حضرت امیر المؤمنین که سپاه
من تمام غنی اند و هیچ یک احتیاج بچیزی ندارند و در وقت برگشتن دیدند که از خیمه
صداهای های و هوی مستان می آید و در وقت آمد شاه با لله بیگ متوجه آن صدا شدند
دیدند که چند نفر از سلطانان نشسته و شراب میخورند شاه را بسیار بد آمد و گفت
چرا در سپاه من شراب بوده باشد لله بیگ گفت قربانت شوم جاهلان قزلباشند
چو الصباح روز جنگ است یک شب را غنیمت میدانند شاه عالم پناه تماشای

مجلس مستان

مجلس مستان میکرد که سلطانی با اهل مجلس میگفت میخواستم صباح خود را
بپای علم علاء الدوله رسانم و او را زنده گرفته بخدمت ولی نعمت حاضر
سازم اما چون شاه عالم پناه جای پدر مرا بدیگری داده همین مرا مانع می شود دیگری
گفت شما را احتیاج بتو نیست خود بشمشیر صاحب الامرا او را خواهم کشت تا آنکه
زنده خواهم گرفت شمشیر را ما میزنیم و بنام شاه شهرت خواهد یافت چون
این گفت دیگران گفتند ای صوفی کفر میگویی شمشیر ما چه قوت دارد و تیغ تیغ
آن شهریار است ذره در پیش آفتاب چه مینماید حضرت شاه را این سخن
بسیار بد آمد غضب مآب آن شهریار مستولی شد میخواست که داخل مجلس شود
و آنها صوفی را از پای در آورد لله گفت ای شهریار مجلس شراب است بخود
نبینند حرفی میگویند شاه فرمود که صباح بر تمام قزلباش ظاهر سازم که شمشیر را
من میزنم یا یاران میزنند و من پادشاهی میکنم القصه چون آن روز در پای لشکر
در آن شب در فکر کار سپاهی جنگ بودند تا آنکه علی الصباح خسرو با فرهنگ از افق
مینا رنگ بقصد سپاه زنگی شب شقههای علم نورانی بر افراشت و جهان از شعشعه
جمال خود منور و مزین گردانید قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از لشکر ذو القدر
سلاح جنگ بخود آراسته در برابر موکب ظفر پیکر صف پیکار برآراسته اراده
قتال دارند امرای ذو الاحترام و غازیان عظام بموجب فرمان شهریار گردون
غلام در برابر معاندان آمده بتسویه صفوف جدال پرداختند و از جانبین دست
بآلت جارحه برده روی بیکدیگر گذاشتند و دو لشکر همه اژدها و نهنگ

بهم برکشادند بازوی خنگ * ز چوب خدنگ آتش افروختند *
* وز آن عالمی را همی سوختند * ندیدی ز رفتار تیر از کمان * شد فرق
زمین آدمی آسمان * دم تیغ بر فرقها کند جوی * دلیران از آن جو بها شسته
روی * دلاوران جنگجو و بهادران پلنگ خوی با سیف و سنان و تیر و کمان
سعی انهدام بنیان عمر یکدیگر مینمودند و از دو طرف آن عرصه پر هیبت را
ملی نموده بزخم نیزه بلند قامت جوانان بالا گویا را مانند کمان خم میکردند و از ضرب شمشیر
خون چکان سپر دلیران صف شکن وداع بدن کرده جبهه استقبال سم
ستوران نجابت نژاد افتاده می غلطید و تردد کیسوی رخسار اشکاف در صحرای عدم را
بر روی جوانان مبارز افکن میکشود و خون مانند قطرات ابر نیسان از دم تیغ
دلیران بخاک میچکید و چون آب لای در سوی آن بیابان جاری می گشت بیت
ز بس کشته کشتند مردو گروه * ز خون خاک پست و دریای از کشته کوه * در آن
روز آن دو گروه با شکوه از ستیز و آویز بستوه نیامده تا هنگامی که خورشید
جهانتاب از توقف در میدان سپهر ملول شده روی بدیار مغرب آورده و از
عکس شفق خون قتیلان ساحت افق گونه لعل بدخشان گرفت چون دامن
فتح از هیچ طرف بدست مقصد در نیامده بنا بر آن دو سپاه کینه خواه دست
از کریبان یکدیگر برداشتند و از میدان جنگ روی گردان شده قدم بآرام
گاه گذاشتند خسرو ایران جمعی از امرا و غازیان بپاس داری آن شب مقرر فرمودند و از طرف
نیز ذو القدران طلایه لشکر خود پراکندند و از دو طرف طلایه داران لشکرها در پاس داری بنوع محافظت یکدیگر بودند در برابر

جنگ و جدال بود و شبها پاس لشکرها داشته می شد و در شب سیم دلاوران
ذو القدر و بهادران هر دو کشور بعکر دتمن و ضرب و زد و دیگر بودند تا وقتیکه غراب
شب از هیبت باز سپید صبح پرواز بجانب مغرب نمود و آفتاب درخشان از کوه بدخشان
سر بر زد و عالم بجمال نورانی منور گردانید بیت روز دیگر که ترزرین تاج * کرسی
از زر نهاد و تخت از عاج * گرد دیگر دو دریای لشکر در آن بر آمدن آفتاب
بتسویه صفوف قتال و آراستن معرکه جدال پرداختند شهریار ظفر مآل بدن
لباس جنگ خود را در آن روز مرصع و خفتان آراسته بعزم رزم از خیمه دولت بیرون
خرامید بیت برون آمد آن شه سواران * پیاده در رکابش تاجداران * نهاده
غاشیش خورشید بر دوش * رکابش کرده مه را حلقه در گوش * بر شمیده صبا
پیوند علم همای دار و همچون سپهر و بارکش همچون زمین * رایت پی همچون قضا و
دور بین همچون گمان * بر آمد علم نصر من الله را بر فرق فرقدان سپای
آنحضرت برافراشتند صوفیان قدیمی نشان و سپاه و لاوان پیاده کان کیش
و کمان در رکاب ظفر مآب آنحضرت بعقب لشکر رسیدند و میدان بفر
طلعت همایون غیرت افزای نظای سپهر بوقلمون گردید و آن حضرت میمنه
و میسره به سپاه منصوره قرار داده جرچی نموده برابر مخالف فرستاده
از آنجانب نیز گروه ذو القدر سپاه آراسته روی بمیدان جنگ
آوردند و از طرفین آتش شور و شین افروخته شد و حربی
در غایت صعوبت بوقوع پیوست و مخالفان خیره سر بسم ستوران دور دور

پشتر قدم ثبات استوار داشتند خاقان سلیمان شأن صاحبقران را عرق
حمیت خسروی بحرکت درآمده خود بنفسه مباشر حرب گشتند و با قورچیان
عظام و غازیان نصرت انجام از قلب لشکر متوجه میدان پر شور و شر
گردیدند و بشمشیر حضرت صاحب الامر در طرفة العینی دمار از روزگار آن قوم
برآوردند و صف سپاه اعدا را مانند بنات النعش متفرق و ویران
ساختند و چند نفر از دلاوران ذوالقدر را بضرب صمصام حیدری بخاک
هلاک انداختند و غازیان از عقب شهریار ایران چپ و راست
مخالفان مرکب جولان داده بضرب تیغ بران و نیزه جان ستان آن
عرصه را از وجود آن طاغیان پاک ساختند و در آن روز از یمن مقدم
شهریار فیروز نسیم عنبر شمیم فتح و نصرت بر شقه لوای سپالکان مسالک
دین و دولت وزیده مضمون کریمه قُل لَن یَنفَعَکُمُ الفِرارُ اِن فَرَرتُم مِنَ المَوتِ
اَوِ القَتلِ شامل حال ایشان گشته بود عمل نموده روی ادبار بوادی فرار آوردند
و سرپنجه قدرت پادشاه فلک بارگاه و سپاه ظفر دستگاه بساط حیات
اکثر آن قوم سیه دولت را در نوردیده علاء الدوله از بیم تیغ آنحضرت
در زاویه مذلت و خموشی خزیده پای در دامن ادب پیچیده و اسباب سلطنت
او با جبات و یراق سپاه بالتمام متصرف اولیای دولت قاهره درآمده
مردم عقب پادشاه نایره فنا در سیوست و انبارهای غله آن جمع خاکسار
مشتعل گردانیدند بیت باد غضب آتشی برفروخت که شهر و ده خاکسار

بسوخت

بسوخت ● بعد از انهزام سپاه مخالف خاقان سلیمان شأن صاحبقران
در کنار البستان چند روز توقف فرمودند و لله بیک را مقرر داشتند
که با فوجی از افواج قاهره بکنار آب جیحان رفته ملاحظه معبری نماید که از کدام
جانب از آن دریای بی پایان عبور تواند نمود لله بیک بموجب فرمان
شاهی روانه گردید و از بالادست آب از معبری عبور کرده در آنطرف آب
نزول نمود چون این حرکت بی امر و اشاره مرشد کامل بود و آنحضرت
نفرموده بودند که از آب عبور نماید بنابر آن چون لله بیک در آنطرف آب
جای قرار گرفت اکثر از غازیان از الطلب جو و کاه و آذوقه متفرق گردیدند
در آن حین سپاه و قاپلان علاء الدوله که با جمعی از ذوالقدران شوریش
طلب در کمین غدر بود توقف نموده بودند از احوال لله بیک با اندک مردمی
از غازیان فرصت اسلحه پوشیدن نیافته بر اسبان سوار شده بمقابله
آن گروه شتافتند و از جانبین جنگ در پیوست لله بیک با آن مایه لشکر ثبات
قدم ورزیده حملات مردانه بر آن سپاه بیشمار می نمود و ذوالقدران زور
آور شده لله بیک را که مباشر حرب گشته بود از اسب انداختند در آن اثنا خلیل
آقا که یکی از فدویان این دودمان بود از جان گذشته خود را از اسب انداخت
و او را بر اسب خود سوار گردانید لله بیک چون تاب مقاومت نمی آورد
روی گردان شده خود را بر آب زده بمشقت بسیار از آن دریای
زخار بساحل نجات رسید و ذوالقدران هجوم آورده خلیل آقا با جمعی از دلاوران

قزلباش که قریب بسیصد نفر بودند بدرجه شهادت رسیدند و باقی
بسلامت داخل اردوی معلی گردیدند و ازین چشم زخم که بر لله بیگ
رسیده بود اندک خاطر مبارک شاهی ملالی داشت اما بنابر حوصله پادشاهی
مطلق الظهار سپه مانع نفر موده بروی لله بیگ نیاوردند و درین اثنا
خبر آمدن امیر بیگ بن کلابی بیگ بن امیر موصلوی ترکمان که اباعن جد
امیر و امیرزاده آن طبقه بود و بعد از واقعه امیر الوند بولایت
دیاربکر مستولی گشته بود با ایل و الوس خود بدرگاه سلاطین پناه
رسید بعد از وصول و تقبیل عتبه سپهر بار ایران بنظر عاطفت درو
نگریسته بمراحم خسروانه او را سرافراز فرمودند و منصب مهرداری
دیوان اعلی بدو مفوض گشت و مشار الیه در سلک امرای عظام منسلک
شد از تنسوقات که پیشکش نمود لعل و کوزه بود بعد از آنکه خاقان سلیمان
شان از کیفیت احوال علاء الدوله ظاهر گردید که در قلعه کوهها آسمان رفعت
و عقبات سخت و بیشهای پر درخت مسکن گرفته خود بمقابله در نمی آید و رفتن
بکوه در نا متعذر است بنابر آن الکای او را بنهب و غارت قسم نموده
علاء الدوله را الاوانه لقب دادند و عنان عزیمت بجانب دیاربکر معطوف
داشتند چون از حدود شام عبور فرمودند هر یک از حکام و سرداران
و سرخیلان آن ولایت بقدم اطاعت بدرگاه عالم پناه شتافتند و مقالید
اکثر قلاع آن دیار را بخدام بارگاه سپهر احتشام سپردند و به نوازشات

خسروانه

۲۱۲

۵

خسروانه سرافراز گردیدند و چون مجامع ایل دیاربکر از غبار موکب همایون فال
عبیر سپهر و عنبر افشان گردیدند بمسامع جاه و جلال رسید که طایفه
از ذو القدر از کماء ملازمان علاء الدوله اند در قلعه خرنوب توقف
دارند و آن مفسدان متمرد در آن حصار که بحصانت و متانت شهره بود
و استحکام برج و باره اعتماد نموده بقدم خلافت و عناد پیش آمده اند و آن قرار
آثار امیر پاینده سپهر بار ایران جهت بدست در آوردن آن قلعه
ملبندار کان آنجانب نهضت فرمودند و باشاره عالی سپاه ستاره عدد
بهادر بخت سپهر محیط آن پا مدوران آن قلعه متانت انتما در آمدند و به افروختن
آتش تیر و تفنگ مشغول گشتند بعد از دو سه روز باهتمام عساکر فیروزی رخنها در
دیوارها و بروج آن قلعه فلک مماس بهم رسید چون صورت فتح و نصرت
در نظر پادشاه با سعادت از آیینه مقصد رخ نمود حکم همایون اعلی
نفاذ پیوست که غازیان قلعه گیر و فدویان ظفر قرین یورش بر آن قلعه
نموده رعایا و زنان عاجزا را اصلا تعرض نرسانید و از اتباع علاء الدوله هر که
را بیابند اسیر سیه نخجه جلادت گردانند چون اهل قلعه تسلط غازیان
را مشاهده نمودند دست از قلعه داری برداشته بپای عجز پیش آمدند
فرمان آن بموجب فرمان عمل نموده ملازمان سرکش علاء الدوله را گرفته
بخدمت رسانیدند و باشاره آنحضرت اشرار آن طبقه را بقتل
آورده اخیار ایشان را رعایت نمودند چون خبر فتح قلعه خرنوب

۲۱۳

۵

بپایگان سپاریقلاع دیار بکر رسید جمیع حکام از مقام سرکشی باز آمده
مقالید حصون و امصار را با پیشکشهای شایسته بدرگاه عالم پناه فرستادند
و اظهار بندگی و اخلاص نموده ابواب اطاعت و انقیاد گشادند پادشاه
دوست نواز دشمن گداز هر یک از آن جماعت را بخلعت خاص اختصاص
بخشیده ایالت ولایت دیار بکر را بجان محمد خان استاجلو ولد
میرزا بیک خلیفه که بمصاهرت این دودمان ولایت نشان سرافراز بود
تفویض فرمودند و خاقان سلیمان شان صاحبقران علم عزیمت بصوب اخلاط
برافراشتند و در اثنای راه شرف الدین بیک کرد حاکم تبلیس با پیشکشی فراوان
باستان ملایک آشیان رسیده شرف بساط‌بوس دریافت و به شفقتهای
شاهانه سرافراز گردید آنحضرت بسیر و شکار ولایت تبلیس و ارجیش و اخلاط
مشغول گشتند بعد از چند روز از اخلاط بجانب خوی عزیمت فرمودند
و فصل زمستان را در خوی دولت و اقبال گذرانیدند پرتو انوار معدلتش
بر وجنات احوال متوطنان آذربایجان تافت شرح رفتن خان محمد خان
بجانب قلعه حمید و سرکشی قاسم بیک ترکمان در آن قلعه و محاصره
نمودن خان عالیشان آن قلعه سپهدار کامکار را قبل از این مذکور شد که قاآن
سلیمان شان صاحبقران ایالت ولایت دیار بکر را بجان محمد خان
استاجلو مرحمت فرمودند و خان مشار الیه از اردوی معلی جدا شده
متوجه قلعه قراحمید گردید و در آن اوان قاسم بیک برادر امیر بیک موصلو حاکم

حمید

حمید چشم تعصب گردیده و بر خلاف ارادت و مقام طغیان و سرکشی نسبت
بملازمان این دودمان ولایت خلافت در آمده در روی بستن و قلعه را بر روی خان محمد خان
بسته دخل نمیداد چون سپاه خان محمد خان بسیار قلیل بودند و ایام زمستان نیز
پیش آمده بود مصلحت در محاصره ندیده با غازی محمد و دلاوران در محلی از صحراهای
قلعه حمید جهة قشلاق فرود آمده و پیوسته در اندیشه بدست در آوردن آن
قلعه می‌بود اکراد ولایت دیار بکر بتکلیف قاسم بیک از روی نزاع پیش آمده
اطراف اردوی غازیان را می‌تاختند و هر یک از اهل اردو را که در آن حوالی
می‌یافتند بعالم آخرت روانه می‌ساختند و راه تردد بر غازیان مسدود
کرده از هیچ طرف آذوقه باردو نمی‌توانستند آورد و اجناس و ماکولات
در اردوی غازیان روی بنقصان آورد و چنانچه هیچ چیز یافت نمی‌شد و غازیان
از برای تحصیل معاش آزار بسیار میکشیدند آخر الامر قرار بدان یافت
که خان محمد خان و غازیان متوجه سکن گردان شوند و آن گروه یاغی را علاج
نموده صیت جلادت در آن دیار بلند گردانند خان محمد خان باین عزم با غازیان
روی توجه بدره گردان و کوهستان مسکن آن غولان وادی ضلالت آوردند
چون اکراد از توجه عساکر نصرت شعار خبر یافتند جمعیت نموده دامن کوه
و دهنه دره را فرو گرفتند و غازیان را به تیر و تفنگ و سنگ سر راه
مانع پیش رفتن شدند خان مشار الیه ریش سفیدان کار دیده را در
بساط کنکاش حاضر ساختند و قرار چنان دادند که لشکر قزلباش بهیئت

اجتماع روی باکراد آوردند و بیکدفعه علمها را نگون سار ساخته
خود را بجائی که وسعتی از برای جنگ داشته باشد رسانیدند
که اکراد از مراجعت ایشان علمها برافراخته حمل بر زبونی کرده از
کمین بیرون آمده متعاقب آنها شتافتند و در آن مکان تکیه بعون
عنایت الهی کرده باقبال بی زوال شاهی در آن عرصهٔ وسیع که اسب
توان تاختن بجنگ بپردازند تا آنچه در پس پردهٔ غیب بوده باشد
بمنصهٔ ظهور رسد خان محمد خان بدین رای عمل نموده روز دیگر غازیان
جلادت آثار علمهای افراشته متوجه آن دربند گشتند و کردان عفریت
منظر از رسیدن شیعان امیر المؤمنین حیدر آگاه شده بانداختن
تیر و سنگ و افروختن آتش جنگ پرداختند همچنانکه تمهید شده بود
خان عالیشان در آن مکان مناسب علم دولت افراشته توقف نمود
و موازی پانصد سوار نامدار یکبار هجوم نموده روی بدره آوردند
اکراد از هجوم غازیان از کمینگاه در آمده بمدافعت پیش آمدند و غازیان
را از آن مکان بیرون کرده خان عالیشان نیز علم را نگون سار ساخت
و کلمهٔ الحرب خدعة را بر زبان آورده پشت بر ایشان کرده فرار نمود اکراد
حمل بر عجز و زبونی لشکر نموده متعاقب غازیان از کمینگاه بیرون آمده
تعاقب نمودند چون خان محمد خان بهمواری رسید عنان تکاور برگردانیدند
و علم ظفر پیکر را برافراشته با غازیان مانند برق لامع بر کردان حمله کردند

و در حملهٔ اول جمعی کثیر از اکراد بدنهاد را بزخم شمشیر و نیزه از پای در آوردند
و کردان نیز در آن مکان کوشش نموده از جیش قزلباش چند نفر را مجروح
و بیروح ساختند آخر الامر به نیروی همت والانهمت و باقبال بی زوال شهریار
ایلغار حشمت بر آن گروه انبوه غالب آمده آن فئهٔ طاغیه را متفرق ساختند
کردان روی فرار بوادی ادبار آورده غازیان از عقب ایشان در آمده
کوشش نمایان نمودند قریب بهفت هزار کس را بقتل آوردند منازل ایشانرا
غارت کرده غنیمت فراوان از مواشی و غیر ذلک بدست غازیان در آمده و از
تنگی معاش خلاص شده وسعت تمام از این غنیمت در معاش ایشان
بهم رسید و خاقان عالی شان از آنجا عنان مراجعت برتافته در اردوی خود
قرار گرفت شرح طغیان علاء الدوله ذو القدر کرت دیگر و لشکر فرستادن
بسرداری ساروقپلان بکومک قاسم بیک ترکمان و محاربه نمودن با خان محمد خان
ظفر قرین خان عالیشان باقبال شهریار زمان چون قاسم بیک ترکمان حاکم
قلعهٔ حمید از توقف خان محمد خان و جلادت غازیان اندیشناک بود کس نزد علاء الدوله
فرستاده استدعای کومک و لشکر نمود که باتفاق لشکر قزلباش را از پیش برداشته
شهر و قلعه را تسلیم ملازمان علاء الدوله نماید سخنان آن مردود مطرود فریب
خورده از جا در آمده حشری انبوه و لشکر کوه شکوه که موازی ده هزار سوار
جرار میشدند بسرداری پسران خود قاسم بیک که از غایت شجاعت
مشهور بساروقپلان بود و داراوانه بیک بجانب دیار بکر روان چون جیش

ذو القدر بحوالی اردوی خان محمد خان رسیدند خان مشار الیه در آن زمستان
از رسیدن مخالفان آگاه شده در بحر اندیشه فرو رفت و با امیران لشکر ظفر
اثر مشورت در باب جنگ نمود خاطر همگی بر آن قرار یافت که تکیه باقبال بلند
شاهی نموده بمضمون کلام صدق انجام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
واثق شده به برابر مخالفان درآیند و امداد دست ولایت مدار از روزگار
سلطان بکار بر آورند خان محمد خان تیز دل قوی ساخته متوجه استقبال امیران
علاء الدوله شدند چون شب تار اردو رسیدند شدت سرما بمرتبه
بود که کسی دست از گریبان نمی توانست بیرون آورد و چون اردوی ذو القدر
چون بسیار کم بنظر درآمد در آن حوالی فرود آمدند و غازیان تصور نمودند
که البته عدد سپاه مخالف بسیار کم خواهد بود به پشت گرمی اخلاص قوی دل
گشته آن شب را در برابر جیش ذو القدر گذرانیدند علی الصباح که خسرو ولایت
و سیار علم اقبال بر افراخته لشکر نجوم را منهزم ساخت بیت نمود آفتاب کواکب
سپاه • چو صورت در آیینهٔ صبحگاه • خان محمد خان استاجلو پای جلادت در رکاب
مبارزت در آورده با ده هزار جوان تازی سوار نیزه دار برابر لشکر
ذو القدر در آمد و قرا خان بیک برادر خود را با هشتصد سوار چرخچی کرده
و خود با هزار و دویست جوان دلیر در قلب جای گرفت از آنجانب
نیز پار و قیلان و اروانه بیک با ده هزار سوار جوشن پوش خنجر گذار
بمیدان جنگ درآمده به ترتیب مقدمات لشکر و صف آراستن مشغول گردیدند

قلبت

پار و قیلان

پار و قیلان جمیع اتباع خود را گروه گروه در قلب سپاه چرخچی ساختند قرا خان بیک
با جمعی چرخچیان از مرکبان انداختند و دلیران معرکه نبرد با وجود آنکه از اسب
پیاده شده بودند ولی پر کین با شمشیر و خنجر با آن گروه پر شور و شر آغاز جنگ و پیکار
نمودند خان محمد خان از مشاهده اینحال باقبال پادشاه بیهمال تکیه کرده از قلب با هزار و دویست
نفر شیرهای اژدها مانند از ناگوش تکاوران پیوند گذرانیده صدای الله الله
و خروش یا علی ولی الله بمهر و ماه رسانیده خود را بر ذو القدر زدند از تندی سمها
مراکب و باد حملات مراکب اسبهای ذو القدران مانند خس و خاشاک بر یکدیگر پیچیده چون
زمین نیز بسته بود اکثر سپاه ذو القدر با مرکب بر زمین افتادند چنانکه آن روز که محل جنگ
بود مملو از مرده و مرکب گردیده پار و قیلان با سیصد نفر از ذو القدران که از اسب
افتاده بودند پیاده ثبات قدم ورزیده بجنگ مشغول گشتند در آن حین خان محمد خان
او را شناخته امر نمود تا غازیان دور او را و پیاده کارزار در میان گرفته پار و قیلان را
با سی نفر از ذو القدران که صاحب طبل و علم بودند دستگیر نمودند چون اروانه بیک
از گرفتاری برادر و امرای لشکر خبر یافت اراده نمود که از میان بدر رود یکی از غازیان
خود را باو رسانیده به یک طعن نیزه او را از زین بوده بر زمین انداخت
و بنیروی بخت بلند و دولت ابد پیوند شاهی نسیم فتح و ظفر بر شقهٔ علم نصرت
اثر غازیان وزیدن آغاز کرد و حشر ذو القدر از شمیم یأس و حرمان مشام رسیده
از پیش خیان فوجی قتل شکست فاحش بر داشته ناکام روی گردان شدند و غازیان
و غازیان از عقب ایشان مرکبان بجولان در آورده جمعی کثیر را بنوک سنان جان ستان

ودم شمشیر بران خاک هلاک انداختند و عدد قتیلان که از شمار بیرون بود

بی پایان بود بهقصد نفر رسید چون دره و کوه مملو از یخ و برف بود پیش از آن

تعاقب آن گروه نمودن متعذر مینمود لهذا بهمین قدر اکتفا نموده با سرها

و آخر به مراجعت گردیدند و خان محمد خان سه پایهٔ علم با ده بیرق و اسیر پرداخت

چون بیاره و قپلان با برادرش بپای امرا ذو القدر با طبل و علم غیره ملک

بنظر او آوردند خان عالیشان امر بقتل ایشان فرمودند بیاره و قپلان دست

عجز بدامن خان زده التماس نمودند که مرا زنده بدرگاه خاقان سلیمان شان

صاحبقران رسانند خان محمد خان اول التماس او را قبول کرده آخر الامر

بتحریک بعضی از امرای خود مصلحت در زنده فرستادن ایشان ندیده او را با

بقتل رسانیده سرهای ایشان را با بعضی از اسبان آنها بدرگاه شاه گیتی پناه

روانه نموده ملازم خان محمد خان در خوی بپایهٔ سریر معلی رسیده کیفیت

احوال را بعرض شهریار ظفر نمود رسانید خاقان سلیمان شان از ورود

خبر فتح و ظفر سجدهٔ شکر الهی بجای آورده از برای امرا خلاع خاص مقرر

داشتند که فرستاده شود و ملازم خان عالیشان غرق بحر انعام و احسان بجانب دیار بکر

مراجعت نمود و عنایت شاهی که در بارهٔ امرا و غازیان مشاهده نموده بود بعرض خان محمد خان رسانید

امرا نامدار خلعت شاهی را در بر آورده بیشتر از پیشتر در لوازم جانسپاری بسعی شفقت شهریاری میکوشیدند

شرح محاصرهٔ قلعهٔ حمید و فتح آن و کشته شدن قاسم بیک ترکمان باقبال شاهنشاه جهان

چون خان محمد خان فتح و ظفر آنمعرکه بخاطر مراجعت بدیار بکر نمود و خاطر خود را از کید و مکر

اکراد و علاء الدوله ذو القدر جمع گردانید فتح قلعهٔ قرا حمید را پیش نهاد همت

ساخته قرار بمحاصرهٔ آن قلعه که در رفعت با بره و استحکام بروج عالی با سپهر فلک

همسری در برابری با قلعهٔ فلک هفتم میزد داد و از آب بآنجانب عبور نموده با فوج قلعگی

که داشت از جانب شهر آتش محاربه و مصادمه را شعله ساخت و قاسم بیک بجد

تر بمدافعه پرداخته از دو جانب نایرهٔ قتال و جدال اشتعال یافت تا چند روز

بدین منوال از دو طرف سفیر تیر و گلولهٔ تفنگ در آمد و شد بود چون لشکر رعایا و عمال

و کلانتران آن دیار از ظلم و ستم ترکمانان بزینهار آمده بودند از قاسم بیک

روی گردان شدند و احمد چلبی کلانتر آن ولایت را بخت بلند و عقل کامل رهنمون

گشته تا چند نفر از اعزهٔ آن قلعه اتفاق نموده غازیان را خبر کرد که خود را بپای

برجی از بروج قلعه برسانند که او از آن برج ایشان را بقلعه در آورد و غازیان

خان محمد خان از آن جزا آگاه ساخته همگی مستعد یورش قلعه گشتند و بنوعی

که احمد چلبی وعده کرده بود غازیان را بریسمان ببالای برج کشیده دروازهٔ قلعه

را باز کردند و از دو جانب غازیان جلادت پیشه بی خوف و اندیشه داخل قلعه

گشتند و قاسم بیک را دستگیر نموده او را بنظر خان رسانیدند خان محمد خان

او را بعقوبتی تمام بقتل رسانید و اکثری از ملازمان آن بد اختر بدست غازیان

بقتل رسیدند و خان محمد خان خطبهٔ حق ائمهٔ اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک

الاکبر در مسجد بنام نامی شهریار شریعت پرور خوانده بیمن دولت ابد پیوند و باخلاص

و اعتقاد درست که با این دودمان والاشان داشت و از توجهات پیش از پیش پادشاه

سعادت دستگاه از روی استقلال در کل ولایت دیار بکر متمکن شد فتوحات
عظیم او را دست داد و مکرر در آن دیار با اعدای محاربات نموده بامداد
ائمه الطاهرین و اقبال بی زوال شهریار زمین در همه معارک غالب آمد و صیت جلالت
و شوکت آن امیر عالی همت در روم و مصر و شام منتشر گردید سرداران اکراد
و ایلات و ایماقات تراکمه و غیر ذلک سر بزنجیر اطاعت در آورده هیچکس را تا چندین
سال قدرت سرکشی در آن دیار نبود چنانچه بعضی از احوالات خان مشار الیه
در محل خود گذارش خواهد یافت **وقایع سنه اربع عشر و تسعمایه شرح ترقی**
نمودن امیر نجم الدین مسعود رشتی و رسیدن او بمراتب ارجمند و مناصب
عالی بر ضمیر منیر صرافان معیار سخن و جوهر شناسان روایات نو و کهن پوشیده
و مخفی نماند که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال در سلک اشراف و اعیان
رشت منسلک و در صنعت زرگری از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود در وقتی
که خاقان سلیمان شان صاحبقران از هرج و مرج ممالک ایران و اضداد طبقه ترکمان
بلاهیجان تشریف برده بودند چنانچه در طی آن احوال تحریر یافته امیر نجم الدین که شیعه
متقی و معتقدان این دودمان خلافت نشان بود و هنوز بشرف ملازمت آنحضرت
مشرف نگشته بود تخم محبت آن قرة العین خاندان ولایت را در زمین دل کاشته
بود و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود در حینی که در مسجد سفید قصبه رشت
بپای بوس اشرف مشرف گردید آن انگشتری را بنظر انور رسانیده زبان نیاز
مضمون اینمقال ادا نمود بیت خیالت در دل و دیده جا کرده‌ام که گویا ترا پیش [illegible]

وآن

وآن غصن وجه امامت و کرامت تا در لاهیجان توقف داشتند مکرر بخدمت آنحضرت
میرسید و در وقتی که صیت ظهور و خروج آنحضرت در اطراف عالم شیوع یافت امیر
اسحق والی رشت او را سپه سالار خود کرده بود و چون مشار الیه بمذهب حق
جعفری عمل می نموده و امیر اسحق چون در مذهب تسنن غلو داشت از محبت و اخلاص
او نسبت بدودمان ولایت و امامت مخبر شد شخصی را بقتل آنجناب تحریک
نمود امیر نجم الدین از اینمعنی خبر یافته پوشیده و تنها خود را از گیلان بدر
بدر انداخته در وقتی که موکب همایون شاهی جهت تسخیر شیروان در حرکت آمده
بود بدرگاه سلاطین آمد و از آن روز همیشه منظور نظر کیمیا اثر آنحضرت بود
چون آنجناب بصفت فراست و کیاست و فضایل نفسانی موصوف و بحلاوت
گفتار و خوش سخنی از اقران و امثال ممتاز بود و همواره تخم جود و احسان
در زمین دل طوایف انام می کاشت پرتو آفتاب عنایت و الطاف شاهی بر او
تافته بمنصب والای وکالت نفس همایون خود او را سرافراز فرمودند و مقرر شد
که در پشت احکام مهر بر بالای مهر تمام امرا زند و امیر نجم الدین من حیث الا
ستقلال بتمشیت مهمات ملک و مال پرداخته پایه قدر و منزلتش از تمامی امرا
درگذشت بیت ز لطف پادشاه بنده پرور ۰ خدیو دین پناه دادگستر ۰ پناه و بیران
درگاه او گشت ۰ و آن امیر صافی ضمیر در تدارک اختلالی که در اوایل ایام جهانگیری
در بعضی از ولایات وقوع یافته بود بقدر امکان سعی نمود و در ترفیه حال زیردستان
و ارباب فضل و کمال کوشیده با سپاهی و رعیت در کمال انصاف و مروت

سلوک می‌نمود. شرح محاربهٔ خان محمد خان استاجلو با شاهرخ کور و احمد بیگ ولدان
علاءالدوله ذوالقدر کرّت دیگر و کشته شدن ایشان بداد حی اکبر

چون ایام شتا و موسم سرما سپری گشت و بار روزگار گردش لیل و نهار
از رسیدن فصل بهار آغاز سرسبزی و خرمی نهاد و بلبل هزار دستان
از بیابان لالهستان گشته قدم بباغ گذاشت سلطان گل و سنبل با حشمت
و تجمّل تا ساخت الویس بر وحشیه در گلزار جهان زد بر خم خوار حبوب شتویرا
از فضای باغ و مرغزار منهزم ساخت بیت برآورد شاخ شکوفه علم را چنین
بیاراست خیل و حشم • شهریار شریعت پرور و خاقان عدالت گستر
در منزهات دلنشین و چمنهای عنبرآگین چون بار آستین جشن نوروزی فرمان
دادند بعد از انقضای ایام سرور و نوازش ملازمان نزدیک و دور در آیینه
خاطر حق گزین سمعشر یار مؤید منصور همیشه نقش صورت دریافت سعادت
زیارات عتبات عالیات عکس پرامی بود و چهرهٔ فتح عراق عرب منظر در می‌آوردند
نابر خواهشی که در آن مطلب داشتند در اول بهار با عالم عالم آرزو و جهان
جهان اشتیاق از آذربایجان از راه ییلاقات آن ولایت سیر کنان و صید
افکنان بحرکت در آمده طی مراحل و منازل فرموده در همدان نزول
اجلال فرمودند در خلال آن حال خبر فتح و ظفر و رسیدن امیر و سپاه از
دیار بکر باستقبال موکب همایون فال رسید شرح این احوال بر سبیل اجمال
آنکه چون خبر کشته شدن ساروقپلان و اردوانه بیگ پسران علاءالدوله

ذوالقدر

ذوالقدر و فتح قلعهٔ قراحمید و کشته شدن قایتمس بیگ ترکمان در دست خان محمد خان
بعلاءالدوله رسید از این خبر محنت اثر قطرات خون جگر از سرچشمه چشم
بر صفحهٔ رخسارش چکیدن گرفت و مردمک دیدهٔ او در موج خون شنا
ور شده مغز و استخوان او مانند زر در بوته گداخت و خون در عروقش
بجوش آمد بار دیگر باجتماع خیل و حشر ذوالقدر پرداخت و در اول بهار
موازی پانزده هزار سوار گزیدهٔ منتظر سامان دیده بسرداری پسران خود
کور شاهرخ و احمد بیگ بطلب خون برادران و بدست در آوردن دیار بکر
ارسال نمود و کور شاهرخ بخیال محال حکومت قلعهٔ قراحمید و بامید
آنکه قزلباش چون جمعیت ندارند و استقلال و استقامت هنوز در این
دیار بهم نرسانیده اند علاج ایشان بسهولت میسر خواهد بود بلکه از استماع
سپاه ذوالقدر تاب مقاومت نیاورده دل از حکومت آن دیار کنده بی
آنکه مقابله و مقاتله نمایند راه آذربایجان در پیش گرفته خواهند رفت با فرزندان
و اسباب قپاولان ایلچی و کلهور به متوجه قلعهٔ قراحمید شدند خان محمد خان
چون در مسند حکومت دیار بکر متمکن شده و خاطر خود را از ضبط و رونق
قلعه جمع گردانید در اول بهار به ییلاق رفته رفت و در آن ییلاق خیمه
اقامت بر پای نموده به نسق و نظام ملک پرداخته در آن حین خاطرنشان خان
عالیشان نمودند که اکراد و جبایر و مرعش تا حال بقدم اطاعت پیش نیامده اند
و اراده دست درازی بحوالی و حواشی ممالک دارند بنابر آن خان محمد خان برادر خود را

قراخان بیگ را با جمعی از دلاوران جنگ جو و غازیان پلنگ خو تا حدت اوباش
اکراد بجزیره فرستاد قراخان بیگ حسب الفرمان مانند برق جهانسوز بسر
وقت آن گروه بدبروز رسیده هراسیم بهنه و تاراج و قتل و غارت بجای آورد
جمعی کثیر از اکراد بدنهاد که خبر صورت نشانی از نوع انسان نداشتند بتیغ بیدریغ
گذرانیده و غنیمت بسیار بدست در آورده جمعی کثیر از اکراد بدنهاد در اکثر
مظفر و منصور در ماردین باردوی خان محمد خان پیوست در آن اثنا خبر آمدن
کورشاه رخ بیگ و احمد بیگ پسران علاء الدوله با سپاه بسیار از ذو القدران
ارمن بدیار رسید خان محمد خان بصواب دید سفیدریشان مصلحت در توقف
ییلاق ندیده بقلعه قراحمید شتافت و چون از قرب وصول مخالفان مخبر شد
با پنج هزار جوانان مدار تازی سوار ستیزه دار از قلعه بیرون آمده در
برابر آن گروه در ظاهر شهر با دلی قوی با امید فتح لشکر آراست آچه سلطان
قاجار چرچی شد و قراخان بیگ برادر خان محمد خان در میسره و خان محمد خان در میمنه
لشکر آرام گرفتند و از آنجانب نیز کورشاه رخ بیگ و مراد بیگ و قاسم
بیگ در دست راست جیش ذو القدر ایستادند و احمد بیگ را با امیر عبدالله
بیگ و اورکمز بیگ با جمعی از بلوک باشیان سنجق بیگیان در دست چپ لشکر مقرر
داشتند و محمد بیگ ولد عزیز آقا را با چند نفر از امیران سپاه بچرچی گری مأمور ساختند
چون آن دو گروه مانند دو کوه آهن در برابر هم قدم استوار نمودند در آن حین
پیکهای زنی تولک کوکه که در مرد و لشکر بودند در میان میدان در پیش آمده و صف

مجادله

کردند ملک اصلان ۲ سلیمان ۳ ناصر الدین ۴ علاء الدوله ۱ اما علاء الدوله زیاده
از پدران اقتدار و استقلال یافته با پادشاه روم و مصر بحیله و تذویر سلوک مینمود
هرگاه ایلچیان از نزد سلطان ایلدرم بایزید قیصر روم می آمدند جمعی از ملازمان
خود را لباس مصریان پوشانیده با ایشان میگفت که سلطان فلان نیسابی خادم
الحرمین پادشاه مصر ایلچی و پیشکش فرستاده از برای دفع لشکر روم التماس
مینماید و من بدوستی خوندکار امداد او نمینمایم و ملازم خود را که در آن باب
در مجلس او بود زجر بسیار و خفت بیشمار میرسانید و همچنین هرگاه ایلچیان
پادشاه مصر می آمدند ملازمان خود را ملبس بلباس رومیان بمجلس می
آورد و در حضور ایلچیان پادشاه روم بدستور سابق خطاب می نمود
و باین مکر و حیله از هر دو طرف مبلغها میگرفت و در میانه آن دو پادشاه
بدان نوع منتفع میگردید و هیچیک نقش خلاف او را در لوح خاطر خود نمی نگاشتند
و مشهور است که علاء الدوله همیشه میگفت که من دو مرغ زرین دارم که یکی
بیضه طلا و دیگری نقره میگذارند و علاء الدوله را آنچه مشهور است چهار
پسر بود که جوانان نغز رسیده و شجاع بودند قاسم بیگ که [illegible]
ملقب بیاره و قاپلان بود و اردوانه بیگ و کورشاه رخ و احمد بیگ و کورشاه رخ
بیگ دیدهای او از دیدن اشیا معطل بود و سبب کوری او آن بود که در سنه
اربع و تسعین و ثمانمایه بوداق بیگ ذو القدر اغلی که از ریش سفیدان اویماق
ذو القدر بود و تاب اقتدار پسران علاء الدوله و زیاده طلبی ایشان نیاورد

پناه بسلطان ایلدرم بایزید قیصر روم برد و استمدعای لشکر نمود که بخت
شاهرخ بیک ولد علاء الدوله را دستگیر نموده بپایه دولت او رابا
لی در پی بر یکدیگر بوزد قیصر روم سپاه جرار با بواق بیک همراه کرد و او
غافل بر سر شاهرخ بیک شبیخون آورده او را دستگیر نمود و دیده جهان
بینش را میل کشیده از دیدن عاجز گردانید و علاء الدوله در تدارک
آن کوشیده دو نوبت با سرداران روم جنگی عظیم کرده مردم و مرتبه بر سپاه
قیصر غالب آمد و بوداق بیک گریخت و اسکندر پاشای مجال اعلی که سردار
روم بود دستگیر شد و او را نزد پادشاه مصر فرستاد القصه هر چهار
پسر همچنانکه مذکور شد در دست خان محمد خان با بسیاری اقربا و سر
خیلان ذو القدر بقتل رسیدند شرح نهضت موکب همیون فال شاهی
بعراق عرب و دار السلام بغداد باراده زیارت عتبات عالیات عرش درجات
بعون عنایت خالق البریات عندلیبان بوستان روایت و بلبل نوایان گلزار
حکایت و سخن پردازان محفل اخبار وقایع نگار فتح عراق عرب را که شعشعه
شمشیر آتش بار حضرت صاحب الامر علیه السلام و به قوت بازوی آن تایید
یافته حضرت آله سمت وقوع یافته بدین نمط ایراد نموده اند که شهریار ایران
و زیب بخش اورنگ کیان اعنی خاقان سلیمان شان صاحبقران شاه اسمعیل
بهادر خان خلد الله تعالی ظلال عظمته و شوکته همیشه در آرزوی دریافت سعادت
زیارت عتبات عالیات بودند چون ایام زمستان را در قشلاق خوی چنانچه سبق

ازین

ازین پیش مذکور گشت بسعادت و اقبال بکامرانی گذرانیدند در اول بهار از خوی
متوجه مقصد گشته و چون در خطه دلپذیر همدان نزول اجلال واقع
شد چاپار خادم محمد خان با عریضه فتح و ظفر رسید و متعاقب
سرها و اسیران با نوادهای علاء الدوله بنینه در همدان بنظر انور
رسانیدند شهریار ایران از استماع این خبر بهجت اثر مسرور و شادمان
گشته این معنی را مقدمه فتح بغداد شمردند و از کیفیت احوال
جنگ بنوعی که مرقوم گشت اطلاع یافته خدمات و جانسپاری
خادم محمد خان و غازیان استاجلو مستحسن افتاد و به جهة خان محمد
خان تاج زر دوزی و کمر شمشیر مرصع با خلاع فاخره ارسال
نمودند و نوادهای علاء الدوله را چون خورد سال بیک را آزاد
کرده بخلعت جان بخشی قامت قابلیت ایشان را مخلع ساخته
در سلک ملازمان رکاب اقدس منتظم گردانیدند بعد از فارغ
شدن از مهم خان محمد خان متوجه سامان سفر خیر اثر بغداد
شدند و بخشت خلیل بیک لیادرا با رقم و تاج زر دوز و کمر
و خلعت خاص جهة باریک بیک پرناک ترکمان حاکم عراق عرب
ارسال فرمودند که او را باطاعت و انقیاد خدام سدهٔ سدره
مقام ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان بترساند و از
توجه رایات ظفر آیات جهت زیارت عتبات عالیات آگاه

کرداند که باستقبال موکب همیون فال شتافته بنوازشات
خسروانه امیدوار باشد والا از غضب و سخط پادشاهی که نمونه‌ایست
از قهر قادر یکتا محترز نماید خلیل بیک بموجب فرمان بسرعت باد به
بغداد رسید چون از وصول خلعت شاهی باریک بیک آگاه شد
اکثر از امرای و نیکخواهان خود را باستقبال فرستاد و ایشان سه
روزه راه خلیل بیک را استقبال کرده اورا در باغ پربداغ
میرزا ابن جهان شاه ترکمان فرود آوردند و باریک بیک
در باغ مذکور با خلیل بیک ملاقات نموده اظهار اطاعت و اخلاص
و بندگی خاقان سلیمان شان را نموده طاقیه ترکمانی را از سر گرفت
و تاج شاهی را بوسیده با خلعت در سر و بر در آورده نقاره
بشارت بنام آنحضرت بنوازش در آوردند و جمعی کثیر از مردم
خود را به شعار مذهب اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر ترغیب
نموده با عرضیه اطاعت آمیز و پیشکشی رنگین علیحده از برای هر یک
از مقربان بارگاه شاهی روانه ملازمت رکاب ظفر انتساب
گردانید و خلیل بیک در همدان شرف پابوس اشرف همیون
دریافت نموده و ابو اسحق شیره‌چی که از اعاظم امرای باریک بیک
که با اجناس پیشکش مصحوب خلیل بیک بدرگاه معلی آمده بود و با ملازمت
مشار الیه به عتبه بوسی سرافراز گردیده و آن عرضیه اطاعت آمیز را با اجناس

پیشکش

پیشکش از نظر انور گذرانیده تحفه‌های امرا و عظما را نیز بمصلحت خلیل بیک
رسانید و آرزوی باریک بیک را معروض داشت که اگر خاقان سلیمان
شان حکومت قلعه دار السلام را باین غلام مقرر دارند هر آینه حلقه
بندگی در گوش و غاشیه خدمتکاری بر دوش کشیده من بعد سر از
ربقه الطاعت و انقیاد این درگاه سلاطین پناه نخواهم پیچید و چون
خاطر مبارک اشرف اعلی متعلق بر آن بود که باریک بیک کمر بندگی بر میان
بسته خود بدرگاه معلی شتابد و از این رهگذر معلوم نمودند که آن
بیچاره بهره از اخلاص ندارد و آنچه گفته محض کذب و حیله و ریبست
بنا بر آن به چشم التفات در پیشکشهای او نگریستند اما نسبت با بو اسحق
شیره‌چی اصناف الطاف مبذول داشته بزبان الهام بیان
فرمودند که باریک بیک را بگوی که اگر لوح ضمیر خود را بنقوش اخلاص
و یک رنگی این دودمان ولایت نشان نگاشته از روی دولتخواهی
با آستان عرش نشان شتابی هر آینه به توجهات همیون ما سرافراز
گردی اگر نقد اعتقاد را به غل و غش عناد مغشوش سازی بی شائبه
و شبهه در دار الضرب سیاست به بوته عقوبت گداخته شوی چون
ابو اسحق مرخص گردید بجانب بغداد مراجعت نمود چون نزد
باریک بیک رسید آنچه دیده و شنیده بود یکایک را بوی رسانید
و باریک بیک بد عاقبت بی خرد ظاهرا چند روزی شعار متابعت

و شاهی سیونی می‌نمود بالاخره از بد باطنی و بدبختی آنچه در
کانون درون وی بود بمنصه ظهور آورد و از آده قلعه داری نموده
به جمع آوردن ذخیره و آذوقه کس به اطراف محال عراق عرب
فرستاده و حواله نمود و آنقدر از غله و پایه اجناس از مأکولات
و اسباب قلعه داری به بغداد آوردند که اگر سالها تحصن واقع
میشد محتاج نبودند و در آن اثنا توهمی از قدوه اولاد خیر البرایا
سید محمد کمونه نمود که ابا عن جد در سلک اعاظم نقبای نجف
اشرف منسلک بود و نسبت بخدام بارگاه شاهی اظهار اخلاص
و دولتخواهی می‌نمود آن سید عالیمقدار را گرفته در سیاه چاهی که
حوصله بخیلان تنگ و بسان دل بدخواهان تاریک بود مقید و محبوس گردانید
از آن تاج دولت شامیر از سر برگرفته طاغیه کفرنعمت ترکمانی را بر سر گذاشت
و در و قلعه را مانند بخت و دولت بر روی خود در بست خاقان سلیمان
شان صاحبقران بعد از مراجعت ابو اسحق شیره چی بعزم تسخیر عراق عرب
جازم شده حسین بیک لله را با فوجی از غازیان قلعه گیر رزم آزمای منقلای
سپاه ظفر دستگاه گردانید [illegible] ذالب رایت سپهر متعاقب با سپاهی
در حرکت آمد بیت شتابان شد آن سیل دریا شکوه که پیشش یکی بود دریا
و کوه مصرع روان شده به بغداد خندی پناه که روئین مین شد همه شامراه
چون خبر وصول لله بیک و عساکر ظفر نزدیک به بار بیک پرناک رسیده بود

سطوت سپهر یار غمان دل از دست داده اکثر اعیان آن ولایت را باطاعت
سپهر یار ایران راغب یافت و با آنحال جنگ و جدال و قلعه داری در خود نمی
دید هنوز لله بیک در دو منزلی بغداد بود که او در شبی ظلمانی که ابر چون دیده
عاشقان شعله برق می افروخت و باران اشک میریخت و مانند حال زار مهجوران
ناله رعد با نوای گریه می آمیخت زین اسپ فرار گذاشته با جمعی از ترکمانان
از دجله عبور نموده راه بیابان ادبار در پیش گرفته بجانب حلب بدر رفت
مصرع گریزان اندیشش از آوازه اش القصه روز دیگر که یوسف
زرین لوای خورشید از چاه دیجور شب بیرون خرامید باوج سپهر
زرور رسید و شعشعه انوار طلعتش که از مشرق مراد ظهور نموده
دیگر فضای سپهر بوقلمون منور و ملمع گردید اهل بغداد از فرار او خبردار
یافته همگی طریقه شاهی سیونی را الحاحا بر پا ساختند و غلغله دولت شاه ایران
از ایوان کیوان گذرانیدند و نخست بر سر سیاه چاهی که سید محمد
کمونه در آن محبوس بود شتافته او را از آن چاه بیرون آوردند و زمام
حکومت آن دیار را بقبضه اقتدار آن سید والا تبار نهادند و از
روی اخلاص منتظر ورود قدوم صوفیان با اخلاص بودند تا آنکه روز جمعه
لله بیک ببلغ بیرداغ میرزا در ظاهر بغداد در سپیده فرود آمد سید
محمد کمونه در آن روز به مسجد جامع رفته خطبه حق ائمه اثنا عشر بنام
و القاب سپهر یار شریعت پرور خوانده بعد از ادای نماز آن سید

سرافراز با خلق قلعه لله بیک را پیش باز نموده در باغ مذکور بالله بیک
ملاقات نمودند و لله بیک نسبت بآنجناب و عظمای بغداد غایت
تعظیم و تکریم مرعی داشته ابواب الطاف بر چهرهٔ احوال ایشان گشاد
و لله بیک باتفاق سید محمد عرضه داشتی مشعر بدین مقدمه بدرگاه معلّی
روانه نمودند چون خاقان سلیمان شان صاحبقران را از مضمون
عریضهٔ ایشان و کیفیت فتح بغداد اطلاع حاصل شد بلوازم شکر و سپاس
الهی پرداخته ایالت آن ولایت را بنادم بیک طالش خلیفة الخلفا
تفویض فرمودند و خلفا بیک پیش از رسیدن شهریار با عدل
و داد داخل بغداد شده در ساعت سعد بجای خلفای بنی عباس
بر مسند حکومت متمکن گردید و بنای انصاف و مرحمت بجای اساس جور و تعدی
در آن دیار گذاشت **شرح وصول خاقان سلیمان شان صاحبقران بقلعهٔ
دار السلام و مشرف گشتن بطواف مراقد ائمهٔ کرام صلوات الله علیهم اجمعین
الی یوم القیام** در آن اوان که بعون عنایت مفتح الابواب عظم سلطنت
معالید دروب قلعهٔ بغداد بکف کفایت شاه والانژاد در آمد آنحضرت
در بعضی از ییلاقات قلمرو علیشکر بشغل صید و شکار اشتغال می نمودند
و هر روز بمساعد اقبال بلند شاهباز همت ارجمند را در صیدگاه مملکت
گیری پرواز داده بتأنی طی مسافت میفرمودند چون ساحت قلعهٔ
دار السلام از تابش نور ماهیچه علم ظفر پیکر مثل فضای آسمان از فروغ

رخسارهٔ

رخسارهٔ مهر و ماه منور و مزین گردید لله بیک و خلفا بیک و سید محمد کمونه
با اشراف و اکابر و اهالی عراق عرب بقدم استعجال در لوازم استقبال
پیش رفته عوام الناس در نهایت ابتهاج و سرور و نظارهٔ موکب شهریار
مؤید منصور از شهر و نواحی بغداد بیرون آمده ابواب شادی و کامرانی
بر روی خود گشودند و چنانچه رسم آن دیار است گاوهای فربه قربانی بجهة تصدق
فرق فرقدان سای مبارک اشرف همراه برده چون چشم خلق بر جمال
آن آفتاب فلک کامرانی افتاد سر گاوها را از تن جدا کرده در پای
مرکب پادشاه صاحب تاج و سریر افکنده زبان بدعا و ثنا گویا ساختند
بیت که ای شاه فلک قدر جوانبخت ❁ ز پایت سربلندی پایهٔ تخت
❁ جهان بگیر چو دار الملک بغداد ❁ ز انصافت همیشه باد آباد
❁ براه بند کانت خصم مخذول ❁ بپای گاو قربانها مقتول ❁ و چون
اخلاص و وفور اعتقاد اهالی بغداد در نظر کیمیا اثر مستحسن افتاده بلطف
کریم و مراحم عمیم ابواب اشفاق بر روی امید ایشان گشادند و در چهار
باغ سر بوداغ میرزا نزول اجلال فرمودند و جمیع خلق آن دیار در ظلال
عدل و احسان شهریاری آسوده شدند و پایهٔ قدر و منزلت سید محمد کمونه
را بمزید لطف و مکرمت بر طاق فلک رسانیده او را باعلی مراتب جاه
و جلال سرافراز و بلند ساختند و آن شب پادشاه گردون بارگاه
در آن باغ فرح افزا براحت و استراحت غنوده روز دیگر عزم

طواف مرقد منوّر و مشهد معطّر حضرت خامس آل عبا و سید الشهدا ابا عبد الله
صلوات الله علیه نموده بجانب کربلا بحرکت درآمده بعد از وصول بدان روضهٔ
فرشته پاسبان و مرقد ملایک آشیان بشرایط زیارت چنانکه باید و شاید
پرداختند و از روی نیاز جبین عجز بر آن خاک پاک گذاشته بزبان مناجات
عرض حاجات در این مقام نمودند و از روح شاه شهدا علیه التحیة و الثنا استمداد
همت در دفع اعدای دین و دولت نمودند بعد از اتمام زیارت و نماز و عرض
مطلب و سایر مجاوران آن روضه رضوان نشان بانعام نذر و صلات موفور
خوش وقت و مسرور ساختند و از نفایس اجناس پرزربفت صندوق
پوشی ترتیب داده بر بالای صندوق مبارک آنحضرت انداخته ارکان و اطراف
آن مطاف معتکفان حظایر قدسی را پردهای زرنگار که منقش بود بنقوش
بدایع آثار زینت و زیب دادند و دوازده قندیل طلا که هر یک مانند قندیل
خورشید منور بود بر آن قبهٔ عرش فرسا وقف نموده و صحن آن گنبد علا
آیین را از قالیهای ابریشمین چون سپهر برین مزین ساختند و زایران آن
مرقد منور [illegible] و آن منزل معطر را با آب دیده و مژگان اخلاص آب و جاروب
نموده فرشهای الوان افکندند و در آن روز مقرر شد که خان سالاران
در آن آستان ملایک آشیان از انواع حلواها و طعامها آنچه مقدار آوردند
که تمامی زوار و مجاوران آن روضه فردوس آثار را از آن محظوظ
و بهره ور گردیدند بعد از کشیدن سماط طعام خاص و عام یکشب

شهریار

شهریار عالی جناب حسینی نسب که شب اول ماه مبارک رجب بود در سر مرقد
جد بزرگوار خود سلام الله علیه و علی آبائه با مخصوصان احیا داشته بعبادت
و ادای زیارت و عرض حاجت مشغول بودند و روز دیگر عنان عزیمت بجانب
حله معطوف داشتند و از حله با جهان جهان آرزو و عالم عالم اشتیاق بطرف
خطهٔ طیبه نجف اشرف و استسعاد و سعادت زیارت آستانهٔ منور و روضهٔ
مطهر و مرقد معطر شاه اولیا و سلطان الاصفیا امام المتقین و قاید
الغر المحجلین و قامع المشرکین و یعسوب الدین هادم اساس المارقین و النا
کثین و القاسطین اسد الله الغالب امام المشارق و المغارب مظهر العجایب
ابو الحسن امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
روانه گردیدند چون نزدیک بروضهٔ مقدسه شدند پای پیاده از روی نیاز
و ادب بآن روضهٔ عرش مطاف رسیدند و در آن حریم واجب الاعزاز و الاحترام
که کعبهٔ اهل یقین و سجده گاه ارباب [illegible] این آیین است روی اخلاص بر خاک
سوده مطالبی که داشتند از واهب العطایا مسئلت منیر نمودند و بزبان
حال این بیت را ادا می نمودند بیت بگفتا ای تاج بخش پادشاهان ::
سپر افراز گیتی پناهان :: برافرازنده رایات شاهی :: بامر و نهی تو شاهان
مباهی :: ز لطف تست ما را سرفرازی :: رعیت پروری مسکین نوازی :: تا بدست
دل غمناک خرسند :: فرح ناک از غمت جان خردمند :: ز فیض نعمت چون
اقبال جاوید :: ز دولت غیبت کوته دست امید :: خداوندا بدین شاه

شرفناک ∴ وصی پادشاه تخت لولاک ∴ همیون دوحه باغ امامت ∴ نفحات
بخش گلزار کرامت ∴ علی المرتضی سلطان کونین ∴ بچشم مردمی جو مردم
عین ∴ که از عدلم جهان را خرمی ده ∴ آسایش دین با نسیم محکمی ده ∴ ارباب حسد
فیروزیم بخش ∴ چنانم سر فرازی ده بعالم ∴ که ننشیند مدل گرد ملالم ∴ و از امداد
ارواح مطهر حضرت شاه ولایت پناه از انوار اجابت این دعوات بر بلین
خجسته میامن آن قدوه دودمان امامت پرتو انداخته سپر از سجن برداشته
وخدمه آن سده سدره مرتبه را باصناف تحف و عطایا نوازش فرموده
همگی همت فیض انتما بر ترفیه حال سکنه آن کعبه آمال گماشته به تعمیر آن
بقعه شریفه پرداختند و تولیت نجف اشرف با بعضی محال عراق عرب را
به سید محمد کمونه مفوض گردانیدند و بعد از فارغ شدن از امور ضروریه
آن خطه متبرکه عنان عزیمت بجانب حله الغطاف داده در عرض راه به مسمع
پادشاه عالی جاه رسید که اعراب بادیه ضلالت پیشه همیشه در بیابان سرگردانی
بازار و افراز متردد و بنزاع آورده غارت اموال سپاهیان آن دیار معاش
و مدار میکنند شهریار ایران بغزای ایشان عنان عزیمت از راه برگردانیده
علی الغفله بر سر وقت آن تیه نشینان وادی گمراهی رسیدند بقتل و غارت
پرداختند و بسیاری از آن جماعت را به تیغ سیاست گذرانیدند اموال و جهات
ایشان را غنیمت گرفتند و شکارکنان بقلعه دار السلام بغداد رسیدند و صیت
فتح عراق عرب در اطراف و اکناف عالم انتشار یافته لمنطقه حصول امانی و امال

آن مهر

آن مهر سپهر کشورگشائی از غرفات شرفات آسمانی درگذشت خاقان سلیمان
شان صاحبقران از قلعه دار السلام بطواف روضه خلد آثار و مرقد نور
نثار امام همام هادی عالی و اعاظم ابو ابراهیم موسی الکاظم و امام واجب الاحترام
مرجع اصحاب رشد و رشاد محمد التقی الجواد صلوات الله علیهما مشرف گشتند
بنحوی که بنا و از کمال اخلاص آن قدوه امامت و آن سپهر پایه ولایت بود
بنهایت عجز و نیاز بجای آوردند و خدام آن مرقد عرش مقام را با الطاف انعام
و احسان خوشدل و خوش وقت ساخته در آن آستان ملائک پاسبان فرش
الوان گسترده صندوق پوشهای موافق بر آن صندوقها کشیده قنادیل طلا
و نقره از آن قبه سپهر مانند آویختند و بعد از ضبط و رونق آن مکان بهشت نشان
چون عمارت روضه مطهر کاظمین علیهما السلام بتعمیرات ضروری داشت همت والای
شهریار کامکار بنای عمارت جدیدی مصروف گردید استادان معمار و مهندسان
کاردان را طلب فرموده مقرر شد که عمارات سابق آن روضه متبرکه را برداشتند
و عمارتی در نهایت استحکام و ارتفاع در کمال وسعت و تکلف بنا کردند مشتمل بر دو گنبد
کاشیکاری که با طاق سپهر اعلی برابری میکنند و مابین آن دو گنبد کاشی یک ذرع فاصله
پیش منبت و کتابه در بالای در آن روضه مطهر که مشتمل بر اسم سامی آن شهریار و تاریخ
آن بنا نوشته شده بعد از چند روز از دار السلام بغداد بجانب سامره عزیمت
نمودند چون بسعادت زیارت عتبه کعبه مرتبه سلاله اولاد رسول هاشمی امام علی
النقی و امام حسن العسکری علیهما السلام استسعاد یافتند بدستور از وفور اخلاص و حسن

اعتقاد بطواف مراقد منوره متبرکه و مقام حضرت صاحب الامر صلوات الله وسلامه
علیه و ادای نماز و تلاوت کلام ملک علام اشتغال نمودند و بآن آستان عرش
نشان قالیهای رنگین و فرشهای الوان انداخته بفراشی و خدمت آن مکان تفاخر می نمودند
و مجاوران سامره را از سادات و غیرهم انعام فرموده رواتب و ما یحتاج در آن مکان
تعیین نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت معطوف ساختند و چون موکب پادشاه
عدالت نهاد کرت دیگر در بغداد باقبال و دولت نزول اجلال نمود عمارتی را که در آن
ایام حسب الفرمان در ساحتی که نزدیک دروازه قراقاپو ست بنا کرده بودند
بیمن مقدم شریف مشرف گشته چند روز در آن مکان عالی تفرج کنان کامیاب
بودند بعد از آن بسیر و تماشای طاق کسری از آنجا روانه گردیدند پس از فراغ
از آن مقصد چون بمسامع عز و جلال رسیده بود که در آن حدود بیشه ایست
و در آنجا مسکن شیران چل تن است و در آن ایام در همان مکان شیری عوجی
هیکلی عفریت منظر بهم رسیده که از هیبت او شیر فلک در هزیمت و انواع آزار
بمردم آن دیار از آن دد اهرمن نهاد رسیده و هیچکس از بیم او مجال توقف و مرور از آن
حوالی و حواشی نداره و اکثر از امرای دلاور و صوفیان فدوی در دفع آن سبع
از شهریار شیر شکار رخصت حاصل نمودند آنحضرت قبول نه نموده خود بنفس
نفیس متوجه شکار شیر و دفع نمودن آن گشتند چون نزدیک بآن بیشه
رسیدند ناگاه از دور آن سبع دیو مانند کوه پیوند جوشان و خروشان
نمودار گشت چنانچه از صلابت آن بیشه و بیابان به تزلزل درآمده

روی بخاقان سلیمان شان نهاد و آنحضرت از روی قدم جوانمردی پیش
گذاشته تنهایی آن دد را استقبال فرمودند و از نجابت بسر مدد
یافته بیک چوبه تیر مرگ تأثیر آن شیر را بر خاک هلاک انداختند که از مشاهده
آن امر عجب و پس انگشت تحیر بدندان تعجب گزیدن گرفت شیر افلاک
از بیم آن امر مخوف گشته در بیشه اختفا مختفی گشت بیت برآمد فغان
ز آسمان و زمین ** که بر دست و بازوت باد آفرین ** و شهریار ظفر شیمه
به بغداد مراجعت نمودند و کرت ثانی در رواج و رونق عتبات عالیات
رفیع درجات حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و لعنت الله علی
اعدائهم الی یوم الدین پرداخته مقرر فرمودند که نجاران هنرمند و مهندسان
خاتم بند از اطراف ممالک محروسه در بغداد جمع شده شش صندوق منقش
بنقوش اسلیمی و ختایی بغایت تکلف و زیبایی جهت هر یک از آن شش معصوم
علیهم السلام ترتیب دهند و از برای هر صندوق صندوق پوششی در نهایت
نفاست و خوبی سرانجام نمایند و صنادیق قدیم را از آن مراقد مطهر منور
برداشته صندوقهای مجدد در جایش بگذارند و در هر یک از عتبه کعبه مرتبه
نقاره خانه و راتبه مقرر ساختند و از برای آبادانی خطه طیبه عرش مرتبه
نجف اشرف مبالغه فرمودند چون آب جاری در آن مکان شریف نبود
و ساکنان آن مدینه ثانی که از خوردن آبهای شور و تلخ در تعب بودند همت
بخاصیت شاهی باوردن آب از شط فرات قرار گرفت و مقرر فرمودند

که اسپان و اجاق کن و بیلداران چابک و کلنگداران با کلنگهای الماس فعل طلب
داشته باتمام آن کار بدیع خیرانجام بپردازند و فرمانبران بموجب فرمان واجب
الاذعان باطراف و اکناف ممالک محروسه جهت فراهم آوردن غله و فعله بدر رفتند
بعد از فارغ شدن ازین امور خلیفه الخلفا را که تا آن غایت خادم بیک لقب داشت
مکنی بابوالمنصور و ملقب بخلیفة الخلفا گردانیدند و مجددا حکومت عراق عرب و تمشیت
مهام مزارات ائمه کرام علیهم السلام را بوی تفویض فرمودند و آنجنابرا
بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسب تازی بازین زرین و کمر شمشیر طلا و صراحی
و پیاله مفتخر و سرافراز ساختند چون از جانب دارالسلام بغداد خاطر مبارک اشرف
همایون جمع گردید شاهباز بلند پرواز همت را بصید عقاب مملکت لرستان و عربستان بپرواز
درآورده صدای یورش خوزستان در طاق سپهر بلند آوازه گردید

شرح نهضت موکب همایون شاهی بجانب حویزه و محاربه نمودن خاقان سلیمان شان صاحبقران با سلطان فیاض و بقتل آمدن او

و چمن آرای معنی
این چمن و نضارت بخش فضای این گلشن از رشحات سحاب قلم این حکایت
را بدین سان رقم میزند که طایفه از اعراب جزیره که ایشانرا مشعشع گویند
بالوهیت حضرت شاه اولیا و پیشوای اصفیا و وصی خاتم انبیا اعنی امیرالمؤمنین
و امام المتقین علی ابن ابی طالب صلوات و سلامه علیه قایلند و چنان مسموع
شده که بعد از مبادرت بعبادتی که معهود آن قومست ایشانرا غشی برد و آتش بر زبان
در ابدان آن قوم تاثیر نمیکند چنانچه قبضه شمشیر را بزمین فرو می برند و شکم

تیغ و شمشیر

برنوکش

برنوکش گذاشته قوت میکنند و کلمه علی الله بر زبان می آورند و آنمقدار
زور بر آن شمشیر میکنند که شکم آن شخص خم میشود یا میشکند اصلا ضرری بایشان
نمیرسد و در اکثر اوقات حاکم آن طایفه یکی از سادات بوده و در اوایل ظهور
آفتاب عالمتاب دولت شاهی از مطلع تاییدات الهی میر سلطان محسن [illegible]
حاکم بود و در آن ایام که فتح بغداد روی نمود بعرض اشرف رسید که میر
سلطان محسن بعالم فنا شتافته و اعراب مشعشع پسرشرا که سلطان فیاض
نام دارد بجای او بر مسند حکومت نشانیده اند و آن کافر مردود دعوی
الوهیت کرده قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض که از فیض الطاف الهی بی
بهره است قایل اند و رقم نسخ بر احکام شریعت غرا کشیده بیابان ضلالت
و غوایت راه می پیمایند بنابر آن بر ذمه همت والا نهمت شاهی دفع شر آن جماعت
بی دین واجب و لازم گردیده از جانب قلعه دارالسلام بعزم غزا و نیت
جهاد الویه ظفر پیکر را بجانب حویزه که در آن زمان دار الملک حکام مشعشع
بود برافراشتند بیت روان گشت شاه بلند مرتبه ** خدیو جهانگیر جم
کوکبه ** عناندار در رکابش کهان و مهان ** جنیبت کش نیک کوکب جهان **
در اثنای راه رقم سمع اشرف اعلی گردید که ملک شاه رستم حاکم لرستان از طریق
سلوک طریق ظلم و ستم در آمده از جاده اطاعت و فرمانبرداری خدام بارگاه فلک
پیشگاه شاهی ابر روی روزگار خود نمیگشاید و تا حال بازگشت
بسایه علم ظفر شیم ننموده و باستحکام مکان خود مغرور گشته با تنی چند

محال قصبهٔ لرستان که متعلق است به ملازمان این آستان عرش نشان از آزار
و اضرار مبرّا بود فرمان لازم الاذعان نفاذ پیوست که امیر نجم الدین مسعود
امیر الامرا ابراهیم بیک قرامانلو و حسین بیک لله باد و هزار سوار مکمل یراق جهة
تادیب و تنبیه ملک شاه رستم بلرستان روند و او را بالطاعت و انقیاد در آورده
مصحوب خود بموکب معلّی رسانند رفتن امراء عالیشان بلرستان و احوال
ملک شاه رستم بعد از مقابله و مقاتله سلطان نفیاض به تحریر خواهد پیوست القصه
بعد از روانه شدن غازیان بجانب خرم آباد موکب نصرت بنیاد ظفر
حویزه بحرکت در آمده با فتح و ظفر معنان طی منازل و مراحل می نمودند چون
این خبر در حویزه به سلطان نفیاض رسید با وفور غرور و لشکر موفور از اعراب
مادیان سوار نیزه دار که بنوک سنان سنیدان گرد از قبهٔ مهر از کتف سپهر
میربودند و به خنجر کج پیکان مانند عربی خون از آب دان شیران بیشهٔ مصاف
میکشودند از شهر بیرون آمده در فضای آن بسیل بشد و صف قتال و جدال
برآراسته منتظر ورود موکب مسعود بودند چون خبر بیرون آمدن آن
کافر بد نهاد و عربان بد اعتقاد بشهریار پاک دین رسید از برای دفع شر آن
گروه مشتومه صفوف سپاه کوه پرداخته میمنه و میسره را بوجود امراء ظفر
لواء کشور کشا و بمیمن قدوم غازیان جنگ دیده رزم آزما آراسته نمودند
لشکر را بقاعده و قانون معهود مقرر داشتند و خود بنفس نفیس آفتاب
مثال در قلب لشکر دریای علم خورشید منظر با غازیان صفوی اثر قرار گرفتند

الراف و جوانب موکب ظفر پیکر از صفوف شجعان فیروزی اثر حقیقت آیت کانهم بنیان
مرصوص استحکام یافته بجانب میدان بحرکت در آمدند و چون از هر دو طرف صفها آراسته
رسیده دار باب جرات پیشتر از آستین جلادت دست بیرون آورده از کمین بیرون تاختند
و مانند گردباد پیچان و حوروشان در آن عرصه بر یکدیگر در آویختند و با تیغ آتش بار و
پیکان زهر دار نقش مروت از لوح خاطر شسته خاک معرکه که را از خون آغشته زمین آن
عرصه را سیراب ساختند لب شمشیر مانند عشاق بتقبیل سپر و رخ ابنای کام دل حاصل میکرد
و پیکان آتش فشان در سینه و پهلوی دلیران نشسته شرط دلسوزی بجا می آورد ابیات
خدنگ بلا افشان انگیز شد ** پیکان سنانش تیز و خونریز شد ** ز خون یلان گشت میدان
جنگ ** چو بحری که آبش بود لاله رنگ ** در آن روز از وقتی که فضای معرکه سپهر بانوار
شمع زرنگار خیر و ثوابت و سیار سمت آفتاب یافت تا زمانی که اطراف افق از عکس خون
کشتگان گونه لعل و مرجان پذیرفت در آن میدان هولناک جوانان بی باک از جانبین
شرایط کشش و کوشش و لوازم خونریزی بجای آوردند تا آنکه آفتاب عالم تاب مانند گوی
اقبال طبقهٔ شعشعی سپر در نقاب اختفا کشید مجاهدان دین و دولت حامیان
حوزهٔ اسلام نهایت جهد و سعی در انهدام مخالفان نمودند تا آنکه در آخر
روز بیمن اقبال شهریار فیروز پناه نصرت ظفر بر شقهای لواء غازیان
قزلباش وزیدن آغاز کرد سلطان نفیاض با بسیاری از اعراب بد اعتقاد بر خاک
هلاک افتادند بیت روبه بود حریف سر پنجه شیر ** نخجیر چه سان زید بمیدان
پلنگ ** چون علامت فتح و ظفر در نظر پادشاه شریعت در جلوه گر شد

ونوای فرح افزای فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین بمسامع جاه
وجلال رسید بقیة السیف لشکر مشعشع کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پشت
ادبار بر معرکه فرار داده آن گروه بدکیش رو در بیابان گذاشتند
و اموال و یراق ایشان غازیان تاراج کردند خاقان سلیمان شان صاحبقران
ازین فتح مبین که مجدداً بامداد ارواح ائمه طیبین و طاهرین میسر شد شکر و سپاس
حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت حویزه را بیکی از امرای معدلت آیین

شرح نهضت موکب معالی بدزفول و شوشتر و رسیدن ملک شاه
رستم بدرگاه سپهر یار فریدون فر

بعد از فراغ از مهم عربستان عنان
عزیمت بصوب دزفول منعطف ساختند و در ضمان امان کریم ذوالجلال در نواحی
دزفول نزول اجلال نمودند حاکم قلعه آنجا از راه اطاعت و انقیاد پیش آمده
با پیشکش رنگین و مقالید سپهر و قلعه بدرگاه فلک پیشگاه رسید شرایط عتبه بوسی
بجای آورد خاقان سلیمان شان صاحبقران آن بلده را نیز بیکی از اهل اعتماد
سپرده بطرف شوشتر نهضت فرمودند حاکم شوشتر چون در قلعه سلاسل
که در استحکام و متانت مشهور آفاق است از توجه پادشاه کشورگیر آگاه شد
دانست که روباه حیله گر را مقاومت با شیر ژیان از جمله محالات است و پیشه
خجالت پیشه را توقف روبروی در صحرا از جمله ممتنعات از زر و گوهر و اجناس
نفیسه و دیگر مثل اسب و استر بقدر مقدور پیشکش سرانجام نموده بارشاد
مرشد عقل با مصدر جان بخشی از تنگنای حصار سپهر آثار بیرون آمده بجبهت

گردون

گردون مساحت درگاه سلاطین پناه شتافته لوازم بندگی و خدمتکاری بجای
آورد و به نیروی اقبال بلند آن قلعه آسمان پیوند نیز بدستور قلعه
حویزه بحوزه تصرف سپهر یار جهانگیر درآمده و یکی از امرای اخلاص منش
وفاکیش بضبط آن مملکت تعیین یافت در آن اثنا خبر آمدن امرای عالیشان
و ملک شاه رستم حاکم لرستان بآستان ملایک پاسبان رسید چون
قبل ازین مذکور شد که امیر نجم الدین مسعود و حسین بیک لله و پیرام بیک
قراماملو با دو هزار سوار از غازیان عدوشکار بجانب لرستان جهت
بدست در آوردن ملک شاه رستم حاکم خرم آباد مامور گشته و هنگامی
که موکب معلی و شاهی از قلعه بغداد بجانب عربستان بحرکت درآمده بود
در اثنای راه از اردوی همایون جدا شده متوجه لرستان گشتند چون ملک
شاه رستم از توجه امرای نامدار و عساکر ظفرشعار خبردار شد چاره
کار منحصر در فرار دانسته از سر ملک و مال درگذشت و با معدودی چند
از ریش سفیدان و ملازمان پناه ببعضی از جبال صعب المسالک برده متحصن
گردید امرای ظفر قرین بحدود آن کوه رفته در بدست در آوردن
او چاره جوی بودند که در آن حین حکمی بطلب امیر نجم الدین از پایه سریر
خلافت مصیر در رسید امیر نجم الدین بنابر فرمان بسرعت تمام بدر
گاه سپهر پایه ایران شتافته در ظاهر قلعه سلاسل شرف پابوس مرشد
کامل حاصل نمود اما پیرام بیک و لله بیک بعد از معاودت امیر نجم الدین

پیشتر از پیشتر جهت به پیش آوردن ملک شاه رستم و دفع شر الوار سعی می‌نمودند
چون ملک شاه رستم سعی امرا بدان نوع مشاهده نمود و خود را در غایت عجز
و اضطرار دید و چون واضح است که سرکشی این دودمان ولایت نشان عاقبت وخیم
دارد لهذا به راه نمایی عقل کامل اندیشه باطل باز آمده اعتماد بر کمال کرم پادشاه فلک
قدر جم اقتدار نموده کس نزد امراء عالیشان فرستاد و امان طلبید ایشان
فرستاده او را نوازش نموده او را به الطاف بیشمار شهریاری امیدوار ساختند
بعد از عهد و پیمان که فیمابین واقع شد او را رخصت انصراف دادند
چون فرستاده ملک شاه رستم مراجعت نمود شرح عهد و پیمان که کرده شد
و امیدواری که امراء وعده داده بودند بیان نمود ملک شاه رستم میان
خوف و رجا از کوه بزیر آمد و با امرای عالیشان ملاقات نموده باتفاق
امرا روی به درگاه جهان و آفاق آورد و هنوز اردوی معلی از حدود شوشتر
مراجعت نکرده بود امرای نامدار به درگاه سلاطین پناه رسیده ملک شاه رستم را
به پایه سریر اعلی رسانیدند و به شرف پابوس مشرف گشته خدمات ایشان منظور
نظر پادشاه بنده پرور گردید ملک شاه رستم بعد از پابوس و سجده خجالت
زبان به نهایت شیرینی اداء دعا و ثنای پادشاه عذر بخشی پوزش
پذیر نموده در خدمت اشرف منظور نظر کیمیا اثر گشت و شهریار جم قدر بنده
خان تعریف ریش ملک شاه رستم کرده فرمود تا جواهر و مروارید بسیار
آوردند و ریش او را بجواهر بیاگندند و قاب مرصعی از برای ریش او ساختند

ملک شاه رستم

ملک شاه رستم مدتی تا آخر حیات ملازمت نموده به قدر و مرتبت میکرد بعد از آن
به تفویض ایالت ولایت لرستان سرافراز گشته روی به ملک مألوف آورد و بر علمای
فطنت مآثر طالبان حدیث و اخبار و بزم آرایان محافل سیر و آثار مخفی نماند
که طایفه لر کوچک در ولایت خرم آباد و خاوه و صیمره و غیر ذلک اقامت دارند
از قدیم الایام به تشیع فطری و ولای اهل بیت طیبین و طاهرین موصوف و معروفند
مؤلف نزهت القلوب شرح متعلقات و مواضع لر کوچک را بتفصیل نقل کرده
آنچه مورخان بلاغت بیان در اکثر نسخه‌های معتبر نقل نموده اند ولایت مذکور در جانب
جنوبی عراق عجم واقع شده عرض آن از یک طرف به ولایت همدان اتصال
دارد و طرف دیگرش با الکاء خوزستان پیوسته و طول آن از قصبه بروجرد
تا حدود بغداد و سایر محال عراق عرب قریب به یکصد فرسنج است و بعضی
از مورخین چنین نقل کرده اند که طایفه لر کوچک احشامات متفرق بودند که در آن سرزمین
جمع آمده مسکن گرفته اند و حقوق دیوانی ایشان در دار الخلافه بغداد بوده و در
سنه ثمانین و خمسمایه بجهت بدسلوکی و نزاعی که در میانه ایشان واقع شد حسب
الصلاح یکدیگر شجاع الدین خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید را که از قبیله
جنگروی و بصفات حسنه اتصاف داشت بر خود والی و امیر گردانیدند و او بحسن سلوک
و کاردانی در آن ولایت استیلا یافته الوار حکومت او را پذیرفته از وفور عدالت
و محاسن اطوار با خانواده او به رعایانه سلوک مینمودند و اولاد شجاع الدین مذکور
را بین الجمهور عباسی می‌نامند و وجه تسمیه که در آن میگویند آنست که چون ایشان

خود را بحضرت عباس بن علی ابن ابی طالب علیه السلام منسوب ساخته
انوار ایشان را از اولاد آنحضرت می شمارند و بعضی گفته که چون حقوق دیوانی ایشان
خاص دار الخلافه بوده میخوانده بوده که آن طایفه را بدین جهت عباسی گویند العلم عند الله

شرح توجه شهریار ظفر طراز کرت ثانی بمملکت شیراز و وقوع بعضی امور متقدمه بر پادشاه بی نیاز

چون خاقان سلیمان شان صاحبقران از رجاء
شوشتر و رستمان خاطر خود را جمع گردانیدند عنان عزیمت از برای قشلاق
و بعضی مصالح ملکی بصوب شیراز معطوف ساختند چون حدود قصبه دارابجرد
منصرب خیام خسرو فلک احتشام گردید بسامع جاه و جلال رسید که در جبال
آن دیار بزکوهی که فادزهر حیوانی از او حاصل می شود بسیار است از ضمیر منیر
میمنت تاثیر شهریار کشورگیر اراده شکار سر زده مقرر فرمودند
که جنود سعادت ورود اطراف آن کوه را محیط آسا در میان گرفتند و چند شبانروز
عساکر فیروزی آثار از آن جبال صعب المسالک جانوران شکاری رانده قمرغه
آراسته شده چندان وحوش و سباع و شکاری و غیر ذلک جمع آمده که ناطقه
از تعداد و کمیت آن عاجز گردید بعد از آن خاقان سلیمان شان صاحبقران
پای دولت در رکاب سعادت در آورده بمیان جرگه در آمدند و بنوک
پیکان دلسوز و شمشیر شعله افروز چندان بزکوهی و نخچیر و صید بر خاک انداختند
که شرح آن تقریر و تحریر میسر نیست بعد از آن رخصت خاص و عام فرمودند
امراء دولت شان و مقربان بآن امر پرداختند و اخر الامر تمامی لشکریان بقمرغه

در آن

در آمده بسیاری جانوران از قمرغه بخون ساختند بعد از فراغ شدن از آن روی
بدار الملک شیراز آوردند اهالی شیراز باستقبال بیرون شتافته مراسم
و نیاز بجای آوردند و آنحضرت در غایت عظمت و شکوه داخل خطه دلپذیر شیراز
شده در عمارت سلطان ابراهیم میرزا گورکانی که در لطافت مواد بسیاری منازل
و عمارات آن شهر امتیاز داشت نزول اجلال نمودند و اهل شیراز بلکه تمامی اهل فارس
از ورود موکب مسعود مسرور و شادمان گشتند در خلال این حال اخی بیک که به ایالت
نزد والی لار و امیر دیوان رفته بود با یکی از مقربان میر علاء الملک حاکم لار با پیشکش لایق
بدرگاه خسرو معدلت آیین رسیده عریضه ضراعت امیز او را رسانید آنحضرت
ملازم او را بعنایات خسروانه نوازش فرمودند و رخصت انصراف
ارزانی داشتند از جمله وقایع ایام توقف شیراز که در زمستان و بهار روی وقوع یافت
آنست که امیر یار احمد خوزانی اصفهانی که در سلک طبقات اشراف منتظم و قبل از این وزیر
ملازمش اصفهانی بود در شیراز بیمن اهتمام امیر نجم الدین مسعود امیر الامرا منظور
نظر کیمیا اثر پادشاهی گشته بمنصب عالی استیفای دیوان سرافراز گردید
و از وفور وقوف و کاردانی در سر انجام امور دیوانی اهتمام تمام مبذول داشت قاضی
محمد کاشی که بمنصب عالی صدارت معزز و سربلند بود بنابر آن در اکثر
مهمات سلطنت دخل می نمود چون نفسی سرکش داشت به بعضی
از امور نا شایست که مرضی طبع اشرف اعلی نبود دخل می نمود چون کوکب
طالعش از اوج اقبال روی بحضیض وبال آورده بخار نخوت و غرور در کاخ

دماغش راه یافته بود و نسبت با میر نجم الدین مسعود ابواب مخالفت
و عناد گشوده غایبانه آنجناب در روزی که خاقان سلیمان شان بر مسند نشاط
و کامرانی تکیه زده بجرعه اقداح راح ریحانی مشغول بودند و حضار مجلس بهشت آیین
جامهای شراب ارغوانی از دست ساقیان زهره جبین گرفته ارزو مهر بختیستند درد
عرض رسانیدند که امیر نجم الدین وکیل مبلغ بیست هزار تومان از اموال شاهی
تصرف کرده اگر او را به من بسپارند باندک زمانی آن مال را به خزانه عامره
میرسانم و غایت کفایت و کاردانی در سرانجام مهام سلطانی ظاهر میسازم
شهریار معدلت آیین از غایت علو همت گوش بآن سخنان نکرده هم در آن
ایام کیفیت حال را با امیر نجم الدین در میان گذاشتند و چون صدق
امیر نجم الدین و کذب قاضی محمد در ضمیر منیر پرتو افکن شده بود قاضی
محمد را بآنجناب سپردند و امیر نجم الدین حسب الحکم جهان مطاع
او را بمصادره و مؤاخذه در آورده در آن ضمن آنچه مخفی از قبایح اعمال
و فضایح افعال او ظاهر شد که قهرمان قهر پادشاهی حکم بسیاستش فرمود چون
چون کار از شفاعت و درخواست امرا و ارکان دولت قاهره در گذشته
بود بموجب فرمان بقتل او پرداختند بعد از کشته شدن قاضی محمد منصب
جلیل القدر صدارت بمقدم سیادات عالی درجات و افضل علمای آن زمان
میر سید شریف استرابادی الاصل شیرازی المسکن که از جانب پدر
از احفاد محمد بن زید والی مازندران و از جانب مادر از نبایر امیر سید شریف

جرجانی علامه بود تفویض فرمودند و از زمان آن امیر جلیل القدر منصب
صدارت بغیر از سلسله سیادات بدیگران نرسیده و آن سید فاضل
نیکوصورت حمیده سیرت از روی استحقاق من حیث الاستقلال بآن
منصب دخل نموده پرتو انوار عاطفت پادشاه کام بخش کامکار بر صفحات
روزگارش تافت وقایع سنه خمس عشر و تسعمایه شرح مراجعت ۹۱۰۵
نمودن خسرو آفاق از فارس بصوب عراق چون خاقان سلیمان شان
صاحبقران ایام زمستان و بهار را در شیراز به خوشدلی و خرمی گذرانیدند
در هنگامی که هوا روی بگرمی آورد موکب پادشاهی از بلده شیراز بیرون
خرامیده از راه اوجان به ییلاق قصر زرد بحرکت در آمد چون همیشه در خاطر انور
بود که عمارتی عالی در اوجان فارس که مدفن برادر گرامی آنحضرت سلطان احمد
میرزا ابن سلطان حیدر است بنا کنند که علامتی در آن مکان باشد چون بآن
نواحی رسیدند مقرر شد که گنبدی عالی و تالاری بلند مرتبه بنا نمایند
و طبل و علم در آن مکان گذاشته طعام و مرسوم بجهت فقرا و مجاوران آن
آستان و حفاظی که در آن مکان بتلاوت مشغول باشند مقرر فرمودند و تولیت
بجهت آن سرکار تعیین نموده املاک مرغوب بدین سبب وقف نمودند و از آنجا روی
توجه به ییلاق کوشک زرد آوردند روزی چند بصید و شکار پرداخته آن فضای
خفرت افزا را از خون آهو و نخچیر گلگون ساختند بعد از طی این مراتب بجانب
دار السلطنه اصفهان نهضت فرمودند چون میدان آن بلده جنت نشان

در نظر همت آن حضرت بسیار تنگ می نمود بگشادی آن فرمان داد بنایان آن
و معماران بحسب فرمان به توسیع آن میدان پرداختند و در اندک روزی
آن تنگنا را مانند عرصهٔ امید وسیع ساختند خاقان سلیمان شان صاحبقران یک دو هفته
در آن میدان باسب تاختن و چوگان باختن و قبق اندازی اشتغال داشتند
بعد از آن روی توجه بجانب همدان آوردند و موسم گرمای تابستان
را بصید و شکار در دشت و مرغزار به پایان رسانیدند و فصل پاییز بسر کوه
الوند تشریف برده روزی چند دامن کوه الوند مضرب شهریار
باقبال بود و از آنجا بسعادت روی توجه بصوب آذربایجان آوردند چون
اهل تبریز از رسیدن موکب شهریار کامگار خبر یافتند از روی اخلاص
در غایت شادی و خرمی بآیین بستن شهر و استقبال پادشاه رعیت پرور پرداختند
و بکمال نشاط و انبساط لوازم نیاز و نثار بجای آوردند خاقان سلیمان شان
صاحبقران فرمان فرمای حضرت سبحان روزی چند در دار السلطنهٔ تبریز
عشرت انگیز و کام بخشان بوده بداد و دهش اشتغال می نمودند و از آن بلده
بجانب خوی توجه فرمودند در اثنای راه مزاج امیر نجم الدین مسعود از نهج
اعتدال منحرف گشته آتش تب اسباب حیات آنجناب را در بوتهٔ مرض
بگداخت و اشتداد حرارت قوا را ضعیف ساخته آنجناب را از پای انداخت
تغیر غذا و استعمال دوا اصلا مفید نشد و آن امیر نیکو اخلاق چون بباغ
خوب که بجنه اشتهار دارد و در دشت فرسخی تبریز واقعست رسید روزی

نجبة البادی نهاد پادشاه والا نژاد قدردان از مفارقت آن خدمتکار
اخلاص کیش حزن و ملال بسیار روی نمود و روح شریفش را بختمات
کلام ملک علام والمعام فقرا و ایتام شاد ساخته جسدش را بجانب نجف
اشرف روانه فرمودند چون امیر یار احمد خوزانی اصفهانی را با امیر نجم
الدین بشناسائی تمام بود خاقان سلیمان شان صاحبقران منصب وکالت
دیوان اعلی را باو شفقت فرموده ملقب بامیر نجم ثانی گردانیدند
و رایت اعتبار و اقتدار او بشرافرق فرقدین رسانیدند تمامی امرا و وزرا و ارکان
دولت قاهره بمتابعتش مأمور گشته سر انجام مهام امور ملکی و مالی را برای
صواب نمایش گذاشتند و او را بزبان لطف و عنایت سنجایت نوازش
فرمودند و نجم ثانی امیری صاحب تدبیر و بلند همت بود و در ایام اقتدار
با صغار و کبار بر نهج عدالت سلوک مینمود شعرا قصاید غرا در مدح او گفته اند
از آنجمله مولانا امیدی طهرانی قصیده باسم او گفته چند بیتی چون مناسب
مقام بود مرقوم گردید بیت زهی جوهرت گوهر آسمانی :: تو لی عقل اول تو ای
نجم ثانی :: روان جسم را نور کن عراقی :: عراق عجم را سهیل یمانی شروع توجه
شهریار ایران بجانب شیروان و نقل فرمودن نعش سلطان حیدر بجانب
اردبیل بفضل ملک جلیل خاقان سلیمان شان صاحبقران جهت تنبیه طاغیان
شیروان و ضبط آنجا در اوایل فصل دی شدت سرما و برودت
هوا که عارض خوبان و سبزه و رخسار نرگس و بنفشه نیلوفری و زرد گردیده

آغاز نهاد و جمشید خورشید خیمه در برج جدی زده از بیم سرما سنجاب سحاب بر دوش
کشید بیت گلگونه عارض تابان شده :: از باد خنک بنفشه مانند :: خورشید
ز بیم لشکر دی :: جوشن سحاب در بر افکند :: بجانب شیروان بحرکت در آمدند

چون شیخ شاه ولد سلطان فرخ یسار باغوا و تحریک شیروانیان قدم
بآن ولایت گذاشته شاه کلدی آقا که در فتح آن دیار به نیابت لله بیک حکومت
میکرد تاب توقف نیاورده از ولایت شیروان بیرون رفت و در آن وقت
سال شیخ شاه بآن ولایت استیلا یافته در اول حال بازگشت بخدام بارگاه
فلک اشتباه نموده بعد از آن بحصانت قلاع متین و اعتماد بر سپاه بسیار
نقش سلطنت و استقلال بر لوح ضمیر نگاشته لوای طغیان و سرکشی آستان
عرش نشان برافراخته در اداء باج و خراج تغافل و اهمال می ورزید
و تعظیم و تکریم منسوبان درگاه سپهر آستان نمی کرد بیت برافراخته رایت
سروری :: نموده خیال جهان داوری :: بخدام خاقان نیامده و تاج نخوت
نکردی ادای خراج :: بنا بر آن شهریار مؤید منصور کوچ بر کوچ روانه مقصد
گشته و قبل از رسیدن موکب معلی بکنار آب کر امراء نامدار را پیشتر
بمعبر جواد روانه نموده امراء عظام جهت عبور عساکر ظفر فرجام از کشتی
جسر بستند چون خاقان سلیمان شان بآنجا رسید امراء عالی شان
باستقبال آمده در رکاب ظفر انتساب از معبر جسر جواد عبور نموده در آن طرف
آب نزول فرمودند چون خبر وصول موکب همایون بشیخ شاه رسید از بیم صدمه شاهی

بی تاب

بی تاب گشته از مقاتله و مقابله لشکر منصور اجتناب لازم دانسته پناه بقلعه
بغزوبر برد چون خبر فرار او و تحصن نمودن در آن قلعه بحضرت خاقان سلیمان شان
صاحبقران رسید بعضی از امراء را بجانب شماخی فرستادند تا آن بلده را ضبط نمایند
و خود بنفس نفیس متوجه قلعه بادکوبه گردیدند کوتوال آنحصار با تحف و هدایا بقدم
الطاعت و انقیاد استقبال موکب نصرت شعار نموده بخلاع خاص و انعام و اکرام اختصاص
یافته سرافراز شد و مقالید حصن و قلعه را بخدام بارگاه سپهر احتشام سپرده و بعد از آن
خاقان سلیمان شان صاحبقران از بادکوبه بامید عنایت بی غایت شاهی
تعجیل بوسی شتافته آنحضرت او را نیز بالطاف شهریاری نوازش فرموده و اکثری
از حکام قلاع الکای شیروان تکیه بر کرم خسرو ایران نموده اقبال شمال
باستقبال موکب شهریار بیهمال شتافتند و غاشیه متابعت بر دوش کشیده
منظور نظر عنایت گشتند و اکثر ایشان بسلک خدام والامقام منسلک گردیده
از توجهات پادشاه نه فرق افتخار رعایا باوج سموات رسانیدند اما یار احمد
آقا و محمد بیک کوتوال قلعه دربند از حصانت و متانت قلعه باب الابواب
بخار نخوت و پندار بر دماغ خود راه داده بازگشت بدرگاه سلاطین پناه ننمودند
بنابرآن موکب همایون بجانب قلعه دربند بحرکت در آمده بعد از وصول آن مکان
در جانب مناسب قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانیدند و عساکر ظفر دستگاه اطراف
آن حصن حصین را در میان گرفته به پیش بردن سیبه پرداختند و آن قلعه را
بعضی از آثار اسکندر ذوالقرنین میدانند و در متانت بمثابه ایست که منجنیق

دست ذی شوکتی بر کنگرهٔ تسخیر آن بند نشد زیرا که اصل آن قلعه در کوه البرز متصل
و انتهای آن حصار تا دو سه تیر پرتاب راه در دریای خزر است و دو دروازه دارد
که هر یک دروازه بالکای شیروان باز می‌شود و دروازهٔ دیگر بطرف داغستان و غیر
از آن دو دروازه‌ها دیگر راهی نیست که از آنمکان بجانبی حرکت توان نمود و آن سد
سدید بمرتبه ایست که دایرهٔ سور کوه مثالش با منطقة البروج دست بیعت در کمر
دارد و کنگرهٔ فصیل سعید بلیش رفعت قلعهٔ سپهر مشید را بچشم در نمی‌آورد
پاسبانانش وقت جمع ذخیره دانه از سنبلهٔ فلک توانند ربود و متوطنانش
بهنگام احتیاج گوشت حمل در تابش آتش آفتاب کباب توانند کرد بیت
کنگرش پست زبان خلهٔ تن ❊ آمده با ماه بمادر سخن ❊ خندقش از عمق بجائی رسید
کز ته آن گاو زمین شد پدید ❊ امرای نامدار و عساکر ظفر شعار در دور آن حصار
کندن زمین و سیبه پیش بردن سعی بلیغ مینمودند و از اثر صدای کرنای
و خروش کوس و کورکه بنیان آن قلعهٔ سپهر اساس گردون مماس را تزلزل
پیدا گشته مخالفان حیز پرید مدافعه غازیان جلادت اثر پای افشرده دست
بانداختن تیر و تفنگ بر آوردند دلیران قزلباش بعقاب سهام خون
آشام که از آشیانهٔ کمان پرواز در آورده مرغ روح معاندان را صید می
نمود چون چند روز محاصره بدین نوع بود خاقان سلیمانشان صاحبقران
مقرر فرمودند که نقبچیان آهنین چنگ به نقب زدن مشغول شدند
و دوازده نقب ترتیب داده در عرض پنج روز نقبها را ابروج قلعه رسانیدند

یاراحمد

یار احمد آقا و محمد بیک و اهالی قلعه چون از حفر نقبها و خالی شدن زیر
بروج و حصار خبردار گشتند دانستند که قلعه داری و حراست آنموضع
فایده جهت ایشان ندارد و هر چند در محافظت آن قلعهٔ بلند ارکان
اهتمام نمایند بموجب کریمهٔ ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها سر انجام
کار آن حضرت شهریار عدالت شعار بر آن حصن حصین دست خواهد یافت
بنابر آن بقدم عجز و نیاز پیش آمدند و بزبان تضرع امان طلب نموده پس
از ملازمت امرا فرستادند و دست بدامن شفاعت ارکان دولت قاهره
زده از قلعه بیرون آمدند امرای عالیشان از مرشد کامل التماس عفو
تقصیرات اهل قلعه را نمودند دریای مرحمت شاهی بتلاطم در آمده رقم
جان بخشی بر صفحهٔ جرایم آن گروه کشیدند و ممکنا از مشمول عاطفت بی
غایت گردانیده قلعهٔ دربند را بحیز تسخیر در آوردند و حراست و کوتوالی
باب الابواب را برای و درایت منصور بیک باز گذاشتند و ایالت
مملکت شیروان را باز بدستور بحسین بیک لله تفویض نمودند و امیر الا
مرائی لله بیک را تغییر داده آن منصب عالی را به احمد بیک استاجلو سفرچی
مرحمت فرمودند و مشار الیه بجای آن سلطان ملقب گردید و هم در آن
ماه صفر امیر ال سی علی بیک ده دده ذو القدر که حاکم قزوین و ساوج بلاغ و ری
و خار بود معزول گشته امارت و الکای او را بزینل خان شاملو شفقت
نموده او را اوزان خان خطاب دادند و حکم عالی صادر شد که نعش مطهر معطر

سلطان سپهر پایه ارشاد سلطان حیدر که تا آن زمان در طبر
پیران و حظیره منوره پدر عالیمقدار سلطان الاولیا و برهان الاتقیا
سلطان جنید قدس سره بامانت سپرده بودند نعش طیبه دار الارشاد
اردبیل نقل نمایند ملازمان کامیاب اقدس جسد مطهر آنحضرت را بعد از
انقضای بیست و دو سال از قبر بیرون آورده در محفه محفوف
برحمت حی لا یموت گذاشته بمقبره منوره آبا کرامش بردند
و با وجود امتداد زمان اعضای مغفرت انتمایش از هم نریخته و رنگ بشره
مبارکش در غایت نضارت و لطافت بود که بر گل تازه طعنه میزد چون
خاطر خطیر خورشید تاثیر از فتح شیروان و نقل نعش مطهر سلطان
حیدر فارغ گردید در آن زمستان عنان عزیمت بصوب مراجعت
انعطاف دادند و از معبر جواد عبور فرمودند و متوجه دار السلطنه تبریز
شدند چون خبر رسیدن موکب شهریار جم اقتدار باهالی تبریز رسید
از روی مسرت و خوشدلی با آراستن دکاکین و آیین بندی پرداختند
هنگامه عیش و طرب ساز کرده از مقدم فرمان فرمای ممالک
گیتی و جم در بزم نشاط و خرمی نشستند خسرو سکندر فر بنشاط مشغول
گشته ایام زمستان را بعشرت و کامرانی در دار السلطنه تبریز فرح
انگیز گذرانیده چند روز در ایام بهار بسیر باغ و گلزار در آن بلده
بهزیست اشتغال داشتند و در موسم تابستان که اثمار اشجار باغ و بوستان

برتبه

برتبه کمال رسیده بود و حرارت هوا اشتداد یافت عازم ییلاقات سلطانیه
شدند چون مکرر از دین محمد خان شیبانی و ازبکان بی ایمان که ببلاد خراسان
مستولی گشته بودند دست درازی بممالک محروسه میشد و آثار بی ادبی از مکتوباتی
که ارسال مینمودند ظاهر بود همیشه تنبیه و تادیب شیبک خان و فتح خراسان در نظر همت
والا نهمت شاهی جلوه گر بود درین سال چون خاطر اشرف از جانب ممالک وسیع
الفضای ایران فراغت یافت بیورش خراسان عازم گردیدند شرح مجملی
از احوال سلاطین جغتا و ازبکیه فرازندگان اعلام نکته دانی
و برازندگان اورنگ سخندانی برین دقیقه عارف و ازین قضیه واقف خواهند
بود که هر چند مقصد اصلی ایراد وقایع زمان گنجینه نشان خاقان سلیمان
شان صاحبقران گیتی ستان شاه اسمعیل بهادر خان و فتوحات ممالک گشای ایشانست
نهایت چون مملکت خراسان ضمیمه سایر فتوحات گردیده در اکثر بلاد ترکستان
نیز خطبه دولت و سکه سعادت بنام نامی آنحضرت زده و خوانده شد
بنا بر آن ذکر احوال سلاطین ازبکیه بناچار میسر دارد که رابطه سخن و سر
رشته احوال با یکدیگر اتصال و ارتباط یابد بدانکه خاقان منصور سلطان حسین
میرزا بن سلطان غیاث الدین منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بهادر بن
امیر تیمور گورکان است که از جانب مادری و پدری نسبتش بواسطه بچنگیز
میرسد والده گرامی خاقان منصور فیروزه بیگم بنت امیرزاده سلطان حسین
ولد مهد علیا اکا بیگم بنت امیر تیمور گورکان است و مادر فیروزه بیگم تغلق سلطان

بیگم بنت میرزا شاه ابن امیر تیمور بوده و والد خاقان منصور سلطان غیاث الدین
منصور در سنه تسع واربعین و ثمانمائه از دنیا رحلت نمود سلطان حسین میرزا ۸۴۹
هفت ساله بود چون چهارده سال از عمر مبارکش گذشت با والده ماجده
خود مشورت رفتن بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر نموده باشاره او بجانب ماوراء النهر
شتافته میرزا ابوالقاسم بابر آنجناب را منظور نظر اشفاق و مرحمت گردانیده

مرسوم مناسب تعیین نموده در سنه تسع وخمسین و ثمانمائه که میرزا ابوالقاسم بابر ۸۵۹
در مظاهر سمرقند با سلطان ابوسعید گورکانی صلح نمود خاقان منصور از میرزا ابوالقاسم بابر
جدا شده بخدمت سلطان ابوسعید رفت و سلطان ابوسعید او را به لطف
نوازش فرموده در سلک اقربا و ملازمان منتظم گردانید چون خبر خروج سلطان
اویس میرزا ابن بایقرا در حدود بدخشان بسلطان ابوسعید رسید به پایه
شاهزادگان بدگمان شده سلطان حسین میرزا را با سیزده نفر از اقربا خود محبوس
ساخت چون این خبر محنت اثر در هراة بفیروزه بیگم والده سلطان حسین
میرزا رسید از آن خبر بی آرام گشته متوجه سمرقند شد و سلطان ابوسعید خان
حسب الالتماس عالی او سلطان حسین میرزا را از حبس بیرون آورد و او بار
دیگر بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر شتافت و تا آخر حیات او در خدمتش بسر
برد و آنگاه بجانب مرو شاهجهان نزد میرزا معز الدین سنجر شتافت و میرزا
معز الدین از مقدم او المنهار نشاط داشت و دختر مسمی صبیه خود
بیگه سلطان بیگم را بحباله نکاح او در آورد و سلطان حسین میرزا را از

آن مخدره

آن مخدره چند پسر بوجود آمد بزرگترین آنها بدیع الزمان میرزا بود و چند گاه با یکدیگر
بطریق فرزندانه سلوک مینمودند بالاخره بسعی ساعیان بین الجانبین صورت مخالفت
روی نمود و در شعبان سنه احدی و ستین و ثمانمائه که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست ۸۶۱
برادر زاده میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله انهزام یافت میرزا معز الدین سنجر
خاقان منصور سلطان حسین میرزا را در مرو بنیابت خویش تعیین نموده خود بجانب
مشهد مقدس روانه گردید و در ایام غیبت میرزا سنجر میانه او و حسن ارلات
که از امرای صاحب اختیار دولت سنجری بود نقار خاطری بهم رسید حسن
ارلات قصد حبس آنجناب نمود مضمون خیال باطل آن جاهل را بعرض خاقان
پردل رسانید سلطان حسین میرزا خود را از مرو بیرون انداخته متعاقب
میرزا سنجر روانه گردید در آن اثنا جان سپی علی بیک یساول با شصت سوار
بخدمت او رسید سلطان حسین میرزا باستظهار ورود ایشان امیدوار
گشته عنان مرکب بجانب مرو برگردانیده داخل شهر شد و حسن ارلات
را گرفته محبوس ساخت امرای سنجری مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذوالنون
عراقی با این ایماق اتفاق نمودند که سلطان حسین میرزا را از میان
بردارند و در وقتی که خاقان منصور جهة شکار از حصار بیرون
رفته بود یکبار شمشیر غدر از نیام انتقام بر آورده چند نفر از مقربان
سلطانی را بقتل رسانیده و بهواداری میرزا سنجر درون قلعه را مضبوط
ساخته در مقام استحکام بروج و حصار قلعه در آمدند ولی بیک برادر جان علی

خود را از شهر بیرون انداخته بخدمت خاقان منصور رفت و کیفیت احوال را
بیان نموده سلطان حسین میرزا از استماع این خبر بی آرام گشته از آن موضع
بسرعت تمام جهت دفع شر اهل فساد روانه گردید چون بظاهر قلعه مرو رسید
یورش بقلعه انداخته با شصت نفر بهادران جلادت آثر خود را بر برج قلعه
رسانید اهل شر و فساد بمدافعه پرداخته شعله آتش کیر و دار از طرفین
زبانه بر فلک دوار کشید و سلطان حسین میرزا مرصد آن قوم الفضیحت
نمود معین نیفتاد چون دید که آن جماعت فتنه پیشه دست از قتال
بر نمیدارند لا علاج از برج بزیر آمده بطرف بند سلطان رفت چون خبر بگوش مردم
آنجایی بخدمت سلطان حسین میرزا رسیده قریب بدویست سوار بر سر
او جمع شدند در آن حین سلطان سنجر بمقر حکومت خویش رسید از این احوال
پر اختلال آگاه گشت جمعی کثیر از امراء و لشکریان از عقب سلطان
فرستاد و در میانه آن دو گروه نیران قتال اشتعال یافت چون لشکر مخالف
اضعاف مضاعف سپاه سلطان حسین میرزا بوده بنابر آن هواداران
خاقان منصور روی گردان شدند و در آن وان پیاده از بیست و پنج
نفر با سلطان همراه نمانده بودند بعد از تلاش بسیار خود را بطرف بیابان
رسانید و مخالفان چند فرسخ از عقب او تعاقب نموده خایب و خاسر باز
گردیدند و خاقان منصور در پنج ده پانزده روز توقف نموده از آنجا بجانب
بلخ شتافت در آن حدود جمعی از بهادران بر سر سلطان جمعیت نموده عنان عزیمت

بصوب

٨٧٢

بصوب جرجان معطوف ساختند و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه در حدود استرآباد
با حسین بیگ سعدلو محاربه نموده برو غالب شد و او را با جمعی کثیر که ملازمان
جهان شاه ترکمان بودند بقتل رسانید و در تختگاه استرآباد جلوس نمود
و الوس چغتای و ایماقات جلایر و غیر ذلک در اردوی سلطانی جمعی کثیر
جمعیت نمودند چون سلطان حسین میرزا بمقابله و مقاتله او بیرون نیامد
و در سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه که سلطان ابوسعید خان باشاره حسن بیگ
در سلطان بود قراباغ بقتل رسید خاقان منصور از استرآباد بایلغار متوجه
تسخیر هرات شد و آن مطلب در نهایت سهولت میسر پذیرفت و در آن ولایت
بمسند سلطنت متمکن شده سکه و خطبه بنام و القاب سلطانی زیب و زینت
یافت و برشحات سحاب معدلت نایره فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان
اشتعال یافته بود تسکین پذیرفت و در سنه اربع و سبعین و ثمانمایه میانه خاقان

٨٧٤

منصور و میرزا یادگار محمد مقابله و مقاتله بوقوع پیوست نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم
سلطان وزیده سپاه میرزا یادگار محمد از حمله بهادران سلطانی شکست
یافته روی بگریز آوردند و در اواخر همان سال میرزا یادگار محمد بمدد حسن
پادشاه مستظهر گشته روی بدار السلطنه هرات نهاده و در محرم الحرام سنه
خمس و سبعین و ثمانمایه کرت دیگر فیمابین محاربه واقع شد و سلطان حسین میرزا شکست

٨٧٥

یافت و بجانب میمنه و فاریاب گریخت میرزا یادگار محمد در قلعه هرات بر مسند
سلطنت متمکن گردید بعد از چهل روز سلطان حسین میرزا در فاریاب از غفلت

میرزا یادگار محمد که مدام بشرب شراب مشغول بوده بضبط مملکت نمی پرداخت
خبر یافت از آنجا بایلغار بجانب هرات روانه گردید و در شب بیست و ششم
صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان آمده میرزا یادگار محمد را در آن باغ
دستگیر نموده بقتل رسانید و بار دیگر مملکت خراسان بتصرفش در آمد و لوای
سلطنت آن ولایت بر افراشت و متوطنان هرات در سایهٔ معدلتش آسوده
حال بودند در خلال اینحال سلطان محمود میرزا گورکانی با سپاهی بی عدد
از سمرقند متوجه بلخ گردید و سلطان حسین میرزا نیز باستقبال او شتافته در موضع
چیکچکتو فیما بین محاربهٔ عظیم وقوع یافت سلطان محمود میرزا از وی بوادی فرار
آورد و سلطان حسین میرزا بفتح و ظفر اختصاص یافته بار دیگر تا کنار آب آمویه
بتصرف خود در آورده و از اینجانب ابتداء مملکتش پل کرکی که واسطه در میانه
عراق و خراسان است بود چون از بعضی مهمات ضروری مملکت و دفع دشمنان
مر ولایت فارغ شد در دار السلطنه هرات تکیه بر سریر عیش و عشرت زد
در آبادانی آن بلده فاخره سعی تام نموده بنای بقاع الخیر و مساجد و مدارس
و تعمیر معمور دلگشای و عمارات فرح افزای نموده بطرح باغات و بساتین همت
سلطانی پرداخته اهتمام تام در داد و دهش خلایق و ستردن نقش وجود اهل
جور و تعدی از لوح ممالک مینمود و در تواضع و فروتنی اقتدا بسنت خیر البریه
نموده بر طبق کریمهٔ قل انما انا بشر مثلکم خود را با ملازمان درگاه یکسان می شمرد و در تقویت
ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی میداشت

و همواره همت عالی برعایت سادات عظام و فضلا و شعرا می گماشت
و در باب ابنیه و وجه معاش محتاجان و اهل کمال هرگز تغافل و اهمال نمی نمود
و در انجاح ملتمسات و وصول سیورغالات و انعامات همواره احکام مطاع
مبذول میفرمود و در هفته دو نوبت روز شنبه و پنجشنبه قضات و علما را بمجلس
مهمی که روی میداد بمقتضای فتوی ائمه دین بفیصل میرسانید و بصحبت درویشان
و گوشه نشینان و مجالس وعظ اکثر اوقات تشریف میبرد و تعظیم مشایخ اسلام
و احترام اولاد خیر الانام بر ذمت عالی واجب و لازم شمرده همیشه نقش جهانگیری
و رواج مذهب حق ائمه اثنا عشر بر لوح خاطر می نگاشت و تا شهور سنهٔ اثنین ۹۰۲
و تسعمایه در غایت جاه و جلال بضبط و رونق ممالک خراسان سعی می نمود و درین
این اوقات تخته پا عاتر العیش و نشاط مصروف داشت و خلال آن اوقات بجهة
عارضه درد مفاصل پاهای آن سلطان ملک مقام از رفتار باز ماند و بدین سبب
اختلال در احوال مملکت و دولت او راه یافت و هر یک از اولاد او بخیال استقلال قدم
بوادی خلاف گذاشته ابواب قتال و جدال بر روی والد بزرگوار گشودند شرح محاربه
بدیع الزمان میرزا با والد خود سلطان حسین میرزا چون خبر فالج شدن سلطان حسین میرزا
در بلخ به بدیع الزمان میرزا ولد اکبر او که از جانب پدر حاکم آنجا بود رسید جهت بدست
در آوردن تخت سلطنت و بی اختیار کردن آن سلطان صاحب سعادت با سپاه بسیار
بطرف هرات بحرکت در آمد چون این خبر بسلطان رسید جهت دفع آن ناخلف از هرات بیرون
آمده در کنار رود پل چراغ تقارب فئتین دست داد چون چشم بدیع الزمان میرزا بر لوای کشور

کشائی ایشان و روی ادبار بوادی فرار نهاده بمشقت تمام خود را از تلاطم امواج آن بحر خونخوار
بکنار رسانید و سپاهیان سلطان بغنایم فراوان بهرات مراجعت نمودند در آن حین شاه غریب میرزا ولد سلطان
حسین میرزا بعلت فجاه درگذشت و سلطان از خبر فوت او متألم گشته در اول سال در سنه ثلث
و تسعمایه کرت ثانی خبر آمدن بدیع الزمان میرزا با گروهی انبوه و لشکری کوه شکوه رسید که با سقد آ
رقعه آن بلده را محاصره نمود شرح احوال آنکه چون بدیع الزمان میرزا از معرکه پل چراغ بجانب قندهار
میرزا رفته خود را بقندهار رسانید و منتظر فرصت می بود که غافل خود را بجناب سلطانی
رساند و آنچه مکنون خاطرش بوده باشد بعمل آورد در آن اثنا خبر کشته شدن محمد مومن
میرزا ولد بدیع الزمان میرزا در استراباد بدست عمش مظفر حسین میرزا باو رسید
ازین واقعه آنچه در خاطرش بود و طلب خون پسر علاوه آن گردید و در فصل بهار
که سلطان حسین میرزا در ییلاق النگ شاه نشین به پرسش جرایم خواجه نظام
الملک وزیرش و اولاد و اتباع او مشغول بود و عساکر سلطانی متفرق گشته بودند
بدیع الزمان میرزا آن وقت را فرصت شمرده با شجاع بیک که همشیره او در عقد بدیع الزمان
میرزا بود و ولد امیر ذو النون ولد حسن بصری که حاکم قندهار بود با چهار هزار سوار از افغان
گرد که خود را باردوی سلطان رساند و آن همه را امرا در شش روز پیموده بدر
معظم الطاف را استعرار نفاق نموده در روی قلعه بسته متحصن گردید و قاصدی بدرگاه
سلطانی فرستاد چون این خبر محنت اثر بسلطان رسید بیاولان بطرف هرات
روان کرد که امیر علیشیر که در هرات بود سوار شده گرد محلات گردد و از عساکر
مرکز آنچه باید باردو فرستد امیر علیشیر بموجب فرمان عمل نموده در آخر همان روز امیر ولی محمد بیک

و عمر بیک

و عمر بیک و امیر بابا علی از جانب استرآباد رسیدند و امیر علیشیر ایشان را باردو روانه ساخت
و قبل از وصول ایشان قراولان اردوی سلطانی خبر رسانیدند که بدیع الزمان میرزا
بمحاربه قلعه التفات ننموده بسرعت برق و باد طی مسافت نموده از رباط آذر شکن
و امیر داود گذشته باردوی معلی نزدیک رسید سلطان حسین میرزا از ورود آن خبر
بغایت مضطرب گردید اما بدیع الزمان میرزا تایید نیافت که اگر در آن شب میرسید البته
بر پدر غالب می شد نهایت چون نزدیک معسکر سلطان رسید خواب غفلت او را
ربوده با سپاه خود در آن مقام آرام گرفت و چون صبح طالع شد آن دو بداختر ادبار
لشکر روی بمقابله سلطان آوردند و سلطان حسین میرزا نیز متوکلا علی الله بمقابله معاند
آن ناخلف شتافته از جانبین بتسویه صفوف سپاه پرداختند در آن حین سلطان
مسعود میرزا که بواسطه عصیان امیر خسرو شاه از ولایت حصار و شادمان روی
امید بدرگاه سلطان آورده بود با پانصد کس در وقت آراستن رسید متعاقب
آن امیر محمد ولی بیک و عمر بیک و امیر بابا علی بیک از جانب استراباد و فریدون حسین میرزا
و امیر عبد اللطیف بیک با پیاده امرا از اسفراین رسیدند و اردوی سلطان مملو
از پیاده و سوار گردید القصه آن دو لشکر روی بر یکدیگر آوردند و بعد از کشش
و کوشش بسیار بدیع الزمان میرزا علامت عجز و انکسار در لشکر زمین او در شاهد
نموده بار دیگر روی بوادی فرار نهاده فوجی از امرای سلطان حسین میرزا اتباع
آن دو بدکار شتافتند امیر عمر بیک خود را به بدیع الزمان میرزا رسانیده نزدیک
بر آن شد که او را اسیر نماید که ... یوسف اسفندیار نیزه را از دست بدیع الزمان میرزا

گرفته انگیخان همانش زد که خنده دندان عمر بیک شکست و از اسپ بزیر نگون شده افتاد
بدیع الزمان میرزا از جنگ او رهایی یافت کدا علی امیر آخور از غایت تهور خود را
بشجاع بیک رسانید شجاع بیک برگردیده آنگیخان شمشیری بر رویش زد که دیگر
مجال جدال نیافت و سلطان حسین میرزا ازین فتح نمایان سجدهٔ شکر الهی
بجای آورده بجانب هرات مراجعت نمود **شرح محاربهٔ سلطان حسین میرزا**
در حلواچشمه با فرزند خود در سنه اربع وتسعمایه ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا اظهار
بر مخالفت پدر خود سلطان حسین میرزا قرار داده سر بشورش بر آوردند چون
این خبر بخاقان الاکبر رسید از برای دفع ایشان از مقر سلطنت بحرکت در آمد
ابوالمحسن میرزا در قلعهٔ مرو متحصن شد و جنود سلطانی دور قلعه را درمیان
گرفتند چون امتداد ایام محاصره بچهار ماه رسید ابوالمحسن میرزا بجز عجز چارهٔ ندید کسی
نزد پدر فرستاده استدعا نمود که اگر آنحضرت رقم عفو بر صفحهٔ جرایم بنده
کشد و بطرف هرات مراجعت نماید بنده پسر قدم ساخته بخاکبوسی درگاه معلی خواهم آمد
سلطان حسین میرزا بروی ترحم نموده التماس او عز قبول یافت و عنان عزیمت بصوب
مرغاب معطوف ساخت ابوالمحسن میرزا رسولی نزد برادر خود کپک میرزا فرستاده
او را در جنگ پدر با خود متفق ساخت بعد از عهد و پیمان هر دو برادر با لشکری فراوان
متوجه مطلب گشته و در حوالی قلعهٔ ابیورد با یکدیگر ملاقات نموده از آنجا روی باردوی
پدر آوردند چون اینخبر در منزل بابا خاکی بسلطان حسین میرزا رسید بسبب آزار
فلجی که داشت بر اسب نمیتوانست سوار شد لاعلاج بر محفه نشسته باستقبال آن نا خلف

شتافت

شتافت چون خبر توجه پادشاه عالی گهر بآن دو برادر رسید بجانب قلعهٔ نه روانه شدند
چون سلطان از رفتار ایشان خبر یافت مظفر حسین میرزا و حیدر میرزا و ابن حسین میرزا
و میر محمد بزبدق برلاس و خنجربای را از عقب ایشان فرستاد و در حلواچشمه
بهم رسیدند بعد از آراستن صف سپاه برادران روی بمیدان جنگ آوردند
و فیمابین حربی عظیم وقوع یافت کپک میرزا و ابراهیم میرزا اترخان از میمنه و میسره
جدا شده بجانب ابن حسین میرزا و حیدر میرزا متعین شده و آن دو شاهزاده تاب آن حمله نیاورده
روی گردان شدند مظفر حسین میرزا که در عقب لشکر ایستاده بود از فرار برادران پای
ثباتش سست شده او نیز ارادهٔ هزیمت نمود که امیر سلطان علی از غایت پردلی عنان بارگی
شاهزاده را گرفته از آن حرکت مانع شده گفت که اگر تو روی گردان شوی البته مخالفان
دلیر شوند و این هزیمت بحضرت سلطانی سرایت کند در آن اثنا سلطان حسین میرزا نیز
در رسید چون خبر انهزام ابن حسین میرزا را شنید از محفه بیرون آمده با وجود ضعف
مزاج بر اسب سوار شده روی بمیدان کارزار گذاشت چون چشم شاهزادگان بر علم
سلطانی افتاد اختلال تمام بر احوال ایشان راه یافته هر یک از آن دو پسر از طرفی گریزان
در رفتند و سلطان حسین میرزا با فتح و ظفر مراجعت نمود **شرح آمدن بدیع الزمان میرزا**
کرت دیگر بهرات و رود و **ایلغار سلطان حسین میرزا بآنحدود** در سنه خمس وتسعمایه
محمد حسین میرزا با برادر خود مظفر حسین میرزا در حوالی استرآباد جنگ کرده بر او غالب
شده در حکومت استرآباد متمکن گردید کپک میرزا که از معرکهٔ حلواچشمه گریزان در رفته بود او نیز
باسترآباد رسید و میانهٔ برادران عهد و پیمان واقع شد چون اینخبر بسلطان حسین میرزا رسید

ز رتق سلطنت از برای پسر دادا استرآباد بحرکت در آمد چون محمد حسین میرزا
از توجه موکب همایون خبر یافت از روی اضطرار قدم بوادی فرار گذاشت و بمیانه
یقه ترکمان که در کنار آب اترک محل اقامت دارند رفت در اثنای راه کپک میرزا
از برادر جدا شده اردوی او را غارت کرده بی خوف و هراس باردوی سلطان حسین میرزا
شتافت و اینخبر را بعرض رسانید سلطان حسین میرزا رقم حکومت مشهد مقدس از برای
محمد حسین میرزا روانه گردانید و اعلام نمود که هرچند حقوق ابوت ابنی الغفت
مبدل ساخته بقلم شفقت و مروت رقم عفو بر جریده آن جریمه کشیدیم ایالت
مشهد مقدس را با توابع و لواحق بدان فرزند عزیز مفوض گردانیدیم محمد حسین
میرزا از شفقت پادشاه مسرور گشته روانه مشهد مقدس شده دیگر امری ناخوش
ازو صادر نشد چون سلطان داخل استرآباد شد چند روزی در آن مکان بداد
و دهش مشغول بود که در آن حین خبر آمدن بدیع الزمان میرزا کرت دیگر با امیر ذوالنون
ارغون رسید چون بدیع الزمان میرزا با پدر صلح کرده بود سیستان را علاوه الکای
او نموده بود مرحمت نموده بودند و او را بدباطنی که داشت باین هم راضی نشده در آن
اندیشه بود که هرات را گرفته بی اختیار نماید در آن ولا که سلطان حسین میرزا در استرآباد
بود فرصت یافته از سیستان متوجه هرات رود شد و امیر ذوالنون ارغون
از زمین داور بتکلیف او با خود روانه گردید اغنام و مواشی امرا و ارکان دولت
سلطانی که در هرات رود بود غارت نمودند چون اینخبر در هرات با میر علیشیر و امیر محمد ولی بیک
و سایر امرا که بضبط آن بلده معین شده بودند رسید در بحر اضطراب افتاده برج و حصار قلعه

را برآراسته و بقلعه داری پرداختند چون بدیع الزمان میرزا القصبه او به رسید امیر ذوالنون
پیشتر آمده بعضی از مردم ملوکات که در باغات خود مانده بودند او را تنها دیده تصور
کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت نموده و امیر ذوالنون اراده محاصره هرات دارد خود را
بشهر رسانیده گفتند که امیر ذوالنون تنها مانده و بدیع الزمان میرزا مراجعت کرده
است و با او اندک مردمی هست متقارن این حال محمد معصوم میرزا از جانب چهچکتو
بهرات آمد امیر ولی محمد بیک از آمدن شاهزاده امیدوار گردید با دو هزار سوار
در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبدالله میرزا بعزم رزم از دروازه دلبست شهر
بیرون آمده محمد معصوم میرزا را باز داشت خود در میمنه ایستاده و ضبط میسره
را بعهده سید عبدالله میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از آنجانب بدیع الزمان میرزا
در نواحی ملکگی نه با امیر ذوالنون پیوست در محلی که شیلانی میکشیدند قراولان خبر
رسانیدند که سپاهی بسیار یاغی نمودار شده همان ساعت امیر ذوالنون با لشکر ارغون
پای در رکاب آورده روی بمیدان جنگ آورد و در نواحی النگ نشین بتقارب فئتین
بتلاقی انجامید و از جانبین نایره جدال و قتال اشتعال یافت در آن اثنا بدیع الزمان
میرزا بمعرکه رسیده مردمان هرات از مشاهده آن حال دست از کار رفته گریختند سید
عبدالله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند و بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر محمد
ولی بیک نیز گریزان شده گریز را بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبدالله
میرزا مصلحت در رفتن بشهر ندیده روی باردوی سلطان حسین میرزا آوردند
اما امیر ولی محمد با سایر گریختگان بشهر در آمدند و دروازه ها را بربسته برج و حصار را

بهروان کار سپرده بدیع الزمان میرزا دور شهر را احاطه کرده بمحاصره پرداخت
بعد از چند روز به پل مالان نقل کرده طمع آن داشت که مردم شهر بی جنگ
شهر را بدو سپارند بنابر آن بجنگ نمی پرداخت و با ایشان مدارا میکرد
تا مدت چهل روز بدین قرار بود در آن اثنا خبر ورود سلطان حسین میرزا رسید
امیر علیشیر کس پیش بدیع الزمان میرزا فرستاده وی را از مقاتله پدر منع نمود
بدیع الزمان میرزا التماس او را قبول کرده از پل مالان بطرف مرغاب
شتافت و بعد از چهار روز سلطان حسین میرزا بشهر رسید و جماعت
قلعه داران را به نوازشات شاهانه سرافراز نمود چون بدیع الزمان میرزا
بکنار آب مرغاب رسید در آنجا جمعیتی عظیم بر سر او واقع شد و بدیع الزمان میرزا
به محاصره قلعه مارو جاق مشغول گردید و بعد از جنگ آن قلعه را مسخر گردانید
چون این خبر بخاقان منصور رسید از بیم کثرت جمعیت که با بدیع الزمان میرزا
بود مضطرب شد لاجرم بمصالحه راضی شد و مولانا فصیح الدین استرآبادی
را نزد فرزند خود فرستاد و مولانای مذکور بدین نوع صلح کرد که از کنار آب
آمویه و حکومت بلخ از میرزا باشد و بدیع الزمان میرزا نیز راضی بآن
شد عنان عزیمت بجانب بلخ تافت و در سنه ست و تسعمایه بار دیگر خبر
طغیان و لشکرکشی محمد حسین میرزا و محمد محسن میرزا و محاربه ایشان با ملازمان پادشاه
رسید خاقان منصور بار دیگر از هرات متوجه استرآباد شد چون از رسیدن
موکب سلطانی آتش فتنه برادران آن امرا تسکین یافت در اوایل زمستان متوجه

هرات

هرات گردید چون خبر توجه سلطان با امیر علیشیر رسید از هرات باستقبال سلطان
حسین میرزا تا رباط ماب آمد صبح دیگر از رباط مذکور سوار شده چون بموضع خواجه
عباس رسید از برابر محفه سلطان نمایان شد امیر علیشیر پیاده شده بخدمت
روانه گردید چون نزدیک بمحفه سلطان رسید خواجه شهاب الدین عبدالله
که از اعاظم مقربان سلطان بود پیاده شد و امیر علیشیر را در آغوش
کشیده به پرسش یکدیگر پرداختند که تغیر تمام در احوال امیر علیشیر بهم رسید
بخواجه گفت که از حال من غافل مباش که غریب حالتی در خود می بینم در آن
حین محفه سلطان نزدیک رسید هر چند امیر علیشیر خواست که پیش رود قوت
نداشت چون سلطان از تغیر احوال او خبر یافت امر فرمود تا او را در محفه
خاصه که بر سم بدک می آوردند خوابانیدند و چون بباغ پریان رسیدند
علامات سکته در نبض و بشره او ظاهر شد تا فصاد حاضر شد او را فصد کردند
دو سه قطره خون بیرون آمد اطبای مسیحا دم بر سرش حاضر شدند هر چند
بمعالجه او کوشیدند فایده بر آن مترتب نشد تا آنکه روز یکشنبه داعی حق را اجابت
نمود سلطان با کل علما و سادات بمنزل او رفته آنچه لازمه بود بجای آوردند
و او را در گنبد مسجد جامع هرات مدفون ساختند و سلطان ازین سه گذر
بسیار متالم شده مکرر اظهار بیوفایی دنیای دون را می نمود **شرح خروج دین
محمد خان شیبان در ترکستان و استیلا یافتن او بر اولاد سلطان حسین
میرزا و مملکت خراسان** محمد خان شیبانی از اولاد بوداق خان ابو الخیر خان بن دولت

شیخ اغلان از نژاد شیبان خان بن جوجی خان بن چنگیز خان که او بنام جدش
شیبک خان می نامند بود و بوفور جاه وحشمت ومزید شوکت از سایر سلاطین اوزبک
امتیاز تمام داشت وهمیشه نقش جهانگیری وکشورستانی بر لوح خاطر
وامرای اوزبک را بسلطنت خود دعوت کرده چند گاه در دشت قبچاق
وحدود خوارزم بلوازم ستیز وآویز پرداخت واز وفور شوکت مخالفان از مقاومت
عاجز شده به بخارا گریخت وحاکم آن دیار عبد العلی ترخان او را اعزاز واکرام
نموده بعد از چند روز بموافقت یکدیگر از بخارا بسمرقند رفتند وبوسیله عبد العلی
شیبک ملازم سلطان احمد میرزای والی سمرقند شد وسلطان احمد میرزا گورکانی
با وی بتعظیم وحرمت سلوک نموده بعد از چند گاه که شیبک خان فی الجمله
اسباب ویراق فراهم آورده از سلطان احمد میرزا گریخته بار دیگر بقبچاق شتافت
وبعد از فوت سلطان احمد میرزا که هرج ومرج در ماوراء النهر بهم رسید شیبک خان
فرصت یافته از اوزبکان صحرای لشکری فراهم آورده بحدود ترکستان رفت
وآن ولایت را بتصرف در آورده در سنه ست وتسعمایه که اول ظهور وخروج
حضرت خاقان سلیمان شان صاحبقران بود عازم تسخیر بلده سمرقند شد ودر آن
ایام سلطان علی میرزای گورکانی حاکم سمرقند بود وجز نامی که از حکومت که با او
بود دیگر دخل در امور سلطنت نداشت وخواجه یحیی ولد عبد الله در آن
بلده استیلا یافته بخود سر جمیع مهمات را بسرانجام میرسانید شیبک خان
بعد از محاصره ومصادمه سمرقند دانست که بقوت آن قلعه را بدست در آوردن

محال است وچون از استیلاء خواجه بر سلطان علی میرزا خبر یافته بود از در مکر
آمده بسلطان علی میرزا از تقیه پیغام داده بود که چون آن فرزند را جز نامی
که از سلطنت وارند دیگر دخل در امور نیست اگر باین جانب توجه نماید او را در سلک
فرزندان خود در آورده مرفوع که خاطر شریفشان خواسته باشد زندگانی
نماید واز رأی والده سلطان علی میرزا نیز رقعه محبت آمیز فرستاده او را بنا
خویش نوید داد شاهزاده باتفاق آن ضعیفه ساده دل با آن افسانه وافسون
فریفته گشته عزم ملازمت شیبک خان جزم کرد ودر روز جمعه که خواجه یحیی الکا
بر سمرقند در مسجد بادای نماز اشتغال داشت با سیصد سوار از امرا ولشکریان
روی باردوی شیبک خان آورد مصرع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
ودو نشیبک خان با آن شاهزاده ساده دل ملاقات نموده ودو سه روزی
اظهار عاطفت وعنایت کرد آخر الامر نقض عهد نموده نهال حیاتش را
بصرصر بیداد از پای در آورد وخواجه یحیی الکا بر سمرقند چون حال بر این منوال
دید بغیر اطاعت وانقیاد چاره نداشت شد بدرگاه شیبک خان آمده او را
نیز با اکثری از اولاد واقربا از عقب سلطان علی میرزا روانه گردانید وممالک
سمرقند وبخارا وترکستان با توابع بتصرف شیبک خان در آمد واوزبکان
دست تعدی بر رعایا دراز کرده ظلم وستم آن گروه از حد در گذشت خواجه
ابو المکارم که از اولاد صاحب هدایت بود ودر آن زمان بمزید اعتبار
واختیار از سایر اکابر سمرقند ممتاز بود قاصدی بدرگاه چند دعا عالیجاه

ظهیر الدین محمد بابر که در اندجان قایم مقام پدر خویش عمر شیخ میرزا ابن سلطان
ابوسعید خان گورکانی بود و داعیهٔ تسخیر ممالک موروث داشت ارسال نمود
و پیغام داد که مناسب دولت آنست که شاهزادهٔ والاتبار باستعجال متوجه تختگاه
آبا و اجداد خود گردند و در فلان شب بظاهر بلدهٔ سمرقند رسند که بنده دروازهٔ
شهر را بر روی ملازمان بگشایم و راه خروج اوزبکان را که درین بلده بظلم
و تعدی اشتغال دارند مسدود گردانم چون این پیغام بمیرزا محمد بابر رسید
بفتح سمرقند امیدوار گشته با لشکری جرار بایلغار در شب وعده بسمرقند
بر حسب وعده آنجا برادر آن شب بشهر در آورده دروازه ها را مضبوط ساختند
و لشکر اندجان و اوباش سمرقند در آن شب دیجور بگرفتن و کشتن اوزبکان
پرداخته غایت خون ریزی بجای آوردند و قریب بپانصد کس از اوزبکان
بقتل رسیدند جان وفا میرزا که در شهر بود با جمعی کثیر خود را بیرون انداخت
و چون صبح دیگر این خبر بشیبک خان که با هشت هزار پیاده و سوار در بیرون
شهر خیمهٔ اقامت بر پای نموده بود رسید و حمزه سلطان و باقی سلطان
با جمعی از بهادران در قورقی که نزدیک شهر بود اقامت داشتند رسید خود را
باردوی خان رسانیدند چون شیبک خان دانست که کاری نخواهد
ساخت عنان عزیمت بجانب ترکستان تافت ظهیر الدین بابر با یک هزار سوار
از عقب او ایلغار نمود و شیبک خان با هشت هزار اوزبک در برابر صف
کارزار آراسته و محمد بابر با آن فوج قلیل متوکلا علی الله بر آن لشکر حمله نمود و چو نقار

اوز

اوزبک بر آن شد که شیبک خان نیز روی بوادی فرار نهد که اوزبکان
هجوم نموده شوربه بسته کردند محمد بابر تاب نیاورده عنان مراجعت
بجانب سمرقند معطوف ساخت شیبک خان در آن مکان توقف
نموده بفکر کار خود پرداخت چون ظهیر الدین بابر داخل سمرقند شد
و در سمرقند آذوقه بسیار نایاب بود و از راه تنگی غله نتوانست بضبط قلعه
بپردازد و سپاه اندجان نیز متفرق شده بودند ارادهٔ رفتن بجانب
اندجان نمود چون شیبک خان از آن حال آگاه شد با لشکر اوزبک بظاهر
سمرقند متصرف شیبک خان در آمد و اوزبکان انتقام خود از سمرقندیان
کشیده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند خواجه ابو المکارم ریش خود را تراشیده
بود که کسی او را نشناسد با آن حال از شهر بیرون رفته در دست ملازمان
خان گرفتار شد و چون او را بنظر شیبک خان آوردند او پرسید
که خواجه ریش را چه کردی خواجه در جواب این بیت را خواند بیت
چراغی را که ایزد بر فروزد ** هر آنکس تف کند ریشش بسوزد **
اما این لطیفه فایده براحوال خواجه نبخشید فرمان بقتلش داد
شیبک خان سمرقند را پای تخت کرد و سایر قلاع و بلاد
ترکستان را با اقربا و بنی اعمام خود قسمت نمود و از تاخت [illegible]
اوزبکان امنیت و آرام از ولایت ترکستان و بدخشان برطرف
شد شرح لشکر کشیدن بدیع الزمان میرزا بمحاربهٔ شیبک خان و لی

وفات امرای چغتای چون آوازهٔ مملکت گیری شیبک خان در اقطار
مشهور گردید و شعلهٔ آتش ظلم اوزبکان در ولایت ترکستان
زبانه برکرد نار رشید سلطان حسین میرزا قاصدی نزد بدیع الزمان
میرزا ببلخ فرستاده او را بر مقابله و مقاتلهٔ شیبک خان ترغیب
نمود که چون امیر خسروشاه حاکم حصار و شادمان از دست تعدی
اوزبکان استعانت نموده میگوید که اگر شاهزاده بکنار آب آمویه
آیند بنده نیز با سپاه فراوان بخدمت میشتابم البته که سپاه آن حدود
را فرزندی جمع نموده تا زود است دفع شر آن گروه نماید بدیع الزمان
میرزا نیز تکلیف پدر لشکر قندهار و اطراف بلخ را فراهم آورده روی
بکنار آب آمویه نهاد هرچند کس نزد امیر خسروشاه فرستاد و اظهار نمود
که من حسب الاستدعای تو متوجه قتال اوزبک شده باین صوب آمده‌ام
چرا بموکب عالی نمی‌پیوندی امیر خسروشاه از بیم آنکه مبادا بدیع الزمان
شیبک خان از پیش بر دارد و طمع در ملک او نماید اتفاق ننمود چون
اینخبر به بدیع الزمان میرزا رسید و از جانب هرات نیز کومک از برای
او نرسید لاجرم مراجعت ببلخ نمود و از این رهگذر فتور تمام بدولت
او راه یافته شیبک خان امیدوار به فتح خراسان گردیده در انتهاز
فرصت می‌بود در آن حین سید جعفر که در سلک سادات دشت قبچاق
منتظم بود نسبت بخانان اوزبک در غایت اخلاص سلوک می‌نمود باشارهٔ خان

ازآب

ازآب آمو گذشته ببلخ آمد بدیع الزمان میرزا او را رعایت بسیار نمود
در سلک امرای خود منتظم ساخت آن سید بیوفا که از شیبک خان وکیل دان شده
دست توسل به امن میرزا زده بود میرزا اعتماد کلی بر او نموده مبلغهای خطیر انعام کرده
بود با امرا و مقربان میرزا اختلاط آغاز کرده در خلوت زبان بمدح و ثنای شیبک خان میگشاد و ایشان را بملازمت او
کرده با نواع مواعید فریب میداد و از آنجمله ابراهیم سلطان برلاس
و جهانگیر بیک برلاس و قرا پیر محمد و نیک کلیدی اوزبک باهم اتفاق کرده با سید
جعفر بیعت نمودند که در هنگام فرصت دست بردی بمیرزا نموده خود را
بملازمت شیبک خان رسانند در آن اثنا خبر بمیرزا رسید که محمد باقر ترخان
که حاکم اندخود بود از در خلافت در آمده کسان نزد شیبک خان فرستاده
که هرگاه خان از آب آمویه عبور نماید بنده قلعهٔ اندخود را تسلیم می‌نمایم
خان به این وعده امیدوار شده از سمرقند روی بکنار آب آمویه نهاد
امرای هم عهد باستصواب سید جعفر قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان
میرزا جهة دفع محمد باقر باندخود رود در عرض راه میرزا را گرفتار ساخته
نزد شیبک خان برند امیر محمد باقر ارغون که میرزا از بخیل بود چندروز
بملازمت نیامد بنا بر آن امرای باغی با وی ملاقات کرده او را نیز با خود
متفق ساختند و او بحسب ظاهر با ایشان بیعت کرده چون هریک بجانبهای
خود رفتند امیر محمد باقر رعایت حقوق نعمت بدیع الزمان میرزا نموده هم انشب
در چهارباغ این حکایت را معروض داشت بدیع الزمان میرزا اینچنان او را

اوراحمل بر غرض کرده کورنش نمود امیر محمد باقر گفت که اگر خواهی که معلوم
کنی که آنچه عرض کرده ام بیان واقع است کسی از اهل اعتماد همراه بنده بمزار
خواجه ابو نصر پارسا بفرستید که چون امرا وعده نموده اند که فردا در سرفراز
با یکدیگر هم قسم شوند ملاحظه نماید میرزا قبول ابتغی نموده اند پهلوان حسن علی را
مصحوب او بمزار فرستاد و امیر محمد باقر هنگام سحر پهلوان حسن علی را در یکی
از حجره های آن مزار کرده و در را مقفل ساخت و خود در انتظار اهل بیعت
در مزار نشست تا آن جماعت بد انجام رسیده در مقدمه مذکوره آغاز گفت
و شنید نمودند و سید جعفر ایشان را بر موافقت خان عهد و سوگند داد
متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت میرزا رفته کیفیت احوال را
بیان کرد بدیع الزمان میرزا امرا را جهة مشورت مهم محمد باقر خان ترخان طلب
فرمود چون ایشان در دیوانخانه جمعیت کردند بعد از آنکه این مقدمه را بر ایشان
ثابت نمود جمیع امرا را گیرانید از جمله گرفتاران شاه محمد برلاس و اقتاب
ترخان و تنبک کلیدی بسیاست رسیدند و تتمه را بعد از دو روز بلطف نوازش
نموده از تقصیرشان در گذشت اما امیر شاه منصور که سید جعفر بود چون جمیع
این فتنه ها بود بخلاف رضای میرزا او را از حلق کشید شرح رفتن شیبک
خان بجانب بلخ و بی نیل مقصود بازگشتن بجانب سمرقند در اوایل پاییز سنه
تسع و تسعمایه باستدعای محمد باقر ترخان حاکم اندخود شیبک خان معبر کرکی
عبور نموده نواحی اندخود را معسکر ساخت و محمد باقر ترخان با کلید قلعه اندخود

باردوی خان آمده شرف کورنش دریافت اما منظور نظر خان نشده او را بطرف
آب فرستاد و چون خبر عبور خان به بدیع الزمان میرزا رسید بنابر پریشانی
سپاه و عدم جمعیت لشکر مصلحت در توقف بلخ ندیده محمد زمان میرزا ولد خود
را با امیر سلطان در بلخ گذاشته و جمعی دیگر را نیز بضبط آن بلده مامور ساخت
عنان عزیمت بجانب بیابان چهار یک تافت چون شیبک خان از ضبط قلعه اندخود
خاطر را جمع کرد روی بجانب بلخ گذاشت و فوجی از اوزبکان را بتاخت قلعه
شیرغان ارسال نمود چون به حوالی آن قلعه رسیدند امیر علیخان ولد امیر عمر بیگ
که در شیرغان بود با صد نفر از قلعه بیرون آمده در جنگ زخم تیر خورده اسیر
شد اوزبکان او را گرفته بند گران بر پایش گذاشته باردوی خان آوردند شیبک
در کمال عظمت و شوکت بظاهر بلخ رسیده بمحاصره قیام نمود و امیر سلطان با بیاری
امرا بروج و دروب قلعه را بر آراسته بقلعه داری پرداختند شیبک خان
ایلچی از برای شاهزاده و امرا بقلعه فرستاد و ایشان را بسپردن قلعه و اطاعت
دلالت نمود مفید نیفتاد چون شیبک خان دانست که ایشان بوسیله پیغام
قلعه را تسلیم نمی نمایند امر بقلعه گیری نموده هزار اوزبک بدور قلعه محیط گشته
بجنگ پرداختند بعد از یک هفته اسباب یورش قلعه را مهیا ساختند روز
دیگر شیبک خان بنفسه عازم یورش قلعه شده در آن روز میان جنگی عظیم روی
داد شیبک خان بر خندق سعی نمود فایده نبخشید و قریب به پانصد نفر از لشکر
اوزبک کشته شدند آخر الامر دست از یورش برداشته دو مرتبه دیگر یعنی

نوع جنگ واقع شد نتوانست رخنه در قلعه بهرسانند شیبک خان چون دید که تیر کارش
در معرض تلف فند جنگرا موقوف داشته در تنقیص آذوقهٔ محصوران کوشید
در آن حین امیر علیخان حاکم شبرغان که در بند بود همچنان بند برپا خود را
بحوالی دروازه شتر خوار رسانیده فریاد کرد و نام خود را گفت مستحفظان
دروازه را گشوده او را بقلعه در آوردند اما شیبک خان مدت
سه ماه در حوالی بلخ نشست و بهیچ صورت مطلب بنظر او جلوه ننمود از در مکر در آمده
امیر درویش علی را که بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت سلطان حسین میرزا
استعفا نموده در قریهٔ فیض آباد می‌بود و در آن وقت بنا بر اضطرار
بملازمت خان رسیده بود او را بجانب قلعه فرستاد و پیغام داد که آفتاب
دولت سلاطین تیموری بسر حد زوال رسیده مناسب آنست که ترک
لجاج و عناد نموده تکیه بعنایت خانی کرده قلعه را تسلیم نمایید چون مشار الیه
این پیغام را رسانید جواب دادند که قرب یکصد و پنجاه سال است که ما آبا عن جد مکان
در ظلال رایات اولاد امیر تیمور گورکانی بفراغت روزگار گذرانیده حالا
بمجرد آنکه اندک اختلالی بر احوال بدیع الزمان میرزا راه یافته باشد چگونه جایز است
که حقوق تربیت چندین ساله را نابود انگاریم و شهری را که بر سبیل امانت
بما سپرده باشند بتو سپاریم موفور باستخلاص ما خواهد رسید امیر درویش
علی مراجعت نموده آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید چون شیبک
از تسخیر بلخ مایوس شد امر کرد تا اوزبکان اطراف بلخ را غارت کرده در بستان

مراجعت

مراجعت بسمرقند نمود اما بدیع الزمان میرزا از لیقان و چهار یک ولایت جزروان
آمده و در درهٔ جوز تحصن کرده هرچند رسول پیش فرستاده واز والد استمداد همت
نمود سلطان حسین میرزا بنا بر کدورتی که از پسر در دل داشت در باب
او تغافل نمود و امیر عبد اللطیف تبار و امیر ابو القاسم بخشی را با لشکر بادغیس
بکنار آب مرغاب فرستاد که در آن مکان بضبط مشغول باشند چون خبر مراجعت
شیبک خان ببدیع الزمان میرزا رسید از جزروان بچیچکتو رفته کرت دیگر امیر خسرو
شاه درین مرتبه اطاعت نمود و برادر خود را امیر ولی بیک بملازمت فرستاد
مقرر آنکه میرزا عهد کند نسبت بایشان غدری نکند و خود نیز با لشکرهای حصار
و شادمان و ختلان و قندز و بغلان بخدمت شتابد چون امیر ولی بیک به نیم
فرسخی اردوی میرزا رسید امیر عمر بیک که ذخیره از بدیع الزمان میرزا داشت از برای
تربیت خواجه نظام الدین که خواهرزادهٔ او بود از اردوی میرزا بدر رفته با امیر ولی
بیک ملاقات نمود و او را از قصد میرزا آگاه ساخته مرد و باتفاق یکدیگر گریزان بجانب
شبرغان رفتند چون میرزا از بی اتفاقی امرا کاری که ملحوظ خاطرش بود نمی توانست
از پیش برد کس نزد امیر ذو النون ارغون بزمین داور فرستاده او را طلب
نموده چون از رفتن امیر عمر بیک تفرقهٔ تمام در میان لشکر میرزا بهم رسیده بود
واحتمال داشت که شیبک خان ازین واقعه خبر یافته بایلغار بجانب خراسان
شتابد سلطان حسین میرزا که اینخبر را شنید از هرات بکنار آب مرغاب رسید
سلطانی از اعتدال صحت انحراف نموده بیمار بستر ناتوانی گذاشت اطبا

بمقابله آن پرداختند چون بدیع الزمان میرزا در دامن کوه اله تمور از بیماری بهتر آمد
او بجانب آب مرغاب مطلع شد قرار داد و قدم بطریق اخلاص گذاشته بملازمت
میرسد امیر بایزید برلاس را بخدمت سلطان فرستاد که اگر آنحضرت جرایم
آثام این سالک سبیل سرگردانی را با آب عفو و مرحمت شوئید و در حضور سادات
و مشایخ هرات عهد کنند که مقیدی تیغ نیندیشند بنده حلقه الطاعت در گوش کشیده
بشرف پابوس مشرف میگردد چون امیر بایزید این پیغام را رسانید سلطان
مسرور شده کسی از عقب سادات و مشایخ هرات فرستاد و در آن اثنا
خدیجه بیگه آغا والکثر امرا آمدن میرزا را در آن حالت مصلحت ندیدند بنابر آن
سلطان فرستاده میرزا را رخصت کرده ملاقات را بوقت دیگر قرار
داده مراجعت بهرات نمود چون این خبر بمیرزا بدیع الزمان رسید در بحر اندیشه فرو رفت
که کار خود را چه نوع صورت دهد در آن حین از نزد ذوالنون ارغون کس
رسیده خبر آمدن او و بالشکرهای زمین داور و آنخود در ارسانید بدیع الزمان
میرزا این خبر مسرور گشته با جمیع عام از کوه اله تمور بجانب شبرغان شتافت
و در شبرغان امیر ذوالنون نیز رسید چون امیر عمر بیگ از رسیدن لشکر
آگاه شد دروب قلعه را بربسته بقلعه داری پرداخت امیر ذوالنون
پیغام از برای امیر عمر بیگ فرستاد که اگر ترک قلعه داری نماید باز بدستور
در سلک امرای میرزا منتظم باشد امیر عمر بیگ جواب داد که مشروط بآنکه امیر ذوالنون
به بیرون قلعه آمده با من ملاقات کرده عهد و پیمان بمیان آوریم بعد از آن آنچه مصلحت باشد

بعمل

بعمل آوریم امیر ذوالنون متقبل نمود و بدیع الزمان میرزا را نیز
تکلیف سواری و همراه رفتن نمود میرزا بصواب دید آن امیر با دیگر
سوارش باتفاق روی بقلعه شبرغان آوردند امیر عمر بیگ چون
از آمدن ایشان خبر یافت نقاره بشارت نواختند شمشیر بگردن انداخته
دروب قلعه را بر روی ایشان باز کرده شرف ملازمت دریافت و بدیع الزمان
میرزا او را نوازش نموده او را با خود آوردند و بعد از چند روز از شبرغان
کوچ کرده به پنجشنبه بازار نزول کردند و همچنان در باب اطاعت امیر خسرو
و شاه شجاع بیگ ولد امیر ذوالنون و امیر ناصر الدین را با جمعی از امرا بجانب
قندز نزد امیر خسرو شاه ارسال نمود که او را بشاهراه الطاعت درآورند
هنوز امراء میرزا بقندز نرسیده بودند که خبر استیلاء سلطان محمود
برادر شیبک خان بر آن ولایت و گریختن امیر خسرو شاه بکوهستان
بامرا رسید لاعلاج عنان مراجعت از حدود قندز برتافته بخدمت بدیع الزمان
میرزا رسیدند بدیع الزمان میرزا عزم جزم نمود که بملاقات پدر فایز شده
عذر تقصیرات خود را اندر بخواهد محمد زمان میرزا ولد خود با خواطین حرم
از بلخ طلب فرموده امیر سلطان را بضبط بلخ ارسال نمود و از آنجا بدین
عزیمت روی بمیمنه آورد و در آن منزل امیر خسرو شاه نیز بخدمت بدیع الزمان
میرزا رسیده همگی باتفاق عازم هرات شدند

شرح محاربه شیبک خان در تاشکند و کشته شدن سلطان محمود خان

و سلطان احمد و تسخیر نمودن قلعهٔ کابل چون قبل ازین مذکور شد
که ظهیر الدین بابر قلعهٔ سمرقند را به شیبک خان گذاشته بجانب اندجان رفت
سلطان احمد قلعهٔ اندجان را تصرف نموده بابر از اندجان مأیوس گشته
بتاشکند رفت سلطان محمود خان والی تاشکند بابر را عزت نموده اراده کرد که باتفاق
برادر خود سلطان احمد که بالجه خان اشتهار تمام داشت لشکر باندجان کشد
و آن بلده را اگر مشته به بابر سپارد که شیبک خان با لشکری بسیار بتاشکند آمد
فیمابین جنگ صعب اتفاق افتاد و سلطان محمود خان و الجه خان هر دو اسیر
اوزبکان شده بقتل رسیدند و ظهیر الدین بابر از آن معرکه بدر رفته بحصار
و شادمان شتافت در آن اثنا امیر محمد باقر که از بیم صولت اوزبکان در آن ولایت
آرام نداشت رسیدن بابر را فوزی عظیم دانسته با پیشکش رنگین باستقبال
ظهیر الدین بابر شتافته شرف ملازمت دریافت و آن امیر صاحب تدبیر عرض کرد
که چون شیبک خان و اوزبکان در ماوراء النهر استیلا یافته اند و اختلال تمام باحوال
سپاه و رعیت بهم رسیده مصلحت آنست که بجانب کابل رفته در آنجا بار روز
کارسازی نمایم ظهیر الدین بابر بصواب دید او عمل نموده روی توجه بصوب کابل نهاد
چون تبرلی که امیر خسرو شاه در آن حوالی می بود رسید امیر خسرو شاه بناچار
با پیشکش استقبال بابر کرد و بعد از چند روز اکثر ملازمان امیر خسرو شاه از او
روی گردان شده ملازمت ظهیر الدین بابر را اختیار نمودند امیر خسرو شاه
از نتیجه اندیشه مند شده از روی توهم بشی تمام یراق و جهات خود را انداخته

راه

راه فرار پیموده چنانچه اشاره بآن شد در میمنه باردوی بدیع الزمان میرزا پیوست
و ظهیر الدین بابر باسباب و یراق و لشکر امیر خسرو شاه امیدوار بدولت
خداداد گشته بجانب کابل روانه شد چون خبر آمدن بابر پادشاه در کابل با میر محمد مقیم
ولد امیر ذو النون ارغون رسید تاب مقاومت ظهیر الدین بابر پادشاه مرا در خود
ندید در قلعه متحصن شده و کسان بخدمت پادشاه فرستاده طلب عفو و امان
نمود که کلید قلعه را اعلی زمان پادشاه سپارند ظهیر الدین بابر التماس او را قبول
نموده او را بعنایات پادشاهانه سرافراز ساخت و امیر محمد مقیم قلعه را سپرده
بجانب هرات قندهار شتافت و ظهیر الدین بابر از روی استقلال
در کابل متمکن گردید شرح ملاقات بدیع الزمان در هرات با والد بزرگوار و انتقال
آن سلطان عالی مقدار بدار عقبی چون بدیع الزمان میرزا با میر ذو النون
و امیر خسرو شاه از میمنه عزم رفتن هرات جزم کرد قاصدان این خبر را بسلطان
حسین میرزا رسانیدند سلطان از آمدن ایشان مسرور شده از برای
اطمینان خاطر ایشان در حضور علما و سادات بکلام مجید قسم خورد که من بعد
مقید ایشان نماید بدیع الزمان میرزا بخاطر جمع داخل هرات شده شرف ملاقات
پدر دریافت و امیر ذو النون و امیر خسرو شاه پابوس سلطان نمودند و سلطان
در عیش و عشرت بر روی روزگار ایشان گشوده بطوق خسروانه ایشان را
سرافراز گردانید چون بدیع الزمان میرزا ایام زمستان را در هرات گذرانید
در اول بهار خاقان منصور مقرر فرمودند که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا

بابعضی از امرای سپاه بخارا بمرغاب رفته از آنحدود باخبر باشند که مبادا شیبک
خان عازم خراسان شود آن دو برادر باشاره پدر با لشکر از راه پنجده بجانب
آب رفتند و بعد از چند روز مظفر حسین میرزا بنابر فرمان بهرات مراجعت
نمود و بدیع الزمان میرزا نیز جهت گوشمال ظهیر الدین بابر پادشاه علم عزیمت بجانب
قندهار برافراشت چون خبر آمدن میرزا و جمعیت لشکر ببابر پادشاه رسید
صلاح حال در صلح دیده کسان بقندهار فرستاده اظهار صلح کرد بدیع الزمان
میرزا نیز با او صلح کرده عنان عزیمت بجانب زمین داور تافت و بابر پادشاه
از قلاة مراجعت بکابل نمود و بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون از برای قشلاق
بزمین داور و بغراه رفتند و در سنه احدی عشر و تسعمایه که ولایت بلخ از لشکر
خالی و بدیع الزمان میرزا در قندهار بود اوزبکان فرصت یافته مکرر تاخت آندیار
رفتند و میمنه و فاریاب و اکثر محال بلخ را بجاروب نهب و غارت روفته
غنیمت بسیار از آندیار گرفتند سلطان حسین میرزا از استماع این خبر مضطرب
گشته بعد از مشورت و کنکاش کس بطلب بدیع الزمان میرزا فرستاده
که بهرات آمده در باب دفع شیبک خان اتفاق نمایند چون میرزا عازم هرات
شد امیر ذو النون رخصت رفتن بزمین داور حاصل نمود که لشکر آنحدود را فراهم
آورده در اول بهار بخدمت شتابد و بدیع الزمان بار دیگر در [illegible] باردوی
سلطان رسیده شرف ملاقات پدر را دریافت نمود و از آنجا باتفاق در منزل امیر علیشیر
نزول نمودند و سلطان حسین میرزا بدفع شیبک خان عازم شد بعد از پنج روز

که پیر

که پیرانجام لشکر دست داد بدیع الزمان میرزا را پیشتر بکنار آب مرغاب روانه
نمود و موکب سلطانی بعد از عید مبارک رمضان از عقب بحرکت در آمده
در اثنای راه بسبب کثرت حرکت مزاج سلطانی از نهج اعتدال منحرف گشت
و بعد از وصول بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبه رسید که کار از امضاء آن عزیمت
درگذشت هرچند اطبا بمعالجه آن مرض صعب پرداختند مفید نیفتاد و ارکان
و امرا دانستند که سلطان عازم سفر آخرت است و از بیم آنکه مبادا چون بدیع الزمان
میرزا در اردو حاضر نیست فتور تمام به احوال ایشان دست داده از سلطان اجازت
خواسته کس نزد میرزا فرستادند چون بدیع الزمان میرزا از آن حادثه خبر یافت
اغروق را در آن منزل گذاشته با سیصد نفر باردوی پدر بعیادت سلطان
رفته حالی غریب مشاهده نمود بسیار متألم شد امرا و ارکان دولت صلاح
دیدند که پیش از آنکه قضیه روی دهد بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
با یکدیگر شرط و عهد نموده بایمان استحکام دهند که برادران پس از
اطاعت یکدیگر نپیچند و امرا مجلسی ترتیب داده آن دو برادر باتفاق
یکدیگر قسم بکلام مجید خوردند بعد از آن مجلس مرض سلطان اشتداد
یافته روز شنبه نزدیک بغروب آفتاب خاقان سلطانی داعی
حق را اجابت گفته بعالم عقبی شتافت و نعش او را بموجب وصیت
بگنبد مدرسه که در بیرون هرات احداث کرده او بود دفن نمودند
پیاحینشد شرح جلوس شاه زادگان بمشارکت بر سریر سلطنت

واختلال احوال فرزندان سلطان حسین میرزا و مملکت خراسان

چون شاهزادگان با امرا مشورت نمودند که بدیع الزمان میرزا چون در بزرگی
ترا بیت بجای پدر متصدی امر سلطنت گردد یا آنکه مظفر حسین میرزا که از خدیجه
بیگی آغا بهم رسیده و او در جمیع امور سلطنت اختیار و اعتبار دارد و بیشتر
امرای سلطان مطیع امر و فرمان او شده بوده باشد بعضی گفتند که بدیع الزمان
میرزا که اسن و ارشد اولاد است باستقلال پادشاه باشد و مظفر حسین میرزا
را در یکی از بلاد خراسان بحکومت مشغول گشته مطیع امر برادر باشد
زمره از امرا که جانب خدیجه بیگی آغا والده مظفر حسین میرزا را منظور داشتند
راضی نبودند و میگفتند که بایشان ارکان این دو برادر متوجه امر سلطنت
بوده باشند یا به تنهایی مظفر حسین میرزا که شایسته تربیت پادشاه باشد
و در آن باب قیل و قال بسر حد تطویل انجامید چون اکثر سپاه و امرا تابع
مهد علیا بودند بدیع الزمان میرزا و اتباع او راضی بشراکت یکدیگر شدند و در
روز جمعه در مسجد هرات خطبه بنام آن دو شاهزاده خواندند و در سکه اسامی ایشان را
نقش کردند و چنان قرار دادند که نصف مملکت را بدیع الزمان میرزا
متصدی تعیین باشد و نصف دیگر را مظفر حسین میرزا و آن دو برادر در هرات
بسته ارکان رعیت و سپاهی قیام نموده بمرافقت و موافقت مهام سلطنت را فیصل
میدادند چون این خبر بسمع شاهزادگان رسید گفتند که اگر بدیع الزمان میرزا که بزرگتر
اولاد است متصدی پادشاهی میگشت ما را بغیر از اطاعت چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا

درین امر شرکت یافت ما را متابعت کردن ضرور نیست و هر یک از برادران دم از استقلال زده
مملکتی را متصرف شده و خطبه بنام خود خواندند بنا بر آن در اندک زمانی قواعد قصر دولت
اولاد سلطان متزلزل گشت و اول خطایی که از آن دو پادشاهزاده سر زد
و باعث برهم خوردگی دولت و اتفاقشان شد آن بود که امیر ولی محمد بیک که از
بابر امرای سلطانی و از دیاد حشم و شوکت امتیاز داشت و مردی دلیر و ملک
بجلالی بود و مظفر حسین میرزا و اتباع او کینه دیرینه از او در دل داشتند
با بدیع الزمان میرزا متفق شده او را گرفتند و اموال او را بحیطه ضبط
در آورده در قلعه اختیار الدین محبوس ساختند و سپاه امیر ولی محمد که قریب
پانصد نفر مکمل یراق بودند متفرق گشتند و چون امیر ولی محمد چند روز در آن
حصار روزگار گذرانید از برای استخلاص خود فکری اندیشید پیغام بیکی از دوستان
خود فرستاد که از برای من حلوای قند نخته مخدرات در آن تعبیه کنند و بقلعه
بفرستید آن شخص تعبیه نموده او عمل نمود و امیر ولی محمد حلوا را نزد جمعی که موکل
او بودند فرستاد و تمامی حلوا را از روی رغبت بکار بردند بعد از ساعتی چنان
بخواب رفتند که تا روز دیگر بحال نیامدند امیر فرصت را غنیمت شمرده در همان
شب از قلعه خود را بطناب به پایان رسانیده بر اسپی با دو رفتار سوار شده
مانند برق بجانب مشهد مقدس در رفت و روز سیم داخل مشهد شد کپک میرزا
مقدم او را غنیمت دانسته بانعام و خلع فاخره و نقود وافره و اسپان تازی
بختران کوه کوهان و خیمه و خرگاه مفتخر و سرافراز ساخت و اختیار دولت خود را

اقتدار و اعتبار او داده مقرر نمود که هیچ امری از امور دیوانی بی استصواب او فیصل نیابد

شرح آمدن ایل امان بهادر بتاخت خراسان بگفته شیبک خان و التجا بدیع الزمان میرزا و رفتن او بپادشاه هرات

چون خبر ارتحال سلطان به شیبک خان رسید در سنه اثنی عشر و تسعمایه ایل امان میرزا را با فوجی کثیر از سپاه
اوزبک بتاخت ولایت خراسان فرستاد و او از آب آمویه گذشته تا کنار
آب مرغاب بچهار دست تاخت و غارت پای کوب ساخت و جمعی دیگر از بهادران را از
مرو رود گذرانیده در حدود بادغیس قتل و غارت کردند چون این خبر در هرات
بمسامع پادشاهان رسید گمان بردند که شیبک خان خود از آب گذشته
متوجه هرات است بنابرآن خوفی عظیم بر ایشان راه یافت تا آنکه خبر آمدن ایل بهادر
تنها رسید بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا اراده داشتند که یکی
از امرا را بدفع او نامزد نمایند که در آن حین خبر آمدن امیر ذوالنون ارغون
با دو هزار جوان از قندهار رسید چون شرف ملازمت دریافت و از احوال
آمدن ایل بهادران آگاه شد همان روز با امیر سلطان بایزید که از امرای مظفر حسین
میرزا بود بجانب باروجاق ایلغار نمود چون خبر امیر ذوالنون با ایل امان بهادر
رسید صلاح در جنگ ندیده عنان مراجعت بجانب چول زردک تافت و امیر
ذوالنون از عقب ایلغار کرده در بیابان زردک بسپاه اوزبک رسیده
تیغ کین از نیام انتقام کشیده قریب بصد نفر از آن جماعت را بقتل رسانید
و صد و هفتاد کس را زنده گرفته با بعضی از غنایم عنان مراجعت بر گردانیده و داخل هرات شده در منزل

امیر ولی محمد فرود آمد و در آن اثنا پسرهای او شجاع بیک و مقیم بیک نیز
بملازمت رسیدند چون خبر انهزام ایل امان بهادر در سمرقند به شیبک خان
رسید سپاه ماوراءالنهر و سلطانان چنگیزیه را جمع نموده اراده تسخیر خراسان
نمود نخست مولانا خطایی را برسالت نزد بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
فرستاد مولانا در الکای باغ جهان آرا شرف ملازمت میرزایان دریافت
پیغام خان را رسانید که شیبک خان میگوید پیوسته آبا و اجداد
در وقایع رجوع بخواقین دودمان عالیشان ما کرده شرایط متابعت بتقدیم
مناسب آنکه شما نیز سنت پدران خود اقتدا نموده ابواب
را مسدود نسازید تا عرصه مملکت شما آباد ماند چون بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا امید انیشد که غرض از فرستادن مولانا خطایی
که بر اوضاع خراسان اطلاع یابد بنابرآن مولانا را مقید ساخته قاصدان
باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع عساکر و شاهزادگان فرمان
دادند در خلال اینحال قاصدی از نزد قلیچان حاکم بلخ رسید که شیبک خان لشکر
زیاده از حصر بمحاصره بلخ پرداخته است و ذخیره در قلعه نمانده بدیع الزمان میرزا
با برادرش و امرا و سپاه از هرات روی باستخلاص محصوران بطرف بلخ
آورد چون بنواحی چهل دختران رسیدند ابوالمحسن میرزا از مرو با سپاه
رسید و در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان
علی از سیستان و سایر امرا و بهادران سوای کپک میرزا که از مشهد

حرکت نمود و بموکب عالی پیوسته شد و جمعیتی عظیم موافق دلخواه در اردوی ایشان واقع
شد در آن حین خبر ورود ظهیر الدین بابر پادشاه با سپاه کابل نیز رسید و او را استقبال
نمایان کردند و او نیز با شاهزادگان در دفع شیبک خان رفیق و متفق شد چون کپک میرزا
اتفاق با برادران کرد از نتیجه فتور تمام بعزیمت میرزایان راه یافت امیر ذوالنون ارغون
که مرد دلاور روزگار دیده بود بموقف عرض رسانید که این نوع جمعیتی که حالا از الوس تیموری
اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد اولی آنست که بمحاربه شتافته معامله شیبک را یک رویه سازیم
[illegible] برندق برلاس که همیشه اسباب ملک بخشی پیرا و صفت فتح آنست گفت مرکم
[illegible] خان بلخ رویم و کپک میرزا که داعیه تسخیر ممالک خراسان دارد به هرات
لشکر خواهد کشید و چون مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیر ولی محمد هستند آن بلده را منصرف
خواهد شد و از امرا و سپاه ما که اهل و عیال در شهر دارند الیه روی گردان خواهند شد انسب
آنست که فسخ عزیمت بلخ کرده بهرات شتابیم و اول از دشمن خانگی خاطر جمع کرده در فصل بهار
بجنگ شیبک خان پردازیم در اثنای این گفتگو خبر رسید که شیبک خان قلعه بلخ را بتصرف
در آورده عنان عزیمت از برای قشلاق بطرف ما وراء النهر بر گردانید بنابر آن سفر
موقوف شد و مولانا خطائی ایلچی شیبک خان را رخصت دادند و شیبک تفرقه
میانه لشکر افتاد و هر یک از امرا و شاهزادگان بحکومت گاه خود شتافتند
و ظهیر الدین بابر پادشاه بتکلیف بدیع الزمان میرزا بهرات رفت
بعد از بیست روز چون خبری موحش از کابل رسید او نیز بدانجانب
شتافت شرح آمدن شیبک خان بخراسان و محاربه نمودن با بدیع الزمان

امیر محمد [illegible]

میرزا

میرزا و استیلا یافتن شیبک خان چون ایام زمستان بنهایت رسید
بدیع الزمان میرزا از محل قشلاق بییلاق بادغیس رفت و مظفر حسین میرزا نیز
در ییلاق مذکور نزد برادر آمده و باتفاق یکدیگر در فکر جمعیت لشکر بودند که خبر
وصول سپاه ما وراء النهر رسید چون خبر متفرق شدن لشکر جغتای و رفتن بابر
پادشاه در کابل بشیبک خان رسید در اول سال ثلث عشر و تسعمایه از معبر کرکی
از آب آمویه عبور نموده باندخود رفت امیر شاه منصور حاکم اندخود قلعه را تسلیم
نموده خود ملازم خان شد و از آنجا بسرعت تمام بجانب مروجاق شتافت
تا رسیدن شیبک خان بکنار آب مرغاب و عبور از آنجا و گرفتن قلعه مروجاق
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا اطلاعی نداشتند در آنوقت که از قرب وصول
شیبک خان با دریای لشکر خبردار شدند در باب کنکاش قرار گرفته امیر ذوالنون
ارغون گفت که صلاح در آنست که جنگ صحرا کنیم و امیر محمد برندق گفت که با این
مایه لشکر مصلحت در جنگ صحرا نیست مناسب آنست که در هرات تحصن اختیار
کنیم در این حرف بودند که خبر رسیدن محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان که منقلای
لشکر شیبک خان بودند رسید بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا لاعلاج بتسویه
صفوف سپاه پرداختند و از جانبین آن دو لشکر بهم در آمیختند و جنگی صعب
واقع شد امیر ذوالنون در آن روز جنگی عظیم کرد و سه مرتبه صف سپاه اوزبک
را ویران کرده خود را بپای علم رسانید آخر الامر در قلب لشکر کشته شد و امیر شیخ علی
طغائی با جمعی از امرا اسیر گشته مقتول شدند و میرزایان از معرکه بصد تشویش گریزان

۹۱۳

شن بهرات رسیدند و اوزبکان از عقب ایشان تا حدود تغوز رباط تعاقب
کرده جمعی کثیر را کشتند و اموال بسیار غنیمت گرفته شیبک خان در کمال استقلال
روی بهرات آورد اما بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا در شب [illegible]
و صبح دیگر بجانب استرآباد رفتند و مظفر حسین میرزا عبدالله میرزا بمشهد مقدس
آمده بجگک میرزا پیوسته شد و شیبک خان متوجه هرات شد اشراف و اکابر هرات
با امیر جمال الدین و امیر غیاث الدین و امیر یوسف شیخ الاسلام باستقبال شتافتند
در کهدستان بخان ملاقات نمودند و باتفاق متوجه شهر شدند و شیبک خان
مقرر نمود که پیادگان پیش پیش او رفته فریاد کنند که الله و محمد
و چهار یار نبی یار باد و چون در هرات رسم بود که هرگاه پادشاهی از بیرون آمده داخل
[illegible] خوانندگان و رقاص باستقبال بیرون آمده در پیش جلو
او رقص نموده خوانندگی میکردند [illegible] رسیده نزول میکرد و بدستور معهود
بچهار باغ و دایره در سر خیابان منتظر رسیدن خان بودند چون علامت
شیبک خان نمودار شد مغنیه این رباعی را میخواند بیت مردی ز کمین در آید که منم
خود را بجهانیان نماید که منم چون کار جهان بر او مسلم گردد ناگاه اجل ز در در آید که منم
خان از این آمده غضب نمود تا آن زن را ایذا کرده و دف او را پاره کردند بعد از آن
شیبک خان داخل شهر شده قرار گرفت و اوزبکان بتاراج اموال متمولان پرداختند
و آتش ظلم و ستم در هرات اشتعال یافت اکثر اکابر از بیم جور و تعدی خود را بحصار
اختیار الدین انداختند و امیر عاشق محمد کوکلتاش که کوتوال بود و اکثر زنان و فرزندان

سلطان

سلطان میرزا این آنحضرت بودند که یکی از آنجمله خدیجه بیگی آغا والده مظفر حسین میرزا
بود قرار بقلعه دادند و شیبک خان بمحاصره قلعه پرداختند چون محصوران دیدند
که قلعه گرفته میشود کس بخدمت شیبک خان فرستاده استدعای جان بخشی نمودند شیبک خان
مولانا عبدالرحیم را بقلعه فرستاد قواعد عهد و پیمان را بایمان موکد گرداند مولانا مذکور حسب
فرمان بقلعه در آمده عهد و پیمان با ایشان نمود امیر عاشق محمد در قلعه را باز کرد
با محصوران بیرون آمدند و ما یعرف خود را پیشکش کرده بجان امان
یافتند بعضی از ایشان در خراسان توقف نمودند و برخی نزد بدیع الزمان
میرزا رفتند و خواتین حرم او را اوزبکان در میان گرفتند و قسمت کردند
بیگم اقبرلی کوکلتاش بعقد خود در آورد و عندلیب بیگم را تیمور سلطان ولد
شیبک خان بحرم خود فرستاد و چون شیبک خان از تسخیر حصار اختیار الدین فارغ
شد همت بر تسخیر باقی قلاع خراسان گماشت و محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان را
بجانب مشهد مقدس رضویه علی ساکنها الصلوة والسلام والتحیه با سپاه خونخوار
ارسال نمود و خود با اندک مردمی بالکای کهدستان رفت چون این خبر در مشهد
مقدس بمظفر بیگ میرزا رسید ابوالمحسن میرزا و محمد حسین میرزا و امرا طلب
نموده در باب دفع شر اوزبکان مشورت با هم نمودند امیر ولی محمد بیگ
باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر گفت که چنان معلوم میشود که شیبک خان محمد تیمور
سلطان را باینجانب فرستاده خود با معدودی چند در الکای کهدستان توقف
دارد اگر ما ازینجانب از راه غیر معهود بر سر او ایلغار نمائیم محتمل که بیک جمعیت

اوزبکان از سمع پاشیده شود برخی گفتند که اولی آنست که ابوالمحسن میرزا
با فوجی از دلیران بقلعهٔ کلاه رفته آنمکانرا ضبط نماید و محمد حسین میرزا با بقیهٔ
لشکر دامنهٔ بعضی از جبال را معسکر سازد و بطریقهٔ قدیم بمدافعهٔ اعدا پردازند
و بعضی گفتند که صلاح در آنست که توکل بر کرم خدا کرده از غلبهٔ خصم بداندیش
اندیشه کرده باستقبال محمد تیمور سلطان فتح ابواب محاربه را بگشایم ابوالمحسن میرزا
و محمد حسین میرزا این رای خطا را اختیار نمودند و از مشهد مقدس بیرون
آمده در سنگ بست منتظر بودند که سپاه اوزبک آمدند چون آفتاب دولت آن
دودمان بسرحد زوال رسیده بود از موضع مذکور بجهتی مراجعت نمودند
و خاطر بر آن قرار دادند که در شهر مشهد مقدس توقف کرده در آن نواحی
بمحاربه پردازند و از آنجانب محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان چون بقبهٔ جام
رسیدند خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند از آن سرعتی که داشتند
باز ایستاده تا بانی لمحی مسافت می نمودند چون خبر مراجعت ایشان از سنگ
بست استماع نمودند بار دیگر بر سبیل استعجال روان شدند روز دیگر طرف
صبح که میرزایان با اکثر امرا و ارکان دولت از بادهٔ شبانه سرگران بر بستر استراحت
تکیه داشتند و از غایت غلبهٔ خمار خیال مجلس دیگر بر لوح ضمیر می نگاشتند شخصی
داخل مشهد شده خبر داد که سلاطین ما وراء النهر با لشکر بهرام قهر بطرق رسیده
اند از استماع این خبر ابوالمحسن میرزا و محمد حسین میرزا مست و مدهوش سوار شده
بنواختن نقاره و نفیر اشارت نمودند بعد از اجتماع سپاه قرار بر محاربه دادند

باستقبال

باستقبال اوزبکان از شهر بیرون رفتند در آنوقت محمد تیمور سلطان و عبدالله
سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشکر مردان کارزار
و بهادران کامگار را آراسته منتظر جنگ و پیکار بودند چون تقارب فریقین
بتلاقی انجامید از هر دو طرف بیرون انداخته نفیر و نقاره نواختند بهادران
مرد و لشکر اسب جلادت برانگیخته بمیدان کین تاختند تیغ هندی آغاز پرافشانی
کرده مرغ روح دلاوران از تنگنای قفس بدن بپرواز در آمده و عقاب تیر
تیز پر از آشیان کمان پرواز نموده مغفر سرگردان را طعمهٔ خود گردانیده نیزهٔ
خطی آیهٔ کل من علیها فان بر نامیهٔ احوال پیر و جوان ثبت نمود بیت
از شعلهٔ شمع سرسنانی • شد سوخته قد پهلوانی • از عکس زمین ز عرق خون بود • فیروزهٔ
چرخ لعل گون بود • در آن روز جنگی در نهایت صعوبت دست داد محمد حسین میرزا
مشهور بچپک میرزا از غایت پر دلی بر صف اعدا زد و تا قدرت داشت
خود را از جنگ معاف نداشت چون پیمانهٔ حیاتش لبریز شده بود بر آنهمه سعی
اثری مترتب نشد عاقبت در دست اوزبکان اسیر گشته بقتل رسید و شکست
بسپاه جغتای افتاده جمعی کثیر از امرا و سپاه اسیر و دستگیر گشته بقتل رسیدند
و بقیة السیف روی بوادی فرار نهادند محمد تیمور سلطان و عبدالله
سلطان را صورت فتح دست داده از عقب ایشان بشهر در آمدند در آن
اثنا ابوالمحسن میرزا نیز دستگیر شده مقتول شد بیت فلک را پیر
انداختن شد سرشت • نشاید کشیدن سر از سر نوشت •

ماند چو روز دگر آنکه آخر گذشت ** که در مهر نرم است و در کین درشت **

شرح محاربه نمودن ابن حسین میرزا با اوزبکیه و التجا آوردن او بدرگاه جهانیان پناه خاقان سلیمان شان صاحبقران شاهزاده سعادت نشان ابن حسین میرزا
ابن سلطان حسین میرزا اگرچه بحسب سن از اکثر اولاد خاقان منصور خوردتر بود
اما در میدان جلادت و فهم و کیاست گوی مسابقت از اقران و اخوان ربوده بود
آن شاهزاده شیردل بعد از استماع خبر واقعه برادران و استیلای اوزبکان
بر بلاد خراسان بخیال کشورگشایی از ولایت قاین که سیورغال او بود
بجانب نشابور و سبزوار ایلغار نمود و امیر محمد برندق برلاس و عبدالباقی
میرزا بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیتی تمام در ظل رایتش وقوع یافت
بعد از کشته شدن کپک میرزا و ابوالمحسن میرزا سپید عبدالله میرزا
و جمعی کثیر از گریختگان آن وادی بخدمت شاهزاده رسیدند بدان
سبب شوکت و عظمت ابن حسین میرزا مضاعف گردید محمد تیمور
سلطان و عبیدالله سلطان چون از جمعیت ایشان وقوف یافتند
کیفیت احوال را بشیبک خان عرض نمود حسب الحکم خان بطرف
سبزوار شتافتند ابن حسین میرزا از رسیدن اعدا مطلع شده موضع
کمیز را معسکر ساخته دل بمحاربه و مقاتله نهاد و مستعد جنگ و پیکار
گردید بعد از تقارب فئتین افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر بجوش
در آمدند ابن حسین میرزا با دلیران رزم آزما بر سپاه اعدا حمله کرده بزور

بازو

بازوی مردی میمنه و میسره لشکر اوزبک را از پیش برداشت عبیدالله
سلطان از خشم زده رایت اقتدار در معرکه کارزار برافراخت چون
قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در پای علم محمد تیمور سلطان فراهم آمدند
و یکباره بر سپاه خراسان که اکثر ایشان به بریدن سر و گرفتن آخته مشغول
گشته بودند حمله آورده و ابن حسین میرزا بعد از آنکه بفتح و ظفر امیدوار گشته بود
شکست کلی یافت و دل از ملک و مال برگرفته عنان عزیمت بوادی فرار تافت عبدالباقی
میرزا و سپید عبدالله میرزا با بسیاری از اعیان امرای خراسان در معرکه بقتل
رسیدند و امیر محمد برندق و فوجی دیگر از روی سپاه اسیر سرپنجه تقدیر شدند
ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خونخوار تبلیغ ملهم غیب بمضمون
حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا عمل نموده گفت که بکشتی عاطفت
گوهر بحر نبوت التجا می باید برد تا از طوفان نوائب روزگار نجات یافته بجودی
فراغت واصل شویم بمقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین از سایه عنایت
مهر سپهر فتوت پناه می باید جست تا از آفتاب حوادث خلاص شده بغایت
عافیت فایز گردیم و این معنی را با بعضی از خواص که همعنان آن شاهزاده
بودند ظاهر ساخت که قبل ازین در فیروزکوه بشرف مجالست مجلس بهشت
آیین و دریافت پابوس شهریار اقبال قرین مشرف گشته و بآن وسیله
بندگی در آن درگاه سلاطین پناه حاصل شده است همگنان جواب دادند که چاره
کار منحصر در امضای این عزیمت است و استظلال بظلال رایت همایون فال

پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادت دنیا و آخرت ابن حسین میرزا
با بخت بیدار عنان عزیمت بصوب آذربایجان معطوف ساخت و در بهار
سنهٔ اربع و عشر و تسعمایه که رایت ظفر آیت خاقان سلیمان شان صاحبقران
از دار السلطنهٔ تبریز به ییلاق خوی بحرکت در آمده بود ابن حسین میرزا
باردوی کیهان پوی رسیده از گرد راه بپارگاه سلاطین پناه شتافته
شرف پابوس که نهایت تمنای پادشاهان کشورکشاست دریافت نمود
و بالطاف و عنایات خدیو جهان و مقتدای زمان زمین بوس اورنگ کیان
قدوهٔ خاندان امامت و کرامت کامیاب و مفتخر گردید بانعام تاج زردوزی
و خلعت خاص و اسبان تازی نژاد و نقود نامعدود و خیمه و خرگاه
مخصوص گشت و بقیهٔ عمر در دولت و کامرانی بسر برد بیت بر این آستان
هر که مالد جبین • باقبال و دولت شود همنشین • که آمد برین در زروی نیاز • که از
مرد و عالم شد بی نیاز • چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق جل شانه
خلعت و الله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت محمد خان شیبانی [illegible]ب ساخت
و بصرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد خاقان منصور را پریشان گردانید
شیبک خان در ولایت خراسان لوای استقلال برافراشت و هر یک از سلاطین زمان
و بهادران امیری لایق داد محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان را [illegible]
آن جلادت انواع انعام و احسان نمود و داروغگی [illegible] و فا میرزا
و امر وزارت آن خطه را بخواجه ابو الوفا که اورا خواجه خورد نیز می گویند

داد

داد و سید هادی خواجه که پسر عم خان بود بحکومت مشهد مقدس مأمور
گشت و شهر و ارا بر تیمس بهادر و مرو بقنبر بهادر تعلق گرفت و ایل امان بهادر
در ترشیز علم ایالت برافراشت و حکومت بلخ را بخرمشاه سلطان که پسر
کوچکش بود تفویض نمود و قنبر میرزای کوکلتاش را باتالیقی او مأمور
گردانید و سلطنت سمرقند را بمحمد تیمور سلطان پسر بزرگ خود قرار داد
بیت خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی • گر فلکشان بگذارد که قراری
گیرند • و عنقریب احوال ایشان رقم زدهٔ کلک بیان میگردد • شرح آمدن
بابر پادشاه بقندهار و فتح نمودن آن حصار و رفتن شیبک خان
بدان جانب • چون در خلال این احوال خبر توجه ظهیر الدین بابر بجانب
قندهار بشیبک خان رسید و قبل از این مذکور شد که بابر پادشاه از
اردوی بدیع الزمان میرزا بطرف کابل روانه گردید چون خبر کشته شدن
امیر ذو النون و استیلای اوزبکیه بخراسان در کابل بظهیر الدین بابر
رسید مشار الیه با سپاه آراسته عازم تسخیر قندهار گردید چون خبر توجه رایات
بابری بشجاع بیک و مقیم بیک ولدان امیر ذو النون رسید آن دو برادر
با لشکر از شهر بیرون آمده در نیم فرسخی قلعه فیما بین جنگ واقع شد و ولدان
امیر ذو النون شکست بر داشته روی بوادی فرار نهادند قلعهٔ قندهار و زمین
داور بتصرف بابر پادشاه در آمده و تمامی خزاین امیر ذو النون را متصرف شد
و ایالت قندهار را به برادر خود یادگار ناصر میرزا عنایت فرموده عنان مراجعت

بصوب کابل تافت شیبک خان از این خبر بهوس تسخیر قندهار بالجد و
شتافت چون بزمین داور رسید شجاع بیک و مقیم بیک با پیشکشهای لایق
رسیده شرف کورنش دریافتند و مقرر شد که با عبید الله سلطان برسم منقلای
پیشتر روان شدند یادگار ناصر میرزا از اراده اعدا خبر یافته در ارک قندهار
متحصن شد و کلانتران آن بلده عبید الله سلطان و پسرهای امیر ذوالنون را
استقبال نموده شرط الطاعت بجای آوردند و اوزبکان بمحاصره
ارک قلعه پرداخته متعاقب نیز شیبک خان با دریای لشکر بظاهر قلعه رسید
کار محصوران باضطرار انجامید یادگار ناصر میرزا طالب صلح و صفا گشته بمیرزا
آمد شد نمودند و چنان قرار یافت که یادگار ناصر میرزا فی الجمله پیشکشی
بیرون فرستد تا خان از قندهار کوچ کرده بصوب خراسان رود
و یادگار ناصر میرزا آن ولایت را بشجاع بیک و محمد مقیم بیک ارغون واگذاشته
بجانب کابل رود بعد از عهد و پیمان شیبک خان روی بهرات گذاشت و یادگار
ناصر میرزا نیز بکابل رفت اولاد امیر ذوالنون بار دیگر لوای حکومت در قندهار
برافراشتند و شیبک خان بجانب ماوراءالنهر کوچ کرده در سمرقند طرح قشلاق
انداخت چون این خبر در ابیورد بقاسم میرزای ابن سلطان حسین میرزا
رسید در آن زمستان فرصت را غنیمت دانسته با سپاه جغتای که بر او جمع شده
بودند بجانب مشهد مقدس ایلغار نمود سیدهادی خواجه حاکم مشهد
مقدس مصلحت در توقف ندیده بجانب مرو شاهیجان رفت و او در مشهد

مقدس

مقدس بمسند حکومت نشست چون این خبر در سمرقند بخان رسید
عبید الله سلطان را از بخارا ایلغار نموده مأمور ساخت عبید الله سلطان از معبر
چهارجوی گذشته در مرو با سیدهادی خواجه قنبر بی پیوست و از مرو باتفاق
همدیگر روی بمشهد مقدس آوردند محمد قاسم میرزا چون از وصول اعدا آگاه
شد شهر را کوچه بند کرده دل بر محاربه اوزبکیه نهاد عبید الله سلطان
چون بمشهد مقدس رسید یورش بآن شهر انداخته بعد از جنگ بسیار
محمد قاسم میرزا گرفتار شده بقتل رسید و در آن مرتبه نیز جمعی کثیر از امرا و سپاه
جغتای بقتل رسیدند و اوزبکان غارتگر بی ایمان اهل مشهد را غارت
کردند و یکبار دیگر امنیت از آن خطه فردوس مانند برطرف شد سیدهادی خواجه
بار دیگر بمسند حکومت قرار گرفت و عبید الله سلطان و قنبر بی مراجعت
نمودند شرح وصول مظفر حسین میرزا و بدیع الزمان میرزا باسترآباد و فوت
ابن حسین میرزا و مآل احوال بدیع الزمان میرزا قبل از این گذارش یافت
که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از صولت شیبک خان از هرات
گریزان شده بدیع الزمان میرزا بامید امداد شجاع بیک ارغون بجانب
قندهار شتافت چون بی وفایی از برادرزن خود مشاهده نمود بجانب
سیستان آمد و امیر سلطانعلی حاکم آنجا او را استقبال نمود و محمد زمان میرزا پسری
ولد خود را که در سیستان بود گرفته با خانه کوچ روانه استرآباد گردید و مظفر
حسین میرزا که بطرف مشهد مقدس رفته بود چون از جانب کپک میرزا

متوهم بود بنابر آن از راه ترشیز با بشیر آباد شتافت و آن ولایت را در آن شهر بار دیگر بر مسند حکومت قرار گرفته فریدون حسین میرزا که در جرجان بود باستصواب برادران بحکومت دامغان متمکن چون خبر استقامت برادران در ولایت جرجان و هرات بمجلس نشینان تتق سلطنت رسید پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر از مخدرات خاقان منصور از جان و فا میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان نهادند و از سپاه میان الوس چغتای بسی کس که بلده از بلاد خراسان باز مانده بود بدانجانب شتافت گشت و لشکری بر آن دو برادر جمع شد بعد از چند گاه مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا باجل طبیعی درگذشت بعد از فوت او بدیع الزمان میرزا باستقلال متکفل امر سلطنت جرجان گشت و بدستور معهود بعیش و عشرت پرداخت هنوز یکسال تمام از وصول او باستر آباد منقضی نشده بود که خبر آمدن شیبک خان با سپاه ترکستان بجرجان رسید که در اول بهار سنه اربع عشر و تسعمایه از ماوراء النهر با لشکری بهرام قهر بهرات آمده و از هرات علم عزیمت بطرف جرجان برافراخته چون بکنار آب اترک رسید نشانی از برای سیف الامانی خواجه مظفر بتکچی روانه نموده صباح که بدیع الزمان میرزا داعیه داشت که بعزم صید و شکار سوار شود آن نشانه به خواجه مظفر رسید در ساعت نزد بدیع الزمان میرزا برده او را از قرب وصول عدا خبر داد بدیع الزمان میرزا دانست که سپاه جرجان استطاعت مقابله با لشکر ترکستان ندارند باستصواب خبایا

سیف الانامی خواجه مظفر بتکچی احرام عتبه کعبه مرتبه نواب سپهر رکاب خاقان سلیمان شان صاحبقران بسته عنان عزیمت بجانب عراق و آذربایجان انعطاف داد و محمد زمان میرزا و محمد [illegible] را در قلعه دامغان نزد عم خود فریدون حسین میرزا گذاشت و در طی مسافت سرعت نموده در اثنای راه خواجه مظفر و امیر یوسف کوکلتاش از رکاب میرزا تخلف نموده عازم ملازمت شیبک خان گردیدند وزارت جرجان بخواجه مظفر و ایالت استرآباد را بامیر خواجه احمد قنقرات داده از آنجا بدامغان حرکت نمود بعد از وصول اوزبکان بظاهر آن بلده خونخوار دور آن حصار را در میان گرفتند و آغاز محاصره نمودند فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا بن بدیع الزمان میرزا چند روز مدافعه پرداختند چون حال ایشان از خیر قوت بیرون بود لهذا طالب مصالحه شدند بعد از عهد و پیمان که بجان و مال در امان باشند شاهزادگان صعوب قلعه را بروی خان باز کرده بپایه خان شتافتند و شیبک خان از روی شفقت با ایشان سلوک نموده بعد از چند روز محمد زمان میرزا را رخصت رفتن بجانب آذربایجان داده و فریدون حسین میرزا بعد از چندی بی استجازه از اردوی خان فرار نموده بکنار آب اترک میان بقیه ترکمانان رفت و شیبک خان از کنار پل کرپی ولایت خراسان را متصرف شده عنان عزیمت بصوب هرات تافت **شرح آمدن بدیع الزمان میرزا بدرگاه سلاطین پناه شاهی و تتمه احوال اولاد سلطان حسین میرزا با شیبک خان** در اواخر پاییز سنه اربع عشر و تسعمایه که خاقان سلیمان شان صاحبقران از دار السلطنه

تبریز بحوی نهضت فرموده بودند و اراده عالی آن بود که بجانب شیروان از برای
دفع شر شیخ شاه ولد سلطان فرخ یسار که در آن ولایت لوای طغیان و عصیان
این دودمان ولایت نشان بر افراشته بود حرکت نمایند که خبر آمدن بدیع الزمان
میرزا ابن سلطان حسین میرزا بایقرا بدرگاه عرش اشتباه که ملجأ و پناه سلاطین
آفاق است بسمع شریف خاقان سلیمان شان صاحبقران رسید آنحضرت
پیرام بیگ قرامانلو را باستقبال میرزا مقرر فرموده و مشار الیه بموجب
فرمان واجب الاذعان با قشون آراسته از روی عظمت و شوکت بملازمت
بدیع الزمان میرزا رسیده باتفاق یکدیگر متوجه بارگاه فلک پیشگاه شدند خاقان
سلیمان شان صاحبقران از روی استقلال بر مسند کیان مانند جمشید خورشید
بر تخت فیروز بخت حشمت و کامرانی تکیه زده اطراف بارگاه را بوجود امرای
عظام و صوفیان ظفر فرجام و سیاولان و یساولان آراسته بودند پیرام
بیگ بدیع الزمان میرزا را بمجلس بهشت آیین در آورده میرزا بشرف پای
بوس اشرف همایون مشرف شده باصناف نوازش و التفات اختصاص
یافته مشمول انعام و اکرام گردیده در منزلی که جهت اقامتش تعیین نموده بودند
نزول فرموده بعد از مراجعت خاقان سلیمان شان صاحبقران
از جانب شیروان در سنه خمس عشر و تسعمایه باشاره عالی مملکت
ری مقر ساکن شد و از یمن معدلت شاهی در آن ولایت بعیش و عشرت
روزگار میگذرانید تا آنکه از اطراف و جوانب لشکر جغتای بر سرش جمعیت

نموده

نموده در ایام غیبت شیبک خان مع پس تسخیر استرآباد نموده با سپاه
جرار از ری بان صوب ایلغار کرده امیر خواجه احمد قنقرات حاکم استرآباد
که پا نهاده تمکن بر پدر میرزا بود مقابله بدیع الزمان میرزا از شهر بیرون
آمده فیما بین جنگ عظیم واقع شده در آن جنگ محمد قلی که نزد بدیع الزمان
میرزا محبوب ترین خلایق بود با جمعی کثیر کشته شد و بدیع الزمان میرزا پشت
عظیم بر داشته روی بوادی فرار نهاده بجانب هند و پتمان رفت
و تا ایام در آن ولایت بود و آمدن میرزا کرت دیگر بدرگاه فریدون
فر در طی احوال سال فتح خراسان ذکر خواهد شد و محمد زمان میرزا ولد
او بدستور در ملازمت خاقان سلیمان شان صاحبقران بسر می برد و او
نیز بعد از فتح خراسان حکومت دامغان عنایت خواهد شد اما احوال فریدون
حسین میرزا بعد از آنکه از اردوی شیبک خان فرار نموده و بمیان
فرقه ترکمان بکنار آب اترک رفت در سنه خمس عشر و تسعمایه که شیبک
خان بجانب قبچاق بجنگ رفته بود فرصت را غنیمت دانسته با فوجی قلیل بخراسان
ایلغار نموده و بر قلعه کلاه مستولی شد و قنبر بی حاکم مرو شاهیجان از استماع
از استماع این خبر با جمعی کثیر از اوزبکان مرو اخیر متوجه کلاه شد و شاهزاده از قلت اعوان
و انصار از محافظت آن حصار عاجز گشته بدست اوزبکان خونخوار گرفتار
شده بقتل رسید و ابن حسین میرزا که قبل از این موکب معلی شاهی رسیده
بود در کاشان کامیاب دو جهان بود در سنه تسع عشر و تسعمایه که خاقان

سلیمان شان صاحبقران از اصفهان عازم خراسان بودند در کاشان بعلت فجاره روی بعالم آخرت نهاد

شرح آمدن اوزبکان بتاخت کرمان باشارهٔ شیبک خان بعد از انهزام او از قاسم سلطان قزاق

قبل ازین بتحریر پیوسته که شیبک خان قلعهٔ دامغان را بتصرف در آورده حکومت آنولایت را با حمد سلطان شیبانی داماد خود داده عنان عزیمت بصوب مراجعت تافت چون بهرات رسید خبر آمدن قاسم سلطان قزاق که در آن اوان از جمیع حکام دشت قبچاق بمزید شجاعت و کثرت خیل و حشم امتیاز داشت بسمع خان رسانیدند که با حشری انبوه از قزاق و قبچاق و غیر ذلک متوجه گشته در آنولایت بقتل و غارت پرداخته است بنابر آن شیبک خان در سنه خمس عشر و تسعمایه با سپاه ماوراءالنهر از خراسان بدان صوب شتافته بعد از جنگ بسیار شکستی عظیم از لشکر قبچاق یافته روی بگریز نهاد در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند و شیبک خان پریشان حال بخراسان رسید و چون داعیهٔ آن داشت که دست درازی بحوالی و حواشی ممالک ایران نماید و از وفور غرور در عرصهٔ میدان شیر ژیان مرکب جلادت جولان داده و از بلند پروازی خیالات فاسد نموده چه بر عنقا اسد الله زند و ندانست که گنجشک که با شاه باز پر و بال زند در چنگال اجل گرفتار گردد و نخجیری که در عرصه گاه نره شیر اراده جولان نماید از زیک بانگ او بجز ادراک عدم شتابد شیبک خان که از بادهٔ دولت و نشاء سلطنت پست و مدهوش گشته بخار نخوت و پندار در کاخ دماغ آن خود پسند جای

گیرشده

گیر شده بود از تجنبه پای از دایرهٔ ادب بیرون گذاشت و نخست لشکری غارتگر از اوزبکان که ریه منظفر بتاخت ولایت دارالامان کرمان فرستاد و در اثنائی که موکب نواب شاهی بشیروان جهت فتح قلعهٔ دربند نهضت فرموده بودند که آن گروه انبوه فرصت یافته از راه بیابان بکرمان رسیدند و بعضی الکای آن ولایت را غارت کرده خواجه شیخ محمد کلانتر کرمان را بقتل آوردند و با اسباب بسیار بخراسان معاودت نمودند و شیبک خان بعد از ارسال نمودن سپاه بکرمان و سپردن بجانب زمین داور گذاشت که طایفهٔ هزاره نکودری را تنبیه نماید و در آنجا کاری نساخته مراجعت بهرات نمود و اوزبکان که از الکای کرمان مراجعت نموده بودند رسیدند ازین دست برد غرورش زیاده شده نامه بخاقان سلیمان شان صاحبقران تعلم در آورده بدرگاه گیتی پناه روانه نمود در حینی که اردوی کیهان پوی در قراباغ بود فرستادهٔ شیبک خان شرف پابوس دریافته نامهٔ او را به نظر انور رسانید و این بیت را در آن نامه نوشته

بیت
مارا طمع ملک عراق خراب نیست ۞ تا مکه و مدینه بگیرم حساب نیست

خاقان سلیمان شان صاحبقران جواب او نوشته

بیت
هر کس ز جان غلام سگ بوتراب نیست ۞ تا صد مکه و مدینه بگیرد حساب نیست

و قاضی ضیاءالدین نورالله عیسی را نزد او برسالت فرستادند که او را بشیوهٔ الطاعة و الانقیاد دعوت کنند و از وخامت عاقبت مخالفت و عناد که موجب انهدام مبانی رفاهیت و آسایش خلایق که ودایع آفرید

کارند تجدید نماید مشار الیه بموجب اشارهٔ عالی روی بصوب خراسان نهاده
نامه و پیغام شاهی را در هرات بشیبک خان رسانید و آن مغرور غیور را اصلا
نصایح سودمند او را گوش نداده بیشتر از پیشتر باشارهٔ او ازبکان بتاخت
ممالک ایران تک و تاز میکردند **وقایع سنهٔ ست عشر و تسعمایه مجلس کنکاش
آراستن خاقان سلیمان‌شان صاحبقران جهت دفع شیبک خان و فتح
خراسان بعون عنایت سبحان** فرازندگان اعلام نکته‌دانی و برازندگان
اورنگ سخن‌رانی بر این دقیقه عارف و از این مقدمه واقف خواهند بود
که دولت ابدی الاتصال شاه ستوده خصال حمیده فعال را خاصیتی است
که هر صاحب شوکتی که از سر صدق نیت و صفای طویت روی اخلاص و نیاز
بساحت آن آستان اقبال طراز آورد پرتو آفتاب عنایت ملک بی انباز
نهال آمالش سایه گستر گشته غنچهٔ تمنایش در چمن مراد به نسیم سرافرازی
شگفتن گیرد و هر بی سعادتی که بکثرت حشمت مغرور گشته رقبهٔ خود را در ربقهٔ
الطاعت خدام بارگاه سپهر دستگاه در نیارد باندک زمانی دوحهٔ عظمتش
از صرصر ادبار انقلاب یافته ریاض ثروتش صفت ادعیهٔ بی فروغ پذیرد
نظیر این مقال مآل حال محمد خان شیبانیست بعد از فتوحاتی که در ولایت
خراسان و ترکستان او را روی نمود بسعت ملک و بسطت ولایت و وفور
خیل و حشم و افزونی سپاه و خدم و کثرت آلات جنگ و جدال و بسیاری موجبات
سلطنت و استقلال مغرور گشته نسبت بدودمان ولایت و خدام سپهر سده

منزلت

منزلت کمال بی ادبی و سرکشی سلوک میکرد و نصایح شاهی بسمع رضا اصغای
ننمود تا آنکه تیغ ظلمت زدای شاه کشورگشای زنگ تکبر و نخوت او را از آئینهٔ
زمانه بصیقل نابودی زدود و تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنکه چون قاضی
نورالله عیسی صدر که برسالت نزد شیبک خان رفته مراجعت نمود در فصل
بهار که شهریار کامکار در ییلاق خرقان بدولت و اقبال نزول اجلال داشتند
شرف پابوس دریافت و شمهٔ از بوالفضولی او را بعرض رسانید بار دیگر
شهریار والاگهر نامهٔ نصیحت آمیز بقلم در آورده مصحوب شیخ محی الدین احمد
مشهور بشیخ زادهٔ لاهیجی نزد شیبک خان ارسال فرمودند در وقت
مراجعت امیر کمال الدین حسین ابیوردی نامهٔ که از روی غرور مخاطبات نالایق
در آن مرقوم گشته بود فرستاده به نظر انور رسانید و سواد آن اینست اسمعیل
داروغه بعنایات بلانهایت سلطانی شرف اختصاص یافته بداند که تدبیر امور مملکت
داری و تسخیر بلاد و تقسیم اعادی و تکثیر افیاض بلا مانع خیرات و رونق بقاع و تسخیر جهان
قضا از عهد ازل فیاض لم یزل بقبضهٔ اقتدار و انامل اختیار جد بزرگوار
سعید شهید طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه تفویض فرموده و سریر عدالت
و مرحمت در بارگاه رفعت و عطوفت و جهانبانی بحیطهٔ سیاست ما قیام
یافته و سکهٔ شیرمردی در مضمار یگانه دلیری و فیروزی بالقاب همایون ما موشح
گشته و صدای امت و ندای خلافت از هاتف غیب بما رسیده پس مقبل معلوم
میشود از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود الولد سر لابیه مقرر است

که آنچه از پدر ماند به پسر میرسد و مستحق و نبیره او را اولاد است و دیگر از روی
اصطلاح عقلی ظاهرست که چون شب ظلمانی پیدا شد و ستارگان در آسمان
پدید آمد بتخصیص سهیل از محلی که طلوع نمود یک نیزه تقریباً از سر کوه بالا آمده
و رنگ خود را ارزد نموده ساعتی لرزید از هیبت طلوع نمودن آفتاب چون
صبح صادق شروع به دمیدن کند بهمان محلی که برآمده بود فرو میرود و همچنین
ظهور ماه از جانب مشرق و طلوع او از حد مغرب از طلوع سهیل و آفتاب
قیاس کرده و دیگر آنکه چون زیارت کعبهٔ معظمه زادها الله تشریفاً و تعظیماً رکنی
از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان باید که تمامی راههائی که متعلق
براه کعبهٔ معظمه است ساخته و پرداخته نماید که حاجیان بکرت ماثر داعیه نموده
اند که بزیارت مشرف شوند یاوری و پیشکش لایق طیار نمایند و سکه بالقاب
همیون ما در ضرابخانه موشح سازند و خود متوجه پایهٔ سریر اعلی شود و الا که از حکم
همیون ما نعوذ الله تعالی فی مشارق الارض و مغاربها عدول و انحراف و تمرد
و انحراف ورزد و فرزند ارجمند سعادتمند نیابع سلطنت و جهانداری بهار
ظفر اقتداری سیاوش وش کاوس هوش چنانکه وارد بیت بیت
جوان و جوانبخت و روشن ضمیر ... بدولت جوان و بتدبیر پیر ... بدانش بزرگ
و بهمت بلند ... ببازو دلیر و بدل هوشمند ... ابوالمبارز عماد الدین عبدالله
بهادر خان ابقاه الله تعالی را با جماعتی امرا و لشکریان سرحد بخارا و سمرقند
و مزاره و نکودری غور و غرجستان بسرا و خواهیم فرستاد تا او را بالقهر و سیاست

مقهور

مقهور سازند و اگر چنانچه مسخر نشود دیگر فرزند خلف نوجوان مقصود سلطنت
دوران حافظ بلاد امن و امان قامع الکفر والطغیان آلمغ مرکب ظفر بهر جانب
راند ... از مقصود مرکشور بفتح و فیروزی مفتح گرداند بیت
دولتش اندر رکاب و فتح اسب ... او ... هر کجا روی به هند جوق ملایک لشکرش
در نکبت دریا نهنگان از بیم تیغش میجهید ... بیشها از شیر خالی از خوف بکرش
ابوالفوارس تیمور بهادر خان اطال الله اعماره با جمعی امرا و لشکریان سرحد
قندز و بغلان و حصار شادمان و بدخشان تا نواحی ترکستان متوجه شوند
تا آن ولایت بکف اختیار و قبضهٔ اقتدار مسخر سازند و اگر چنانکه نعوذ بالله
دیگر بار متعذر شود رایات نصرت شعار فرصت آثار را متوجه خواهیم فرمود
اول فرزند زنداغ غنچهٔ گل مراد و تسکین جان و قوت جگر و فواد آنکه مشهور
شد به ضرب لاوری او بهر جا نمبر به شبیجا بیت ز ضرب سنانش فلک پشت
خم ... اسیر کمندش دو صد شاه جم ... در آمد که تیغ چون برکشد ... سپر سپر
کند زالجون برکشد ... ابو النصر کمال الدین سیونجک بهادر خان اطال الله
تعالی عمره امرا و مقربان تعیین فرمایم و فرزند درة التاج شجاع الدوران تمساح
جیحون ثعبان الصلابة فی المیدان حمزه بهادران در برانغار و فرزند عمدة الملک
فی الآفاق و تهمتن ها لاستحقاق سلیم الدین مهدی بهادر خان در جوانغار
با جماعتی امرا و دلاوران و عساکر دین و اقبال که از اندجان و شاهرخیه
و تاشکند و شهر سبز و اطرار و سیران و اورگنج و خارزم و جیحون و کاشغر

ومنقط با نواحی قبچاق و قلماق منفرش که اتیادکی نمایند و با مخالفان
ضرباً ضرباً حرب نمایند و اعیان دولت که در آن معرکه پای وقار ثابت
و استوار دارند باشد که بتوفیق الله تعالی از خزانه و ینصرک الله نصراً
عزیزاً نصرت استقبال نمایند و ظاهرست که مخالفان را چه محل مقام مقاومت
خواهد بود والسلام بنابرین تجاسر و تجاوز از حد افزون واقع اقتدار
شیبک خان و رفع هیجان آفت معاندان بر ذمت همت پادشاه سکندر
شکوه جم اقتدار لازم و واجب گشته در جواب مراسله فرمودند که ما نیز
بهمت عزم جزم نموده ایم که از برای طواف ملایک مطاف روضهٔ منوره علی مصطجعها الف
الف السلام والتحیة که حدیث نبوی صلی الله علیه و آله در آن باب بصحت پیوسته
بیت بطواف درش از قول رسول عربی ** تا بهفتاد حج نافله یکسان آمد
** بصوب خراسان نهضت نماییم لایق آنکه در استقبال موکب جاه و جلال
طریق استعجال مسلوک داشته راه تکاهل نه پیمایند پس از فراغ از جواب
و عرضه نمودن خواجه کمال الدین حسین ایلچی ابیوردی در الکای خرقان
حسب الفرمان واجب الاذعان امرا و حکام و عساکر عراقین و فارس
و کرمان و کردستان و لرستان و دیار بکر و آران و آذربایجان در اردوی
کیهان پوی جمع آمدند بیت یکایک تیغ زن چون نرگس با یه پسیر اسپر صف
شکن چون زلف دلدار ** بعد از اجتماع عساکر نصرت ماثر بعزم یورش
خراسان و دفع طغیان محمد خان شیبان مصمم گردیدند و جهة دلجویی واستمالت

امرا

امرا و ارکان دولت ابدی در منزل سلطان بلاغی بترتیب جشن خسروانه فرمان
دادند ایستادگان پایهٔ سریر خلافت مصیر حسب الحکم شهریار چرخ
سریر باسباب جشن و سرور و بموجب عیش و حضور پرداخته بزمی که نظیرا
وار جلوس آن پادشاه سلیمان شوکت دارا حشمت تواند بود بسرانجام
نمودند و در تحفات و تزیین مجلس بهشت آیین چنانچه باید و شاید لوازم
سعی و اهتمام بجای آوردند چون خسرو ثوابت و سیار بزم نضارت آثار
فلک دوار را بانوار طلعت خود زیب و زینت بخشیده نقود نامعدود
نجوم را نثار نمود و اهالی روزگار را از وفور عطایای بی نهایت محظوظ
و بهره ور گردانید آن تایید یافتهٔ حضرت اله تحت ابهت و کامرانی را از یمن
مقدم مکرم عزت افزای بروج آسمانی ساخته امرای عالیشان و مقربان
بزم اقدس الطلب فرمودند و در باب یورش خراسان و محاربه نمودن
با شیبک خان قرعهٔ مشورت در میان انداختند ارکان دولت قاهره متفق
اللفظ لوازم دعا و ثنا بجای آورده همگی آن سفر مقرون بفتح و ظفر
را عین صواب شمردند و بقدم اخلاص طریق بندگی پیموده بزبان حال
بمضمون این مقال گشودند بیت که ای بهترین پایه گردکار ** ترا پادشاهی منش
برقرار ** بغیر از تو ای شاه فیروز بخت ** کسی نیست شایستهٔ تاج
و تخت ** تا چه جای خراسان تمام جهان ** طفیل قدومت بود بیگمان
** جهان جاودان در پناه تو باد ** زمین زیر نعل سپاه تو باد ** و یک از امرا

وارکان دولت بقدر مکنت و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجای
آورده جواهر نیاز بر طبق عرض نهادند و باشارهٔ عالی حکام و امرا و مقربان
بزم اعلی آرام گرفته صلای عیش و عشرت در دادند و در ان روز بهجت افروز
دست دربار گوهر نثار و دل دریا نوال شهریار صاحب اقتدار ابواب
جود و بخشش بر روی خاص و عام گشوده عطایای آمال پیران سپاه
و خدام بارگاه فلک اشتباه را از اسپان زرین لجام و شمشیرهای
مذهب نیام و کمرهای مزین بدر و گهر و تاجهای مکلل بسیم و زر و لباسهای
اطلس فرنگ و دیباهای رنگارنگ و نقود نامعدود گرانبار گردانیده سر
افتخار و مباهات آن زمرهٔ حق شناس را باوج سموات برافراختند
وفور انعام و احسان آن پادشاه عالیشان در آن بزم بهشت نشان
برتبه رسید که یکی از اعاظم مستوفیان آنچه بخشیده بود مبلغ بیست
و سه هزار تومان تبریزی جمع گردانید حقا که ابر نیسان در آن روز
از بسیاری بذل و احسان گره خجلت بر جبین آورده ترک درافشانی
نمود و کان بدخشان از آن بخشش از غایت رشک بجای لعل خون در دلش
بسته شد بیت گر دل و دست بحر و کان باشد * دل و دست
خدایگان باشد * و احاد الناس چون نامعدود را نیز علی تفاوت مراتبهم
بمواجب و انعام سرافراز ساختند تا آنکه جمشید خورشید از استشمام
روایح روح کلفام آن بزم فرح انجام سرگران گشته در نهانخانهٔ مغرب تحمل استراحت

نمود مرکب از مجلسیان از جام التفات شاهی سرمست و بیاغ عنایات
پادشاهی دست نقد مرادات در آستین و مرکب سعادت در زیر زین
بجانب منزل خود شتافتند و آنحضرت نیز بخرگاه خاص تشریف برده
رغبت بخواب و استراحت فرمودند الحمد لله الملک المعبود و الصلواة
والسلام علی ناصب لواء الحمد و صاحب مقام المحمود **شرح توجه خاقان سلیمان
شان صاحبقران بجانب خراسان بتایید ملک منان** علی الصباح
که خسرو فلک چهارم بدفع جنود انجم رایت زرین اضائت نصب نموده بر سبز
خنگ سپهر نشست و برماح زرین شعاع سپاه سیاه شب را منهزم گردانید
خسرو کشورگیر امر بکوچ فرمودند ندای طبل رحیل و صدای کرنا زلزله در زمان
و زمین افکند سپاه ظفر پناه و عساکر ظفر دستگاه اشتران کوه کوهان
صحرانورد را زیر بار کشیده اسپان تازی نژاد را بزینهای زرین و سیمین مزین
گردانیده سوار گردیدند پادشاه مؤید منصور پای مبارک در رکاب ظفر
انتساب درآورده اعلام ظفر انجام را باوج سپهر دوار برافراشته از منزل
سلطان بلاغ روی توجه بصوب مقصد نهادند عساکر ظفر مآثر از اطراف
و جوانب در حرکت آمده غبار سم ستور و صهیل اسپان از ایوان کیوان
در گذشت بیت بتایید حق نقد شاه نجف * گرامی در درج عز و شرف
* روان گشت با خیل نصرت پناه * شتابان بگردش سواران سپاه
* در الکای ری توقف نکرده کوچ کردند چون به ابغان رسیدند احمد سلطان

و اما دسپنک خان که حاکم آنجا بود از قرب وصول جنود ظفر ورود واقف شد
تاب توقف و قلعه داری نیاورده از سر ملک و مال درگذشته روی بوادی
فرار نهاد و خواجه احمد قنقرات که حاکم استراباد بود طریق گریز اختیار کرده
از راه دروم با قوه بسمت خوارزم شتافت و همچنین حکام و گماشتگان
شپنک خان که در قلاع ملک ارتفاع ممر عبور سپاه نصرت دستگاه بودند
چون خس و خاشاک که از تندباد بهر طرف متفرق شود از صدمه سیلاب
غازیان ظفر مآب مانند عصا فراز آشیانک عقاب راه نجات جسته باطراف
و جوانب پراکنده گردیدند کلانتران و روسای ولایت جرجان و ممالک
خراسان مثل سید رفیع و بابا نوذر و غیره و همه با پیشکش فراوان باستقبال
رایت ظفر آیت شتافته در چمن بسطام بغز بساط بوس خسروی گردون احتشام
سرافراز گردیدند و مشمول عنایت و احسان شده بمنزل خود بازگشتند و آن وقت
جناب خواجه سیف الدین مظفر بتکچی در کبود جامه بود چون خبر وصول موکب
مسعود را شنید مانند فتح و ظفر متوجه اردوی کیهان پوی گشته در خطه جاجرم
شرف ملازمت خدام سده سدره منزلت دریافت شهریار گردون وقار
اسم سامی الجناب را بفال نیک گرفته بفتح و ظفر مستبشر گردیدند چون از ظاهر احوال
آن خواجه نیکو خصال آثار رشد و کاردانی و شیوه صلاح و نیک نامی
ظاهر و باهر بود قامت قابلیتش را بخلع فاخره آراسته بمنصب عالی وزارت
سر عزتش را بگردون برافراشتند و تا آن زمان هیچیک از وزرا جهت

مهزدن

مهر زدن احکام نیافته بودند حکم شاهی از مکمن عنایت باقتضای شرف
صدور دریافت که تمامی فرامین مطاعه را من بعد بمهر شریف آن سالک
طریق دولتخواهی بپایانند و آن جناب را من حیث الاستقلال والانفراد
متصدی امور دیوان انستند و دیگری را با وی سهیم و شریک ندانند و جناب وزارت
مآب بفیض فضل یزدانی و الطاف و عنایت شهریاری بر مسند اختیار و اعتبار
نشسته از سر وقوف و کاردانی در آن منصب دخل کرده و در کفایت اموال دیوانی
و رعایت حال سالکان مسالک مسلمانی شرایط سعی و اهتمام بجای آورد و از آنجا
محمد خان شیبانی که در آن اوان از یورش هزاره با دلی صد پاره بازگشته در باغ
جهان آرا مقیم بود چون از انهای احمد سلطان خبر توجه موکب نصرت نشان شنود
که خسرو ایران با سپاه فدوی نشان که کمیت قلم را در میدان استیفاء آن پای لنگ
در آمده با دلاورانی که بزخم تیر نسر طایر را از اوج فلک بزیر آورند و بضرب
شمشیر تیز رستخیز از جان مریخ خونریز آورند و روز مصاف را شب زفاف پندارند
هیبت ملک مانند و دیو آیین فلک تاثیر و کوه آلت ❊ نهنگ آسا و شیر آفت پلنگ آشوب
و پیل افکن ❊ دلیرانی که از گردون نوک رمح سیاره ربودندی چو گنجشکان منقار
از زمین ارزن ❊ و متعاقب نیز حکام و گماشتگان خان رسیده گفتند که حضرت
شاه و سپاه نصرت دستگاه داخل ملک خراسان شده اند و تحمل که بمشهد مقدس
معلی رسیده باشند شیبک خان از استماع این خبر در بحر اضطراب غوطه خورده با وجود
آنکه پیوسته زبان بلاف و گزاف گشوده میگفت که عنقریب بعد از تسخیر ممالک ایران از طرف

عراق و اذربایجان عنان عزیمت بصوب بلخ و شبرغان معطوف خواهیم
ساخت آنمقدار خوف و رعب و استیلا یافت که قبل از آنکه اثری از مقدمهٔ
سپاه ظفر پناه ظاهر گردد در روزی که قمر در طریقه بود و او آخر رجب
سنهٔ مذکوره خاک بی ناموسی بر فرق دولت خود بیخته از هرات بدر گریخت
بیت ز کلبانگ شیر افکنان دلیر گریزان شد از بیشه نره شیر از سهم
پیکان های پشت بیابان های در شبکهٔ اضطراب افتاد و از بیم خدنگ مار رفتار
چنانکه مار پوست افکند زره از بر انداخت از فرار او جان قاسم میرزا که حاکم
هرات بود نیز از بیم سطوت پادشاهی هرات را انداخته با سپاه ماوراء النهر
از عقب او گریخته بمرو رسید و از طایفهٔ اوزبک و مردم ترکستان
غیر خواجه خضر دیوان احدی در هرات نماند و خواجه مشار الیه بمرافقت
امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد باغبان که نزد جانو قاسم میرزا بغایت
معتبر بود در حصار اختیار الدین تحصن نمود چون شیبک خان داخل قلعهٔ
مرو گردید باستحکام بروج و حصار و فصیل و دروب قلعه و شهر بند پرداخته
کسان متعاقب بجانب بخارا و ماوراء النهر در باب طلب عبید الله
سلطان و سایر خانان و سلطانان چنگیزی و سپاه اوزبک فرستاد و از جانب
خاقان سلیمان شان صاحبقران دولت و سعادت طی مسافت مینمودند چون
بخبار رودخانهٔ طوس نزول اجلال واقع شد این اخبار قرع سمع شهریار ملک
معمار گردید و آنحضرت را وثوق بر کمال عنایت ملک ملک بخش عظم شانه

از پیشتر

از پیشتر مبشر بیرون داروغگان جهة ضبط قلاع و محال چنبر اسیان تعیین
فرمودند و بنفس نفیس همایون از طوس بنیت دریافت سعادت زیارت
مرقد منور و روضهٔ مطهره و تربت معطر حضرت امام الانس و الجن خلاصهٔ
موجود ممکن سلطان ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا
بحرکت در آمده بدولت و اقبال بطرق رسیدند چون چشم مبارک حضرت
والا گهر بدان گنبد عرش اشتباه افتاد و بسجده افتادند و از انجا پیاده با آستانهٔ
ملائک آشیان نهادند و بادات عالی درجات علم آن شهریار کشور امامت
را بر داشته باستقبال خاقان سلیمان شان صاحبقران بیرون آمدند
و ارباب و اهالی فو الاحترام بپابوس شهریار نامدار سر بلند شدند چون
آن خسرو جهان دانسته شد که فرش آستانهٔ ملایک آشیان را اوزبکان تالان
نموده اند و قنادیل طلا و نقره را برده اند بنجم ثانی فرمودند که در آن بقعهٔ
آستانهٔ متبرکه را فرش الوان گسترده و قنادیل بسیار در آن بقعهٔ سپهر انجام بیاویزند
و شمع و انهای طلا را تمام روشن کنند تا بزیارت جد بزرگوار مشرف شوند نجم
ثانی بعرض موده عمل نموده روز دیگر شهریار با وقار مدبر که عرش اشتباه روی
روی نهاد اول جبین مبین را بر زمین سوده چون داخل روضهٔ اقدس شدند
و از روی نیاز بطواف آن روضهٔ کعبه مرتبه قیام داشتند و از روح آن افتخار
آل طه و یس استمداد نمودند بیت شه روشن ضمیر پاک باطن
بس از لطف امام الانس و الجن در تابان گشاد از بهر ما جات

که ای حاجت روای اهل حاجات ٭ تو بخشی سرفرازی سروران را ٭ بلطف
خویش نوازی سپر انداز ٭ خداوندا بحق آل حیدر ٭ خصوصًا این امام شرع
پرور ٭ که بر اعدای دین فیروزیم ده ٭ بملک پروری بهروزیم ده ٭ پادشاه
کشورگشا بعد از فراغ از مراسم زیارت و مناجات و دعا سادات
و نقباء آن سدّه سدره مرتبه را بصلات و انعام گرامی مفتخر ساختند و نذور
و صدقات بمستحقان رسانیده چهارباغ مشهد مقدس معلی محل نزول پادشاه
ستوده خصال گردید و در آن حین قراولان لشکر فیروزی اثر که بحوالی جام
و لنکر رفته بودند چند نفر از اعیان خصمای دین و دولت را اسیر و دستگیر
نموده بدرگاه سلاطین پناه آوردند و از آن جماعت استفسار احوال آن
مدبران نابکار و اوزبکان بدروز تیره روزگار نمودند از تقریر ایشان معلوم
شد که در هرات کسی از مخالفان نمانده و شیبک خان از بیم حضرت شاه
ظفر دستگاه و سپاه کینه خواه جغد آسا خود را بویرانه چهار دیوار مرو افکنده
است بنابرین خاقان سلیمان شان صاحبقران کمند همت را بکنگره تسخیر مرو شاهیجان
انداخته خوارج شاهباز همت از عقب صید مدبر رفته کشاد داده متعاقب
او به پرواز در آوردند بعد از زیارت وداع مشهد مقدس معلی و روضه
مطهر منور مزکی با جهان جهان توکل بطرف مرو بحرکت در آمدند و چون
منزل سرخس مضرب خیام ظفر اعتصام گردید و سوای آن ولایت از غبار موکب
سالکان طریق هدایت عبیر برگشت رعایای سرخس طریقه فرمان‌برداری

وحشتکاری

وحشتکاری بجای آوردند و شعار مذهب امامیه را اظهار کرده تعرض
سپاه ظفر پناه امان یافتند پادشاه ظفر لوا از آن منزل محمد بیک دانه
لقشار را با فوجی از غازیان برسم منقلا بجانب مرو فرستادند و در وقتی
که او را اجازت میدادند بر طبق کلمه میمون اربابُ الدّول ملهمون بر ضمیر منیر
آفتاب تاثیر فرمان فرمای ربع مسکون فروغ اشعه پرتو انداخت که دانه محمد بیک
درین سفر شهید خواهد شد و بزبان الهام بیان گذرانیدند که دانه محمد بیک دیگر
ما را نخواهد دید چون شیبک خان از قرب وصول مقدمهٔ جنود ظفر ورود وقوف
یافت جان وفا میرزا و قنبر لی را که از عظمای امرای او بودند با جمعی از بهادران
باستقبال غازیان ارسال نمود در نواحی قریهٔ طاهرآباد دو فوج بیکدیگر
رسیدند و دست باستعمال آلت کارزار بردند از برق تیغ آبدار آتش حرب و پیکار
اشتعال یافت و از صاعقه آتشبار سینهٔ مردان کارزار مانند اخگر می تافت
و فیما بین محاربه صعب واقع شد و همچنان که بنطق گوهربار حضرت پادشاه دین دار
گذشته بود دانه محمد بیک افشار از زخم تیر یکی از اوزبکان خونخوار شربت
شهادت چشید و با وجود آن غازیان بقوت دولت پادشاه اسلام پناه
فرقهٔ اوزبکیه را که خیره شده بودند از پیش برداشته بدرون قلعه مرو دوانیدند
مقارن آن حال رایات اعلام همایون فال اقبال مثال پرتو وصول بر ظاهر
مرو انداخت و از دلیران سپاه قزلباش علی بیک ملقب بدیو سلطان
روملو و جابان سلطان استاجلو و بادنجان سلطان روملو و زینل سلطان

معیت یاوران خان شاملو و میرزا محمد سلطان طالش با فوجی از غازیان تیغ
جلادت آخته بطرف دروازه تاختند شیبک خان از مشاهده آن حال جمعی
از لشکریان ماوراءالنهر را بیرون فرستاد کرت دیگر آن دو لشکر بجنگ
و جدل پرداختند و جمعی از طرفین کشته شدند چون بواسطه غروب آفتاب
جهانتاب پرده ظلمانی پیش قوت باصره انسانی حایل گشت هر یک
از فریقین بمنازل خود رفتند شهریار ایران در مقام مناسب خیمه دولت
برپای نموده نزول اجلال فرمودند و عساکر ظفرمآثر بموجب فرمان
خاقان سلیمان‌شان صاحبقران دور آن شهر و قلعه را مانند نگین انگشتری در میان
گرفتند و آن شب تا صباح بپاس اردو مشغول بودند روز دیگر که شاهباز
بلندپرواز صبح از کوه مشرق پر و بال گشوده بقصد صید طیور شب در فضای
آسمان بپرواز درآمده دروازه قلعه گشوده شد و فوجی کثیر از
اوزبکان بیرون آمدند و پشت بحصار داده عازم کارزار شدند
امرای نامدار از مشاهده آن حال سلاح جنگ بر خود آراسته بر اسبان تازی
سوار گردیدند و روی بمجادله آورده آن دو لشکر چون بحر اخضر آغاز جوش
و خروش نمودند و بضرب شمشیر بران و تیر جان‌ستان در خانه ابدان پهلوانان
روزنها گشودند بیت خبر سپر نقشی نمیکرد دید آدم در خیال :: خبر پیکان
چیزی نمیکرد آن زمان در دل گذر :: چون کشش و کوشش بسر حد افراط رسید
و ظلام لیل نور نهار را از رؤیت آشنا و بیگانه عاطل گردانید آن هر دو فرقه دست

از تلاش

از تلاش هیجا دست داشته قدم بمنازل خود گذاشتند و بشرایط پاس پرداخته
مانند نظارگیان میدان آسمان تا وقت طلوع صبح دیده برهم نزدند
بیت چو صبح از میان تیغ کین درکشید :: قدم از در شام را درکشید ::
غازیان فیروزی اثر مانند شیران خشمناک با امرای جلادت‌کیش روی بتسخیر شهر نهادند
و از لشکر اوزبک نیز جمعی کثیر از پیاده و سوار از حصار بیرون
آمدند بیت ز دروازه‌ها شورش انگیختند :: سوار و پیاده
فرو ریختند :: برون از عدد مرد پرشور ریخت :: چو ریگ بیابان
چو برگ درخت :: و بتاختن نیزه و راندن شمشیر از گرد
و آن روز نیز تا هنگام غروب آفتاب فیمابین نیران قتال و جدال
اشتعال داشت چون شب شد و سپاه از گریبان یکدیگر برداشته
مراجعت نمودند و آن شب نیز از طرفین پاس میداشتند و تا روز دیگر که غنچه
گل صدبرگ جعفری از افق سپهر نیلوفری شکفتن آغاز نمود بیت
زمانه در روشنی باز کرد :: جهان بازی دیگر آغاز کرد :: کرت ثانی پهلوانان نامی
قدم بعرصه میدان جنگ جهة تحصیل نام و ننگ گذاشتند و بیاد حملات
صرصراثر آتش جنگ را شعله‌ور ساختند تا وقت چاشت خلقی کثیر از
لشکر اوزبک دفعات از شهر بیرون آمده جنگی در آن روز دست
داد که بهرام خون‌آشام از مشاهده آن زنهار آمده ابر کردار دلیران
زمین آسوده سوده اذا زلزلت الارض زلزالها را تفسیر می‌نمود و از گرد و غبار

پیاده و سوار از زمانه آیه یوم الفزع الاکبر حکایت میکرد و از صور ن بهادران
و نای موی غازیان و صهیل اسبان و صدای کرنا گوش گردون کر میگشت
امرای عظام و صوفیان ظفر فرجام قدم جلادت پیش گذاشته و بیکر نفتن
از مخالفان باختن در راه ولی نعمت گوی سبقت بچوگان جرأت از یکدیگر
می‌بودند علی الخصوص میرزا محمد سلطان طالش که دست از آستین
مردی بیرون کرده خود را با زوبکان [illegible] و جماعت او چون خیال دیدند
ایشان نیز خود را بر سپاه اوزبک زدند و میرزا محمد چون خیال دید
کمر بسته شد و با سپاه خود گفت که بکوشید تا نامی بگذاریم و آن شنیدند
کس طالش تمام کمر بسته شده قلب اوزبک را شکافتند و خود را به
تخته رسانیدند و راه دروازه را از آن نظر گرفتند بهادران یکه تاز اوزبک
نیز بقدرت سعی نمودند و چند نفر از غازیان از اثر کیبور اوزبکان
بداختر زخمی گردیدند و آن روز نیز به نوع از طرفین کشش و کوشش واقع شد
تا آنکه سلطان کیان آسمان از تلاش آن گروه بستوه زمانه در ماتم قتیلان
آن معرکه لباس سوکواری در بر آورد و جمشید خورشید از هول آن غلامات نقاب
احتجاب کشید که آن گروه دست از ستیز بر گرفته روی بآرامگاه گذاشتند
و تا هفت روز بر همین منوال در ظاهر قلعه مر نایره قتال التهاب داشت شیبک
خان قرار داد که تا آمدن خانان و سلطانان چنگیزی و سپاه ماوراء النهر
دروب قلعه بسته و بروج حصار آراسته بوده باشد و در باب محافظت

حصین تحامی ورد اگرچه خاقان سلیمان شان صاحبقران در تسخیر آن قلعه فکری صائب
نمودند که بهیئت اجتماعی از جا در آمده یورش بقلعه اندازند و امرای عظام
نیز این معنی را صواب میدانستند و مکرر اجازت یورش از آنحضرت خواستند
که امر عالی باشد به سهولت فتح این قلعه میسر میگردد و نهایت پادشاه بنده نواز
از ملاحظه تلف شدن غازیان و فاکیش رضا بآن نداده همین تدبیر صائب آن
قدوه آل مصطفی العجایب صورت فتح و ظفر در نظر همگنان جلوه گر شد شرح
کوچ کردن موکب معلی از ظاهر قلعه و بیرون آمدن شیبک خان
از عقب حضرت شاه و جنگ سلطانی کردن و کشته شدن محمد خان
بعون عنایت آله بر مرآت طباع فلک ارتفاع و مشکوه ضمایر خورشید شعاع مومنات
عکس پذیر خواهد بود که نهال اقبال هر صاحب شوکت که باشعه لمعات رای منیر شهریار و عنایت
مرآئینه بخت بلندش بانوار فیروزی عالم را منور سازد و پایه گرانمایه بخت ارجمندش
از امداد و عنایت استمداد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سپهر رفعت برافراز
گاه از شعشعه شمشیر آبدارش طبق گفتار الجنة تحت ظلال السیوف ریاض تمنای اولیای
دین و دولت سمت نضارت گیرد و گاه از اهتزاز رایات نمایش مؤلفق لقد
وارسلنا علیهم ریحا صرصرا خرمن عمر و زندگانی اعدای ملک و ملت صفت هباء
منثورا پذیرد بیت بود طامز فروغ این معانی ... که باشد مایه کشورستانی
شمشیر ارباب جلادت ... گهی تدبیر اصحاب سعادت ... توان ملک جهان را کرد تسخیر
گهی از تیغ و گه از حسن تدبیر ... چه خوش گفت آن سخن دان هنرور ... که بود

کلک مشکین روح پرور شمشیری یکی تا صد توان کشت برای شکر بر انگشت
ولله الحمد والمنة که حقیقت این دعوی از لمعات رای عالم آرای اعلیحضرت
مؤید منصور همواره بر نهج دلخواه بتحقیق میپیوندد و حقیقت این معنی از اشراقات
تدابیر صائبه آن پادشاه حضرت آسمان پایه نزد اصحاب تیقظ و انتباه
بابلغ وجهی ظاهر میگردد و نقش مرتضی هر که از برای سرانجام امور ملک
و ملت بر لوح ضمیر منیر نگارد موافق نسخه تقدیر می آید و صورت هر اندیشه
که در باب انهدام مبانی قصر زندگانی اعداء دین و دولت بر ورق خیال مقرر
میسازد مطابق قضا مینماید بیت هر چه رایش نقش بندد بر ضمیر
از قضا نبود جز آن صورت پذیر شمایم این مقال از نسایم این حکایات
اقبال مآل مشام جان جهانیان را معطر میگرداند که چون خاقان سلیمان نشان بنفس نفیس
در ظاهر مرو روزی چند بمحاصره و مصادمه قیام نمودند و بجز آن اختر فتح و ظفر
از مطلع نمود و هیچ نوع صنوع نپیوست که شیبک خان انتظار جنود ماوراءالنهر
و تاتار سلاطین اوزبک از ترکستان بر دنیا نیاید او از قلعه بیرون نخواهد
آمد از نتیجه کار بطول می انجامد بنابر آن خاقان سلیمان شان صاحبقران گیتی
ستان بمضمون کلام معجز نظام سرور اولیا علی المرتضی علیه التحیة والثنا
که الحرب خدعة عمل فرموده و بر مرآت منیر آفتاب تاثیر شاهی که مطرح
انوار الهیست صورت این تدبیر عکس پذیر گشت که از راه خدعه و فریب
او را از مضیق محاصره بفضای وسیع دشت و بیابان کشیده نهایت

اقتدار

اقتدار بظهور رسانید و بنابر آنکه مکنون ضمیر همیون را بر امرا و اعیان و ارکان دولت
اعلام نماید حکم شد که بکند و کوچ از قلعه بر سم مراجعت واقع شود و شاید
که شیبک خان بمقتضای کلمه الانصراف قبل التمکن هزیمة معاودت
موکب نصرت آیت را حمل بر فرار نماید بنابر آن جرأت نموده از مرو بیرون
آید و آنگاه عنان فتح و ظفر بجانب خصم جاپید و دشمن قاپید انعطاف دهند
و بضرب تیغ و سنان بزای کردارش در کنار نهند و باین رای صواب
که از جمله الهامات غیبی بود عمل نموده در آخر روز چهارشنبه بیست و هشتم
شعبان رایات ظفر آیات از ظاهر مرو تا ماهیجان در حرکت آمده و در نواحی قریه
محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسخ است نزول اجلال فرمودند و دیگر
روز و دوشب در آن منزل توقف نموده بعضی از امرا و ارکان دولت که بر حقیقت
آن مراجعت اطلاع نداشتند بغایت متحیر بودند و در بحر اندیشه افتاده
از غایت غیرت اضطراب مینمودند اما زمره از خواص و معتمدان که متانت
رای رزین پادشاه و اثبات آیین نزد ایشان ظاهر بود میدانستند که آن
قضیه بی شایبه اشتباه منتج مقدمه فتح و ظفر نیست بطبق آیه عسی ان تکرهوا شیئا
و هو خیر لکم متضمن ظهور غایات خالق خیر و شر بیت آنکه دلش مهبط نور خداست
همگی و دو آنچه که بالش خطاست در منزل محمود پادشاه مؤید منصور یکی
از منشیان آستان اقبال آشیان را فرمودند که مکتوبی بمحمد خان شیبانی
در قلم آورد و ملخص مضمون آنکه سابقا تو بما نوشته بودی که عزم گذار در حج اسلام در خاطر

رسوخ یافته عنقریب جهة امضاء این عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم
گشت و ما در جواب مرقوم گردانیده بودیم که هم خیال طواف مرقد معطر امام
فرق بشر امام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا داریم و سعی
ایسرع الحال همت بر توجه آنصوب باصواب میگماریم چون وعدهٔ
تو بوفا رسید بمقتضای حدیث روح افزای وفاء الوعد من الدین
عمل نموده لوای جهانگشای بجانب مشهد مقدس برافراختیم الحمد لله
تعالی که بشرف طواف آن عتبهٔ اقبال و کعبهٔ آمانی و آمال مشرف گشته
از غبار آستان امامت روشنایی دیدهٔ امید حاصل ساختیم بیت

غبار کوی او را می شنیدم کحل بینایی ** بحمد الله نمردم تا بچشم خویشتن دیدم **

غرض از تحریر این مقدمه آنکه متصوران بود بلکه لایق و مناسب چنان مینمود
که آنجناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند بقدم استقبال پیش آیند و شرایط مهمانداری
بجای آورند و لوازم ضیافت بتقدیم رسانند چو این معنی از قوت بفعل نیامد ما جهت دریافت
ملاقات آن نظام مروت که پیکن ایشان تشریف حضور ارزانی داشتیم و درین مقام نیز از آنجناب
لوازم انسانیت ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده در بعضی از ولایات خراسان
قشلاق خواهیم فرمود و در اوایل فصل بهار و مبادی جولان جنود لاله و ازهار بمیدان گلزار
توجه خواهیم فرمود تا صورتی که در پس پردهٔ غیب مستور است بحیز ظهور آید والسلام و آن
مکتوب بهجت اسلوب را بجواب فرمان واجب الاذعان یکی از نوکران عظام گرفته بازگردید
پنجشنبه بجانب مرو رفته صباح روز جمعه که خسرو سپاه انجم بعزم تسخیر عرصهٔ عالم تیغ زرانداود و از نیام

افق

افق بیرون کشید و متحصنان قلعهٔ افلاک که نخجوان دست مرد پای معرکه شهر نهاده
بودند مغلوب گردانید خاقان سلیمان شان صاحبقران امیر بیک موصلوی مهردار را
با سیصد سوار در سپر پس پشت محمودی باز داشته و بنفس نفیس همایون با چاکران ظفر نشان
علم عزیمت بصوب قلعهٔ تخجوان افراشته مقرر آنکه چون امیر بیک سپاهی سپاه اوزبک
را چون از روی اضطرار روی بوادی فرار نهاده و خود را باردوی معلی رسانید
تا سونجک خان و لشکر باشش از این معنی وقوف یافته از سپاه آبی که در آن است
بگذرند و در تعاقب موکب گردون مراتب سرعت نموده از قلعه دور شوند که در وقت
برافراشتن رایات قتال خود را باندرون حصار نتوانند انداخت و از آنجانب
چون سونجک خان از کوچ نمودن خاقان سلیمان شان صاحبقران از ظاهر قلعهٔ مرو مطلع
شد معاودت موکب سپهر مایه را چنانچه مطلب و تدبیر پادشاه کامکار بود حمل بر ضعف
نموده چنان گمان برد البته در ولایت آذربایجان اعتقاد شاهی همایون فتوری بهم رسید
و آنحضرت در حدود آذربایجان و هیچ مکان عنان بگردانیدن نخواهند کشید و بر طبق
اندیشهٔ خویش در روز اول ساعت خرم نموده از شهر بیرون آمده و با دولتخواهان خود
مشورت نمود گفتند که پادشاه قزلباش دست از محاصرهٔ قلعه برداشته باشد
بی سببی نخواهد بود ظاهرا مخالفان سرحد آذربایجان و عراق چون عرصه را خالی دیده اند
آغاز شورش نموده اند که حضرت شاه از این جانب بایلغار متوجه اند یا اگر دیدیا آنکه
از راه تنگی آذوقه و تردد غازیان که در این ایام واقع شد قوت و استطاعت ماندن و جنگ
کردن نداشتند لاجرم در نهایت اضطرار فرار نموده اند اگر موکب خاقانی از عقب ایشان

در حرکت آید بحیثیتی که علاج قزلباش بسهولت کرده شود و تا قزوین در هیچ
جا عنان مرکب باز نخواهیم کشید قنبر بی و جانوفا میرزا که از اعاظم امرای او بودند بعرض
رسانیدند که معلوم نیست که هیچ حرکت از نیها بوده باشد بلکه اراده شاه ازین حرکت
آنست که خان از روی جرات متعاقب ایشان از حصار بیرون رود با
اینحال مصلحت نیست که ما متعاقب قزلباش نماییم بلکه اصوب آنست که ده
روز درین مقام توقف کنیم تا عبید الله سلطان و محمد تیمور سلطان با سپاه
ماوراء النهر بما ملحق گردند آنگاه از روی جمعیت تمام متوجه جنود قزلباش شویم
اما چون اقبال شهریار همیون فال در غایت اعتدال و ارتفاع بود غشاوه
انانیت و غرور دیده بصیرتش به حجاب خَتَمَ اللهُ عَلَی سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَی بَصَرِهِ
غِشَاوَة محجوب گشته سخنان صاحب دولتخواه ملتفت نگردید بلکه از آنجا که غرور
موفور بر طبیعتش مستولی بود با قنبر بی بطعن زبان گشوده ایشانرا بجبن
و بد دلی ملعون داشت قنبر بی و جانوفا میرزا خاموش شدند و مغول خانم
زوجه شیبک خان گفت شما مکرر کتابات تعرض آمیز بحضرت شاه عالیجاه نوشته
ارسال داشتید و ویرا بجنگ طلب فرمودید و آنحضرت بنابر وعده شما بدیار
از راه دور بدینجا آمدند و شما از راه بی غیرتی خاک بی ناموسی بر سر خود پاشیده
از شهر بیرون نرفتید حالیا که ایشان از بیم فرار بر قرار داده اند صلاح در آنست
که رعب و هراس بخاطر راه نداده بمیدان محاربه بشتابید که جبن و بد دلی عیب مردانست

بیت: ز ناموس و نامت اگر سیر هست ** سپر ساز دستار معجر بهشت **

ازین

ازین سخن مغول خانم عرق غیرتش در حرکت آمده صباح روز جمعه سلخ شعبان المعظم
که شهسوار عرصه افلاک بر سبز خنگ سپهر دوار بر آمده آهنگ جولان کرد
و سپاه ظلمانی شب ازین سبب فرار نمود شیبک خان با جمعی کثیر از بهادران
جوشن پوش کینه کوش که هر یک بنوک تیز مرکبان تیر در شب تار مهره از قفای
مار بر میداشتند و بشعله شمشیر آبدار خرمن حیات رستم و اسفندیار را میسوختند
قدم از دروازه مرو بیرون نهاد و خود در عقب لشکر اسپ داده خواجین را بغرور و جود
جانوفا میرزا و قنبر بیک استحکام داد و متعاقب شهریار موید منصور بسرعت نمود
و در اثنای راه مکتوب پادشاه سکندر جاه بوی رسید چون بمضمون آن مطلع
گردید تصور کرد که سبب آن مراسله کمال عجز است و اظهار نمود که حضرت شاه
در غایت اضطرار روی بصوب فرار دارد و از نتیجه تفکر از پیشتر در تعاقب
موکب شاهی مبالغه و سرعت نمود و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی را که
وزیر و نایب مناب دولتش بود که حامل مکتوب همایون نزد او برده محبوس ساخته
و از سپاه اوزبک هر کس که در شهر مانده بیرون فرستید چون نزدیک
بقریه محمودی رسید امیر بیک مهردار حسب المقرر عنان عزیمت بوادی
فرار معطوف ساخت شیبک خان از مشاهده اینحال مسرور گشته بفتح
و ظفر امیدوار شد و در رفتار تعجیل نموده مانند برق و باد از آن سیلاب گذشته
ناکام خود را بکام نهنگ انداخت و از مضمون کریمه عَسَی اَنْ تُحِبُّوا شَیْئًا وَهُوَ
شَرٌّ لَکُمْ غافل و از استماع ندای اندوه فزای اِنَّ الله الیوم عجز نعایت زائل

بیت از آن بیخبر اند آن ارو کیر ** ببیر بچه نهفته کردد اسیر **

چون پادشاه جمجاه بعد از رسیدن امیر بیک موصلو بموکب همیون از قرب
وصول دشمن خبر یافته با پنج هزار سوار از امرای نامدار و صوفیان فدوی
شعار که ملازم رکاب نصرت آثار بودند عنان اسب کردون نورد انعطاف
داده مانند شیر ژیان که روی بصید نخجیر آورد یا شاهبازی که شکار تیهو و کنجشک
آهنگ نماید روی بطرف دشمنان نهادند بیت چو شاه جهانگیر عالیمکان **
خبر یافت از جرأت ازبکان ** بیفشرد پای ظفر در رکاب ** روان کشت
بسوی عدو کامیاب ** یمین و یسار شه ظفر خواه ** شد آراسته از سران سپاه **
یلان زره پوش آهن قبا ** بدل حمله را حب آل عبا ** ز پیش و پس موکب
شهریار ** نهادند رو جانب کارزار ** سنان یلان فتنه انگیز شد ** ز طعن
مخالف زباتیز شد ** بر آمد همه تیغها از نیام ** چو خورشید از طارم نیلفام ** چون
شیبک خان بحوالی قریه محمودی رسید عساکر نصرت شعار را مستعد جدال و قتال
دید متحیر کردید و خوف و هراس بمثابه بر و استیلا یافت که نزدیک بود اضطراب بسیار
از او بظهور رسد نمودند در آن حین از خواب غرور بیدار شده خود را محاط کرداب
بلا دید و از حرکت نادم شد خواجه محمود ساغرچی را نزد خود طلب کرد
و گفت که نزد جانو قامیرزا و قنبر بی برو و ایشان را بمحاربه ترغیب نما و از
زبان من بگوی که دل قوی دارند که لشکر قزلباش را منهزم میسازیم و سپاه متعلق
بخویش را دلداده در کوشش و ثبات قدم مبالغه نمایید که در کار محاربه بهوش

باشند

باشند که کاری بغایت صعب پیش آمده و خود نیز در قلب جد و جهد بسیار
قوی دل میکرد چون پیغام شیبک خان بجانو قامیرزا و قنبر بی رسید ایشان
از غایت خشم نسبت بشیبک خان سخنان خشونت آمیز نا ملایم بر زبان آوردند
و در جواب گفتند که بخان بگو که لشکر قزلباش بغایت پر زور است و با این همه ما
که مادر ایشان را مغلوب میتوانیم کرد افسوس که نصایح دولتخواهان مستغرق سمع
قبول اصغا ننمودی برای خطا اندیش خود عمل نموده خود را و ما را در معرض
هلاک در آورده بغرقاب بلا انداختی و عیال و اطفال ازبکیه را باسیری قزلباش
مبتلا ساختی بیت کبوتر که کین آورد با عقاب ** بقصد سر خویش دارد شتاب **
نبیرو تر از خود به ستیزه مدار ** کزان ستیزه کردد تر اروزکار ** القصه بعد از
ارسال رسل و رسایل آن دو سپهدار چون دیدند که کار از اندیشه و تدبیر گذشته
علاج بجز در کوشش و جدال ندیدند با یکدیگر گفتند که می باید کوشید و از طرفین
بتصویه صفوف پرداختند بیت از آن سوی خان قیامت شکوه ** بیاراست صفرا
چو البرز کوه ** یمین و یسار شد آراسته ** ز خیل دلیران نخواسته ** چون بتقارب
فئتین در نواحی محمود آباد تلاقی انجامید از دو جانب آن دو سپاه کینه خواه
مانند دریا و کوه سپر راه بر یکدیگر کشیدند و از هر دو طرف یساولان و چارچیان
باراستن صفوف و توزوک لشکر مشغول کشتند از آواز نفیر و نای رویین
و صدای کورکه و سورن سپاه زلزله در زمین و زمان افتاد بیت دم نای رویینه
برین سبز کاخ ** توان داد بشکست بر بیده شاخ ** شد آن سور غارت کر زنده کی

سپر افکنده ادارهٔ شرمندگی شد و از سم ستوران هامون نورد گرد معرکه بر اوج نه فلک
اثیر رسید و نقاب چهرهٔ آفتاب عالمتاب گردید بیت چنان تیره شد مهر عالم فروز
که شد آبنوسی چو شب عاج روز خاقان سلیمان شان صاحبقران از مشاهدهٔ
علامت مخالفان بضبط میمنه و میسرهٔ سپاه ظفر پناه امر فرمودند امرای نامدار
مثل امیر نجم ثانی و بیرام بیک قرامانلو و چایان سلطان استاجلو و دیو سلطان
روملو و حسین بیک لله و ابدال علی بیک دده و دورمیش خان و زینل خان شاملو
و امیر خان موصلو و میرزا محمد سلطان طالش و غیر ذالک را در چپ و راست
لشکر نصرت اثر نامور ساختند و خود بنفس همیون بکتیبهٔ لطیف و عنایات الهی گرد
و علت لشکر در پای علم ایستاده چتر زرنگار بر فرق فرقدان جای آنحضرت
باز داشتند در آن اثنا اوزبکان بی ایمان سهام دلدوز بر زه کمان نهاده عزم رزم
کردند و غازیان عظام تیرهای صف اندام را بجولان آورده روی بدشمنان آوردند
و سنان سحاب سان غازیان خون از شریان دلیران میکشاد و پیکان دلنشین اوزبکان
بر اهداف سینهٔ دلاوران آمده نقد جان غازیان بر فنا میداد بیت ز رمح غازیان موکب
شاه روان شد خون دل از چشم بدخواه ز پیکان خدنگ جیش خانی سپر آمد بر جوانان
زندگانی در آن حین که از باد حملهٔ شیران بیشهٔ کارزار و شدت صدمهٔ نهنگان دریای
پیکار آتش قتال اشتعال یافته و خرمن حیات ابطال رجال میسوخت و قطرات
خون از تیر و تیغ چون باران از جوف میغ فرو میبارید جانوفا میرزا و قنبر علی از دو جانب
میمنه و میسرهٔ سپاه فیروزی دستگاه حمله نمودند و از صدمهٔ حملات پایلکان طریق

گرای

گرای صفوف قزلباش بهم بر آمده پای عقب گذاشتند و از توزوک و ترتیب
افتاده علت لشکر همیون انفراج یافته انتظام و ترتیب لشکر بر قرار نماند از مشاهدهٔ
آن حال خاقان سلیمان شان صاحبقران دستار زرتار را از تاج وهاج باز نمودند و سر
بسوی آسمان کرده از بخشندهٔ بی منت کریم بی علت عطیهٔ فتح و ظفر و استیلای
جنود میمنت اثر را مسئلت نمودند و جواد تیز رفتار دلدل آثار را از جا بر انگیخته تیغ
ذو الفقار مانند از نیام انتقام کشیدند و خود بنفس نفیس بر علت لشکر خصم
بد اندیش حمله نمودند غازیان جان سپار و محبان فدوی شعار که از هر گوشه
و جلال آن جلادت و میدان داری مشاهده نمودند بهیأت اجتماعی تیغ از غلاف
کشیده از اطراف و جوانب روی باهل خلاف آوردند و صدای غنیم زدای
الله الله صوفیان بر طاق نیلگون فلک پیچید خاک معرکه را از خون معاندان معدن
یاقوت و لعل بدخشان ساختند شهریار ایران مانند شیر ژیان بهر جانب میدان
جوشان و خروشان مرکب جولان میدادند و به تیغ انتقام خون ارباب خلاف
را با خاک بیامیختند نهنگ جان ستان گرز گران سنگش آهنگ هر کس نمود کشتی حیاتش
را در گرداب فنا انداخت و سحاب شمشیر صاعقه بارش بفرق هر که سایه گستر د کالبرق
الخاطف لباس وجودش را سوخته خاکستر ساخت بیت از نهیب بارو نوک
نیزه و شمشیر شاه چون کشف میکرد پنهان اژدها سر در حجر و سنان جان ستان
غازیان چشمها خون از ازاد از ان بهادران دوران نمود و از ضرب شمشیر آتش بار در
هر طرف میدان از اجساد مقتولان تلها بهم رسیده انهار خون چون دجله و جیحون جریان

نمود زره از ضرب دست مبارزان هزاران دیدهٔ خونریز و خود بر فرقشان
نشانه از دل خونین گرفت ران تابان فتنه انگیز تیغ قاطع مضمون کل شیء
هالک الا وجهه بر زبان و بر فضای قیامت نمای آن جمع بر فرع تند باد کل من علیها
فان وزان بیت سم آورد پسوی هم آورد شد * در و دشت پر تیغ ناورد
شد * هوا پر تف تیر و شمشیر گشت * دل ریگ تشنه ز خون سیر گشت *
و از جانب اوزبکان پیکان دل نشان بر هدف سینهٔ دلیران قزلباش آمده نقد
حیات بباد فنا میداد شیبک خان از وقت طلوع آفتاب پای ثبات و قرار
استوار داشت تا آنکه خورشید عالم گرد منتصف النهار رسید نسیم نصرت و فیروزی
از مهب و الله رؤف بالعباد بر پرچم لوای جهان آرای پادشاه کشور گشا
وزیدن گرفت و اختر سعادت اثر فتح و ظفر قرین علم اژدها پیکر سهشر باز شریعت
پرور گشت و نوای فتح افزای و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش صف آرایان جنود
اقبال رسیده ندای فدمرناهم تدمیرا در عالم افتاد جنود شقاوت ورود اوزبک
پشت بر معرکه پیکار کرده عنان بوادی گریز منعطف گردانیدند سپاه ظفر پناه
بنیروی دولت ابد مدت چون آفتاب تیغ گذار دشمنان بی اندازه را ذره وار
تار و مار ساختند بیت صف آن گروه ان گریزان شدند * ز هم حمله چون عقد
ریزان * دلیران لشکر نصرت ایشانرا تعاقب نموده اکثر منهزمان را از هر جانب
هلاک انداختند و از جملهٔ مردم خراسان امیر جلال الدین محمود پسر کلانتر و سید غیاث
الدین محمد باغبان و خواجه معز الدین حسین و خواجه عبدالله مروی با جمعی کثیر از

مولناک زخم تیغ و سنان غازیان بی باک بخاک هلاک افتادند قبری و جان
وفا میرزا اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده بحکم قهرمان قهر پادشاهی بقتل رسیدند و بقیة
السیف از موج جان خود را بسیاه آبی رسانیده عبور از آن را موجب خلاص
میدانستند و از آن غافل بودند که در گرداب هلاک می افتادند تا از کثرت مرد
و مرکب گریختگان نهر محمودی با زمین برابر شد و هر که عبور میکرد بر بالای مردم
و اسب میگذشت شیبک خان در حین فرار از سر اسیمگی و اضطراب در نواحی
آن سیاه آب با پانصد نفری که ملازم رکابش بودند اسپ بچهار دیواری راند
که راه بیرون شدن نداشت و بوردن سلطان تکلو با فوجی از غازیان آن
محوطه را احاطه نموده دست بانداختن تیر بر آوردند و اوزبکان از بیم
گزند تیر بران از غایت ازدحام بر زبر یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان
در زیر دست و پای ستوران هلاک شدند چنانچه بعضی که یعنی چند از حیات
باقی داشتند پای بر زبر مردگان نهاده بر سر دیوار محوطه می رفتند و از تیغ غازیان
شربت مرگ میچشیدند چو تمامی آن قوم شریر عرضهٔ شمشیر و نیزه گشتند و از بعضی
گرفتاران سهشر پادیران استفسار احوال شیبک خان مینمودند بدو عرض
رسانیدند که از ین گرداب هایل تن تنها جان بساحل نجات نبرده در میان کشتگان
تفحص باید نمود شاید جسدش در میان کشتگان پیدا شود غازیان باشارهٔ اشرف
همیون در میان کشتگان آن چهار دیوار تجسس نموده جسد شیبک خان را در زیر اجساد
جنپشه قتیلان یافتند که در آن محوطه بسبب افتادن گریختگان بر بالای او نفسش منقطع

شده جان بحسرت تمام بمالکان عذاب سپرده بود یکی از غازیان اوزبک چلوکه غوز
آقا نام داشت و آبادی بهادر مشهور بود سر پر غرور اورا که از غایت نخوت غیر خود
پر هیچ سپروری را قابل افسر نمیدانست از بدن جدا ساخته بنظر انور رسانیده در هم
سمند صبا پیوند شاهی انداخت و باشاره عالی سر اوپوست کندند و پر کاه کرده
بجانب روم جهة سلطان ایلدرم بایزید قیصر فرستادند و پیغام فرمودند که
مسموع شد که در مجلس تو مذکور میشده که غریب دولتی در سر شیبک خان میبینم آن
سر را که تو پرواز دولت دیده بودی بعون عنایت الهی و امداد ائمه طاهرین
پر از کاه کرده بجهة تو فرستادیم و استخوان کله اش را امر فرمودند تا در طلا
گرفته قدحی ساختند بعد از آن خسرو کامکار باحضار بدنش فرمان دادند
فرمان بران در ساعت بدنش را بنظر مهابت اثر در آوردند پادشاه کینه
خواه سه ضربت از شمشیر خونریز ذوالفقار آسا بر تنکش زدند و دو دست
اورا قطع نمودند و بلفظ گهربار ادا فرمودند که هر کس مرا دوست دارد
از گوشت این دشمن طعمه سازد و از ثقات صحیح القول خصوصا خواجه
محمود بیاغوچی نقل کرده اند که بمجرد استماع این فرمان کوشش و ازدحام جهة
اکل گوشت اعضای میته شیبک خان بمرتبه رسید که صوفیان تیغها کشیده
قصد یکدیگر نمودند و آن گوشت متعفن با خاک و خون آغشته او را بجوی از یکدیگر
ربوده تغذیه مینمودند که خبر خان شکاری در حال گرسنگی گوشت آهو را بدان
رغبت از یکدیگر نربایند و فرمان اجب الاذعان نفاذ پیوست که درویش

محمد بیک

محمد بیک بیاول دست اسب اورا بر داشته نزد رستم دیو فرستاد و گفت بگوید
که قبل ازین پیغام داده بودی که دست منست و دامن شیبک خان چون
تو بدامن او نرسیده ما دست اورا از برای تو فرستادیم که بدامنت رسید و سخنان
دست چپ اورا مصحوب سلیمان بیک بیاول ذو القدر نزد ظهیر الدین بابر پادشاه ارسال
نمودند که اگر دست شیبک خان دست ترا از سمرقند کوتاه کرد ما بلطف واهب العطایا
دست اورا از دنیا کوتاه کرده بجهة تو فرستادیم رفتن ایلچیان و رسیدن رسولان
بدرگاه عرش اشتباه در محل خود گذارش خواهد یافت بالجمله کشش برنشیب
در آن روز اوزبکان امر شد که ما موشی و قاضی منصور و تمامی امرا و روسا و اعیان
طایفه اوزبکیه قریب به هزار کس از آن لشکر مخذول در آن جنگگاه مقتول شدند
و در آن بار از ایشان دیار نماند و مفهوم سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
بوضوح پیوست گلزار مملکت خراسان از خار وجود آن طایفه ناپاک گشت پاک
القصه خاقان سلیمان شان صاحبقران شکرانه این فتح نامدار سجده شکر الهی و لوازم مح
نامتناهی بجای آوردند و نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند امیر خان
موصلو و دیگر از شیران بیشه یکدلی را که در آن معرکه آثار تجلد و تهور و جان
فشانی از ایشان بظهور آمده بود بانواع الطاف و عنایات بیغایات
شاهی مباهی کردند غنیمت بی پایان و جهات بیکران از یراق و اسب و غیره که از
عساکر اوزبکیه غنیمت گرفته بودند بر سپاه امرا و ارکان دولت و احاد جنود میمنت ورود
قسمت شده سکان از خزاین و اموال محمد خان شیبانی امرا و ارکان دولت او که افزون

از چند و چون زیاده از استیفای محل سپاهان و قمور بود به نصیبی وافر رسیدند و بعد
از فراغ خاطر از مهام قتال و اسیر و نهب مخالفان معرکه کارزار پادشاه کامکار غفران
غربت نسبت لیلهٔ مرالعطاف داده با جهان جهان اقبال و کامیابی در نظام قلعه مرو در جای
مناسب قبهٔ بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند و روز دیگر در آن مکان خلدنشان
مجلس خواص و عوام برآراسته مقرر شد که هر یک از متوطنان قلعه که بقدم اخلاص
حصار بیرون آمده بودند بنظر عالی رسانند و اگر کسی سر و اسیر داشته باشد بر درگاه
گردون مماس آورده در برابر باز دارند و قدح سر شیبک خان که استادان بر حسب
فرمان شاه والاگهر در طلای احمر گرفته بجواهر گرانمایه ترصیع داده بودند بنظر انور رسانیدند
و شهریار کامکار اشاره نمودند که آن جام زرنگار را ساقی زهره جبین مشتری سیما
می ارغوانی رنگ پر کرده بدست زیبنده اورنگ کیانی داد آنحضرت در آن روز فیروز
از کاسهٔ سر شیبک بشراب راح روحانی پرداخته در عشرت بر روی ارکان دولت
باز کردند در آن حین خواجه کمال الدین بیانوچی که بمنصب اشراف و نظارت دیوان
شیبک خان منسوب بود بلکه در تمامی مهمات ملکی و مالی او دخل مینمود از سپاه عدالت
در آن روز بر حسب فرمان شیبک خان بر بورعیت و فطنت شهر و حراست خزاین
قیام مینمودند چون از قتل شیبک خان و استیصال جنود اوزبک آگاه گردید بجد تمام
مرتبت امور کشورستانی امیر نجم الدین مسعود ثانی بوتیس حسته نقش اخلاص
و اعتقاد حسنه والاثر بر لوح خاطر نگاشته و اظهار مذهب علیه امامیه نمود
و با مقالید شهر و خزاین بملازمت رسید و در اثنای که قدح سر شیبک خان

در دست شهریار کامستان بود و امیر نجم مشار الیه نمود و مشار الیه را در لباس
کهنه کاران بنظر انور رسانیده شمه از محاسن اخلاق و کاردانی و وقوف او
را در مهمات دیوانی عرض نموده باستشفاع او زبان گشود خواجه محمود بشفاعت آن جناب
بجان امان یافته حسب الفرمان بمجلس بهشت نشان در آمده و بشرف پای بوس
اشرف همیون سرافراز گردید خاقان سلیمان نشان صاحبقران فرمودند
که ای خواجه این کاسه را خود می شناسی گفت سبحان الله چه صاحب دولتی بوده که سر تو
دولت و باهیبت که با اینچنان بر روی دست چون تو صاحب اقبالیست که دم
بدم از آن باده نشاط می نوشد آنحضرت را این نکته موجب انبساط خاطر
گشته خواجه را بالطف پادشاهانه نوازش فرموده بمنصب وزارت کل
ممالک خراسان سرافراز ساختند و از یمن مرحمت و شفقت آنحضرت پایه
قدر و منزلتش بلند گشته و در مجالس خاص و محافل اختصاص راه یافته مرتبه
اش از مراتب سایر وزرا در گذشت و همچنین پادشاه معدلت آیین برعایا و متوطنان
آن دیار ابواب عاطفت مفتوح گردانیده همگنان را در کنف عدالت و رعیت پروری
جای دادند و از روی سرکشان بر در دروب شهر منارهای عالی بر حسب فرمان
واجب الاذعان ساخته بشهر رسانیدند و حکومت مرو را به ده بیگ قوچی باشی مرحمت فرمودند
مشار الیه در سماز و زداخل قلعه شد و خطبه حق ائمه اثنا عشر در مسجد خوانده سکه بنام نامی خدیو جهان و قهرمان زمان
بر زر آرایش یافت مقرر شد که فتحنامها نوشته باطراف و جوانب فرستند بعد از انقضاء مجلس شهریار زمان قدم اجلال
گذاشته از برای این عطیه عظمی که از جانب واهب العطایا بنسبت باین قدوه خاندان خلافت و امامت روی نمود

بجا آورد شکر و سپاس الهی قیام نمود الحمد لله الذی صدق وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده وصلی
الله علی محمد وآله الاطهار شعرای بلاغت شعار از برای این فتح نامدار تاریخهای خوب و اشعار مرغوب
گفته اند از آنجمله عنصری تاریخ این فتح را یافته و بر نهج در سلک نظم در آورده شعر نقد حیدر شاه
اسمعیل آن شاهی که هست ❊ از عدالت بر سر خلق جهان ظل اله ❊ بیست و نه از ماه شعبان کرد با دشمن
قتال ❊ ساخت با تیغ ظفر آثار ایشان را تباه ❊ هست چون پشت و پناه شیعه شد خوش ❊
آمده تاریخ فتحش نیز شاه دین پناه ❊ و مولانا رضی الدین اوه تاریخ این فتح را نیز بر نهج گفته بیت
بود تاریخ فتح او ز مکه فتح خراسانش ❊ امیر المؤمنین حیدر علی ابن ابی طالب ❊ و دیگری نیز گفته شعر
منت ایزد را که از ملک عراق ❊ آمد و فتح خراسان کرد شاه ❊ آن شهنشاهی که پیشانی نهد ❊
روز و شب بر خاک راهش مهر و ماه شاه اسمعیل بن حیدر که هست ❊ خسرو جم
حشمت انجم سپاه ❊ با خرد گفتم بگو تاریخ گفت ❊ پادشاه عادل گیتی پناه ❊ و شعرای
ماوراء النهر تاریخ کشته شدن شیبک خان را ❊ کلاه پسرچ ❊ گفته اند و شعرای ایران بر عکس
ایشان نوشته اند که عبارت از ❊ هلاک خرس ❊ باشد زیرا که کلاه پسرچ که بر عکس شود
هلاک خرس میشود و مدت عمر او شصت و یکسال و ایام سلطنتش یازده سال و ممالکش
ماوراء النهر و خراسان و حصار و شادمان و بدخشان بود و در قیافه مشابهت تمام بکپه و جد
بن حسن پادشاه ترکمان داشت شرح رفتن درویش محمد بیک یساول بمازندران
و بردن پوست شیبک خان نزد آقا رستم روزافزون رسیدن
آن فتح نمایان باطراف جهان چون از تاییدات کردگار مؤید و عطیات
عطیه بخش بوجود نسیم فتح و فیروزی از مهب تؤتی الملک من تشاء و تعز من تشاء

بر پرچم رایت نصرت آیت خسرو و اقتدار وزید صرصر مغلوبیت و ادبار از مبدای
انتقام منتقم جبار بمدلول تنزع الملک ممن تشاء و تذل من تشاء بر نواحی محنت
فرسای شیبک خان الکو گردانیده بموجب فرمان فتح نامها باطراف و جوانب
ارسال یافت و پوست شیبک خان را درویش محمد بیک یساول
بموجب فرمان برداشته متوجه مازندران گردید چون باسترآباد رسید
خواجه مظفر بتکچی مصلحت ندید که او بدار المرز رود زیرا که در آن چند روز ایام جشن
در پیش بود و آن رسمیست که از قدیم در میان اهل طبرستان که در اول سرطان
عید بزرگ ایشانست که جمعیت در کنار آب مینمایند و هر یک با اهل و عیال خود
در آب رفته بر یکدیگر آب می پاشند و در آن پنج روز جشنی عظیم میدارند و آن رستم
دیو مغرور خودپسند چون در بساط عیش و عشرت قرار گرفته و اکثر امیران
سپاه او در بارگاهش حاضرند درویش بیک باز وفور اخلاص در جواب گفت
که بعد از برای دو روزه حیات امروی نعمت خود را بقعوبق می اندازم بلکه کشته
شدن در راه او حیات ابدی میدانم شرط فرمان بری آنست که در چنین جشنی
که جمعیت کل امیران و سرداران در بارگاه او واقع است پیغام سوغات
شاه پیرایه ادیان تقدیم بدفرجام رسانم و از استرآباد متوجه ساری گردید
و از قضا در روز نوروز که چاشت که روز عید ایشان بود تمام سرداران
و اهل مازندران جبه های الوان پوشیده در کنار دریا جشن میکردند و هر طبقه
بالطبقه دیگر خود را در آب می انداختند که در آن اثنا دیدند که از طرف استرآباد

از میان بیشه دلیری رستم شکوه پیدا شد چون رودخانه در میان حایل بود فریاد زد که کشتی
بیارید تا من از آب بگذرم ایلچی **شاه اسمعیل بهادرخانم** چون جماعت مازندران این سخن را
شنیدند جهت آقا رستم دیو بردند که از جانب خراسان جوانی قزلباش بر بادپای سفید
سوار و پیدا تا پای بکحل و مسلح و شاطری جلو آمده چنین میگوید آقا رستم فرمود دامنه
خیمه بارگاه او را برداشتند از دور تماشا مینمود که درویش بیگ ملتفت کشتی آوردن
نشد و خود را چون دوش بر آن آب زد همگی انگشت تعجب بدندان گزیدند تا آنکه درویش
بیگ با اقبال بی‌زوال شاهی از تجنه رود که در پهنا ثانی دریای قلزم است
و در آن ایام مالامال می‌آمد گذشته داخل اردوی رستم دیو گردید و از راه
متوجه بارگاه آن بدخواه شد در بارگاه او از دحام دیوزادان مازندران بمرتبه
بود که گذشتن پیاده و سوار دشوار مینمود در درون بارگاه او همه از پرده‌داران
گشته در کشیدن جام می ارغوانی بودند رستم دیو بر بالای کرسی زر از روی غرور
نشسته منتظر رسیدن درویش بیگ بود آن صوفی یکدل داخل آن انجمن شده گفت
که خاقان سلیمان نشان صاحبقران که هزار جان بندگان فدای خاک پای مبارکش
باد میفرمایند که قبل ازین گفته بودی که دست همت و دامن دولت شیبک خان
چون دست تو بدامن دولت او نرسید اینک دست شیبک را و دامن بکبنت تو چون
سخن را اتمام کرده دست شیبک خان را بر بالای کرسی در دامن آقا رستم انداخت
چون چشم آقا رستم بر آن دست افتاد برداشت و آن انگشترها را دید و نام
او را خواند از جرأت آن صوفی شاه و پیغام سراسر تهدید شهریار عالیجاه ازمره

آب

آب شد و دلش از واهمه و بیم مقهور یافته آتشی کشید و بعیت افتاد سهراب بو
با دیوان دیگر برخاستند و بر سر آقا رستم که به بینند او را چه شد شخصی از مردم
استرآباد در آن مجلس حاضر بود اشاره کرد بدرویش بیگ که دیگر چه ایستاده
فرصتی به ازین نیست دیوان بر سر پادشاه خود اجتماع کرده اند خود را بهادیان
رسان و از آب بگذر روی تو سفید که طرفه نامی در روزگار گذاشتی
که تا بقای دنیا باشد از جرأت تو خواهند گفت درویش بیگ گفت پیر
مرشد من بسلامت باشد چه کرده اند مازندرانی این که با من غدر کنند
وفی الفور از آن محفل بیرون آمد و خود را بر کتب سیاه ندیده اسب را
در آب انداخته بسلامت بیرون آمد و خود را بجرجان افکند و آقا رستم
تا سه روز مدهوش بود و آخر روز سیم بعالم دیگر انتقال نمود و از ین سبب
آن ایام عیش و سرور ایشان بماتم مبدل گردید بعد از آنکه اهل مازندران
از تعزیه آقا رستم باز پرداختند همگی اتفاق کردند و آقا محمد ولد او را
در سپاری تخت سلطنت او جای او نشاندند آقا محمد بدستور والد در نصف
ولایت مازندران از روی استقلال متمکن گردید تتمه احوال او و منازعه که
فیمابین او و دارالمرز روی داد و رسیدن ایشان به درگاه شهریار ایران
بعد از مراجعت موکب نصرت نشان از جانب رود جیحون مرقوم قلم وقایع
نگار خواهد شد القصه درویش بیگ در هنگامی که رایات نصرت آیات
شاهی از ظاهر مرو بجانب هرات بحرکت در آمده بود در اثنای راه به شرف پابوس

در باقیه کیفیت احوال اندبر وه عرض رسانید و خدمتش مستحق جایزه و صله و شفقت
بیکران سرافراز گردید چون خاقان سلیمان شان صاحبقران در روز جشن
که در ظاهر مرو واقع شد فتحنامها که منشیان ملک پاسبان باقلام عنبرین فام
بر صحایف نگاشته بودند مصحوب قورچیان قمر سیر باطراف ولایات عراقین
و فارس و کرمان و آران و آذربایجان و شیروان و دیاربکر و گیلان و مازندران
ارسال داشتند از آنجمله علیجان بیگ که از جمله ملازمان ملار طوایف اینانی
امیر نجم ثانی بود خبر آن فتح را بجانب دار السلطنه هرات برده در بیست
معظم ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بسامع آن مژدگانی بر چمن
آمال هر و باین زبده غنچه گل مراد سواخانان و مان ولایت و کرامت از گل
بن امید شکفتن آغاز نهاد و دوحه اقبال محبان ائمه اثنا عشر علیهم صلوات
الله الملک الاکبر بر لب جویبار مقصود از میوه شادمانی بارور گردید بیت
ازین بشارت خرم که ناگهان آمد هزار جان غمین گشته شادمان آمد
و صباح روز دیگر سادات و اعیان و اهالی آن بلده مانند جناب شیخ الاسلام
مولانا احمد بن یحیی بن مولانا سعید الدین تفتازانی و امیر نظام الدین عبدالقادر
مشهدی و سید غیاث الدین محمد بن امیر یوسف رازی و قاضی
صدر الدین محمد امامی و قاضی اختیار الدین حسن تربتی و امیر جمال الدین محدث
و در دار الاماره شهر جهت سراق پیشکش و سپاهی مجتمع گشته جمعی از ایشان
متوجه استقبال علیجان بیگ شدند و در آن اثنا فرقه از طالبان فتنه و فساد و زمره

از عوام

عوام و اوباش جهت پرخاش بر سر آن مجمع با تیغهای کشیده بآن مکان آمدند
و محمد لکور را که شحنه شهر بود و پهلوان عیسی را که با دم بود چنین معاش
نمینمودند در حضور اکابر بقتل رسانیدند و مواد آشوب و غوغا در هیجان
آمده قریب بصد کس از جمعی که اندک نسبتی بجماعت اوزبک داشتند کشته
گردیدند و در عصر تمارزور علیجان بیگ داخل شهر هرات شد و خلایق را بلطف
و عنایت شهریاری استمال و امیدوار گردانید نایره اهل فساد و فتنه
را تسکین داده رقم فتحنامه همایون را که جهت مردم هرات آورده بود باشراف
و اعیان رسانید و روز دیگر خواص و عوام بمسجد جامع شتافته حافظ زین
الدین خطیب زیارتگاهی جهت خواندن رقم شاهی بمنبر بر آمده آن منشور موفور
السرور را با آواز خوش و لحن دلکش قرائت نمود و قورچیان بهرام صولت
و تبرداران با صلابت و مداحان حضرت شاه ولایت بنا بر اشاره علیجان بیگ
در حین خواندن فتحنامه در پای منبر در غایت صلابت صف کشیده بودند
چون حافظ از خواندن آن رقم فارغ گردید و نثار بانتشار انجامید مداحی
از مداحان که از محبان علی ابن ابی طالب و حضرات ائمه علیهم السلام بود بر یک
پایه منبر بر آمده مدحی در شان شاه مردان و آل پاک او ادا نمود و بعد از
تقریر مدح زبان بسب و لعن خلفای ثلث و اعدای اهل بیت گشوده
خبیثی چند تبرای اعدای حضرات ائمه معصومین علیهم السلام انشا فرمود
و حافظ زین الدین علی خطیب را نیز بسب و لعن خلفای ثلث تکلیف نمود

او در این باب مبالغهٔ بسیار کرد و در اقدام آن امر توقف جایز نداشت احب الشیعة
تهدید بقتل نیز مرتکب لعن گردید و آن مداح مبالغه در آن باب از حد گذرانیده
محاسن حافظ را بدست گرفته او را از منبر بزیر کشید و بنا بر عدم ارتکاب لعن
توزچیان و مرغچیان بیک بقتلش پرداختند و جسد پلید آن ملعون نزلکان و تبرائیان
در چهارسوق هراة بآتش بسوزانیدند از نهیب رعب و خوف بر رعایا استیلا یافته
از هیبت متفرق شدند و هم در آن ایام اعلام ظفر فرجام از ظاهر مرو بجانب
دار الملک هرات در حرکت آمده بخجسته اتصال نامهٔ جهت اشراف و اعیان
و ارباب و کلانتران هراة ملمی نمودند و همگنان را ترغیب بمحبت ائمه اثنا عشر علیهم السلام
و عداوت معاندان ایشان دلالت نمودند و آن نشان موفور الاحسان از محول
جناب سیف الامامی خواجه مظفر بتکچی که در آن روزها درویش محمد بیک یساول
از استرآباد به شرف پایبوس سرافراز گشته بود با آن بلدهٔ فاخره روانه فرمود
و آن منشور نامی آن صحیفهٔ گرامی چون بهرات رسید روز جمعه بجامع شهر
تشریف برده پیش از ادای نماز امیر صدر الدین ابراهیم امینی بمنبر برآمده
آن فرمان احب الاذعان را خواند و مضمون بصدق مقرون آن
موجب اطمینان خاطر اکابر و اصاغر گردید آنگاه برحسب اشارت جناب
سیف الامامی باتفاق پایلکان سالک مسالک سلمانی عالیجاه نقابت پناه
حقایق دستگاه امیر جمال الدین عطاالله بر منبر صعود نموده خطبهٔ نماز جمعه
راند بر مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر و اسامی القاب قدوه اولاد خیر البشر

صلی الله علیه و علیهم ما طلعت الشمس و القمر بیاراست و غلغلهٔ تهنیت و مبارک باد از شش
جهت بخاست و شیعیان علی ابن ابی طالب علیه السلام در آن روز بهروز یکدیگر را
تهنیت میگفتند و صدای فرح افزای نشاط محبان و موالیان اهل بیت رسول
خدا صلی الله علیه و آله از ایوان کیوان درگذشته همگی از یمن مقدم آن سلالهٔ
دودمان مصطفوی بعبادات و طاعات معبود بیزوال بخاطر جمع موافق
مذهب امام بالحق امام جعفر صادق علیه السلام بی تقیه قیام و اقدام
نموده بادای محامد الهی و دوام دولت والاشان صفوی که تا ظهور و خروج
حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان متصل باد مشغول گشته
و در انتظار مقدم پادشاه دین پناه روزگار میگذرانیدند تا در منتصف
ماه مذکور مطمح مراحم رحمانی امیر نجم ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی
بسواد هرات رسیده سادات و قضات و علما و فضلا مراسم استقبال بجای
آورده لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و امیر نجم در باغ سفید فرود آمده همت
بر اخذ قلعهٔ اختیار الدین مصروف داشت و خواجه کمال الدین محمود نصیحت نامه نزد خواجه
خرد که تا آن زمان در حصار مذکور متحصن بود ارسال نمود و او را از طریق عصیان و مخالفت
باز داشته بسلوک سبیل اطاعت و بندگی پادشاه ربع مسکون دلالت نمود خواجه
خرد نیز ترک عناد و مخالفت نموده بساط محبت دلها را در نوردید و از قلعه بیرون
آمده بوسیلهٔ اطاعت و انابت بدلیل شفاعت امیر نجم ثانی زود در سلک بندگان
آستان خلافت نشان منتظم گردید و کوتوالی حصار اختیار الدین بعهدهٔ ریس

پیک تکلو شده مقارن آنحال خبر وصول موکب همیون فال شیوع یافت اعیان
واشراف هرات طریق استقبال نمودند و رعایا واهل السوق بآذین بندی
شهر وآراستن اسواق پرداختند بتصنیع صور عجیبه چنانچه رسم صنایع مخترعه
آن دیار است اشتغال نمودند و در صباح روز پنجم اکابر واعالی واصحاب مجد
ومعالی از خواص وعوام با استبشار تمام موکب گردون احتشام را استقبال
نمودند و در دیده و چشمه خیره وکرا از غبار سم سمند صبا پوی نمودند دیده بخت همایون
روشنی یافته جبهه علامی وطاعت بر خاک راه سودند پادشاه مؤید منصور بتجمل
وحشمت تمام که هرگز نظر آن بنظر هیچ بیننده درنیامده بود از راه کوچه خیابان
بباغ جهان آرا خرامیده نزول اجلال فرمودند و تختگاه خاقان منصور
سلطان حسین میرزا را از جلوس میمنت مانوس غیرت افزای خلد برین
ورشک فرمای اعلی علیین ساختند و بسط بساط عدل و انصاف ورفع رسوم
ظلم واعتساف حکم فرمودند قوایم سریر خلافت مصیر شاهی در مستقر دار السلطنه
هراة قرار پذیرفت واز شعشعه انوار معدلت نامتناهی روضه امید سالکان
مسالک دولتخواهی سمت نضارت یافت تشنه لبان بوادی نامرادی
از رشحات سحاب مکرمت آن حضرت و مالک رقاب سیراب گردیدند و مستسقیان
فیافی جور از فیضان عام عدالت واحسان فرمان فرمای کامیاب شراب
کامرانی واقبال نوشیدند سادات عظام وعلمای کرام وفضلای لازم
الاحترام وارباب واعاظم بلاد خراسان ومعتکفان زوایا علی تفاوت

مدار

مدارجهم بسیورغالات ووظایف وصدقات هر یک بنصیب وافر بهره ور گشته
بدعای دولت روزافزون اشتغال نمودند سرخیلان قبایل واکابر واعاظم از اطراف
وجوانب بپایه سریر خلافت جمع آمده باقطاعات وادرارات سرافراز گشته
راضی وشاکر ومباهی ومفتخر گردیدند بعضی باوطان خود شتافته وبرخی در رکاب ظفر
انتساب کامیاب ملازمت بودند عامه رعایا وکافه برایا از التهاب آتش جور
وطغیان اوزبکان نجات یافته در ظلال امن وامان غنودند عجزه ومساکین از اشتعال
نایره ظلم خلاص شده در سایه اقبال لایزال آسایش یافتند ودر تمامی مملکت خراسان
طریق مرضیه وشعار سنیه اثنی عشریه که مدت نهصد سال وکسری از تغلب وغلبه خلفای
بنی امیه وعباسیه در پرده اختفا مستور بود واز بیم قتل المنهار بآن محال مینمود
سمت شیوع یافت ورسوم ضلالت واطوار مبتدعان بدکردار که سالها مستمر بود
منسوخ ومندرس گردیده از مساعی جمیله شهریار دین دار ارکان شریعت احمد
مختار و اساس ملت حیدر کرار مرتبه دیگر صفت استحکام پذیرفت سالکان
طریق بدعت وضلالت اعنی موسسان اساس ابنیه دولت بنی امیه وخلفای
بنی عباس مستاصل گشته قرین یاس ونکال گردیدند بیت شاه مالک رقاب خیر
اندیش ٭ خسرو دین پناه حیدر کیش ٭ کرد بنیاد عدل وداد بلند ٭ دود
ظلم از جهان بکند ٭ زآب شمشیر غز و تیغ جهاد ٭ گلشن شرع را نضارت داد
٭ کرد از آب سیف بحر اثر ٭ جیب امید را پر از گوهر ٭ بعد از عاطفت
واحسان که از لوازم پادشاهی است زمام دارائی بلده هرات را بقبضه درایت

باکفایت حسین بیک لله شاملو تفویض نمودند و امور شرعیه و مهام مرافعه بریه را برای
رزین امیر محمد بن امیر یوسف رازی مفوض گردانیدند چون هلال فرخنده فال
شوال منظر نظر لب تشنگان ماه مبارک رمضان گردید پادشاه عالیجاه بعید
گاه تشریف برده بآداب نماز و سنن آن روز سعید قیام نمودند و صلات
و صدقات بارباب استحقاق رسانیده بتمهید بساط عیش و انبساط اشارت
فرمودند و در آن زمستان در آن بلده فردوس نشان طرح قشلاق انداختند
و در باب امر معروف و نهی منکر بمثابه مبالغه نمودند که بعضی از اعیان ملازمان
که مرتکب شرب شراب شده بودند پس از ثبوت آن بجهة معروض تیغ سیاست
گردانیدند چون صیت فتح خراسان باقطار و امصار رسید ولاة و حکام الویه
انام جهة اقامت مراسم تهنیت احرام ملازمت خدام عتبه کعبه احترام بسته
بدار السلطنه هرات آمدند و شرف تقبیل قوایم پایه سریر اعلی حاصل کرده
باصناف الطاف شهریاری سرافراز و مباهی گردیدند از آنجمله بدیع الزمان
میرزا ابن سلطان حسین میرزا که بی استجازه بهم از ری باستر آباد رفته
از ملازمان شیبک خان شکست خورده بهند رفته بود و قریب بدو سال
در آن ولایت بود از آنجا باستان ملایک پاسبان رسیده خاقان سلیمان
شان نظر بر تقصیر او ناکرده کرت دیگر او را مراحم شهریاری گشته در باغ جهان آرا
در نهایت اعزاز بشرف پابوس مشرف گردید بعد از چندی که هم بزم و جلیس
نواب گیتی ستان صاحبقران بود و از فور نخوت و غرور حرفهای نامناسب در مجلس

بهشت آیین مذکور بیپاخت و اکثر اوقات در هنگام شرب شراب سخنان در باب
مملکت خراسان بر زبانش جاری میگردید که چون من وارث این دیارم
انسب آنست که بمن واگذارید و بهیچ وجه صحبت او موافق طبع اشرف همایون
نمیشد چون قابل تربیت پادشاه بنده پرور نبود لهذا خاقان سلیمان شان
صاحبقران مقرر فرمودند که بدیع الزمان میرزا بدار السلطنه تبریز رفته در مدرسه
سلطان غازان که در شنب غازان واقعست ساکن شود و هر روز مبلغ
هزار دینار بجهة اخراجات یومیه او امر کردند که بدو واصل گردانند و بازید بیتود
محمد زمان میرزا ولد او را الحکومت دامغان مقرر فرمودند و همچنین میرزا سلطان
اویس بن سلطان محمود بن میرزا سلطان ابوسعید گورکانی مشهور بخان
میرزا از بدخشان بدرگاه سلاطین پناه شتافته بعد از لوازم استقبال در باغ
جهان آرا بعز بساط بوس فایز شد و روزی چند انیس خاص و جلیس بزم
اختصاص بود و از وفور عنایات بیغایات شهریاری سرافتخارش از سپهر
دوار در گذشت و بحکومت مملکت حصار شادمان و ختلان و بدخشان سرافراز
بلطف و مرحمت پادشاهی میان سلاطین جغتای ممتاز گردیده بتشریف
تاج زر دوزی و کمر مرصع و اسپان راهوار و نقود بی شمار پایه قدر و منزلتش
از امثال و اقران در گذشت بعد از انقضای ایام زمستان لوای مراجعت
برافراشتند و در آن اوقات اکابر و اشراف عراق و آذربایجان بدرگاه فلک
اشتباه آمده مراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند از آنجمله جناب سیادت

پناه و نقابت دستگاه امیر نظام الدین عبد الباقی که از احفاد سید نعمت الله
ولیست عالیجاه قدوه بنی هاشم امیر جمال الدین محمد الحسینی صدر و جناب
شریعت مآب قاضی عبد الرحمن سپاه ده بود مجموع آن زمره واجب التعظیم
بالطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه نوازش یافته لوازم دعا و ثنا
بتقدیم رسانیده از وقایع ایام توقف در هرات آنکه چون جمعیت علمای شیعه
در آن بلده بنوعی که بخبر ربوبیت واقع شد مکرر آنحضرت در باغ جهان
آرا مجلس آراسته رغبت بصحبت علما مینمودند و در مجلس اول کل علما
در حضور اشرف بمبحث پرداختند مولانا سیف الدین احمد یحیی بن مولانا
سعد الدین تفتازانی شیخ الاسلام هرات که سی سال در عهد سلطان حسین
میرزا در کل ولایت خراسان بامور شرعیه اشتغال داشت و در علم تفسیر
وحدیث و فقه فرید عصر بود چون سنی متعصب بود بنقیض علمای شیعه حرفهامی
گفت از نتیجه شعله آتش قهرمان پادشاهی که نمونه ایست از غضب الهی در آن
باب التهاب یافته امر بقتل او نمودند هما لمحه قزلباشان آن بیچاره را بچهار سوق
هرات برده تقبلش پرداختند و چند روز که از قتل او درگذشت خاتم المجتهدین
اعلم العلماء المتبحرین شیخ علی بن العالی داخل دار السلطنه هرات گردیدند بر قتل
او تأسف نموده فرمودند که اگرچه قتل او بجا بود اما اگر کشته نمیشد بحجت و برا
هین عقلیه و نقلیه او را از مذهب اهل سنت گردانیده ساکت میساختیم
و از الزام او اکثر مردم ماوراء النهر و خراسان بمذهب حق علیه اثنی عشریه اذعان

مینمودند

مینمودند اما چون قلم تقدیر قتل او را بر لوح قضا ثبت نموده بود تأسف سود نداشت
مصرع با قضا کار بر نمی آید ** دیگر از وقایع این سال خجسته مآل آنکه ایلبارس خان
که از اولاد شیبان بن جوجی خان بن چنگیز خان بود از کشته شدن شیبک خان فرصت را
غنیمت دانسته از دشت قبچاق با اوزبکان دشتی ایلغار بجانب خوارزم نموده ولایت اورگنج
را متصرف گردید و کوپک سلطان بن شیخی سلطان را در آنجا بار مقرر داشته مراجعت بدشت
نمود شریف صوفی میرخضر آتلی با جمعی از سپاهی که در قلعه خوارزم رسانیده از کوپک سلطان
انتزاع نمود چون این خبر با ایلبارس خان رسید کرت دیگر با لشکر بیقیاس از دشت متوجه
اورگنج گردید شریف صوفی از بیم او تاب توقف نیاورده آن ولایت با ایلبارس خان گذاشته
بدر رفت و او از روی استقلال در ولایت اورگنج بر مسند سلطنت متمکن شد
وقایع سنه عشر و تسعمائه طوی آراستن شهریار زمان در حضور ما بین
ونهضت نمودن موکب شاهی بمیمنه و فارباب بغایت کریم و تاب چون موسم
شتا و ایام سرما بانتها رسید چنبر ثوابت و سیار در بیت الشرف خویش سر برآورد
زی جلوه بخشیده بساط عشرت و کامرانی در فضای فلک چهارم گسترده و نسیم عنبر شمیم
فصل بهار هوای روزگار را اعتدال بخشید سلطان گل جهت استماع نغمه بلبل در گلبن
شاخ آغاز شکفتن نمود و ریاحین و ازهار ساحت خاکرا رشک مرغزار افلاک ساخت
سحاب بهاری نیسانی از افاضه فضل ربانی در آبدار و گهر شاهوار در دامن چمن و جیب
گلشن ریخت و نثار رالیه غمام نوبهاری بمیامن فیض انعام حضرت باری عقود لالی
خوشاب از گوش و گردن لعبتان گلزار عروسان ریاحین و ازهار آویخته پرده زنگاری

از چهرهٔ گلناری گشودند و عندلیبان هزاردستان آغاز نغمه سرائی کرده بصد هزار
زبان دعای دوام دولت حضرت پادشاه گیتی ستان ادا نمودند بیت چون گشت
بهار عالم افروز ٭ بشکفت چمن بیاد نوروز ٭ از بهر نثار باد گلریز ٭ از شاخ
شکوفه شد گهرریز ٭ نرگس ز نوای بلبل زار ٭ از خواب خمار گشت بیدار ٭ از گوهر
امداد ژاله ٭ پر شد قدح عقیق لاله ٭ پادشاه مؤید منصور ترتیب جشن نوروز
و تزیین بزم عالم افروز اشارهٔ علیه مبذول داشتند و مجلس آرایان سپهر کار پادشاهی
در فضای جانفزای حوض ماهیان که در بالاخیابان هراه واقعست بسرانجام
اسباب جشن قیام نموده قبهٔ بارگاه فلک احتشام باوج گنبد فیروزه فام برافراختند
و از کثرت خیام گوناگون و شامیانهای اطلس ایوان آن مقام فرح انجام رشک
نگارخانهٔ چین ساختند بیت شد افراخته خرگه و سایبان ٭ بچندان که شرح حشمت
پذیرد بیان ٭ درخشنده شد قبهٔ بارگاه ٭ چو بر چرخ فیروزه خورشید و ماه ٭
خوانسالاران از انواع اطعمهٔ لذیذه آنمقدار ترتیب نموده بر طبق اظهار نهادند
که مرکز درک وهم و خیال عشر عشیر آن بلمنح نیافته و شربتچیان صراحیهای زرین
و سیمین از رحیق رفیق مالامال چندان حاضر نمودند که تمامی آن صحرا در نظر بینندگان
گلزاری نمود و در صباح نوروز سلطانی آن مهر سپهر کشورستانی بر بارهٔ
اقبال و کامرانی برآمده از باغ جهان آرای بدان جانب تشریف ارزانی داشتند
و بر تختی که در منزل مذکور باشارهٔ همایون ترتیب یافته بود جلوس فرمودند
ارکان دولت قاهره و حکام و ولات ممالک محروسه و خواص مقربان و وزرا و جمهور

برز

بزرگان در مقام خاص خویش علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم چنانچه معهود ایستاده
بودند پیشکش کشیدند بخت امیر انجم ثانی پیشانی بندگی بر پایهٔ سریر سپهر منزلت سوده
و لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده لب بادای مضمون این مقال گشاد بیت کای
قدوهٔ دودمان سلطان نجف ٭ ایستاده بخدمتت سلاطین صف صف
٭ بادا همه سال کوکب اقبالت ٭ مانند آفتاب در عین شرف ٭ آنگاه
از بدره‌های زر سرخ و سفید و عقدهای مروارید و لعل و فیروزه و ظروف چینی
و اوانی زرین و سیمین و نفایس اقمشهٔ فرنگ و چین و اسپان زرین لجام و شمشیرهای
مرصع نیام آنمقدار پیشکش نمود که زبانها بتحسین آن گویا گردید و همچنین بسیار ارکان
دولت قاهره در آنروز بهجت افروز تحفهای لایقه و تنسوقات رایقه الی غیر النهایة
پیشکش کشیدند پادشاه دریادل تمامی آن نقود و اجناس نفیس را در همان
مجلس بحفاظ و قورچیان ظفر شعار و خدام بارگاه بخشیدند و هر یک از امرا
و وزرا مناسب منصب خویش نیازمندی بجای آوردند پیشکش کشیدند پادشاه کشور
کشا تمامی حاضران را از سادات و قضات و صدور و علما بانعامات وافره و خلع
فاخره بهره‌ور ساخته رخصت انصراف فرمودند و حکما و امرا و نوئینان و سایر فرق
ملازمان پیش پدر منزلت نشان شفقت تمغاهای زردوزی و جبه‌های سقرلاط
قرمزی و جبه‌های کیش و سنجاب و قباهای سیاه دارائی منقش و سرافراز ساختند
در آن مجلس ارم تزیین ساقیان سرو اندام زهره جبین شراب گل فام با تنگهای
بلور در گردش آوردند و مغنیان طرب ساز و نوازندگان نغمه پرداز از پردهٔ حجاز نواها

وشعله او آنها موافق ساخته آغاز خواندن و نواختن چنگ و ارغنون نمودند
بیت زدست ساقیان ماه رخسار ✤ شرابی چو لب نوشین دلدار ✤ به بزم
پادشاهی گشت دایر ✤ فروغش روشنی بخش ضمایر ✤ ز ساز مطربان زهره
آهنگ ✤ برآمد صوت عود و نغمه چنگ ✤ مغنی در مقام نغمه سازی ✤
همی گفتی دعای شاه غازی ✤ که تا طالع فیروز باد ✤ همیشه روز تو نوروز
باد ✤ بهر نوروزیت از فضل الهی ✤ نوروزیت باد پادشاهی ✤ زبزمت
جام عشرت باد جاوید ✤ چو در بزم کواکب جام خورشید ✤ در آخر روز که باغ
آفتاب عالمتاب از دیده جهانیان غایب گردیده در پس پرده مغرب مختفی شد
هریک از اهل بزم شاهی که از شراب عنایات پادشاهی سرشار گشته بودند بآرام
گاه شتافتند بیت چو غایب شد از دیده شیخ و شاب ✤ ز بزم فلک ساغر آفتاب
✤ پادشاه کامیاب بباغ جهان آرا خرامیده باستراحت غنودند بعد از روزی
چند شهریار سپاه تمند را داعیه تسخیر بلاد ماوراءالنهر از خاطر خطیر سر زده حکم همایون
شرف نفاذ یافت که جنود ظفر ورود از شهر هرات بیرون رفته متوجه بجانب مرغاب
شوند و در ساعت مقرون بسعادت موکب همایون فال از دار السلطنه هرات حرکت
کرده در خارج شهر نزول اجلال نمودند و از آن مکان رایت نصرت آیت بصوب
میمنه و فاریاب در اهتزاز آمد چون این خبر در اطراف ممالک ترکستان منتشر گردید سلاطین
اوزبکیه خبر ورود موکب شاهی در بحر اضطراب افتاده هر یک مستقر چاره کار خود
گشتند

شرح مجملی از احوال سلاطین اوزبکیه و جلوس ایشان در ترکستان

آمدن ایلچیان از جانب ماوراءالنهر و مراجعت موکب سعادت نشان

قبل ازین بتحریر پیوسته که شیبک خان از بیم صولت خدیو جهان و قهرمان زمان
یعنی شاهنشاه قضا قدرت قدر توامان از هرات بروشنایی جان گریخته بمحصن
گردید و کیسان خنج و رابار قسم تاکید از عقب عبیدالله خان و محمد تیمور سلطان
و سایر سلاطین چنگیزی ارسال داشت که هر یک با لشکرهای ممالک ماوراءالنهر رو
آورند که باستظهار ایشان از قلعه بیرون آمده با حضرت خاقان صاحبقران
جنگ سلطانی فی غایة الاتفاق عبیدالله و محمد تیمور سلطان در وقتی بظاهر مرو رسیدند
که شیبک خان بقتل رسیده و سپاه اوزبک متفرق گشته بودند از آوازه
اقتدار شهریار کامکار و عساکر ظفر شعار رعب و هراس بیقیاس بسلاطین و سپاه
اوزبک راه یافت از عقب منهزمان سپاه اوزبک فرار نموده هیچ یک بجا
دیگری نایستاده و از راه چهار جوی بخارا گریختند عبیدالله خان چون
درویش مغل خانم را از خواجه جمال الدین محمود سپاغیچی گرفته غایب و خایب متوجه
بخارا گردید محمد تیمور سلطان در سمرقند بر مسند سلطنت جلوس نموده سکه و خطبه
بنام خود زد عبیدالله مغل خانم را بعقد خود در آورده در بخارا بر مسند
حکومت متمکن گشته لوای سلطنت در تمامی مملکت ماوراءالنهر برافراشت و جانی
بیک سلطان در قصبات کرمینه و غجدوان لوای حکومت برافراشت چون از آوازه
وصول موکب همایون فال بمیمنه و عازم بودن بجانب ماوراءالنهر خبر یافتند همگی
بیکجا جمع شده در تدارک آن مهم قرعه مشورت در میان انداختند چون سپاه

که اگر پادشاه ربع مسکون از آب جیحون عبور فرمایند طایفهٔ اوزبک در ولایت
ماوراء النهر و ترکستان مجال اقامت نخواهند داشت بنا بر آن خاطر همگنان
بر آن قرار یافت که دست در دامن متابعت این دودمان ولایت و کرامت
زده از راه عجز و نیاز در آیند و حلقه بندگی در گوش و غاشیهٔ اطاعت
بر دوش کشیده و بوسیله فرستادن عریضهٔ ضراعت آمیز و پیشکش جهت
دست آویز ابواب عواطف پادشاهی ابر روی روزگار خویش گشایند
بعد از تمهید مقدمات هر یک از خوانین اوزبک اتالیق خود را با عریضه داشت
و پیشکش لایق درگاه خلایق پناه روانه گردانیدند چون میمنه و فاریاب محل
نزول اردوی ظفر نصرت مآب گردید اتالیقان بتوسط امرای عالیشان
شرف بساط بوس پادشاه عالم و عالمیان دریافته عرایض و پیشکش خود را
بنظر خجسته اثر شهریار والا گهر رسانیدند و شمهٔ از عجز و اضطرار سلاطین اوزبک
را معروض گردانیدند مرحمت خسروانه از مطلع احسن کما احسن الله الیک
طلوع نموده بر وجنات احوال ایشان و اهالی ماوراء النهر و ترکستان تافته
ملحوظ عاطفت بلانهایت گشته و ملتمسهای ایشان بمعرض قبول در آمده ایلچیان
ایشان را اعزاز نموده رخصت انصراف یافتند و جهت تاکید و تاسیس مبانی
عهد و میثاق خواجه کمال الدین محمود دیوان بیگی را مصحوب ایلچیان بجانب ترکستان
روانه فرمودند و خواجه کمال الدین محمود از آب آمویه عبور نموده بجانب بخارا
روان شد محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان مقدم خواجه کمال الدین را غنیمت

دانسته

دانسته مبانی عهد و میثاق را با ایشان علاوه و شداد مستحکم گردانیدند مشروط
بود بآنکه هرگاه پادشاه ربع مسکون این طرف آب آمویه را بایشان مسلم دارد هرگز
قدم از جادهٔ خدمتکاری و فرمانبرداری بیرون ننهیم و مطیع و منقاد اوامر و نواهی
درگاه شاهی باشیم و خواجهٔ مذکور ایشان را باصناف الطاف پادشاه مرتضوی
اوصاف امیدوار گردانیده مقضی المرام در حدود میمنه و فاریاب بعسکر همایون
رسیده مهم مذکور را بنحوی که ساخته و پرداخته بودند بذروهٔ عرض رسانید پادشاه
تاج بخش باج ستان حسب التماس محمد تیمور سلطان و عبید الله خان
ممالک ماوراء النهر را بایشان مسلم داشته ایالت بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو
و میمنه و فاریاب و مرغاب و غرجستان تا کنار آب جیحون به بیرام بیگ قرامانلو
داده او را بخطاب خانی سرافراز فرمودند و بیرام خان بضبط و نسق
محال مذکوره متعلق بآن پرداخته رایت اقتدار در آن دیار بذروهٔ مهر و ماه
برافراشت بعد از فراغ از مهم خراسان خاقان سلیمان شان صاحبقران
ارادهٔ مراجعت فرموده روی توجه بعراق آوردند و دار المومنین قم
محل نزول موکب همایون گردیده قشلاق در آنجا واقع شد **شرح رفتن
سیف الانامی خواجه مظفر تبکچی حسب الفرمان شهریار زمان بمازندران
و رسیدن سلاطین دار المرز در خطهٔ سمنان بپای بوس خدیو جهان** بنا بر مشیت
حضرت واهب العطایا قبل از ارتفاع علم سلطنت پادشاه بچند خشم
آقا رستم روز افزون ولایت ساری و بعضی از محال مازندران مستولی

شده بود و بواسطه عدم مساعدت بخت بمتابعت الطاعت فرمان واجب الاذعان
نمی نمود و بزبان آورده بود که دست همت و دامن شیک خان تتمه آن بی
ادبی و عمک بجرامی این آستان خلافت نشان آن زودی رسید چنانچه
رسید قبل ازین گذشت که از پیغام خاقان سلیمان شان صاحبقران و دیدن
دست شیک خان رعب و هراس بقیاس و استیلا یافته از تصور اشتعال
نیران غضب قیامت لهب شاهی زهره شکاف گردید بعد از سه روز در معموره
خاک مدفون گردید اعیان مازندران آقا محمد روزافزون که از اقارب رستمدار و ساری
و محال متعلقه بآن در مسند سلطنت متمکن ساختند امیر نظام الدین عبدالکریم
که حکومت تمام مازندران ارثاً و استحقاقاً بدو متعلق بود و از استیلای
آقا رستم بحکومت آن بارفروش و نصف مازندران راضی شده بود بعد از
فوت او با آقا محمد از مقام پرخاش درآمده اراده داشت که بدستور سابق رقم
اختصاص تمام ولایت مازندران کشد بدین سبب فیمابین نایره نزاع و جدال التهاب
یافت چون این خبر دو مرات بعرض اشرف همایون رسید در آن حین که رایت ظفر
آیت عازم میمنه و فاریاب بود مقرر شد که جناب سیف الانامی خواجه مظفر بتکچی
وزیر جرجان بدارالمرز رفته آن دو پادشاه سرکش را از عناد و نزاع باز داشته
باطاعت و انقیاد درگاه فلک پیشگاه دلالت نماید و اموال چندین
ساله آن ولایت را مستخلص گرداند آن جناب بموجب فرمان واجب الاذعان
بصوب مازندران روانه گردید و بعد از وصول بدان صوب با آن دو پادشاه ملاقات

نموده

نموده هردو را منع از عناد و لجاج نمود و ایشان را از غضب و سخط پادشاهی خبردار
ساخت که این سرکشی عاقبت وخیم دارد آخر الامر قرار چنان یافت که میر عبدالکریم
و آقا محمد هردو باتفاق سیف الانامی بدرگاه سلاطین پناه رفته شرف پابوس دریابند
و در حضور اشرف اقدس عهد و میثاق نمایند که من بعد بایکدیگر طریق مردمی مسلوک
داشته هردو حلقه غلامی الطاعت پادشاهی ربع مسکون در گوش جان کشیده
در سلک باجگذاران آستان خلافت آشیان بوده باشند و در حینی که خدام
موکب معلی در خطه سمنان نزول اجلال داشتند سیف الانامی و والیان دارالمرز شرف
بساط‌بوسی سرافراز گشتند بعد از تقبیل قوایم سریر عرش نظیر کیفیت نزاع ایشان را
بذروه عرض رسانید پادشاه دوست نواز آن دو سردار را نوازش فرموده
ابواب عاطفت و احسان بروی احوال آن دو امیر صافی ضمیر مفتوح ساختند و فرق
افتخار و قامت قابلیت هریکرا بتاج زرنگار و جامه شاهوار آراسته فرمان همایون
شرف نفاذ یافت که هر محالی که در تحت تصرف آقا رستم بود متعلق بآقا محمد
ولد او باشد و امیر عبدالکریم بدستور سابق بر بلاد مازندران رقم اختصاص کشد مشروط
بآنکه مالوجهات چندین ساله آن ولایت را که ادا نکرده بودند بخزانه عامره ارسال
نمایند و مبلغ سی هزار تومان بجهت [illegible] مقرر شد که جناب سیف الانامی از ولات
مذکور بازیافت نماید آن دو سردار در ادای این مبلغ گفتگو نموده در آن باب قال و قیل
بسیار واقع شد آخر الامر امیر عبدالکریم و آقا محمد مبلغ بیست هزار تومان
قبول نمودند و جناب سیف الانامی نوبت دیگر جهت تحصیل آن وجه بدارالمرز رفته

در باب وصول آن لوازم سعی بجای آورد القصه بعد از فراغ از مهم مازندران رایات لوای
گردون سپار از خطهٔ سمنان بصوب عراق در حرکت آمده چون هوای بلدهٔ قم
از غبار موکب کشورگشا عطرسا گشت خاقان سلیمان‌شان صاحبقران در آن
زمستان در همان جا اقامت نمودند اکابر و اشراف ممالک محروسه که جهت مبارکباد
و تهنیت بسپهر سدره منزلت آمده بودند جمله را مشمول عواطف بی‌دریغ ساختند
و هم در آن زمستان ایلچیان روم مثل سلطان قوچ بنیبای پادشاه مصر و شام و سلطان
ایلدرم بایزید قیصر روم با تحف و هدایای لایقه جهت مبارکباد فتح خراسان بآستان
ملائک آشیان رسیده منظور نظر شاهی گشته دعاگو و ثناخوان باز گردیدند

شرح خروج باباشاه قلی تکه ایلی و رسیدن صوفیان روم ایلی و غیر ذالک بدرگاه شاهی

از وقایع این سال میمون فال رسیدن صوفیان
سلسلهٔ صفوت نشان بدرگاه سلاطین پناه از اروام ایلی و منتشا ایلی و تکه
ایلی در هنگامی که اردوی کیهان پوی از سفر خراسان معاودت نموده بود
در حوالی ری و شهریار بدرگاه فلک مناص رسیده شرف پای بوس دریافتند
تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنکه قبل ازین در سنهٔ خمس و تسعمایه بتحریر پیوست
که باباشاه قلی ولد باباحسن خلیفه تکلو که بعد از فوت پدر در ولایت کرمیان
که به تکه ایلی اشتهار دارد بر مسند ارشاد جماعت صوفیهٔ آنجا حسب الوصیت
پدر متمکن شده و بکرات از خوارق عادت پیر بزرگ و امانت زنگ و المتعر اباده ده محمد
بدرگاه فلک اشتباه ارسال نموده بود و ده ده محمد در دار السلطنهٔ تبریز

شرف

شرف پای بوس دریافت چنانچه در طی قضایای آن سال مذکور گشت چون صیت
جهانگیری خسرو کشورگیر و انتشار مذهب علیهٔ امامیه در اطراف و اکناف عالم
بلند آوازه گردید باباشاه قلی تکلو از ولایت منتشا ایلی و تکه ایلی با فرقهٔ صوفیان
آن ولایت احرام ملازمت بسته روی بدرگاه شاه سکندر دستگاه نهاد چون
ولایت مذکوره ملازم سلطان بایزید قیصر روم بود با هزار سوار جرار بمنع
صوفیان عالیمقدار شتافت باباشاه قلی اردو و اتباع صوفیان را بفتح و ظفر امیدوار ساخته و تکیه باقبال بی‌زوال شهریار بی‌همال کرده باستقبال رومیان شتافتند
چون تلاقی عسکرین روی نمود از طرفین آتش قتال و جدال اشتعال یافته ارباب
هدایت بر اصحاب ضلالت غالب آمدند و حکم ادبار با سپاهیان لشکر روم طعمهٔ
شمشیر آبدار گشتند و جمعی کثیر از آن گروه اسیر و دستگیر شده همگی باشارهٔ باباشاه
قلی بقتل رسیدند اموال و اسباب بسیار از اسب و اسلحه صوفیان
غنیمت گرفتند چون خبر استیلای بابا بمریدان خاندان صفوت و امامت
در اطراف و اکناف ولایات مذکوره رسید جوانان متجمل و مسلح روی باردوی
بابا آوردند و بعد از جمعیت همت بر تسخیر بلاد قرامان گماشتند و بر رفاقت
باباشاه قلی روی بدان صوب آوردند چون خبر جمعیت صوفیان و خروج
بابا در قرامان بقراگوز پادشاه که قبل از قیصر روم بیگلربیگی آنجا بود رسید
بفکر علاج این واقعه افتاد و کپان از عقب سنجق بیگیان ناحیه و سپاهیان
ولایت قرامان ارسال نمود و بعد از اجتماع لشکر آنجا از روی استقلال

باستقبال صوفیان ظفرمآل شتافت و ازآنجانب نیز باباشاه قلی با خلفای
ایلات مثل صوفیان خلیفه روملو و حسین خلیفه و غیرهما روی بمیدان جنگ آوردند
بعد از تقارب فریقین نایرهٔ قتال مشتعل گشته صوفیان اخلاص کیش و غازیان
وفا اندیش [illegible] شیران گرسنه بجوش و خروش درآمده داد جلادت و جانفشانی
دادند و به نیروی دولت پیوند بر آن قوم فایق شدند نسیم فتح و نصرت بر پرچم
علم باباشاه قلی وزیده قراگوز پادشاه تاب مقاومت نیاورده قرار بر فرار داده
روی بوادی فرار نهاد و صوفیان از عقب او رام اسپ جلادت تاختند و جمعی
کثیر را بشمشیر بران و نیزهٔ جان ستان بر خاک هلاک انداختند و اموال بسیار به
کسب نموده متوجه سیواس شدند چون این خبر بسلطان ایلدرم بایزید قیصر رسید
خادم علی پادشاه را که وزیر اعظم بود با پنجاه هزار سوار بجنگ باباشاه قلی و صوفیان
نامدار ارسال نمود و پادشاه مذکور با گروه عثمانی که در سبب تیره بنوک نیزه
کلف از روی ماه زایل میگردانیدند در حرکت آمدند باباشاه قلی چون از توجه
اعدا آگاه شده بترتیب لشکر مشغول گردیده و هزار غلام حبشی که داشت در پیش
لشکر باز داشت و از آنجانب علی پادشاه چپ و راست لشکر خود را
آراسته بمیدان آمد و لشکر روم یکبار بر پیادها در پیش لشکر غازیان نمودند حمله
کردند و قریب به پانصد نفر بقتل رسیده بقیة السیف بقلب ملحق شدند بابا
شاه قلی از مشاهدهٔ آنحال خناجیر را در قلب لشکر خود جمع نموده باتفاق محمد بیگ
[illegible] لشکر بیشمار حمله نمودند بیت زوند آن دلیران با من کلاه .. بیکبار بر قلب

کاه

کاه سپاه .. نسیم امداد ربانی به وزیدن آمد و خادم علی پاشا را پای قرار از پیش
از بیم حملات دلیرانه صوفیان و لعب او [illegible] فرار نهاد بیت سواران رومی
از آن رستخیز .. گرفتند در پیش راه گریز .. تکلو بر ایشان تعاقب کرده بضرب شمشیر بران
و سنان جان ستان خادم علی پاشا را با جمعی کثیر از رومیان بقتل آوردند
و باباشاه پیر علی در میان جنگ شربت شهادت چشید صوفیان مظفر و منصور
عنان از تعاقب رومیان بازکشیده با غنایم نامحصور مراجعت نمودند و حسب
الوصیت باباشاه قلی صوفیان خلیفه روملو را که مردی دلیر و مردانه بود بر خود سردار
کردند و از آنجا بارزنجان روانه گردیدند در آن حوالی شنیدند که قریب پانصد نفر از
تجار با متاع و اقمشه از تبریز متوجه روم اند جمعی از جاهلان را که در عقب ایل بجنداولی
مقرر بودند قوت طامعه بحرکت آمده چون بلای ناگهان بسر آن بیچارگان تاختند
همگی را بقتل رسانیدند بیت کسی جان [illegible] از ایشان نبرد .. بغیر از اجل هیچکس جان نبرد
و اموال ایشان را آنچه بود تالان نموده روانه درگاه معلی گردیدند و در حینی که خاقان
سلیمان شان صاحبقران از ولایت خراسان معاودت نموده در حوالی
ری شهریار نزول اجلال فرموده بودند صوفیان تکلو و روملو بموکب معلی ملحق
گشتند و به زمین بوس مشرف شده چون بسمع اشرف رسیده بود که جهلای القوم
جماعت تجار را بقتل آورده اموال ایشان را غارت نموده اند بنابر آن نایرهٔ
غضب پادشاه التهاب یافته سردار آنجماعت خنبدا ولد را با چند نفر دیگر بیاسا رسانیدند
و سایر آنها را با مراستمت نموده ملازم ساختند و صوفیان خلیفه روملو را از تربیت

خراسان و بعضی محال متعلق با وتیول داده او با تبعهٔ خود روانهٔ آن محال شد **شرح شکار**
جرگه آراستن خسرو آفاق و بیان احوالات یورت و قشلاق چون حکمت
کاملهٔ ایزد متعال در طبیعت فرق برایا اخلاق متنوعه ایجاد فرموده قدرت
شاملهٔ فاعل مختار پیکر معشر بشر را از اشیای مختلفه ترکیب نموده بنا بر آن مداومت
بر یک صفت و مواظبت بر یک نهج گرد کلال و ملال بر حواشی ضمایر می نشاند اگر مدت باوقات
بر جد محض گذرد صورت ملال روی نماید و اگر روزی چند بلعب مطلق مصروف گردد ابواب
اختلال بر روی روزگار بگشاید لاجرم بر طبق کریمهٔ و اذا حللتم فاصطادوا فرمان
الهی نازل گشته که چون سالکان طریق اسلام از احرام که دست منع بر سینهٔ
مشتهیات نفسانی می نهد بیرون آیند مطلق العنان شده بامر صید و شکار که از جملهٔ
مستلذات طبیعت انسانیست قیام نمایند بنا علیه درمیان آن هنگام که پادشاه موید
منصور در بلدهٔ المؤمنین قم بدولت و اقبال در نهایت صحت و خوشدلی بفراغ
بال عباد و دوستش اشتغال داشتند چون شاهباز همت والا نهمت از صید ممالک
خراسان فارغ شده سمند سرکش روزگار و توسن خوش خرام لیل و نهار
بر طبق مرام خدام آفتاب احتشام سپهر مینو و ضمیر خورشید تاثیر به شکار آهو و صید
نخجیر میل نموده صباحی که سیمرغ زرین بال خورشید بهوا امید در قفس مرغزار فلک
از افق شرقی در پرواز آمد فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که ملازمان آستان
آسمان مقدار بل صغار و کبار آن بلده صحاری و غفاری نواحی قریب بلدهٔ مذکوره
را محیط شده از اطراف جانوران شکاری را بجانب خندق قلعهٔ قم رانند و حسب الحکم

جهانمتاع

جهانمتاع پیاده و سوار بسیار از شهر بیرون آمدند و جمهور امم ولایات متصله بآن
از اطراف آن ولایات دور شهر را مانند حلقهٔ انگشتر درمیان گرفته براندن وحوش
و سباع اشتغال نمودند و در روز مقرر جرگه در خارج شهر بهم پیوست و بتایید ایزدی
و اقبال پادشاه صفوی در اول ظهر آنقدر آهو و نخجیر مجتمع گشت که کمیت آن
از حساب مستوفیان فطنت آثار درگذشت شاه فلک اقتدار و امرای عالی مکان
و ملازمان جان سپار بعد از نماز ظهر از شهر بیرون آمده داخل جرگهٔ شکار شدند
و چنانچه معهود است بنوبت از خنجر و شمشیر و تیر بانداختن آهو و گوزن و نخجیر مشغول
گردیدند و در عرض چند ساعت بیست و شش هزار جانور بقتل رسید و از
خون آن کشتگان درمیان بستان و صحرا مرقوم لاله زاری نضارت آثار عیان گشت
و بلدهٔ مذکوره چون کشتی در محاط بحر خون میمنود تواجیان آستان ملایک پاسبان
آن جانوران شکاری را بر غازیان عظام قسمت نموده بعد از انقضای چند
روز پادشاه جم جاه عازم شکار صحرای فراهان شدند و باز بدستور
امرای نامدار و عساکر نصرت شعار و رعایا بلوازم آن کار پرداخته مدت دوار
ده شبانروز بیابان و کوهسار از راندن جانوران شکاری و سباع بمرتبه
رسید که گور و گرگ و شیر و آهو بهم آمیخته از بسم نمیرمیدند بعد از آراسته
شدن جرگه آن تایید یافتهٔ حضرت اله بخت تنها داخل شکارگاه شد و گلگون کز
و نخرام الجولان در آوردند و ناوک عقاب پر را الصید آهو بدن از خانهٔ
کمان به پرواز آورده به پیکان لدوز زمره شکاف نخجیر بسیار غرقه به خون

پرداختند و بدستور سابق نهایت جلادت بجای آورده شیر از صولت خدنگ دلدوزش
بطرف آهو میگریخت و آهو با آنکه در پناه پلنگ متحیر بود لهذا این بیت زیست
بیت زیستند نیز آهسته شیر و نخچیر • بهم آمیخته چون شکر و شیر • ولی شمشیر او لمولعانی
الیحیت • که از آموزش تیر و حج بگریخت • چو اندک زمانی بکشتن و جستن اوقات
همیون صرف شد بطریق معهود امرا و سرداران سپاه علی تفاوت مراتبهم و آحاد جیوش
در جرگه در آمده به تیغ راندن و صید افکندن مشغول گشتند و در آن روز طرب اندوز
چهل و پنج هزار آهو و نخچیر و گرگ و روباه و پلنگ و خرگوش و ابن آوی و دوازده
هزار گور از ضرب حسام خون آشام و سهام اجل انجام شاه عالیمقام و عساکر گردون
احتشام بقتل رسیده بودند باهتمام توایچیان عظام بر اشراف و اعزه آن ولایت و امرای
ذوالاحترام منقسم گردید بعد از این شکار دو نوبت دیگر خاقان کامکار بآن امر نشاط
انگیز در حدود سیاوه و تفرش مشغول گشتند کرت اول شانزده هزار نخچیر و آهو و کرت
ثانی پانزده هزار شکاری بقتل رسید بیت چو رای خسرو بهرام تدبیر • نماید عزم صید
گور و نخچیر • ملایک گو بیا نخچیر رانند • بسوی صیدگاه او رسانند • وگرنه انس و جن امنیت مقدور
• گر رانند انقدر صید از ره دور • در اثنای امور مذکوره جناب سلطانی سیف الانامی
از ولایت مازندران باتفاق امیر عبدالکریم و آقا محمد روزافزون ولاة دار المرز
بمبلغ ده هزار تومان که از وجوه تقبل ایشان نقش بود بدرگاه سپهر اشتباه رسیده بعد از
تفتیش عیبه علیه مناقشه ولاة مذکور را که درباب اداء تتمه آن وجه در میان واقع بود بدرگاه
عرض نواب کامیاب رسانید پادشاه مخلص نواز جناب سلطانی سیف الانامی را بصنوف

الطاف و انواع سرافرازی داده فرمان اسم علی بنفاذ پیوست که حکام مازندران چندگاه در اردوی
معلی باشند شرح نقض عهد و پیمان نمودن سلاطین ماوراءالنهر و محاربه نمودن با پادشاه و استعانت
نمودن بدرگاه سلاطین پناه قبل ازین مذکور شد که چون سلاطین اوزبک با خدام بارگاه فلک
مشتبگاه از راه اطاعت و انقیاد در آمده حلقه فرمانبری گوش کشیدند خاقان سلیمان شان التماس
ایشان را قبول فرموده ماوراءالنهر را بایشان مسلم داشتند و حصار شادمان و بدخشان را بخان میرزا
گورکانی مرحمت فرموده در ایامی که موکب شاهی از زیارت خراسان بعراق معاودت نمود اوزبکان
بعهد حمزه سلطان و مهدی سلطان پسران شیبک خان را با سپاه اوزبک بحصار شادمان روان
ساخته و آن دو برادر انجا را بتصرف در آوردند خان میرزا والی بدخشان پیش کابل نزد ظهیرالدین بابر
فرستاده او را بمعاونت خود تکلیف نمود بابر پادشاه نیز با لشکری جرار بآن دیار ایلغار نمود و چون
خبر توجه بابر پادشاه به پسران شیبک خان رسید لشکرهای اطراف را جمع نموده باستقبال شتافتند
و در مفصل پرده ماجیت بیکدیگر رسیدند و از جانبین آتش جنگ مشتعل گردید و چندان کوشش نمودند
که شمشیر آتشین دل در مردمان کارزار خون گریست بابر پادشاه چون شیر کینه خواه بر آن سپاه حمله
نموده بیک حمله دلیری سلک جمعیت سپاه اوزبک را از هم پاشیده حمزه سلطان و مهدی سلطان
که در عقب ایستاده بودند از مشاهده آن حال روی بمعرکه کارزار آورده مردود دستگیر شده بقتل
رسیدند اوزبکان روی ادبار بفرار آورده بمشقت تمام از آن ورطه نجات یافتند و غبار ارسید
و جمعی کثیر از ایشان هدف تیر تقدیر و طعمه شمشیر گشتند ظهیرالدین بابر بدستگاه عظمت داخل حصار شادمان
شده معتمد خود را با عرضه داشت مشتمل بر آن فتح مبین که واقع شده بود بدرگاه سلاطین پناه ارسال
نموده و مرقوم قلم نیاز گردانید که اگر حضرت خاقان سلیمان شان الحاقیان جمعی از غازیان بمدد این مخلص

مقرر دارند که بکمک از یمن دولت آن صاحب اقبال ولایت سمرقند و بخارا که ملک موروث این جماعت است
باز متصرف در آید که من بعد یکی از بندگان درگاه فلک اشتباه و از باجگذاران پادشاه جم جاه بوده سکه
و خطبه بالقاب آن مالک رقاب مزین گردد و بیقین که از کرم جبلی آنحضرت بعید نیست که استدعای این زمره
بمعقدار درجه قبول رسید و بوساطت امیر نجم الدین ثانی فرستاده او شرف بساط‌بوسی دریافته مطالب
امیر نجم الدین مزبور بعرض رسانید خاقان سلیمان شان صاحبقران التماس او را قبول فرموده احمد بیک صوفی
اغلی و شاهرخ بیک افشار را با فوجی از غازیان نامدار همراه ظهیر الدین بابر روانه گردانیدند امرای عظام و عساکر
در بدخشان با رودی ظهیر الدین بابر ملحق شدند اما امیر نجم الدین ثانی بعد از رفتن امرا حسب الاشاره عالی
قلیجان بیک ملازم خود را با سوقاتی رنگین و مطلبی چند که اظهار آن لازم بود بصوب روانه گردانید بدرگاه
که بابر پادشاه با غازیان ولنخواه از بدخشان با سپاه فراوان روی بجانب ترکستان آورده بود
بخارا بار دوم به بابر پادشاه رسید در اول حال او را قدرتی جایب نموده سمرقند شد محمد تیمور خان
و عبید الله خان و سایر سلاطین چنگیزی از آمدن وارث ملک و توجهات ملازمان شاهی بسبب و خبر یافته جا
دل از حکومت آنجا برداشته روی بجانب ترکستان و قلعه غجدوان آوردند و ظهیر الدین بابر بی مناز
در سمرقند نزول نموده خطبه بنام نامی خاقان سلیمان شان صاحبقران خواندند و سکه حضرات دوازده امام
صلوات الله علیهم بر زر نقش کردند و خان میرزا را بحکم شهریار ایران بدستور بحکومت بدخشان روانه
گردانیدند و احمد بیک صوفی اغلی و شاهرخ بیک افشار را جمعی از غازیان شیر شکار و جنگجوی رنگین بدرگاه
عالمپناه روانه گردانید اما قلیجان بیک ایشیک آقاسی امیر نجم الدین ثانی که همراه او به سمرقند رفته بود تغافل
نموده رعایتی چندان نسبت باو نکرد چون قلیجان بیک به پایه سریر مؤمنین قسم بار رودی کیفیات بعرض
نمود که نواب بابر نامی ملک ماوراءالنهر را با مدد ملازمان آستان خلافت نشان فتح نموده و در سمرقند یمن دولت

نیروال

نیروال شاهانه از روی استقلال بر مسند حکومت تمکین دارد و از وفور غرور و پندار که در کاخ دماغ او جا
شده اراده دارد که رایت سرکشی ابیات دودمان ولایت نشان را بر افرازد و از نوبت فتیادش ترنم جنگ آیت تولا
بانش سپاه او به سور دارد از استماع این خبر چنبره فریدون در دفع بابر متفکر شدند امیر نجم الدین ثانی التماس نمود که او
را روانه ماوراءالنهر نمایند ولایت ترکستان را از تعرض ارباب ظلم و ستم مصفا و منزه نماید اگر از جناب بابر خلاف
ظاهر شود او را دفع نموده حکومت آنجا برا بهر که مصلحت دولت ابد پیوند باشد رجوع نماید خاقان سلیمان شان صاحبقران
التماس او را قبول کرده حکم فرموده امرای نامدار و سپاه ظفر شعار که با دیو سلطان روملو و دورانک بیک تکلو بوش
جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان قشلاق نموده اند باتفاق امیر نجم الدین ثانی متوجه ماوراءالنهر شوند در این
حین خبر انقلاب ولایت روم و فوت سلطان الیدریم بایزید پادشاه آن مرز و بوم و جلوس سلطان سلیم در استنبول
و التجا نمودن سلطان مراد خان بن سلطان احمد خان بن سلطان یلدریم بایزید قیصر بدرگاه سلاطین پناه
رسید بنابر آن دیو سلطان و دورانک بیک را بدرگاه معلی طلب فرمودند سایر امرا مثل زین العابدین بیک شیخاوند و صفوی بیک
قاجار و زینل خان شاملو و بادنجان بیک روملو با امیر نجم الدین ثانی معاضد گشتند قصه امیر نجم الدین ثانی با عساکر ظفر
قرین بجانب ماوراءالنهر و طی سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد دیگر از وقایع ایام زمستان آنکه امیر سید شریف الدین
شیرازی از منصب صدارت استعفا نموده رخصت زیارت عتبات عالیات حاصل
نمود و از بلده قم روی [illegible] عرش بنیاد خاقان سلیمان شان صاحبقران منصب عالی
صدارت را با میر عبد الباقی یزدی که از اولاد عارف ربانی امیر نعمت الله کرمانی بود
تفویض فرمودند و هم در آن روز نوبت دیگر حکام مازندران مشمول عنایت
بیدریغ ساخته رخصت انصراف ارزانی داشتند مقرر آنکه تتمه وجه نقدی که مبلغ
بیست هزار تومان بود و مهمسازی نمایند ایشان در خدمت جناب سلطانی سیف الاعظمی

که نحوست ... ح بود دعاگو و ثناخوان ویلکا خود بفادند و برضاجویی خاطر اشرف
و بسلوک جناب وزارت مآب و سرانجام تتمه آن جه مشغول گشتند وقایع سنه عشر
وتسعمایه شرح نهضت موکب همایون شاهی بییلاق اسفنجان و پیش یارماق چون خسرو
فلک چهارم از منزل قشلاق حوت بیرون خرامیده در سپهر برین برج حمل منزل گزید
فضای صحرا و ساحت غبرا از وفور ریاحین و ازهار گوناگون چون بساط بوقلمون گردید
و شاهد گل از بهر صید بلبل چهره برافروخته بر سبزه زمردفام گلبن نشست نسرین
و یاسمن اطراف گلشن را از زیب و نضارت داده بلبل شوریده را قرار از دل ربوده
فغان زمزمه در باغ و بوستان در انداخت سلطان بهار را بواب عشرت روی روزگار
مفتوح داشته زبان حال بدین نوا مترنم گشت بیت شد آن زمان که رنا شهاد کوه برآ
بجای برگ آرد درخت گوهر بار :: چمن شود زبنفشه چو کان فیروزه :: جهان شود
زریاحین چو بیت و تاتار :: بجای لاله دمد از زمین عقیق یمن :: بجای ژاله دمد ابر لؤلؤ
شهوار :: فرمان فرمای ممالک کسری و جم از بلده دار المؤمنین قم رایت خورشید
اشراق بصوب ییلاق اسفنجان و پیش یارماق برافراشته چنانچه در بین اوراق چند
مرتبه مرقوم گردیده در آن نواحی لوازم صید و شکار بتقدیم رسانیده چند هزار
جانور را بزخم تیغ و تیر و خنجر بخون غرقه گردانیدند و در آن بهار و تابستان متنزهات
آن مکان بسیر و تماشا اقدام نموده در هنگام خریف که لباس خضرت آثار سپاه گلستان
باغ و بوستان بالوان مختلف صورت کارگاه صباغان گرفته عزیمت ممالک شتان
جهت قشلاق نمودن بجانب اصفهان جنت نشان نهضت فرمودند و شرح رفتن

موکب

موکب معلی بجانب قشلاق و وقایع آن ایام خجسته فرجام بعد از طی [illegible] ممالک ترکستان
و رفتن امیر نجم ثانی بآنجانب رقم زده کلک وقایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی
شرح محاربه نمودن ظهیر الدین بابر با سلاطین اوزبک و فرار نمودن بکابل و استیلای سلاطین چنگیزی
در ترکستان چون در آن ایام که ظهیر الدین بابر باقبال چتر و با عدل و داد ولایت ماوراء النهر
را از تصرف اوزبکان انتزاع نمود بضبط و نسق آن دیار پرداخته لوای سلطنت برافراشت
چون خبر مراجعت امرای کامکار شاهی قلعه غجدوان بعبید الله خان و محمد تیمور
سلطان و جانی بیک سلطان و سایر سلاطین اوزبک رسید همگی اتفاق نموده الوات
الغام و احیان رومی سپرداران الوس آنحال گشودند و سپاهی جرار و لشکر
بیشمار فراهم آورده در اوایل بهار سنه مذکوره روی بجانب بخارا نهادند جانی بیک
سلطان بسیم منقلای لشکر تعیین شده با سپاه جرار از پیش ایلغار نموده اطراف و جوانب
بخارا را تاخت نمود چون این خبر بظهیر الدین بابر رسید از غایت تهور با اندک لشکری
که در ملازمتش بودند از سمرقند متوجه دفع مخالفان گردید امرای بابری مثل محمد مزید
ترخان و محمد باقی خان و سایر اهل رای و تدبیر عرض کردند که همچنین بی تهیه بر سر دشمن
رفتن قاعده اهل دولت نیست طریقه حزم آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم
آمدن لیران بر خواه این عزیمت امضا باید جناب بابری حرف دولتخواهان را باستماع رضا
نشنود و ایلغار بجانب بخارا نمود چون خبر رسیدن بابر پادشاه باوزبکان کینه
خواه رسید سه کوچ از حوالی بخارا بر عقب نشستند ظهیر الدین بابر چون بحوالی بخارا رسید
شنید که سلاطین اوزبک چند کوچ بر عقب رفته اند از ضعف دلیرتر شد چون و بیرحمه

لمعی زد ناگاه عبیدالله خان و جانی بیک سلطان با سپاه فراوان با چندان تمام در آن صحرا
نمودار شد ظهیرالدین بابر بعد از مشاهده آن حال صفوف لشکر پرداخت دلیران طرفین و بهادران آن
جانب پای در میدان تهور نهادند و دست باندلعش تیر و تیغ و شمشیر کرده کارزاری
نمودند که دل بهرام خنجر گذار از هیبت آن معرکه بلرزید و از مقام انتقام گذشته جهت مبارزان میدان
عافیت میطلبید دلیران چغتای غالب آمدند و اروس بی و کپک بی و خواجه احمد قنقرات اتابوقی
از اوزبکان دستگیر کرده نزد بابر پادشاه آوردند بحکم او بقتل رسیدند سپاه اوزبک تاب نیاورده روی
بوادی فرار نهادند لشکر چغتای ایشان را تعاقب نموده در آن اثنا عبیدالله خان با دویست جرار در مغاکی
مخفی شده و انتظار فرصت میکشید چون بابر پادشاه از اوزبکان اثر نمیدید لشکری که با او بود همگی از دنبال ایشان
در شتافتند و بر پاده از پانصد کس سپاه نمانده بود که عبیدالله خان از کمینگاه بیرون آمده با دویست نفر بهادر یکتا
بر قلب لشکر بابری حمله نمود بابر پادشاه نیز بمدافعه مشغول شده و بهادران دلیر اوزبک بنوک پیکان جانگسل مبارزان
چغتای را شکسته دل میکردند در آن روز جای قوت بهادرانه مدار جست ابر را بنوک پیکان جانکاه از پای در آوردند ظهیرالدین
بابر از مشاهده آن حال خود بنفسه بمباشرت حرب دمید و بضرب شمشیر جان ستان اوزبکان را از خود دور ساخت چون
لشکریانش در آن وادی متفرق گشته بودند هر چند سعی در جمع آن سپاه نمود فایده بر آن مترتب نشد بعد از آنکه فتح
و ظفر امیدوارش بود بخت با فیته روی ادبار بفرار نهاد و ناکام از ملک ماوراءالنهر گذشته علم قرار بصوب بخارا برافراشت
عبیدالله خان چون آفتاب دولت را از مشاهده که از افق مغرب زوال ظاهر شد با امید عام در جای بجای
دریای علم قرار گرفت علامت او را برافراشته علم خود را نیز نگون ساخت در آن حین
پیران سپاه چغتای که از عقب اوزبکان رفته بودند مراجعت نموده تصور نمودند که پادشاه
ایشان است که بر جای خود ایستاده چون نزدیک شدند اوزبکان در ایشان را در میان گرفته

بقتل

بقتل رسانیدند بدین سبب قریب با پانصد نفر از طایفه چغتای کشته شدند و بابر
پادشاه از بیم رسیدن سلاطین اوزبک در حوالی بخارا تاب توقف نیاورده روی
بسمرقند نهاد و در آنجا نیز مجال توقف نیافته خانه کوچ را با خود برداشته متوجه
حصار شادمان شد و عبیدالله خان بعد از فتح و ظفر روی بجانب بخارا گذاشته
محمد تیمور سلطان بسمرقند رفت و جانی بیک سلطان باندجان روانه شد و مرتبه
از خانان اوزبک در مقر دولت خود قرار گرفتند چون خبر رفتن بابر بالحصار
شادمان شنیدند همه با یکدیگر پیوسته جهت دست در آوردن او روی بآنجا
نهادند چون خبر آمدن سلاطین اوزبک ببابر پادشاه رسید باتفاق
خان میرزا ارک حصار را مضبوط کرده قرار نمود تا بر دور شهر خندقی کندند
و محلات را کوچه بند نمود و کسان جهت استمداد نزد بیرام خان قرامانلو بیگلربیگی بلخ
فرستاد خان عالیشان امیر محمد شیرازی اتابوقی از غازیان مدد بابر ارسال
نمود چون اوزبکان بچغتاییان رسیدند خبر استحکام حصار و وصول غازیان
تازی سوار را استماع نمودند از آن حرکت پشیمان گشته مراجعت بحکم مستگاه
خود کردند و بیرام خان حقیقت را عرضه داشت نموده روانه درگاه معلی
گردانید شرح رفتن امیر نجم ثانی بجانب بلخ و جمعیت عساکر ظفر مآثر بر سر او
در کنار رود جیحون در طی احوال ایام و سلاق چنبر و آفاق که در بلده طیبه قم
واقع شد بقلم مشکین رقم نگاشته گردید که خاقان سلیمان شأن صاحبقران
حسب الالتماس امیر نجم ثانی او را جهت تنبیه و گوشمال بر و ضبط ممالک

ترکستان مقرر فرمودند و امیر مشار الیه در آن زمستان لشکر سامان سفر بود
در اول بهار چند نفر از امرای نامدار و دوازده هزار سوار گزیده دار بموجب
فرمان پادشاه سپهر مقدار بر سر امیر نجم الدین ثانی جمع شدند چون امرای عظام
بحوالی سمنان رسیدند خبر استیلای عبید الله خان و محمد تیمور خان در بلاد ماوراء النهر
بایشان رسید امیر نجم الدین دفع شر اوزبک را پیش نهاد همت ساخته روی
توجه بجانب خراسان نهاد چون حسین بیگ لله از وصول امیر نجم الدین
خبر یافت از هرات باستقبال او بیرون آمده و ده بیک از مرو شاهیجان و از
اطراف خراسان و داروغگان هر کدام با قوشون آراسته و پیشکش فراوان
در هر منزلی از منازل ولایت خراسان رسیده باردوی او ملحق میشدند
و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی نیز بخدمت رسیده امیر نجم از روی لطف
با امرای خراسان خورد نموده باتفاق داخل هرات شدند امرا و اعیان
سپاه غاشیة الطاعت بر دوش گرفته در خدمات جان سپاری لوازم
سعی بجای می آوردند و همچنین سادات و قضات و اشراف خراسان بملازمت
رسیده شرایط دعاگویی بجا آوردند امیر عالی همت همه آنجماعت را باصناف
انعام و اکرام نوازش کرده مهماتی که داشتند بکفایت اقتران داد و امیر
غیاث الدین محمد بن امیر یوسف را نگاه داشته سایر اکابر را رخصت
معاودت نمود چون بکنار آب مرغاب رسید روی بجانب بلخ نهاد بیرام
خان با سپاه فراوان باستقبال بیرون آمده شرایط رعایت و مهمانداری

چنانچه

چنانچه باید و شاید به تقدیم رسانید و امیر نجم بیست روز در ظاهر بلخ نشسته
بلوازم اسباب سفر و سرانجام لشکر اشتغال داشت چند نفر از امرا را با جمعی
سپاه بکنار رود جیحون فرستاد که کشتیها را در گذر ترمد جمع آوردند و امیر غیاث
غیاث الدین محمد را مقرر کرد که بحصار رفته ظهیر الدین محمد بابر پادشاه را بلطف
و عنایت با تمنای شاهی امیدوار گردانند تا با جنود آن حدود آمده بوی ملحق گردد
بعد از روانه نمودن او از ظاهر بلخ روانه شده بمعبر ترمد رسید و در ماه مبارک
رجب سال مذکور از آب آمویه عبور نمود هنوز در نواحی ترمد بود که امیر غیاث
الدین محمد از جانب حصار باز آمده خبر وصول موکب بابری را رسانید و امیر
نجم با بعضی از امرا و ملازمان خاصه او را استقبال کرده در تنگ چکچک که آنرا دربند
آهنین نیز گویند ملاقات دست داد و از دو طرف شرایط تعارف و رعایت
به تقدیم رسید و از آنجانب چون سلاطین اوزبک از عبور امیر نجم از آب آمویه
خبر یافتند غلات و حبوبات را باندرون قلاع کشیدند و ضبط هر بلده از بلاد
ماوراء النهر را یکی از سلاطین با امرا متعهد شده مضبوط کردانیدند شرح تتمه از
عظمت امیر نجم الدین ثانی و فتوحاتی که در اوایل حال او را روی
نمود بانی مبانی سخن پردازی این حکایت را باین نحو مرقوم نموده که چون امیر
احمد اصفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بوفور فراست و کاردانی و امور جهان
بانی اتصاف داشت و در ضبط و ربط و قبض و بسط مهمات کشورستانی رایت
یکتایی برافراشته چنانچه سابقاً مسطور شد که شاه دین پناه بعد از فوت امیر

نجم الدین مسعود رشتی زمام امور وکالت بنفس همیون را در قبضهٔ اقتدار او گذاشته
آنجناب را صاحب اختیار مطلق گردانیده خطاب نجم ثانی دادند و او بر جمیع
امرا و وزرا و مقربان درگاه فلک پیشگاه تسلط و تفوق داشت از یمن توجه
پادشاه بنده نواز مدت چهار سال من حیث الاستقلال در غایت اختیار
و اقتدار امر وکالت پادشاه بلند جاه پرداخته امور ملکی و مالی و جزوی
و کلی را بر نهج عدالت به انجام مقرون ساخت بنا بر آنکه در آن سنوات
ملاذ حکام و ملجأ اشراف و اعیان بود از اسباب جاه و حشمت آنمقدار در سرکار
او جمع گشت که ثروت و مکنتش از جمیع امرای عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین
نافذ فرمان در گذشت عدد ملازمان خاصهٔ او نزدیک به پنجهزار رسیده و وفور
خزاین و اموالش از حساب و استیفای محاسبان و امنا متجاوز گردید هر روز
قریب یکصد سر گوسفند صرف شیلان او بود و مرغ و قاز و حوایج طبخ از برنج
و روغن و غیر ذلک برین قیاس در سفر هند گویند با آنکه تمامی اسباب نجم را
از آب گذرانیده بود هر روز سیزده دیگ نقره در مطبخ او بار میشد و اطعمهٔ
گوناگون را در طبقهای زرین و سیمین و چینی فغفوری بنظر خلایق می آوردند از
ثقات مرویست که آنطرف آب شخصی در وقت کشیدن شیلان از مشرف
و تحویلدار او پرسید که هر روز این قدر مصالح را در ولایت بیگانه چگونه بهم
میرسانید جواب دادند که بعنایت الهی گوسفند و مرغ و قند و نبات و آرد
و برنج و سایر حوایج مطبخ در سرکار بسیار است اما هر روز ده من دارچینی

و زعفران

و زعفران و زنجبیل و سایر ادویهٔ حاره و بعضی دیگر از حبوبات ضرور میشود
جهة تحصیل آن بتصدیع میکشیم غرض چون کوکب جاه و جلال آن امیر صاحب کمال
در اوج اعتبار چنین ترقی نمود و بکثرت حشمت و شوکت مغرور گشته بی آنکه از پادشاه
مؤید منصور رخصت یابد عازم فتح بلاد ماوراءالنهر و مقاتلهٔ سپاه اوزبک
گردید و آن امر خطیر را سهل و آسان شمرد و بعد از آنکه از آب آمویه عبور نموده
با ظهیر الدین بابر ملاقات کرد مجلس کنکاش بر آراسته شد که از کدام جانب بطرف
ترکستان روند درین میان خبر تحصن نمودن حکام و سلاطین اوزبک را در قلاع مشهوره
آن دیار باو رسانیدند و چون آق فولاد سلطان که در زمان شیبک خان حاکم
خزار بود در آن ایام دو خواسته خود را بقلعهٔ خزار رسانید و بضبط آن
پرداخت و قرار قلعه داری با امیر نجم ثانی داده بود بنا بر آن امیر عالیشان
متوجه گرفتن قلعهٔ خزار گردید و چون بنظاره قلعه رسید آق فولاد سلطان
علامت سپاه امیر نجم را دید که بعظمت و شوکت سحابی بنا نهیب فرود آمد امرای
عظام و عساکر ظفر فرجام هر کدام در اطراف قلعه هر یکی در مقامی لایق قرار گرفتند
از جمعیت سپاه منصوره اندیشه مند شد کلانتران آنجا را طلب نموده با ریش
سفیدان سپاه خود مشورت نمود که هر چند نظر بر احوال خود و لشکر قزلباش
انداخته ملاحظه مینمایم بهیچ وجه ما را آن قوت و قدرت نیست که با امیر
نجم در صدد قلعه داری باشیم اولی آنست که از در صلح و اطاعت در آمده
قلعه را تسلیم نمایم و یکدو نفر از اعیان شهر را نزد امیر نجم فرستاده و اظهار

الطاعت و الفیت ادا نمود که هرگاه نواب ایران مداری رقم عفو بر صحیفه
تقصیرات اینجانب کشد همه از قلعه بیرون آمده قلعه را بملازمان عالی تسلیم
می‌نماییم امیر نجم فرمود که هرگاه ترک نزاع کرده بخدمت بشتابند اهل قلعه از جان
در امان خود امنند و بعد از عهد و پیمان نواب سپهر و حصار خزار را باز کرده
سران سپاه باتفاق آق فولاد سلطان بیرون آمدند و بعد از دریافت کورنش
بموجب اشاره امیر نجم آق فولاد سلطان مقید شده و بابا قوتوز بیکی
با جمعی از سپاه اوزبک بقتل رسیدند بعد از قتل سپاه امر نمود تا رعایا را
استمالت داده خاطر ایشان را مطمئن ساختند و با هیچکس متعرض اموال رعیت
نشد چون خاطر ایشان را جمع نمود عنان عزیمت بصوب قلعه قرشی معطوف ساختند
چون خبر توجه امیر نجم ثانی بشیخم میرزا حاکم قلعه قرشی رسید کلانتران و قاضی
و سپران لشکر را طلب نموده گفت که میانه ما و جماعت ایران هرگز التیام
نبوده و نخواهد بود کسی که از راه تعصب دم از عناد قدیم که فیمابین ایرانی
و اوزبک هست هر چند که نکرده قلعه را تسلیم نماییم امیر نجم امان نخواهد داد چنانچه
چون آق فولاد سلطان نمود که بی محاربه و محاصره در قلعه را بر روی
او باز کرده با وجودی که عهد و پیمان فیمابین واقع شده بود همه آن سپاه
بقتل رسیدند چون ما را باید کشته شد چرا بنامردی کشته گردیم انسب
آنست که با هم در قلعه داری یکدل گشته آنچه لازمه جانفشانی بوده باشد
بعمل آوریم که از من قلعه سهل و آسان نمی‌توان گرفت چون خبر قلعه‌داری

من

من بعبیدالله خان و محمد تیمور خان رسید با سپاه جرار که زیاده از حد و شمار باشند
باستخلاص و کومک خواهند رسید و اگر ایشان دیر کرده قزلباش دست بر یابند
بشما که رعایای این دیار بد کاری نخواهند داشت و ما سپاهی این شهر هم کشته
خواهیم شد و ما کشته شدن را بر خود قرار داده ایم آن جماعت فریب شیخم میرزا
را خورده قرار اتفاق داده بعد از عهد و پیمان آذوقه در قلعه جمع نموده
درب قلعه و شهر را مانند بخت و دولت روی خود بربسته بروج و حصار
قلعه را از سپاه نگاهدار برادر اسپته آب بخندق انداختند و اکثر رعایای
آن شهر با سپاه اوزبک متفق گشته در بروج قلعه سپاه بنهایت برافراشتند
و منتظر ورود موکب امیر نجم الدین بودند روز دیگر که علم زرین آفتاب از کوه
مشرق سر زد و در فضای آسمان شقه علم گشوده علاهرا ظل رایت خویش
جای داد علامت قراولان چرچیان اردوی قزلباش با بیرام خان قرامانلو بیک
ریکی چیچون پنج دار شده و یک جانب حصار صف آرا گشته و متعاقب
جوانغار و برانغار عساکر ظفر شعار رسیده در عقب چرچیان ظفر قرین در دو جانب
صفها کشیده منتظر رسیدن امیر نجم بودند در آن حین رایت سپه سالار
ایران و کل امرای قزلباش مثل حسین بیک لله و میر زین العابدین بیک صفوی
و ده ده بیک قورچی باشی و زینل خان شاملو و احمد بیک صوفی اغلی و شاه رخ بیک
افشار و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی و امیر محمد یوسف صدر خراسان و از جانب
دیگر ظهیر الدین بابر با امرای جغتای در نهایت شأن و شوکت نمایان گشته از صدای

کره‌نا و نقاره و نای رومی سپاه شیعه اصفهان قلعه و شهر متزلزل گردید و از عکس
خود و سپر و فروغ سنان و چهار آئینه دیده اهل قلعه خیره شد و از بیم عظمت امیر
نجم و سپاه قزلباش دل در بدن اوزبکان طپیدن آمد چون امیر نجم
با آن عظمت بظاهر قلعه رسید یکبار اهل قلعه از راه عناد و اظهار دولت خواهی
عبید الله خان بودند از سرکشی و بی ادبی امیر نجم را شعله آتش غضب
شعله ور شد خطاب نمود که نمی دانستیم که رعایای بابر با ما میل سرکشی دارند
چون چنین شد بر من واجبست که رعایا را نیز تنبیه کنم عنان مرکب بجانب
خیمه برگردانیده امر نمود که قزلباش دور قلعه را درمیان گرفته و طرح سیبه
انداخته به سیبه پیش بردن پرداخته و نخست فرمود که نامه جهت حجت اثر امیر
شنیم میرزا و مردم قلعه نوشته و با یکی از قورچیان که مردی سخندان بود بقلعه
ارسال نمود و پیغام داد که اگر در بروی قزلباش باز نکنند فردا که قلعه بقهر
و غلبه مفتوح شود یکی از شما را زنده نخواهیم گذاشت چون قورچی مذکور داخل
قلعه شد و پیغام و نوشته نواب امارت پناه بشنیم میرزا رسانید در جواب گفت که بگوید به امیر
نجم اگر ما حریف شما نیستیم کی با شما قلعه داری میکردیم و شما را عهد و شرط
درست نیست زیرا که آق فولاد سلطان را در قلعه خزار امان داده او چون
با مردمش از قلعه بیرون آمد نقض عهد کرده همه را بقتل آوردید ما
تا جان داریم با شما قلعه داری کرده آنچه از دست ما بر آید تقصیر نخواهیم کرد
چون جواب به امیر نجم رسید فرمود قزلباش بقلعه جنگ انداختند و از بالا و پائین

نایره

نایره قتال و جدال اشتعال یافته جمعی کثیر از جانبین مجروح و قتیل گشتند امیر نجم
اینگونه جنگ کردن را صرفه ندید زیرا که سپاه تلف میشدند امر نمود تا دست از جنگ
کشیده در سیبه کار کنند و چون چند روز برین گذشت روزی امیر شنیم میرزا از فراز
برج نظر کرد سیبه ده ده بیک را دید که پیش آمده است گفت امشب بیرون
میرویم و میریزیم برین سیبه که بسیار پیش آمده است قضا را ده ده بیک در سیبه
نبود و نواب نجم آمده و سپری به سیبه پاک شده و رفت بخیمه و قدغن کرد که وای
بر جان آن صاحب سیبه که شبها غافل شود و قزلباش را بکشتن دهد و چون ده ده بیک
چند شب بیخوابی کشیده بود کار سیبه را بعهده اسکندر بیک جانشین خود
واگذاشته سپارش کرد که من میروم لحظه خواب کرده سحر خود را بسیبه میرسانم
خبردار باش مبادا از قلعه اوزبک بیرون آیند اما او چون در سیبه ماند فرمود
شراب آوردند و چون دماغ رسانید قورچیان اکثر مست شدند و کسی نبود
که مشعلها را روشن کند شنیم میرزا دروازه را گشوده با نزار اوزبک بیرون
آمده ریختند بر سر سیبه اسکندر بیک و تا خبر میشد سیصد کس را بقتل آورده سر دیند
و سرها را برده بر بالای برج و باره آئین بستند و چون آن خبر به نواب نجم رسید
آه از نهادش بر آمده ده ده بیک را معرض عتاب در آورده هرچند مشار الیه
عذرهای مناسب گفت فایده بر آن مترتب نشد امر نمود تا دار بر پای کردند
و خود سوار شده و ده ده بیک قورچی باشی را دست بسته و سر برهنه در جلو انداخته
بپای دار رسانید و حکم نمود تا او را از دار بکشند هرچند امرای عالیشان

درخواست نمودند امیر نجم قبول ناکرده آخر الامر به شفاعت ظهیر الدین بابر از تقصیر ده بیک
درگذشت اما ایکندر بیک جانشین او را آورده از حلق برکشیدند مردم قلعه تمام نظاره میکردند
و قزلباش فریاد میزدند که ای مردم قلعه وای جان شما تا برسید از این روز که غضب نجم مستولی شود
باشد و کشتنی اند که التماس کنند و شما را امان ندهند نگذارند اما چون شب شد دیگر باره شیخم
میرزا از قلعه بیرون آمده بر سپه حسین بیک لله ریختند لله بیک با دلیران آن سپه بدفع اوزبکان
پرداخته جمعی کثیر از ایشان از قتیل و اسیر ساخته صباح آن روز سمرداد بر سپه قلوقه کرده خون
به نجم رسید سوار شده به سپه آمده به پرسش سپهها نموده تحسین بسیار بلله بیک کرده هر یک از امراء که
مورچل خود سعی نموده بودند به تحسین و آفرین نوازش یافتند و هر یک که تقصیر در کار خود کرده بودند
مورد عتاب و خطاب گشتند القصه امرای عالیشان از بیم جان صبح و شام علی الدوام در سپه
کار میکردند و شب از کثرت ازدحام که در سپهها بهم رسیده بود از اوزبکان قلعه بی آرام بودند
چون سه روز بدین نوع گذشت شیخم میرزا گفت هر چند قزلباش کشیک نگاه میدارند اما علاج
نداریم امشب بر سر سپه میرویم و دست بدست میرسانیم از قضا محمد کاظم خواهرزاده نجم در سر سپه
خالو خود بود و نواب نجم سپه خود را باو سپرده بود و جوانان اصفهانی در آن سپه جمع بودند
و محمد کاظم را بخاطر رسید که امشب اندک فراغتی بکنند که اوزبک بخیشد بر سر سپه امیر نجم و تا محمد کاظم
خبردار میشد شش نفر اصفهانی کشته شد و از صدای تا و هوی حسین بیک لله دو سه بیک خبردار
شده با امرا بسیر به دافعه پرداختند و جمعی از اوزبکان را مقتول ساختند مفقود گشته
شدند و با سیصد تن شیخم میرزا خود را به قلعه انداخته در روب قلعه محکم گردانیده صدای
کورنای از برج قلعه بلند آوازه گردانید چون این خبر با میر نجم رسید خود در آن صبح سوار شده به سپه

محمد

محمد کاظم خان آمد و او را پرسش بسیار نموده محمد کاظم خان تا میرفت عذر میگوید
که ما نیز جمعی کثیر از اوزبکان را کشته و اسیر ساخته ایم که امان حرف زدن
نمیداده و آن جوان قابل خویش سمار را از دار عبرت آویختند امرای عظام
و چپار سهراب بهرام انتقام از شامت آنحال بی تاب گشته بیکبار از صغار و کبار
بباز خواست خون محمد کاظم خان از جای آمدند و روی بقلعه آورده شیخم
میرزا از شامت آنحال مضطرب گشته بدفع غازیان پرداختند و امرای عالیشان
از روی مردی قدم جلادت پیش گذاشته نردبانها را بر حصار تکیه دادند
و جمعی کثیر در زیر نردبانها برج را خالی میکردند وقتی اوزبک خبردار شد
که بهرام خان از بالای نردبان قدم در برج قلعه گذاشت تا اوزبک رفتند
که سر راه او را بگیرند که از چهار طرف قزلباش داخل قلعه شدند و آغاز قتل
و غارت نمودند شیخم میرزا زنده گرفتار [illegible] راز دروازه قلعه او را او را از حلق
کشیدند امیر نجم حکم بر قتل عام نمود و غازیان شمشیر بران بر آن خلق گذاشتند
اتفاقا محله بود که در آن محله تمام مردم چغتای بودند چند نفر بخدمت بابر پادشاه
آمدند و گفتند ما چغتائیم متصدق سر خود غدر ما را از نواب نجم بخواه بس
بابر رفت بخدمت نجم و گفت که اقوام من درین محله میباشند و ایشان را
بمن بخش امیر نجم التماس او را قبول نکرده غازیان تیغ کین بر آن قوم بی
دین گذاشتند و قریب پانزده هزار کس از برنا و پیر بقتل آمدند و سادات
آن ولایت با عیال و اطفال پناه به مسجد جامع بردند و کس نزد امیر محمد یوسف

بزبان آورد که غازیان ملکی را که بجنگ میگیرند خورد و بزرگ گناهکار و بی گناه
همه در پای یکدیگر کشته میشوند و ملاحظه و تشخیص سید و غیر سید و شیعه و سنی
نمیکنند چون قزلباش از نجم این سخن شنیدند بمسجد در آمده مجموع آن جماعت
را بقتل آوردند بعد از قتل عام و تقسیم اموال اهل القلعه بغازیان چون خبر
توقف عبید الله خان و جانی بیک سلطان در بخارا بامیر رسیده بود
که سپاه اوزبک جمعیت نموده نقش مقابله و مقاتله در لوح خاطر نگاشته اند
بنابر آن با ظهیر الدین بابر و امرای ذیشان عنان یکران بصوب بخارا تافت
چون بقرشی بخارا رسید شنید که محمد تیمور خان و ایشبک خان و ابو سعید
سلطان و کوچم خان با فوجی از سپاه سمرقند بخیال دست برد بیرون آمده
روی بانجانب آرند امیر نجم خود در همان منزل توقف کرده بیرام خان قراملو
بیگلربیگی بلخ را با جمعی کثیر از دلیران بدفع ایشان مامور گردانید و آن دو سلطان
از توجه بیرام خان و غازیان ظفر فرجام خبر یافته در قلعه غجدوان متحصن شدند بیرام
خان کیفیت حال را اعلام نموده امیر نجم الدین با تمامی عساکر از عقب بجانب غجدوان
شتافتند شرح محاربه امیر نجم الدین با سلاطین اوزبک و کشته شدن او با چند
نفر از امرای مامور بتقدیر ملک داور چون امیر نجم الدین ثانی با بابر پادشاه
و امرا و سپاه نصرت دستگاه بظاهر قلعه غجدوان رسید محمد تیمور خان و ابو سعید
سلطان که شهر و قلعه را مضبوط ساخته بودند از دیدن علامت لشکر قیامت
اثر جمعی از بهادران پیشتر را از قلعه بیرون فرستادند تا با غازیان مقابله

نمایند

نمایند چون دلیران قزلباش آن گروه را باشارت شاهی نمودند که جرات نموده از حصار
بیرون آمده اند از روی دلیری متوجه معرکه جنگ شدند و از جانبین غبار میدان
هیجا ارتفاع یافت از هر طرف جمعی مجروح و بیروح شدند آخر الامر اوزبکان
بجانب حصار گریخته شدند و هر روز از وقتی که خورشید تابان مرتفع میگردید تا زمان
عظام حسام خون آشام از نیام انتقام آخته بر مخالفان می تاختند و اوزبکان
نیز دست بانداختن سهام مرگ نشان میگشادند چون چند روز در میانه
سپاه قزلباش و اوزبکان بهمین منوال نیران قتال و جدال اشتعال داشت
در میانه عساکر قزلباش آذوقه و ذخیره نایاب شد ظهیر الدین بابر و خواجه
کمال الدین محمود سپاغرچی بامیر نجم گفتند که درین زمستان فایده بر محاصره
غجدوان مترتب نمیشود زیرا که ما دیدیم و میدانیم که این قلعه بذخیره بسیار کرشت
الات رزم مشحون است و دو نفر از سلاطین اوزبک با بسیاری از شجاعان
قرار بقلعه داری داده اند و مع هذا ایام زمستان در پیش است این نیز بر همین
بغایت سرد میشود و گرفتن این حصار بجنگ تیسر پذیر نیست و اگر چند
روز دیگر این منزل معسکر لشکر نصرت اثر باشد غازیان جهت فقدان
غلات حبوبات آزار خواهند کشید مناسب دولت آنست که ازینجا طبل
رحیل کوفته در نواحی قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایت بلخ رعایا
و سوداگران غله و اجناس باردوی ظفر تلاش آورند و چون زمستان
باتمام رسید ذخیره اوزبکان روی بنقصان آورده علیق جهت الاغان

در صحرا پیدا شود متوجه فتح بلاد و قلاع شویم امیر نجم جواب داد که اگر ما از ظاهر
غجدوان کوچ کرده بآن طرف آب رویم اوزبکان تصور خواهند کرد که این حرکت
بنابر خوف و هراس و عدم قوت و قدرت از ما وقوع یافته و این معنی موجب
جسارت ایشان خواهد شد و من بقوت آمیب جنگ سلطانی آراسته سلاطین
اوزبک جنگ میکنم علی الصباح روز یکشنبه سیوم ماه مبارک رمضان طلیعه
سپاه اوزبک از میان درختان ظاهر غجدوان ظاهر و نمایان شد
و مهم از خیرخواهی امیر دو وزیر درگذشت صورت حال بر سبیل اجمال آنکه
چون بلده بخارا ابا مع عبید الله خان و جانی بیک سلطان رسید
که کار امیر نجم ثانی در غجدوان از پیش نمیرود و هر روز لشکریان جهت بدست
آوردن آذوقه و علیق دواب متفرق و پریشان میشوند عزم رزم امیر نجم
جزم کرده با سپاه بسیار از پیاده و سوار بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان
گشتند بعد از وصول بحدود قلعه مذکور آن دو سلطان از رسیدن
سپاه بخارا آگاه شده بالشکری که در حصار داشتند از قلعه بیرون آمده
بدیشان پیوستند و همعنان یکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند امیر نجم
ثانی پیش از مشاهده آنحال دل بر قتال نهاده میمنه و میسره لشکر را بوجود
امرای عظام استحکام داده خود در قلب ایستاد و مقرر کرد که ظهیر الدین
بابر پادشاه با جنود خود طرح باشند و همه سپاه را بکومک یکدیگر مامور ساخته
که هر گاه احتیاج باشد متعاقب یکدیگر بمیدان جنگ شتابند و هر یک

از امرا

از امرا التماس نموده امیدوار فتح و فیروزی مینمود و بعد از تسویه صفوف
سپاه علامت اوزبکان در آخر و آن چهار سلطان که با توزوک آراسته
از میان درختان ظاهر شد و تا رسیدن ایشان بمیدان قریب بدویست
نفر اوزبک بیرون تاخته بر یسار سپاه امیر نجم یساول حمله نمودند بیرام
بیک قرامانلو که در جانب میسره بود با چند نفر از برای دفع شر آن جماعت مرکب
جلادت بحرکت در آورده بیک حمله آنگروه را از پیش برداشته در آن حین
جمعی دیگر از بهادران یکه تاز عنان به میدان پیچیدند و شوبه تیر نمودند بیرام
خان بیک یکی چون که با چند نفری مباشر حرب گشته بود به تیر یکی از اوزبکان
بقتل رسید از کشته شدن او سپاه اوزبک دلیر گشته جمعی کثیر از چپ و راست
بمیدان تاختند و از مشاهده آنحال عساکر ظفر مآل دل از دست داده چند نفر از
امرا که عداوت با امیر نجم داشتند بی آنکه دست باستعمال آلت پیکار برند بخت
ده ده بیک قورچی باشی روی بوادی فرار نهادند و ظهیر الدین بابر پادشاه
چون دید که اکثر از امرا گریزان شدند او نیز با لشکر خاصه خود از جنگ روی گردان
شد و راه حصار و شادمان پیش گرفته در رفت امیر غیاث الدین محمد و خواجه کمال الدین
محمود سپاه و عرب یحیی متعاقب بابر پادشاه شتافتند امیر نجم چون حال بدین منوال مشاهده نمود
روی بسپاهیان امرا کرده گفت که ای امرای تقی لباس ولی نعمت ما و شما همگی حضرت
خاقان سلیمان شان صاحبقران شاه اسمعیل بهادر خان است هر کدام از شما
که امروز نسبت بمن بیوفائی نماید بغضب آن حضرت گرفتار خواهد

از کثرت شمار لشکر خویش راه نداده عار فرار را بر خود قرار نمیدید الحکم لله
الواحد القهار ارسنجان امیر نجم جمعی از امرا ثابت قدم ورزیده چون اوزبکان
بهیأت اجتماعی روی بمیدان جنگ آوردند امیر نجم از وفور غرور نیز بنفسه
خود متوجه حرب شد و در اثنا جمعی از ملازمان عبید الله خان با امیر
نجم رسیده او را از اسپ انداخته اسیر سرپنجهٔ تقدیر شد و بان حال آن جناب
را بنظر عبید الله خان آوردند عبید الله خان امر بقتل امیر نجم
نمود و سرش را بر سر نیزه کردند لشکر قزلباش چون از قتل او خبر یافتند
در نهایت اضطرار روی بوادی فرار نهادند میرزین العابدین بیک
صفوی با جمعی کثیر در آن معرکه شربت شهادت چشیده بمردی و مردانگی
کشته شدند و حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اغلی با جمعی از غازیان بقوت
بازوی جوانمردی خود را بگذرگی رسانیدند و برخی دیگر قدم در کوهها
گذاشته در مغارهها مخفی گشتند و خواجه محیی الدین یحیی ولد خواجه شمس
الدین محمد مروارید و خواجه میرجان بن خواجه قوام الدین بن استاد عبد الله
معمار بدست اوزبکان غدار گرفتار شده بقتل رسیدند و جمعی دیگر از غازیان
از بیم اوزبکان خود را باب آمویه زدند در آن دریای بی پایان طعمهٔ ماهیان
گشتند القصه چشم زخم عظیم بر عساکر دین رسید و انچه از بد سلوکی امیر
نجم بود که رسید باو آنچه رسید اوزبکان بعد از فتح و ظفر باردوی امرا
و سپاه امیر نجم ریخته بغارت اموال مشغول گشتند اسباب و یراق

فراوان

فراوان بدست درآورده بامید تمام متوجه تسخیر ولایت خراسان شدند و در نهم
ماه مبارک رمضان این خبر در دار السلطنه هرات بامیر عماد الدین محمد اصفهانی
که حسب الحکم جهانمطاع وزیر و صاحب اختیار امور ملکی و مالی خراسان بود رسید
بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازهٔ شهر پرداخت بعد از سه چهار
روز حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اغلی بصحت و سلامت آمدند احمد بیک
بضبط قلعهٔ اختیار الدین مشغول شد و حسین بیک برج سپاطا احمد را مضبوط
ساخت و رعایای آن بلده را وعدهٔ جمیله میدادند اما امیر غیاث الدین محمد
که متعاقب باریاب پادشاه بحصار رفته بود و از در رخصت گرفته با خواجه کمال الدین
محمود ساغرچی راه بلخ در پیش گرفته و در پانزدهم ماه مبارک رمضان داخل
آن بلده شدند خواجه کمال الدین محمود در بلخ توقف نمود امیر غیاث الدین
محمد بجانب هرات آمده باشارهٔ حسین بیک دروازهٔ ملک را ضبط نمود
و امیر عماد الدین محمود اصفهانی در دروازهٔ فیروزآباد لوای استقرار برافراخت
تتمهٔ احوال امرا و آمدن سلاطین اوزبک بخراسان بعد از طی احوال ایام
قشلاق شهریار بیهمال در دار السلطنهٔ اصفهان تحریر خواهد پیوست

شرح نهضت شهریار گردون وقار از ییلاق اسپهنجان جهت قشلاق نمودن بجانب اصفهان

قبل ازین تحریر پیوست که در اول بهار سنهٔ مذکوره خاقان سلیمان
نشان صاحبقران از قشلاق قم بییلاق اسپهنجان و پیش یاماق تشریف
برده ایام بهار و تابستان در آن چمنهای روح فزا بصید و شکار اشتغال داشتند

ودر اول پاییز روی بدار السلطنه اصفهان آوردند چون بدولت و اقبال
در ضمان امان ملک ودود و الجلال بلده جنت مثال مذکوره محل نزول شهریار
مؤید منصور شد طرح قشلاق در اصفهان انداختند بساط عیش و نشاط
گسترده کما ینبغی بعقد حال سپاهیان دار الملک عراق پرداخته ابواب انعام
و احسان بروی روزگار ایشان گشادند لب تشنگان وادی جور و اعتساف
را بچشمه سار عدل و انصاف رسانیدند بیت بنای عدل را آباد کردی
دل غمدیده گان را شاد کردی و ایام زمستان آن خسرو بهرام غلام
در دار السلطنه اصفهان بعیش و عشرت گذرانیدند در آن بین خبر فوت
سلطان ایلدرم بایزید قیصر روم و جلوس سلطان سلیم ولد او در آن مملکت
رسید و متعاقب نیز خبر قتل سلطان احمد خان ولد بزرگ سلطان
بایزید بمکر امرا و وصیت سلطان سلیم قرع سمع همایون شد و آمدن سلطان
مراد ابن سلطان احمد بن سلطان ایلدرم بایزید را بجانب دیار بکر نزد
نورعلی خلیفه بعرض محرمان بارگاه شاهی رسانیدند بنابر آن خاقان سلیمان
شان صاحبقران نورعلی خلیفه روملو حاکم ارزنجان را تاخت ولایت روم
مقرر فرمود احوال رفتن آن امیر عالیشان بولایت آل عثمان و پیوستن سلطانزاده
میرزا بنورعلی خلیفه و آمدن او بدرگاه سلاطین پناه و چگونگی فوت میرزا
و کشته شدن سلطان احمد خان و جلوس سلطان سلیم بعد از طی احوال
ایلغار شهریار ایران بجانب خراسان جهت دفع فتنه سلاطین چنگیزی مرقوم

قلم وقایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی وقایع سنه تسع عشر
و تسعمایه شرح ولادت با سعادت شاهزاده عالیشان ابوالفتح طهماسب میرزا و رسیدن
اخبار ماوراء النهر و بخارا چون ایام زمستان بنهایت رسید خسرو خیل انجم از
بروج شتوی عنان بکران بمنازل ربیعی معطوف گردانید فضای صحرا از ظهور
سبزه و لاله بر مرغزار سپهر دوار تفاخر نمود و مشاهده عارض رنگین
گل و ملاحظه طره مشکین سنبل ابواب فرح و سرور بر گشود شهریار کشورگیر
عرش سریر فرمان بزم آراستن جهت نوروز فیروز دادند در روز چهار
شنبه بیست و ششم ذی حجه سنه ثمان عشر و تسعمایه خبر تولد شاهزاده عالم و عالمیان
که در قریه شهاباد من اعمال اصفهان وقوع یافته بود رسید شرح احوال آنکه
چون مشیت مالک الملک بی منتها و اراده خالق ارض و سما الذی لم یتخذ صاحبة
و لا ولدا با بقای دولت دودمان عالیشان و امتداد شوکت خاندان با اقتضا
صاحب شوکتی تعلق گیرد در آینه غرایب امور که سبب بقای آن دولت و وسیله
امتداد آن شوکت تواند بود بمنصه اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه بر اکثر انام
و کرام وسیله صاحب دولت را از آن بهتر که فرق همایونش با فسر اولاد و اخلاف
سمت زینت یابد که چون سلسله ایام بقایش بقول المرء فنا منتهی گردد انتظام
سلک آن جواهر دولت به پیوند آن رشته مجدد و متانت پذیرد بیت اساس
دولت شاهان جم جاه *** شود محکم ز فرزندان آگاه *** ستون دولت شاهست
فرزند *** نه هر فرزند فرزند خردمند *** لله الحمد که انوار این مضمونات را

پادشاه گردون اساس پس از مصباح خرد اقتباس نموده پیوسته بزبان حال
مضمون کریمه رب هب لی من لدنک ذریة انک سمیع الدعاء از واهب بی منت
خلفی که فروزنده شمع بزم دولتش تواند بود مسئلت میفرمودند و بر طبق
مدعایش گل مطلوب بر گلبن مقصود غنچه بسته در آن وقت که شهریار کامکار
اراده آراستن جشن نوروز فیروز داشتند که دران دری دریای سلطنت
و گوهر صدف خلافت بساحت وجود جلوه نمود در ریاض دولت پادشاه
صفوی الکلی برشت خیار مقصود رخ نمود که شمیم عنبر آگینش مشام عالمیان
را معطر گردانید و ظلال اقبالش طوبی مثال عالمی را مهد امن و امان رسانید
ملکی بصورت بشر قدم سعادت اثر در عرصه گیتی نهاد که ابواب مرام بر روی
روزگار گشاد بیت طالع عالم منور شد به نیکو اختری :: منتظم شد سلک
ملک و دین والا گوهری :: و آن مولود عاقبت محمود مکنی بابوالفتح و مسمی
طهماسب میرزا شد طنطنه بشارت و غلغله تهنیت در فضای عالم ملک و ملکوت
پیچیده ابواب ابتهاج بر روی خواص و عوام مفتوح گردید بساط عیش و سرور
ممهد گردیده انوار عاطفت حضرت کشورستانی بر صفحات احوال جمهور انام
تافت امرای نامدار و وزرای عالیمقدار و صدور و ذوی الاقتدار و سایر
ملازمان درگاه عرش اشتباه نقود نامعدود و عقود لآلی و گهر نثار مهد همایون
آن شاهزاده عالی گهر گردانیدند پرده نشینان تتق عزت صلات و صدقات
بابواب استحقاق رسانیده محامد شکر الهی بجای آوردند و چند قابلهٔ حور

سرشت

سرشت جهت ارضاع آن گوهر یکتای صدف ولایت و کرامت تعیین کردند
مواد امانی و آمال فرق انام سمت ازدیاد گرفت بعد از انقضای
ایام عیش و طرب جهت دفع اصابت عین الکمال در آن ایام از دست
سپهر دوار ذیل ملال بر چهره ایستادگان پایه سریر جاه و جلال کشیده شد
و خبر ناخوش شکست یافتن لشکر فیروزی اثر و قتل امیر نجم الدین ثانی
و بیرام خان قرامانلو و امیر زین العابدین بیک صوفی و عبور سلاطین
اوزبک از جیحون معروض سده والای صفوی گردید بنا بر آن دفع شر
مخالفان و یورش خراسان مرتبه دیگر پیش نهاد همت والا نهمت گردید
و رایات فیروزی آیات از دار السلطنه اصفهان بجانب بیاده بحرکت
در آمده ارتفاع غبار مواکب سپهر مراتب از ذروه فلک دوار در گذشت

شرح تسلط محمد تیمور خان و عبید الله خان بر بعضی از بلاد خراسان قبل

ازین تحریر پیوسته که در معرکه غجدوان امیر نجم ثانی از جام فیض سبحانی
شربت شهادت چشید سلاطین اوزبک ازین شکست که بر غازیان قزلباش
رسیده بود امیدوار بفتح کل ممالک خراسان گشتند و جانی بیک سلطان
با سپاه فراوان از جیحون عبور کرده متوجه دار السلطنه هرات شد
امرا و اشراف آن بلده چون از رسیدن جنود اوزبک بالنک کهندستان
خبر یافتند همه باتفاق همت بر ضبط و قلعه داری گماشتند احمد بیک صوفی
اغلی قلعه اختیار الدین را محافظت نمود و حسین بیک لله در برج سلطان

احمد میرزا و امیر عماد الدین محمود دروازهٔ فیروزآباد را استحکام داده و همچنین
بسیاری بروج و دروازها را استحکام دادند جانی بیک سلطان تاریخ
ذو القعدهٔ سنهٔ مذکوره در الکای کهدستان فرود آمده دیگر روز نوبت فوجی
از بهادران اوزبک از طرف باغ سفید یورش بقلعه آورده قریب بخندق
آمدند دلیران قلعه دار از برج و حصار باندختن گلولهٔ تفنگ کپور آبدار رشحا
جمعی کثیر از اوزبکان از اصحاب پیکان دلنشان اهل مردی مجروح و قتیل
گشتند و بعد از تلاش بسیار از تسخیر حصار مأیوس شده مراجعت
نمودند بعد از چند روز دیگر باز اوزبکان طرح جنگ انداختند و از جانب
دروازهٔ فیروزآباد یورش بقلعه آوردند امیر عماد الدین محمود ثبات
قدم بدفع ایشان نموده آن روز نیز کاری نساختند و سه نوبت
دیگر بهادران ماوراء النهر از دروازهٔ مذکور بجنگ قدم پیش گذاشته از دست
مستحفظان دروازهٔ فیروزآباد مجروح گشته بی نیل مقصود مراجعت
نمودند و بابا عشقی ترائی که معتقد لاهیک بود در بعضی از آن معارک
بدست اوزبکان گرفتار گشته شربت شهادت چشید مقارن آن حال عبید الله
خان نیز بنواحی هرات رسیده در قریهٔ ازآوان و سیاق پلمان نزول
کرده و چند مرتبه سپاه بخارا از روی اقتدار تا کنار خندق و دروازهٔ ملک
فیروزآباد آمده آتش جنگ و پیکار را افروختند و مستحفظان آن
دو دروازه بمعاونت و عنایت پیروی دولت و اقبال ابدی

انگه ورا

انگه ورا بناوک دلدوز و گلولهٔ تفنگ سینه سوز متفرق میساختند عبید الله خان
نیز کاری نساخته خایب و خاسر بمنزل خود مراجعت مینمود و مدت دو ماه
آن دو سلطان گمراه بجد هر چه تمامتر بامر محاصره قیام نموده گاهی بجهت
محاربه پیش آمده گاهی دم از صلح میزدند و هر چند جهد میکردند فایده بر آن
مترتب نشد و چون در آن سال محصولات محروسهٔ هرات متوسطة الحال
آمده در آن ایام نرخ حبوبات ترقی تمام کرد و مع ذلک امراء عظام
جهة آذوقهٔ غازیان بر محلات شهر غله حواله نمودند بدین سبب تشویش
بسیار بصغار و کبار راه یافت متوطنان شهر در غایت عسرت شدت
بسر میبردند تا آنکه پرتو عنایت واهب العطایا از مهب الطاف نامتناهی و جنابت
روزگار محبوسیان محصور تافته میانهٔ جانی بیک سلطان و عبید الله خان مخالفتی
روی نمود در صباح روز نوروز سال مذکور که در حقیقت نوروز عبارت
عبارت از آن روز است هر یک از آن دو سلطان از ظاهر بلدهٔ هرات
کوچ نموده روی بجانب ترکستان نهادند و در آن روز فیروز مرد پایزا
از نسیم عنایت ایزدی گل امانی در چمن مراد شگفته از محنت تضییق
محاصره نجات یافتند و از محافظت برج و باره فارغ گشته بسر بساطین و باغات
و مزروعات خود شتافتند و جانی بیک سلطان و عبید الله خان چون
بکنار آب مرغاب رسیدند محمد تیمور خان از جیحون عبور نموده در حدود مرغاب
بدیشان پیوست در تکلیف مراجعت مبالغهٔ بسیار نموده عبید الله خان

ماوی مرافقت نمود و جانی بیک سلطان از موافقت ایشان اجتناب
ورزیده بلا توقف از آب آمویه گذشته روی بجانب کرمینه که مفرش
بود آورد و کرت دیگر عبید الله خان باتفاق محمد تیمور خان علم ظلم و ستم
بجانب خراسان برافراشت روی بطرف شهر طوس و مشهد مقدس
آوردند چون اهالی طوس از وصول آن دو سلطان بی دین اطلاع یافتند
ناچار بقدم الطاعت و الانقیاد استقبال نموده آن بلده را بتصرف ایشان
گذاشتند و آن دو سلطان بموافقت یکدیگر از خطه مرو تا نواحی اسفراین
بحوزه تصرف در آوردند و از روی استقلال تمام دخل در مملکت خراسان
نموده دل در سلطنت اندیار بستند چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید
امرا عظام مصلحت در توقف ندیده قلعه و شهر را خالی کرده از راه بیا
بان طبس و بیابان روی بموکب خاقانی آوردند خواجه ابو الوفا هروی
با بعضی از هواخواهان اوزبک بعد از رفتن لله بیک آن بلده را ضبط نموده
جهة ایصال بشارت میرعان بمشهد مقدس نزد سلطانان اوزبک
ارسال داشت محمد تیمور خان از رسیدن این خبر با سپاه جرار ایلغار
بهرات نمود و عبید الله خان در طوس و نیشابور و اسفراین علم استوار
گردانید و خطبه و سکه بنام خود کرد چون خبر آمدن محمد تیمور خان در باهل هرات
رسید طوغا و کرناها با نقاره سه شهر باستقبال پرداختند و اظهار اطاعت
و انقیاد نمودند محمد تیمور خان در باغ جهان آرای فرود آمد و خطبه و سکه بنام

خوکرد

و چون خود کرد میدانست که در ایام محاصره تشویش و تفرقه بسیار باحوال اهل سنت
آغاز غدر و سعایت نموده جمعی کثیر را بعلت تشیع در دام بلا و عنا انداختند
از مشاهیر قتیلان مولانا شمس الدین محمد بهجی و مولانا حبیب الله واعظ بودند
مسجد جامع شهید گشتند و ساعت بساعت آتش این فتنه اشتعال می یافت
تا آنکه مولانا خواجه علی صدر که خوارزمی الاصل بود بنابر التماس امیر غیاث الدین
محمد بن امیر یوسف بعرض محمد تیمور خان رسانید که تقویت جماعتی که بنابر اغراض فاسده
خویش در مقام انهدام بنا زندگانی مردم شیعه شده اند موجب تخریب مملکت
میشود در منع و زجر آن طبقه حکم حاصل کرده اول پسر مولانا خلیل صحاف
که از غلات اهل سنت بود بکید و شیعه بزخم کارد او بدرجه شهادت فایز گردیده
بودند بمضمون من اعان ظالما سلطه الله علیه حق سبحانه محمد تیمور خان را برو گماشت
که تا بسیاست بلیغ به بئس المهاد دستش روانه گردانید آن فتنه تسکین یافت
و دست تعدی خوارج کوتاه گردید و چون قریب به سپاه محمد تیمور خان در هرات
و عبید الله خان در مشهد مقدس بامر سلطنت مشغول بودند خبر توجه رایات
جاه و جلال از پی دفع سلاطین چنگیزیه شیوع یافته سپاه اوزبک قلاع و شهر
را گذاشته بکام ناکام دل از حکومت برداشته روی بوادی فرار نهادند

شرح نهضت موکب همیون از پایه بجانب خراسان و مشرف شدن امیر نظام الدین عبد الباقی و سید شریف الدین علی بمناصب عالی

جملا ازین نگاشته
اقلام عنبرین فام گشت که خاقان سلیمان شان صاحبقران بعد از استماع

تسلط اوزبکان بخراسان در ساعت سعد از دار السلطنهٔ اصفهان بعزم
تنبیه و تادیب آن گروه بی ایمان بآن صوب حرکت فرموده پرتو وصول
بجد و بساوه انداختند فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که عساکر
ظفرمآثر آذوقه جهت یورش خراسان بقدر سه ماهه تحصیل نمایند و با آنکه در آن
سال در اکثر بلاد محروسه حبوبات بغایت قلت بود و بلیه قحط و غلا شیوع تمام
داشت بهمین توجه اشرف اعلی آنمقدار غله و زاد راحله که کفاف و دلخواه شاه
و سپاه ظفر دستگاه بود فراهم آوردند و بعد از ده روز اقامت که در ساوه
واقع شد علامات کشورگشای بآن صوب کوکبهٔ گنبد دری افراشتند و از آن
راه بفیروزکوه توجه نموده در ضمان امان ملک منان در آن مکان قبهٔ بارگاه
باوج مهر و ماه برافراشته شد و مدت ده روز در ییلاق فیروزکوه منتظر
رسیدن غازیان توقف واقع شد از وقایع ایام توقف ییلاق مذکور
آنکه امیر شریف الدین علی که جامع انواع فضل و ادب و حاوی علوم موروث
و مکتسب بود و بشرف نسبت و علوم حسب از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز
و مستثنی بود بعد از واقعهٔ قاضی محمد سعید کاشی منظور نظر کیمیا اثر خاقان
والاگهر گشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شد چون چندگاه بلوازم
آن امر پرداخت از امیر نجم ثانی نسبت بخود سوء المزاجی فهم کرده از آن مهم
استعفا نمود در وقتی که ماسچه رایات ظفرآیات از خراسان مراجعت
فرموده پرتو وصول بر ولایات عراق انداخت رخصت طواف

عتبات عالیات یافته روی بجانب بغداد نهاد امیر نظام الدین عبد الباقی بمنصب وزارت
شاهی مفتخر و مباهی گشته بود و از التفات امیر نجم کواکب جاه و جلالش باوج سعادت و اقبال
رسیده بود در اوانی که امیر نجم عازم ماوراء النهر شد آنجناب را بنیابت خود تعیین نموده و او من حیث
الاستقلال بسرانجام مهام وکالت مشار الیه پرداخت در آن منزل خاقان سلیمان شان
صاحبقران امیر نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده وکالت نفس نفیس
همایون را در عهدهٔ آنجناب مقرر فرمودند و پایهٔ قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانیدند و سید
شریف الدین علی را که از مشاهد مشرفه عود نموده در شیراز اقامت داشت خلع فاخره جهة
او ارسال داشتند در آن ایام باردوی ظفر فرجام رسیده از میامن توجهات شهریار ایران زمین بمنصب
عالی صدارت سرافرازی یافت و بواسطهٔ رفع غباری که در میانهٔ آن دو بزرگ در میان بود دلگی از
نبات مکرمات میر عبد الباقی بحبالهٔ میر سید شریف قرار گرفت و میر سید بالتماس آن امر آن دو نیز
عالی جلوه آمده ساحت گیتی را منور گردانید القصه بعد از اجتماع عساکر نصرت اثر و تعیین مناصب
آن و سید عالی گهر از منزل فیروزکوه لوای جهان گشا بجانب سلطان میدانی برافراشتند در بیل
خان را با بعضی از امرا و سپاه ظفر پناه جهت منقلای بجد و بسطام مقرر فرمودند و خود نیز
متعاقب ایشان در حرکت آمده چون بنواحی دامغان رسیدند سیف الامانی خواجه مظفر بتکچی
که جهت تحصیل وجه تقبل امیر عبد الکریم و آقا محمد روزافزون بمازندران رفته بود مقتضی المرام
بازآمده در آن منزل شرف پایبوس دریافت بنابر آنکه در باب انجام آن مهام [illegible]
نیکو خدمتی بظهور رسانیده بود مجددا پرتو عنایت خسروانه شامل [illegible]
بسطام از فر نزول موکب فلک احتشام با سپهر برین [illegible]

لشکر و مشاهده یراق و اسب مجاهدان دین و دولت نفاذ یافت و صباحی که سپهداران
قدر و قضا و پیاده‌ی بیضای آفتاب زره بر جوشن مصقول خیول ثوابت و سیار پوشیدند
و از لوامع تیغ برق کردار و اشعه شعله آثار رفضای زمین را مانند نگارخانه‌ی چین و ختن
و مزین گردانیدند امرای عظام و قورچیان و سپاه یلان زمان جوشنها پوشیده بر اسپان صبا
رفتار سوار گردیدند سیوف جان گزند آخته و رماح اجل پیوند برافراخته زبان بدعوی
جلادت و پر بازی بگشادند بسکی از جام راحت انجام و تتوای سرمست شده بمضمون
این مقال مترنم بودند بیت
درآید اگر دشمن تیز چنگ ... بدریای هیجا لبان نهنگ
ز اقبال شاه امامت نژاد ... خدیو جهانگیر پاک اعتقاد
انقلاب مردی بتوسن کنیم ... ز ضرب سنان عرق خونش کنیم
در آن صباح پادشاه صاحب تأیید مانند
خورشید بر سمند گردون نورد بر آمدند و بر سبیل بی اختلال عنان ظفر مآل آغاز
عبور فرمودند میمنه و میسره و قلب و مقدمه جنود مسعود در نظر کیمیا اثر در آوردند
و هر طایفه که میرسیدند سرداران ایشان پیاده شده جبین بر خاک راه آن تأیید یافته
حضرت آله می‌سودند و بزبان نیاز بآداء دعا و ثنا میکشودند بیت
که شاها فلک بندگی خواه تو باد ... جنود ملک در سپاه تو باد
ظفر در رکاب تو بادا مدام ... بهر جا که رزم آزمائی کنی
چو خورشید کشور گشائی کنی
و نقد اخلاص آن سالکان طریق اختصاص
در معیار ضمیر کیمیا تاثیر آن زیبنده‌ی تاج و سریر تمام عیار نموده بسکه قبول اقتران یافت و همه
تضاعف اسباب بهجت و کامرانی و بهجت و شادمانی افزوده از فراغ از آن امر بصوب دولتخواه
میمون مراجعت فرمودند

شرح رسیدن منقلای سپاه ظفر دستگاه بنواحی مشهد

مقدس و فرار سلاطین اوزبک از بیم صولت موکب شاهی

چون خاقان سلیمان شان صاحبقران خجسته روز اوقات
خجسته آثار را در الکای بسطام بسامان عساکر نصرت فرجام صرف فرمودند بعد از اتمام
آن امر خطیر سعادت بهر از راه ییلاق کالپوش روی توجه بصوب مقصد آوردند و خلیل
سلطان ذو القدر حاکم شیراز را با فوجی از دلیران بسم منقلایی از موکب معلی بجانب مشهد مقدس
و روضه رضویه علی راقدها الف الصلاة و السلام و التحیة ارسال فرمودند و خلیل سلطان باستظهار دولت
ابد پیوند شاهی طی مسافت بسرعت نموده مانند برق و باد روی بجانب مشهد معطر نهاد و عبید الله
خان که در آن ولایت خود را پادشاه مستقل ممالک نصف خراسان میدانست از استماع
این خبر اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چاره کار خود منحصر در فرار دانسته در وقتی
که خلیل سلطان ذو القدر و صوفیان جلادت اثر بیک منزلی مشهد مقدس رسیدند
عبید الله خان بعضی از ارباب و کلانتران آن خطه جنت نشان را کوچانیده عنان
هزیمت بصوب مرو شاهجهان انعطاف داد و از آنجا نیز از بیم رسیدن غازیان تاب
توقف نیاورده و از راه شیر شتر بمعبر چارجوی رفته از آب آمویه عبور نموده بجانب
بخارا در رفت و علی القیاس محمد تیمور خان از استماع قرب وصول سپاه ظفر انتساب
رعب و هراس بر دو راه یافته از هرات عازم سمرقند شد و جمعی از اکابر بلده هرات را مثل
امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود و خواجه جلال الدین قاسم و مولانا
قاسم خواند امیر و خواجه شاه حسین خیابانی را کوچانیده همراه بجانب سمرقند برد و هنوز
موکب همایون پادشاه ربع مسکون در ییلاق کالپوش بود که نیر فتح و فیروزی از افق سعادت
و بهروزی طالع گشته از فرقه اوزبک دیار در آن دیار نماند و سپس بمشیت

قادر ملک بخش لباس امن و امان بقامت اهل خراسان پوشانیده بساط جمعیت اصحاب
بغی و طغیان را برافشاندند و محمد تیمور خان چون بدار الملک سمرقند رسید قاصد استیصال
نهال زندگانی امیر غیاث الدین گردید و آن عالیجاه نقابت پناه بر مافی ضمیر او اطلاع یافته
بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل نموده بامداد مولانا نظام که منصب صدارت داشت
از سمرقند گریخته بحصار شادمان رفت و محمد بابر پادشاه کرت دیگر آن زبدهٔ اولاد
خیر البشر را منظور نظر التفات ساخته اسباب [illegible] غایت فرموده آنجناب
در ایامی که موکب پادشاهی از آذربایجان متوجه ولایت هرات بود بنجم خان ثانی مفوض شده
بود داخل هرات شد و بدستور اول ابواب دولتخواهی درگاه شاهی بگشود

شرح طغیان ابوالقاسم بخشی در هرات و توجه موکب شهریار آفاق بدفع شر آن [illegible]

بعد از فرار محمد تیمور خان چون حاکمی ذی شوکت در هرات نمانده بود ابوالقاسم بخشی که در زمان
دولت سلطان حسین میرزا بایقرا در سلک اعاظم امرای بخشی منتظم بود و در زمان
شیبک خان ایضا از اتراف بخود با وی در مقام التفات و غایت سلوک مینمود و الغا
محمد تیمور خان در آن ایام که بخراسان آمد او را منظور نظر تربیت گردانید و در بعضی
مهمات ملکی او را دخل داده بمرتبهٔ نیابت رسانید و ولدش در خدمت محمد تیمور نیز مشیر
و مشار الیه گشته اساس اقتدارش از آنجهت استحکام یافته بوجود نوکری چندی
که در آن ایام فراهم آورده بود دخان نخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت
در آن ایام هرج و مرج خواست تا حکم مطلق العنان باشد بلا زمان خود بضبط قلعهٔ
هرات پرداخت خواجه عطاء الله و خواجه محمدی میرزا قاسم ولد زبدة الوزراء الاعاظم خواجه جلال الدین

میرکی

میرکی و مولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان عراق دولتخواهی دولت ابد پیوند پادشاهی را
ظاهر ساخته میان ایشان و ابوالقاسم بخشی صورت خلاف و عناد روی داد و از جهت کارشکنی
از پیش رفت از شهر بیرون آمده بکرخ و حدود بادغیس شتافتند و از مردم مغول و قاقچی
و احشام آن ولایت قریب به هزار پیاده و سوار فراهم آورده عنان بصوب قلعهٔ هرات
تافتند ارباب و اهالی هرات چون از آن حادثه خبر یافتند باتفاق مردم شهر دروازها را
بسته بروج و بارهٔ قلعه را بیاراستند و خاطر بر محافظت قرار داده علم محاربه برافراشتند
و ابوالقاسم در باغ پیرافراز که از آنجا تا شهر نیم فرسخ است فرود آمده جمعی کثیر
از مردم ملوکات و پتنیان هرات را با خود متفق گردانید و خواجه شهاب الدین
غوری که پایهٔ وزارت امیر ولی محمد بیگ کرده و در زمان استیلای محمد تیمور خان
تحقیق جهات پایکان بمذهب اثنا عشر منسوب بودند و شیعیان از ایشان اوزبکان داده
تقبل ایشان می پرداخت از شهر گریخته باردوی او ملحق گردید و امیر نظام الدین
عبدالقادر مشهدی که او نیز از تربیت یافتهای سلطان حسین میرزا بود جمعی از مردم فتنه
جوی آشوب طلب را با خود متفق ساخته خانهٔ خود را مضبوط نموده صدای
هواداری ابوالقاسم را در شهر بلند آوازه گردانیدند بنابر آن فتور تمام باحوال
هرویان راه یافته اکثر دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابوالقاسم
روزی از جانب دروازهٔ خوش طرح جنگ انداخت چون بکنار خندق دلیک
رسید فوجی از پیادگان او جرات نموده از خندق گذشته و دروازه را آتش
زدند مستحفظان دروازه بضرب تفنگ مرگ آهنگ و ناوک دلدوز آن جماعت را متفرق

پاخشد چون کثرت بیکرانگروه بد اختر هجوم نمودند خواجه محمدی و میرزا قاسم که حراست
دروازهٔ ملک بدیشان متعلق بود از مشاهدهٔ آنحال اندیشهٔ فرار نمودند و بالآخره میرزا قاسم
و خواجه ملا میر سمرقندی را بخود ملحق ساخته با معدودی چند از گماشتگان بیاره در دروازهٔ
خوش رفته و بضرب شمشیر مرکب تاثیر ابوالقاسم و اتباع او را خایب و خاسر بازگردانیدند
روز دیگر امیر عبدالقادر متوهم گشته از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و با ابوالقاسم
پیوست و آن سه روز مدت ششصد نفر در ظاهر شهر با فروختن آتش حرب توقف نمود
در تضییق مسلمانان کوشیدند در آن حین خبر توجه امرای شاملو از رسیدن سلطان
روملو حاکم فوشنج که حسب الفرمان واجب الاذعان به یاری قراولان از الکای دیگران
پیشقدم گشته با سیصد نفر از غازیان جلادت در آنروز که ابوالقاسم با خیشان
بافروختن آتش جنگ مشغول بودند بنواحی دارالسلطنه هرات رسیده بی توقف
روی به مخالفان بدمآل آورد و از مردم شهر خواجه عطاالله و خواجه محمدی و میرزا قاسم
و خواجه ملا میر و غیرهم از دروازهٔ ملک متعاقب پی سلطان در حرکت آمدند خواجه
محمدی و میرزا قاسم بر رفقا پیشی گرفته در وقتی که در کوچه باغ سرافراز میان غازیان
دشمن کیدا از روی ابوالقاسم نیران قتال اشتغال داشت بمعرکه رسیده روی بمیدان
گذاشته و در آن اثنا ملا میر سمرقندی با جمعی که در عقب مانده بودند از عقب سر ابوالقاسم
بخشی باغ در آمده دست بتاراج بر آوردند و از ازدحام جماعت شهری ثبات
قدم ملازمان کامکار عالی سلک جمعیت آن ملاعین از هم پاشیده روی بوادی فرار نهادند
امیر عبدالقادر مشهدی بطرف آب و ابوالقاسم بحدود غرجستان گریختند و غازیان

ازعقب

ازعقب ایشان در آمده شهاب الدین غوری قاسم کرجی ابا سیصد نفر از آن
قوم بد اختر بقتل رسانیدند و سرهای پرشور آن بدبختان از بدن جدا ساخته بسیف الانامی
خواجه مظفر تکچی بآن بلدهٔ فاخره رسیده جراحات مردم را بمراهم مراحم مندمل ساخت و خواص
و عوام را بمزید الطاف پادشاه مؤید منصور مستمال و امیدوار گردانیده ابواب عاطفت
بر روی رعایای آنحال گشود و ستم دیدگان را در ظل علم عدل و انصاف جای داد اما ابوالقاسم
چون از ظاهر هرات گریزان برفته بود در حدود غرجستان با حشام قبچاق پیوست
و باستظهار آن جماعت بداختر لنگر مقدمهٔ غیاثیه را تاخت کرد و در آن حدود می بود
تا آنکه منتقم حقیقی باشقام آن سیه کار امیر اردوان شاه را که در غرجستان خروج
کرده بود بر وی گماشت که بتیغ خون ریز خاک آنمکان را از خون او بیالود شرح وصول
پادشاه شریعت پرور بالنگ زادکان از آنجانب بمشهد مقدس رضوی
چون جلیل سلطان ذوالقدر بفرموده خاقان سلیمان شان صاحبقران از ییلاق
کالپوش بجانب مشهد مقدس ایلغار نمود بعد از سه روز لوای کشورگشای
شاهی از کالپوش کوچ بر کوچ بخبوشان شتافته در اثنای راه خبر فرار سلاطین
اوزبک قرع سمع همایون بالنگ زادگان نهضت فرمودند و در آن مرغزار زینت
آثار چند روز بساط عیش و نشاط را ممهد و مبسوط گردانیدند در آن اثنا
ده ده بیک قورچی باشی حاکم مرو که از توهم سپاه اوزبک آن بلده را گذاشته
بپای سریر خلافت مصیر آمده بود از برای آن حرکت ناهنجار پادشاه دین
پناه حکم فرمودند تا محاسن او را تراشیده گیسوی زنان در و پوشانیدند و بر دراز

کوششی بسیار کرده و کردار دوی همیون گردانیدند اما در همان روز عنایت خسروانه
شامل حال او گشته بانعام و خلعت خاص اختصاص یافت و بدستور در سلک
امرای عظام منتظم گردید و هم در الکاء رادکان خاطر دریا مقاطر متعلق
بتربیت بعضی از امرای عالیشان و ارکان دولت گشته بعضی را بلقب خانی
و جمعی را باسم سلطانی ملقب و موسوم گردانیدند از آنجمله زنبیل بیگ شاملو را
ایالت دار السلطنه هرات و توابع آنرا شفقت فرموده بلقب ارجمند
خانی سرافراز ساختند و امیر بیگ موصلوی ترکمان مهردار را امیر سلطان
خطاب فرموده الکای قاین و قهستان را باقطاع وی مسلم داشتند
و از چمن رادکان احرام طواف عتبهٔ کعبه مرتبهٔ امام ثامن ضامن سلطان
ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الف الف التحیة و الثنا بسته متوجه آن خطه
فردوس مانند گردانیدند و چنانچه شیوه ستوده و شیمهٔ مرضیهٔ آن پادشاه
مرتضوی خصال بود از روی اخلاص بلوازم زیارت و ادای صلوة پرداختند و صدقات
بمجاوران آن آستان عرش نشان رسانیدند بعد از چند روز از آن مکان
ملائک آشیان عازم ولایت بادغیس شده قرین دولت و سعادت طی
منازل و مراحل فرمودند و در ضمان امان ملک منان بآن سرزمین نزهت
آیین نزول اجلال نمودند در آن منزل بمسامع جاه و جلال رسید که جمعی از صحرا
نشینان بادغیس نسبت بغازیانی که از معرکهٔ غجدوان بنهایت اضطرار
مراجعت نموده بودند آنجماعت بی دین سر راه بر ایشان گرفته تعرض بسیار نموده

اکثر

اکثر از ملازمان درگاه سامی را بدرجهٔ شهادت رسانیدند و اموال و اسباب
و یراق ایشانرا غارت کرده اند و در وقت عبور اوزبکان از آب مرغاب
متابعت و موافقت ایشان نموده اند بنابر آن قهرمان قهر پادشاه بقتل عام
آنقوم بدفرجام فرمان داده دلو بخشی را که بنابر اقتضای رای خسرو کشورگشا جوجی
سلطان لقب یافته بود و او در میان قزلباش بجوجه سلطان مشهور بود با جمعی
کثیر از غازیان دلیر بآنحدود ارسال فرمودند بعد از وصول بسر منزل آن گروه
بی ایمان بقتل خواص و عوام پرداخت و ساحت آن ولایت را از خون آنقوم
دون گلگون ساخت و اموال ایشانرا بباد نهب و غارت داده صدای من یعمل
سوءا یجز به بمسامع سایر صحرانشینان بادغیس رسانیده با اسیر و اسباب
فراوان باردوی ظفرنشان معاودت نمود بعد از آن موکب شهریار ایران
در الکاء باخاکی که مرغزاریست در غایت طربناکی روزی چند بمیل اقامت نمودند
از دست رفتگان بادیهٔ نامرادی که در هرات و توابع دیدهٔ امید بر شاهراه انتظار
داشتند چون از وصول چتر همیون فال بمنزل باخاکی خبر یافتند قدم از سر ساخته
باردوی کیهان پوی شتافتند و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته
زبان بدعای دولت گشادند و بانواع عنایات مفتخر و مباهی شده قدم بر مسند
حصول مراد و مرام نهادند در خلال آن احوال امیر نظام الدین عبدالباقی که جهت
سرانجام مهام سلطنت و ضبط قلعه مقرر شده بود باتفاق زنبیل خان
شاملو بهرات رسیده قضایای فرق برادر بنهج عدالت فیصل دادند امیر نظام الدین

ازین ملازمان درگاه [illegible]

مراجعت نموده باردوی کیهان پوی پیوست و زینل خان در ضبط و نسق آن بلده
فاخره اهتمام آن امر عالیشان امور بلده هرات مرتبه دیگر در سلک نظام انتظام
یافته زمره برایا و عامه رعایا در مهاد امن و رفاهیت غنودند شرح مآل حال خواجه
محمود بیاغوچی در بلخ و تفویض ایالت آن ولایت بدیو سلطان خامه عنبرین عمامه در طی وقایع
سابقه مرقوم گردانیده بود که خواجه کمال الدین محمود بعد از واقعه عبور از آب
آمویه عبور کرده در بلخ توقف نمود و اطراف آن بلده را مضبوط ساخته با جمعی
از غازیان قزلباش و اتباع پیرام خان قرامانلو که در بلخ بودند رایت مقاومت
و قلعه داری با سلاطین اوزبک برافراشت و در آن حین که جانی بیک سلطان
از تسخیر قلعه هرات مأیوس گشته با عبدالله خان مراجعت نمود در کنارات
مرغاب از او جدا شده بجانب کرمینه شتافت در کنار آب آمویه خبر توقف خواجه کمال الدین
محمود را در بلخ استماع نمود و بوبای سلطان برادر خود را بتسخیر آن بلده با جمعی کثیر
از اوزبکان ارسال نمود و بوبای سلطان از گذر ترمد عبور از جیحون کرده دور
قلعه بلخ را در میان گرفته بمحاصره پرداخت چون هنوز محصول آن ولایت
جدا نشده بود بنابر آن ذخیره در شهر نایاب شد و رعایای بلخ نیز باطاعت
اوزبکان مایل گشته چنانکه شیوه و شعار آن گروه غدار است اندیشه غدر نسبت
بخواجه و ملازمان شاهی داشتند چون خواجه کمال الدین از این معنی وقوف یافت
با متابعان و جماعت قرامانلو و ملازمان پیرام خان مصلحت در توقف ندیده پوشیده
و پنهان خود را از شهر بیرون انداختند و روی بجانب کشم بدخشان نهادند

محمد

محمد بابر پادشاه نهادند و بوبای سلطان چون از رفتن ایشان خبر یافت
روز دیگر باستظهار بلخیان داخل شهر شد چون خبر توجه موکب پادشاه
سکندر جاه بخراسان رسید و فرار سلاطین اوزبک در بلخ شایع شد بوبای
سلطان قبل از داخل شدن غازیان ملک خراسان بلخ را انداخته گریزان بجانب
ترکستان رفت خواجه کمال الدین محمود در اردوی بابری قریب بسه ماه توقف نمود
خبر فرار او را در کشم استماع نموده از بابر پادشاه رخصت گرفت و کرت دیگر
ببلخ شتافت چون بظاهر بلده بلخ رسید اشراف و اعیان آن بلده بتصور آنکه خواجه
محمود جهت بیوفایی نسبت به وی در ماوراء ولایت ایشان را مواخذه نماید دروب
قلعه را بر روی خواجه بستند و او را بشهر نگذاشتند خواجه لاعلاج متوجه خراسان
و اردوی خاقان سلیمان شان صاحبقران گردید چون بکنار پل چراغ
رسید آدم نامی که سپردار بعضی از احشام ولایت خروان بود و بقطع طریق
سلوک مینمود خود را از جمله هواداران سلاطین اوزبک میشمرد با آن جناب دچار شده
آن خواجه ستوده صفات از او دستگیر ساخته شربت شهادت چشانید و جمعی از ملا
زمان درگاه شاهی که رفیقش بودند بعضی شهید شدند و برخی باردوی کیهان
پوی پیوستند چون این خبر بسمع پادشاه والاگهر رسید متوجه انتظام مهام
طخارستان گشته در ییلاق باباخاکی فرمان عالی شرف نفاذ یافت که دیو سلطان
روملو و امیر سلطان موصلو بجانب بلخ رانده خود و شبرغان رفته مقرر آنکه بعد
از تسخیر آنجا بار امیرالامرای جیحون و طخارستان با دیو سلطان بوده بحکومت

بلخ توقف نموده توابع و مضافات آن بلده را از تعرض مخالفان صیانت نماید و امیر
سلطان تکمان موصلو جهت کومک زنبیل خان بخراسان معاودت نماید و در زمان
که به تیول او مقرر است بحکومت مشغول باشد امرای عظام و غازیان ظفر
فرجام حسب الفرمان روی بمقصد آورده چون بشبرغان رسیدند ارباب و کلانتران
آن بلده بلوازم استقبال قیام نموده مراسم اطاعت و انقیاد بجا آوردند
و از بلخ نیز سادات و اشراف و قضات و اعیان لوازم خدمت تقدیم
رسانیده کیبان نزد امرای ذی شان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند
اما مردم قلعهٔ اندخود یکی از ارباب ضلال را که موسوم بنقرالبقال بود بر خود حاکم
ساخته طریق عدوان و عصیان پیمودند و اظهار خلاف انقیاد کرده پایهٔ
سریر خلافت مصیر نموده لوای وفاق اوزبکان را برافراشتند چون این خبر
بدیو سلطان رسید باتفاق امیر سلطان از شبرغان متوجه اندخود گشتند و مرد بقال
با اهل ضلال بروج و حصار قلعهٔ اندخود را استحکام داده بقلعه داری پرداختند
چون عساکر قلعه گیر بپای حصار رسیدند باشارهٔ امرا اطراف و جوانب
قلعه را در میان گرفتند و از جانبین آغاز مقاتله و مجادله نموده از صباح تا رواح
بضرب تیر و کلوله تفنگ مدت شش روز آمد و شد مینمود عاقبت بیمن دولت
ابد پیوند غازیان سعادتمند بر آن فرقه باغیه فایق آمده قهراً جبراً قلعه را مفتوح
ساختند دیو سلطان امر بقتل عام نموده سپاهیان اندخود مانند ماهی بی آب
در شبکهٔ اضطراب افتادند چون کار از فکر و تدبیر در گذشته بود همگی آن جماعت

از برنا

از برنا و پیر بقتل رسیدند و نقرالبقال که خمیرمایهٔ آن فساد بود زنده اسیر
ساخته دو شاخه بر گردنش انداخته بدرگاه سپهر اشتباه روان گردانیدند چون
خاطر دیو سلطان از مهم اندخود فراغت یافت مظفر و منصور ببلخ شتافت
بتدارک اختلالی که در آن ولایت روی نموده بود پرداخت پرتو انوار عدالتش
بر وجنات اهالی طخارستان تافت چون خاطر شریفش از کید و غدر معاندان و تسخیر
آنحال جمع گردید امیر سلطان حسب الفرمان مراجعت بحکومتگاه خود نمود
و از یمن توجه خاقانی در تمام مملکت خراسان امنیت و رفاهیت بهم رسید
و سپاهیان آن دیار بدعای دوام دولت روز افزون مشغول گشتند شرح الغار
شاهرخ بیک افشار بصوب زمین داور و قندهار قبل از این تحریر پیوست
که خاقان سلیمان شان صاحبقران چون از مهم شیبک خان خاطر عالی
را فارغ ساختند در بلدهٔ فاخرهٔ هرات لوای نشاط و کامرانی برافراخت
و پسر بزرگتر امیر ذوالنون ارغون که شجاع بیک نام داشت و برادر
زن بدیع الزمان میرزای ابن سلطان حسین میرزا بود باتفاق او مانند
سایر حکام از ولایت گرمسیر قندهار بدرگاه سپهر مدار آمد و اظهار
غلامی آستان ملایک پاسبان نموده چند روزی در ملازمت
سدهٔ سنیه بود پادشاه سلیمان جاه در وقت مراجعت از خراسان
علامت نفاق و عصیان در ناصیهٔ حال او مشاهده فرموده شجاع بیک
را بچپین بیک لله که حاکم هرات بود سپردند تا در قلعهٔ اختیار الدین

محبوس بود حسین بیک بموجب فرمان عمل نموده شجاع بیک بعد از
چند گاه که دران محبس اوقات گذرانیده بود یکی از موکلان را بمواعید
دلفریب با خود متفق گردانیده عزم بر فرار جزم نموده ببعضی
از نوکران خود که از قندهار آمده در هرات مختفی بودند پیغام فرستاد
که در شهر معین اسپان اسوار پای برجی که بجانب بازار اسپ است آورده
دارند شجاع بیک در شب موکلان را باطعام اطعمه که مخدرات در آن ریخته
کرده بود ضیافت نمود چون آن جماعت بیخود شدند بکمند حیله و تدبیر از بالای
فصیل خود را بخاک ریز رسانید و از خندق گذشته بنوکران خود که مکمل
یراق ایستاده بودند ملحق گشت و بر اسپها در رفتار سوار شده بصوب
قندهار فرار نمود روز دیگر این خبر بالله بیک رسید فرمود که غازیان ترکمن
در هر جا مستحفظان قلعه اختیار الدین را بیابند معروض تیغ سیاست
نمایند آن روز در بلده هرات فتنه عظیم حادثه شده جمعی کثیر قتیل گشته
اسباب ایشان را غارت نمودند در وقتی که ساخت ییلاق باداغی
مغرب سر دقات جاه و جلال گشت والای شاهی بتنبیه و تادیب
شجاع بیک ارغون بتسخیر قندهار مصروف شده فرمان واجب الاطاعه نافذ
گشت که شاهرخ بیک افشار با فوجی از غازیان جرار با یلغار متوجه قندهار
شود بعد از فتح آن ولایت اگر مهم بلخ و اند خود فیصل نیافته باشد
بکومک دیو سلطان رفته آنچه لازمه سعی باشد بعمل آورند شاهرخ بیک

حسب الفرمان متوجه گرمسیرات و قندهار گردید چون به نجد دو رسید
شجاع بیک از رسیدن پیالگان طریق جلادت آگاه گشته از بیم شاهرخ
بیک در قلعه قندهار تحصن اختیار نموده و رسولان چرب زبان با پیشکش
فراوان باستقبال شاهرخ بیک افشار گسیل گردانید و از جرایم سابقه عذرخواسته
لوازم الطاعت بتقدیم رسانید و خطبه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین و سکه بلقب همیون پادشاه ربع مسکون زر زده شعار مرضیه مذهب
علیه امامیه را ظاهر گردانید و ادای باج و خراج همه ساله را ملتزم گشت
و شاهرخ بیک را بانواع تحف و هدایا مسرور گردانید مشار الیه معاذیر دلپذیر
را بسمع قبول در پذیرفته لوای مراجعت بر افراشت

شرح آمدن ابو الخیر خان قزاق بمدد سلاطین ماوراء النهر از دشت قبچاق و محاربه نمودن با شهریار آفاق

چون شهریار باستحقاق خاطر از ضبط محال خراسان جمع گردانیده عازم
عراق گردیدند در آن حین از جانب بلخ خبر آمدن سلاطین اوزبک و جمعیت
عظیم که از طایفه قزاق و قرقیز و قلماق و آنها از و قزاق و احشی و اند جان
و کاشغر و از تمامت ولایات ماوراء النهر وقوع یافته بود بمسامع جاه و جلال
رسید بنابر آن خاقان صاحبقران فسخ عزیمت عراق نموده علامت جهان
گشای بصوب بلخ جهت دفع معاندان دین و دولت بر افراشته تبیین انتقال
بر سبیل اجمال آنکه چون سلاطین اوزبک از بیم رسیدن موکب ظفر دستگاه
قلاع خراسان را خالی کرده گریزان بجانب ترکستان رفتند از بیم باز خواست

خون امیر نجم و نقض عهد و پیمان و جسارتی که از ایشان صدور یافته بود
بفکر چارهٔ کار خود افتادند نخست جانی بیک سلطان را ببخارا طلب
نموده با عبید الله خان که در پای قلعهٔ هرات فیما بین نزاع بهم رسیده بود
و بنا بر آن از یکدیگر جدا شده بودند بهم دیگر صلح دادند بعد از آن مجلس
کنکاش آراسته در باب جنگ و صلح با خاقان سلیمان شان صاحبقران
گفتگو نمودند بعد از قال و قیل بسیار قرار چنان دادند که جانی بیک
سلطان با نوشتجات سایر خانان و سلطانان بقبچاق نزد قاسم خان
پادشاه دشت رود و او را با سپاه دشت با خود متفق نماید شاید
که باین وسیله علاج لشکر قزلباش را توانند نمود جانی بیک سلطان
قبول رفتن نموده با مراسلات سلاطین اوزبک که مشتمل بر وعده
و وعید بود بسرعت باد و برق بجانب دشت بدر رفت چون خبر
رفتن او بقاسم خان رسید مقرر داشت که او را اعزاز و اکرام بسیار نموده
از گرد راه ببارگاه آورند بعد از کرنش و رسانیدن پیغام سلاطین
اوزبک شمه از احوال شجاعت و دلیری و الکه گیری خسرو ایران و زیادتی
غازیان آستان خلافت نشان را از برای خان بیان نمود و قرار چنان یافت
که هرگاه قاسم خان متوجه احوال بنی اعمام خود شود و ایشان را کومک کند
که ولایت خراسان را از تصرف منسوبان و دودمان ولایت نشان انتزاع
نمایند بعضی از محال ترکستان که بدشت اتصال دارد باو گذارند قاسم خان

تر قبول

نیز قبول همراهی ایشان نموده ابوالخیر خان برادرشه خود را که بشجاعت و دلاوری
در میان دودمان چنگیزی شهرت تمام داشت مقرر فرمود که سردار سپاه دشت شود و جمعی
کثیر از اوزبکان دشت قبچاق و قلماق و قرقز و قزاق همراه کرده سلطانان اوزبک با آن سپاه موفور
متوجه مقصد گشته چون ببخارا رسیدند عبید الله خان و محمد تیمور خان و سایر سلطانان با لشکریان
ماوراءالنهر باستقبال شتافتند و ابوالخیر خان را ببخارا در آورده بتمهید مقدمات جنگ پرداختند
بعد از چند روز آن قوم بد روز در غایت جمعیت و ازدحام متوجه جیحون گشته و همگی سلاطین گمان
آن داشتند که شهریار ایران بصوب عراق توجه نموده اند مقارن این حال خبر مراجعت موکب
نصرت مآل شهریار بیهمال از دارالسلطنهٔ هرات بجانب بلخ بایشان رسید همگی بتعجب از جرأت
و تهور شاه دریا دل نمودند و کوچ بر کوچ متوجه کنار آب آمویه شدند و از آب عبور کرده در آن
حوالی خیمهٔ اقامت برپا کردند چون این خبر بخاقان والا گهر رسید از طارم بلخ با سپاه آراسته بعزم
رزم آن گروه متوجه کنار آب گشتند در آن اثنا خبر آمدن ایلچی از جانب ابوالخیر خان بخدمت
شهریار زمان رسید حسب الفرمان او را با نامه که آورده بود حرفهای نامناسب
در آن درج کرده بودند بنظر انور رسانید پادشاه مؤید منصور در جواب نامه پیغام دادند
که بگو با بوالخیر خان که اگر تو بوفور جمعیت و زیادتی لشکر لاف پهلوانی و سرشیری میزنی من هم
از شیر ولای امیرالمؤمنین حیدر شیرم فردا وعده ما و تو در میدان جنگ خواهد بود تا آنچه
خدای عالم خواسته باشد چنان شود و ایلچی خان را نوازش فرموده رخصت انصراف
دادند چون ایلچی مذکور برگشته باردوی اوزبک رسید آنچه دیده و شنیده بود بیان نمود و شمهٔ
از عظمت و شوکت پادشاه ربع مسکون و غازیان قزلباش و سطوت و صولت فوج جهان

مزیج هیبت و پیش آمدن موکب معلی شهریاری احتیه سلاطین بیان نمود ابوالخیر خان
از بسیاری غرور و نخوت که در کاخ دماغش راه یافته بود مطلقا جواب از شاه
نمیگرفت و خود را مالک ملک تمام خراسان بلکه ایران دانسته حرفهای دور
از کار و لافهای گزاف از آن بخرد سر میزد و از آن معنی غافل افتاده که
کسی که تایید یافته الهی بوده معاون و ناصر او حضرت امیرالمومنین و حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشند او و صد مثل او چه توانند با چنین
صاحب دولتی کرد در جنب او مانند ذره برابر آفتاب و پشه رو بروی باد است
و مشهور است که عبیدالله خان از شنیدن جمعیت غازیان و عازم شدن
شهریار ایران بجنگ آن گروه کوه شکوه اندیشه مند شده شانه بینان
و اختر شناسان را طلب نمود و در خلوت از ایشان استفسار نمود که معلوم
نماید که فتح از کدام جانب خواهد بود ایشان همگی گفتند از قراین و دلایل
با چنین معلوم گردیده است که فتور تمام درین جنگ بر احوال سپاه ترکستان
راه یابد و ستاره اقبال جماعت ایرانی اوج تمام دارد عبیدالله خان
از شنیدن این سخنان غم اندود سر بگریبان فکر برده چاره جوی کار خویش
گردید در آن حین خبر وصول و یوسف سلطان که بر سر منقلای لشکر ظفر پیکر مقرر شده
بود رسید از شنیدن آن حال سپاه اوزبک بهم بر آمده از دو جانب آن دو دریای
لشکر و دو دریای تیر و تیغ و تبر بپوشیدن اسلحه جنگ و کشیدن مرکبان بزیر زین
خدنگ مشغول گشتند و از هر طرف متوجه صفوف قتال و آراستن معرکه کارزار

پردا

پرداخته صدای کرنای و ادای کوس و کورکه و نقاره و زلزله در زمین و ولوله در هوا
انداخت و آن پادشاه ابوالخیر خان در میان آهن و فولاد نهان گشته علامت خالی و قرقره
سلطانی بر سر گذاشته شمشیر و کمر ترکش بر کمر بسته بر بادپای قرقزی تند رفتار
بر نشسته علم او را برافراشتند و تمامی اتفاق و خانان و سلطانان و بهادران
که از اکثر ایشان صاحب قرقره مرصع بودند با سلاح تمام از چپ و راست
میدان ابر سپاه حشر و ایران شتافتند و از اینجانب نیز امرای عالیشان
و صوفیان فدوی نشان تاجها با جیقها بر سر گنیم و قتلو در بر کمر شمشیر و کمر خنجر
و ترکش بر کمر بسته پوستهای پلنگ بر دوش زنگ و زلازل بر سینه‌های
مرکبان بحری قطاس از گردن و منجاق ده یک و وزی از دو جانب تازی نژادان
آویخته تیرهای امغی اندام از بناگوش اسپان گذرانیدند علمه آران علمهای
فتح آیت برافراشته هر یک از امرا و قورچیان شاهی سر کله زنخ تراشیده
شاریین از جانبین بر رفته منتظر رسیدن کوکبه شهریار ایران بودند در آن
اثنا شاه عالم پناه بمحمل براق از خیمه دولت بیرون خرامیده چون چشم
امرا بر قد سرا پای آنحضرت افتاد یکبار سجده کرده زبان بدعا و ثنا
بر آوردند و صدای قربان الدوقم و صدقه الدوقم از یمین و یسار بر خواست
شاه تاجدار بر مرکب دلدل آثار سوار شده جنیبت کشان دیوپایان هامون
نورد را بر سم یدک از پیش پیش میکشیدند و علم اژدها پیکر نصر من الله را پرچم
گشودند در پیش پیاولان و ایشک آقاسیان گرد دور گویان و پیادگان

ازبکان تبه‌کار آن دشمنان جلوه از روی عظمت و شوکت تمام متوجه معرکهٔ
میدان گردیدند چنانچه بهرام خون‌آشام از ملاحظهٔ آن بخود میلرزید
و شیر فلک از بیم سطوت و صولت ایشان سراسیمه گشته راه منزل خود
نسپرد چون از جانبین پادشاهان و سلاطین نامدار در برابر یکدیگر رسیدند
بتسویهٔ صفوف سپاه مشغول گشته میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه
و کمین‌گاه ترتیب دادند در آن اثنا علامت ابوالخیرخان و پادشاهان
ماوراءالنهر در ساحت آن دشت نمودار شد و بر بالای پشته که مشرف
بود بمیدان صعود نمودند آنگاه از وجود پیادگان کماندار استحکام
داد و عبیدالله خان را در عقب سپاه لشکر مقرر داشت و محمد تیمور
خان را در دست راست و جانی بیک سلطان را بکومک دست چپ مأمور
ساخت و پیرام اتالق را با جمعی کثیر از کمانداران ترکستان که بیکه‌تازی
مشهور بودند چرخچی گردانید بعد از فارغ شدن از امور لشکرآرایی
چون گرد و غبار فرو نشست چشم خانان اوزبک بر علم اژدها پیکر شهریار والا
گهر و صف سپاه ظفر اثر افتاد که همه آراسته و آمادهٔ قتال گشته بودند
و متعاقب الویهٔ پادشاهی چتر زرنگار شاهنشاهی نمودار شد از سطوت
و هیبت دل در بدن ایشان بطپیدن درآمد القصه شهریار والاگهر بعد از ملاحظهٔ
اطراف و جوانب هر دو لشکر دیو سلطان را چرخچی و دورمیش خان و شاملویان
را در دست راست و بیاره و قورچی باشی را با استاجلویان در دست چپ

مأمور ساخته خود بدولت تاج نصرت بر سر و قبای فتح در بر شمشیر حضرت
صاحب الامر در کمر در قلب لشکر با فوجی از دلیران نامی قرار گرفتند و چون
آن تلی را که خاقان صاحبقران ظفرشکوه آراسته بودند بر میدان مشرف بود
نظر بر سپاه مخالف انداخته آن بی‌پایان را بنظر درآوردند که صد برابر لشکر ظفر
بودند سر بسوی آسمان کرده استعانت از درگاه احدیت جهت دفع شر مخالفان
دین و دولت میفرمودند تا آنکه از طرفین جوانان و بهادران با سیف
و سنان و تیر و کمان متوجه معرکهٔ میدان گشتند و از هر جانب شعلهٔ آتش
قتال و جدال را باد حمله مشتعل ساختند دیو سلطان با سپاه چرخچی بمیدان
کین درآمد و پیرام اتالق را با چرخچیان اوزبک از پیش برداشت ابوالخیرخان را
جرات قزلباش بر طبیعت گران آمده میمنه و میسره سپاه را بکومک فرستاد
و از یکجانب نیز جوانغار و برانغار حسب الامر شاه تاجدار الله الله گویان
روی بمیدان آوردند و آن دو دریای لشکر بر یکدیگر حمله نمودند و صدای گیرودار
و نقاره و کرنای گوش گردون را کر ساخت و گرد و غبار بر فلک دوار مرتفع گشت
چنانچه روزگار تیره و تار شد که دوست از دشمن تمیز نمیشد و از کثرت
قتیلان پشته‌ها بنظر درمی‌آمد و از بسیاری خون قتیلان رود جیحون در آن وادی
پدید آمد اوزبکان بر روز غازیان ناوک دل‌دوز متفرق میساختند و صوفیان
آستان عرش نشان بشمشیر تیغ آتش‌فشان خرمن حیات دشمنان را میسوختند
خاقان والاگهر در آن پشته منتظر فتح و ظفر بودند که در آن حین علامت گرد

وغبار از جانب مشهد مقدس معطر بنظر انور رسید و بالهام غیبی دریافت
نمودند که لشکر غیب و جنود لاریب از برای دفع شر معاندان دین و دولت
رسیده آن شهریار فریاد برآورد که ای صوفیان دین و دودمان و معتقدان
این خاندان اینک حضرات ائمه معصومین بمدد ما و شما رسیدند چون
آن علامت بمیدان جنگ رسید شاه عالیجاه سجده کرده دست بر قبضه شمشیر
ذوالفقار آثار رسانیدند و متعاقب آن گرد مرکب بجانب عرصه نبرد بحرکت
درآورده غازیان و مجاهدان که اطراف خسرو ایران را داشتند یکبار
از عقب آن شهریار یا علی اوجاقی گویان و دولت دولت آل محمد فریاد
کنان بسوی معرکه میدان تاختند و جمعی کثیر از آن طایفه بدعهد را
طعمه شمشیر و هدف تیر ساختند شهریار ایران مانند شیر ژیان با اژدهای آتش
فشان در معرکه میدان تاختند و جمعی کثیر از مخالفان بهر سو مرکب جولان
میدادند و آن گله روباه از بیم تیغ شاه ظفرپناه در چپ و راست گریزان شدند
ابوالخیرخان از مشاهده آن حال و اینست که علامت فتح سپاه پادشاه ایران را
در نظر است مانند ماهی بی آب آغاز طپیدن و اضطراب نموده چاره جوی کار
خویش گردید در اثنای گرد سپاه برهم خورده چشمش بر پادشاه اسکندر
جاه افتاد که با تیغ خون چکان که لاله لاله خون از دم شمشیر آتش بر خاک میچکید
و آنحضرت در کمال شکوه و جلادت صف سپاه را ویران ساخته روی
بعقب لشکر او دارد ابوالخیرخان تکلیف اتلقان و باه صفت از پیش آن شیر

شرزه از پای علم روی گردان شد خاقان عالیشان نعره آنچنان
از جگر برآوردند که از آن نعره آن بدگمان سر کلافه را گم کرده از غایت
اضطرار تیراندازی را فراموش کرده سپر تمام فولاد بر سر کشید آن
تأیید یافته حضرت اله از عقب خود را بآن مغرور گمراه رسانیدند
و یا علی ولی الله گفته آنچنان بر قبه سپر سرش نواختند که مانند جرم قمر
از یکدیگر جدا شده کلاه خود و مغفر و کله سر آن بدگهر را یک ضربت
فرزند امیرالمؤمنین حیدر مانند جوزا دو پیکر گردید و تا نزدیک زنجیر
کمرش بر یکدیگر شکافت ابوالخیرخان از خانه زین غرور بر خاک مذلت
غلطید یکی از صوفیان حسب الفرمان شهریار ایران سر آن مغرور
خودپسند را که از کمال غرور و نخوت بغیر سر خود هیچ سر را قابل
افسر نمیدانست از بدن جدا کرده بر سر نیزه کرد چشم اوزبکان که بر
سر ابوالخیرخان افتاد علمها را نگونسار ساخته روی بوادی فرار
نهادند و غازیان شیر کمین تیغ کین بر آن قوم بیدین گذاشته جمعی
کثیر را براه عدم فرستادند و آن سپاه بی پایان در آن بیابان حیران
بهر سو گریزان شدند و جمعی دیگر خود را برود جیحون انداختند
که شاید از راه دریا کشتی وجود خود را بساحل نجات رسانند چون
مرکبان مانده و خود سنگین بودند مستغرق بحر فنا گشتند بقیة السیف
بکشتی و زورق درآمده از آن ورطه بدر رفتند و برخی از ایشان از معبر

بعد از چند روز گذشته یا من رسیده العقه از یمن عنایت سبحانی
و امداد ارواح ائمه طیبین و طاهرین چنان فتح روی داد که هیچ یک از
سلاطین ذیشان را معلوم نیست روی داده باشد الحمد لله علی
کل حال بعد از انهزام سپاه اوزبک شاه ظفر تلاش با صوفیان و تو
چیان عنان مرکب با اردوگاه برگردانیدند و اموال و اسباب و جهات
خانان و سلطانان و بهادران اوزبک آنچه بود همگی بدست غازیان
درآمده روز دیگر جشن و سعادت مند مجلس آراسته بدین
اسپ و سپر و کارهای غازیان جلادت اثر مشغول گردیدند چون امرا
عظام و سادات ذوی الاحترام بدان محفل فردوس مقام رسیدند
بعد از دریافت پابوس شهریار بهرام غلام زبان بتهنیت و مبارکباد
فتح و بدعای دوام دولت روزافزون گشوده همگی متفق اللفظ و المعنی
بادای این مضمون پرداختند بیت که شاها فلک تابع رای تست
سپهر برین و جهان جای تست ∴ بملک سعادت بقای تو باد ∴
سر دشمنان زیر پای تو باد ∴ جهان یکسر از عدلت آباد باد ∴ دل خلق از دولتت
شاد باد ∴ بعد از فارغ شدن از یورش امرا و سپاه حکم عالی
صادر شد که ایالت پناه دیو سلطان بکنار جیحون رفته کشتی و زورق
از برای بستن جسر روی آب آمویه بعبور عساکر نصرت مآب بجانب
ترکستان سرانجام نماید که یکبارگی خاطر خود را از مهم ماوراءالنهر و خانان

اوزبک

اوزبک جمع نموده مراجعت بمقر سلطنت نمایند دیو سلطان حسب
فرمان واجب الاذعان بساختن و سرانجام نمودن جسر روانه گردید
بعد از چند روز خبر آمدن خواجه عبدالرحیم سمرقندی که از خواجهای
نقشبندیه سمرقند بود و پادشاهان ترکستان با او مریدانه سلوک می کردند
با جمعی از اغوه اوزبک برسم رسالت بدرگاه سپهر حشمت رسید که سلطانان
و خانان سلسله چنگیزخانی آنجناب را وسیله شفاعت تقصیرات خود ساخته
با عرضه داشت که از روی عجز و نیاز بتقدیم اطاعت و انقیاد تحریر یافته ارسال
نموده اند خاقان سلیمان شان صاحبقران با وجود آن بی ادبی و بدعهدی
که از آن گروه بوقوع پیوسته و کمال قوت و قدرت در گرفتن ایشان و تسخیر
نمودن ممالک ترکستان هیچ یک را منظور نداشته از کمال شفقت و مرحمت
و کرم که جبلی و مقتضی ذات حمیده صفات آن قدوه خاندان امامت و کرامت
بود ابواب الطاف و جان بخشی بر روی روزگار آن جماعت مفتوح ساختند
و فرمان همایون بنفاذ پیوست که ایالت پناه دیو سلطان خواجه مذکور را
با اتفاق فرستادهای سلطانان از روی اعزاز و اکرام ببارگاه فلک
مقام درآورد شهریار ایران در آن روز فیروز از روی شکوه تمام
در مسند شاهی جلوه نموده امرای عالیشان و سادات ذوی الاحترام در آن بزم
جنت نشان جا بجای خود آرام گرفتند و دورمیش خان ایشیک آقاسی
باشی با عصای مرصع در برابر و یساولان صحبت و ایشیک آقاسیان دیوان

باچیقهای زرنشان و مدنظر و قورچیان بهرام صولت در دو طرف بارگاه
فلک رفعت در غایت هیبت صف آراسته‌اند و پیادگان درگاه عرش
اشتباه از تبرداران و ریکاولی را اغاجلو باینی و کمانداران در نهایت اقتدار
در مقام خود قرار گرفته در آن حین یوسف سلطان با خواجه عبدالرحیم و اتالیقان
اوزبک بخدمت رسیده نظر بها در آن بر فر و شکوه بارگاه پادشاهی افتاد
که جمشید جم را اگر نظر بآن بارگاه می‌افتاد البته از بیم سطوت و عظمت زهره
شکاف میکردید دل در بدن ایشان بطپیدن درآمده و عریضه فراغت
آمیز عجز انگیز را بدست گرفته با تحف و هدایا برابر نظر خجسته منظر شهریار والاگهر رسیده
همگی بکرنش درآمده زبان بدعا و ثنا برآوردند علی الخصوص خواجه عبدالرحیم
که مردی مسن و نیکو اخلاق بود پیش آمده پابوس نموده زبان را به مقال گویا
گردانید **بیت** لبم فدای همین بوسه حضرت شاهیست ** اگرچه سر زتفاخر بر آسمان
دارم ** خاقان سلیمان شان صاحبقران خواجه را احترام و اکرام نموده در جای
مناسب امر بنشستن فرمودند بعد از پرسش و نوازش خواجه سخن از عدل و انصاف
پادشاهان ماتقدم بمیان آورده در ضمن آن حکایت عجز و بیچارگی سلطانان
و خانان اوزبک را بیان نموده بالتماس و شفاعت ایشان درآمده عریضه ایشان را
بنظر انور رسانیده پادشاه مؤید منصور التماس آن بزرگ را بدرجه قبول رسانیده
عرایض و پیشکش خانان را قبول نمودند و مبلغ کلی بار و نثار فرمودند که سلاطین
اوزبک در عهد بسیار الحیث میباشند قبل ازین نیز عهد و پیمان کردند که انجانب

آب

آب عبور ننمایند شما گذشته بود که عهد را شکسته باعث اینهمه خونها شده‌اند هرگاه
این مرتبه عهد کرده قسم یاد نمایند که من بعد با ملازمان درگاه شاهی از روی مردمی سلوک
نمایند ما نیز شرط کردیم که رقم عفو بر جرایم ایشان کشیده الکای ماوراءالنهر را بایشان
واگذاریم خواجه عبدالرحیم بنیابت سلاطین اوزبک شرط و عهد نموده بعد از چند
روز با نعام بیکران و احسان بی پایان شهریار نوازش یافته مقتضی المرام با اتالیقان
همگی بخلعت خاص اختصاص یافته مراجعت نمودند و موکب معلی نیز بعد از روانه
شدن خواجه و خاطر جمع نمودن از آن سرحد عزم مراجعت جزم نموده
کوچ بر کوچ آمده کرت دیگر در چمن بابا خاکی نزول اجلال فرمودند **شرح مراجعت**
خسرو آفاق از خراسان بجانب عراق چون پادشاه جم جاه ستاره
سپاه ایام تابستان در ییلاق بابا خاکی بعیش و نشاط و صید و شکار
گذرانیدند و بعون عنایت ازلی و امداد ارواح مقدسه ائمه معصومین ع
مهمات ملک خراسان بر وفق معتقد ملازمان بارگاه عرش اشتباه ساخته
و پرداخته شد و در هیچ طرف از حدود آن مملکت امری ** که موجب
تکدر و پریشانی ضمیر منیر تواند شد نمانده ثغور و اطراف آن ولایت را بحکام
کاردان استحکام دادند بنابر آن رای جهان آرا بر مراجعت قرار
یافته در اوایل میزان که صرصر خزان بساکنان باغ و بوستان از لباس الوان
آراسته مقدار لیل و نهار میزان استوار اعتدال گرفت آن مهر سپهر سلطنت
از الکای بابا خاکی نهضت نموده مرغزار کدستان از زمین مقدم خسرو ربع مسکون

رشک فضای گلستان ارم گردید و چند روز در منزهات آن نواحی توقف نمود
از آنجا روی توجه بصوب دار السلطنهٔ اصفهان آوردند متوطنان هرات
که از استظلال بسایهٔ پادشاه کشورگشا در مهاد امنیت بودند یکبار در تاب
آفتاب فرقت افتاده بسموم عموم مهاجرت گرفتار شدند و اردوی
کیهان پوی از هرات کوچ بر کوچ طی منازل و مراحل نمود چون در نیشابور
نزول اجلال واقع شد بمسامع جاه و جلال رسید که جمعی فتنه انگیزان
و فوجی اوبیه و لتان در ولایت نسا و ابیورد سلطان محمد بایقرای ولد ابو المحسن
میرزا بن سلطان حسین میرزا را بپادشاهی برداشته لوای استقلال و استکبار
برافراشته اند و بعضی از حصون و قلاع آن دیار را مضبوط ساخته نایرهٔ مخالفت
و عناد را بصرصر طغیان و فساد اشتعال داده اند بنا بر آن فرمان واجب
الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیک
استاجلو طبعت بجایان سلطان با فوجی از سپاه ظفرپناه جهت دفع
شر آن جماعت بآن صوب روانه شوند و سلک جمعیت آن طایفهٔ طاغیهٔ باغیه
را از هم پاشند امرای نامدار و غازیان جلادت شعار از نیشابور ایلغار
بر سر آن جماعت ناپایدار تاختند و رشتهٔ جمعیت ایشان را از هم گسیختند
و اکثر آن قوم بد اختر بقتل رسیدند و سلطان محمد با نفری از کسان خود را از
چنگ غازیان شیر شکار بوسیلهٔ فرار خلاص کرده بقصد تشویش از آن مکان بدر
رفت و متوطنان آنجا از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر عبد الباقی

وجایان

و جایان سلطان بعد از فراغ از محاربهٔ معاندان و مهم قلاع مذکوره عنان عزیمت
بصوب مراجعت معطوف ساختند و در دار السلطنهٔ اصفهان مظفر
و منصور تقبیل بساط معدلت آیین استسعاد یافته مهماتی را که بکفایت مقرون
ساخته بودند معروض گردانیدند خاقان سلیمان شان صاحبقران در آن
زمستان در دار السلطنهٔ اصفهان قشلاق مقرر فرموده جناح عدالت و احسان
بر مفارق متوطنان آن بلدهٔ فردوس نشان مبسوط ساختند **شرح**
مخالفت سلطان سلیمان میرزا با پادشاه دین پناه و کشته شدن
او بتقدیر حضرت اله چون موکب پادشاه گیتی پناه از سرحد آذربایجان
و درشن بود ایام بهار و تابستان از برای مشغلهٔ ممالک خراسان در منزهات
هرات توقف واقع شد در حینی که رایات ظفرآیات بصوب عراق بحرکت در آمد
هنوز خبر مراجعت آنحضرت در سرحد آذربایجان شایع نگردیده بود سید
سلیمان میرزا ابن سلطان حیدر برادر خاقان والا گهر که حسب الامر در خطهٔ
طیبهٔ دار الارشاد اردبیل بسر میبرد از دور بودن موکب معلی و امتداد سیاق
با جمعی از اهل فساد و گروه اوباش اتفاق کرده فرصت را غنیمت دانسته
اظهار مخالفت خاقان سلیمان شان صاحبقران نمود و از جهت خلق بسیار
ازبیه و لتان شورش طلب بر سر او جمع شدند سلیمان میرزا باستظهار کومک
آن جماعت ابله امیدوار شده خود را پادشاه و مالک الملک دانسته بخار غرور
و نخوت بکاخ دماغ راه داده اسباب سلطنت را سامان داده با استصواب

اهل شر و فساد اراده تسخیر دار السلطنه تبریز نمود که در تختگاه آذربایجان بر سریر
شاهی جلوس نماید و از مضمون این بیت غافل گشته بیت با ولینعمت ار برون
آیی * گر سپهری که سرنگون آیی * نحوی که در خاطرش خطور کرده با پیاده و سوار
بسیار بجانب تبریز روانه گردید چون انخبر بحاکم تبریز رسید تبریزیان جلادت آثار
رسید همگی از روی اخلاص و صوفی گری با حاکم خود اتفاق نموده در دفع آن
جاهل نادان یکدل گشتند و چون ایام بر دشمن آمده هوای آذربایجان بسیار
سرد شده بود قرار دادند که کوچهای شهر را آب و یخ سرد و سیازند که از
شدت یخ بندی کسی در کوچها تردد نتوانند نمود و سپاه و رعیت با تیر و تفنگ
و سنگ بر بام خانها برده از بالای عمارات مخالفان را منع نمایند اتفاقا تدبیر
ایشان موافق تقدیر آمد و همگی اتفاق نموده آب در خیابان و کوچهای شهر
انداختند و در یک شب آنچنان زمین شوارع یخ بست که ما فوق آن متصور
نبود و تا بازده در شب بامها و عقب دیوار کوچه باغها با آلات جارحه منتظر رسیدن
مخالفان بودند چون سید سلیمان میرزا بخیابان شهر رسید و از آن
معنی غافل بود تبریزیان تیر بیکدفعه تیر و تفنگ و سنگ بر آنجماعت ریختند
و جمعی کثیر را بزخم تیر و تفنگ بخاک هلاک انداختند هرچند سید سلیمان
خواست که قدم پیشتر گذارد میسر نشد لا علاج عنان فرس با اندوه فراوان
بجانب آب سوز برگردانید و تا بازده چون بلای ناگهان از عقب ایشان روان
شدند و در شنب غازان بایشان رسیدند سید سلیمان میرزا از مشاهده آنحال

صف پیکار بر آراسته متوجه معرکه کارزار شد تبریزیان تبریز بضرب شمشیر
تیر و پیکان خونریز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند سید سلیمان را از اسب عنبر در
بر زمین انداختند و سید سلیمان با وجود آنکه پیاده مانده بود شانزده نفر را
به تیر زخم دار گردانید در آن اثنا مصطفی بیک قورچی برادر جابان سلطان
که خطاب هشتاد سلطان و حکومت تبریز از شاه کامیاب خواهد یافت خود را
بسید سلیمان میرزا رسانیده بضرب شمشیر او را در آن معرکه از پای در آورده
و فتنه که حادث شده بود باقبال بی‌زوال پادشاه ستوده خصال از
ولایت آذربایجان رفع شد و حقیقت آنحال را عرضه داشت نموده
بدرگاه خلایق پناه ارسال نمودند و در دار السلطنه اصفهان کیفیت
احوال مذبوره عرض حضرت داد گر رسید ارقام مطاعه با خلاع فاخره بجایزه
و جلدوی بعضی که آثار جلادت از ایشان در باب دفع شر فساد ظاهر شده بود بجانب
تبریز روانه فرمودند **شرح مجملی از احوال سلاطین روم و وقایع آن مرز
و بوم و نزاعی که فیما بین ایشان در زمان خاقان صاحبقران روی
داد** مکرر اشاره شد که هرچند از تسوید این صحیفه مقصد زمان خجسته نشان
خدیو جهان و مهتر زمان پادشاه مرتضوی حسب وقایع ایام جهانداری
و کشور گشایی آن حضرت عالی نسب است از برای ارتباط سخن ناچار است
که مجملی از وقایع ولایت روم و سلاطین آن مرز و بوم که معاصر بوده اند در رشته
تحریر کشد گذشته لبان وادی سیر و اخبار از سر چشمه حکایات و چگونگی احوالات

سیراب شده سررشتهٔ سخن با یکدیگر اتصال یابد بر ضمیر منیر ارباب هوش و خرد مخفی
نماند که در اوّل ظهور و خروج خاقان سلیمان شان صاحبقران سلطان ایلدرم
بایزید بن سلطان مراد بن سلطان محمد فاتح بن سلطان ایلدرم بایزید بن سلطان
مراد بن اورخان بن عثمان بن ارطغرل در ولایت روم فرمان فرمای آن مرز
و بوم بود و آن پادشاه نیکو اخلاق درویش نهاد در سنه ست و ثمانین و ثمانمایه
در قسطنطنیه بعد از فوت پدر بر مسند سلطنت عثمانی جلوس نمود و همیشه همت
بغزای کفار فرنگ گماشته اکثر بلاد فرنگ و جزایر کفار در زمان او مسخر شد
و از اوّل حال با ایستادگان بارگاه فلک اشتباه شاهی از روی پدر فرزندی
سلوک مینمود و در ایام حیات او از جانب سپاه روم حرکتی که غباری
بر دامن ملازمان آن آستان خلافت نشان نشیند سانح نشد و آن پادشاه
والا جاه دو پسر داشت بزرگتر سلطان احمد خان و خوردتر سلطان سلیم اما
سلطان احمد خان همیشه موافق رضای خاطر پدر سلوک مینمود و سلطان سلیم از نا
غروری که داشت بلند پروازیها میکرد و همیشه در فکر و اندیشهٔ سلطنت روم
و پدر را از آن مهم بی اختیار نمودن بود تا آنکه در سنه ست عشر و تسعمایه
که خاقان سلیمان شان صاحبقران سر پر غرور شیبک خان را [illegible] کرده بجهت
سلطان ایلدرم بایزید فرستاده بودند و بجهت رفتن ایلات و اویماقات
صوفیان تکلو و سته امانلو و رملو بدرگاه گیتی پناه شهریار زمان چنانچه در محل
خود تحریر پیوسته میانهٔ پدر و پسر گفتگو شده سلطان سلیم از پدر قهر کرده از استنبول

بسنجق

بسنجق خود آمده و بجمعیت سپاه پرداخته بعد از اجتماع لشکر بسعی ساعیان
بد اختر پدر و پسر لشکر بجنگ یکدیگر کشیده ما بین ادرنه و استنبول جنگی عظیم
فیما بین واقع شد بعد از ستیز و آویز سلطان سلیم روی بوادی
گریز آورده بجانب دره ابوزدن گریخت و قریب بدو سال در آن محال
سلطان سلیم جمعیت لشکری نمود و مکرّر مکاتبات از برای امرای کار
پادشاهی خصوصاً ینگیچری آقاسی ارسال نموده ایشان را به بیعت خود
دعوت میکرد تا در سنه ثمان عشر و تسعمایه ینگیچری آقاسی با جماعت
ینگیچری اتفاق نموده او را از دار ابوزدن باستنبول آوردند چون وزیر
اعظم و ارکان دولت عثمانی اتفاق جماعت ینگیچری را در باب
سلطنت سلطان سلیم مشاهده نمود ایشان نیز متفق گشتند و همگی
در رکاب سلطان سلیم متوجه دار الاماره شدند و سلطان سلیم را
بر مسند سلطنت جلوس نمودند و سلطان ایلدرم بایزید را معزول ساخته
در یدی قله محبوس ساختند بعد از سه چهار روز آوازهٔ فوت او بلند
گردید از بعضی چنین استماع شد که ینگیچری آقاسی از بیم سلطان
احمد خان ولد اکبر قیصر مصلحت در حیات سلطان بایزید ندیده باشارهٔ
آن خلف ناخلف او را بخبه هلاک ساخت و روایت دیگر آنکه چون سلطان
بایزید معزول و محبوس گردید از غصه بیمار شده هم در آن ایام از دار الملال
ارتحال نمود العلم عند الله و العهدة علی الراوی چون این خبر باختلال را ناطولی

بسلطان احمد خان رسید کس باحضار پادشاهان تا پس خود فرستاد
بعد از آراستن مجلس کنکاش قرار دادند که چون او پسر بزرگتر سلطان است
و حسب الالتماس ولی عهد است در اناطولی خطبه خوانده باجتماع سپاه پرداختند
چون خبر جلوس او در استنبول شایع شد قیصر و ارکان دولتش چاره
جوی گشتند و مکرر مجالس کنکاش در دفع او آراسته بعد از گفتگوی بسیار
قرار یافت که پادشاهان و ارکان دولت آل عثمان از زبان خود مکاتبت
بر سبیل عهد و میثاق نوشته ارسال نمایند مضمون آنکه هرگاه جناب سلطانی
با ملازمان خاصگی بر سبیل ایلغار باستنبول تشریف آورند این بندگان
مخلص کمر خدمت بر میان جان بسته سلطان سلیم را گرفته آنجناب را که بحسب
الواقع ولی عهد است بر تخت شاهی جای میدهیم و همگی از پادشاهان مهربان
عهدنامه گذاشته روانه نمودند چون نوشتجات بسلطان احمد رسید
آن ساده لوح باین نوشته فریفته گشت سلطان مراد خان پسر خود را
در اناطولی بر لشکری که فراهم آورده بود امیر کرده در آنجا گذاشت
با وجود آنکه بعضی از عقلا گفتند که مبادا این عهدنامه از روی حیله باشد
که باین وسیله خواهند که ترا دستگیر نمایند صلاح وقت در آنست که با سپاه
و جمعیتی که داریم بجانب اسلامبول که باستنبول مشهور است روانه شویم
اگر پادشاهان بموجب عهد و پیمان سلطان سلیم را گرفته باستقبال آیند
فهو المراد و الا با ایشان محاربه کرده آنچه در پس پرده غیب باشد منصه ظهور آید سلطان

احمد خان قبول این رای نکرده با پانصد نفر از ملازمان خاص روانه استنبول شد
چون از راه اسکودر عبور نمود که سلطان سلیم با کل پادشاهان و سپاه فراوان
باستقبال برادر از شهر بیرون آمده او را گرفته بقتل رسانید چون خبر کشته شدن سلطان
احمد خان بسلطان مراد خان و سران سپاه در اناطولی رسید آن شاهزاده عالی تبار بیار
خواست چون [illegible] از جای آمده بسامان لشکر و سرانجام آن سفر پرداخت **شرح رفتن**
نور علی خلیفه بموجب فرمان همایون بجانب روم
و قتل و غارت نمودن آن مرز و بوم قبل ازین در وقایع سنه
ثمان عشر و تسعمایه تحریر یافت که خاقان سلیمان شان
صاحبقران در ییلاق اسفنجان و [illegible] بنشاط شکار جرگه
اشتغال داشتند که خبر انقلاب ولایت روم چنانچه گذشت رسید
بنابر آن فرمان همایون صدور یافت که نور علی خلیفه روملو حاکم ارزنجان
بحدود توقات و محال قریبه ولایت روم رفته بجمعیت نمودن
صوفیان سلسله صفوی که در آن مرز و بوم توطن دارند بپردازد و نور علی
خلیفه بموجب فرمان واجب الاذعان با فوجی از غازیان جلادت
نشان بحدود قبله حصار رفته چون بمکان مذکور رسید از صوفیان روم
و مریدان آن مرز و بوم قریب به چهار هزار سوار با خانه کوچ بوی
ملحق شدند خلیفه بوجود ایشان مستظهر گشته بطرف ملاطیه در حرکت
آمد فایق پاشا که از قبل سلطان سلیم حاکم آنجا بود با سه هزار سوار

از اندرون حصار بجنگ وی شتافتند و در حوالی توقات آن دو لشکر
در برابر یکدیگر صف قتال و جدال آراسته و از دو جانب دست بتیغ
و سنان برده بیکدیگر در آویختند و نور علی خلیفه باقبال بیزوال شاهی
تکیه نموده ثبات قدم مردی ورزید آخر الامر بر آن لشکر غالب
آمده رومیان از بیم جان از معرکه ستیز روی بوادی گریز نهادند و غازیان
بتعاقب ایشان شتافتند جمعی کثیر را طعمه شمشیر ساختند و اموال بسیار
و اسباب بیشمار در آن جنگ بدست صوفیان ظفر شعار در آمده خلیفه
بعد از این فتح نمایان بظاهر توقات آمد مردم قلعه توقات از بیم آن امیر
قلعه گیر خطبه و سکه بنام نامی و اسم سامی حضرت شاهی ظل اللهی زینت
داده اهالی شهر با پیشکش لایق بخدمت خلیفه رسیده و نور علی خلیفه
از راه اطاعت و انقیاد اهل توقات متعرض ایشان نشده از ظاهر شهر کوچ
کرده بجانب آینه بازاری روانه گردید و از آنجا عبور نموده در قارجاری
را لشکرگاه ساخت و در آن منزل خبر انهزام سلطان مراد خان از سپاه
سلطان سلیم و رسیدن او بآن سرزمین رسید

شرح محاربه نمودن سلطان مراد خان بن سلطان احمد خان با وزیر اعظم سلطان سلیم قیصر روم

چون خبر جمعیت لشکر و سرانجام یراق پسر صحبت
بار خواست خون پدر سلطان مراد خان در اناطولی بسلطان سلیم
قیصر رسید ارکان دولت عثمانی قرار دادند که سرداری با لشکر

جرار بر سبیل ایلغار بر سر سلطان مراد خان تعیین شود و پیش
از آنکه او را جمعیتی حاصل شود علاجش باید کرد سلطان سلیم
مصطفی پاشا و دلاور پاشا را با لشکر بسیار از قاپوقلی ینکیچری
و سپاهی ارسال نمود و پاشایان مذکور بر سبیل ایلغار متوجه آن دیار
گشتند چون خبر آمدن آن دو سردار بشاهزاده عالی تبار رسید
پیش از آنکه سپاهیان او جمعیت نمایند با فوجی از ارباب وفا روی بتقابل
آن گروه بی وفا آورد چون علامت سلطانزاده بنظر وزرای قیصر رسید
بر سبیل قانون تسویه صفوف پرداختند قلب لشکر را بوجود ینکیچری استحکام
داده میمنه و میسره لشکر با پاشایان و بلوک باشیان و سنجق بکیان آراستند
سلطان مراد خان نیز از یکجانب صف کارزار زینت داده از دو طرف
آن دو لشکر مانند بحر اخضر متموج و متلاطم در آمده بر یکدیگر ریختند و از جانبین
بندق اندازان روم گلوله تفنگ مرگ آهنگ بر یکدیگر میزدند و از کثرت دود
باروت و گرد و غبار آن روز مانند شب تیره و تار گردید و جنگی در نهایت
صعوبت دست داده جمعی کثیر از طرفین بخاک هلاک افتادند سلطانمراد
خان از هجوم مخالفان خود مباشر حرب گشته دو نوبت بر کوکبه حمله نمود هر چند
سعی در انهزام سپاه روم نمود فایده بر آن مترتب نشد آخر الامر از هجوم سپاه
و زیادتی لشکر قیصر سلطانمراد خان تاب توقف نیاورده روی بوادی
گریز نهاد پاشایان از عقب او تعاقب نموده در سلک جمعیت لشکر شاهزاده

را یکبارگی از هم پاشیدند سلطان مراد خان از آن حال شوانیت بسمتی
خود رفت چون شنیده بود که نور علی خلیفه در حوالی توقات بموجب
فرمان جمعیت صوفیان و دومان ولایت نشان مینماید عنان اسب شامون
بوزد و در آنجا بنا بر دوری امیر معطوف ساخت و از پراکندگان سپاه
او موازی ده نفر برفاقت شاهزادهٔ والاگهر در منزل فارجابری باردوی
آن امیر نیک اختر رسیدند نور علی خلیفه باستقبال شاهزاده پرداخته
او را در همان منزل در جای لایق فرود آورد و آن دو نامدار با مید
عنایت کرد کار عنان عزیمت بجانب قلعهٔ توقات انعطاف دادند چون
خبر انهزام شاهزاده بتوقات رسید اهل آن قلعه از بخت برگشتگی
دروب قلعه را بر روی او و امرای شاهی بربستند بنابر آن شعلهٔ آتش
غضب سلطان نور علی خلیفه التهاب یافته آنقلعه را بقهر و غلبه گرفته
آتش بر آن شهر زدند و از نحوست خرابی بسیار با اهل آن دیار رسید
بعد از سوختن آن مکان امرای عالیشان متوجه تکه شهر شدند سلطان مراد
خان بصواب دید نور علی خلیفه از آنجا جدا شده روی بدرگاه سلاطین
پناه آورد و آمدن او بخدمت نواب کامیاب بعد از نقل تتمهٔ احوال
نور علی خلیفه در رشتهٔ تحریر خواهد کشید شرح محاربه نمودن نور علی
خلیفه با سنان پاشا و حسین پاشا و مراجعت نمودن چون سلطان
مراد خان از نور علی خلیفه از تکه شهر فوجی از غازیان بهرام قهر را تاخت

حشم شیخ حسن تکه تمرد مینمودند در سپال بود و غازیان ایل و حشم
مذکور را غارت نموده با اموال فراوان باردوی خلیفه مراجعت
نمودند چون نور علی خلیفه از امور مذکوره فارغ گشت عنان عزیمت
بجانب ارزنجان تافت آن امیر غازی بموضع آق بایزنی رسید خبر آمدن
سنان پاشا و حسین بیگ و تاج الدین بیگ با پانزده هزار سوار
بفرمودهٔ خواندکار رسید نور علی خلیفه اندیشه از کثرت اعدا نکرده بتایید
دولت ابد پیوند شاهی قوی دل گشته قرار محاربه با آن گروه انبوه داد و از
آنموضع عبور نموده برابر مخالفان شتافت و فوجی از دلاوران سپاه را چرخچی
ساخته خود با تتمهٔ لشکر نصرت اثر از روی تزوک باستقبال معاندان
استعجال نمود چون طلیعهٔ لشکر ظفر پیکر بنظر رومیان ارمن دیار رسید
بر پشتهٔ مشرف بآن دشت بر صعود نموده بترتیب مقدمات جنگ
پرداختند و دفعهٔ اول جمعی کثیر از آن بلندی بجنگ چرخچی لشکر نور علی خلیفه
مامور ساختند و آن فئهٔ کثیر بیکبار جلو انداخته از آن بلندی عنان ریز
بر چرخچیان تاختند و غازیان قزلباش تاب آن حمله نیاورده پای بر عقب
گذاشتند و رومیان ایشانرا از پیش برداشته تا قلب لشکر رسانیدند
نور علی خلیفه از مشاهدهٔ آنحال با جمعی از شیران بیشهٔ جدال خود را بمخالفان
رسانیده از تیغ آبدار آتش بار ترهٔ کارزار اشتعال یافته
و از صاعقهٔ خنجر برق مانند سینهٔ مردان کارزار مثل اخگر می تافت و از غازیان

تا غروب آفتاب عالمتاب میان جان و تن و تیر و جوشن فصل و وصل و فراق
و وفاق بود **بیت** اجل را بجان آشنایی شد ٭ میان تن و جان جدایی شده
٭ سنان پاشا چون آثار جلادت از غازیان با سعادت بدان نوع ملاحظه
نمود خوف و هراس بیقیاس بر وی مستولی شده در هنگام غروب آفتاب
با دل پر آتش و چشم پر آب راه گریز پیش گرفته روی بوادی فرار آوردند
و هر یک از غازیان با سنان جان ستان از عقب منهزمان شتافته
سنان پاشا را با هزار و پانصد نفر از اروام سر از تن بدن جدا ساختند
و رومیان بی‌سپاه آن شب تار از بیم تا شش فرسنگ فرار نمودند
و از جهت برگشتگیهای آن قوم برگشته روزگار آنکه در آن شب تار در
اثنای فرار بخشک رودی رسیدند و در حال یک پشتهٔ عظیم بر سر ایشان
فرود آمد چنانچه بهتر او پانصد نفر در زیر آن ماندند چون صبح دیگر
این خبر بغازیان رسید بآن خشک رود ایلغار نمودند اسباب و اسب
و اسلحه فراوان بدست در آورده مراجعت نمودند و نورعلی خلیفه بعد
ازین فتح نمایان با سرهای رومیان و گرفتاران معرکه میدان و غنیمت
بی پایان بقلعهٔ ارزنجان آمد و از آنجا سرها و اسیران را بدرگاه فلک
پیشگاه مصحوب معتمدان روانه گردانید **شرح آمدن غلامان حبشی نفرموده**
سلطان قونیای پادشاه مصر بدیار بکر و گرفتار شدن بعضی
از ایشان بدست ملازمان خان محمد خان در اوایل سنه

سبع

سبع عشر و تسعمایه چون خبر جلادت غازیان با جرات و آفند ارغانچه خان در ولایت
دیار بکر در اطراف و اکناف بلند آوازه گردیده و مکرر در مجالس و محافل پادشاهان
ذی شوکت خصوصاً سلاطین روم گفتگوی جرات و جلادت ملازمان
خاقان سلیمان شان صاحبقران و صوفیان آستان ملایک پاسبان
در میان بود تا آنکه در مصر سلطان قونیای خادم الحرمین در اول
بهار سال مذکور مجلسی برآراسته جشنی عظیم ترتیب داده بود که خبر خروج
پادشاه قلی تکلو چنانچه در محل خود گذارش یافت در مصر شایع شد
در مجلس سلطان اکثر از شجاعان مصر و شام و عربستان بتخصیص
غلام حبشی سلطان که او را سعدان و چندین میگفتند و بسیار نوخواسته
و بد هیات بود و از وفور غرور و شجاعت خود گمان تمام داشت حرفهای
دور از کار و لافهای بیجا بسیار از او ظاهر میشد حتی نسبت بذات
اقدس نیز حرفی چند گفت که بخیه بر بخیهٔ آن شهریار اندازم و چنین و چنان
کنم اتفاقاً در همان مجلس یکی از صوفیان با اخلاص این دودمان ولایت
شان حاضر بود از آن حرفهای بی ادبانه بی آرام گشته خطاب بدان
غلام بد فرجام کرد که هر چند دلیر و شجاع باشی اما نسبت بپادشاهان
چنین سخنان بر زبان آوردن خلاف قانون مردان است با پادشاهان
برابری نمیتوان کرد زیرا که ایشان برگزیدگان حضرت الله‌اند نهایت
چون تو و غلام پادشاهی در آن ولایت تیر دلیران و پهلوانان هستند که ملازمان

پادشاهند اگر اراده داری با مثل خودی دست و گریبان شو بیت
کند همجنس با همجنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز بد آنکه یک
ملازم آنحضرت خانمحمد خان والی دیاربکر است که صیت صلابت
و جلادتش عالم گیر شده که هیچ یک از پادشاهان این دیار
از بیم او شب خواب ندارند یکی از آنجمله علی الدوله ذوالقدر است
که فراموش کرده که با اولاد او که هر یک ثانی رستم و اسفندیار
بودند چه کرد آن سیاه بد باطن ازین خطاب بر آشفت و از
سلطان قونیا درخواست نمود که با سیصد نفر از غلامان
حبشی رفته خان محمد خان را گرفته بخدمت سلطان رساند سلطان
قونیا او را نوید داده رخصت رفتن ارزانی داشت و آن
ناپاک بی باک با سیصد نفر از آن جماعت حبشی سفاک که هر یک
مانند دیو سیاه بودند بر اسپان کوه مثال سوار شده متوجه دیاربکر
گشتند چون بحلب رسیدند خیر الدین پاشا حاکم حلب ایشان را سه
روز ضیافت نموده بعد از آن بجانب قلعه حمید روانه شدند از اتفاقات
چند دلو دوراق ملازم خانمحمد خان با هفتاد نفر بقلعه اوفه نزد
آچه سلطان قاجار بمهمی رفته بودند و در آن حوالی مرغزاری بود سبز
و خرم که از کثرت لاله و نرگس و سنبل دم از گلستان ارم میزد و چشمهای
آب خوشگوار از دامن کوهسار بهر سوی جاری شده غازیان

در آن گلستان بسیر شقایق و سبزه و شکار اشتغال داشتند که در آن
حین از برابر ایشان علامت آن سیصد نفر زنگی دیو منظر
بنظر درآمد دلو دوراق چون آن علامت را دید [illegible]
رسید که البته جماعت ذوالقدر خواهند بود یکدو نفر بکمین آلتو
باستقبال رفته بعد از تحقیق بخدمت او رسیدند گفتند
که علامت ذوالقدر با ایشان نیست آنجماعت شاید سیصد نفر بوده
باشند دلو دوراق با هفتاد سوار از غازیان فدوی شعار قرار
بجنگ و جدال با آنقوم بد مآل دادند در آن اثنا غلامان مصری رسیدند
چون چشم ایشان بر آن هفتاد نفر غازی مجاهد افتاد یکی از اهل ضلال را
بتحقیق احوال ایشان ارسال نمودند چون نزدیک رسید دلو دوراق
او را طلب داشته مطلب آن گمراه زنگی صفت را معلوم نموده جواب
داد که برو بدو خندین پاشا بگو که بسیار خوب اتفاق افتاد من نیز غلام
خانمحمد خانم و آرزو دو خواسته بودم که بمصر روم چون آوازه ترا شنیده
بودم با تو دست و گریبان شوم خوب واقع شد که این همه راه را از
پیش پایم برداشته و باینجا آمده حالا من هفتاد نفر همراه دارم و تو
سیصد نفر خویش باشد چه پر پنجه سیم اندازیم اگر مرا علاج کردی آنگاه
بقلعه حمید برو و با خانمحمد خان تلاش کن چون آن حبشی برگشته احوال را
بیان نمود دو خندین پاشا مغرورانه قدم بپیش گذاشته آن دو فرقه

دران مرغزار صف کارزار بر آراسته شد و از دو جانب یکه جوانان میدان
کین آمده یکدیگر را بنوک نیزه و دم شمشیر از روی زین بر زمین انداختند
چون یکه و بعضی در میدان زخمدار و مقتول گشتند آن ناپاک دیو صفت
مرکب کوه مثال را از جای برانگیخته متوجه میدان کارزار شد و دلو دوراق
اندیشه آن کرد که بنطر امر من میدان نا کرده تکیه باقبال بیزوال شاهی
نمود و باستقبال آن بد مآل شتافته سپر راه را بعظم جنگ بر او گرفت
بعد از مکالمه کار بمجادله انجامید چون چند حمله فیما بین واقع شد دلو دوراق
نعره یا مرتضی علی مدد از جگر بر آورد و بیک ضرب تیغ آتش بار آن
زنگی ناپاک را بوار انداخت و سر پر نخوت او را از تن جدا ساخت
غازیان از مشاهده آن حال یکبار تیغ کین از نیام آخته بر آن قوم
بیدین حمله انداختند و از خون مخالفان زمین آن چمن را مانند لاله زار رنگین
ساختند و جمعی کثیر را بخاک هلاک انداختند و قریب به بیست نفر از زنده
گرفته تتمه گریزان از پیش بدر رفتند و غازیان سرهای حبشیان آن
نابکار بدفعال و گرفتاران برداشته متوجه قلعه ممید شدند چون
این خبر بخان محمد خان رسید سجده شکر الهی بجای آورده مقرر شد
که قلعه و شهر را آیین بسته و هر کس از ایلات و اویماقات و سپاهیان آن
مکان با نقاره و طبل و علم باستقبال شتافته دلو دوراق را با سرها و گرفتاران
از روی اعزاز و احترام در غایت شکوه و استقلال بشهر در آورند و سرها را

بنطر

بنطر خان آورده خان و سپاه زبان بتحسین و آفرین گشادند
و دلو دوراق را خلعت و اسب با زین و لجام طلا و کمر خنجر و جیقه مرصع عنایت
نمود و سایر غازیان را خلاع گرانمایه و انعام سرافراز ساخت از گرفتاران
حبشی ده نفر لعین را اعدای دین نموده ملازم خان شدند و آن نفر دیگر را
دوش خود گردن با سرهای مقتولان در حینی که چیره و ایران مراجعت
از خراسان نموده بودند در دار المؤمنین قم بنظر کیمیا اثر شهریار والا
گهر رسانیدند و نابخان مورد تحسین و آفرین گشته رقم و خلعت بجهت او ارسال
یافت و هفت نفر از غلامان مذکور ملازم رکاب اقدس گشتند و سه نفر را
حسب الالتماس خلعت و انعام داده روانه گردانیدند چون این خبر بسلطان
قونیار رسید از بیم تیغ بندگان درگاه شاهی ایلچی با نامه تهنیت فتح خراسان
و عذرخواهی این بی ادبی بدرگاه خدیو جهان روان گردانید و ایلچی مذکور
در قشلاق قم شرف ملازمت یافت چنانچه در طی احوالات سال مذکور بتحریر پیوست

شرح آمدن سلطان مرادخان پادشاهزاده روم بدرگاه سلاطین پناه شهریار زمان

چون خاقان سلیمان شان صاحبقران
در ییلاق چمن هاربماق و اغذ و بصید و شکار اشتغال داشتند
و دراوایل بایزید میرزا راه دیار بکر بدرگاه فلک پیشگاه رسید دیو
سلطان و ملوک که در حدود خراسان بجمعیت لشکر مشغول بود او را طلب
فرموده باستقبال شاهزاده ارسال نمودند دیو سلطان در حوالی تبریز

شرف ملاقات شاهزاده دریافته از جانب اشرف اعلی پیشکش پرداخته
و او را بشفقت شهریاری امیدوار ساخت و پیشکشی لایق از نظر او گذرانیده
کمر خدمتکاری و بندگی شاهزاده را بر میان جان بسته بعد از چند روز باتفاق یکدیگر
روی باردوی خسرو آفاق آوردند چون بحوالی اردوی کیهان پوی رسیدند
کل امرا و سپاه درگاه سپهر اشتباه باستقبال پرداخته شاهزاده را از روی اعزاز و احترام
داخل بارگاه شاه عالم پناه گردانیدند بعد از تقبیل بساط سلطنت و دریافت
معانقه و مصافحه نزدیک بمسند شاهی در بزم شهنشاهی نشست شهریار ایران
از روی اشفاق بر سر پیش در آمده او را امیدوار ساختند بعد از کشیدن اطعمه
الوان سلطان محمد خان را نوازش فرموده و درویش خان شاملو را میهماندار شاهزاده
نمودند و از خیمه و خرگاه و اسباب و اسب و شتر و اقمشه و زر و طلا آلات و نقره
آلات مایحتاج او را عنایت فرمودند و چند مرتبه در آن چمنهای دلنشین مجلس خاص
و بزم رنگین جهت شاهزاده آراسته شد و یکدو مرتبه باتفاق یکدیگر شکار جرگه
نمودند بعد از چند روز شهریار مظفر فیروز بعضی از الکای فارس را بتیول او مقرر
فرمودند و سلطان مراد بر حسب فرمان قضا جریان فرمای زمان بجانب مقصد
در حرکت آمده منزل بمنزل از سفره انعام و احسان این دودمان ولایت
نشان مایحتاج او و ملازمانش سامان و سرانجام می یافت و بموجب فرمان حکام و کلانتران
و ارباب و اهالی هر ولایت باستقبال استعجال نموده روز بروز پیشکش و ارمغان
بنظر شاهزاده عالیمقدار میرسانیدند چون بدار المومنین کاشان رسید

اندک

اندک عارضه او را روی داده در آن بلده توقف کرده روی بجانب اصفهان آورد
در عرض راه عارضه سلطان روی بازدیاد آورد چنانچه در حوالی اصفهان قوت سواری
نداشت او را در محفه خوابانیده باصفهان آوردند چند روز در اصفهان صاحب فراش
بوده حسب الحکم اطبای مسیحادم بمعالجه او پرداختند هر چند در علاج مرض سلطان سعی
نمودند از عهده مرض اجل نتوانستند بر آمد تا آخر در همان چند روز در اول شباب در دار السلطنه
اصفهان متوجه ریاض جنان گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و حسب الحکم جهان مطاع
نعش او را در بیرون دروازه طوقچی در جوار مرقد شیخ علی سهل اصفهانی مدفون ساختند

۱۰۲۰

وقایع سنه عشرین و ستمایه شرح نهضت موکب همایون بییلاقات همدان
چون خاقان سلیمان شان صاحبقران در دار السلطنه اصفهان
ایام عشر آخر زمستان را بنهایت رسانیدند از جهت آراستن جشن نوروزی
فرمان دادند فرمان بران بموجب فرمان واجب الاذعان در انتهای فصل
شتا بآن امر روح افزا پرداختند چون سلطان ربیع باعتدال هوا فرمان
داده سبزه و گل و لاله و نرگس و سنبل در فضای کوه و صحرا سر از جیب خمول
برآورده آغاز دمیدن و شکفتن نمودند و بلبل هزار دستان در باغ
و بستان بصد زبان حمد و ثنای ملک بیچون و دعای دوام دولت روز افزون
ادا مینمودند جمشید خورشید از زمستان خانه حوت علم حشمت و تجمل در
ساحت ملکوت بر افراشت و از روی شوکت و عظمت در مسند برج حمل
متمکن شد از اهتزاز نسایم فروردین ساحت گلزار و بساتین در نضارت

وخضرت فردوس برین درگذشت بیت چو بشکفت بار دگر گل بباغ ⁂
برافروخت لاله بسان چراغ ⁂ برافراخت جمشید گردون مکان ⁂
ببرج حمل رایت زرنشان ⁂ پادشاه ربع مسکون بعد از آراستن جشن
و پرورش و نوازش ملازمان نزدیک و دور چون یکماه از بهار سال
مذکور گذشت رایت نصرت آیت از اصفهان بصوب همدان بحرکت درآمد
درآمد و از راه ییلاقات طی منازل و مراحل نموده در اثنا راه بنشاط
شکار اشتغال داشته شکارکنان سپهر مسیر بودند تا آنکه نواحی همدان مضرب
خیام ظفر فرجام گردیده و در منزهات همتبهید بساط عیش و عشرت پرداخته ایام
خجسته انجام بهار در ییلاق همیم کلائی که از غایت نزاهت رشک طرب
پیرای ارم و بهترین منزهات عالمیست در کمال عظمت و دستگاهی اوقات
خجسته ساعت را گذرانیده درین حین خبر آمدن سلطان سلیم قیصر روم بادریای
لشکر و با چندین عرابه توپ با دلیچ باین مرز و بوم رسید **شرح آمدن سلطان**
سلیم قیصر روم بالشکر قیامت اثر بقصد محاربه پادشاه شریعت
پرور نغمه پردازان بزم دلگشایی و معرکه آرایان مضمار سخن پیرایی
زمزمه شجاعت و مبارزت انجمن افروز بزم اقبال آفتاب
اسمان جاه و جلال جام جهان نمای دولت حیدری آینه چهره گشای مذهب
حق اثنا عشری اعنی خاقان سلیمان شان صاحبقران بدین ترانه
آنند و آثار جلادت و رزم آزمایی آن شهریار والاگهر مرتضوی خصال را در انجمن

حدیث

حدیث آرایی باین نمط شیرین داده اند که چون صیت بروملازمان آستان
خلافت نشان و تاخت کردن و قتل و غارت نمودن نور رسی علی خلیفه حاکم ارزنجان
و کشته شدن نبیان پاشا و التجا آوردن سلطان مراد خان بدرگاه
سلاطین پناه بسلطان سلیم قیصر روم رسید اگرچه همیشه در نظر داشت
که در محل فرصت لشکر بجانب دیاربکر کشد نهایت چون فیمابین سلطان بایزید
والد او و خاقان سلیمان شان صاحبقران دوستی و آمد و رفت رسولان
بود چون او در ایام حیات پدر اقتدار و اختیاری نداشت بنابر آن
پای در دامن ادب پیچیده بود بعد از آن که پدر را بی اختیار ساخته
برادر را بقتل آورده و در کمال استقلال بر مسند فرمانروایی ممالک عثمانی تمکن
یافت از پایه عجب و غرور با ایستادگان پایه سریر سلطنت سالک طریق
عناد گشته آغاز خصومت و لشکرکشی نهاد و در آن اوقات نیز خان محمد خان استاجلو
حاکم دیاربکر ایلچی با مکتوب نزد سلطان سلیم ارسال داشت و او را تهدید نموده
راغب بجنگ گردانید و سلطان سلیم بر خود لازم کرده بود که سپاه برداشته
بدیاربکر رود نهایت از بیم سطوت پادشاه ربع مسکون و بودن سلطان مراد
برادرزاده او در درگاه همیون آن مهم را بتعویق می انداخت تا آنکه خبر فوت
سلطان مراد باو رسید و در اول سال مذکور باز خان محمد خان مکتوبی تهدید آمیز
با یک قبضه شمشیر و یکدست رخت زنان مثل معجر و غیره جهت او فرستاد
که اگر بجنگ می آیی شمشیر را بر کمر بند و قدم پیش گذار و اگر نه بلباس زنان ملبس شو

ومن بعد نام مردی و الکه گیری بر زبان جاری مساز ازین حرکت نالایق
قیصر روم بر آشفته در باب خصومت و لشکرکشی بیشتر از پیشتر پا بعجی گشته
چون چند روزی از ایام بهار مذکور گذشت با لشکرهای قرامان
و تاتار و اروم ایلی و منتشا ایلی و گرمیان و کفه ایلی و داد ایلی و دارابوزون
و طرابلوس و الطراد و اناطولی و اماسیه و سیواس و کوتاهیه و توقات
و قراحصار و ادرنه و قاپودان و سمندره و افلاق و بوسنه و موره
و پاشایان و بگلربگیان و سنجق بگیان و بلوک باشیان اطراف و لایت
روم با دوازده هزار ینکچری تفنگ انداز قاپوقولی و سپکبان و کوللی و گد
و پکچی و لوند و غیر ذالک با کشیدن عراده توپ و بادلیج و ضربزن و زنبورک
در غایت عظمت و شوکت از اسکودر عبور نموده و از آن مکان با آن سپاه
گران که هر یک در صحرای هیجا نوک سنان بغتیان مانند کوه الوند را از پیش
برداشتندی و در معرکه نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ و گلوله تفنگ
مرگ آهنگ صحن سینه را مانند پرده زنبوری پر سوراخ نمودندی مجملا جمعیت
و ازدحام مرتبه بود که اوهام بنی آدم تصور یک فوج از افواج بی نهایت
و اسلحه بی غایت لشکر رومی مستوفیان کامل و محاسبان ماهر از شمار
آن سپاه اقرار بعجز نمودندی بیت افزون ز ذره در عدد و قطره
در شمار :: بیش از نجوم در فلک و موج در بحار :: تا موازی دویست
هزار پیاده و سوار جوشن پوش و نیزه دار مکمل و مسلح همه

در کراهت با دیوان هم سیر و در سمات با غولان بیابان گرد برابر
بیت همه کینه کوش و همه رزم جوی :: تمامی سبع سیرت و دیو خوی ::
متوجه ازربجان گردیده و چون از آب بهجوک عبور نموده ایلچی
به درگاه خاقان سلیمان شان صاحبقران ارسال گردانیدند و چاوش
مذکور در ییلاق مخیم همدان با بستان بلاغت با سپاسان رسیده بوسیله
نواب سپهر پیشه و حجاب عتبه علیه سعادت زمین بوس دریافت
و خبر آمدن سلطان سلیم به اراده قتال و جدال عرضه داشت نمود پادشاه
دریادل از رسیدن این خبر بغایت خوشدل گشته جواب دادند که ما نیز
مدتیست که آرزوی ملاقات خواندگار داریم منتظر وصل و مستعد
قتالیم ازین سه منزل با جنود تاییدات الهی و توفیقات نامتناهی
رایت توجه باستقبال پادشاه روم بر افراخته مقابله خیل و مقاتله شقاوت
هجوم آن مرز و بوم را پیش نهاد همت والا نهمت ساخته ایم و در حرکت
استعجال نموده در هر منزل که مناسب باشد ملاقات واقع خواهد شد
و آنچه قلم تقدیر الهی بر لوح قضا ثبت نموده بظهور خواهد آمد آیه ارجع الیهم فلنأتینهم
بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة بیت به پیش عدو باز گرد
و بگوی :: که ای گشته با سروران رزمجوی :: من اینک رسیدم بمیدان جنگ
:: به نیروی شیر و بخشم پلنگ :: کشم سپر و میان تیغ تیز :: بدیشان نمایم طریق
ستیز :: ز خون دلیران مردم شکار :: همه دشت و هامون کنم لاله زار :: نوک

پنهان سعادت هجوم ** جهان از آنکه پاک از خیل روم ** و فرستاده قیصر را خلعت
شفقت نموده رخصت انصراف دادند **شرح محاربه نمودن خاقان سلیمان
شان صاحبقران با سلطان سلیم قیصر روم در چمن چالدران** بر منبر خورشید
تا شیر حریفان بزم جاه و جلال و خاطر فیض پذیر پیر خوشان باده دولت
و اقبال انبساط ظاهر خواهد بود که پیاغر سلطنت و جهانبانی و شراب خلافت و کامرانی
کیفیتی دارد که چون بمذاق سلیم و مزاج مستقیم سعادتمندی پید چنان نشأ بخشد
که ابواب فرح و سرور بر روی روزگار خمار زدگان بزم سپهر جفا کار بگشاید
و اگر مشام غفلت پیرانجام اهل غرور و پندار از رایحه آن جام بهجت انجام اندک
بهره یابد چنان عربده سازد و طرح بدمستی اندازد که عیش عالمی منغص گرداند
نقش مسرت و حضور از لوح زندگانی جهانی بزداید مصرع بوی نسیم باده
بس مستانزا ** نظیر این تحریر صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استشمام
نسیم شراب ایالت و کامکاری بوفور خزینه و لشکر مغرور گشته تسخیر ولایت آذربایجان
را سهل گرفته عزم محاربه پادشاه ربع مسکون و مجادله با تایید یافته ملک بیچون
خرم نمود و از بی‌تیغی غافل مصرع با آل علی هر که در افتاد بر افتاد ** گشته بقدم عجب
و غرور طی مسافت بعید نموده کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان گردید چون خاقان
سلیمان شان صاحبقران ایلچی قیصر را رخصت فرموده از عزم مخالف آگاه شدند
رقم بجانب دیار بکر از عقب خان محمد خان و سپاه آنجا یار روانه نمودند و الشان را
بسرعت طلب کرده خود بدولت و اقبال از همدان عازم میدان قتال شدند

بای

پای فلک فرسای بر پشت اسب جهان پیمای گردانیده عنان ظفر نشان بدست
قاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپردند و کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین
بر زبان الهام بیان گذرانیده رایت نصرت آیت بصوب آذربایجان برافراشتند
ملازمان رکاب ظفر انتساب که به تیر دیده دوز درست تار چشم مار با دل مور
در یک سلک می‌کشیدند و جرم خردل خشخاش نوک نیزه از زمین می‌ربودند
با دل قوی خاطر شاه در رکاب ظفر مآب بسرعت برق و باد شتافتند چون
چون دار السلطنه تبریز از غبار موکب عالی عطر انگیز گشت بوضوح پیوست
که سلطان سلیم بی خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه آن صوب است بنابر آن خاقان صاحبقران
با دوازده هزار جوان عنان بگیران بطرف مخالفان معطوف ساختند و در
اوایل ماه مبارک رجب در چالدران که بیست فرسنگی تبریز است برابر آن لشکر
آن لشکر مجد رسیدند در آن منزل خان محمد خان و نور علی خلیفه با سپاه دیار بکر
شرف پابوس دریافتند و خان محمد خان بعرض رسانید که طریقه سلاطین
روم و قاعده عساکر آن مرز و بوم آنست که در هنگام محاربه حدود و جنود خود را
بعراده و زنجیر توپخانه استحکام داده حصنی بغایت حصین جهت خود می‌سازند
و تفنگچیان در اندرون آن بانداختن ضربزن و افروختن آتش توپ و تفنگ
می‌پردازند و بر بالای عراده ضربزنها لوزفرغانهای صغار و کبار گذاشته
در انداختن توپ و تفنگ و رعاده و ضربزنها آن مرتبه مهارت و اقتدار دارند
که خرلانیجری را در امتداد اشعه نظری از یک میل راه بهدف اصابت می‌سازند

ونقطه موهوم را بسهام خطوط بصری از تفنگ فرنگی بر نشانه می اندازند
نور علی خلیفه و بسیاری امرای دیگر با محمد خان درین باده اتفاق نموده
عرض کردند که ما بندگان از اطوار جنگ رومیان وقوف تمام داریم
آنچه خان عرض نموده است در آن شائبه کذب نیست پس صلاح دولت آنست
که قبل از آنکه مخالفان خود را بزنجیر عراده و محارست ینکچری محافظت نمایند لایق
جالدران بر سر ایشان بتازیم و مهم آن ناتمامان را با تمام رسانیم و دورمیش
خان شاملو این سخن را رد کرده خطاب بخان محمد خان کرده گفت که گذرانی
تو در دیار بکر گذر دختر استیتی نیست که در حضور ما بندگان بملازمان اشرف
این نوع سخن زبانی نمایی و معروض داشت که اینست آنست که ما ملک کنیم ما آنچه
مقدور ایشانست از قوت بفعل آید و محارست و محافظت خود بقرار
قاعده نموده بعد از آن دست جرأت را از آستین جلادت بیرون آورده
قدم مردانگی بمیدان مبارزت گذاریم بتوفیق الله تعالی و بامداد ارواح
حضرات ائمه هدی دمار از روزگار آن قوم تبه روزگار بر آوریم خاقان سلیمان
شان صاحبقران سخن دورمیش خان را بر سخن خان محمد خان ترجیح داده آنمقدار
توقف فرمودند که سلطان سلیم از پشته چالدران بزیر آمده در استحکام
جنود اهتمام بجای آورد و اطراف و جوانب خود را بعراده و زنجیر مسدود ساخت
بیت عرابه چو اسپان چوبین بکار :: بر آن رومیان همچو طفلان سوار ::
:: عرابه چو فیل و تفنگها بدست :: نمایان چو خرطوم فیلان مست ::

دوازده هزار ینکچری را مقرر کرد که در پیش صف ایستاده بافروختن
آتش جنگ و انداختن گلوله تفنگ بدستور مقرر بکار خود مشغول باشند و مجال
اعلی بیرجبر را و آنک بیک مشهور بآل قوچ لو علی را موجی کرد و میمنه و میسره
لشکر را به پاشایان مثل سنان پاشا و مصطفی پاشا مشهور به بیغلو چاوش
و فرهاد پاشا و قراجه پاشا سپرد و بسیاری پاشایان را با زیاده از صد هزار سوار
امرمن نیزه دار در میدان کارزار مقرر داشت چون صف لشکر آراسته و ترتیب
سپاه قیصر موافق مطلب پیراسته شد پادشاه رزم آزما برابرش گردون خرام
سوار شده بیت ببالای توسن بر آمد دلیر :: بر آهنگ میدان چو غرنده شیر ::
فروزان رخش بر فراز ستور :: تجلی نمایان شد از کوه طور :: بتسویه صفوف
سپاه ظفر دستگاه پرداخته میمنه و میسره را بدورمیش خان شاملو و خلیل
سلطان ذو القدر و حسین بیک لله و خلفا بیک و نورعلی خلیفه و خان محمد خان
استاجلو و چایان سلطان استاجلو و پیره بیک چاوشلو و منتشا سلطان
و سلطان علی میرزا افشار و غیره مقرر فرمودند و ساروپیره قورچی
باشی و یوسف بیک ورساق را با فوجی از قورچیان چرخچی کردند و امیر عبد الباقی
امیر الامرا و سید محمد بیک کمونه نجفی و سید شریف الدین علی صدر و دیگر ارباب دانات
و قضات را در قلب سپاه ظفر پناه مامور ساختند و خود بنفس نفیس با جمعی
از قورچیان پولاد پوش در برابر مخالفان رایت اقتدار برافراشته
قدم جلادت در معرکه جنگ استوار نمودند بیت بر آراست شاه

فلک اقتباس پس صفی از سپاه قیامت هراس یعنی صف بلکه سدی بکینه بنا
نموده بنصب طوق و غا چون سیل بی اختلال بشکوه ابطال رجال صف
متانت میپرفت سنان‌ها زبان رفته پیان از جا برخواسته لوای فیروزی انتما
باوج نصرت و اقبال بر کشیده فروغ ماهچه اش فضای معرکه قتال را برآراست
بیت علمها بر آمد براوج سپهر شده سیر علم پیکر ماه و مهر سنان گشت چون
شمعی افروخته شعاعش دل دشمنان سوخته بعد از آراسته شدن صفوف
لشکر از هر دو طرف دلیران شیر صولت پیل شوکت که جبال از مهابت ایشان
میگداخت و آسمان از صلابت ایشان سپر خورشید انداخت از صهیل اسبان
و فریاد سپاهیان گوش آسمان راه گم کرده از غریو کوس چهره گردون
مانند سیندروس زرد گردیده از بیم جان در تن مردان چون برگ بید
از باد و عکس آفتاب در آب میلرزیدند و صدای نفیر صور تاثیر در اطراف
آن معرکه حقیقت آیه اِذا زُلزِلَتِ الاَرضُ زِلزالَها ظاهر میساخت بیت بر آمد
بگردون خروش نفیر بلرزید بر خویش چرخ اثیر بار اول پیاره و پره قورچی باشی
با قورچیان جرچی متوجه میدان و چرچیان سپاه آل عثمان گردیده با آن گروه مخاذیل
حمله نمود و با شعله سنان عالم سوز چون برق لامع در خرمن جمعیت مخالف افتاد
و با خدنگ پیکان آتش افروز مانند صاعقه سیالمع اسباب زنده کانی رومیان را
بباد فنا میداد و آن فئه کثیره را بضرب شمشیر از پیش برداشته بموجی رسانید
مجال اغلی که در یکجانب سر کرده موجیان بود از جای در آمده بر پیاره و پره حمله کرد

تفنگ

تفنگ بسینه پیوز رومیان از درع و خفتان بجا زبان لبسان باد شیکر از لباس جرم میکند
و بر سپر وران زیر دست پای اسپان کوشمال میگشت بیت فرو ریخت چون از دم تیغها
چو اقطار امطار از میغها سنان یلان شعله افروز شد چو برق بهاری جهانسوز شد پیاره و پره
از هجوم لشکر روم پای عقب گذاشته رومیان بکهر قورچی باشی را با قورچیان
بهرام قهر نزدیک تقلب لشکر ظفر پیکر رسانیدند چون انجبر و شکارگاه بسمع اشرف همیون
رسید آتش غضب پادشاه عجم و عرب بانه کشیدن گرفت و شعله قهر قیامت لهب التهاب
پذیرفت از آن شکارگاه متوجه مخالفان بد خواه شدند و با دلاورانی که از صدمه قهر شان
دم صبح در سینه شام شکستی و از نهیب تیغشان خنجر آفتاب به نیام ظلام نهان شدی بنیاد
حمله نمودند در آن اثنا اتکه بیک مشهور بآل قوچ اغلی که نهنگی بود در بحر بردلی و هژبری بود میدان
دلاوری برابر چتر گردون فر آمده زبان بلاف و گزاف گشاده گفت بیت
من آنم که در روز پیکار و کین توانم زدن آسمان بر زمین بدو زخم پیکان بهم چشم هور
بکشایم به شمشیر کبریل مقصور نظر گر کنم سوی دشمن بخشم دهم جان شیرین از آن گرم
چشم سنانم رسد چو در آید بناف دروغی نمیگویم اینک مصاف شهریار ایران
پسند خوشخرام را پیش رانده از روی غضب بانگ بر آن بی ادب زده فرمودند
که ای و با صفت اینهمه لاف در برابر شیر ژیان زدن خلاف قانون جوان
مردان کارزار است پس آل قوچ اغلی از نهیب و سطوت و صولت پادشاهی
سراسیمه گشته فرصت تیغ راندن نیافت و سپر تمام فولاد بر سر کشید پادشاه
حیدر نژاد با شمشیر ذوالفقار مانند بدان خیره سر بد پیوند رسیده

از روح مقدس حضرت اسد الله و حضرات ائمه هدی استمداد نمود
آنچنان تیغ تیز آن بر افغر زد که سپر فولاد با مغفر و کلاه خود و فرق
سر و نیم تنه از گردن و سینه اش گذشته قریب بکمر کاهش شکافته
شد و از یک ضرب دست عنف حیدر صفدر آن مغرور خودپسند مانند
پاره کوهی از روی زین بر زمین افتاد رومیان از مشاهده آن ضربت که در
مدة العمر ندیده بلکه از هیچ آفریده نشنیده بودند حیرت از کانون درون شان
زبانه بر فلک اثیر کشید از نهیب خوف و هراس بی قیاس بر ایشان مستولی گشته
از پیش آن شهسوار میدان دلاوری روی بگریز آورده خود را بقلب
لشکر رسانیدند امرای عظام از چپ و راست با صوفیان ظفر فرجام از عقب
چنبر وگردون احتشام الله الله گویان روی بجانب مخالفان آوردند
دورمیش خان با غازیان شاملو از میمنه بر میسره مخالفان حمله نمودند
سنانهای بغیان گذار مثل شهاب ثاقب بسوی شیاطین روم زبانه
کشیدن گرفت و خدنگ سریع آهنگ غازیان غضنفر کردار چون عصای
کلیم اسباب سحر مخالفان را بیکدم نابود ساختن آغاز نهاده شمشیر خونریز
را چون خوبان فتنه انگیز در طبیعت رحمی و نه پیکان افعی سان را چون
مژگان خوبان بکاوش دل در خاطر و همی پیکان سیر جان گزا با دل خایف
مخالفان همنشین و گرز گران سنگ با سر سپاه کین دلاوران هم قرین و از جانبین
باد حملات صرصر اثر شعله آتش قتال فروزان شده خاشاک ابدان بدان

سوزان گردیده و گرد و غبار مانند دخان از کره خاک بر قبه افلاک
سر بر افراشت میسره رومیان که بوجود سنان پاشا پا بر جا داشتند از بیم
ضرب دست دلیران شاملو و غازیان روملو چون دل عاشقان و زلف
معشوقان پریشان گردیده و از جای خود حرکت کرده روی گردان شدند
و دلیران قزلباش آنگروه اوباش را از پشته جالدران نیز گذرانیدند
خان محمد خان که با میسره سپاه ظفر دستگاه بر میمنه مخالفان عزم خواه
حمله نمود و بیک صدمه آن لشکر را از پیش برداشته بقلب رسانیدند
سلطان سلیم از مشاهده چنین شکست روز روز در مد نظرش چون
شب تار و ایام فراق سیاه گشت در آن اثنا مقرر نمود که توپچیان
و تفنگچیان بانداختن توپ و تفنگ پرداختند گلوله توپی بر خان محمد خان
خورده با جمعی از دلاوران استاجلو کشته شد لشکر روم بدین جهت خیره گشته
یکبار بر غازیان قاجار هجوم نمودند و دست چپ قزلباش را از پیش
برداشتند و ایشان را مغلوب ساخته تا بر قلب لشکر رسانیدند و هیبت
سپاه که بوجود پادشاه آراسته بود از ترتیب افتاده بضرب گلوله
تفنگ مرگ آهنگ رومیان بی نام و ننگ جمعی کثیر شربت شهادت چشیدند
مثل سید محمد کمونه نجفی و سید شریف الدین صدر و میر عبد الباقی وکیل و غیر
ذلک قتیل و اسیر گشتند و از لسان کریم البیان هاتف غیب ندای غیر دای
وَمَنْ یُقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیُقْتَلْ أَوْ یَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْرًا عَظِیمًا شنیدند مثل

اما خاقان سلیمان شان صاحبقران چون بزور بازوی حیدری چرخچیان روم
را از دنبال عراده توپخانه رسانیدند رومیان از عقب عراده و توپ لشکر
از بیم جان گلوله تفنگ مثال تگرگ بر شاه و سپاه ریختند و آنحضرت
با تیغ آبدار چون نهنگ بحر زخار در آن دریای آتش بار ابرش گردون
توان را بجولان در آورده از ضرب شمشیر اطراف خود را از خون مخالفان
رود جیحون و سیحون ساخت و از موج خون فضای آسمان بعضی برنگ لعل بدخشان
یافت و تیغ نیلوفری جلاد فلک چمن گلزار و لاله زار پدید آمد جوشن سیم
اندود ماهی از نم خون برنگ طرح خون گشت بیت ستوران در آن بحر
خون تر سمه :: چو اسپان آبی شناور همه :: از خون دشت کین
بهمچو عمان شده :: درو نیزه‌ها شاخ مرجان شده :: در آن روز جمعی کثیر
از رومیان بی ایمان بضرب تیغ خاقان صاحبقران بر خاک هلاک افتادند
شمشیر هندی از شراب خون دلیران چون مستان سر افشانی آغاز نمود
و نیزه خطی بهار را بغارت داده دست تطاول دراز کرد و هرچند
نیزه تطاول نمود سپر تحمل نمود و هر قدر گرز زبردستی آغاز کرد درع
فروتنی شعار خود ساخت اگرچه غازیان از رومیان برگردانیده بودند
چون دیدند که شهریار زمان کرت دیگر در آن دریای لشکر حمله نمود غازیان باز
عنان بکران برگردانیده روی بسپاه آوردند و بزور بازوی مردانه سمند میدان
نوردرا تا بحوالی عراده راندند و ینگچریان بضرب توپ و تفنگ ایشانرا برمیگردانیدند (؟)

گلوله تفنگ چون برق از خود و خفتان و جوشن و برگستوان میگذشت
و بیان صاعقه در آن روز جنگ آتش می افروخت بیت ز تیغ
و تفنگهای این ستیز :: ز هر گوشه بازار کین گرم و تیز :: در آن گرم بازار جنگ
و جدل :: نبودی خریدار جان جز اجل :: شیشه که مشرف بر لشکر قزلباش
بود قریب هزار ینگچری بر فراز آن رفته غازیان را از زخم تفنگ مجروح
و بی روح میگردانیدند بیت در آن عرصه از بهر مردان جنگ :: تفنگ
نقل و خون باده لاله رنگ :: بیلان از تفنگ داده دل از دست ::
ز نقل خیابان گشته بی پا و دست :: درین نوبت جمعی کثیر از غازیان
دلیر و امرا مثل پیاره و پیره قورچی باشی و حسین بیک لله و خلفا بیک و یوسف
خلیفه بر سیاق و پیره بیک شیرچی را در با باسلیمان جاوشلو شربت شهادت
چشیدند و از آنزمان که نیر عالم افروز تیغ از غلاف افق کشیده تا وقتی
که برین قبه زبرجدی و قلعه زرنگاری بحد استوار رسید آتش قتال اشتعال
داشت و در حینی که غازیان بعضی مقتول و برخی اسیر و تتمه متفرق شده
بودند و خاقان سلیمان شان صاحبقران با چند نفر قورچی در آن
وادی مرکب جولان میدادند چشم آنحضرت بر سلطان خلیل ذوالقدر
حاکم شیراز افتاد که قشون آراسته در یکجانب معرکه ایستاده اقدام
بامر جنگ و تلاش نام و ننگ مطلقا نمی نماید مشاهده این صورت موجب
تعجب آنحضرت گشته یکی از قورچیان را فرمودند که برو و خلیل

سلطان را بگوی که ما در جنگ پیشتر قدم نموده ایم خود را بما رسانند تا
باتفاق سپاه پیلا زمان کا ب روی بمحاربه آوریم و تدارک احوال خود
خود نماییم چون قورچی با آن ناصوفی پیغام شاهی را رسانید از بدبختی
جواب نامناسب داده در آمدن فرمان نبرد تا دو سه مرتبه نواب
کامیاب کسان نزد آن بد اختر فرستاده او را نزد خود طلب
فرمودند آن نمک ناشناس قبول نکرده حقوق تربیت و ولی
نعمت را منظور نداشته روی بصوب فرار گذاشت آخر
بسزای کفران نعمت رسید با و آنچه رسید چنانچه احوالش در ذیل این
اوراق مذکور خواهد شد القصه خاقان سلیمان شان چون آن حرکت
ناملایم را از آن ناصوفی مشاهده نمودند از زیادتی رومیان
بی ایمان یکباره غیرت و حمیت شاهی التهاب یافته با وجود آن حال
پشت بمخالفان نموده عنان اسب دریا یوزد را بجانب
زنجیر عرابه رومیان انعطاف دادند و بشمشیر حضرت صاحب الزمان
علیه صلوات الله الملک المنان آن زنجیر را بیک ضربت مانند
تار عنکبوت از یکدیگر گسیخته خود را بمیان ینگچری زدند و ینگچری
و سپاه رومی دور آنحضرت را نقطه وار در میان گرفته تیر و تفنگ
و شمشیر و نیزه بر بدن مبارک آنحضرت حواله مینمودند و آن شهریار
از چپ و راست آن طایفه غدار اسب تاخته بهر حمله جمعی را بخاک

هلاک

هلاک انداختند و بهر طرف که رو میگذاشت از کشته پشته میساخت تیغ آتش
بارش بهر که رسیدی سرش بی تامل بر خاک و خون غلطیدی و آتش حمله
دوزخ شرارش هر مخالفی را که دریافتی رخت نیستی بزاویه فرستادی بیت
بهر جا که شمشیر در کار کرد ۞ یکی را دو کرد و دو را چار کرد ۞ منتشا سلطان
استاجلو و سایر قورچیان جنگهای نمایان کردند چون علامتی از علم
شاه ندیدند بعضی روی گردان شده برخی تفحص و تجسس مرشد
مینمودند و آنحضرت در میان رومیان با چند نفری از هنروران پیشه
هیجا داد جلادت میدادند تا آنکه هشت مرتبه خود را بر زنجیر عرابه و توپ
و بادلیج رسانیده هر مرتبه آن حلقه زنجیر را بضرب شمشیر از یکدیگر جدا کرده
خود را بر مخالفان میزدند و راه پیدا کرده خود را از میان تفنگچی و توپچی
بیرون میرسانیدند و از هجوم مخالف باز دیگر حمله مینمودند و آنروز از زخم
شمشیر شهریار ایران جمعی کثیر از مخالفان بخاک هلاک افتادند و بقوت
بازوی ولایت قدرت سرپنجه کرامت و هدایت گرد از وجود محنت
فرسود خلقی کثیر از یلان سپاه ملک شجاعت برآوردند بی شائبه تکلف
و سخنوری و غایه تصلیف و مدح گستری در آن معرکه آن مهر
سپهر سروری کارزاری نمودند که اژدهای فلک اخضر از سهم خدنگ
مار پیکرش زبان بزنهار کشاد و شیر چرخ از تاب سنان
آتش افشانش در اضطراب افتاد بیت شه شیر دل در صف کارزار

∴ خیابان شبگیری نمود آشکار ∴ که در چشم اعدا جهان شد سیاه ∴ نهان گشت در گرد خورشید و ماه
∴ ز بس گشته کاندر اخت بکدیگر ∴ نهان شد زمین سبز از نظر ∴ در آن اثنا سلطان علی میرزا
افشار که بشجاعت تمام بخاقان سلیمان شان داشت و میان گرفته و آوازه
بلند شد که حضرت شاه گرفته چون مشار الیه را بنظر قیصر آوردند سلطان سلیم از دیدن
او تعجب نمود و پرسید که تو میدانستی که من با دویست هزار مرد جنگی و توپخانه و ینکچری آمده ام
چگونه با فوجی قلیل بجنگ من مبادرت کرده خلقی انبوه را بکشتن دادی و خود را گرفتار ساختی
سلطان علی میرزا در عالم اخلاص و صوفیگری گفت که باید که جان خود را فدای مرشد
کرد شاید بوسیله کشته شدن تو رومیان دست از طلب آنحضرت باز دارند تا بصحت و بنعمت
و سلامت بدر رود لهذا در جواب گفت که من میدانستم که خود را بحصار توپخانه انداخته و بنا
و عقبی خود را از بد عهدی ضایع کرده اینهمه وبال بگردن گرفتی دگر که خبر و بال و خسران این جنگ
خبری عاید تو نشد سلطان سلیم از سخنان و جرات او متحیر گشته و آن حین صدای غوغای
کامیاب بلند گردید و مشخص شد که حضرت شاه بعون عنایت الهی در کمال قدرت بصحت
و سلامت لشکر را منهزم میگردانند بنا بر آن فرمان بقتل سلطان علی میرزا داد خاقان
سلیمان شان از مشاهده تفرقه سپاه قزلباش در کنار رتبه لشکر قیام فرموده تا کوس
نوازش در آوردند و از صدای کرنا غازیان خود را با آنحضرت میرسانیدند تا موازی
سیصد نفر از صوفیان فوج خود را بخدمت شاه والاگهر رسانیدند چون بر ضمیر منیر همایون
خاقان صاحبقران اسمعیل واضح و لایح شده بود که پیش ازین در آن مقام امرا بر بیکار جیب
هلاک خدام رکاب ظفر انتساب میکرد و بر آن قرار دادند که بموجب کلمه الحرب خدعة ترک قتال

نمایند و چندی عقب روند تا آنکه رومیان لشکر گشته از عقب ما به بیرون آیند بار دیگر
بر سر ایشان تازند و بنیاد حیات آن قوم بی تمیز را بر اندازند بنا بر آن شهریار ایران
از کنار عرابه رومیان عطف عنان نموده و رومیان جوق جوق از اطراف و جوانب سر
غازیان را گرفته راه بیرون شدن ایشان را مسدود ساختند پادشاه با تهور بهر فوجی
از افواج رومی رسیده صف ایشان را برهم شکسته و غازیان را از میان سپاه روم
بیرون کرده روانه منزل میساختند و در اثنایی که آن تا بید بقیه حضرت آله پر کرم
برهم زدن صف اعدا شده بودند علی الغفله بسیاه آبی رسیده اسب در آن تاختند
و در میان آن سیاه آب که باتلاق بود فرو رفتند خضر آقای استاجلو مشهور بآت
چکن خود را رسانیده اسب پای بوس کشیده آنحضرت را از آن سیاه آب بیرون
آورده بر اسب سوار گردانید و خاقان سلیمان شان صاحبقران بجایزه جلدوی آن بازی
قریه شبستر را بسیورغال او مقرر فرمودند درین حین میمنه قزلباش که میسره روم
را شکسته بودند مراجعت کردند و محمد خان و نور علی خلیفه و سایر امرا چون علامت
شاه را ندیدند خود را العقب بلشکر قیصر زدند و جنگی نمایان کردند و از معرکه بیرون رفتند
چون سلطان سلیم آن دلیری و جلادت را مشاهده نمود امر کرد که کسی تعاقب سپاه
قزلباش نکند و احدی از عقب زنجیر عرابه بیرون نرود و دست بغارت اسباب دراز
ننماید که مبادا قزلباش مکر کرده باشند در وقتی که ترتیب از ترتیب افتاده باشد
از کمین بیرون آمده فرصت مجتمع شدن سپاه ندهند و از جمعی صحیح القول استماع
شد که در وقتی که پادشاه ربع مسکون آن فوج اعلی را یک ضرب حیدری خانه زین

حیات بر خاک ممات افکنده ملازمان قیصر جسد خلیفه او را با سپر و مغفر نزد سلطان
سلیم قیصر آوردند چون آن ضربت را ملاحظه نمود بر زبان آورد که غیر از کسی که منسوب
بفرزندی مظهر العجایب باشد هیچ آفریده را قدرت آن نیست که این نوع شمشیری
تواند کار فرمود و آن روز تا شب آن لشکر آن روز اخر در برابر قیصر بود و از آن قوت
و قدرت تعجب مینمود القصه تا هنگام غروب آفتاب عساکر عثمانی از بیم شمشیر شاه
کامیاب از عقب عساکر بیرون نیامدند تا مشخص شد که اثری از لشکر قزلباش در آن
مکان نمانده آنگاه بضبط اموال و اسباب اردوی قزلباش پرداختند و آنچه بعجلت میسر بود
در آن روز هولناک پنجهزار کس از طرفین کشته شده بودند سه هزار از رومی و دو هزار از
قزلباش العلم عند الله والعهدة علی الراوی اما چون خاقان سلیمان شان صاحبقران از معرکه
چالدران بصفحات آن بلکه همدان بحوالی تبریز رسیدند شب از کنار شهر گذشته بدرگزین
تشریف بردند چون بدرگزین رسیدند قورچیان قمر مسیر بارقام مطالعه باطراف و جوانب
ممالک محروسه از عقب سپاه منصور ارسال نمودند و سما حکمت بالغه الهی اقتضای چنان
کرده بود که آنحضرت را از اصابت عین الکمال چشم زخمی رسید که اگر در همیشه که نبرد پادشاه
مؤید منصور مظفر میرفت بهم آن بود که ارادت و اعتقاد ساده لوحان قزلباش در شان آنحضرت
بجدی انجامد که پای اعتقاد شان از مسلک مستقیم دین و ایمان بلغزیده گمانهای غلط برند شرح
آمدن قیصر روم بتبریز و مراجعت نمودن از بیم رسیدن موکب شاهی و عساکر
خونریز چون خبر مراجعت خاقان صاحبقران بسلطان سلیم رسید بتکلیف بعضی از بد
اندیشان از چمن چالدران متوجه دار السلطنه تبریز شد اشراف و اهالی تبریز استقبال نمود

سلطان

سلطان سلیم از روی عدالت و مروت با اهل تبریز پیش آمده همه بزرگان و کدخدایان را
اعزاز و اکرام نموده نخست بمسجد حسن پادشاه رفته نماز گذارد و از جمعی صحیح القول استماع شده
که در حینی که خطیب آغاز بخطبه خواندن کرد چون بنام پادشاه رسید گفت السلطان ابن السلطان
ابو المظفر اسمعیل بهادر خان چند نفر از متعصبان روم میان از جای در آمده خواستند که خطیب را
از منبر بزیر آورده بقتل رسانند سلطان سلیم آن جماعت را منع نمود و گفت که تقصیر
خطیب نیست ظاهرا دو چیز منظور اوست یکی آنکه زبانش چنین عادت کرده است دیگر آنکه
از انصاف دور است که آنچه من از قوت و قدرت حضرت شاه درین جنگ مشاهده
نموده ام والله اگر میشنیدم باور نمیکردم ضرب دستی که از روی تهور آن پادشاه یافته حضرت
کردگار و بعد نظر من بکار برده معلوم نیست که بغیر از حضرت اسد الله که مظهر العجایب است
دیگری بکار برده باشد پس این لیاقت و روش که چون کسی را نظری از عالم بالا باشد دیگری
در دولت او شریک نمیتواند بود از اول غلط کردم که بمحاربه این پادشاه سکندر جاه مبادرت
نمودم و بغیر از نقصان و وبال از نتیجه کثرت چیزی عاید خود نساختم حیف و صد حیف که بر سید
عالیشان در جنگ چالدران شهید شدند اگر چه بعد از آن چند نفر عرض کردند که خطبه را
اعاده کند قیصر راضی نشده از مسجد بیرون رفت و در عمارت حسن پادشاه نزول نمودند بدیع
میرزا ابن سلطان حسین میرزا را که بموجب فرمان خاقان سلیمان شان صاحبقران در مدرسه سلطان غازان
میبود طلب نموده رعایت بسیار کرد و مقرر نمود که در رکاب او باشد و چون شش روز
بر این گذشت خبر سلامتی ذات اقدس و اجتماع عساکر در اردوی معلی به سلطان سلیم
رسید خوف و هراس بی قیاس بر وی مستولی شده روز هشتم قیصر روم صندوق کرمیه

وقذف فی قلوبهم الرعب از بیم رسیدن پادشاه مؤید منصور امر بکوچ کرده بسلامتی خود را از مخمصه
در معاودت دارایه از سر حد آذربایجان گذشت و از آن بلده متوجه دیار روم شد بدیع الزمان
میرزا که برفاقت قیصر با ملازمان و بعضی از متعلقان وارد ولایت روم شد بعد از چهار ماه
که در ملازمت سلطان سلیم معزز و مکرم بود بعلت طاعون که در اردوی قیصر بهم رسیده
بود فوت شد اما سلطان سلیم با دلی پر خوف و بیم بجانب اماسیه روانه گردیده در آن سر
منزل قشلاق اختیار نمود بیت هرچند بود گوزن پر و دلیر * هرگز نشود مقیم در بیشه
شیر * چون این خبر بهجت اثر بسمع پادشاه والاگهر رسید بنابر آن موکب ظفر قرین از در زین
متوجه تبریز گردیده در ماه مبارک شعبان بحوالی تبریز رسیدند سادات و قضات
و اکابر و اعیان شهر باستقبال استعجال نمودند و از غبار موکب همایون دیده امید را جلا داده
مراسم پا انداز و نثار بجای آوردند پادشاه ربع مسکون بدارالملک تبریز درآمده در دولتخانه
مبارکه نزول اجلال فرمودند آن زمستان در آن مکان جنت نشان قشلاق نموده و تدارک
اختلالی که در غیبت خدام بارگاه سپهر اشتباه روی داده بود پرداخته و ابواب انصاف و عدل را
بر روی رعایا و برایا گشودند بیت جهان از نو پذیرفت زندگانی * عدالتش زده پاینده کی یافت

شرح توقف موکب شاهی در تبریز و کشته شدن خلیل سلطان ذوالقدر و رسیدن
بعضی از خدام آستان خلافت نشان بمرتبه مناصب جلیله چون خاقان سلیمان
شان صاحبقران در آن زمستان قرار دادند که قشلاق در دارالسلطنه تبریز نمایند بنابر آن
دارالملک آذربایجان از زمین مقدم پادشاه جهان بروضه رضوان نشان خرمی نمود و بعد از نوروز
تبریز و ایلات حوالی آن شهر عشرت انگیز که در عالم اخلاص و صوفیگری از هر یک در بر

آنچه

آنچه بایست واقع شده بود بعضی السیورغالات و برخی را از عالوجهات و ابوابی معاف
فرمودند و خاطر خورشید تأثیر و ضمیر مهر تنویر متوجه آن شد که بعضی از ملازمان کامیاب
اقدس را نیز بقدر مرتبه بعنایات و الطاف شهریاری بانعام و مناصب بلند نوازش
فرمایند اول متوجه آن شدند که زمام رتق و فتق و قبض و بسط امور سلطنت در قبضه
درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهند که بمتانت رای رزین اساس و بنیان دین
و دولت سمت ثبات و دوام گیرد و باصابت فکر دوربینش قاعده ارکان ملک
و ملت صفت استحکام پذیرد و نصفت شاملش مظلومان را دیده امید را از تاب آفتاب
حوادث نجات داده بظلال فراغت و آسایش بپاید و مرحمت کاملش مغمومان را از دیده
بیداد را از خار آزار سپهر جفاکار خلاص ساخته بریاض نزهت آثار معدلت فایز
گرداند بیت که چنیده رای او بر خلق راه فتنه بربندد * مبارک روی او بر خلق راه خیر
بنماید * بعد از استشاره و استخاره خلعت مناصب جلیله برقامت قابلیت چند نفر از رکن
و نازکی مع انق آمد منصب امیر الامرائی بجای ابن سلطان استاجلو مفوض گردانیدند
و منصب وزارت دیوان اعلی را بحبیب جان سپاری که در باب پاییدن یکدو نفر
از مخدرات سرادق جاه و جلال در درگزین بدرگاه سپهر اشتباه یعنی چند افراد انسانی
میرزا شاه حسین معمار اصفهانی که در سلک ملازمان نواب درمیش خان منتظم بود مرحمت
فرمودند و مقرر شد که آنجناب من حیث الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام
امور سلطنت گشته جمیع امراء ارکان دولت غاشیه متابعتش بر دوش
گرفته بی توقف در هیچ مهمی از مهمات جزوی و کلی دخل نمایند لاجرم تغییه علیه

میرزا شاه حسین ملاذ علما و امرا خافقین و پناه ولاة مشرقین گشت پناه
پروران شد در که او پیرنام آوران جاکر درگاه او و هم دران ایام پادشاه
سپهر احتشام مجدد و انتوجه بتقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام سادات
و قضاة و علما گشته منصب صدارت را بجناب سیادت پناه امیر شهاب الدین
عبدالله ولد سید نظام الدین ملا که از اکابر سادات آذربایجان بود تفویض فرمودند
و چون آنجناب کما ینبغی از عهده سرانجام امور آن بیرون نتوانست آمد
بنا بر آن این منصب بوجود فایض الجود افتخار اعاظم صدور و استظهار اکابر
نزدیک و دور خلاصه دودمان آل عبا زبده برگزیدگان قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی جمال الحق والحقیقة والدین محمد الحسینی الشیرازی که یکی
الاتیه آبادی مشرف شد ساحت گلزار ملک و ملت بترشحات سحاب اهتمام و اجتهاد
آن وکیل منشرح الصدر و این صدر عالیقدر تجدید نضارت و سیراب گشت و فضای
ریاض دین و دولت از قطرات التفات این و برگ فرخنده صفات در حضرت
و نضارت از سر اسپهان خان در گذشت و ایالت دیار بکر را بقرا بیک برادر خان
محمد خان شفقت فرموده لعبت خانی دادند و دختر سلطان حیدر را که در عقد
ازدواج برادرش بود بعقد نکاح او مقرر داشتند قراخان و نور علی خلیفه
و آنچه سلطان قاجار و سایر امرای یار محنت و رستم شاهی سر افراز گشته
رخصت رفتن بالکای خود یافتند در خلال این حال کیفیت احوال سلطان خلیل
ذوالقدر بیگلربیگی فارس که در روز جنگ چالدران چنانچه در محل خود ذکر شد

که با لشکر

که با لشکر آراسته از یک جانب معرکه نمایان بود و به نوبت خاقان گیتی ستان
کس بطلب او فرستاد و آن بی اخلاص توفیق موافقت نیافت بنا بر آن حق گزین
شهریار ربع مسکون خطور کرده شعله غضب قیامت لهب زبانه بر فلک کشید
کور سلیمان قورچی را بسوختن خرمن عمر آن ناصوفی مامور گردانیدند و او مانند برق
و باد سرعت نموده روی بدار الملک شیراز نهاد و اتفاقا در وقتی داخل آن بلده شد
که سلطان خلیل مجلسی در کمال زیب و زینت آراسته بود و با اکثر از مقربان بجرع
شراب و استماع چنگ و رباب اشتغال داشت و در غایت غفلت و غرور در مسند
کامرانی قرار گرفته ابواب فرح و شادمانی مفتوح گردانیده مطلق اندیشه از آن حرکت
نالایق و سزای آنگونه خطایی که از او سرزده بود که انقطاع رشته حیات
او خواهد بود در ضمیر نفاق آلودش نمیگذرانید کور سلیمان مانند اجل ناگهان بدان
محفل در آمد چون دید که جمعی کثیر در بزم او حاضرند و همه ایشان را از جام باده غفلت
مست و مدهوش اند اندیشه نمود که اگر باظهار ما فی الضمیر پردازد شاید که سلطان
خلیل قدم در وادی طغیان و خلاف گذاشته او را بقتل رساند بعد از اندیشه
بسیار پیش آمده دست بر پس سلطان کرد و سر بگوشش گذاشته آهسته گفت
که امر مرشد کامل است که ترا دوازده چوب بطریق نرم و از گناهی که در چالدران
از تو سرزده پاک سازم بعد از تنبیه بخدمت ولینعمت مراجعت نمایم نهایت
در عالم الهی لایق و مناسب نمیدانم که در این بزم میان ریش سفیدان اویماق
و آقایان ذوالقدر مرتکب این امر شوم که باعث بی اعتباری تست پس مناسب

آنست که بخلوتخانه رفته در آنجا چوب الحکم جهان مطاع چند چوب طپتیق زده شود
که امر ولینعمت بعمل آید سلطان خلیل بحسین بسیار با او نموده برخواست و باتفاق
او شبها داخل خلوتخانه شد کور سلیمان قسم اشرف را ظاهر کرد چون سلطان خلیل
نشان قتل را دید فی الفور بسپر زانو در آمده گفت مصرع حکم کند بنده که گردن نهند فرمان را
کور سلیمان قورچی در لحظه سر شریر او را بریده از آنجا به بیرون آمده رقم
اشرف را بملازمان معتبر و جماعت ذو القدر نمود همگی از روی اخلاص سر رضا بجنبانیده
گفتند که همه بندهٔ جان نثار شاهیم و حیات خود را بموجب رضای ولینعمت خود
میخواهیم بهر نوع او راضی باشد ما شاکریم بعد از آن رقم استمالت که جهت
رئیس سفیدان ذو القدر آورده بود خواندند و یکی را بموجب فرمان بضبط ایل
و ملک فارس گذاشته آخر همان روز با سر سلطان خلیل روانه گردید چون
داخل اردوی کیهان پوی شد سر او را در خاک آستان از برای عبرت
دیگران انداختند پادشاه فلک رفعت جم اقتدار علی بیگ ذو القدر را منظور نظر
عاطفت گردانیده حکومت فارس و جای سلطان خلیل را با او عنایت فرموده بود و علی
خان خطاب باقیه باخلاع گرانمایه و رقم ایالت سرافراز و ممتاز و سیلده فاخره
شیراز رفته بحکومت مشغول گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید وقایع سنه
احدی و عشرین و تسعمایه شروع نهضت موکب همایون به دار الارشاد اردبیل
و ییلاق سهند و آوردن سر سلطان مراد نامراد بدرگاه شهریار
پیغام دشمن چون خاقان سلیمان شان صاحبقران در دار السلطنه تبریز بکمال

انبساط

انبساط و خوشدلی بداد و دهش و ضبط و نسق ممالک و تعیین ارباب مناصب
ایام عشرت انجام زمستان را بنهایت رسانیده در اوایل بهار و مبادی دمیدن
ریاحین و ازهار بجانب صحرای اوجان بحرکت در آمدند و از آنجا احرام طواف
آبا عظام و اجداد کرام بسته عنان عزیمت بصوب دار الارشاد اردبیل معطوف
ساخته و چون بآن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و امال رسیده شرایط زیارت بجای
آوردند مجاوران آن سدهٔ سنیه را باصناف عواطف و نوازش بهره‌مند فرمودند بعد
از فراغ از زیارت عزم ییلاق سهند نمودند که در آن اثنا خبر آوردن سر سلطان
مراد نامراد با دیگر سرهای [illegible] و الکا و از جانب دیار بکر بمسامع جاه و جلال
رسید مبین این مقال آنکه چون چنگیز [illegible] کشورگیر در اول خروج بدفع اعدای
دین و دولت اشتغال داشت سلطان مراد که خاقان سلیمان شان صاحبقران
او را نامراد خطاب داده بودند از بیم شمشیر [illegible] بدیار شیر گیر پناه بعلاء الدوله
ذو القدر برده دختر او را خواستگاری نمود و از او دو پسر بهم رسید یکی را
حسن نام کرد و دیگری را یعقوب [illegible] پس از آنکه سلطان سلیم قیصر بجنگ شاه
والا که عازم شد سلطان مراد نامراد با فرزندان و جمعی از ترکمانان که نزد او
جمع شده بودند از علاء الدوله جدا شده بامید آنکه ایران را گرفته بمن [illegible]
داد نزد سلطان سلیم رفت سلطان نیز او را نوازش نموده امیدوار
گردانید و نامراد خواست که در جنگ با قیصر رفیق باشد ملازمان او صلاح در مرافقت
ندیده سلطان مراد نامراد و تمهید ملازمان خیراندیش از سلطان سلیم جدا شده

روانه دیاربکر شد و در آن حدود جمعیت تمام از کرد و روم و ذو القدر نموده
در اول بهار متوجه الکه گیری گردید چون بحوالی قلعه اوزفه رسید آجه سلطان
قاجار که از جانب شهریار شیر شکار حاکم آن دیار بود از این معنی خبردار شد با وجود
کثرت اعدای دین و دولت و قلت غازیان با سعادت عزم محاربه نامراد نموده با
هشتصد نفر از غازیان قاجار ظفر کردار مضمون کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة باذن الله را منظور نظر داشته از اندرون قلعه باستقبال
اهل ضلال که هشت هزار سوار مکمل یراق بودند بیرون آمده باقبال بیزوال
شاه مرتضوی خصال و دولت ابدی الاتصال قدم جلادت بمعرکه مبارزت
گذاشته در برابر سلطان مراد نامراد و آن گروه بدبنیاد علم اقتدار برافراشت
چون نامراد از این معنی خبر یافت در غایت استقلال بمقابله و مقاتله شتافت
معرکه بیحاشا مطلقا حساب از غازیان ظفرمآب نگرفته در برابر علم قتال و جدال
برافراشت از جانبین دست بآلات حرب برده متوجه یکدیگر گشتند و از مردود
جانب طالبان نام و ننگ اسب جلادت در میدان جلوه در آورده جمعی کثیر از
پر چشمه تیغ ابدار و کیبور آتش بار جام شربت ناگوار مرگ چشیده بخاک
هلاک غلطیدند و در آن روز تا غروب آفتاب شعله آتش جنگ اشتعال
داشت آخر الامر به نیروی دولت روز افزون نسیم فتح و ظفر بر شقه الویه
غازیان شاهی وزید سلطان مراد نامراد با جمعی کثیر از اهل سپاه او بقتل رسیدند
آجه سلطان مظفر و منصور گشته اردوی مراد و اسباب و اسلحه نامرادیان را

بتصرف

بتصرف در آورده با سرهای مقتولان و گرفتاران بقلعه اوزفه معاودت
نموده سر نامراد را با انگشتری با دیگر سرها و اسباب او بدرگاه سعادت قرین
ارسال نمود چون عرضه او با سرها بنظر کیمیا اثر شهریار والاگهر رسید از آن
بر همگی ملازمان رکاب عالی را تعجب دست داد و نواب کامیاب او را قدر و
سلطان خطاب داده خلعت با رقم جهت او روانه گردانیدند و دولت سلاطین
آق قوینلوی ترکمان بسبب قتل سلطان مراد نامراد بنهایت رسید و احوال
باریک بیک ترکمان حاکم بغداد که او نیز گریزان شده با سلطان مراد چند
وقت در ولایت روم رفیق بود و با سلطان سلیم قیصر نجیک چالدران آمد
در این وقت که فقیر با باسینه رفته قشلاق کرد او از مرد و چشم کور شد
و بعد از چند وقت رخت بسرای هستی کشید **شرح تسخیر نمودن سلطان
سلیم قیصر روم قلعه کماخ را و قتل نمودن صوفیان را** در اوایل بهار سلطان
سلیم خواندکار با سپاه زیاده از حساب و شمار از اماسیه علم عزیمت
بطرف قلعه کماخ افراشت یوسف بیک ورساق که از قبل خاقان گیتی
ستان حاکم آن قلعه بود مصلحت در توقف ندیده محمد بیک ملازم خود را با جمعی
کس در آنجا گذاشته خود متوجه درگاه همیون شد سلطان سلیم با سپاه
جرار که زیاده از قطرات امطار بودند در حوالی قلعه نزول نموده رسولان
نزد غازیان قلعه دار روانه گردانید و پیغام داد که مناسب آنست که بالطاف
سلطانی اعتماد نموده بدست متابعت در و از های حصار را بگشایید تا از تعرض

لشکر عثمانی ایمن گشته در اردوی همایون اوقات گذرانیده چون هنگام بقورچیان
ورساق رسیده همه متفق اللفظ جواب دادند که بمجرد آنکه از گردش ایام اندک
شکستی در جنگ چالدران بولی نعمت ما رسیده باشد چگونه حقوق تربیت پادشاهی را
نابود انگاشته دست از دامن آل علی برداشته صوفی گری و اخلاص
چندین ساله را منظور نداریم و خانه که بما سپرده باشند بدشمن واگذاریم و دست
بر دامن آل عثمانی زنیم حاشا که در عالم اخلاص هرگز این نوع خیانتی از ما بندگان فدوی
بوقوع آید رسولان سلطان سلیم مراجعت نموده آنچه دیده و شنیده بودند
معروض گردانیدند سلطان روم بی آرام گشته از روی غضب بر پشت مرکب
برآمده قریب بصد هزار سوار رومی تفنگ انداز مانند بحر عمان بجوش درآمده
برابر قلعه صف آراستند سلطان سلیم امر نمود تا ینکچریان آتش خوار بانداختن
گلوله جهان سوز پرداختند و رومیان از اطراف و جوانب قلعه هجوم آوردند قورچیان
نیز قدم جرات بر دیوار و حصار قلعه گذاشته بدفع آن قوم مشغول گشتند و از جانبین
نایره قتال اشتعال یافت در آن اثنا جمعی کثیر از ینکچریان بالای پشته که در حوالی قلعه
بود برآمدند و مردم حصار را بتفنگ گرفتند **بیت** گرفته ز دود تفنگ مهر و ماه ⁂
فضای فلک شد چو گلخن سیاه ⁂ غازیان ورساق و دلیران با استحقاق
دست به تیر و سنگ کردند و در دفع آن جماعت بقدر امکان ساعی بودند رومیان
بضرب سنگ توپ قلعه کوب در برج حصار رخنها بهم آورده بکندن و خراب کردن
پرداختند چنانچه در یک ساعت بروج و دیوار قلعه را با زمین هموار گردانیدند

واز

و از هر جانب رومیان بدرون قلعه درآمدند چون غازیان از ستیز و آویز عاجز گشتند
پناه بمسجد جامع برده رومیان دست بقتل و غارت برآوردند چون غازیان دیدند
که اروام دست از ایشان نمی دارند همگی دست از جان گرفته شمشیرها
از غلاف بیرون آوردند و از مسجد بیرون آمده متوجه اروام شدند آنقدر
که قوت و قدرت داشتند کوشش کردند تا همه کشته شدند سلطان سلیم بعد از قتل
عام اهل قلعه و غارت اموال ایشان قلعه را تعمیر کرده بملازمان خود سپرده
و عنان عزیمت بجانب مرعش و درنا که ولایت علاء الدوله ذو القدر
بود تافت این خبر در ییلاق سهند بسمع محرمان جاه و جلال رسید ازین خبر درد
جگرها از جانب خدایگان خاطر مبارک اشرف همایون بغبار آلوده شده
در اندیشه تدارک بودند که خبر مراجعت سلطان سلیم و نزاع او با
علاء الدوله رسید بنابر آن آن اراده بتعویق افتاد **شرح شورش و
انقلاب خراسان بسبب قحط و غلا و طغیان محمد خان میرزا و آمدن
دیو سلطان از بلخ بدرگاه معلی** در این سال بسبب آنکه در سال پیش
از جهت عبور عساکر طرفین و حدوث نوایب متواتر قلت زراعت
و تفرق رعیت واقع شده و دیگر عدم عموم عنایات الهی و فقدان لمعان
نیر عاطفت پادشاهی علاوه فتورات سابقه گشته دو سال در بلاد خرا
سان سیما دار السلطنه هرات قحطی عظیم در غایت شدت و صعوبت
روی نمود و آتش جوع در کانون درون وضیع و شریف و فقیر و غنی

اشتعال یافته روز بروز شعلهٔ آتش آن بلیه افروخته تر میگشت و از
صبح تا شام غیر از آه و نالهٔ درد آلود گرسنگان در هیچ دودمان دودی
مرئی نمیشد و شب و روز نوحه و فغان پیر و جوان از ذروهٔ آسمان
میگذشت طایر وهم در طلب طعمه هر چند بلند پروازی میکرد غیر از پنبه
دانه نمیدید و برید خیال چندانکه آهو مثال در اطراف دشت و صحرا میدوید
بجز سبزهٔ خط جوانان از سبزی خبری نمیشد از بیم گرسنگی همه کس آغاز
خوردن میته و گوشت سگ و گربه کردند و بعضی از اهل تنعم انبان پوسیده
و چرم کفش جوشانیده تناول مینمودند و زمرهٔ معتبر پنبه دانه و نان
وذر اوقات میگذرانیدند درویشان محتاجان که ازین غذا ها
بگدایی نمی یافتند هر روز جمعی کثیر در سواد هرات فوت شده بعالم
عدم میشتافتند بیت فشرد آنچنان قحط پای ثبات ** که نایاب شد
نان چو آب حیات ** آخر کار خلق از طغیان بلیهٔ قحط بجایی رسید
که اگر از راه دور جو و گندم بهرات می آوردند اغنیا تمکین شش هزار دینار
میخریدند اوباش هر کرا در محلات میدیدند در کوچها کمین کرده میگرفتند
و آن بیچاره را بخانه یا ویرانه برده بقتل میرسانیدند و گوشت او را [illegible]
روغنش را گرفته ذخیره میکردند و گوشتش را میخوردند و در هر چند روز
فوجی از آن جماعت بواسطهٔ فروختن روغن آدم و دیگر اسباب پیدا گشته ملازمان
زنبیل خان ایشان را سیاست میکردند و جمعی دیگر نگاه داشته بسر وقت

آن

آن گرسنگان رسیده گوشتهای ایشان را مانند گوشت گاو قربانی از هم میربودند
القصه از برای امتداد قحط و غلا که قریب بدو سال و کسری کشید ویرانی
هرات و توابع و مضافات آن بمرتبهٔ انجامید که در اکثر اسواق و محلات
احیا و اموات متعفن شده افتاده بود و فقرا و مساکین را قدرت
تجهیز و تکفین اولاد و اقربا نبود و در چنین هنگامه گاهی فرقهٔ باغیهٔ ازبکیه
شومیه ببعضی از محال خراسان تاخت میکردند و زنبیل خان دفع آن
گروه بی ایمان نمیتوانست نمود تا آنکه لاعلاج امیر سلطان ترکمان را
که حاکم قاین بود بسرکرده حشر ایران ارسال نمود و یوسف سلطان که حاکم بلخ بود
مکرر با اوزبکان جنگهای مردانه کرده بر ایشان غالب آمد چون خبر
تسلط سلطان سلیم علاوهٔ قحط غلا گشته با اوزبکان رسید گروهی
انبوه بخیال تسخیر بلخ از آب آمویه عبور کردند و یوسف سلطان با ایشان جنگ
کرده غالب آمد و یک صندوقچه پر از سر کرد که در آن جنگ برده و هم کیش
رسیده و بیرون آورده بود محمد خان خلیفه را در بلخ گذاشته خود بدر
گاه فلک اشتباه روانه گردید اما احوال محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان
میرزا ابن سلطان حسین میرزا آنکه چون خاقان صاحبقران از خراسان
مراجعت بعراق فرمودند محمد زمان میرزا که در مغان حسب الفرمان میبود در رکاب
ظفر انتساب بعراق آمد و در حینی که خاقان سلیمان نشان صاحبقران
از همدان بدفع سلطان سلیم بجالدران حرکت نمودند او از اردوی

گیهان پوی جدا شده بدامغان رفت چون خبر داخل شدن قیصر روم
بدار السلطنهٔ تبریز و موافقت پدر را با او شنید با جمعی از فتنه انگیزان
آشوب طلب ایلغار باسترآباد بر سر پیر غیب بیگ طالش حاکم جرجان
نمود پیر غیب بیگ جز فرار چاره در کار خود ندیده از استرآباد گریزان
از پیش بدر رفت و محمد زمان میرزا داخل شهر شده از روی استقلال
بر مسند حکومت متمکن شده بعیش و عشرت و کامرانی مشغول گردید در آن
اثنا چون خبر آمدن سلطان تکلو حاکم اسفراین بسپه با قشون خود بخدمت
سیف الانامی خواجه مظفر بتکچی رفت و باتفاق یکدیگر متوجه دفع شر
آن بد اختر شدند نهایت چون از خبر وصول سلطان سلیم قیصر بتبریز خبر
های اراجیف در میان مردم بسیار بود بنابر آن امرای مذکور مسارعت
در رفتن باسترآباد نمی نمودند و از روی توانایی طی مسافت کرده منتظر
خبر بودند چون بقریهٔ خوارزم شاه رسیدند قرا اویس قورچی و رساق
از درگاه سپهر مدار باستحقاق آمده خبر مراجعت قیصر روم و نهضت
موکب پادشاه ربع مسکون را به تبریز رسانید امرا از این خبر بهجت اثر
مسرور و شادمان گشته از قریهٔ مذکور با امید تمام قرار بایلغار داد
دادند چون بحوالی استرآباد رسید محمد زمان میرزا از توجه ایشان آگاه شده
با قشون کمین باستقبال بیرون آمده فیما بین حربی عظیم واقع شد محمد زمان م
بعد از ستیز بسیار چاره گاه در گریز دیده ناکام ترک شهر و اسباب کرده

بجانب عربستان رفت امیر اردوان شاه والی عربستان مقدم او را غنیمت
دانسته باستقبال او پرداخته داخل الکای خود ساخت و با یکدیگر اتفاق
نموده بفکر جمعیت لشکر و تسخیر بلخ پرداختند تتمهٔ احوال او در طی احوال
سال مذکور خواهد شد **شرح مراجعت موکب همیون شاهی
از سهند بدار السلطنهٔ تبریز و رسیدن خبر شهادت نور علی
خلیفه** چون خاقان سلیمان شان صاحبقران ایام تابستان را در کمال
خوشدلی و نشاط شکار در ییلاق سهند بنهایت رسانیدند و از رسیدن
خبرها از نزدیک و دور در اوایل پاییز روی توجه بدار السلطنهٔ تبریز
آورده در دولتخانهٔ مبارکه نزول اجلال فرمودند و اراده خاطر
دریا مقاطر آن بود که ایام زمستان را بفراغ بال در دار السلطنهٔ
مذکور گذرانند تا در اول بهار مشخص شود که خواندکار بکدام جانب
حرکت کرده موکب معلی نیز از تبریز موافق مصلحت وقت نهضت
فرماید در آن حین خبر شهادت یافتن نور علی خلیفه روملو حاکم ارزنجان
رسید کیفیت آن احوال بر سبیل اجمال آنکه چون از تاختهای پی در پی
که نور علی خلیفه در الکای قیصر نموده بود همیشه سلطان سلیم در فکر تدارک
آن می بود تا آنکه قلعهٔ کماخ را چنانچه مذکور شد گرفته متوجه دفع علاء الدوله
شد مصطفی پاشای سنجق چاوشی حاکم دارابوزون از قیصر رخصت
حاصل نمود که باقطاع خود رود و بعد از رسیدن با آن سرزمین لشکر

بسیار از رومیان خونخوار فراهم آورده روی بآذربیجان نهاد چون
خبر آمدن ایشان بنور علی خلیفه روملو حاکم آنجا رسید آن امیر نامدار چون
مکرر با فوجی قلیل محاربه با رومیان نموده همیشه بر مخالفان فایق آمده
آمده بود و صلاح حال در قتال سنغلو چاووش دیده باتفاق محمد بیک
ایغوت اغلی باستقبال معاندان استعجال نمود چون عساکر نصرت
مآثر بحوالی ایل جیش کرک رسیدند از برابر مصطفی پاشای سنغلو با سپاه
بحر جوش و باخروش نمودار گردیده بتسویه صفوف قتال پرداخته
زیاده از ده هزار پیاده و سوار عیب کارزار آراسته از روی
قوت و اقتدار رایت حرب افراشت نور خلیفه و محمد بیک با وجود
آنکه ششصد سوار بیش همراه نداشتند اندیشه از کثرت مخالفان بخاطر ناکرده از
کردرا بر قلب مخالفان بیکبار حمله نمودند و بنوک سنان جان ستان
نقش وجود جمعی از رومیان را از صفحه وجود محو ساختند و از دم
شمشیر بران میمنه و میسره عثمانیان را مانند بنات النعش متفرق
و پریشان کردند سنغلو چاووش از مشاهده آنکه فوجی قلیل آن نوع جلادت
و ثبات قدم نموده تعجب کرده امر نمود که تفنگچیان بانداختن گلوله جهان
سوز اشتغال نمودند و از چپ و راست جمعی کثیر را بر عقب غازیان تعیین نمود
که چهار جانب مجاهدان را در میان گیرند در آن حین نور علی خلیفه با قرب
در معرکه بزخم تفنگ افتاد و رومیان بسر او هجوم نموده سر او را از بدن

جدا ساختند چون محمد بیک ایغوت اغلی و غازیان فدوی از کشته
شدن آن امیر غازی آگاه شدند و اطراف خود را مملو از مخالف
مشاهده نمودند همه یکجا جمع شده عقبت سپر یکدیگر را گرفتند و دست
از جان شیرین شسته متوجه بیرون شدن از آن ورطه پر بلا گردیدند
و بقوت بازوی مردانه جنگ کنان خود را از آن دریای زخار بکنار
رسانیدند و هر کرا تأخیری در اجل بود با ایغوت اغلی بسلامت
بیرون آمد و سنغلو چاووش فتح کرده اموال و اسلحه امرا و غازیان را تصرف
نمود و سرها را بدرگاه خواندکار فرستاد و چون این خبر در حوالی تبریز
بمسامع جاه و جلال رسید خاقان سلیمان شان صاحبقران محمد بیک
ایغوت اغلی و سایر ملازمان باز مانده کان نور علی خلیفه را بلطف
شهریاری نوازش فرمودند درین حین امیر سلطان ترکمان حاکم
قاین از خراسان و دیو سلطان از طرف بلخ رسیدند بعد از پابوس
دیو سلطان یک صندوق قبچه پر از سر که از جنگ اوزبک بیرون
آورده بود بنظر انور رسانید و احوال بی سامان و بی صاحبی خراسان
و بر هم خوردگی آن ولایت را چنانچه بود بذروه عرض رسانیدند خاقان
سلیمان شان صاحبقران بصوابدید امرای عالیشان صلاح دولت در آن
دانسته شد که نخست بضبط ولایت خراسان و دفع شر دشمنان خانگی پردازند
و بعد از آن که ایام زمستان بنهایت رسید اگر خبر آمدن قیصر روم باین

مرز و بوم مشخص و معین گردد در اول بهار جهت دفع او دام حرکت نمایند
لهذا قرار یافت که قشلاق در دار السلطنه تبریز واقع شود و خاطر خطیر شهریار
کشورگیر بدان تعلق گرفت که سریر دولت و اورنگ سلطنت مملکت
خراسان از کنار آب آمویه تا قلعه سیستان بذات میمنت صفات اقدس
و وجود فایض الجود مقدس فرزند ارشد ارجمند اعنی شهریار جهان
و گیتی خدیو زمان سلطان دادگستر والا شکوه خاقان فریدون فر دارا
گروه زیبندهٔ افسر سلطنت و تاجدارای آرایندهٔ اورنگ عظمت و بختیاری
نهال چمن آرای حدیقهٔ دولت و اقبال گلدستهٔ گلستان جاه و جلال نوبادهٔ
بوستان شاهی گوهر اکلیل سعادت و پادشاهی برازندهٔ تاج و تخت کیانی
فرازندهٔ اعلام جهانبانی شجرهٔ طیبهٔ بوستان رسالت و ولایت نخل برومند
گلستان امامت و هدایت المتمکن علی سریر السلطنة الابدیة المؤید بتاییدات
السرمدیة ابو الفتح طهماسب میرزا آرایش و زیب بندد که از یمن مقدم
آن در یکتای دریای سلطنت و خلافت امنیت و رفاهیت در آن ولایت
پدید آید و للگی آنحضرت را با رایات امارت و خطاب خانی بامیر سلطان ترکمان موصلو
عنایت فرمودند زمام رتق و فتق و قطع و فصل مهمات کلی و جزوی آن ولایت
را در قبضهٔ اختیار و اقتدار واگذاشتند و امر صدارت و داد و ستد اوقاف
بر پیشوای ارباب عمایم و اشراف امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف
که از سادات عظام و علمای کرام بود تفویض فرمودند و مقرر شد که امیرخان

فرامین

فرامین مطاعه را بمهر مبارک میمون رسانیده با رسم استمالت رعایا با برادر خود
ابراهیم سلطان پیشتر بآن ولایت روانه نماید و خود در رکاب ظفر انتساب
طهماسب میرزا که در آنوقت سه ساله بود ایام زمستان را در اردوی
معلی گذرانیده اسباب و مایحتاج خود را سامان و سرانجام داده و در اول
بهار متوجه مقصد شود شرح رفتن شاهزادهٔ عالمیان بجانب خراسان
و فتوحاتی که در آن ایام روی داد در سال آینده تحریر خواهد یافت
ان شاء الله تعالی **شرح کشته شدن علاء الدوله ذو القدر**
و مستولی شدن سلطان سلیم قیصر چون مطلب درین صفحه ایراد
احوال خجسته مآل شاه مرتضوی خصالست مکرر نام و احوال علاء الدوله
تحریر یافته پس مناسب مینماید که تتمه احوال او و جماعت ذو القدر را از
برای آگاهی بر خاتمهٔ احوال ایشان درین اوراق قلمی نماید در سلخ
وقایع سنوات سابقه نگاشتهٔ کلک سخن پرداز گشت که بعد از آنکه
علاء الدوله ذو القدر شکستهای پی در پی از خاقان سلیمان شان
صاحبقران و ملازمان این آستان خلافت نشان خصوصاً محمد خان
حاکم دیار بکر برداشته و فرزندان او در آن معارک بقتل رسیده
بودند شکسته و پریشان حال پای ادب در دامن قناعت پیچیده
و دست از امور مملکت گیری و بلند پروازی کوتاه کرده بود چون سلطان
سلیم قیصر از گرفتن قلعهٔ کماخ و قتل عام اهل آن فارغ شد داعیهٔ آن

داشت که بار دیگر بجانب آذربایجان حرکت نماید جهت سرانجام این
امر چند نفر از پاشایان معتبر خود را بجمع نمودن آذوقه و ذخیره بسرحد
علاء الدوله معتبر داشت و ایشان نزدیک بپای تخت علاء الدوله
ذو القدر رسیده مفت خود دانسته امر بر غارت آنها نمود و ذو القدران
بعضی از ملازمان قیصر را کشتند و اموال ایشان غارت کرده نزد
امیر علاء الدوله آوردند و او ازین معنی غافل که با خرطوم فیل بازی
کردن و پیشانی بشمشیر خاریدن بهلاک خود کوشیدن است القصه چون
خبر این حرکت بسلطان سلیم رسید آتش در نهادش افتاده فسخ
عزیمت آذربایجان کرده با دو دریای لشکر و چند عرابه توپ و با دلیج و ضربزن
عنان عزیمت بصوب مرعش معطوف گردانید چون خبر عزیمت سلطان
روم بعلاء الدوله رسید هر چند نظر بر احوال خود و شوکت قیصر نمود دانست
که با آیل مایه لشکر از عهده سپاه قیصر بر نخواهد آمد بنا بر آن گریزان بجانب
کوه درنا روانه گردید سلطان سلیم چون از فرار او خبر یافت سنان
پاشا را با چهل هزار سوار از عقب او بایلغار تعیین نمود و آن
دو لشکر در وسط آن کوهها بیکدیگر رسیدند علاء الدوله با یک پسر خود
سلیمان بیک بر آن گروه حمله نموده در اول حال سپاه روم را از
جای برداشت در آن اثنا متعاقب سنان پاشا با لشکرها رسیده حمله
نمود و از جانبین جنگی عظیم در پیوست بعد از جدل بسیار علاء الدوله [illegible]

یکی از

یکی از ادانی گرفتار و مقتول گشت سر او را برداشته نزد سنان پاشا
آوردند و سلطنت جماعت ذو القدر بنهایت رسید **بیت** ولی آخر از چرخ آیین
نفاق ** به ذو القدر گردون محاق ** گرفتار شد خصم آیین ستیز **
بریدند فرقش بشمشیر تیز ** حاصل کلام چون ذو القدران از قتل
او خبر یافتند روی بتفرقه گذاشتند بعضی از ایشان ملازم سلطان
سلیم گشتند و برخی نزد سلطان قانصو غوری بمصر رفتند و فوجی بدرگاه
عالم پناه شاهی آمدند سنان پاشا سر علاء الدوله را با گرفتاران
نزد سلطان سلیم ارسال داشت قیصر امر نمود تا آن آقا اغلان را
که سر علاء الدوله بریده بود پیدا کرده بنظر آوردند از قضا او نوکر
یکی از ملازمان قیصر بود سلطان گفت که چه میخواهی بجلدوی این هم
او از راه حماقت جواب داد که آقای من را [illegible] است
اگر شفقت سلطانی باشد او را منصب دهند و جای آقای مرا بمن
قیصر از حماقت او تعجب نموده امر فرمود تا آن ملازم را پاشا
کردند و مواجب او را با آن ابله دادند بعد از آن سلطان سلیم
بر تمام ولایت ذو القدر مستولی شد و خزاین او را متصرف نموده حکومت
آن ولایت را بعلی بیک پسر شهسوار بیک ذو القدر اغلی عنایت نموده خود جهة
قشلاق روانه شد چون این خبر در دار السلطنه تبریز بسمع اشرف
گردید آنحضرت چنانچه مذکور شد در تبریز قشلاق اختیار فرمودند

از وقایع ایام زمستان دار السلطنه تبریز آنکه از فضل ربانی و لطف
سبحانی لؤلؤی نوربخش در عقد لآلی مجد و معالی افزود و دری تابنده افتاد
درخشان از افق خلافت و کشورستانی طلوع نمود **بیت** برآمد
مهی از اوج سعادت ... ز رویش لامع انوار سیادت ... بگویم مه که رویش
آفتابی ... ز برج سرفرازی کامیابی ... درخشان شمع شبستان امامت ... وجودش
گوهر کان کرامت ... یعنی شاهزاده ستوده خصال سپهر وقار جاه و جلال
القاصب میرزا در ساعتی محمود و طالع مسعود متولد گشت و چند روز بساط
عیش و سرور و مجلس نشاط و حضور رهمید و ترتیب یافت و صدای شادی
ارباب اخلاص و صوفیان از ایوان کیوان در گذشت والحمد لله العلی
الحمید و منه الاعانة والتأیید **وقایع سنه اثنی و عشرین و تسعمایه شرح نهضت
موکب شاهی به ییلاق و روانه نمودن شاهزاده عالمیان را بجانب
خراسان** چون ایام شتا و برودت هوا بنهایت انجامید روزگار خجسته
آثار بهار از روی خضرات و نضارت در عالم پر بعد گونه رنگ
لباس جوانی بگردش درآمد و ساحت کوه و صحرا از سبزه و شقایق زیب
و زینت یافت خاقان سلیمان شان صاحبقران یکماه بعد از نوروز
سلطانی از محل قشلاق بجانب ییلاق بحرکت درآمد چون اسباب
سلطنت پادشاه خراسان سامان و سرانجام شده بود امیرخان
ترکمان هم رکاب ظفر انتساب شاه و شاهزاده جوان بخت کامکار در ساعت

سعد

سعد متوجه خراسان گردید و چون سلطان ابراهیم برادر امیرخان
چنانچه سبق ذکر شد در اول سال بقلعه هرات رسید اکابر و اهالی
آن دیار باستقبال پرداختند و مشار الیه رقمی که برده بود با اهالی آنجا
خواند و از وفور فراست و کمال عقل بتفقد حال ستمدیدگان آن ولایت
پرداخته همگنان را از بادیه پریشانی بسرچشمه جمعیت و آبادانی رسانید
و زینل خان متوجه درگاه عالم پناه گشت در آن حین خبر قرب وصول موکب
شاه و شاهزاده عالمیان و امیرخان شایع گردید امیر غیاث الدین محمد
بن امیر یوسف صدر خراسان باتفاق سادات و قضاة و اکابر و اهالی بلوازم
استقبال استعجال کرده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و بسعادت
تقبیل انامل شریفه مشرف گشته زبان حال بادای دعای دوام دولت
گویا ساختند ماه ربیع الاول در ساعت مسعود در هنگامی که از اعتدال
هوای ربیعی اطراف بساتین باصناف ریاحین آرایش یافته بود
و سلطان گل رسیده گل در غایت حشمت و تجمل بر فراز تخت شاخ درخت
تکیه زده و نسیم اردی بهشت نشان زمان خبر رسیدن شاهزاده جهان
برگوش هوش ساکنان باغ و بستان میرسانیده متعاقب طهماسپ
شاه با سادات عظام و علمای کرام و امرای ذوی الاحترام و خاصان
و مقربان بباغ شهر رسیدند و آن مکان جنت نشان از نور طلعت خورشید
طراوت بهشت برین یافت و آنحضرت در کمال عظمت بر مسند حشمت

و اقبال بر آمده ابواب عدالت و رعیت پروری مفتوح داشته
مردم خراسان را در آن بهار از یمن مقدم شاهزاده کامکار گلهای
کامرانی در چمن آمال و امانی شکفته و از رشحات سحاب مواهب
یزدانی ریاض تمنای مرویان سیراب گشته صفت خضرت پذیرفت
و از یمن توجه شاهزاده صاحب اقبال در آن سال محصولات در غایت
خوبی شده از کثرت حصول حبوبات عسرت بالعشرت تبدیل یافته و نیر فراغ
بال و رفاه حال از افق عنایت منعم ذوالجلال طالع گشته بر وجنات روزگار
صغار و کبار تافت امیرخان برحسب فرمان واجب الاذعان منصب
صدارت عالی و پیشوائی علما و سادات و قضاه را با میر غیاث الدین محمد
گذاشته و آنجناب من حیث الاستقلال متکفل امور مذکوره شده سیور
غالات و وظایف و ادرارات آن زمره کریمه را بموجب احکام همیون نفوذ
و اذعان مجری داشت و منصب وزارت امیرخان و ضبط اموال دیوانی ملک
خراسان بشیخ مجدالدین محمد کرمانی که جامع کمالات نفسانی بود تعلق گرفت
و امیرخان مهام رعایا را باحسن وجهی سرانجام داده با رعیت و سپاهی بروی
عدالت و مروت سلوک مینمود شرح توجه موکب همیون شاهی به ییلاق سورلق
و تولد یافتن شاهزادگان والامکان سام میرزا و بهرام میرزا چون
خاطر خسرو کشورگیر از ضبط خراسان و روانه شدن شاهزاده عالیشان
جمع گردید متعاقب به ییلاق سورلق بحرکت درآمدند و فضای آن مرغزار

از فروغ

از فروغ ماسچه اعلام فایض الانوار مزید نضارت پذیرفته زیب فردوس اعلی
یافت و خاقان سلیمان شان صاحبقران در بهار و تابستان در آن ییلاق
به بسط بساط کامرانی پرداختند چون وفور اولاد از جمله جزایل نعم الهیست
و کثرت اخلاف از قبیل آلاء نامتناهی زیرا که بقای نوع منحصرست در وقوع
توالد و تناسل و نظام حال عالم باز بسته است بوجود این تسلسل لهذا بعضی از
اعاظم انبیا علی نبینا و علیهم السلام در مقام مناجات زبان وحی بیان بسؤال
میمون قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة گشوده اند و از بارگاه کریم وهاب
در جواب بشارت ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله شنوده اند
پس هرگاه که غایت نعمات سبحانی نسبت به دولتمندی از اشراف
طبقات انسانی در تزاید آید مرآتیه علی التعاقب و التوالی عقد امید او را
از وجود لآلی متلالی بیاراید چنانچه در آن ایام خجسته انجام که شهریار سپهر
احتشام از ییلاق سورلوق متوجه قشلاق نخچوان بودند در عرض یکهفته
از مطلع مرام آنحضرت سه کوکب سعادت اثر بلکه سه خورشید انور طلوع
نمود اول در منزل قرار و مراغه بتاریخ روز سه شنبه بیست و یکم شعبان
سنه مذکوره شاهزاده عالی گهر سام میرزا بوجود آمد بیت گل گلشن
شاه ملک عرب ابوالنصر سام حسینی نسب ز روی شی عیان فر
فرماندهی ز خویش نمایان علو حسب زمین قدومش بفرمان شاه مهیا
شد اسباب عیش و طرب بادشاه ربع مسکون در بزم نشاط و شادمانی

بر تخت فیروزبخت کامرانی نشسته امرای عظام و مقربان سده
سدره مقام لوازم تهنیت و ثناخوانی بجای آوردند و زر و گوهر بسیار
نثار کردند و امر للگی آن شاهزاده فلک مقام بامین الحضرت البهیه
و جلیس الجنبه العلیه دورمیش خان شاملو ایشیک آقاسی باشی که از
جمیع امرای ذوی الاخلاص بمزید تقرب و اختصاص امتیاز داشت مفوض
گردید و آن خان بلند مکان بسبب تفویض آن منصب در منزل خود طوی
ترتیب داده مجلس عیش و عشرت بر روی شاه و امرا برآراست
و پیشکشهای پادشاهانه کشیده زبانش بدین مقال گویا شد بیت که شاها
من از بهر ایثار تو ∴ ندارم متاعی سزاوار تو ∴ ز لطف عمیم تو شرمنده
ام ∴ بجان بندگان ترا بنده ام ∴ پادشاه بنده نواز خان را اعزاز نموده
بانعام تاج زردوزی و کمر مرصع و اسب تازی و خلعت ملمع سرافراز
ساخته شد و آن اختر برج شهنشاهی را بمیرخاب امارت پناهی فرستاده
پایه قدر و منزل قدرش را باوج سپهر برین رسانیدند و مولانا شهاب الدین
احمد تاریخ تولد آن شاهزاده را کوکب برج شهنشاهی یافته منور بساط جشن
و طوی شاهزاده بهرام میرزا در میان بود که در روز جمعه بیست و چهارم
ماه مذکور شاهزاده از کتم عدم قدم بعالم وجود نهاد و این معنی موجب
تضاعف مواد بهجت و مسرت گشته و دست عنایت سبحانی بتجدید ابواب
بزم و فرح و شادمانی برگشاد و هنوز شهریار مؤید منصور در بزم عیش

و سرور کام دوستان بر دهند که در روز سه شنبه بیست و هشتم همان ماه مبارک
عقد سلطنت و جهانداری بیکر گوهری آرایش یافت و از افق امان و امانی
شعشعه انوار جمال اختری نور گستر بر وجنات احوال فرق بشر تافت
تولد همایون شاهزاده سکندر قدر مظفر الدوله والدین بهرام میرزا روی
نمود و تو پس ایام تبارکی سرانجام مرام خدام بارگاه فلک احتشام گشته
پر سرور خاطر نزدیک و دور شده بار دیگر جشن خسروانه آراسته شد
و ملازمان بزم مقدس و مقربان بساط اقدس به نثار زر و گوهر و کشیدن
پیشکشهای لایق پرداخته زبان به دعا و ثنای خسرو داد گستر گشودند بیت
که بادا تابع رای تو ایام ∴ یکی از چاکرانت باد بهرام ∴ مدام از لطف
تو باد اکرام ∴ بعالم صد هزاران همچو رستم ∴ ز خون خصم در هنگامه
جنگ ∴ چه جام غازیانت باد گلرنگ ∴ ز اولاد تو عالم باد آباد ∴ دولت
مردم بعمر زندگی گرشاد شرح محاربه مصطفی پاشای چغلو با قراخان
استاجلو بیگلربیگی دیاربکر و شهادت یافتن خان سعادت بهر در اوایل
بهار سنه مذکوره که شهریار مؤید منصور متوجه ییلاق سورلوق بودند خبر
آمدن مصطفی پاشا چغلو چاوش بقلعه قراحمید و محاربه قراخان حاکم
آنجا با رومیان از مردم دیار و خبر شهادت خان شجاعت شعار بسمع اشرف
همایون اعلی رسید چنین این مقال بر سبیل اجمال آنکه قبل ازین تحریر یافت
که بعد از واقعه چالدران و شهادت خان محمد خان استاجلو حکومت دیاربکر

بقراخان برادر او تفویض شد چون خان بانجده در رسید داخل قلعه
قراحمید شد و در مدار دین قرار گرفت زمام مهام قلعه و کل ولایت
دیار بکر را در قبضهٔ اختیار احمد چلبی کلانتر آندیار نهاد و احمد چلبی
در آن دو سال یکدینار از مال و جهات بسرکار بیگلربگی نداد و هرچند ملا
زمان خان جهت تحصیل این مطلب تردد نمودند خبر تمرد و عصیان از
آنجماعت خیر حاصل نمیشد ازینجهت قراخان عازم تنبیه احمد چلبی و متمردان
آندیار شد چون احمد چلبی از عزم بیگلربگی مطلع شد از بیوفایی و حرام
نمکی که لازمهٔ ذات او بود قاصدی نزد سنغلوچاوش فرستاده
اعلام نمود که چون قلعهٔ حمید از حاکم و سپاه خالیست و اختیار آن
در دست منست مناسب چنان مینماید که آن صاحب سعادت بسرعت
تمام خود را باین حوالی رساند تا قلعه را تسلیم او نمایم که آنچه مطلوبست
بحصول پیوندد چون این خبر به سنغلوچاوش رسید بلاتوقف با لشکر جرار
متوجه آنحضار گردید و در طی مسافت سرعت کرده هنوز قراخان ازجای
از جای خود حرکت نکرده بود که او بحوالی شهر رسید و احمد چلبی از رسیدن
سنغلو خبر یافته باستقبال او شتافت و مفاتیح قلعه را باو سپرده وی را داخل
قلعه گردانید مشار الیه بشهر و قلعهٔ قراحمید مستولی گشته بر مسند حکومت متمکن
گردید و حقیقت حالرا بخواندکار نوشته ارسال نمود چون خبر استیلای
رومیان بقراخان رسید با فوجی از دلاوران کاردیدهٔ جنگ آزموده

متوجه

متوجه آنجانب گردید چون بحوالی شهر رسید مردم شهر یکدل و یکجهت با رومیان
که هم مذهب بودند اتفاق نمود و بعزم مقاتله و محاربه از دروازه بیرون
آمده در برابر بیگلربگی و غازیان فدوی سیال بستیزه دست بانداختن
تیر و تفنگ و راندن شمشیر دراز کردند و غازیانرا نگذاشتند که بدرون
حصار آیند چون قراخان از اطاعت اهل شهر مایوس شد و اتفاق ایشانرا
بدوام مشاهده نمود قرار داد که اطراف آن ولایت را متصرف شده
شوارع را مضبوط کنند و نگذارند که آذوقه بشهر در آورند و امرا و تابین
و غازیان جلادت آیین باطراف آن ولایت محیط گشتند و بضبط شوارع
پرداختند چون سنغلوچاوش ازین معنی خبر یافت از راه تنگی آذوقه
مضطرب گشته پنجهزار کس پیاده و سوار از قلعه بیرون فرستاد
که با غازیان جنگ کرده از ضبط شوارع ایشانرا مانع شوند قدوهٔ درمش
سلطان با فوجی از دلیران جلادت شعار عنان بکران بجانب رومیان
معطوف ساخته و قراخان نیز با تتمهٔ سپاه از جانب دیگر در رسید
و از گرد راه بر آن مخاذیل گمراه تاختند و بیک طرفة العین مهم ایشانرا
حسب المدعا ساختند و چنان کشتی از آن قوم واقع شد که یکتن
از ایشان سالم نماند قراخان بعد از قلع و قمع آن قوم مظفر و منصور باردوی
خود مراجعت نمود و سرهای مقتولانرا بدرگاه معلی روانه گردانید
بعد از چند روز دیگر باره قاصدان خبر رسانیدند که سنغلوچاوش مرتب

به بیست و چهار هزار پیاده و سوار جمع نموده از قلعه بیرون آمده در
کمال استقلال و اقتدار با توپخانه و سپاه منتظر قتال بیک قراخان
امرا تا این جو دو را فراهم آورده بعزم محاربه با آن قوم از اردوی خود
بیرون آمد و قواوق بیرمار در بیج الشکرگاه ساخت و اراده نمود که بیمن
اقبال بیزوال شاهی نموده اندیشه از کثرت و اتفاق اعدا ناکرده بروی
بمقابله خصم شتابد و مجددا ادیم زمین را از خون عدو گلرنگ سازد قدور
بیش سلطان نیز غازیان را ترغیب بجنگ مینمود و میگفت که دشمنان خاندان
صفویه را بیش ازین مهلت نباید داد در آن حین قورچی از درگاه
خاقان سلیمان شان صاحبقران رسیده حکمی آورد که بمقابله اعدا
مشتابید و در جنگ مخالفان مبادرت منمائید تا کومک از جانب بشما رسد
قراخان بار دیگر با امرا در باب جنگ مشورت نمود باز قدور بیش
سلطان او را ترغیب و تحریص جنگ نمود و گفت دشمنان را تا رسیدن
کومک بحال خود گذاشتن باعث دلیری ایشان و تزلزل غازیان
میگردد بلکه درین باب کومک نرسد الیسب آنست که توکل بر کرم الله سبحانه
و تعالی کرده متوجه معرکه قتال شویم قراخان بحرف قدور بیش
سلطان عمل کرده روز دیگر برابر بش کردون خرام سوار شده اعلام
جنگ برافراشت غازیان با نام و نشان اسلحه جنگ بر خود ترتیب داد و
در رکاب خان متوجه معرکه میدان کردیدند و در برابر رومیان علمهای ظفر قرین

برافراشته میمنه و میسره را بوجود امرا تا این آرایش نموده خود در قلب
ایستاده و قدور بیش سلطان قاجار چرخچی آتش پیش جنگ کردید مصطفی
پاشا سپهسالار رومیه نیز جوانغار و برانغار را بپاشایان و مردان کارزار سپرده
پیش جنگ مردود و خود را بعرابهای ضربزن فرنگی تعبیه نمود و اطراف
آنرا بزنجیر بر یکدیگر بست و عقب لشکر محنت اثر را بشتران اردو مضبوط
گردانید چون صف آن دو لشکر در آن صحرا که نمونه دشت محشر
بود مرتب کردید بار اول غازیان قاجار و چرخچیان نصرت شعار دست
بر شمشیرهای آتش بار و نیزهای ثعبان آثار برده روی برومیان
آوردند و از دست راست و چپ نیز امرای نامدار بیکبار عنان بر
مرکبان سپرده از دو جانب برومیان تاختند در حمله اول جمعی
کثیر از مخالفان را بر خاک هلاک انداختند و میمنه و میسره را و امرا از
پیش برداشته تعاقب نمایند چون چپ و راست رومیان از عقب
و شتر و زنجیر عرابه استحکام یافته راه فرار مسدود شده بود ناچار گشته
کرت دیگر بر غازیان فدوی اثر حمله نمودند و از دو جانب آن دو لشکر
مانند بحر اخضر بتلاطم در آمده از روی خشم و کین یکدیگر را بزخم نیزه
و شمشیر از روی زین بر زمین انداختند و خاک آن وادی را بخون هم
دیگر ممزوج ساختند و در اندک وقتی از کشته پشته‌ها بهم رسید و از
بسیاری خون نهرها مثل رود جیحون بنظر در آمد رومیان از هجوم غازیان

وثبات قدم ایشان و مسدود بودن راه گریز و تنگی مکان از اسبها
پیاده شده بعضی پیاده راه گریز پیمودند و برخی بجنگ مشغول بودند
جمعی که احتمال کذب ماده ایشان نمی رود نقل کردند که در آن روز
جمعی کثیر از رومیه از بیم شمشیر غازیان اسب را گذاشته بر دوش
یکدیگر پا نهاده در آن وادی پر وحشت میگردیدند غازیان رستم
توان بضرب تیغ بران و سنان جان ستان خرمن هستی ایشانرا
بباد فنا دادند و زبان تیغ آیهٔ کل من علیها فان بگوش جان ایشان
فرو میخواندند و صفیر تیر پیغام کل نفس ذائقة الموت بنزدیک و دور میرسانید
و چندان کشته بر هم افکندند که سوارانرا مجال گشتن و پیادگانرا
محل گذشتن نماند بیت ز بس کشته در عرصهٔ شور و شر :: اجل را نبودی
مجال گذر :: و بحق یکپای پاشا گفتند که لشکر ما از قانون قاعده
جنگ افتاده زیر و زبر گشته اند لایق آنست که بمضمون الفرار فی وقته
ظفر عمل نمائیم و از مقتضای محوای الفرار مما لا یطاق من سنن
المرسلین بحث وزحایم پیغلو جاوش این سخنانرا قبول نکرده
لشکر را استمالت داده بجنگ ترغیب نمود بار دیگر رومیان بدلیری
حمله آور شدند و غازیان پر شیر پای جلادت افشرده بباد
حملهٔ صرصر اثر کرت دیگر آن قوم را بر یکدیگر پیچیده از پیش برداشته
تعاقب لشکر رسانیدند و نیز دیگر بر آن شد که پیغلو جاوش از معرکه

بتیر غازیان بوادی گریز منعطف گردانند قراخان از ایستادن
رومیان اعراض کرده از وفور غیرت و شجاعت خود را بر قلب
رومیان زد و بیک حمله سلک جمعیت ایشانرا بنات النعش
وار پراکنده گردانید و خود را بر بالای علم رسانیده علامت اروام
نگونسار ساخت و رومیان قرار داده روی بوادی ادبار
نهادند در آن حین از گردش چرخ پر جفا گلولهٔ تفنگی بر سینهٔ
قراخان آمده بسبب انقطاع رشتهٔ حیات او گردید غازیان از افتادن
آن خان عالیشان دل شکسته شده پای بر عقب گذاشتند و رومیان
از مشاهدهٔ آن حال دلیر گشته اعلام محنت انجام را بار دیگر برافراشتند
و از روی قوت قدم بر پیش گذاشته غازیان قزلباش را گلوله
تفنگ مرگ آهنگ متفرق ساختند امرای عظام نتوانستند که لشکر
نصرت انجام را بکجا جمع کنند لاعلاج قرار بر فرار داده خود را باروی
خود رسانیدند پیغلو جاوش بعد از آنکه نزدیک بود که گریزان
شده در رود خانه منحنی اورا النصیب شد فی الفور مسرعی نزد سلطان
سلیم قیصر فرستاده اورا اعلام نمود و از آن روز قلعهٔ حمید از تصرف
این دودمان والاشان بیرون رفت و رفته رفته تمام ولایت دیار بکر
متصرف رومی درآمد شرح محاربهٔ سلطان سلیم قیصر روم با سلطان
قونقیبای خادم الحرمین و کشته شدن او بتقدیر رب المشرقین چون

سلطان سلیم از کشتن علاءالدوله و تصرف نمودن خزانه و الکای
او خاطر جمع نمود و در اول بهار سال مذکور لشکر بسیار و خزینهٔ بیشمار
سامان داده بود و ارادهٔ قتال با پادشاه مرتضوی خصال داشت
در آن اثنا از جانب خیرالدین بیک حاکم حلب که از قبل سلطان
قونیا در آن ولایت حکومت میکرد کسی با عریضهٔ اطاعت امیز بخدمت
او رسید چون خیرالدین از جانب خادم الحرمین سلطان قونیار
پادشاه مصر و شام و مکه و مدینه و حجاز منسوب شده بود از خوفی که داشت
مکرر رسولان سخندان با عرایض نزد سلطان سلیم ارسال میداشت
که عجب از آن صاحب سعادت که اوقات خود را با خزاین عثمانی
صرف سپر عجم مینماید و از سعادت خدمت حرم خدا خود را محروم
میسازد اگر آن پادشاه ذی جاه متوجه حلب شوند این بندهٔ دولتخواه
قلعه را تسلیم ملازمان ایشان کرده نوعی نمایم که در [illegible] سعادت
خدمت حرمین شریفین در غایت سهولت آنحضرت را میسر شود اگر
ملتمس این بندهٔ دولتخواه مقبول داشته سایهٔ سعادت برین دیار
اندازد بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته
در فتح تمام ولایت عربستان سعی تمام نمایم و حلقهٔ عبودیت در گوش
کشیده بقیه ایام زندگانی را در ظلال اعلام گذرانیدم سلطان
سلیم از رسیدن پیغام خیرالدین امیدوار بفتح عربستان گشت و بفتح

عزیمت ایران نموده متوجه قلعهٔ حلب گردید و سپاه ممالک عثمانی را
راکه در قشلاق اماسیه جمع شده بودند از روی آراستگی تمام
با اسباب قتال و جدال از ضربزن و توپ فرنگی و قرغانک و زنبورک
با جمعیت و عظمت آنچه تمامتر روی توجه بصوب مقصد آورد چون
خبر جمعیت لشکر و توجه قیصر روم بسلطان قونیار رسید او نیز با سپاه
فراوان از عرب بی وجیلی و خراعیلی و غلامان مصری و حبشی و از
ایلات و ایماقات حدود مصر و شام و توپخانهٔ گران با توپ بسیار
اژدها صولت رعد صدا از مصر بیرون آمده متوجه شام
شد چون بچشمهٔ طالوت رسید جهانویردی غزالی که مردی
شجاع و دلاور بود و در آن ایام حکومت شام و حمص و حماة باو
متعلق بود با قشون آراسته از عربان و غیره بخدمت رسید
سلطان قونیار کوچ بر کوچ باستقبال قیصر روان گردید اما
سلطان سلیم چنانچه گذشت با سپاه زیاده از برگ درختان
و ریگ بیابان کوچ بر کوچ متوجه مطلب گشت در آن حین
خبر توجه خادم الحرمین بمقاتله و مقابلهٔ او رسید قیصر روم از روی
احتیاط بترتیب مقدمات جنگ پرداخته توپخانه را بزنجیر و عرابه
استحکام داد و ینکچری آقاسی را با پنج صف از ینکچریان خونخوار
در عقب عرابهٔ توپ با دلیج گذاشته میمنه و میسره را با پاشایان

و سنجق بیگیان و بلوک باشیان سپرده از عقب توپخانه روانه
گردیدند و خود با تتمهٔ لشکر خاصه در حلب قرار گرفت و علی بیگ
ذو القدر اغلی را با لشکر آراسته بجنداولی مقرر گردانید
که از عقب سپاه جرار بوده در نزول و ارتحال بلوازم پاس
اردو اشتغال نماید و بدین نوع در غایت عظمت و شوکت تا بحوالی
حلب رسید و در جای مناسب خیمه برپای نموده منتظر ورود خادم
الحرمین بود و سلطان قونیا نیز در کمال شکوه بحوالی حلب رسید
در مزار داود نبی علی نبینا و علیه السلام نزول نمود و درین منزل
خیر الدین بیگ حاکم حلب با قشون شهر و قلعه بخدمت رسیده
شرف پابوس خادم الحرمین دریافت و آن مکار نابکار غدار
خود را چنان نمود که هیچکس گمان عذر و نمک حرامی باو گمان نبرد
و سلطان سلیم نیز حوالی اردوی او را معسکر ساخت و از جانبین
سپاه چون ذرات آفتاب مستعد قتال و جدال گشتند نظم چو آهوی
چین مانده شد از ستوه ** شکم تنگ بنهاد بر تیغ کوه ** شکم تا
کمان کشتش از تیغ چاک ** پر از نافهٔ مشک شد ناف خاک ** در آن
شب آن دو سلطان با شکوه فوجی از دلیران زره خواه را پیش فرستادند
که پاسداری اردوی او داشته لوازم احتیاط بجای آورند طلایه
داران مصر و روم بپاس داشتن مشغول گشتند تا آنکه سپیدهٔ صبح

صادق

صادق علم دولت برکشید و آفتاب تابان از افق مشرق برسمت
گردون برآمده در وسعت آباد فلک چهارم از بهر انهزام لشکر کواکب
رایت اقتدار برافراخت بیت سپهر گاه کین شاه انجم حشم **
بجنبید از جا بطبل و علم ** دمید از افق صبح صادق شکوه ** بکف
انداز شد تیغی پست کوه ** در آن آن آفتاب عالمتاب آن دو
پادشاه کامیاب پای در رکاب آوردند و از جانبین بتسویهٔ صفوف
قتال پرداختند و از دو طرف پیش روی لشکر را بزنجیر عرابه استحکام
داده و از جانب سپاه روم قراجه پاشای بگلربگی قرامان با سایر
بگلربگیان و پاشایان در میمنهٔ لشکر علامت برافراشتند و در میسره
سنان پاشای ذو القدر اغلی و علی بیگ ولد شهسوار بیگ پای وقار
استوار نمودند پیش روی صحرا از توپ و بادلیج و ضربزن و زنبورک
و شقالک فرنگی پنج صف از ینگچری آراسته شد مقرر شد که نخست
باندختن توپ و تفنگ و افروختن شعلهٔ آتش جنگ پردازند و سلطان
سلیم خود در غایت استقلال در قلب لشکر رایت برافراخت
و از آنجانب نیز سلطان قونیا بدستور با سپاه موفور صفها
کشیده جوانغار بوجود خیر الدین غدار آراسته شد و برانغار
لشکر جهانوردی غزالی اینچه علی زینت یافت و خود علم اقتدار
در قلب لشکر برافراشته اطراف خود را استحکام نموده در برابر

قیصر قرار گرفت بعد از آن که آن دو پادشاه جنگجوی بقاعده
و قانون توزوک لشکر ترتیب دادند از جانبین جوانان رزم آزمای
آشوب طلب متوجه معرکه گشتند در اول حال از شجاعان لشکر مصر
قریب به یکصد نفر از سوار نیزه دار بر فراز پشته که مشرف بود بر لشکر
قیصر رفتند تا سپاه سلطان سلیم را ملاحظه نموده از هر جانب که
موافق طلب باشد حمله نمایند قراجه پاشا از دیدن آن جماعت در آن
بلندی جمعی از دلیران رومی را با پنج عرابه ضربزن به برابر به برابر ایشان
فرستاد و توپچیان چون بآن مکان رسیدند بیکدفعه توپها را آتش
دادند و چهار هزار کس آنها را بگلوله ضربزن زدند تتمه از آن بلندی
فرار نموده خود را بقلب لشکر رسانیدند در آن اثنا جانبردی
غزالی با جمعی از دلاوران عرب بر قراجه پاشا و میمنه رومیان
حمله نمودند عربان با مصریان نیزه ها را راست کرده بطعن نیزه
و دم شمشیر امان بقبض کشیدن بر رومیان ندادند قراجه پاشا از حمله
مردانه مصریان قدم ثباتش تزلزل یافته قرار بر فرار داده سپاه
جوانغار شکست برداشته روی بگریز نهادند مصریان از عقب
لشکر سلطان سلیم خواندکار در آمده قریب به پنج شش هزار
سوار را بنوک سنان ثعبان آثار بخاک ممات انداختند و بعضی
از افتادها که نیم جانی داشتند پیاده خود را بقلب لشکر رسانیدند

چون

چون میمنه سپاه قیصر از توزوک افتاده جانبردی کرت دیگر بر میسره
سپاه قیصر حمله نمود و چون از عقب برانغار غازیان رسیدند بیکدفعه
سه هزار کس را بضرب سنان جان ستان بر خاک هلاک انداختند
و دست چپ سپاه روم تیر تاب توقف نیاورده روی بگریز نهادند
و از جانبین لشکرهای روم خود را بقلب نزد سلطان سلیم رسانیدند
در این اثنا پروانه بیک قوللر آقاسی با غلامان مصری شمشیرها از غلاف
بیرون آورده روی بجنگ قیصر آوردند و تا کنار عرابه توپ
و با دلیج متعاقب منهزمان لشکر تاختند توپچیان و تفنگچیان یکدفعه
توپ و تفنگ را آتش داده بضرب گلوله مصریان را که ثریا صفت جمع
شده بنات النعش وار پراکنده ساختند القصه سنان نیزه غلامان
مصری چون شهاب ثاقب بسوی عفاریت روم دم بدم زبانه می
کشید و گلوله تفنگ رعد آهنگ رومیان از درع و خفتان مصریان
چون دو شبکه از لباس حریر بیرون میرفت بیت در آن انجمن
بهر دفع گزند * تفنگ ریخت بر آتش کین سپند * ز نوک سنانهای خارا
گذر * شده چشمه چشمه زره سر بسر * دهانها ز تفنگ از پی بازگرد * زعلیه
گشتگان در مصاف * شده پشته بر پشته چون کوه قاف * چون
سلطان سلیم جناحین خود را مغلوب و ینگیچریان را استمالت داده
بانداختن توپ و تفنگ مأمور گردانید ایشان از پیش رو و خود متعاقب

باعث سپاه بحرکت در آمده متوجه جنگ لشکر سلطان قونیا شد
و رومیان بضرب تفنگ توپ و ضربزن و گلوله مرگ آهنگ تفنگ
هیبت پادشاه مصر را متزلزل ساخته از ترتیب انداختند در اثنای
شعله کشیدن آتش توپ و تفنگ و آمدن گلوله آتشین از ضرب
و تفنگ خیرالدین بیک حرام نمکی را شعار خود ساخته با جماعت
خود صف سپاه را ویران نموده بسلطان سلیم پیوست سلطان
قونیا چون حال بدین منوال مشاهده کرد و پشت از ستیز باز داشته
پای در وادی گریز گذاشت رومیان از وزیدن نسیم
فتح امیدوار بظفر شده بهیات اجتماعی از عقب مصریان جلو انداخته
جمعی کثیر را بخاک هلاک انداختند و در میدان جنگ سلطان قونیا را
مرده یافتند و هر چند ملاحظه کردند اثری از زخم در او نیافتند سلطان
سلیم چون از فوت غنیم خبر یافت امر نمود تا اموال و اسباب
بیشمار که در آن معرکه بعد از انهزام مصریان بر جای مانده بود
غارت کردند و غنایم موفور بدست عسکر روم در آمد خیرالدین بیک را
اکرام بسیار نمود و او را رخصت رفتن بقلعه حلب داد و مقرر نمود که
خطبه بنام سلطان سلیم خوانده اهالی شهر را باستقبال بیرون فرستد
و بعد از سه روز قیصر روم روی بقلعه حلب آورد و اشراف و اعیان
از قلعه بیرون آمده مقالید خزاین و مفاتیح دفاین او بوکلای سلطان

سلیم

سلیم سپردند و سلطان سلیم در غایت عظمت و کامرانی داخل قلعه
شده بدلداری و دلجوی رعایا و اشراف و اهالی آن دیار پرداخته در آنجا محل
قشلاق اختیار نمود

شرح قشلاق نمودن خاقان صاحبقران در نخجوان و رفتن امیر جمال الدین صدر و میرزا شاه حسین بجانب شیروان

سیاقت تحریر یافت که خاقان سلیمان شان صاحبقران از ییلاق سورلوق
متوجه نخجوان شدند و در کمال خوشدلی در ضمان صحت و سلامت
در بلده طیبه نخجوان نزول اجلال فرمودند و از برای گذرانیدن
ایام زمستان در آن مکان جنت نشان طرح قشلاق انداختند در آن
ایام خبر تسلط سلطان روم بر حلب بمسامع جاه و جلال رسید شهریار
کامکار در اراده آن بود که یکبار دیگر در برابر قیصر لشکر آرایند
بنابر آن بجمعیت عساکر نصرت مآثر اشتغال داشتند در خلال این حال
شیخشاه ولد سلطان فرخ یسار که چند مدت در وادی مخالفت شهریار
تاجدار سلوک مینمودند بارشاد ملهم توفیق سالک طریق ندامت
گشته بتمهید قواعد اعتذار و استغفار پرداخته رسولان سخن
دان با پیشکش فراوان بدرگاه سلاطین پناه ارسال نموده التماس
اطاعت و انقیاد کرده اظهار نمود که اگر نواب کامیاب نقوش زلات
این بنده دولتخواه را باب عفو و اغماض از لوح ضمیر منیر بشویند من بعد
این غلام مخلص بر جاده مستقیم خدمتکاری و خراج گذاری ثابت قدم

ساخته روی نیاز و اخلاص بدرگاه فلک مناص آورد و شرف آستان
بوسی دریافته خود را یکی از بندگان فدوی آستان خلافت آشیان
شمارد و چون این معنی بعرض مقربان پایهٔ سریر سلطنت رسید انوار
مکارم اخلاق پادشاه باستحقاق مانند لوامع خورشید از مطالع
مرحمت طالع گشته ظلمت لیالی عصیان والی شیروان را نابود انگاشته شد
و حکم همایون شرف صدور یافت که وکیل السلطنه میرزا شاه حسین
و افتخار دودمان سید الثقلین امیر جمال الدین محمد صدر بشیروان رفته
خاطر شیخ شاه را بمراسم عهد و پیمان مطمئن گردانند تا بی دغدغه بر شاهراه
هدایت و فرمانبرداری ثابت قدم بوده دیگر میل خلافت ننماید
و هرگاه که خواهد بدرگاه سلاطین پناه آید آن دو بزرگ بموجب فرمان
متوجه الکای شیروان شدند و چون نزدیک بآن حدود رسیدند
شیخ شاه لوازم استقبال بجای آورده در بسط بساط ضیافت و مهمانداری
کمال اخلاص و خدمتکاری بظهور رسانید و از جانبین رسوم گذرانیدن
تحفه و تبرک بوقوع انجامید و جناب میرزا شاه حسین شیخشاه را
بعنایات پادشاهی امیدوار ساخت و همچنین ناظم مناظم شریعت امیر جمال
الدین محمد صدر شبهاتی که حاکم شیروان در بعضی از مسایل ملت علیه
امامیه داشت رفع کرده شیخشاه از یمن قدم آن عالی جناب عن صمیم
القلب مذهب حق ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر را قبول نموده لعن اعدای

دین و ملت کرد و آن دو بزرگ اراده مراجعت فرمودند و شیخشاه مصحوب
ایشان یکی از ملازمان کاردان را با اسبان رهوار و شتران [illegible] باربردار
و اقمشهٔ رومی و فرنگی و نقود نامعدود و جواهر قیمتی بآستان سلیمان نشان
ارسال گردانید و وعده کرد که متعاقب یکی از فرزندان خود را بملازمت
درگاه سلاطین پناه روانه نماید و اگر حکم اشرف نفاذ یابد خود نیز سر قدم ساخته
بسدهٔ سنیهٔ ولا و کرامت شتابد نواب میرزا شاه حسین و صدارت پناه
امیر جمال الدین محمد بازگشته و شیخشاه در قشلاق نخجوان شرف پابوس
پادشاه ربع مسکون دریافتند و اطاعت و انقیاد شیخشاه را بذروهٔ
عرض رسانیدند آنحضرت ملازم شیخشاه را بانعام و خلعت نوازش فرموده
رخصت انصراف ارزانی داشتند **شرح آمدن ملک قرقره والی گرجستان
و رفتن دیو سلطان جهت تادیب متمردان** در هنگامی که موکب معلی
شاهی از تبریز بییلهٔ نخجوان بحرکت درآمد خبر آمدن ملک قرقره والی گرجستان
بدرگاه فلک اشتباه رسید و سبب آمدن او آنکه در گرجستان میانهٔ او و منوچهر
والی بشی آچوق محاربه واقع شد ملک قرقره شکست برداشته روی
بآستان ملایک پاسبان آورده در تبریز بتقبیل عتبهٔ علیه سرافراز گردید
و احوال مملکت گرجستان و استیلای معاندان بعرض خاقان سلیمان
شان صاحبقران رسانید رای آفتاب اشراق پرتو التفات بر احوال
قرقره انداخته حکم عالی صدور یافت که دیو سلطان و [illegible] حسن

تکلو و نازنین بیک قاجار و قازان بیک و ملو حسن بیک چوته برفاقت
ملک تترقره بتعجیل تمام متوجه ولایت گرجستان شوند و سعی نمایند که حتی ب
بعنایت الهی عرصه گرجستان از وجود آن ملاعین پاک شود امرای عالیشا
از قشلاق نخجوان از راه شوره گل متوجه آن دیار شده چون قضای
آسمانی باطراف آن بلاد محیط گشته بقتل و غارت پرداختند منوچ
از مشاهده آن حال آتش در نهادش افتاده پای قرارش از جا رفته با
از ناموران گرجستان بجانب قریه دل شتافت و از آنجا قاصدان نزد دیو
سلطان فرستاده اظهار بندگی و اخلاص نمود و پیغام داد که فیمابین صلح با
امرای عالیشان اعتماد بر قول او ننموده صلاح در صلح ندیدند و قاصدان
او را بقتل رسانیدند و از آنجا علی الغفله بر سر منوچهر ایلغار نمودند چون
بحوالی قریه دل رسیدند منوچهر تاب توقف نیاورده گریزان بطرف
روم در رفت و امرا از عقب او بحوالی قلعه تومک رسیده نزول نمودند
و آن قلعه در قله کوهی در میان دره عمیق واقع شده بود امرای نامدار
و غازیان ظفر شعار اعلام نصرت انجام را برافراشته نقطه‌وار دایره آن
قلعه را در میان گرفتند و تا مدت چهارده روز فیمابین مجاهدان اسلام
و کافران بی‌ایمان نایره قتال و جدال اشتعال داشت عاقبت غازیان
دیوار آب انبار قلعه را سوراخ کردند گبران از بیچارگی عاجز گشته روی بگا
دیو سلطان آوردند از زبان وکیل منوچهر پیشکش لایق از قلعه بیرون




آمده

آمده کلید قلعه را سپردند و دیو سلطان آن ولایت را حسب المدعا فرق
بقرقره سپرده و چون بکر مهمی در گرجستان که باعث توقف بسیار بوده
باشد نماند عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده در آن
حین بنا بر تقصیری که در معرکه جنگ از جرگن حسن تکلو و دیت
ورازنی کرده و بر اموال [illegible] واقع شده بود بفرمان دیو سلطان
بقتل رسیدند امرای عالیشان با اسباب فراوان و غنیمت بی پایان
و غلامان غلمان صورت و کنیزان آفتاب طلعت در نخجوان بخدمت
خاقان سلیمان شان رسیدند و بنوازشات خسروانه سرافراز گردیدند

شرح مستولی شدن محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا بر قبة السلام

پایه تحریر پیوست که محمد زمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا بایقرا
از بدطینتی و نمک بحرامی که جبلی ذاتش بود پای از دایره
ادب بیرون گذاشته قدم در وادی مخالفت خاقان سلیمان
شان صاحبقران نهاد و چنانچه مذکور شد از دامغان باستراباد
آمده در آن بلده بر مسند حکومت قرار گرفت چون برون سلطان
تکلو با او جنگ کرده او گریزان بغرجستان نزد امیر اردوانشاه
مغل حاکم غرجستان رفت امیر اردوانشاه مقدم او را گرامی داشته
باتفاق یکدیگر داعیه کشورگیری و ملک ستانی داشتند و همیشه در اندیشه یورش
بلخ بودند و درین ایام از زید و کدخدایان بلخ خیر عرایض اخلاص آمیز

رسید مضمون آنکه چون حاکم مستقل در بلخ نیست محمد خلیفه بهارلو
ملازم و یوسف سلطان به نیابت حکومت مینماید اگر میرزا روی باینطرف
آورد ما قلعه را التسلیم او مینماییم بنابر آن محمد زمان میرزا با اردوا
شاه والی غرجستان و لشکر مغلستان ایلغار بقبة الاسلام نمود چون
امیر محمد خلیفه بهارلو ازین معنی خبر یافت با غازیان دروازه شهر را
مضبوط ساخته بروج و باره را آراسته و محمد زمان میرزا
با آن سپاه بدور شهر محیط گشته بمحاصره و مصادمه پرداخت و مدت
چند ماه آن شاهزاده گمراه در پای قلعه گاه دم از خلعت و وعده و گاه از
و وعید میزد و امیر محمد با غازیان مردانه در مدافعه میکوشیدند
و منتظر ورود کومک بودند در آن حین خواجه حیدر علی باتفاق کلانتران
شهر فرصت یافته خود را بدروازه عکاشه رسانیدند و دروازه را بر روی
محمد زمان میرزا گشوده آن سپاه را بشهر در آوردند امیر محمد بهارلو با
غازیان از مشاهده آن خلل خود را بارک قلعه افکنده متحصن شدند محمد زمان
میرزا استمالت نامه از برای غازیان امیر محمد ارسال نمود و شرط
کرد که بهیچ وجه تعرض بغازیان نرسانند هر که اراده ملازمت
او داشته باشد ملازم باشد و هر که اراده رفتن بجانب خراسان
یا عراق نماید با کوچ و متعلقان روانه شود بعد از عهد و پیمان ورسیم
امیر محمد از ارک با جمعی بیرون آمده ملازم محمد زمان میرزا شد

۵۲۰

و بقیه غازیان با متعلقان متوجه خراسان شدند و در هرات شرف
پابوس شاه دین پناه طهماسب شاه دریافته نزد امیر خان ترکمان
ملازم شدند چون میرزا بلخ را متصرف شد امیر جان محمد قاسم
ازبک خان با پیشکش فراوان نزد محمد زمان رسیده ملازم گردید
امیر اروانشاه حکومت بلخ را ببرادر خود امیر قوام بیک داد
اینحرکت موافق طبیعت محمد زمان میرزا نبود بلکه خاطرش متعلق
بود که خود بدستور والدش در بند حکومت بلخ متمکن بوده والی
غرجستان غاشیه بندگی او را بدوش کشد و در مدت اوردن
پایه مملکت با او متفق باشد چون مصلحت وقت از برای
از برای اظهار را منعقد نبود لاعلاج سر رضا جنبانیده بلده
بلخ را ببرادر والی غرجستان واگذاشته مراجعت نمود و باین سبب
از امیر اروانشاه آزرده خاطر بود تا آنکه آخر بسعی ساعیان
بقتل و غارت والی غرجستان جرات نمود چنانچه عنقریب احوال
ایشان در وقایع سال آینده مذکور خواهد شد پرداخت وقایع
سنه ثلاث و عشرین و تسعمایه و نهضت موکب شاهی بجانب ملاقات
بغایت آلهی و محاربه نمودن سلطان سلیم با توانی بیک پادشاه
مصر تبقد بیرانیدی چون خورشید بلند محل از منزل حوت بعزم
صید حمل علم توجه برافراخت و از برج شرف طالع شده بفروغ طلعت

عالم آرا از ماه تا ماهی را روشن ساخت خسرو آفاق بعد از جشن
نوروزی از محل قشلاق بصوب ییلاق نهضت فرمودند و در
ایام بهار و تابستان در ییلاقات نزهت فرمودند و به نشاط صید
و شکار اشتغال داشته در اوایل عقرب متوجه بلده نخجوان شدند
کرت دیگر آن مکان جنت نشان از یمن قدوم خسرو عالیشان رشک
فرمای باغ رضوان گردید در آن حین خبر استیلای سلطان سلیم
فرمان فرمای روم بر بلاد مصر و شام بعرض خاقان صاحبقران رسید
کیفیت احوال بر سبیل اجمال آنکه چون سلطان سلیم قیصر روم
در حلب ایام زمستان را باتمام رسانید در اوایل بهار متوجه بلاد
شام گردید رعایای آن دیار نخست از حمص و حما باستقبال پرداخته
بشفقت سلطانی سرافراز گردیدند و چون بحوالی شام رسید
اهالی و اکابر آن ولایت نیز بقدم اطاعت و فرمانبرداری استقبال
موکب سلطانی نموده مقالید شهر و قلعه و مفاتیح خزاین و دفاین را تسلیم
نمودند و همگی بعنایت و الطاف پادشاهی نوازش یافته امیدوار گردیدند
و در روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه بنام سلطان سلیم خوانده در همان
ایام از جانب شام متوجه مصر گردید چون بسامع قیصر رسیده بود
که امرای سلطان قانصو غوری بعد از قتل او و انهزام سپاه مصر رفته اند و طومان
بیگ خواهرزاده سلطان قانصو را بر تخت سلطنت جای داده اند

ولوای

ولوای مخالفت برافراشته بجمعیت لشکر و سرانجام اسباب
جنگ اشتغال دارند بنابر آن سلطان روم حکم نمود تا شتر بسیار
آب و آذوقه بار کرده از بیابان متوجه مصر شوند و با سپاه زیاده
از قطرات باران با چند عرابه توپ و بادلیچ طی مسافت نموده در حوالی
مصر نزول کرد چون خبر توجه قیصر روم بطومان بیگ رسید او نیز با امرا
مصلحت در استقبال قیصر دیده با لشکر زیاده از حد و زنجیر عرابه
توپ و بادلیچ از شهر بیرون آمده در برابر سپاه روم حصنها برپای
نموده آرام گرفت روز دیگر خبر آمدن قیصر با دریای لشکر مکمل و مسلح
بطومان بیگ رسید او نیز با سپاه و رعیت مصر ترتیب لشکر آراست
و توپ ضربزن پیش سپاه را خود استحکام داد اگرچه رمضان اغلی
که از امرای معتبر مصر بود مکرر میگفت که صلاح دولت در آنست
که دروازه شهر را بسته بقلعه داری بپردازیم تومان بیگ قبول
نکرده در برابر سلطان سلیم صف پیکار بر آراست و قیصر روم
نیز با پاشایان و لشکر بسیار بسته با عرابه و زنجیر توپ و بادلیچ عثمانیان
گردید و از روی عظمت و شوکت در برابر مصریان علامت افراشت
در آن حین غلامی از لشکر مصر فرار کرده نزد سلطان سلیم آمد
و بعرض رسانید که میسره رمضان اغلی امیرالامرا و پروانه بیگ
قوللر آقاسی جنگ شش نیار آن توپچیان مضطرب شده اند و از غایت

دلیر و بی اضطرار توب و با ولچ خود را بیسج یک بر یمونک سوار
نموده اند اگر اراده گردانیدن توب داشته باشند مقدور
شان نیست پس اولا آنست تا این جدال در میانه امرا مصر باقی
است و توپچیان بفکر سواری توب نیفتاده اند لشکر سلطان
از عقب بیت در آمده بیک حمله آن لشکر را از پیش بردارند سلطان
سلیم از استماع این سخن امیدوار بفتح و ظفر گشته با جنود روم
از عقب مخالفان در آمده بیکدفعه گلوله توب و تفنگ بر مصریان
ریختند امرا مصر خود را بر سر توپخانه رسانیده هر چند خواستند
که توپها را برگردانند میسر نشد جنود روم فرصت یافته جماعت
مذکوره بضرب گلوله تفنگ بیک جمعیت مصریان از هم پاشیدند
سپاه مصر جز فرار چاره در کار خود ندیده سلطان سلیم توپخانه
تومنبک را متصرف شده از عقب منهزمان تا کنار شهر تاخته
در همان مکان نزول نمود و جماعت اروام در غایت اقتدار
در برابر دروازه شهر خیمها برپای کردند چون مصریان حال
بدین منوال مشاهده نمودند از بیم عساکر روم و عدم اتفاق امرا
مصر و اعیان آنجا بار بپای اعتذار از حصار بیرون آمده امان
امان طلبیدند و سلطان سلیم از جرایم ایشان در گذشت و رقم
عفو و امان بر صفحه احوال مصریان کشید سنان پاشا را با جمعی کثیر

از دلا

از دلاوران روم جهت محافظت آن بلده معتبر گردانید سنان
پاشا با سپاه فراوان داخل شهر شده در میدان مصر فرود
آمد چون نصف شب شد غلامان و عربان سپاه تومنبک هجوم
شبخون بر سر رومیان ریختند و مردم مصر نیز از آوازه
جنگ در آن شب بجور از آوازه بر آورده از اطراف و جوانب
محلات با یراق بیرون آمده با سپاه متفق شدند سنان پاشا
نیز بمدافعه ایشان پرداخته از جانبین جنگی در غایت صعوبت
روی نمود و در طلوع آفتاب مصریان هجوم نموده سنان پاشا
را با جمعی کثیر بقتل رسانیدند و سپاهی پاشایان و لشکریان روم
نعش سنان پاشا را برداشته قطع نظر از خیمه و اسباب نموده
بزور بازو خود را از شهر بیرون افکندند چون این خبر بسلطان
سلیم رسید خود بنفسه متوجه یورش شهر گردید و از روی قوت
و قدرت داخل شهر شده تا میدان مصر در هیچ جا عنان باز نکشید
و در میدان علامت بر افراشت سپاه ینکچری مستعد
جنگ شد با فروختن آتش توب و تفنگ پرداختند و جمعی کثیر
از اعیان کلانتران گرفته بقتل رسانیدند مصریان چون اقتدار
سلطان سلیم را مشاهده نمودند جمعی از در عجز در آمده عرض کردند
که ازین حرکت ما که رعیتیم خبری نداریم و جمعی از غلامان و عربان

این بلادلی پیشست بملازمان سلطان نموده اند و ما از ارتکاب
افعال سابق نادم و پشیمانیم امید آنکه پادشاه بکرم و مروت بشهریاری
از تقصیرات ما درگذرند که من بعد از طریق بندگی و جان سپاری
تجاوز ننماییم سلطان سلیم بار دیگر رقم عفو بر جرایم ایشان کشیده
اکثر اعیان آن شهر را خلعت داد و مصریان بالطاف پادشاهی
امیدوار گردیدند چون تومنی بیک و غلامان مصری از موافقت
رعایا مایوس شدند و اتفاق ایشان را با سلطان روم معلوم
نمودند همه با یکدیگر اتفاق کرده در شب از شهر بیرون
آمده بجانب حبشه و زنگبار فرار نمودند صبح دیگر خبر فرار ایشان
در شهر شایع شد بقیه امرای سلطان قونیا با کل اشراف
و اعیان و قضاة آمده بار بدرگاه خوندکار آمد اظهار بندگی
کرده بزبان اعتذار عرض نمودند که اگر در عالم نمک خوارگی
و حق تربیت سلطانی چند روز از ماندگان نسبت بملازمان
پادشاه شرکتی واقع شد امید آنست که سلطان نظر بر
اعمال آنجماعت نکرده ایشان را در سلک ملازمان و بندگان
درگاه منتظم و منسلک گرداند که بعد الیوم در رسم نوکری
آنچه لازمه جان سپاری بوده باشد بظهور رسانیم سلطان
سلیم یکبارگی از سر تقصیرات امرا و سپاه و رعایا درگذشته

همه را

همه را خلعت امان داد و سپاهی را در سلک سپاهیان خود منسلک
گردانید و رعایا را بزراعت و رعیتی خود مفتخر ساخت
جهانوردی غزالی چلبی را بدستور حکومت شام عنایت
نمود و حاکم از برای حلب و حمص و حما و معرا تعیین کرده در روز
جمعه خطبه خادم الحرمین الشریفین بنام سلطان سلیم خواندند و رقم
بمکه و مدینه و حجاز و طایف و کل مملکت عربستان ارسال داشت
تا خطبه و سکه بنام او زینت دهند و متعاقب شریف مکه و مدینه و حکام
از برای هر محال تعیین نمود و خود بفراغ بال بی خوف و هراس
در مصر قشلاق نمود و چون ایام بهار شد خبر آمدن تومنی بیک
از حبشه با تجهیز از غلام حبشی و غیره بعزم محاربه سلطان بمصر رسید
سلطان سلیم قراجه پاشا را با چند نفر از پاشایان و جمعی
کثیر از لشکریان بر سر راه ایشان ارسال نمود و آن دو لشکر
در بیابان بیکدیگر رسیده بتسویه صفوف قتال پرداختند
و از جانبین طالبان نام و ننگ بمیدان جنگ تاختند و بتیغ مصری
زمین را از خون یکدیگر رنگ لعل و عقیق بخشیدند بعد از کوشش
و کشش بسیار شکست بر غلامان افتاده تومنی بیک اسیر سر پنجه
تقدیر شد و از دست شحنه قهر سلطانی جام شربت ناگوار مرگ چشید
و بقیة السیف متفرق گشتند سلطان سلیم از ضبط و نظام مملکت

مصر و شام و حلب و عربستان فارغ شد و کل ممالک سلاطین چراکسه
که دویست و هفتاد و سه سال خطبه در مکه و مدینه بنام ایشان خوانده
میشد بکشته شدن تومان بیک و فوت سلطان قوری متفرق شد
و از آن تاریخ تا حال مکه و مدینه بدست قیاصره در آمد القصه سلطان
سلیم حسب الوعده حکومت مصر را بخیر الدین بیک حاکم حلب داد و با
خزینه زیاده از حصر و شمار و اموال و اسباب بسیار در اوایل
بهار متوجه اسلامبول گردید و همیشه نقش محاربه خاقان سلیمان
شان صاحبقران در لوح ضمیرش مینگاشت و یراق و رزم بر لشکر
میداد و تا دو سال درین فکر و اندیشه بود تا آنکه این بی ادبی و زیاده
روی بهره از جاه و بزرگی نبرد چنانچه رسید با و آنچه رسید شرح آمدن
ظهیر الدین بابر به بلخ و استیلا یافتن و لشکر فرستادن شاه دین پناه
طهماسب شاه بر سر محمد زمان بغرجستان عنوان جراید اخبار
و دیباچه حقایق آثار بدستیاری اقلام عنبرین فام احوال
خجسته مآل شهریار جوانبخت کامکار و تنبیه و تادیب سرکشان
در دار السلطنه هرات و لشکر آرایی که خورد سالگی در برابر عبید الله
خان اوزبک و فتح ولایت غرجستان که در آن چند سال سلطنت
خراسان باهتمام نواب آن شهریار بهمال روی داده بدفعات
سال بسال بتوفیق حضرت ذو الجلال بدینگونه در صفحه وقایع آن زمان

و سیاق

و سیاق اوراق احوال خراسان آرایش میدهند که چون محمد
زمان میرزا ابن بدیع الزمان از بلخ با امیر اردوانشاه مراجعت
بغرجستان نمود چند ماه با امیر اردوانشاه لاعلاج سلوک پسندیده
میکرد و از برای آنکه برادر خود را حاکم بلخ کرده بود همیشه در
خاطر داشت که تلافی آن خود سری ازو بنماید تا آنکه درین
ایام با جمعی از حکام غرجستان مثل امیر شاه محمد سیف الملوک
و خواجه غیاث الدین علی اتفاق نموده او را بقتل رسانید
و اراده آن داشت که با لشکر مغل بجانب بلخ رود و چون خبر کشته
شدن امیر اردوانشاه ببرادرش امیر قوام بیک که حاکم بلخ بود رسید
مشار الیه برج و حصار آن بلده را استحکام داده کسان متعاقب
و متواتر بکابل نزد ظهیر الدین بابر ارسال نمود که اگر جناب
حضرت بابری متوجه آیند یار شوند قلعه بلخ را تسلیم ملازمان کرده
خود ملازم رکاب شوم چون این خبر بظهیر الدین بابر رسید با لشکر جرار
بایلغار متوجه بلخ شد چون بحوالی قبة الاسلام رسید امیر قوام بیک
حسب الوعده کلید قلعه را برداشته باستقبال بیرون آمده
تسلیم بابر نمود و ظهیر الدین بابر در شهر نزول نموده بضبط
قلعه پرداخت و حکومت آندیار را بامیر سیک بیک که یکی از معتمدان
او بود داد و چون خبر آمدن محمد زمان میرزا را استماع نمود با جوانان

بشجاع بایلغار بر سر آن ناپایدار رفت و علی الغفله بر سر او
ریخته محمد زمان میرزا از بیم جان سراسیمه گشته کوچ و متعلقان
و اسباب خود را انداخته با الم فراوان گریزان بجانب
غرجستان رفت و جناب بابری کوچ و اموال او را متصرف
شده از عقب او روانه غرجستان گردید و چون خبر آمدن محمد
زمان میرزا بمیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین
علی رسید سر ایلغار استقبال بجای آورده غاشیه متابعت
او را بر دوش گرفتند بعد از دو روز رایت جناب بابری
بموضع آق گنبد رسیده در اندیشه بدست در آوردن آن
محال و محمد زمان میرزای مدبر مآل بود چون دیار غرجستان مکان
بسیار محکم و کوههای بلند و دره‌های سخت و بیشه‌های درخت دارد
و اهل آن ولایت همه حامی محمد زمان میرزا بودند بنا بر آن
بابر پادشاه بکوهستان نتوانست در آمدن و تسخیر آن دیار را
بوقت دیگر حواله کرده از راه فیروزکوه و غور بجانب کابل مراجعت
نمود و چون این خبر در هرات بمسامع شهزاده جوانبخت کامکار اعنی شاه
دین پناه طهماسب شاه رسید امیرخان لله آنحضرت بموجب اشاره
عالی ابراهیم سلطان برادر خود را و احمد سلطان افشار حاکم
فراه را با غازیان صوفی شعار بایلغار بر سر محمد زمان میرزا

غدار ارسال نمود امرا نامدار بر سبیل استعجال در غرجستان
بر مخالفان رسیدند چون میرزا و امیر شاه محمد سیف الملوک
از رسیدن عساکر قزلباش اطلاع یافتند خوف و هراس
بی قیاس بر ایشان مستولی شده از بیم قدم بر کوهها و دره‌های
مستحکم گذاشتند و در دهنه آن مکان سخت و بیشه پر درخت
جماعت مغول قابچی صف کارزار آراسته مستعد جنگ
و پیکار گشتند غازیان ظفر دستگاه و ملازمان فدوی طهماسب
شاه و کتیبه ابطال بلند شهزاده صاحب اقبال کرده تقدم جلادت
بدفع آن جماعت پیش رفتند و در برابر معاندان دین و ملت
صف کارزار آراستند و از طرفین بافروختن آتش حرب
پرداختند غازیان جلادت پیشه چون بجانب مخالفان و آن بیشه
تاختند و جمعی کثیر را در آن مکان به تیغ برّان بی سر ساختند و
از حمله‌های پی در پی و صدمه‌های پیاپی سلک جمعیت آن گروه
را از هم پاشیده باقبال شاهی غازیان فدوی بآن سالکان
طریق گمراهی غالب آمدند و محمد زمان میرزا از بیم جان
گریزان بجانب شال و چهار ینگ رفت چون ایام زمستان
بود امرای عالیشان پیش از این مصلحت در توقف آنجا ندیدند
اطراف و جوانب را تاخت نموده با غنیمت فراوان سالماً غانماً

مراجعت نمودند و در مراتب پسرهای مقتولان و اسباب
غنیمت را از نظر نجیبه اثر شاهزاده والاگهر گذرانیدند آن
پسرها را عریضه بدرگاه فلک پیشگاه شاهی ارسال داشت
و فتح ولایت غرجستان را بابال بیگ حواله نمودند اما احوال
محمد زمان میرزا آنکه چون بشال و چهار ملک با برادران
بابس و حرمان رسید محمد امین بیگ حاکم بلخ با ابراهیم اتالیق
از رسیدن او خبر یافته با سپاه جرار بر سر او ایلغار نمودند
محمد زمان میرزا با صد نفری از ملازمان که در پیش او بودند
بمحاربه آنجماعت پرداخت و در هنگام ستیز و آویز یکی از
ملازمان محمد امین بیگ او را به ضرب شمشیر از اسب انداخته
یک نفر مغل بحمایت او شمشیر کشید که او را خلاص کند
در وقت انداختن شمشیر بر دست میرزا آمده دستش قطع
گردید و آنشخص پیش آمده خواست که بضرب دیگر کارش
با تمام رساند محمد زمان میرزا نام خود را گفته بنابر آن او را
با آن زخم بر اسب سوار ساخته نزد محمد امین بیگ آورد
و محمد امین بیگ زخم او را مرهم بسته شد و او را الکابن نزد ظهیر
الدین بابر فرستاد و بابر پادشاه او را رعایت بسیار کرده بعد
از عهد و پیمان ایالت بلخ را بوی گذاشت وصیه خود را در حباله

نکاح

نکاح او در آورده و بعد از چه ماه او را با خیل و سپاه روانه حکو
قشکاو گردانید محمد زمان میرزا در بلخ بر مسند حکومت متمکن
شد هرچند تتمه احوال و مناسب سیاق وقایع ایران نبود
نهایت چون سر رشته سخن بیکدیگر اتصال دارد خاتمه احوال
او را به دو کلمه اختصار رسید تا که مطالعه کنندگان تواریخ اطلاع
یابند القصه چون محمد زمان میرزا بمقصد رسید بمقتضای
هوای نفسانی بتجرع شراب ارغوانی مشغول گشته از تدابیر
مملکت و رعیت باز ماند و روز بروز فتور بر احوال او و مملکت
بلخ راه یافته اکثر اوقات اوزبکان بتاخت آن ولایت پرداختند
تا آنکه در سنه اثنی و ثلثین و تسعمایه که بابر پادشاه ممالک هند را
متصرف شده کیکن قرا سلطان ولد جانی بیگ سلطان با بیاری
از اوزبکان در وقت ارتفاع محصول بظاهر بلخ رسید و میرزا
در آن بلده از بی پروایی قدرت بر مدافعه اوزبکان نیافته
تحصن اختیار نمود و مدت دو سال در میان خوف و رجا
محصور اوزبکان بود تا آنکه بابر پادشاه از قلعه اگره
کس بطلب او فرستاد و او با کیکن قرا سلطان عهد و پیمان
کرده بلخ را بایشان گذاشته خود باگره رفت و ظهیر الدین
بابر او را رعایت بسیار کرده مبلغ بیست هزار تومان باو داد

وا و مدت حیات با بر در آن ولایت بود و در زمان محمد همیون
پادشاه بکفران نعمت و طغیان سلوک مینمود تا آنکه در سنه
سبع واربعین وتسعمایه که محمد همیون پادشاه از بنگاله مراجعت
نمود و شیر خان افغان از عقب او آمده در کنار آب گنگ فیما بین
محاربه اتفاق افتاده و شکست بر محمد همیون پادشاه رسید
میرزا در هنگام فرار در آب گنگ غرق شد العلم عند الله **شرح**
قشلاق نمودن خسرو آفاق در نخجوان و رفتن دیو سلطان کرت ثانی
بگرجستان چون خاقان سلیمان شان صاحبقران ایام خجسته فرجام
تابستان را بییلاق دل نشین و چمنهای نزهت آیین بنشاط و شکار
گذرانیده در اوایل عقرب ببلده طیبه نخجوان رسیده در آنجا قشلاق
قرار دادند در آن اثنا خبر آمدن منوچهر از روم باتفاق قزل احمد اغلی
و جمعی کثیر از رومیان بیاد ملک قرقره از گرجستان رسید بار دیگر
خسرو فریدون فر جلادت اثر بر سر آن گروه مقرر کردانیدند دیو سلطان
بموجب فرمان بگرجستان ایلغار نموده در حوالی داویلی بر مخالفان
رسیده از جانبین صف قتال و جدال آراسته شد غازیان عظام
تیغ هندی آخته بر آن قوم بی دین تاختند و جمعی کثیر را بخاک هلاک
انداختند قزل احمد اغلی قدم جلادت بر معرکه مبارزت گذاشته
بدست یکی از غازیان گرفتار و مقتول گردید منوچهر بار دیگر گریزان

٥٢٤

بجنگل

بجنگل گرجستان از پیش بدر رفت او جماعت اروام جمعی کثیر
بقتل رسیده بقیة السیف از راه قتق عبارا بوزن و طرابش
متفرق شدند و دیو سلطان با فتح و ظفر عنان عزیمت بپای سریر سلطنت
مصیر انعطاف داده در نخجوان بپای بوس اشرف همیون
سرافراز گردید **وقایع سنه اربع و عشرین و تسعمایه شرح توجه موکب**
شاهی بییلاق الغار و پورلق و رود خانه تولار و اشتغال بامر صید
و شکار چون خاقان صاحبقران ایام زمستان را الجوشلی
و خرمی در یورت قشلاق بپایان رسانیدند شاهد نوروز عالم
افروز سپاه نوبهار خنده ای ظهور نموده و نسیم عنبر شمیم بهار طراوت
بخش گلشن روزگار کردید عشرت سرای باغ و بوستان
از گل و نرگس و سنبل و ریحان زیب و زینت تمام یافت
ز اعتدال هوا و ز دور چرخ اثیر چو عهد شاه جهان تازه گشت
عالم پیر شهریار جمجاه سپهر سریر بهوای صید و شکار از بلده نخجوان
کوچ کرده به ییلاق الغار نهضت فرمودند و چند روز
در آن چمن بودند بعد از آن بفضای روح افزای سورلق
توجه نمودند و از آنجا روی توجه برودخانه تولار آورده بیست
یکماه در کنار رودخانه مذکور بصید ماهی اشتغال داشتند
بعد از مدت یکماه وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین

بموجب فرمان واجب الاذعان اغورق همیون ابر شتهٔ بجانب
دار المؤمنین قم گردید و خاقان سلیمان شان صاحبقران
عازم کوه بیستون و رود خانهٔ جمجمال گشته مدت چهل روز در آن
مکان بهجت آثار بشکار و اوقات شریف صرف کرده از
آنجا روی توجه بدار المؤمنین قم آوردند و در غرهٔ ماه مبارک
رمضان خطهٔ قم از یمن مقدم همیون غیرت افزای روضهٔ
رضوان گردید پادشاه گردون احتشام بآداب ایام صیام
قیام فرمودند بعد از آنکه ماه مبارک بعبادت و صوم
تلاوت کلام ملک علام اختتام یافت ایام زمستان در آنجا
قشلاق نمودند در آن حین بمسامع جاه و جلال رسید
که حکام مازندران و رستمدار سر از ربقهٔ اطاعت و انقیاد
پیچیده در ادای مال و خراج اهمال مینمایند و در راه عناد و سر
کشی پیموده دست تطاول بر زیردستان دراز کرده ابواب
جور و اعتساف بروی عباد گشوده اند بنابرآن فرمان همیون
شرف نفاذ یافت که امین الحضرت البهیه و مقرب الخاقانی
دورمیش خان و زینل خان شاملو با بعضی از امرا و ارکان
دولت قاهره و عساکر نصرت مآثر عنان بطرف مازندران معطوف
سازند شرح رفتن امرای عالیشان بجانب مازندران و فتح رستمدار بسعی دورمیش خان

عبیل

بتبیین ابتهال بر سبیل اجمال آنکه حکام مازندران یعنی میر عبد الکریم و آقا محمد
روز افزون که خامهٔ عنبر شمیم یکدو نوبت در طی وقایع بذکر مجملی از احوال
ایشان عطر افشان شد که خاقان سلیمان شان صاحبقران حکومت نصف
مازندران را بمیر عبد الکریم و نصف دیگر را بآقا محمد روز افزون
شفقت کردند و باج و خراج بر ایشان مقرر نمودند و ایشان در ادای آن
تعلل مینمودند تا آنکه در آن ایام یکباری از جادهٔ مستقیمهٔ اطاعت
خدام موکب همیون منحرف گشته طریق عصیان و تمرد پیش گرفتند و اعتماد
بر حصانت قلاع و صعوبت مسالک آن دیار کرده در ادای خراج تغافل
و اهمال ورزیده بنابرآن بر ذمت همت شاهی واجب و لازم گردید که
امیری کاردان با سپاه فراوان بتنبیه و تادیب متمردان مازندران ارسال
نماید امین الحضرت البهیه دورمیش خان چنانچه سبق ذکر شد با امرای ذی شان
و عساکر نصرت نشان در ساعت سعد از بلدهٔ المؤمنین قم روی بآن صوب نهادند
بیت نهنگان دریای جنگ تند ده چیره بر کوه همچون پلنگ نخست امرای نامدار بجانب
قلعهٔ کلیس و اولاد که در تصرف آقا محمد بود و آن قلعهٔ فلک ارتفاع را بمردان
کار و آلت کارزار استحکام داده بحرکت در آمدند چون خبر توجه عساکر کوه
شکوه بآقا محمد رسید قلعهٔ کلیس را بمعتمدان سپرده خود بجانب قلعهٔ اولاد
که در متانت و حصانت گرو از قلاع افلاک برده بود رفته متحصن شد چون
امرای عظام بقلعهٔ کلیس رسیدند قلعه نشینان [illegible] گشت که پاسبان بام [illegible]

باکوتوال حصار سپهر مینا فام همراز بوده ماهی خندقش با گاو زمین و ماهی انبازی می‌نمود
رفعت ارکانش بمرتبه که طایر اندیشه را بال وهم و خیال پرواز بر فراز آن دست
نمیداد و متانت بنیانش بپایه که چابک‌پوی فهم و ادراک را کمند تدبیر صعود بر
شرفات آن اتفاق نمی‌افتاد بیت پای اندیشه از صعودش کند ٭ خاک زیرش
چو کوه خاراست ٭ قلعه چون حصار چرخ بلند ٭ کنگرش فارغ از گزند کمند ٭ امرای
عظام چون بپای قلعه رسیدند سپاه ظفر فرجام را بافروختن آتش جنگ
و انداختن تیر و تفنگ مأمور گردانیدند گروه مازندران در مقام رفع و دفع ثابت
قدم ورزیده از دو طرف صفیر تیر صدای مرگ بگوش دیران رسانید و آواز
تفنگ آوازه صور قیامت در عالم افکنده تا سه روز غازیان فیروز با آن گروه
بدروز زد و خورد نموده روز چهارم امرای نامدار و غازیان نصرت شعار از اطراف
آن حصار جنگ انداختند و از روی دلاوری قدم جرأت پیش گذاشته از خندق
خود را آنجا گذرانیدند ولیکن از آنجا آن کوه فلک ارتفاع دویدن آغاز کردند
و از جسم تفنگ نیز آهنگ و تیر خدنگ مستحفظان بروج و حصار را منهدم ساخته
قدم بر بام قلعه گذاشته آن حصار را مسخر ساختند و جمعی کثیر از معاندان
را براه عدم فرستادند و مفاتیح خزاین و دفاین بقبضه تصرف دورمیش خان
درآمده از آنجا متوجه قلعه اولاد شد آقا محمد چون بر شیفتی که مرکز در محیط او
میگذشت مطلع شد کثرت رعب و هراس اسباب غرور او را اندراس داد و قاصدان
چرب‌زبان نزد خان عالیشان فرستاده بجان امان طلبید دورمیش خان نیز

مصلحت

مصلحت در امان او دیده ایلچیه احمد بیگ وزیر خود را باتفاق قدوة الاشراف
والاعیان قاضی جهان بقلعه فرستاد آقا محمد را بعهود و پیمان اطمینان بخشید چون
احمد بیگ و قاضی جهان در قلعه با آقا محمد ملاقات نمودند بعد از شرط و عهد
قلعه و خزاین باتفاق بخدمت امرا شتافت و دورمیش خان خزاین او را که اندوخته
سالها بود با آقا محمد برداشته روی توجه بجانب ساری نهاد و میر عبدالکریم حاکم
ساری چون خبر مخالفت چاره ندانسته پسر خود سید محمد سلطان را با دو هزار
تومان نقد و تحف لایقه و پیشکشات رایقه باستقبال خان نامدار فرستاده ملتزم ادای
باج و خراج شده پیغام داد که چون موکب خانی در بارگاه عالم پناه مراجعت
فرماید بنده نیز متعاقب بملازمت شاه فلک جناب شتافته و خود را بشرف
پابوس همایون رسانیده سعادت ملازمت شاه فلک قدر در خواهد یافت خان
عالیشان آن سیدزاده را مشمول انعام و احسان نموده خلعت شاهی و تاج
جهت میر عبدالکریم ارسال داشت متعاقب این حال حکام رستمدار و هزار
جریب و سایر آن بلاد و مثل ملک کاوس و ملک بهمن حکام نور و کجور و سید
حسین هزار جریبی پیشکش لایق بخدمت مقرب الخاقانی رسیده اظهار الطاعة
و الانقیاد نمودند و در موکب خانی متوجه اردوی معلی گردیدند از اتفاقات
حسنه الیس الله باعلم بالشاکرین تاریخ این واقعه شد و آنی تثبت الیک هم
تاریخیست وقایع سنه خمس و عشرین و تسعمایه ۹۲۵ شرح نهضت موکب همایون از آنجا باصفهان
چون شهریار ایران و زبدة المؤمنین قسم ایام خجسته فرجام زمستان را گذرانیدند

در فصل بهار چون هنوز امرای نامدار در پای قلعهٔ اولاد بودند بنابر آن بالکای ری
نقل مکان فرموده بودند و در آن ولایت مزاج با ابتهاج شهریار صاحب تخت و تاج از
منهاج اعتدال عدول نموده اندک عارضه عارض ذات اشرف گردید و بر طبق حمی
یوم کفارة سنتین من الذنوب و جهت ارتفاع درجات چند روز آن عارضه امتداد
یافت مولانا علاء الدین محمد بن صدر الدین علی شیرازی که قانون کلیات
شفا از طب انفاس فیض اقتباسش هویدا بود و رای صواب نمایش در ازالهٔ امراض
حاوی اصناف کمالات در معالجهٔ آن عارضه اغذیه و اشربهٔ نافعه ترتیب داده بعنایت
حکیم علی الاطلاق از دار الشفای و اذا مرضت فهو یشفین شفای عاجل نصیب
پادشاه عادل گشته مرض روی بانحطاط آورد امرا و ارکان دولت و وزرا
و اعیان حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و درویشان
و گوشه نشینان محل اجابت دعوات جهت صحت ذات بابرکات دیگر
زبان گشادند و در روز دهم انوار صحت کلی از مطلع و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت
و چون ایام نقاهت منقضی گردید بمقتضای میل طبیعت همیون عازم شکار
گشته فرمان اجب الاذعان نفاد پیوست که چاکران ستوده آثار بلکه اکابر
و اصاغر ولایات بجانب اصفهان بر طریق قمورغه کنانید و خود بنفس نفیس
در ساعت سعد پای دولت در رکاب در آورده روی توجه بآن صوب آوردند
و چون هوای کاشان از غبار موکب فیروزی نشان عطرافشان شد

مولانا

مولانا علاء الدین محمد طبیب که از کرم مقربان پایهٔ سریر خلافت مصیر بمزید
تقرب ممتاز بود و در تشخیص امراض و معالجهٔ اعراض خاصیت انفاس مسیحا
ظاهر مینمود بمرض ذات الصدر مبتلا گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بعد از
سه روز در منزل برخوار که از اعمال اصفهانست آن حکیم فطنت شعار
از عالم ناپایدار درگذشت بیت درین دقیقه بمانند جمله حکما که آدمی چکند
با قضای کن فیکون القصه پادشاه سعادت قرین از فوت مولانا
علاء الدین بغایت متاثر و متالم گردیده بازماندگان او را بخلاع فاخره
سرافراز ساختند و ولد ارشد او مولانا جلال الدین را بمزید الطاف نواخته
قایم مقام پدر گردانیدند و بدستور رایات کشورگشای بصوب شکارگاه
اصفهان افراشت در منزل چال سیاه قمورغه بهم رسیده گور بسیار
و آهو و نخجیر و سایر جانوران شکاری پایبسته دام تقدیر گردیدند و بضرب
تیغ و تیر پادشاه عالمگیر و اعاظم امرا و ارکان دولت پانزده هزار از آن
حیوانات در آن صحرا از پای در افتادند و در منزل چال سیاه مقرب
الحضرت انیس السلطنه دورمیش خان با حکام مازندران و رستمدار با پیشکش
بیشمار بپارگاه فلک مدار رسیده بشرف پابوس خاقان صاحبقران
سرافراز شدند و خدمات مذکوره مستحسن افتاده بیشتر از پیشتر خان مشار
الیه منظور نظر عواطف و اشفاق خسرو آفاق گشته مرتبه او را از سایر
امرا درگذرانیدند بعد از فارغ شدن از شکار قمورغه عزیمت از راه دیجان

بصوب بلدة المؤمنین قم معطوف ساخت و در خطهٔ طیبهٔ قم قشلاق نمودند

شرح مخالفت امیر شاه محمد در غرجستان و رفتن ابراهیم سلطان باشارهٔ شاهزادهٔ عالمیان بآن مکان

چنانچه سابقاً تحریر پیوست که ابراهیم سلطان برادر امیرخان ترکمان
بدفع محمد زمان میرزا بجانب غرجستان رفته بیک جمعیت ایشان را از هم پاشید
و متمردان آن دیار را سیر از مدخل پا ساخته و در کار اطاعت نموده از جانب
شاهزاده او را خلعت داده و حکومت ولایت غرجستان را با ایشان گذاشت
و همگی رؤسا و رعایا را استمالت داده بازگشت و در دنبال محمد زمان میرزا
از جانب ظهیرالدین بابر حاکم بلخ گشته بقبّة الاسلام رسید بار دیگر آن شاهزادهٔ
شورطلب بسوی چند نفر از معتمدان امیر شاه محمد سیف الملوک را باطاعت
و انقیاد خود دلالت نمود و آن ناپاک با حاکم چغچران در باب اطاعت محمد
زمان میرزا اتفاق کرده سر از طوق فرمان و اطاعت شاه دین پناه طهماسب
شاه پیچید و بسیاری از مردم میمنه و چکتو و هزاره و مغل جمع آورده بدستور سابق
رایت ظلم و جور در آن ولایت برافراشته و در موضع درهٔ کوچه سنگان
از توابع آن مملکت قرار گرفت و نهب و تاراج وی بولایت هراة رود رسید
بنابراین امر عالی شاه دین پناه طهماسب شاه و حکم نواب خانی امیرخان بیگلربیگی
نفاذ پیوست که ابراهیم سلطان بار دیگر با جنود قیامت اثر بآن حدود رفته
ساحت آن مملکت را از لوث وجود سرکشان تطهیر دهد لاجرم سلطان با سپاه
آراسته و جوانان نوخواسته که از اطراف خراسان جمع آمده بودند متوجه

ولایت

ولایت غرجستان شد و چون بلنگر مقصد به قیاقیه رسید امیر شاه محمد
سیف الملوک از عزیمت جنود ظفر ورود و قرب باسش آگاهی یافته بقلعهٔ کشتی
کوزه که ما بین غرجستان و چکتو واقع است رفته تحصن نمود و آن قلعه ایست
که از ارتفاع برج و حصن با برج آسمان و سپهر و از متانت فصیلش با سد سکندر
هم آواز بعضی از ارباب غرجستان که ولایت ایشان قریب بآن قلعه واقع و سرایت
بجنگل کلان بخدمت ابراهیم سلطان رفته از تحصن و قلعه داری امیر شاه محمد و ابواب استحکام
آن مکان معروض داشتند سلطان از آنجا بحرکت در آمده ظاهر قلعه را مضرب
خیام عساکر ظفر مآثر گردانید و بروج حصار را بغازیان ظفرشعار قسمت
نموده همت بر فتح آن حصار حصین مصروف گردانید شیران بیشهٔ هیجا از
سر جد و جهد تمام بسرانجام مهم قلعه گیری پرداخته بکندن سیبه و ساختن
حواله همت مصروف داشتند امیر شاه محمد سیف الملوک ازین معنی مضطرب
گشته ناچار از راه اضطرار امیر جعفر قراگوز را که از سپاهیان یال
خوردهٔ معرکه دیده بود و در ایام قدیم در ملازمت بعضی از سلاطین
چغتای بامر امارت و سرداری قیام نموده برسم رسالت نزد ابراهیم
سلطان ارسال داشت و التماس نمود که قلعهٔ مذکور را با چندی از قرای
آن ولایت اگر باین بنده از جانب شاهزاده مسلم دارند شرط و عهد میکنم
که بعد الیوم در مدت حیات سر از بندگی و خدمتکاری نپیچم چون امیر جعفر
پیغام او را بسلطان رسانید جناب سلطانی ازین پیغام بی آرام گشته

بقتل رسولان فرمان داد و هرچند حضار مجلس درخواست جان آن بیچارگان را

نمودند قبول نکرده همان لحظه آن بیگنهان را بقتل آوردند و سر شان را بر سر

نیزه کرده در محاذی برجی که امیرشاه محمد محارستش مینمود باز داشتند

امیرشاه محمد سیف الملوک از مشاهدهٔ آن حال دانست که دیگر امرای

شاهی فریب آن مکار را نخواهند خورد تا او را بدست در نیاورند دست

از مطلب نخواهند داشت بنابر آن خوف و هراس بر وی مستولی شده

از بیم جان بیشتر از پیشتر بقلعه داری پرداخته بقدر مقدور در دفع آن

حادثه باشتغال نمود چون سه روز از مقدمهٔ امیر جعفر قراکوز منقضی شد

صباحی که سلطان فیروز جنگ مهر منیر بعزم تسخیر قلعهٔ چرخ اثیر تیغ زر اندود

شعاع از نیام انتقام آخته لمعان آن تیغ پاسبان انجم را بطرفة العینی

مفقود گردانید پلنگان قلعهٔ شجاعت و نهنگان لجهٔ ثبات بالغار پنجهٔ

دلاوری بقلاب عدم مردانگی پای ثبات محافظان قلعه را متزلزل ساخته

بآتش دادن هر تفنگی سرهنگی را بر خاک هلاک انداختند و با فکندن هر ضربزنی

روزنی در حصار ظاهر ساختند و از اطراف و جوانب غازیان قلعه‌گیر یورش

انداخته از روی دلیری قدم بیجی بر آن وادی گذاشتند بخت شیر بیشهٔ

یلی پیسور اغلی که در میان شجاعان قزلباش لوای اشتهار بر افراشته

کوس مبارزت میزد در روی برجی که مایهٔ نزاع میانهٔ جنود مخالف و موافق

بود و امیرشاه محمد سیف الملوک خود محارست آن مینمود او را زده بر بالای

آن برج

آن برج بر آمد و چند نفر از حارسان را بزخم شمشیر از آن مکان بزیر

انداخت و علامت اقتدار در آن برج نصب نموده غازیان و متابعان

از نردبان که بر جدار آن نصب کرده بودند متعاقب بر فراز برج عروج

نموده تیغ غازیان آسمان پرافشانی آغاز نهاده خرمن حیات جمعی کثیر

بشعلهٔ آتش تیغ سوخته از آن بلندی بر خاک عدم غلطیدند امیرشاه محمد

سیف الملوک هرچند بقدم ممانعت پیش آمد که شاید آن شیردلان را از آن

بلندی بر خاک عدم اندازد میسر نشد و از ستیز آن دلاوران عاجز گشته ناچار

با جمعی از مردان کار روی بر وادی فرار نهادند و متعاقب آواز سورن

غازیان دلیر و صوت نفیر مجاهدان قلعه‌گیر از پای بروج آن حصار عالم

گیر شد یکبارگی بنای ثبات متحفظان متزلزل گشته سلک جمعیت ایشان

از یکدیگر گسیخت و امیرشاه محمد سیف الملوک در غایت اضطرار قطع نظر

از اموال نموده بجانب چچکتو و میمنه گریخت غازیان نصرت فرجام و مجاهدان

شدید الانتقام اموال و جهات اهل حصار را تصرف نموده جمعی کثیر را از آنجماعت

طعمهٔ شمشیر کشتند و آن حصار را باشارهٔ ابراهیم سلطان خراب کرده با زمین

یکسان نموده و باقبال بیزوال شاه و شاهزادهٔ جوانبخت ولایت معموره

غرجستان را مفتوح ساخت و رعایای آنحال را مستمال گردانیده محمود

بیگ توپچی را که در سلک ملازمان عتبهٔ شاهی منسلک بود در آن ولایات حاکم

کرده با سپه و اسیر و اسباب فراوان بجانب هرات روانه گردید بعد از ورود

پابوس شاهزاده عالیان پیرها را بدرگاه شهریار زمان ارسال نمو
امرا و غازیان بانعام و شفقت شاهزاده گردون احتشام نوازش یافته
سرافراز گردیدند **وقایع سنه عشرین بیت و تتمه شرح نهضت خسرو آفاق**
بچمن خرقان و رسیدن امیره دباج والی گیلان بدرگاه ملایک پاسبان نسخه پرداز قلم دیباچه
صحایف اخبار را بدین طرز بدیع آرایش میدهد که چون خاقان سلیمان
شان صاحبقران در بلدة المؤمنین قشم از برای گذرانیدن ایام زمستان
رحل اقامت انداخته بود بعد از چند روز خبر فتح غرجستان از جانب هرات
رسید شهریار ایران از این خبر بهجت اثر مسرور گشته خلعت با رقم از برای
امرا آنجا ارسال فرمودند چون آفتاب بحوت شد شهریار بزم آرای رزم
آزما جهت سرتراشی شاهزاده سعادت انتما ابو النصر سام میرزا ترتیب
طوی بزرگ و جشن عالی فرمان داده خدام آستان سپهر احتشام بسرانجام
اسباب آن امر پرداختند در ساعت سعید سر آن اختر برج شرف و کامکاری را
تراشیدند و موی مشکبویش را موافق سنت سنیه بانقره برابر کرده تصدق
نموده چند روز بلوازم عیش و سرور پرداختند مقارن اینحال [illegible] اعتدال
در اهتزاز آمده دوشیزگان چمن از تشریف هوای نوبهاری جامه‌های
زنگاری پوشیده نورسیدگان نسرین و سمن از جامه‌های لاله ارغوانی نیز
گلناری نوشیده   نرگس سرمست بکف جام می کرده بساط غم و اندوه
طی   شاخ گل چهره گلگون نمود   بار دیگر هوش ز بلبل ربود   شاخ

شکوفه درم بشمار نثار کرد و بزم سمن و گل نثار خسرو گیتی فروز از برای جشن
نوروز فرمان داد و در آن بزم ارم تزیین بتخت فیروز بخت آرام
گرفته امرای عالی شان و صدور و سادات عظام و علمای کرام بقانون
عده معهوده دستور پابوس تهنیت و مبارک باد نوروز نموده پیشکشهای
لایق از نظر خجسته اثر شهریار والاگهر گذرانیده هر یک از امرا و مقربان بخلاع
فاخره سرافراز گردیدند بعد از چند روز پادشاه نصرت قرین بامید
شکار و راغب سیر و گشت گوسپار گشته نواحی ساوه را شکارگاه فر
موده آن وادی صحرا را از خون آهو و نخجیر غیرت افزای لاله‌زار ساختند
و از آنصوب بجانب الکه خرقان نهضت فرمودند چون الکه خرقان
مضرب خیام خاقان گیتی ستان شد میر عبد الکریم مازندران از قرار وعده
که با امین الحضرت درمیش خان کرده بود با پیشکش لایق بدرگاه خلایق
پناه رسیده شرف پابوس دریافت و ملحوظ عین عنایت و تربیت گردید
هر که را روشن است دیده بخت   سوی درگاه شاه آورد رخت **شرح رفتن درمیش**
خان بجانب گیلان و باج گرفتن از والی گیلان و در آن اوان که پادشاه ربع
مسکون در الکه خرقان رایت عدل و احسان افراشته در آن چمن کامرانی
بودند بمسامع جاه و جلال رسید که امیره دباج بعد از فوت والد خویش در رشت
و فومن بمسند حکومت متمکن گردیده با بندگان درگاه فلک اشتباه طریق
عصیان سلوک مینماید و با وجود نیکو سرشتی ابواب ارتکاب افعال زشت

بر روی روزگار خود میکشید و ملتزم الطغیان بوده عرض رسید نواب
اشرف اعلی بتغافل میگذرانیدند چون سرکشی او از حد تواتر بعث ام
تحقیق انجامیده پیش ازین تغافل درباب او مضیقه عظیم داشت بنابرآن
حکم همیون نفاذ پیوست که دورمیش خان و زینل خان و حکام رستمدار
و مازندران از راه دریا کنار بلاهیجان رفته کارکیا سلطان احمد حاکم لاهیجان
بطرف رشت شتابند اگر امیره از خواب غرور و پندار بیدار شده
حلقه بندگی بگوش کشد او را بدرگاه معلی آورند والا دور او را شکار
در میان گرفته بهر نوع که توانند آن مغرور را تنبیه و تادیب نمایند که اتابک
متعاقب پادشاه کواکب سپاه از راه سلطانیه بطارم رود در حرکت
آمده از راه فومن متوجه امیره دباج شوند امرای عظام بموجب فرمان
بصوب لاهیجان روانه شدند و ماهچه رایت فیروزی آیت نیز بحرکت در آمد
در چمن سلطانیه نزول اجلال فرمودند چون این خبر بامیره دباج رسید
غریق بحر ندامت و پشیمانی گشته مانند ماهی بی آب در شبکه اضطرار افتاد
چاره جوئی کار خود کرد دید بعد از اندیشه بسیار تدبیر کار منحصر در آن دانست
که التجا بکشتی عاطفت پادشاهانه برده خود را باین وسیله از غرقاب بلا بساحل
نجات رساند و بدین عقیده هدایای لایقه سرانجام داده مصحوب عبدالله
دیوانه و خلیفه سید علی که از اعیان مملکت گیلان بمزید یقین ممتاز بودند با جمعی
دیگر از اشراف و اعالی بدرگاه عالم پناه فرستاد و لوازم نیاز و تضرع بجای

آورده بزلال اظهار الطاعت و دلخواهی اشتعال نایره غضب پادشاهی را تسکین
دهند و جهت التماس رقعه نزد کیا سلطان احمد والی لاهیجان که در آن اوان باردوی
خاقان صاحبقران رفته بود ارسال نمود در الکای سلطانیه فرستاده
های امیره باردوی کیهان پوی رسیده بوساطت کارکیا سلطان احمد شرف
بساط بوسی یافتند عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی زبان اعتذار گشاده
خاک بارگاه سلاطین پناه را بلب نیاز بوسیده قبول نمودند که از مال و
جهات سنوات گذشته مبلغ پنجهزار تومان عجالة ادا نمایند و من بعد سال
بسال خراج مقرر بخزانه عامره رسانند بعد از مبالغه و الحاح آن طایفه
و شفاعت کارکیا سلطان احمد را منظور داشته جرایم ایام امیره دباج
را بزلال عفو محو نموده از سر جریمه عظیمه او درگذشت و سلطنت آن ولایت
را بدستور بامیره مذکور مسلم گردانیدند فرمان همیون نفاذ یافت
که مقرب الخاقانی امین الحضرت دورمیش خان با سپاه مرسوله بآستان
خلافت آشیان مراجعت نمایند دورمیش خان حسب الفرمان مراجعت
نموده در سلطانیه شرف پابوس یافت و ایلچیان امیره دباج را بانعام
و افر نوازش نموده از برای امیره تاج زردوزی با خلاع گرانمایه مقرر فرمودند
و ایشان از رخصت انصراف ارزانی داشتند و شهریار دیندار شریعت
پرور ماه مبارک صیام در سلطانیه قیام نمودند و در آن ایام بصوم و صلوات
و خیرات و مبرات اقدام فرمودند و چون هلال فرخ مآل نمایان شد نماز عید

وآداب آن زور سپید را بجای آورده بساط انبساط نشاط بر روی امرا و علما
آراسته شد در آن حین خبر آمدن اروام بصوب قلعهٔ دار السلام مجامع جاه
وجلال رسید شرح آمدن سپاه روم بعراق عرب و نهضت موکب شاهی به بستون و رسیدن خبر
فوت سلطان سلیم بر مرحله پیمایان فیافی روز و شب حوادث روزگار و تجربه کاران طوارق
لیل و نهار ظاهر و آشکار است که تا اختر بخت صاحب دولتی در اوج اقبال طالع
باشد هر چند در امور دنیا خطا کند بخت با او بوده کار گشته خطای او مقرون بصواب
گردد و هرگاه اختر اقبالش بحضیض وبال افتد افعال و اعمالش که در نظر عقلا صواب
نماید چون نیک ملاحظه نمایند خطا بود مصداق این مقال صورت احوال خسران مآل
سلطان سلیم تقریر است که از برای دو روزهٔ عمر و دولت مرتکب چندین امر شنیع
گشته اول بقتل پدر و برادر جرأت نمود بعد از آن که استقلال در سلطنت
بهم رسانید با دودمان ولایت و کرامت در مقام لشکرکشی و فتنه و فساد گشت
چنانچه در این صحیفه در طی احوال هر سنه قلم وقایع نگار فتوحاتی که او را روی داد
نگاشته که بعد از ضبط خزاین مصر و شام و الکاء ذو القدر عنان عزیمت بصوب
اسلامبول تافت و مکرر در فکر و اندیشهٔ لشکرکشی و بدست در آوردن ممالک
ایران بود تا آنکه در هنگام این سال بعزم گرفتن مملکت آذربایجان عازم سفر گردید
و بخت از برای فراهم آوردن آذوقه کسان باطراف و جوانب سرحد دیاربکر
و ... و کردستان ارسال نمود حکام و پاشایان با سپاه فراوان از اکراد
و اروام آرزوی سرحد موصل و قلعهٔ دار السلام نمودند شاه علی بیک که موسوم

بود بعوض

۵۵۰

بود بعوض سلطان اراده و اجتماع اروام را عرضه داشت نموده بدرگاه عرش
اشتباه فرستاد و چون خاقان صاحبقران در خاطر مبارک داشتند که یکبار
دیگر با سلطان سلیم در میدان سمند جلادت بجولان در آورند از نجا امیدوار
گردیدند که شاید درین دفعه آن معنی بعمل آید و از برای آنکه مبادا عوض
سلطان حاکم بغداد از عهدهٔ کثرت و جمعیت اهل عدوان بر نیاید رای عالم
آرای بر آن قرار یافت که درویش خان و زینل خان با عسکر ظفرنشان و جوهه
سلطان تکلو حاکم کلهر بمدد و کومک روانه شوند و متعاقب موکب شاهی بجدو
بستون و چمچمال در حرکت آمده اگر خبر آمدن خواندکار محقق شود از هر طرف
که مصلحت باشد باستقبال او شتابند آغروق را با کوچ مصحوب وکیل السلطنه میرزا
شاه حسین بجانب قم روانه نمودند و امرای عالیشان حسب الفرمان متوجه قلعه
متوجه قلعهٔ دار السلام گردیدند چون حوالی بستون محل نزول پادشاه
ربع مسکون گردید خبر ارتحال سلطان سلیم منقر رسید کیفیت احوال آنکه چون
سلطان سلیم در فکر سامان سرانجام سفر عراق و آذربایجان بود و مکرر
بر زبان او جاری میگردید چون پیش از این روزگار تاب بزرگی او نداشت
بار آن تاب و توانش که بدرده کمال تقاعد نموده بود بدرجهٔ زوال
رسید و سلطان مرض ناگوار مرگ بر ملک بدن آن پادشاه مغرور
خونریز شده و اسب تاخته بمقتضای کریمهٔ اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة
ولا یستقدمون در روز شنبه نهم شوال سنهٔ مذکوره هادم اللذات

بر پرسش هجوم آورده از آن همه عدت و مال و خزانه خبر و بال خون ناحق هدر
و چندین هزار نفر منفعتی نبرسید و بعد حسرت و آرزو عنان عزیمت بتسخیر
ملک آخرت بر تافت بیت چنین است رسم سرای سپنج ❊ که گاه است گنج و گاه است
رنج ❊ امرا و ارکان دولت جسد او را در مقبره آبا و اجدادش سپردند از اتفاقات
تاریخ این واقعه عبرت گزین زوال خواندکار را بدایت و لیکن بجای پدر اما تیه از عقب
ولد ارشدش سلطان سلیمان فرستاده او را بجبر باسپنبول آورده بتخت سلطنت عثمانی
متمکن ساختند و امینی شاعر قصیده در مدح سلطان سلیمان انشا کرده که از مصرعش
تاریخ جلوس او بیرون می آید و این بیت از آنجاست بیت مدار زمان مملکت کامرانی
❊ بکاوس عهد و سلیمان ثانی ❊ و چون این خبر بمسامع جاه و جلال رسید انهدام مبانی
عمر و زندگانی آن دشمن قوی موجب ارتفاع قدر جاه و جلال و رفاهیت عباد و امنیت
بلاد گردید چون از سلطان سلیمان نسبت باین دودمان والا شان بعهد و زمان خاقان جنت مکان
صدور نیافت بنابر آن بتکلیف علمای عظام شهریار ایران از خواهش دیار بکر برداختند
و تا چندین سال ممالک ایران محل امن و امان بود بیت بس تجربه کردیم درین دیر مکافات ❊ با آل علی هر
که در افتاد ور افتاد ❊ القصه خاقان سلیمان شان بعد از انشا ما شکار آن دیار عنان عزیمت بصوب
دار المؤمنین قم معطوف ساختند شرح توجه موکب همیون شاهی بجانب
کاشان و طوی نمودن میرزا شاه حسین و بیان بعضی احوالات شهریار خافقین
چون پادشاه مؤید منصور چند روز در دار المؤمنین قم روزگار فرخنده آثار گذرانیدند از آنجا
روی توجه بدار المؤمنین کاشان آوردند و چون بلده مذکوره تیول وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه

حسین معتبر بود یراق طوی عظیم و ترتیب پیشکشها قیام نمود و در روزی که شهریار ممالک
بحوالی شهر رسیدند اهالی و اشراف و اعیان آن بلده از پیر و جوان باستقبال پرداخته میرزا
شاه حسین پای انداز از اطلس و خطایی و دیبا و دارایی انداخته شاه بنده نواز در غایت
خوشی داخل آن منزل خلد آسا گشتند و بر مسند کامرانی در آن جم ارم تزیین جلوس فرمودند
امرای عظام و سادات ذوی الاحترام و علمای کرام حسب الفرمان بر جای آرام گرفتند و خوان
سالاران بدیهای نگارنگ مشحون باطعمه گوناگون بکشیدند و نواب وکیل السلطنه نقود
نامعدود و اسباب و اسبان تازی و شامی و اجناس و پیمی رومی و اطلسهای خطایی و مخملهای
فرنگی و دیگر از ظروف چینی طلا و نقره برسم پیشکش از نظر انور گذرانیده بخلعت شاهانه از
تاج و کمر و اسب با زین زرین مفتخر گشته پایه اقتدار و اعتبارش بمرتبه اعلی رسید و از آنجا
روی توجه بدار السلطنه اصفهان آوردند نواب میرزا شاه حسین جهت استخلاص اموال
حاکم گیلان روانه رشت گردید اهالی اصفهان بلوازم استقبال پرداخته شاه مرتضوی
خصال در ساعت سعد در باغ نقش جهان نزول اجلال فرمودند و در آن ایام که میرزا
شاه حسین از درگاه پادشاه سلیمان جاه دور شده بود ارباب حسد اشتهار فرصت نموده
عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال دیوان مبلغ پنجاه هزار تومان تصرف دارد
ما متعهد که این مبلغ را خاطر نشان او کرده بوصول رسانیم آنحضرت از شنیدن این سخن
متاثر گشته بر زبان همیون گذرانیدند که لله الحمد و المنة که مرا همچنین وکیلی هست که از علو همت
میتواند که پنج هزار تومان از مال من تصرف نماید و نواب خیرخواهان و طمع ایشان گسستند
و هم در آن مجلس تاج و دستار و خلعتی که در برداشت جهت میرزا شاه حسین فرستاده معاودرا

که بسخنان کذب آمیز بعرض رسانیده بودند رجعت فرموده بعد ازان آنجماعت را بسمع رضا
اصغا نفرمودند و قشلاق در دار السلطنهٔ اصفهان واقع شد

شرح آمدن بابر پادشاه بمحاصرهٔ قندهار و آمدن شجاع بیگ ارغون بخراسان نزد دورمیش خان

درین سال ظهیر الدین بابر پادشاه عنان عزیمت از جانب کابل بصوب قندهار معطوف
ساخته شجاع بیگ ولد امیر ذو النون ارغون که حاکم قندهار بود از استماع این خبر
اسباب قلعه داری جمع نموده قرار تحصن نمود تا آنکه جناب بابری با سپاه جرار بحدود
قندهار رسیده بمحاصره پرداخت و نخست شجاع بیگ جمعی از بهادران افغان و جماعت
ارغون را باستقبال مقرر گردانیده در بیرون دروازهٔ ماسور آن دو سپاه
بیکدیگر رسیده آغاز جنگ نمودند و ملازمان بابر پادشاه بر اهل قلعه غالب آمده
ملازمان شجاع بیگ خود را در قلعه افکندند آنگاه اطراف قلعه را در میان گرفته جا
بجای آرام گرفتند و از هر جانب بسیبه پیش بردن دادند شجاع بیگ چون حال
بدینمنوال مشاهده نمود قاصدان با عرایض مخلصانه نزد امیر خان بیگلربیگی خراسان
فرستاده و از وی استمداد نمود چون اینخبر با امیر خان رسید او نیز ایلچیان پیش
آنحضرت و بابر فرستاده و پیغام داد که هر چند شجاع بیگ قبل ازین پا از جادهٔ
اطاعت بیرون نهاده اما چون حالا مینماید که من بعد از بندگان درگاه شاهی
باشد مناسب آنکه آنحضرت ترک محاصره کرده روانهٔ کابل شوند بابر پادشاه جواب
داد که چون طغیان و سرکشی شجاع بیگ از حد گذشت لابد بر گردنم لازم آمد که او را
تنبیه کنم دیگر آنکه میبایست باین امر خطیر خود نیامده باشیم مناسب نیست که تا او را بدست

در نیاورم دست بناه فرستم و قلعهٔ قندهار مسخر کنم تا حضرت شاه سپهر که عنایت
کرده تسلیم خواهم نمود و در فتح قندهار سعی تمام مینمود و قریب بسه سال محاصره بطول
و احوال محصوران قندهار بسیار دشوار گشته فرو ماندگان شهر بمحنت و بلا گرفتار
شدند و در سنه ۹۲۸ که دورمیش خان شاملو باشاهزادهٔ نامدار سام میرزا بحکومت
هرات منسوب شد با شجاع بیگ کس نزد دورمیش خان فرستاده التماس استمداد
نمود خان مشار الیه مظفر بیگ را نزد بابر پادشاه فرستاده التماس نمود که چون شجاع
بیگ دست در دامن التجا زده کومک میخواهد التماس آنست که دست از محاصره
بردارند چون مظفر بیگ رسید بپای قلعهٔ قندهار اظهار التماس دورمیش خان نمود
ظهیر الدین بابر بنابر امتداد ایام که مدت سه سال شده بود بتنگ آمده از ظاهر
قلعهٔ قندهار کوچ کرده روی بجانب کابل نهاد و چون شجاع بیگ از تنگنای محاصره خلاصی
قلعهٔ قندهار را بمولانا باقی که ملازمش بود سپرده خود متوجه قلعهٔ هرات گردید
چون آنها اعتماد از رفتن شجاع بیگ بصوب هرات خاطر جمع کردند کس از عقب
بابر فرستاده که اگر قبلهٔ عالم مراجعت نمایند بنده کلید قلعه را تسلیم ایشان خواهم
نمود بابر از استماع این خبر مراجعت کرده بجانب قندهار شتافت و مولانا
باقی در قلعه را باز کرده بابر را استقبال نمود و ظهیر الدین قندهار را
گرفته عرضه داشتی بدرگاه معلی شاهی روانه گردانید که چون از شجاع
بیگ خلاف و سرکشی واقع میشد بنده قلعه را گرفته به بندهٔ آن درگاه کامران
میرزا ولد خویش سپرده مراجعت نمودم آنحضرت باختیار دارند حکومت

آنديار بهركس مقرر دارند قلعه را تسليم او خواهد نمود چون ش
او بنظر انور رسيد شفقت و مرحمت شاهانه شامل حال جناب
بابری گشته حکومت قندهار را بولدش میرزا کامران و بلخ را بداماد
او محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان شفقت فرموده دیگر بیاز خواست
آن نیز داحتستند

وقایع سنه سبع و عشرین و تسعمایه شرح نهضت موکب خاقانی بجانب قم و جشن نوروز سلطانی

چون خاقان سلیمان شان صاحبقران
ایام زمستان را در دار السلطنه اصفهان بپایان رسانیدند در اوایل بهار
پادشاه مؤید منصور از یورت قشلاق متوجه بلده المؤمنین قم شدند
چون چند روزی دار المؤمنین قم مداد و دمیش مشغولی داشتند که
بهار خجسته آثار و منقلای سپاه چینز و توابت و سیارغایان گردید
جنود افسرده دی انهزام یافت و رایت فیروز در عرصه گیتی افراخته بلند
ترتیب مفارق نوخطان بساطین انداخت و جهان از فر مقدم نوروز
چون عارض خوبان نو افروز گردید طراوت بهار و تواتر امطار زینت
افزای گلشن و زرکار گشت

بیت

شده از مقدم نوروز سلطان ∴ جهان عشرتکه عالم گلستان ∴
همه روی زمین از لاله و گل ∴ چو روی گلرخان از رنگ شامل ∴

خاقان سلیمان شان صاحبقران بدستور معهود جشن
نوروزی فرمان داده امرای عالیشان و حکام ممالک ولایت پیشکشهای
لایق از نظر انور گذرانیدند بعد از چند روز شهریار کامکار بار داده صید

شکار

و شکار متوجه پاوه گردیدند و عساکر گردون آثار دشت و بیابان را
فرو گرفته جرکه انداختند و براندن آهو و نخچیر قیام نموده فضای شکارگاه
از فر طاعت پادشاه سلیمان جاه بنضارت نگارخانه چین و فیض و صحرای
را اسفنجان نیز مصور غایب بموجب فرمان آراسته شد پادشاه مؤید منصور آن
سرزمین شکارکنان رسیدند و در آن مکان بلوازم شکار اشتغال داشتند
و بضرب تیغ و تیر آهو و نخچیر بسیار کشتند و بعد از فراغ از آن امر متوجه پاوه
گردیدند چون یکفرسنگی بلده پاوه رسیدند دورمیش خان و امرای
عالیشان که بکومک عوض سلطان به بغداد رفته بودند بخدمت رسیده
پای بوس نمودند و موکب همایون بعد از چند روز از پاوه بفراهان نهضت
فرمود و از فراهان بکمره رود توجه نموده از آنجا بدامان کوهی که در دو فرسنگی
مزار فایض الانوار امام زاده سهل علی است تشریف ارزانی
داشتند و زیاده از بیست روز در آن مرغزار دلفروز مضرب سرادقات
جاه و جلال بود در آن ایام بعرض رسانیدند که لشکر غارتگر ماوراء النهر
اراده عبور از آب آمویه نموده تاخت خراسان در خاطر مخمر ساخته‌اند
بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دورمیش خان باتفاق زینل خان
و بسیاری امرای عراق و مازندران بجد و فیروزکوه رفته در آن ییلاقات باشند
اگر خبر تعرض اوزبک بممالک خراسان محقق گردد بامداد امیرخان بیگلربیگی
هرات بجانب خراسان روانه شوند دورمیش خان حسب الفرمان بجانب فیروزکوه

کوچ روانه گردیدند و سپهر پایه ایران از آن منزل متوجه مزار مطهر فیض جلی
امام سهل علی گشتند بعد از تقدیم لوازم زیارت مجاوران آن مقام را بانعامات
صلات و صدقات مبتهج و مسرور گردانیدند و از آنجا به آق الک همدان و از
آنجا بشهر همدان تشریف بردند امیره دباج چنانچه سابقا احوالش مرقوم
شد که در مقام الطاعت خدام پایه سریر سلطنت مصیر در آمده باج و خراج بر
گردن گرفته بود درین وقت روی بدرگاه سلاطین پناه آورده بشرف
پابوس همیون فائز گشته و پیشکش بسیار از نظر انور گذرانیدند و از جمله پیشکشی
او هزار تومان نقد بود و چون نقد اخلاص بمحک تجربه تمام عیار برون آمد بانواع
الطاف و اعطاف پادشاه مرتضوی اوصاف مخصوص شده انوار مرحمت بر
وجنات احوالش تافت و دردانه که در صدف عز و شرف پرورش یافته بود نامزد
ازدواجش گشت و تاج امید او بآن گوهر قیمتی ترصیع پذیرفته فرق مباهاتش
از منزل مهر و فا درگذشت و نواب مظفر سلطان ملتفت گردید و موکب نصرت
نشان از آق الک همدان برو خانه تلوار شتافته جهت شکار ماهی چند روز
در آنجا توقف واقع شد در آن منزل کارکیا سلطان احمد که سابقا پایه سریر
اعلی آمده بود مشمول انواع انعام و اکرام گشت و اجازت یافته روی بلاهیجان
نهاد و موکب شاهی از تلوار متوجه مراغه شد و در اثنای راه بدستور استمرار
لوازم صید و شکار بتقدیم میرسید بعد از وصول بنواحی آب قزل اوزن امیره
مظفر سلطان نیز رخصت رفتن بجانب گیلان یافته مجددا بپوشیدن خلع شاهوار

شمخی و مباشی وه بصوب دشت روانه گردید خاقان سلیمان شان صاحبقران
از برای گرفتن روزه ماه مبارک رمضان توجه بمنزل بناب مراغه
آورده و در آن مرغزار جنت آثار خیمه اقامت برپای نموده زینل خان و دورمیش
خان از ییلاق فیروزکوه با اکثر از والیان استرآباد و مازندران بدرگاه شهریار
زمان رسیده و درین منزل شرف پابوس دریافتند و دورمیش خان حکومت
رفتن بجانب قم حاصل نموده روانه گردید روز عید پادشاه پاک اعتقاد
بعد از اقامت نماز عید مجلس بزم آراسته رایت عیش و عشرت افراشتند
امرا و ارکان دولت از خلعتهای فاخره و انعامات وافره بخوشدلی و مسروری
عنان عزیمت بصوب نخجوان معطوف داشتند شرح آمدن سلطان خلیل ولد
شیخ شاه بدرگاه تایید یافته حضرت اله در خلال این حال که موکب ظفر
مآل عازم نخجوان شد شیخ شاه شیروانی بموجب وعده که با نواب وکیل
السلطنه میرزا شاه حسین نموده بود تحف نفیسه و هدایای شریفه ترتیب نموده
پسر ارشد خود سلطان خلیل را با آستان ملائک پاسبان روانه گردانید
چون بنواب عرض کرده بود که اگر سلطان خلیل منظور نظر تربیت پادشاه
والاگهر گشته پایه قدر و منزلتش بازدواج یکی از حجله نشینان نسق امامت
و کرامت ارتفاع یابد مر آینه این کمینه را وثوق و اعتماد بر کمال التفات پادشاه
صفت ازدیاد پذیرفته علی اسرع الحال بدرگاه خلایق پناه شتابد در آن ایام
که هنوز بناب مراغه مضرب خیام عساکر ظفر فرجام بود سلطان خلیل باردوی کیهان

بوسی سپهر و حجاب درگاه والا و نواب بارگاه سپهر اشتباه اورا بشرف بساط بوسی
رسانیده و پیشکشها که همراه آورده بود از نظر انور گذرانیده مدعای شیخ
شامرا بذروه عرض رسانیدند شاه دین پناه آن التماس را بعز اجابت قرین
داده بنظر شفقت و سلطان خلیل نگریسته و یکی از بنات مکرمات عم را
نامزد او کرده ابواب انعام و احسان بروی روزگارش گشادند سلطان
خلیل چند روز در خدمت بسر برده مراعات لطفی مجدد و بنت باو وقوع
می یافت و در وقت رخصت بانعام و خلعت و تاج مرصع طلا آلات و جواهر شاهوار
و کمر شمشیر مرصع بند طلا و اسب با زین زر ادجهان سرافراز و مستظهر گشته روی
بشیروان نهاد و بعد از ملاقات مدتی همه از لطف و عنایات شاه والا گهر
را مشاهده نموده بود بیان نمود و شیروانشاه از ذوق دریافت سعادت
پابوس نواب گیتی پناه بهم رسانیده متوجه آستان ملایک پاسبان گردید

شرح رفتن دیو سلطان بجانب گرجستان و خواجه مظفر بیتکچی به مازندران

چون خاقان سلیمان شان صاحبقران از منزل نابع اغه بدار السلطنه تبریز
بحرکت در آمده بعد از یکماه از آن بلده فاخره متوجه نخجوان شدند و در قشلاق
در بلده مذکوره داوند لوندخان حاکم گرجستان کاخت گردن از طوق فرمان داری
بیرون آورده جمعی کثیر از گبران بی دین را بتاخت ولایت تکلی فرستاد چون بیگ والی
ولایت تکلی عرضه داشتی بخدمت اشرف اعلی ارسال نموده شرح آمدن گرجیان بی دین
را اعلام نمود بنا بر آن دیو سلطان رملو بتاخت ولایت گرجستان مامور گردید دیو سلطان

با جمعی از دلاوران مجاهد بایلغار خود را بدیار کفار رسانیده و از آب قانق
و قری عبور نموده قلعه زکم و کرم را تاخت و غارت نموده لوندخان از بیم
عساکر قزلباش شغاد را بلحیه و سپیده بدامن دیو سلطان زده شمشیر در گردن
بخدمت سلطان آمد همچنان سایر ولاة ولایت گرجستان مثل ملک
قرقره و داود بیگ و الون بیگ و منوچهر بیگ بملازمت دیو سلطان
آمده پیشکش لایق کشیدند و دیو سلطان سلاطین گرجستان را مصحوب
خود بدرگاه سلاطین پناه آورد در قشلاق نخجوان شرف پابوس
اشرف همیون دریافتند شهریار ایران از تقصیر ولاة گرجستان در گذشته
همگی بخلعت و تاج سرافراز گردانیدند و ایشان نیز باج و خراج قبول
کردند که سال بسال بدرگاه سلاطین پناه ارسال دارند و رخصت
انصراف یافته هرکدام بولایت خویش شتافتند و در باب ولاة مازندران
در سنه ارکه بهیچ وجه پای در دایره اطاعت و باج گذاری نمیگذاشتند
گفت و شنید بسیار شد آخر الامر بوساطت جناب سلطانی سیف الامامی
خواجه مظفر بیتکچی خان قرار یافت که بلاد مازندران و قسمت شود
چهار دانگ متعلق بامیر عبد الکریم باشد و دو دانگ مفوض با آقا محمد
کرده مشروط بآنکه مشار الیهما مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان
اعلی رسانند که چهار هزار تومان از امیر عبد الکریم و سه هزار تومان از آقا محمد
منهیا زمانیه و همچنان امیر حسین و پادات هزار جرب خراج ایشان

سه هزار تومان منقطع شد و برین قیاس بتمد اربابان شیر هر کدام
بمبلغی معین قرار دادند که سال بسال بدرگاه سپهر مدار ظفر مآل ارسال
نمایند و حکم همایون بشرف نفاذ یافت که آقا محمد روز افزون در اردوی
معلی بوده تتمه ولاة روانه الکای خود شوند و خواجه مظفر بتکچی با امیر عبدالکریم
مقرر شد که بمازندران رفته مبلغ چهار تومان ابواب الوصول رسانند و اورکمس
بیک را مقرر شد که بقلعه اولاد و کلیس رفته مبلغ سه هزار تومانی که متوجه
آقا محمد است وصول کرده بخزانه عامره فرستد و همچنان محصلان بتعین شده
روانه مقصد گشتند اما خواجه مظفر هنوز هزار و پانصد تومان پیش از وجه
الوصول نرسانیده بود که حکم شد که آنجناب در خدمت شاهزاده سعادت
انتما بیرام میرزا بهرات رفته در ملازمت او بوده باشد و تتمه بتحصیل
بعهده ده دو جوک بیک شد اما اورکمس بیک با چند نفر وکلای آقا محمد بقلعه اولاد
روانه گردید پیش از آنکه از وجه تقبل او چیزی بحصول رسد آقا محمد از اردوی
معلی فرار نموده خود را بمازندران انداخت و بار دیگر میانه او و امیر عبدالکریم
نایره نزاع التهاب یافته بعد از کوشش بسیار امیر عبدالکریم بر او غالب آمد
و آقا محمد خود را بقلعه کلیس و اولاد رسانیده آن قلعه را استحکام
داده در بعضی از جنگلهای آن حدود متحصن شد چون این اخبار بمسامع
جاه و جلال رسید حکم همایون نفاذ پیوست که چون سلطان تکلو با غازیان
قلعه گیر بآنجا رفته آقا محمد را بدست آورد و چون سلطان داخل

مازندران شده در عوض کهیشه قلعه اولاد و کلیس را بتصرف درآورد و جمعی
کثیر از تابعان آقا محمد که درین واقعه بودند بقتل رسیدند و بعضی از
پیران آنجا یار مغلول پایتخت متوجه درگاه عرش اشتباه شد بعد از دریافت
پایبوس بخلاع فاخره سرافراز گردیدند و زبان شفاعت آقا محمد گشوده
خاقان سلیمان شان صاحبقران شفاعت او را قبول کرده حکم شد که او
را از بند بیرون آورند اما در اردوی معلی باشد و بمازندران نرود
و ایالت کل ولایت مازندران من حیث الانفراد و الاستقلال بامیر عبدالکریم
عنایت شد و او نیز قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان را بالتمام بدرگاه
فلک اشتباه روانه نماید و آقا محمد در اردوی کیهان پوی در خدمت
بود و امیر عبدالکریم در مازندران بحکومت اشتغال می‌نمود

شرح آمدن شیخ شاه ولد سلطان فرخ یسار بدرگاه پادشاه گردون اقتدار

قبل ازین تحریر
پیوست که سلطان خلیل ولد شیخ شاه شرف پایبوس شاه دین پناه
دریافته بعنایات این دودمان عالیشان سرافراز شده مراجعت
بشیروان نمود و شیخ شاه شیروانی چون امیدوار لطف و عنایت
شهریاری گردید بنابر وعده که کرده بود احرام ملازمت آستان خلافت
نشان بسته از شیروان متوجه آذربایجان شد چون در نبات بلاغ خبر
آمدن او بمسامع اشرف اعلی رسید امر فرمودند تا کل امرا باستقبال
شیخ شاه پرداختند و در سلخ ماه مبارک رمضان سنه مذکوره او را از

روی اعزاز و اکرام بار دولت دوران احتشام در آوردند و در روز عید
شرف پای بوس و مجالست مجلس بهشت آیین دریافت و پیشکش شیروانشاه از
اسپان تازی با زین و لجام مرصع و کمر خنجر و کمر شمشیر و دیگر اقمشه نفیسه بیاید
از حد از نظر کیمیا اثر گذرانیده از جرایم و جسارت سابقه لوازم اعتذار
و استغفار بتقدیم رسانیده مراسم دعا و ثنا بجای آورد و چون نقد اخلاص
شیروانشاه در معیار نظر کیمیا اثر از غش و ریا مبرا نمود لهذا انهار عواطف شاهی
از مهب مراحم نامتناهی در اهتزاز آمده ریاض آمال بی خلل او را نضارت
و طراوت بخشیده قامت قابلیتش را بخلع فاخره و افسر زرنگار و کمر مرصع
مزین و آراسته گردانید بیت سر بسوده اخلاص غلامی بگزید در خدمت شاه
نیک نامی جوید و بساط جشن و سور ترتیب یافته شیروانشاه را که در مجلس بهشت
آیین طلب نموده ابواب انعام بر روی روزگارش گشودند چون
شیروانشاه چند روز در ملازمت پادشاه گیتی پناه بعشرت و کامرانی
اوقات گذرانید و باصناف الطاف نامتناهی مفتخر و مباهی گردید و بانعام بیکران
از نقد و جنس و اسپان تازی و شتران کوه پیکر سرافراز گشته رخصت انصراف
یافت در خلال این حال از جانب خراسان خبر طغیان امیرخان و آمدن عبید الله
خان اوزبک الی حضرة هرات بسامع جاه و جلال رسانیدند اکنون وقت آنست
که طوطی قلم از شکرستان عراق و آذربایجان بجانب خراسان پرواز آید
و حالات آن ولایت که تا غایب بنا بر ملاحظه ارتباط سخن موقوف مانده بود بتقریر آید

شرح مآل حال امیرخان ترکمان و آمدن عبید الله خان اوزبک بمحاصره هرات و بی نیل مقصود بازگشتن

فارس مضمار قصه پردازی یعنی
کلک بدایع نگار در معرکه سخن سرایی چنین یکتازی مینماید که امیرخان
موصلو ترکمان ولد گلابی بیک بن امیر سلطان که در زمان حسین بایقرا پادشاه بغایت
معتبر بود در هنگامی که حیدر و عالی گهر بتنبیه علاء الدوله ذو القدر متوجه
بودند امیربیک در حوالی قلعه البستان بخدمت اشرف همایون رسید و آن حضرت
در اول حال او را مهردار دیوان اعلی گردانیدند چون خراسان مفتوح گشت
حکومت آنجا با بعضی سلطانی با امیربیک عنایت فرمودند در همان سال
خبر قحط و غلا و آمدن اوزبکان بغارت اموال شیعیان آن دیار در تبریز
بمسامع جاه و جلال رسید خاقان سلیمان شان صاحبقران حکومت کل
خراسان را بشاهزاده دین پناه طهماسب شاه شفقت نموده امیر سلطان ملقب
بامیرخان گشته بامیر الامرایی خراسان و للگی شاهزاده عالمیان سرافراز گردید
چون داخل بلده هرات شد امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که مکرر
درین صحیفه احوال آن سید فاضل ذکر شده حسب الفرمان واجب الاذعان
بمنصب عالی صدارت شاهزاده گردون مقام مقرر شد و شیخ مجد الدین
محمد کرمانی بوزارت امیرخان منصوب گردید و آن دو جناب بضبط
عدل و رعیت پروری تشیید اساس لطف و مرحمت گستری مشغول گشتند
لاجرم ممالک خراسان که بغارت ویران شده بود بار دیگر روی بمعموری

آورده و رعایای متفرق گشته باوطان خود آمدند و آغاز عمارت و زراعت
کردند و چون قریب بدو سه سال بدین منوال گذشت اکثر قری و قصبات مزروع
و آبادان گشت امیرخان باغوای بعضی از اقوام خود که اعتبار و اقتدار شیخ
مجد الدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی ضمیر فضیلت
شعار را معزول ساخته مؤاخذه و مصادره نمود و آنگاه برادر خود میرزا ابراهیم
سلطان را وکیل نموده خواجه علاء میر سمرقندی را وزیر گردانید و خواجه علاء میر بر
بعضی از اغنیای هرات و متمولان بلوکات تحمیلات کرده بدان جهت اندک
پریشانی باحوال مردم خراسان راه یافت اتفاقا در سنه [illegible] که خاقان
سلیمان شان در اصفهان قشلاق نموده بود جاسوسی از روم گرفته آوردند
آن جاسوس تقریر نمود که در ولایت روم خبر طغیان امیرخان بلند آوازه
شده بود مرا از برای تحقیق این مطلب باین دیار فرستاده‌اند تا این معنی را
مشخص نمایم بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت که امیرخان بدرگاه فلک اشتباه
آید و بعد از پابوس روانه خراسان شود تا بر جاسوس که در درگاه
معلی محبوس است معلوم شود که امیرخان از جاده عبودیت انحراف نورزیده
بایقور میرزای قورچی با رقم شاهی باوردن امیرخان بجانب خراسان
روانه گردید و در هرات قورچی مذکور با رقم اشرف رسید امیرخان متفکر شد
زیرا که خبر جمعیت اوزبک در بخارا و محاصره قندهار که بابر پادشاه نموده
بود در هرات شیوع یافته بنابر آن امیرخان جناب سیف الاسلامی خواجه مظفر

بیگی که در خراسان میبود و عالیجاه صدارت و نقابت پناه امیر غیاث الدین
محمد بن امیر یوسف التماس نمود که بجای پدر بر سلطنت مصیر رفته بسبب بیادین
اورا بعرض اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را بر سایر حالات خراسان
مطلع گردانند و آن دو جناب در ییلاق آذربایجان شرف پابوس دریافته شرح
احوالات خراسان و توقف امیرخان را معروض داشتند چون امیر غیاث الدین
محمد صدر بواسطه کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی چند نوبت از قرق اوزبک
متضرر گشته بود و بی شائبه لاف و گزاف در محاسن آداب و مکارم اخلاق
از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی مینمود حضرت شاهی او را بمزید عنایات و رعایات
سرافراز ساخته بانعام طبل و علم رایت قدر و منزلتش را تا اوج سموات برافراختند
و مجددا فرمان همیون نفاذ انجامید که منصب صدارت شاهزاده عالمیان
و ضبط و ربط موقوفات ولایات خراسان از سرحد عراق تا طخارستان
مفوض برای صواب نمایش باشد و امیرخان مهمات ملکی و مالی را باستصواب
آن عالیجناب فیصل داده مال توجهات هرات رود را در وجه مواجب
ملازمانش مقرر فرمودند و امیر غیاث الدین محمد منصب صدارت
و امارت را جمع نموده دوست کام عنان مراجعت بصوب خراسان
انعطاف داد و خواجه مظفر بتکچی در آستان خلافت نشان توقف کرده
او نیز بتوجهات بی غایت شاهانه سرافراز گشته بلقب سلطانی ملقب
گردید و چون خبر رعایت و مساعدت امیر غیاث الدین محمد در هرات بامیرخان

رسید انیمعنی موافق طبع او نبود و بسیار بهم برآمد و قبل از وصول او بهرات سلطان ابراهیم
برادر خود را بدرگاه معلی از برای عرض بعضی مطالب روانه گردانید و در غره ماه مبارک رمضان
بی نهضت خواجه علاء امیر سمرقندی که در پرسش بود دکرانیده بعد از دو روز بقتلش رسانید و وزارت خراسان
بخواجه علیجان که مردی بغض نقیض کرد و درین اثنا خبر رسید و امیر غیاث الدین محمد بابلی امارت رسید سیادت
و علما و فضلا و اهالی آن بلده باستقبال شتافته در صحن شیخ آن عالیجناب را ملاقات کرده تهنیت و مبارکباد
منصب صدارت و امارت بجای آوردند و امیرخان از بدباطنی که داشت فرمان شهریار زمان ایجانی ورده
بقراری که مقرر شده بود بحال آن سید فاضل پرداخت و مبلغ کلی از موقوفات طمع کرده بسیاری مهمات را بخلاف
رای آنجناب فیصل میداد تا آنکه سلطان ابراهیم برادر امیرخان که بدرگاه فلک اشتباه آمده بود بهرات آمده
ارقام مطاعه آورده مجدداً سفارش سلوک با آن سید فاضل در وقید شده بود امیرخان و وکلا او از سر تشدد بیشتر
در حقیقت و آزار آن سید کوشید یکبارگی کم التفاتی نسبت با آنجناب آغاز نمود و باغوای احمد
بیک و تا این بیک و خواجه علیجان درین مرتبه پرده از روی کار برداشت و رسم بطلان جو
پسندیده او کسی در هیچ مهم از مهمات خراسان او را دخل نداد اگرچه امیرخان بالطبع بظلم و ستم
و باقامت صوم و صلوات قیام می نمود و هر روز سه جزو قرآن تلاوت میکرد اما صفت تکبر و نخوت
بروی استیلا تمام داشت و هر که بپرسش دادخواه و غوری عجزه و ضعفا نمی داخت و پیر احمد بیک و یار
بیک و قاسم بیک مهردار و خواجه علیجان دست بجور و طغیان آورده رعایای بیچاره در تشویش و تفرقه
افتادند و هرگاه امیر غیاث الدین محمد و سلطان ابراهیم ظلم و ستم آن جماعت بداندیش را بعرض امیرخان میرسانیدند
حمل بر غرض کرده حرف آن دو بزرگوار را در ماده آن جماعت نمی شنود و اینمعنی موجب زیادتی جرات آن جماعت میشد و چون
سلطان ابراهیم برادر امیرخان اوضاع هرات را بدینوع مشاهده نموده رخصت گرفته متوجه پایه سریر اعلی گردید و منتها

که اردوی کیهان پوی نیابت مراغه بود و سلطان شرف پابوس یافته چون آن نیکو
اخلاق صلاح اندیش بود لطف شهریاری شامل حال او گشته منصب مهرداری را باو عنایت
فرمودند و با وجود آنکه از جانب او آزرده خاطر بود درین ایام که راه سخن در مجلس بهشت
آیین بهم رسانیده بود از غایت سلامت نفس مطلقاً زبان بغیبت برادر نگشود اما بمسامع
جاه و جلال رسیده بود که معلم شاهزاده جوانبخت مولانا نظام الدین احمد طبسی که در خدمت
امیرخان تقرب تمام داشت بطمع آنکه پیشوای ارباب عمایم من حیث الاستقلال بوی تعلق گیرد
پیوسته محاسن افعال امیر غیاث الدین محمد را در صورت قبیح فرا مینماید و عمال آن سید نیکو
خصال را بتصرف در اموال اوقاف متهم داشته در خلوات زبان بغیبتشان میگشاید بنابر آن
حکم همایون نفاذ پیوست که امیرخان جمیع مهمات جزوی و کلی آن ولایت را باستصواب آن عالیجناب
صدارت مآب قطع و فصل نماید و منصب معلمی شاهزاده کامکار را نیز مفوض بان سید عالیجاه
نموده مولانا نظام الدین احمد را از آن امر معاف دارد و مقرر شد که مولانا شیخ ابوسعید
اصفهانی بدار السلطنه هرات رفته پروانچه را که در آن باب بمهر همایون مزین گشته بود برامیرخان
بخواند و او را برعایت جانب صدارت پناه مامور گرداند مولانا شیخ ابوسعید روی توجه ب
هرات آورده چون داخل آن بلده شد خلعت امیرخان و امیر غیاث الدین محمد را که آورده بود
رسانید و آن دو امیر بخلاع گرانمایه شاهی ملخع گشته مضمون رقم بسمع امیرخان و سایر
الناس رسید هر چند صدور این حکم بر طبع امیرخان گران بود اما بحسب ظاهر اظهار انقیاد کرد
تا مولانا شیخ ابوسعید در هرات بود بیشتر از پیشتر بتعظیم امیر غیاث الدین محمد قیام نموده مولانا
احمد را از تعلیم شاهزاده معاف داشت و چون مشار الیه رخصت یافته بدرگاه معلی شتافت امیرخان

باز بدستور سابق سالک طریق عناد و نافرمانی گشته با آن سید عالیقدر آغاز
بدسلوکی نمود و در این وقت نیز خبر محاصره قلعه نار و آمدن ظهیر الدین بابر در هرات شایع
گشت امیرخان کس نزد ظهیر الدین بابر فرستاده که چون شجاع بیگ دم از اخلاص این
درگاه میزند اولا آنست که ترک محاصره قلعه نار کرده روانه کابل شوند بابر جواب
امیرخان انچه که قبل ازین مذکور شد و امیرخان بعضی حرکات نالایق که نهاد
جبلی او بود میخواست که بعمل آورد در این حین خبر آمدن عبید الله خان اوزبک
بمحاصره هرات مسموع شد بنابر آن اراده امیرخان بتعویق افتاد **شرح جنگ کردن
مستحفظان قلعه هرات با عساکر عبید الله خان و مراجعت آن بی ایمان
بجانب ترکستان** در بهار سنه مذکوره که سپهدار نامیه الوس ریاحین لشکر
بفضای ریاض بساطین کشید و لاله گلگون تاج از هجوم جنود سبزه اندیشیده در قلل
جبال متحصن گردید عبید الله خان با سی هزار اوزبک خونخوار از پیاده و سوار
که فراهم آورده بود از آب آمویه عبور کرده متوجه دیار خراسان گردید و در شانز
دهم ماه جمادی الآخر سنه مذکوره قاصد حاکم سرخس سوندک بیک افشار بهرات
رسید و آن خبر را بعرض امیرخان رسانیده ضمایر اکابر و اصاغر را پریشان
گردانید زیرا که محصول سال گذشته در شهر نمانده بود و حاصل نو هنوز نرسیده
و حکام خراسان هر یک در مقر خویش اقامت داشتند و اجتماع ایشان جهت
مقابله و مقاتله بعید مینمود بنابر آن خاطر مردم هرات بر تحصن قرار یافته آن
حصار را مضبوط کردند امیرخان با شاهزاده عالمیان در باغ شهر اقامت

نموده

نموده و پانصد نفر از پیاده و سوار پیش خود نگاه داشتند که در هر طرف
احتیاج بکومک افتد آنجماعت را بدان جانب روانه نمایند صباح روز یکشنبه چهار
دهم ماه مذکور عبید الله خان با سی هزار مکمل از راه دره دو برادران بسر
خیابان رسیده اوزبکان آغاز سوختن خرمنهای مسلمانان کردند بسبب این
شنیع در ابتدای محاصره ابواب بیع و شرای حبوبات مسدود گشته ناله و نفیر عجزه
و فقرا از مزرعه سپهر خضرا گذشت امیرخان بمشورت امیر غیاث الدین محمد فرمان
داد که چون علامت ملوکات قدری خرمن شده و بسیاری هنوز بحصاد نرسیده
هر کس از غازیان اهل خراسان تواند بیرون رود و غله آنچه بدست
در آورد از آن او باشد چون دلیران قلعه هرات این خبر شنیدند همه
را هوس جلادت بخاطر راه یافته باتفاق بیرون رفتند و خوشهای گندم
و جو راکنده مراجعت نمودند و اهل شهر شدند از نخچیر نان و آردی که در دکانها بهم رسید
و چون عبید الله خان و سه روزی از رنج راه بر آسود روز دیگر سوار
شده متوجه شهر گشت فوجی کثیر از بهادران اوزبک را با فروختن آتش
قتال مأمور گردانید با جمعی کثیر از اهل شقاق در سر خیابان رایت
اقتدار بر افراشت و از دو جانب اوزبکان طرح جنگ انداختند و
از دو طرف شعله آتش قتال اشتعال یافت شاطر عبد الله خان در باغ
زاغان مجتهد جلادت بکار برده جمعی کثیر از اوزبکان را بضرب تیر و شمشیر
از پای در آورده و تتمه آن گروه را از پیش برداشته باردوی اوزبک

رسانید و آن گروه که از راه خیابان بشهر یورش کرده بودند قریب بمد
رسهٔ سلطان حسین میرزا رسیدند امیر حسین علی که از ملازمان امیر غیاث
الدین محمد بود با جمعی از سواران و پیادگان تفنگ انداز از شهر بیرون
آمده در میان و مدرسه غبار پیکار ارتفاع یافت و چون سپاه اوزبک
اضعاف مضاعف ایشان بودند هرچند ملازمان جناب صدارت مآب
خواستند که آن گروه بدروز را علاج کنند میسر نشد و اوزبکان هجوم آوردند از این
جهة امیر غیاث الدین محمد بسیار مضطرب گشته کس نزد امیرخان فرستاده
کومک خواست امیرخان از عنادی که با آن سید داشت قدغن نمود که وای
بر جان کسی که بکومک رود و این معنی موجب مزید ملال آن سید نیکو خصال شده
با خود جزم نمود که چون از محنت تحصن نجات یابد یک جا شب دیگر در هرات
نماند و خود را بدرگاه معلی رساند القصه در آن روز میان ملازمان امیر غیاث
الدین محمد و سپاه اوزبک حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بالآخره
باقبال شاهزادهٔ مظفر لوا اوزبکان جمعی کشته و برخی زخمدار گشته بی نیل
مقصود مراجعت باردوی خود نمودند و بعد از چند روز از این گذشت یکبار
دیگر عبید الله خان و قراجنبک معسکر گردانید و آخر روز نیز کاری نساخته مراجعت
نمودند عبید الله خان بعد از ده دوازده روز که تشویش مسلمانان کوشید
بعضی از خرمنهای حرب را بسوزانید کندمهای شهر را خرابانید بر طبق کلام وقذف
فی قلوبهم الرعب خوفی تمام بر او راه یافته در روز جمعهٔ دوم رجب المرجب از یک

فرسخی هرات کوچ کرده در نواحی پل سالار و پرپایان منزل نمود و در روز
یکشنبه از آنجا کوچ کرده روی بماوراء النهر گذاشت و هرویان از شدت محاصره
رنج یافته بر سر غلات و فرو قاغ دشت شتافتند **شرح شهادت یافتن امیر غیاث**
الدین محمد صدر بتیغ کین امیرخان ترکمان خامهٔ مشکین شمامهٔ قلم عنبرین عمامه
شرح شهادت یافتن صدر عالیمقام و آن فاضل عالم ذوی الاحترام
یعنی امیر غیاث الدین محمد بن امیر محمد یوسف را بدین قرار بر صحیفهٔ بیان
نایرهٔ نزاع اشتغال یافت هرچند آن سید عالیقدر که یکی از فضلا و سادات
بمیان انداخته که شاید امیرخان ترک نزاع و لجاج کرده او را رخصت
داده بدرگاه معلی روانه نماید یا آن سید دست از مهمات برداشته بدرس
و بحث مشغول بوده باشد امیرخان از بدباطنی که داشت بهیچ وجه من الوجوه
نصیحت آن جماعت را نشنوده نایرهٔ در کانون درونش افروخته تر میشد و
چون در ایام محاصرهٔ هرات امیرخان پرده از روی کار برداشته بود
آنجناب عزم را جزم کرد که چون عبید الله خان از آنجا کوچ کند او نیز
متوجه پایهٔ سریر اعلی شود احمد بیک و عنایت بیک بعرض امیرخان رسانیدند
که آن سید اراده رفتن درگاه عالم پناه دارد و در درگاه او بخدمت شاه
دین پناه رسیده و بشکایت گشاده و شمهٔ از خرابی ولایت و رعیت خراسان
را بعرض آنحضرت رساند از برای تو نقص تمام دارد امیرخان از شنیدن
این سخن اندیشه مند گشت و کشتن آن سید را در خاطر مخمر ساخت از اتفاقات

اینکه در شب سه شنبه ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب در عالم رویا مشاهده
نموده که در کوچه سرگردان شده و بهر طرف که توجه مینماید راه نمی یابد در
در آن اثنا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بنظرش در آمد که
میفرمودند که اگر میخواهی که ازین سرگردانی نجات یابی نزد ما آی امیر محمد
بیدار گردید صباح این واقعه را با بعضی از مخصوصان بیان آورد یکی از محرمان
آن سید گفت من نیز دوش در خواب دیدم که پدر شما اسبی آورده شما را
سوار ساخته همراه خویش برد و از نجف دغدغه تمام بر ضمیر آن جناب راه
یافت و آن روز سوار نشد و حال آنکه امیرخان با ملازمان قرار داده بود که هر
گاه آن سید عالیقدر بباغ شهر در آید او را گرفته بقلعه اختیار الدین برده بی
اختیار سازند و تا دو سه ساعت از روز گذشت انتظار کشید امیر محمد
بباغ نیامد امیرخان پیر احمد بیک و قاسم مهردار و ایجی بیک را با جمعی کثیر
از خواص خود بدولتخانه آن یگانه دوران فرستاد تا او را گرفته بقلعه برند
و همان ساعت ترکمانان منازل آن سید فاضل و ملازمان و مصاحبانش
را غارت نمودند و الحق که مبالغه تمام در غارت اموال نموده حتی خانه که همسایه
ایشان بود نیز غارت کردند و امیر زین الدین علی و زمره دیگر از اصحاب آن
قدوة اولوا الالباب مواخذه و مقید گشتند طوفان بلا در آن روز بمرتبه
بالا گرفت که هر کس از نوکران امیرخان در هر جا که گمان برد که چیزی از متاع
دنیوی حاصل میشود بسیاری آنکه حیات امیر محمد درین منزل بسته بدانجا در آمد

و بست تاراج بر آوردند و چون این واقعه بعرض امیرخان رسید خواجه
علیخان را با جمعی از ملازمان فرستاد که سواره بگرد شهر بر آیند و تسکین آن
فتنه قیام نمایند القصه آن سید را دست بسته بقلعه اختیار الدین بردند
و آن روز و آن شب در آنمکان محبوس بود درین وقت او در سلک نظم
کشیده بر رقعه نوشته نزد امیرخان فرستاد بیت مپیچ ظلم مرا میکشی بخواری
دیده که عاقبت بچکد با تو خون ناحق من : نهایت فایده نکرد و امیرخان از
غایت قساوت قلب از سر خون آن سید فاضل در نگذشت صباح دیگر
نقابت منقبت معالی مرتبت امیر جمال الحق والدین عطاء الله نزد امیر
خان رفته التماس خون امیر محمد را نمود و امیرخان قبول التماس آن قدوة اولاد
خیر البشر را ننموده تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی و باغوای جمعی از
خواص خود در همان روز که چهار شنبه هفتم رجب بود قاسم بیک مهردار
را بقلعه اختیار الدین فرستاده تا آن بزرگوار را بدرجه هلاک رسانید
و از عقوبت جبار منتقم عز شانه نیندیشید و خود را در ورطه خصومت
حضرت رسول خدا و ائمه صلوات الله علیهم انداخت متوطنان بلده هرات
و سادات و ارباب فضل را از حدوث این واقعه هایله اضطراب بسیار
دست داد القصه شب پنج شنبه خواجه شاه حسین خیابانی و بعضی دیگر
از سالکان طریق مسلمانی از امیرخان استجازه نمودند که جسد مطهر
آن سید عالی نسب را برداشته بخیابان بردند و بر پنج پشت سید المرسلین

بتجهیز و تکفین او پرداخته نماز گذاردند و بکوه مختار که مقبرهٔ آبای بزرگوار
او بود برده بخاک سپردند خواجه ضیاء الدین مریم در تاریخ شهادت آن سید
این رباعی بنظم در آورد بیت چون میر محمد خلف آل عبا ٭ زین دیر فنا رفت
بسوی ارباب ٭ تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا ٭ والله شهید یموت فی المولی
٭ بعد از این واقعهٔ شنیعه امیرخان اصحاب و اقربای آن زبدهٔ آل عبا را
طلبیده تسلی نمود و ابواب لطف و مرحمت بر روی ایشان گشود و منصب
قضاء دار السلطنه هراه را با میر نظام الدین عبدالحی و زبدهٔ سادات
زمن امیر کمال الدین حسین تفویض کرد و بعضی از کتب سید شهید را
بخدام امیر خرد که داماد و برادرزادهٔ او بود داد و بعد از این واقعه قورچی
شاه‌قلی نام را بدرگاه سلاطین فرستاده عرضه داشت کرد که امیر
غیاث الدین محمد در حقوق تربیت خدام سدهٔ سدره مرتبه را بر طاق
نسیان نهاده داعیه نموده بود که ظهیر الدین ابراهیم را که بمحاصرهٔ قندهار
مشغول است بهرات آورد و مکتوبی که بخط مهر از برای او ارسال داشته
بود بدست در آوردم بنابرین مواخذه و معاقب گردید و تیغ سیاست
رشتهٔ حیاتش با نقطاع رسید شاه‌قلی مذکور در حینی که رایت جلال
از قشلاق نخجوان به ییلاق سهند در حرکت آمده بود در بعضی از ییلاقات
بخدمت اشرف رسیده خبر شهادت آن سید و مراجعت عبدالله
خان را رسانید و چون خاقان سلیمان شان صاحبقران تحقیق احوال

امیر غیاث الدین محمد را نمود مشخص شد که در ایام محاصرهٔ آن سید
کمال جلادت نموده بنابر آن امیرخان بقتل آن سید بی‌گناه پرداخته
این مکتوب را ساخته و آن عالیجناب از برای رفع نایرهٔ غضب
شاهی و پستی ظهیر الدین ابراهیم متهم داشت از نتیجه شعلهٔ آتش غضب پادشاهی
شاهی شعله‌ور گردید و حکم عالی نفاذ پیوست که دورمیش خان که حسب
الفرمان در خرقان بجمعیت لشکر ظفر نشان از برای دفع اوزبکان
اشتغال دارد بسرعت بهرات رفته امیرخان را با شاهزادهٔ عالمیان
بدرگاه معلی روانه نماید شرح رفتن امیرخان بقندهار و رسیدن دورمیش
خان بر روی آن نابکار و روانه نمودن او بدرگاه فلک مدار و تفویض
ایالت خراسان بنام میرزا بعون کردگار چون امیرخان شاه‌قلی بیک
را بدرگاه معلی روانه گردانید بملاحظهٔ آنکه مردم را مخالفت امیر غیاث
باور آید آوازهٔ یورش قندهار شایع گردانیده روز یکشنبه ششم ماه
رمضان از شهر بیرون رفت و در الکای کهدستان منزل گزید و آنجا
شاه‌قلی مراجعت کرده از پایهٔ سریر سریر اعلی رسید و با میرخان گفت
که از شهادت آن سید بی‌گناه شعلهٔ آتش غضب شاهی اشتعال یافته
عنقریب اثر آن ظهور می‌رسد امیرخان از شنیدن این خبر اضطرابش
زیاده‌تر گردید و در رفتن بقندهار بیشتر از پیشتر ساعی شد منسوبان او که دل
از حکومت خراسان برگرفته بودند آغاز ظلم و تعدی کردند رعایا و بیچارگان

تحمیلات گران بار زدند و امیرخان از کهدستان به پل مالان شتافته
از آنجا عنان یکران بالنگ شاه نشین تافت در آنجا بسرانجام مهام یورش
قندهار پرداخت در وقتی که رایات جاه و جلال از برای قشلاق به تبریز
در حرکت آمده بود خبر یورش امیرخان در رکاب شاهزاده عالیان
بجانب قندهار مسموع اشرف اعلی گردید خاقان سلیمان شأن صاحبقران
رقم حکومت خراسان بنام دورمیش خان مقرر فرمودند تا منشیان
بلاغت نشان بقلم در آورده حکم عالی بنفاذ پیوست که دورمیش خان
بسرعت بجانب خراسان رود و امیرخان را از یورش قندهار مانع
آمده در رکاب شاهزاده عالیان بدرگاه معلی روانه نماید که اینک بتعجیل
شاهزاده جوانبخت بهرام میرزا را بصوب هرات روانه خواهیم نمود
چون رقم اشرف در چمن خرقان به دورمیش خان رسید باتفاق زینل
خان و چند نفر دیگر از امرای رفیق فرار بایلغار دادند و در عرض راه
بفکر کار امیرخان افتادند که هرگاه خبر آمدن امرای ملک خراسان بامیرخان
رسید بنابر توهمی که بر ضمیرش استیلا یافته گردن از طوق اطاعت و فرمان
بپیچد اولی آنست که پیش از آنکه بخراسان رویم او را اعلام نمائیم لهذا
دورمیش خان و زینل خان در عرض راه مکتوبی محبت آمیز بامیرخان
نوشتند مضمونش آنکه ایالت خراسان بدستور معهود متعلق بجنابست
و ما جهة کومک او بجانب قندهار مأمور شده متوجه آنجانب گردیده ایم

وآن

وآن مکتوب را بسرعت فرستاده خود نیز از عقب روانه گردیدند
اما امیرخان که مکیفه در النگ شاه نشین توقف کرده باز مراجعت
بهرات نموده بود که کتابت امرا باو رسید با وجود آنکه غبار خاطر او
رسید با وجود آنکه از خاطر او اطمینان نیافته بار دیگر آوازه یورش
قندهار انداخت و در روز دوم ذی قعده در رکاب شاهزاده از
شهر بیرون رفته روی بجانب سبزوار آورد و در پنجم ذی حجه دورمیش
خان به پل مالان رسید روز دیگر سادات و قضات و اهالی هرات باستقبال
جناب خانی پرداختند در روز جمعه در باغ جهان آرا فرود آمد و از جانب
امیرخان خبر رسید که اراده آمدن بهرات ندارد و نقش مخالفت و طغیان
بر لوح ضمیر می نگارد بنابر آن قرار یافت که دورمیش خان بسبزوار رفته شرف
پابوس شاهزاده عالیان طهماسب میرزا دریافته بتقریر کلمات فتنه
نشان ابواب اطمینان بر روی روزگار امیرخان گشاید و بدین قرار
در روز عید اضحی دورمیش خان در سبزوار بشرف پابوس شاهزاده
ملک مدار و ملاقات امیرخان دریافته آنقدر سخنان دل نشین محبت
بسمع امیرخان رسانید که او را یقین حاصل شد که ایالت خراسان بدستور
سابق باو تعلق دارد بنابر آن از مقام سرکشی و فساد درگذشته عازم
هرات شد و از آن منزل دورمیش خان مظفر بیگ را نزد بابر پادشاه
فرستاده پیغام داد که درین ایام بموجب فرمان همایون بدیار خراسان

آمدیم شاهزادهٔ عالیان طهماسب میرزا که باتفاق امیرخان و سپاهی
فراوان باستخلاص محصوران قندهار متوجه بودند چون محبت حضرت
شاهی در دل آنجناب از ایام سابق نقش گردیده و همیشه با این دودمان
والاشان در مقام دوستی و خدمتکاری بوده اند بنا بر آن بالتماس عالم
شاهزاده را از یورش قندهار باز گردانیده بهرات بردیم
امید آنکه آنجناب نیز طریق اتحاد در اسلوک داشته از طرف قندهار
کوچ بکابل نمایند تا شجاع بیگ مجال یافته بدرگاه عالی شتابد و دور
میش خان بعد از روانه نمودن مظفر بیگ باتفاق امیرخان در
رکاب شاهزادهٔ عالیان روانهٔ قلعهٔ هرات گردیدند درین حین
خواجه حبیب الله از درگاه معلی رسیده در کنار اردوی شاهزادهٔ
عالیان فرود آمد و کس نزد دورمیش خان فرستاد که رقمی چند
در باب مؤاخذهٔ وزرا و مقربان امیرخان بواسطهٔ قتل امیرغیاث الدین
و تصرف اموال او که درین ایام نموده اند آورده ام دورمیش خان
از سلامتی نفس راضی نشد که بهیچ وجه آزار بامیرخان و خفت بملازمان
او رساند بنا بر آن جواب داد که زینهار آن حکمها که آورده بامیرخان
منما که مرگ بد کرد و در راه خود خواهد یافت روز دیگر در وقت سواری
خواجه حبیب الله با امیرخان ملاقات کرد امیرخان از وی پرسید که من
نسبت بخواجه شاه حسین بنا چه بد کرده ام که در مقام اضرار و آزار من است خواجه

حبیب الله گفت که چون شما بی تقریب بقتل امیرغیاث که مردی
سید و فاضل و از اولاد رسول الله بود اقدام نموده اید بنا بر آن
میرزا شاه حسین از شما رنجیده امیرخان روی از خواجه برتافته بجانب
شهر روان گردید چون داخل هرات گردیدند خضر بیگ از پایهٔ سریر
اعلی رسید و سواد حکم همیون را در باب سلطنت خراسان باسم
سامی شاهزادهٔ عالیان سام میرزا قلمی شده بود رسانید و رقمی که در باب
روانه نمودن شاهزادهٔ کامکار طهماسب میرزا و امیرخان بپایهٔ سریر اعلی
از برای دورمیش خان آورده بود رسانید بنا بر آن امیرخان عازم
آذربایجان شده در روز پنجشنبه سیم ماه صفر در رکاب ظفر انتساب شاهزادهٔ
عالی گهر متوجه درگاه عرش اشتباه شدند دورمیش من حیث الاستقلال تکیه
بر مسند حکومت زده با سپاهی و رعیت از روی انصاف سلوک نمود
و احمد بیگ را که وزیر معتمد الدوله او بود از برای آوردن شاهزاده سام
میرزا بپایهٔ سریر اعلی روانه گردانید و ایالت استراباد را بزینل خان
رجوع نمود و حکومت اسفراین و نیشابور بزین الدین سلطان شاملو و سبزوار
بچکور تکه سلطان و مشهد مقدس را ببرون سلطان تکلو و تربت را بالغو
خلیفه روملو و حکومت فراه و هرات رود را با احمد سلطان افشار شفقت
نمود و بیمن عدالت خانی امنیت تمام در آن ولایت بهم رسید وقایع
سنهٔ ثمان و عشرین و تسعمایه شرح رسیدن شاهزادهٔ عالیمقدار طهماسب

میرزا بدرگاه سلاطین و فوت امیرخان بتقدیر آله چون ایام زمستان
بنهایت رسید بهار در غایت نزاهت و خرمی در روزگار ظاهر
و آشکار گردید پادشاه صاحب تایید بعد از آراستن جشن نوروزی
از یورت قشلاق به ییلاق پسند اوجان بحرکت در آمده در چمن ولاد آز
اوجان امیرخان با شاهزاده عالمیان باردوی معلی رسیده شرف پابوس
دریافتند اما امیرخان چنانچه مذکور شد چون از هرات کوچ نمود بر طبق
کلام من یعمل سوءًا یجز به در اثنای راه جابر شدید الانتقام مرضی مهلک
برو گماشت و مضمون لحوم العلما مسمومة بظهور آمده عارضه مفاصل
او را از پای در انداخت چنانچه قوت سواری نداشت و در محفه طی
مسافت مینمود تا آنکه در اواخر جمادی الآخر باردوی معلی نزدیک شده
حسب الاشاره عالی کل امرا باستقبال شاهزاده مظفر لوا طهماسب
شاه پرداخته علم امرا لوازم پیشکش و نثار بجای آوردند و همگی زبان بدعا
و ثنای آن شاهزاده کامگار گشودند و در رکاب عالی روی بدرگاه جهان
پناه آوردند و در اوجان تبریز بشرف تقبیل انامل همیون مشرف گشته پادشاه
ربع مسکون بی تاب از جا در آمده بیت بوسید و تنگش بر در گرفت شد و دیده
فرح آثار آن قرة العین سلطنت مبتهج و مسرور شده چند روز بپا جشن
و حضور صفت تمهید پذیرفت درین اثنا آن قرة العین زبدة النقبا امیر خرد داماد
امیر غیاث و امیر زین الدین علی که بجرم مصاحبت امیر غیاث امیرخان مبلغهای کلی

ازیشان گرفته بود از خراسان بدرگاه معلی رسیده آغاز دادخواهی نمودند چون
آن سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه دادخواه در روز جمعه بیست و ششم
ماه رجب بر مسند عدالت در چمن اوجان قرار گرفته به پرسش آن قضیه
پرداختند چون امیرخان را اسباط شدت مرض مجال حرکت نداشت حجاب
بارگاه سپهر اشتباه پیر احمد بیکو هدایت بیک و خواجه علیجان و مولانا نظام الدین
احمد طبسی و قاسم بیک مهردار و عنایت الله کرتی و فیتق مهمات خراسان
بایشان تعلق داشت بدیوان حاضر گردانیدند امیر خرد و امیر زین الدین
علی کیفیت ظلمی را که نسبت بسید شهید واقع شده بود مشروحا عرضه داشتند
و در دیوان اول بر پادشاه عدالت آیین مشخص شد که آنجماعت بنابر اغراض
دنیویه امیرخان از بر شهادت آن سید بی گناه اغوا نموده جهات او و متعلقان
او را از برای خود ضبط کرده اند حکم همیون بمواخذه آنجماعت و استرداد
اموالی که از مسیس گرفته بودند صدور یافت و بمقتضای کلام قد خاب من
حمل ظلما همه ایشان بسلاسل و اغلال مقید گشتند و محصلی آن گروه بامیر سلطان
رجوع شده مبلغی کلی بحصول پیوست از آنجمله موازی سیصد تومان بامیر خرد
و امیر زین الدین و بعضی دیگر از مردم هرات که امیرخان جهات ایشان را بعد
گرفته بود متعلق گشت و در آن ایام مرض امیرخان اشتداد یافته در شب
یکشنبه دوازدهم شعبان نقد جان بقابض ارواح سپرده و مظلمه خون آن
سید فاضل العالم آخرت برد بیت خدای که عرش برین گاه اوست

❁ پسر پیر کشان خاک درگاه اوست ❁ چنین کرده تقدیر روز الست ❁ که هر کس که بر گرداز

از بد زیست ❁ القصه شهریار ایران سپاه و اقسام مظلومان را نوازش فرموده هر یک را از

ایشان را بسیورغال و انعام و خلعت خوشدل و خوشوقت ساخته رخصت مراجعت هرات

دادند **شرح رفتن شاهزاده کامکار بجانب هرات بعنایت کردگار** قبل ازین

مذکور شد که درویش خان احمد بیگرا بدرگاه عالمپناه ارسال داشت و استدعا نمود

که ملک خراسان از وجود شاهزاده خالی نمیتواند بود چون شاهزاده عالمیان روانه

درگاه شده ملتمس آنست که سام میرزا را روانه خراسان نماید احمد بیک در نخجوان شرف

پابوس اشرف همایون دریافت و در حینی که رایات شاهی از نخجوان به ییلاق اوجان

روانه میشد شاهزاده جوانبخت سام میرزا را روانه گردانیدند و خلیفه محمد سلطان

و سراج الدین بیگرا با جمعی از دلاوران شاملو و غیره در رکاب شاهزاده مقرر داشتند

و در اواخر شهر شعبان المعظم موکب شاهزاده بحدود خراسان رسید و در روز

یکشنبه سیم ماه مبارک رمضان هرات تکیه بر مسند حکومت زده بعدل و انصاف

پرداخت و خلق آن دیار در سایه معدلت شاهزاده کامکار بزراعت و داد و ستد

پرداختند و همگی بدعای دوام دولت روز افزون مشغول گشتند **شرح قشلاق نمودن

خسرو آفاق در دار السلطنه تبریز و آمدن فوج فیانی و القدر بدان خطه

عشرت انگیز** چون خاقان سلیمان شان صاحبقران ایام تابستان را بعیش و عشرت

و نشاط اشتغال در ییلاقات گذرانیدند در اوایل عقرب متوجه دار السلطنه تبریز

گشته و قرار یافت که در آن زمستان قشلاق در تبریز واقع شود و چون خبر توجه اشرف

اعلی به اجلال بتبریز رسید اهالی شهر و اکابر باستقبال بیرون آمدند و آنحضرت از روی

اعزاز و احترام تمام داخل تبریز شده در عمارت دولتخانه نزول اجلال فرمودند چون

چند روز برین گذشت خبر آمدن الله خان سلطان و علی بیک ذو القدر اغلی با جمعی کثیر

از ذوالقدران و طایفه از اعراب غزالی و غیره بدرگاه سلاطین پناه رسید کیفیت احوال

آنکه قبل ازین مذکور شد که سلطان سلیم مصر و شام را گرفته حکومت مصر بخیر الدین بیک

و حکومت شام را بجانبردی غزال اغلی داد چون خبر فوت سلطان سلیم و جلوس

سلطان سلیمان بجانبردی غزال اغلی رسید آغاز مخالفت با سلسله عثمانی کرده با جمعی

از امرای چرکس و عرب عازم تسخیر قلعه حلب شد قراجه پاشا که حاکم حلب بود فرار

داده حقیقت حال را بخدمت خواندکار عرض نمود و جانبردی بجهت شام بمحاصره

مشغول گشت و هر روز جوانان روم از اندرون شهر بیرون آمده داد مردی داده مراجعت

مینمودند و قریب بیکماه فیمابین حلب و جدال ما بین ایشان بود و چون جانبردی دانست که از

عهده بر نمی آید عنان عزیمت بصوب مراجعت برتافت چون این خبر بسلطان سلیمان قیصر

رسید فرهاد پاشا وزیر ثانی خود را سپهدار لشکر ساخته مقرر شد که با سپاه فراوان

که عدد ایشان از شمار بیرون بود با توپ و بادلیج و ضربزن بسیار بسرعت رفته دفع

جانبردی بپردازد فرهاد پاشا بموجب فرمان قیصر روم با لشکرهای آن مرز و بوم

بایلغار متوجه مقصد شد و کس نزد علی بیک ولد شهسوار بیک ذو القدر که در جای علاء الدوله

حاکم بود فرستاد و او را بکومک طلب نمود علی بیک با جمعی کثیر از ذو القدران باستقبال

فرهاد پاشا بیرون آمدند و باتفاق یکدیگر روی بجانب شام نهادند در آن حین خبر

آمدن جانبوردی اغلی با سپاه فراوان شایع گردید و علامت اضطراب از ناصیه فرهاد پاشا پیدا گردید
علی بیک ذو القدر اغلی فرستاد که دشمن قوی بغایت رسیده تو چرا چون سپاهی به جنگ نمی آیی در جواب گفت که
تا امروز پشت سپاهیان نگردانیده ام و کار جرجی گری همین است از من این کار بر نمی آید و چون خبر این ارادات
بجانبوردی رسید کس نزد علی بیک فرستاد که من شنیده ام که تو و گروه ذو القدر همه صوفی اوجاق
صفوی اند و من که در شام خروج کرده ام مرادم آنست که خطبه در شام و مصر بنام شهریار ایران کرده شود
تا وقت شما پست خوانده شده و شرط صوفیگری این نباشد که تو با معاندان خاندان امامت و کرامت اتفاق
نمایی علی بیک از میان سپاه روم جدا شده در یکجانب میدان صف کشید و از دو جانب آن دو دریای لشکر
مانند بحر اخضر بر یکدیگر ریختند و جنگی عظیم فیمابین وقوع یافت جانبوردی [illegible] آن
از هم پاشید که گلوله تفنگی بر سینه اش آمد که بر خاک هلاک غلطید چون فرهاد پاشا علامت فتح و ظفر
مشاهده نموده ثبات قدم ورزیده لشکریان شام روی به ادبار گذاشته جمعی کثیر کشته شدند
فرهاد پاشا داخل بلده شام شده حکومت آن ولایت را بیکی از پاشایان رجوع نموده باسلامبول
عود نمود بعد از مراجعت او پسر جانبوردی جمعی از عربان الی و جبل عاملی و کرکی با اکثر صوفیان
شام روی به درگاه خاقان گردون احتشام آوردند عربان را در مابین موصل و دیار بکر جای نشیمن
مقرر فرمودند و بعضی از ایشان به عراق مامور شدند اما چون فرهاد پاشا باسلامبول رسید شکوه
بسیار از علی بیک ذو القدر اغلی بسلطان سلیمان نمود بنابر آن قیصر حکم نمود تا فرهاد پاشا بلاد ذو القدر
رعیت تبعه او پردازد چون فرهاد پاشا نزدیک الکای ذو القدر رسید با خود اندیشیده که علی بیک
ایل و اوجاق بسیار دارد اگر بداند که تو به تنبیه او مقرر شده محتمل که با گروهی انبوه بمقابله پردازد
پس از روی مکر پی علاج او باید نمود آنمکار خود را به بیماری انداخته کس نزد علی بیک فرستاد

که مرا قریب عارضه روی داده البته خود را برسان که اگر نوع دیگر شود تو می فقط خزانه و لشکر را
توانی نمود علی بیک چون مع سپاه و فوجی بدان پیغام را باور کرده و اراده نمود که با جمعی از
ریش سفیدان بعیادت فرهاد پاشا روانه شود ولد خان بیک پسر او با چند نفر از ریش سفیدان
عرض کردند که فرهاد پاشا از برای استیصال ما مامور شده و اینست آوازه بیماری خود را
از روی مکر و شید و ریا انداخته ولی آنست که به اتفاق نموده اردوی او را غارت کنیم
و اوجاق خود را برداشته روی به درگاه عرش اشتباه شاهی آوریم علی بیک قبول این معنی
نکرده با چند نفر روانه اردوی فرهاد پاشا شد چون داخل اردو شد از اطراف و جوانب
علی بیک [illegible] او را در میان گرفته بقتل رسانیدند بعد از این قضیه فرهاد پاشا اراده نمود
که بر سر جماعت ذو القدر رود و ایشان را انتقام نماید که خبر کشته شدن پدر بولد خان رسید با جمعی
کثیر از ذو القدران آماده قتال شد فرهاد پاشا بتکلیف بعضی از پاشایان از سر این داعیه
درگذشت و رقم استمالت با خلعت از برای ولد خان و ریش سفیدان فرستاده خود مراجعت
بدرگاه قیصر نمود ولد خان با ریش سفیدان مصلحت در توقف آن محال ندیده و جمعی کثیر از ایل
و اوجاق ذو القدر را کوچ و بنه برداشته در دار السلطنه تبریز شرف پابوس اشرف اعلی
دریافتند خاقان سلیمان شان ریش سفیدان را بانعام و خلعت و تاج زرتار و اسب تازی
نوازش فرموده بعضی را ملازم رکاب اقدس ساختند و برخی را بجانب خراسان نزد دورمیش
خان و بعضی بطرف شیراز روانه گردانید **وقایع سنه تسع وعشرین وتسعمایه شروع شهادت**
یافتن وکیل السلطنه میرزا شاه حسین اصفهانی چون فصل زمستان بنهایت رسید
خسرو ربع مسکون در دار السلطنه تبریز امر بجشن نوروزی نموده فرمان به آن مجلس آرا [illegible]

که نقاره کیان فلک زبان بتحسین و آفرین گشادند پادشاه مؤید منصور بر مسند کیان جلوس
نموده امرای ذی شان و سادات کرام و وزرای عظام پیشکش بسیار از نقود و [illegible]
و اقمشهٔ نفیس و اسبهای تازی و شتران کوه کوهان از نظر انور گذرانیدند و پابوس تهنیت
و مبارکباد نوروز نموده زبان به دعا و ثنا گشودند خاقان سلیمان شأن صاحبقران هر یک را
نوازش فرموده بخلاع فاخره و انعام وافره اختصاص بخشیدند چند روز در دارالسلطنهٔ
تبریز بعیش و نشاط گذرانیدند در آن هنگام امری عجب که روی نمود شهادت میرزا شاه حسین
اصفهانی وکیل السلطنه است افسوس باغبان قدر سرو قامت کدام نامدار را در چمن زندگانی
به نسیم بهار کامرانی صفت نضارت بخشید که بالاخره خریف اجل اوراق شجرهٔ وجودش
را بباد فنا نداد و منشی دیوان قضا نام کدام کامکار را در پروانچه ترفیع درجات من نشاء
ثبت کرد که آخر الامر رقم فنا بر حاشیهٔ منشور حیاتش ننهاد بیت یارب چرا اساس بقا
استوار نیست ؞ در گلشن زمانه امید قرار نیست ؞ مقصود از تحریر این کلمات آنکه
وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین اصفهانی که در اوان شباب در اصفهان
بامر معماری و بنایی اشتغال داشت بعد از ان متصدی امور جزویه خصوصا وزارت
دورمیش خان شد بعد از آن بواسطهٔ هرگونه خدمات لایقه که نسبت بحضرت پادشاه
بنده پرور کرده بود خصوص در جنگ چالدران که کمال جان سپاری از و بظهور رسیده
منظور نظر عواطف خاقانی و مشمول مراحم سلطانی شده بامر جلیل القدر وکالت
شرف اختصاص یافت و فی الحقیقه تا معمار این رواق مقوس مهندس این طاق مقرنس
بنای چرخ زمرد اساس نهاده صاحب جاهی چون او در امر دیوان وزارت متمکن نگشته علو همتش

بجایی رسیده بود که مرکب وزیر هزار تومان سیم صله و جایزه و غایت توجهات شاهی شفقت
پادشاهی در بروز نسبت باو وقوع می یافت بنابر آن خورشید اوج کمالش بنهایت
رسیده و دست اعتبار سایر امرا و ارکان دولت از سر انجام امور مهمات سلطنت کوتاه
گشته او از غایت غرور تکیه بر الطاف خسروانه کرده هیچکس را وجودی نمیگذاشت و ارکان
دولت قاهره را معدوم می انگاشت نایرهٔ رشک چند که لازمهٔ ذوات صغیر و کبیر است
در کانون ضمایر ایشان و کان بپایهٔ سیر اعلی اشتعال یافت اما از شکوه پادشاه بنده
نواز قدرت نداشتند که دست تعرض باو رسانند در آن حین که خاقان سلیمان شأن در
دارالسلطنهٔ تبریز قرار گرفته بودند نواب وکالت پناه جناب مهتر شاه قلی عرب گرلو را
که مهتر رکابخانهٔ خاصهٔ شریفه و تحویلدار بود کرده مبلغ هفت هزار تومان باقی کشید
و طلب آن وجه گشت مهتر شاه قلی بواسطهٔ صعود بر درجات تقرب پادشاهی [illegible]
بآن سخن نمیکرد و سر انجام آن وجه اهمال ورزیده در اول نوروز جناب میرزایی شمه
از آن معامله را بعرض حضرت اعلی رسانید حکم همایون بتحصیل وجه مذکور صدور یافت
که صلاح و فساد مهم شاه قلی بر رای عالم آرای میرزایی مفوض کرد و آنجناب بنابر حسن نفس
و صفای ضمیر با شاه قلی مدارا و مواسا نمود و او از غایت شرارت ذات استقلال
نهانی [illegible] آن ملاذ افراد انسانی را با خود قرار داده منتهز فرصت میبود و میرزا
شاه حسین چون سرمست از فروغ جامهای عنایت پادشاهی سرشار از مکر زمانهٔ غدار غافل گشته
بود از مهتر شاه قلی وجه را طلب مینمود و او در ادای آن عاجز بود و از راه رشک کین میرزا
شاه حسین در دل داشت تا آنکه در روز چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاول خاقان صاحبقران

عمارت مثمن بهشت تبریز جشن عالی آراسته در حینی که از آن مجلس برخواستند و امرا متفرق
گشتند میرزا شاه حسین از دولتخانه بعد از انتهار روی بخانه خود داشت در آن اثنا مهتر شاه قلی
رسیده او را استاده دید و دست بخنجر خونریز رسانیده آنچنان بسینه او زد که در افتاد چند نفر
قورچی که در آنجا بودند فریاد کردند که حکم همین است که این را از پای در آورید ایشان بجانب او شمشیرها
از غلاف بیرون آورده میرزا را پاره پاره کردند مهتر شاه قلی بدین بهانه میرزا شاه حسین را
بقتل آورده بر بارگیر قدم سوار شده بجانب ارزنجان برفت و از بیم آنکه در ارزنجان مبادا
اسیر و دستگیر شود عنان توجه بجانب شیروان تافت چون این خبر بشاه عالی گهر
رسید شعله آتش غضب بقیامت لهب التهاب یافته کور سلطان ابا قورچیانی که
کرده بودند بقتل رسانیدند و چند نفر از ملازمان میرزا شاه حسین را از عقب مهتر شاه قلی
ارسال فرمودند و حکم اشرف بنفاذ پیوست که صدور و علما با دار نماز جنازه اش گذارده
نعش او را بکربلای معلی برده مدفون سازند و از نوادر وقایع آنکه چهار روز قبل از
شهادت میرزا شاه حسین شریعت پناه قاضی نورالدین عبدالرحمن ساوه که برادرزاده
قاضی عیسی بود و او نیز در اواخر همین سال بجوار مغفرت ایزدی انتقال نمود در عالم رویا
مشاهده نمود که میرزا شاه حسین بجانب آسمان عروج کرده بیکبار بر زمین افتاد و درخت
هستی بباد فنا داد از وقوع آن صورت متحیر گشته در آن اثنا کسی با وی گفت که اوقات
زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید و نام و نسبت تاریخ وفاتش گردید
آنگاه جناب قاضی از خواب در آمده نام میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نمود چون اعداد
آنرا فرا یافت آنچه در خواب با وی گفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده بملازمت

نقابت پناه امیر جلال الدین شتافته کیفیت واقعه را در خلوتی عرض کرد و انتظار میکشید
که چگونه آن حادثه صورت بندد که ناگاه آن واقعه از خبر قوت بفعل رسید میرزا شاه حسین
اصفهانی تاریخ آن قضیه است اگر نیز تاریخ جست **شرح قصاص نمودن مهتر شاه قلی**
و تفویض منصب وزارت بخواجه جلال الدین محمد تبریزی چون شهریار عدالت
گستر از ارسال نعش میرزا شاه حسین بصوب کربلای معلی باز پرداختند در اندیشه
آن بودند که کدام یک از ارکان ملک و ملت را قائم مقام آن ناظم مناظم دین و دولت
سازند قرعه مشورت بنام خواجه جلال الدین محمد تبریزی افتاد و منصب وزارت و وکالت
را باو عنایت فرمودند جناب میرزا لوای رعیت پروری مرتفع ساخت اما مهتر شاه قلی
که اول حال بجانب ارزنجان روانه گردید چون شنید که قریب هزار سوار از عقب او
تعین شده عنان عزیمت بصوب شیروان تافت بعد از وصول آن دیار دست
بوس شیخ شاه نمود و از او التماس کرد که او را نزد خود نگاه داشته کس بدرگاه عرش اشتباه
فرستاده شفاعت او نماید شیخ شاه جواب داد که جریمه تو از آن عظیمتر است که شفیع آن توان
گشت نهایت ترا بخدمت نواب کامیاب فرستاده التماس عفو نمایم مهتر شاه قلی را با همه
داشت بدرگاه فلک دستگاه روانه گردانید بعد از آنکه ایلچیان شیخ شاه رسیده شرف پابوس
دریافتند و شفاعت او را مذکور ده عرض رسانیدند مضمون الصدق مقرون و لکم فی القصاص
حیوة یا اولی الالباب بزبان الهام بیان جاری ساخته او را ببعضی از غلامان میرزا شاه حسین
دادند که بعوض قصاص کشنده همانساعت او را پاره پاره کردند و هم در ایام جاجان سلطان
استاجلو که امیرالامرا بود باجل طبیعی درگذشت نعش او را نیز ببغداد فرستادند و جای او را

بولداو بازید بیک عنایت نمودند و بعد از چند روز موکب معلی از دار السلطنه
تبریز به ییلاق اوجان و سهند در حرکت آمده بحسب وعده شیخ شاه شیروانی که یکی از
بنات خود را بدرگاه معلی فرستد امیر جمال الدین محمد صدر و مری بیک توقچی اغا با اسباب
فراوان از نقد و جنس بجانب شیروان ارسال فرمودند شیخ شاه از در اطاعت در آمده
باستقبال پرداخت و چند روز ایشان را نگاه داشته بعد از آنکه آنچه لازمه بود باتمام
رسانید مخدره پرده عفت و عصمت را با چندین نفر از کنیزان آفتاب طلعت و غلامان
غلمان سیرت و دیگر اجناس نادره از حد بدرگاه معلی ارسال نمود و چون بحوالی اردو
رسیدند امر شد که تمامی امرا باستقبال رفته ایشان را با برده آوردند و شهریار ایران
غازیان شیخ شاه را بخلعت خاص اختصاص داده روانه الکای شیروان نمودند و چون
ایام تابستان بنهایت رسید و هوا روی بسردی آورد از ییلاق سهند روی توجه به بلده
نخجوان آوردند و قشلاق در آن بلده واقع شد **وقایع سال سیچقان ئیل مطابق**
سنه ثلاثین و تسعمایه چون ایام خجسته انجام زمستان در بلده نخجوان بنهایت رسید از
بهار این سال بهجت و طراوت که لازم فصل ربیع است شمیم بهجت و شادمانی
بمشام نرسید از گلهایش زهره رنگ طاهر و افسردگی غایب و گلزار جهان آب رنگی
نداشت گویا زمانه از عظیم ترین واقعه که از گردش گردون دون شعبده باز نیلوفرگون
که مستور پرده غیب بود خبر داشت بنابر آن نوروز سلطانی که همیشه بخوشدلی
و خرمی میگذشت درین سال اثری از شادمانی نداشت و مهر کرم رو فلک تقدیر
با هزاران ناله و نفیر برج حمل را مخیم سرادق خود ساخت **بیت** درین بهار گلی سر برا
کس

کس شکفت ∴ بنفشه‌ها بنشستند تا بهار دگر ∴ از گریستن ابر نو بهاری خندان و اغصان
راغ و چمن از تماشای او ده و سبزه تازه روی بر افکنده از زمین سر زده و لاله سیراب داغ
شده رنگ گلگون از عارض برداشته گل جامه مهد چاک زده غنچه دهان از فراموش کرده
بنفشه از رخت نیلی خود محظوظ و بهره مند شد شکوفه عیش از آنکه بار و ثمار از کار افتاده
و آب جوی از غصه بر خود می پیچید و میرفت چنار دست افسوس بر هم میسود و بید مجنون سر
قصد خود مینمود **بیت** بی نجوم عشق نامه برگ سبزی بیماع ∴ از ادای قفس دانستم که سر
آزادمنیست ∴ القصه خاقان سلیمان شأن صاحبقران فرمان با آیین بزم نوروزی قرار دادند
و در آن روز وزرا و امرا و ارکان دولت شرف پابوس دریافته پیشکشهای لایق کشیدند و همگی
بخلاع گرانمایه سرافراز گردیدند و بعد از ایام جشن و سپری شدن روز مهمان مفصل [illegible]
متوجه ولایت شیروان شدند چون بحوالی آب کر رسیدند خبر فوت شیخ شاه والی شیروان
فرع بسمع اشرف همایون رسید قسم حکومت آن ولایت را بنام سلطان خلیل ولد او که مصاحب
این دودمان سرافراز بود ارسال فرمودند و فسخ عزیمت شیروان کرده روی توجه بجانب
شکی آوردند حسن بیک والی شکی باستقبال بیرون آمده شرف پابوس دریافت و پیشکش
فراوان از نظر شهریار زمان گذرانید چون هوای شکار و هوس تماشای کوهسار دامنگیر شده بود
حکم همایون نفاذ پیوست که غازیان اعیان ولایت شکی براندن اسب و شکار جانوران
شکاری مابین گرجستان و شکی که معتبر به کوه شاه داغی مشهور است بپردازند چنین
نقل کرده اند که سلاطین سلف در آن ولایت از عقب شکاری که بکوه شاه داغی پناه برده
تیر رفته اند و در آن کوه اسب بسیار است نهایت کسی نمیتواند گرفت زیرا که شکار کردن آنها

همیون میمنت بهجت انتما بعرض رسانیدند آنحضرت قبول نکرده شکار فرمان دادند
چون شکارجرگه آراسته شد شهریار ایران اسب بسیار و جانور بیشمار در کوه [illegible]
شکار کرده مراجعت بصوب اردبیل فرمودند شرح نهضت موکب همیون از اردبیل
و رسیدن خبر کشته شدن چین بیگ حاکم شکی چون خاقان سلیمان شان صاحبقران
چند روزی در اردبیل بزیارت اجداد عالیمقام روزگار گذرانیدند از آنجا روی توجه
بدار السلطنه تبریز آوردند در آن حین خبر آمدن لوند خان حاکم کاخت گرجستان بشکی
و کشته شدن چین بیگ الی شکی بدروه عرض رسید کیفیت احوال بر سبیل اجمال آنکه
چون همیشه میان الی شکی و گرجستان از قرب جوار آتش نزاع و پیکار اشتعال داشت
در آن ایام که شاه گیتی ستان از آن ولایت روی بدار الارشاد آوردند لوند خان
گرجی فرصت کرده با لشکری بسیار ایلغار بآن دیار نمود و فیمابین جنگی عظیم بوقوع پیوست
بعد از ستیز و آویز سپاه شکی روی بگریز آوردند و چین بیگ در آن معرکه شهید شد
و لوند خان مراجعت بگرجستان نمود از تحرک نایره غضب شهریاری التهاب یافته میخواستند
که تدارک آن بپردازند که عارضه بذات میمنت صفات عارض شده آن معنی بتعویق
افتاد و مردم شکی درویش محمد بیگ را بعد از او بر تخت حکومت جای دادند و هم
درین حین بایزید بیگ استاجلو که وکیل السلطنه و امیر الامرا شده بود باجل طبیعی فوت
شد بنابر آن امور وکالت را بدیو سلطان روملو مفوض فرمودند شرح اشتعال
حضرت خاقان صاحبقران بجنت اعلی و انتقال روح مطهر آن
سرور بروحانیان عالم بالا آه و صد آه از گردش چرخ ستمکار و شعبده

کاری فلک کج رفتار مسیح مثالی از جویبار اقبال سر بالا کشیده که عاقبت از
تندباد اجل از پای در افتاد و پنج کوکبی از اوج جاه و جلال مهر درخشید که عنقریب
در مغرب زوال و فنا غروب نمود نهایت چون رقم ممات از ازل
الآزال بر صحیفه احوال هر ذی حیوتی کشیده شده بنابر آن انبیا و اولیا
و پادشاهان جهان با وجود امتداد زمان حیوة عاقبت شربت
ناگوار مرگ چشیده اند و کریمه کل من علیها فان مؤید این مقال است
شرح این واقعه ناگزیر خامه سیه جامه سینه چاک با دل دردناک بر صفحه
بیان بدین نمط گذارش میدهد که چون پادشاه ربع مسکون از شکار
کوه البرز و اسبهای تاغ و داغی فارغ شدند هنوز در ولایت شکی بودند
که تقرب سوانح نمودند و از آنجانب بدار الارشاد اردبیل بزیارت
مرقد منور مطهر سلطان الاولیا و برهان الاصفیا صفی الدین اسحق
و آبا و اجداد عظام قدس اسرارهما فایض شدند و از ارواح مقدسه آن بزرگان
رب العالمین استشفا نمودند در آن روضه جنت نشان شفای عاجل روزی
مرشد کامل عاید شد و بعد از روزی چند خاقان سعادتمند از اردبیل روی
توجه بدار السلطنه تبریز آوردند و چون بصاین کدوکی نزول اجلال واقع شد
در آن منزل باز عارضه در غایت شدت عارض وجود شریف آنحضرت شد
و بزحمت تب گرفتار شدند آفتاب برج بسالت در تاب حرارت افتاده اطبا
در معالجه آن عاجز گشتند معالجان ماهر در تدبیر آن ستوه آمدند مرروز



کوفت آنحضرت بمدارج ازدیاد و بالا گرفت و بمرتبه وقوف نیز رسید مرض ما
تزداد فی اشتداد می پذیرفت و بسوی انحطاط میل میکرد هر چند در ازالهٔ
آن سعی نمودند فایده مترتب نمیشد آری بهیچ نوع با قضای آسمانی
برنمیتوان آمد و سرپنجه تقدیر را بر و در پیچ تدبیر نمیتوان پیچید از
مشاهدهٔ آنحال صوفیان الاشان و ملازمان آستان خلافت نشان
در قلق و اضطراب افتاده غریق لجه حیرت گشتند تا آنکه در روز یکشنبه
بیست و سیم شهر رجب حال بر آنحضرت متغیر شده و در صباح روز دوشنبه
... ماه رجب سنه مذکوره مرغ روح پر فتوحش از کالبد خاکی با علی
علیین پرواز نموده منادی ارجعی الی ربک راضیة مرضیة نفس قدسی
نهاد او را بخطایر قدس دعوت کرده و فرمان فادخلی جنتی عنان همت
او را بصوب دار السلام معطوف گردانید و روح مطهر آن شهریار
دین را باوج شرفات جنات تجری تحتها الانهار بارواح آبای نامدار و ائمهٔ
اطهار پیوست اسکنه الله فی غرفات الجنان و افاض علیه رشحات الغفران

بیت دریغ آن شهنشاه صاحبقران ⁂ جم تاج بخش ممالک ستان ⁂ دریغ
آنکه دیگر نه بیند سپهر ⁂ نظیرش در آیینه ماه و مهر ⁂ گرفته دل از کار این کهنه فرش
⁂ بپرواز و قفس مرغ روحش بعرش ⁂ شد از محنت آباد عالم بدر ⁂ دلش آرزو
کرد ملک دگر ⁂ امیر جمال الدین محمد صدر بدن بی بدیل آنحضرت را غسل داده
در بیست و سیم شنبه جناب سیادت و صدارت پناه امیر جمال الدین محمد نعش مورد الانوار

آنحضرت

